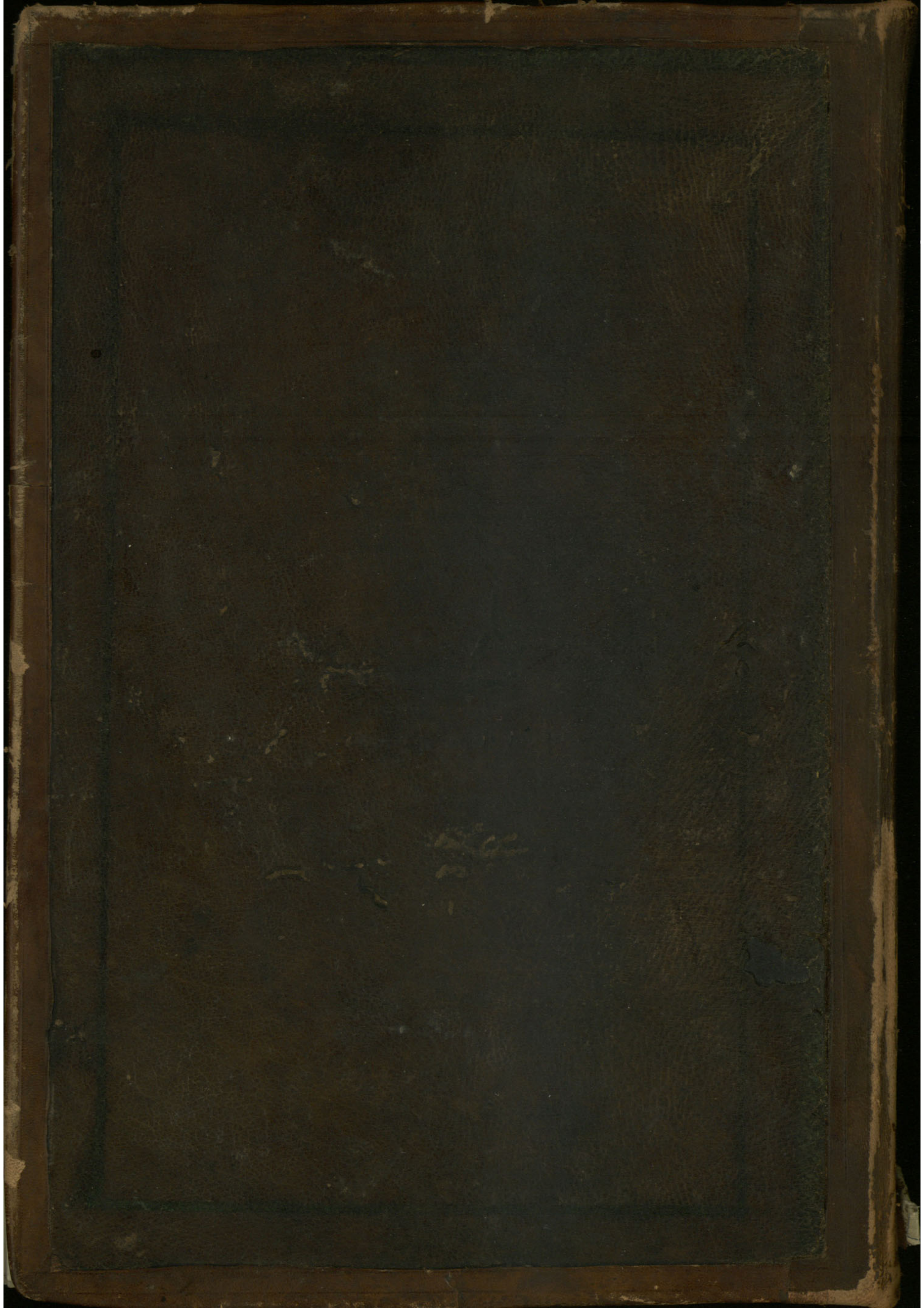
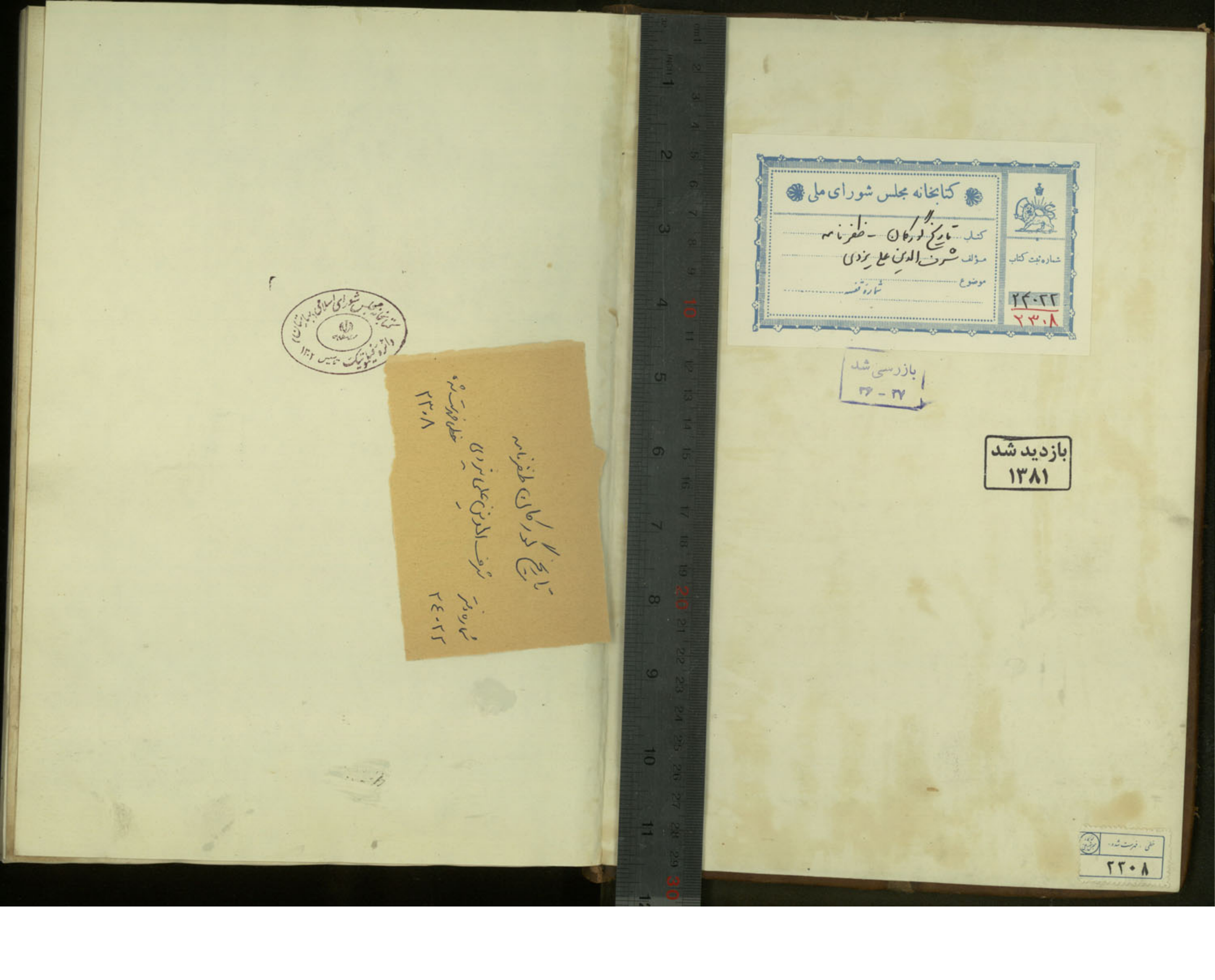
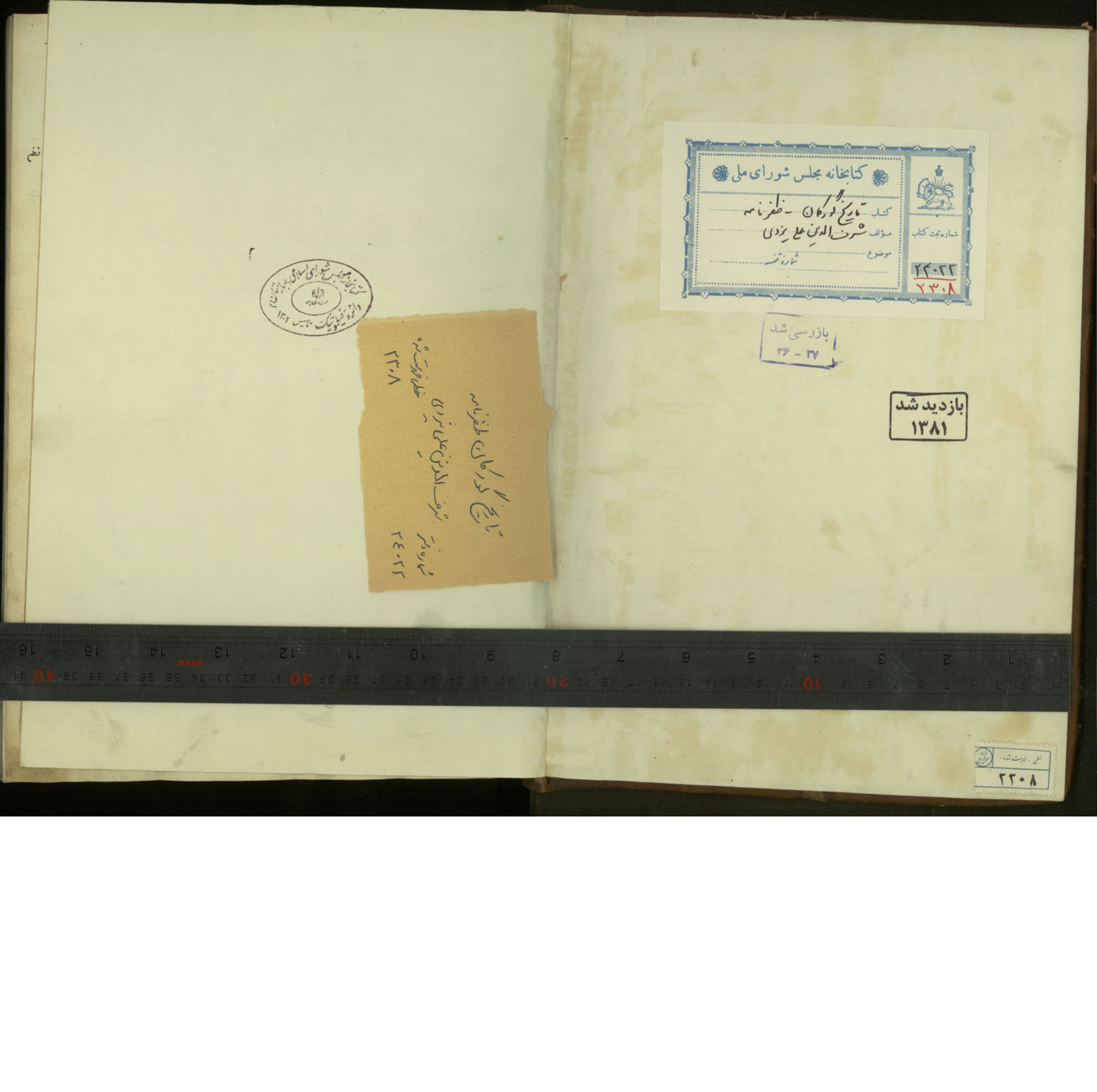




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ گورکان - ظفرنامه
مؤلف شرف الدین علی یزدی
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۲۴۰۲۲
۲۳۰۸
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۱
۲۳۰۸



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ گورکان - ظفرنامه
مؤلف شرف الدین علی یزدی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۴۰۲۲
۲۳۰۸
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۱
۲۳۰۸





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس که از فتح نامه آرایش فتح نامه و ان من شیء الا یسبح بحمده
بنا و سبحه سنجی شاکرین مخصوص و معین کرده و رشح خامه مو دانش دیباچه داستان
و من شکر فانما یشکر لنفسه را تا خاتمه و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین مشروح و مبین
ساخته تحفه بارگاه کبریای پادشاه پادشاهان سزد جل شانه و عظم برهانه ملکی جناب
که بصف نجات [illegible] در میدان اختیار گوی [illegible] بر [illegible] فواد [illegible] کرده [illegible]
واصلا از طور خود [illegible] و همیشه می جنبد و یکسر موی از جای خود نمی جنبد بیت سرگشته است
گوی چو پای بار [illegible] در عین [illegible] فواد دایم و بکمال قدرت قاهره و حکمت باهره
جنبش بی دوام آن گوی [illegible] واسطه نظام لیالی و ایام و اصل سلسله [illegible] انصرام و اختتام
شهور و اعوام ساخته و تمادی [illegible] و تعاقب اعصار و ادوار پیوسته از آثار اسما
و صفات [illegible] تعالی و تقدس اطراف ظرایف و بدایع گوناگون پی در پی از حیز [illegible]
وجه [illegible] از موطن خفا [illegible] بطون [illegible] و ظهور [illegible] صاحب [illegible]
دانش و رای و تفکر [illegible] فی خلق السموات والارض عرضه دارند که رباعی هر نقطه که در دایره
قدرت اوست [illegible] خاتمه [illegible] نعمت اوست [illegible] در [illegible] اگر [illegible] در باد [illegible] جهان
جهان رحمت اوست [illegible] هم بنظر شهود [illegible] اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید جلوه
دهند که نظم هر نقش که بر تخته هستی پیداست [illegible] آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو [illegible] موجش خوانند و در حقیقت دریاست [illegible] منجان من

تفرد بالعز والبقاء والعظمة والکبریاء قادری قدیر و ناصری علیم حکیم که لطف عمیمش
بفضل جسیم مخصوص و انک لعلی خلق عظیم را در حریم تکریم و تعظیم کاه شرح قصه
الکریم ابن الکریم از مبادی رایتهم لی ساجدین تا پایان توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
نحو [illegible] عبارت [illegible] تعلیم فرموده که نحن نقص علیک احسن القصص
بما اوحینا الیک و گاه بذکر پیغمبران [illegible] حالات و حکایات ایشان [illegible]
[illegible] از ملال قد نعلم انه یقولون [illegible] و کلا نقص علیک من انباء
الرسل ما نثبت به فوادک رفعت منزلت [illegible] عالی مکان که تبارک ملکت
[illegible] الملک من تشاء باکمال و عظمت تبارک و تعالی برای تطییب خاطر
[illegible] نفس مطمئنه او [illegible] امم ماضیه [illegible] گذشته با سلوک
بیان فرموده که از [illegible] مصدوقه لقد عبرة لاولی الالباب [illegible]
[illegible] لطایف اشارات که در بطون آن مکنون است [illegible] ولکن تصدیق
الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی [illegible] انکشاف می یابد بیت [illegible]
[illegible] سلطان ملک [illegible]
[illegible] سید و سرور [illegible] علی الاطلاق [illegible]
[illegible] بعثت لاتمم مکارم الاخلاق شایسته خطاب یا ایها النبی یا ایها الرسول از
حضرت اله ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله علی آله الاطهار و صحبه الاخیار
[illegible] وسلم تسلیما فانه کان فضل الله علیه عظیما ذکر
[illegible] انسان [illegible] تا نوع [illegible] معرفت باشهاد عقل
و شرع مبین که [illegible] ابداع و [illegible] تکوین [illegible] وجود نوع بشر [illegible] فضل و اکرام
برای خلعت تکریم کرده شان [illegible] کتاب و سنت [illegible] اکاهان
صاحب [illegible] نظر [illegible] ارباب کشف و تحقیق [illegible]
[illegible] حکمت در فتح باب ایجاد [illegible] تکوین و مقصود از [illegible] آسمان و
[illegible] سطح زمین بودن نوع [illegible] انسانست [illegible]
[illegible] خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی [illegible]
[illegible] عشق [illegible] و الله [illegible]

کرد کان جهان را نو مهمانی و عالم در پی میانه طفیلی فقال قد ملیدانش چون در

چمن فی احسن تقویم قامت کشد ذاکران صوامع لا یعصون الله ما امرهم

و دعوی نحن نسبح بحمدک و نقدس لک از سر نهادند از جام محبش لبریز کشته فناد

در سجده ملائک کلبن لب چهره اختصاص از کلکونه محبتهم و یحبونه چنان افروخت هزار ساله

سپند وار بر آتش غیرت خلقتنی من نار و خلقته من طین سوخته بدر ان بنده

هر دو سفوشد سجده شو زده نوآموز نا در مکتب و علم آدم الاسماء کلها علمه

ابنای ان در کنار نهادند کهن تا دیبا و هم لا یسامون ابجد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

از سر کرفتند قدسیان انکه اکر از اطوار علوم ندو لی همه در مکتب عشقش الف و بی خوانند

و نیر جهان افروز طلعتش نا از منظر و صورکم فاحسن صورکم تافته روشن دلان و جعل

الشمس سراجا و القمر نورا در موقف خدمت و سخر لکم الشمس و القمر دائبین از پای نشد

نظم هر شام بر این بام هند مهر چراغی ؛ تا خانه منور شده در خورد دو تو باشد ؛ هر شب ز افق چرخ

فرو زد مه تابان ؛ تا مشعله عاشق شب کرد تو باشد ؛ مثال اجلالش بتوقیع رفیع و فضلناهم

علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا موشح و محلی کشته و خلعت منقش از نظر اعزاز خلق الله آدم علی

صورته زینت و بهاء پذیرفته لاجرم تاران مبارک اسمها الشریف افسر کرامت و لقد کرمنا

بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر ارائته بر سر سراسر انی جاعل فی الارض خلیفه متمکن

کشت و ایالت خطه عالم بحذا فیرها بحکم و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا

منه بجناب او مفوض شد مصرع که کجات تا بکجا منصبی چنین و بر وافقان بصیر و مستبصر ان

خبیر مشتبه نکردد که عمده در موجبات فضل مرتبت و رفعت منزلت این نوع کرامی سعت

قابلیت و کمال استعداد در معرفت او بدکار و دانستن صفات علا و اسما حسنی الحضرت

سبحانه ثم سبحانه چه صفات سبعه که اصل تحقیقات و امات و امهات اسما الهی ذات الله

یعنی حیوه و علم قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام مصحف وجود انسان که نسخه منتخب تمام

عالم است مرقوم صفت جامع امد تا او ذات او بنیک معرفت آفریننده بی همتا جل و علا با شد

و لهذا در تحصیل این مرام و رسیدن بدان کام سعادت فرجام که ثمره شجره آفرینش و سدره المنتهی

مقاصد اهل دانش و بینش همان تواند بود انسان را انجح وسائل و اوضح دلائل شناختن

نفس خویش است و ملاحظه احوال و آثار آن چنانچه فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه

ازان

ازان افصاح نموده و همانا همین مقصد بوده ناظم این نظم سوده را نظم کای نسخه

نامه الهی که توئی ؛ وی اینه جمال شاهی که توئی ؛ بیرون ز تو نیست هر چه در عالم

هست ؛ از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی ؛ و از لمعان بوارق این حقایق و دقایق

روشن کشت که در استحصال معرفة الله و استکمال آن اقرب طرق و این شناختن نفس

انسانیت و دانستن احوال او چه مظهر بدایع صنع کن فیکون و مصدر غرایب آثار کون

کون و اقع شده و چون حظ او فر و نصیب اکمل از خلافت الهی دو طائفه را کرامت کشته

انبیای بزرکوار و سلاطین کامکار سابقان مضمار از علمای افاضل بارشاد ملهم توفیق

سبق بلیغ نموده اند و متون احوال و اوضاع و صنوف افعال و آثار این دو کروه رفیع مقدار

را بحیث ضبط در اورده اند و مدون ساخته و چون تفوق تام و تصرف عام بین الانام

این دو زمره عالی مقام را و عموم علاقه و تعلق ایشان جمع اشیا را شامل و در طی بیان

صادرات افعال و اقوال ایشان بسیار از اوضاع و احوال عالم و عالمیان بوضوح می

پیوندد لاجرم این صناعت فنی معین شده و بعلم تاریخ اشتهار یافته و در این فن

هر زبان تالیف بسیار از مطولات و مختصرات بنظم و نثر ساخته اند و پرداخته

جزاهم الله عن المسلمین خیر الجزاء کشاد در سبب تالیف نص تنزیل آسمانی و کلام

قدیم ربانی حیث قال و هو اصدق القائلین حکایة عن خلیله و اجعل لی لسان صدق

فی الآخرین دلیلی واضح است و برهانی لایح بر آنکه بقای ذکر ستوده و آثار پسندیده

پیوسته مطمح نظر همم عالی و مرغوب طباع ارباب فضائل و معالی بوده و سر در این معنی

سر یان حکم محبت اصلی است و میل جبلی از موطن خفا بمجالی ظهور چنانچه از حدیث قدسی

مشهور که در جواب سوال صاحب زبور علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مدی القرون

و الدهور از رب غفور صدور یافته مستفاد میشود حیث ورد کنت کنزا مخفیا فاحببت

ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و از آنیست که داعیه تعین و تفوق و غلبه و ترفع

و انچه بظهور و نمایش باز کردد لازم طباع مکونات است و لازم تحقق و تقرر موجودات

و آثار آن در مظاهر ذو حیات که از آگاهی خود آگاه هستند بغایت ظاهر و هویداست بتخصیص

در افراد انسان چه از ایشان هر که در امری از امور ان مایه مکنت یافت کرد زمیان

بنی نوع اندک نایستی تواند کرد و اگر چه نه در امری شریف باشد فی نفس الامر البته خواهد
کار و آثاری بظهور آید که خلق از روی باز گویند و بآن نام او باقی ماند و شک نیست که داعیه بسی
سپهر شد که بسی مردم از برای نام و ناموس ترک سر کرده اند و دستار جان شسته بیت
ز روح دلیران بعالم نداشت ¤ مرا نام باید که تن مرگ راست ¤ و زیرک هوشمند داند یقین
که بقای ذکر چنان و چندان که تصورات کتابت حروف ممکن است هیچ وسیله و حیله دیگر متصور
نیست مگر که صاحب دولتی را اتفاق افتد که بجواهر مآثر و زواهر مفاخر که در مدت حیوة
از بحرین دانایی و توانایی و عمان جلالت و فرمان روائی او بساحل بیدایی و هویدایی
آمده باشد بنشاط کلک محرر کلام در حلهٔ خط جلی فام زیور گوش و گردن لیالی و ایام
گردد و علی تعاقب الشهور والاعوام منزه نواظر ناموس … ذوی العقول والافهام
باشد از دولت و نهایت اقبال محسوب افتد و الحق تا بحسن قوت طالع و نیروی دولت از بین
زیادت چه تواند بود که آثار قدرت و اختیار مؤیدی کامکار رفیع مقدار در دین سرای
ناپایدار از انسانیان بیادرود و دوران بی شمار بر روی روزگار یادگار ماند و بصوبهی [?]
که از وصول و یافته باشد قرن تا بعد قرن مربع انظار متعبنان هر دیار و مطلع انوار استبصار
اولی الایدی والابصار بود ذکر جمیلش عطرسای مجالس و محافل اماجد و اماثل هر عصری
بعد از عصری شود و نشر محاسن افعال و شرایف خصالش انجمن آرای دانشوران هر زمانی
بزمکان گردد نظم بود تا بود در جهان گفت و گوی ¤ فروغ مجالس بنام نکوی ¤ نگردد جهان
دشمن فرخنده اش ¤ بود دولتی سرمدی زنده اش ¤ چنان کن که باید ز مردن شکست ¤ فرو
ماید حرون زندگی مرده است ¤ نداند کسی … که کیست ¤ ازین زنده نامی و فرق
چیست ¤ اگر آگهی زنده از اشهاد ¤ که نام نکو باشدش یادگار ولله در من قال بیت
سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز ¤ مرده آنست که نامش بنکویی نبرند ¤ و مصداق این مقال
حال دولت صاحب قران اخوان … است که منقبت بلند ارجمند سلطنت و پادشاهی
از فیض فضل الهی در نوبت اقبال ثالثش باعلی معارج کمال رسیده بغایت وضوح
و امتداد پیوسته ختم انجامید و انکشاف این سخن بر وجهی که همگی از حقیقت آن آگاه
گشته حل بی تکلف و تصلف و تجوز نکند موقوف بذکر مقدمه چند است که تبیین آن

از مساعدات توفیق مأمولست وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب
ذکر مقدمات مذکوره و ترتیب آن از تتمه حدائق بر دقایق سخندان سابق بمشام
افهام مستشفقان نسائم معارف و حقایق میرسد که کنه مراد از رفع عماد تکوین و ایجاد
معرفت … تعالی و تقدس و چون ذات بیچون و صفات بیرون از حیز
مدارک اوهام و ظنون آنحضرت از عروض تغیر و تبدل معرا و مبراست زمره متعالی قدر
انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام که بکرامت اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم
والنبوة اختصاص یافته راه نمایندگان خلایق بسوی خالق باشند مجموع در اصول
عقاید دینی متفق بوده اند چنانچه نص شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی او
حینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه از آن
انباه نموده لیکن چون مقتضیات اسماء الهی مختلف و متقابل افتاده و بحسب حکمت بالغه
که تعلیق عقل و وهم پیرامن وادی آن نتوان کرد در هر عصری سلطنت بعضی
از آن اسماء غلبه حکم و مزید ظهوری باشد هر یک از انبیا را خصوصیتی کار بوده و در
ضمن کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ایمائی بآن هست و چون امم تابع انبیا
و رسل اند و بحکم الاصل یسری فی الفروع خصوصیتی که هر نبی داشته کاملان امتان و را
برفیقه مناسبت و متابعت و قوت ایمان و صدق توجه از آن نصیبی رسیده و مقرر است
که از خصایص پیغمبر آخر الزمان که افضل و اکمل اولین و آخرین است مرتبه ختم بوده
کما قال رب العالمین واعلم القائلین ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیین پس در امت رفیع منزلتش که منشور قدر ایشان بتوقیع مصلای کنتم
خیر امة اخرجت للناس موشح و محلی است از منقبت ارجمند ختم البته بهره باشد بیت
نسیمش بوی مشک آرد بیاد ¤ چو زد سنبل چرا آهوی تاتار ¤ و بر زیرکان پوشیده
نماند که امت ظاهره از ختم آن تواند بود که هر چه از قبیل فضائل و مزایا محسوب افتد
یکی از ایشان از غایت کمال و نهایت تمامی رساند چنانچه مثل آن پیش از دست قدرت دیگری
بر نیامده باشد و بعد از آن هم کسی بآن تواند رساند و چون از جلائل احوال و عظائم امور
که نظام عالم و انتظام بنی آدم بی ممکن نیست خلافت صوریست که سلطنت عباد سازان …

مراتب باشد که آن منقبت را چند درجه از امت سعادتمند بدان امید تصوری ختم رسل لاجرم
چون این ملت بیضا که ختم از خصایص و مزایای اوست در حدود قران وسطی ما بین که در برج
عقرب واقع شده بود ظهور یافت چنانچه منجمان اسلامی و مورخان که از آن صناعت
باخبر بوده اند متفق الکلمه رانند بعد از دوری کامل که قرانات مثلثه آبی و آتشی
و خاکی با تمام بگذشت و در اثنای قرانات مثلثه هوایی قران مستر هم در برج عقرب
وقوع یافت و نوبت حکم باز قران وسطی ما بین رسید در خطه دلکش که در بعضی
مواضعش ماه نخشب از حضیض چاه می تابد آفتاب دولت صاحب قران آخر زمان از اوج
جاه آغاز طلوع نهاد چه تایید آسمانی داعیه کشورگشایی و گیتی ستانی در خاطر خطیر سلطان
جهانگیر جهانبان و خاقان اعظم اعدل بدیع الشان المؤید من عند الله المهیمن الدیان
قطب الحق والدنیا والدین ابو المظفر تیمور گورکان انار الله برهانه انداخت و آن مؤید
دین داد معدلت شعار بعون عنایت پروردگار دست همت عالی نهمت بکار او در چون تاریخ
هجری که مبدا آن غره ظهور ملت احمدی از نسخ خاتمت علیه افضل الصلوة واکمل التحیات تا بالی رسید
که غشین از جمله مقطعات حروفی منزله فوقانی با اول حروف فاتحه موصلات منفصل چنانکه مجموع
جهار رکن در کین میشود دلالت میکند بر آن یعنی سال هفتصد و هفتاد و یکم از عون الهی بسریر
خلافت و پادشاهی برآمد و بطریقی که عنقوان کرده سپهر و مظفر شرح خواهد گشت معظم
معموره ربع مسکون را دادند که زمان بحیطه تسخیر و تصرف در آورده و با نواد عدل لحاح
آراسته شغل عظیم سلطنت و جهانداری را بمرتبه رسانند که هر که از تضاعیف این کتاب
مشتمل بر بیان واقع اطلاع یابد بر آن و از اخبار و آثار پادشاهان گذشته بر خبر باشد بیقین
داند که از اعاظم و اساطین ملوک و سلاطین سابق که این دولت تا ابد را کان در ضمان حفظ
و تایید مهیمن رحیم رحمان تا انقراض جهان از طریان زوال و نقصان مصون و محروس
ماند والراجی من الکریم لا یخیب الله یسمع و یجیب گفتار در تمایل ترتیب و کیفیات چون علو همت دولت
ارجمند سعادت اقتضاء ابقای آثار ارجمند و تخلید ذکر جمیل و نام بلند می کند چنانچه ایما بدان
بان رفت و بی شبهه معلوم است که احوال و اوضاع که تمادی روزگار در هر دیار و بلاد
وقوع یابد بتحقیق قصه آن بر سبیل تفصیل از دست کوشش و سعی جمیل کسی که قادر باشد

بر احضار مردم از بلاد و دیار و ارسال کتب و رسل باطراف و اقطار از برای استعلام و استخبار
برنیاید و لهذا تواریخ دول ماضیه که حکایات از اجمعی فضلا ماده اظهار فضل و ذریعه
تحصیل اغراض خویش ساخته اند و بنظم و نثر عربی و فارسی در سلک ضبط و تدوین کشیده غیر
از وقعه چند متفرق و بعضی احوال بر سبیل اجمال از آن مستفاد نمیشود و چون دولت بخطم انجا
مهد نسبت بدیگر دول نداشت بیت چه نسبت بکوه گران کاه را ۴ نه چون کرم شبتاب رخشان ماه را
تایید آسمانی از سابقه عنایت صمدانی مقتضی آن شد که حضرت پادشاه خورشید رای سپهر اقتدار
آن زبده ملک محصول هفت و چار ۴ وان پیش از آفرینش و که زاف نیره کار و ۴ مفتخر کرمه
اتخذ الله ابراهیم خلیلا بی شائبه رعونت و ریا متجلی بجلالت مؤدای و تلک حجتنا آتیناها
ابراهیم علی قومه نرفع من نشاء السلطان بن السلطان مغیث الحق والدنیا والدین ابو الفتح ابراهیم
سلطان خلد الله سبحانه فی مراضیه ملکه و سلطانه که بتوفیق الهی خلعت منقبت سلطنت و پادشاهی
بطراز فضایل نفسانی و جلایل ملکات ملکی و خصایص انسانی از فرط شهامت و وفور دانش و
کمال آگاهی محلی و محلی داشته و منشور خلافت صوری و معنوی و ریاست ملکی و ملی را بتوقیع ما
ثبت ابد مضاعفه کرد و طغرای مفاخر کلک گوهربار لطایف نگار اوست و نگاشته چرخ بی هیچ
تکلف و تصلف شعر تیغ رستم چو کشد تیغ بلرزد بر خویش ۴ کلک یاقوت ز شرم قلمش سر در پیش ۴
سحر از خامه و تیغش بتوام که شود ۴ زان زبان منشق و زین فک بادلیش ۴ بنفس مبارک متصدی
ضبط و تبیین احوال و آثار این دولت پاینده گشت ع و فی سنه تاریخها از دخیرها ۴ که در آن سال
باز قران علویین بود در برج عقرب سایه التفات در دار الملک شیراز بر آن مهم شریف
انداخت و صنف فی شیراز بر آن داران تاریخ باز منکوید و بطریقی که کیفیت آن بعد از این
بشرح و بسط باز نموده انداخواهد شد داستان تحلیل و دقیق تفتیش و تحقیق فرموده بنوعی ترتیب
داده هر قصه در محل خویش ایراد افتاد که تامل در آن از موثقات تصدیق سخنی است که باب
وصول این دولت ابد پیوند بمرتبه ختم سبق ذکر یافته جز وقایع متعدد و اوضاع مختلف که در
ملک زمان هر یک در مملکتی واقع شده همه را بجای خود بتفصیل شرح داده بر وجهی که هر قصه از آن که
اندیشه بیان کار دنیا از مبدا تا مقطع بر ترتیب معلوم گردد چنانکه قصه در دو محل مکرر شده باشد
مکان برای فایده مجدد که در اینجا کاموجه دوش شود و در موضع سابق نیز ضرورت الذکر بوده

هیچ فاضل نابرغ در هیچ تاریخ رغایب اسرار این دقایق را لتمام نکرده و در تفصیل و تکمیل قصه
قصه و در سیر و داستان بمثل این و نزدیک باین اتیان نموده و چون نسخه منظر از کتاب و دانش
وران که دیگر نسخ دهن باشد رواج این سخن بمبالغت محتاج نیست بیت یا جاب ثمن ز روی
شمس دین محفوظ شو صدق بنما یاور بی یا از زبان صادقان از وا این تالیف منیف در انشا
مجالس غاینه که خاطر خطیر بسوانح مصالح ملک و ملت مخصص اغاث ملهوفان و انجاح
حوائج سائلان التفات مبذول فرمودند املای شریف قلمی شدم چنانچه در لسبب وضع این مؤلف
به آن حضرت اصلا هیچ مدا هنه نیست و محرر این بیاض در فن شیخ این ریاض بعضی از شقیح و تهذیب
عبارت و بعضی داستانهای پیشینی که در اصل تاریخ مدخل ندارد و این سخنان از برای بیان
واقع و تنبیه بر چگونگی حال کتاب نوشته شد نه بقصد مدحت و ستایش چه امثال اینها در جنب
کمالات ان ملک ملکی ملکات و فخی چندان نباشد و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین
محسوب باشد و لحق مصراع بماهتاب چه حاجت شب تجلی را کفا و در فهرست کتاب چون حضرت کو
دون لسطت منتقل بتحقیق و ترتیب مآثر و مفاخر صاحب قران اخر الزمان بنیره ان حضرت است
و در طبقه سوم رای ممالک آرای صواب نمای ایشان شناخت که مقاصد اصلی این کتاب در طی
مقالات انضباط نماید و چون از کرائم اوصاف سنیه و شرایف مناقب مرضیه که بواسطه ان مراتب
قدر بنی آدم با وجود تماثل و اتحاد در حقیقت شرعا و عقلا تفاوت عظیم دارد علو نسبت و
نباهت ذکا سلاله نامدار و تحقیق نسب عالی بر وجهی که مشروح و مبین بود ابو البشر علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام منتهی کردد و مستدعی یاد کردن جمعی از کذشتکان و ثبت بعضی از احوال ایشان
مناسب بود که از مقالات ثلث مقدمه ممهد کردد از بدا قصص ادم تا نوح علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و اخبار یافث بن نوح و اعقابش تا بامیر ترالطراغی رسد که پدر صاحب قران عظیم الشان
بود تا بر این مصنف مشرف بر وفق مرکبات طبع بر چهار جزء و اعتضاد یافت مقدمه و سه مقاله
و چون موسس مبانی این دولت جاودانی که تالیف منیف این تصنیف شریف از مقتضیات قران
فردوس مکان بوده بفتح نامه صاحب قرانی موسوم کشت و من الله الهدایه الی سواء السبیل و هو
حسبنا الکل و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر چون فائده اولی علم تاریخ دانستن حوادث و وقایع
کذشته است سمند میدان سخن در این فن تا اول مخلوقات تواند کرا ساختن آ حدوث از انجاست

و لهذا بعضی مورخان در مبداء افرینش سخن کفته اند و چون بنا نان بر سبیل تحقیق نه وظیفه
این صناعت و در نقل اقوال مختلف پاشا دری نعت و سمین ان فائده چندان تصور نمی
توان کرد در کتب این علم اعراض از ان اولی می نماید اجمالا بشهادت قواعد شرع و عقل ثابت
است و در صدق ان شکی نیست که غیر از الله تعالی هیچ هستی را هستی از خود نیست و هیچ بخود موجود
نبوده و ما سوی حق جل و علا که انرا عالم کویند با سرها و جمیع اجزا از بسیط و مرکب علوی و
سفلی مخلوق و افریده اوست سبحانه ثم سبحانه و چون مقصود اصلی درین علم ضبط احوال و وقایع
نوع کرامی انسانیست چنانچه ایمای بان رفته فتح باب قصص و اخبار از حال ادم که ابو البشر است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام والتحیه و الاکرام خواهد رفت و منه الاعانه و ایاه نستعین حمید
مجید و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه و مظهر حقه و حبیبه و صفیه و نبیه و رسوله
و خاتم الانبیاء و رسله محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا دائما ابدا

بسم الله الرحمن الرحیم

والاعتصام بکرمه الوفی العمیم حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و صلوة طیبة دائمة علی خاتم الانبیاء و سید الاولیاء محمد و آله الاصفیاء و اصحابه النجباء
و عترته البررة الاتقیاء بنام خدائی که از نام اوست که ما را توانائی و کفت و کوست
خداوند کل آشکار و نهان نهان آشکارا ببرد ش عیان طراز ندۀ پیکر آفتاب نکارندۀ نقش
نان بر اب خدای که هستی مر او را سزاست بجز هستی او غبار فناست جهان می نماید که
هستا رحیمیست بجز ظل هستی حق و ان یکیست زهی صنع کامل که از یک وجود پدیدار شد
هر چه هست و انچه بود زیک شاخ دستانچه عینی بباد ز نو می کل تا در شیخ خاد اکر طالبی افرینده را

بکردون بر افراشت او رنگ خویش نه ز ارایش شد نیر محتاج عرش نه ز امضاء ارایش بجز محض خیر
نشد پیر کاری که در کم کند بنود متبرش جز الهام دولت بنود هر انجا که از لطف کردی نکاه
بلا دا نبودی در ان بوم راه وکر اتش قهرش افروختی بنیک شعله زان کشوری سوختی
بکوه ار ز کین سایه انداختی چو ریخ پیش خود شد بکداختی بخشم ار سوی چرخ کردی نکاه
شبی تیره رخسار خورشید و ماه دم از کیر او کس بعالم نزد وکر زد دکر در جهان دم نزد
خلافش دو اندیشه کس نکشت کرجان کوصال نیش نیش بکشت کس از خط فرمان او سر نتافت
که همچون قلم تیغ بر سر نیافت چو بخشش باو داد دنک شاهی نشاند بعالم جز او تاجور کس نماند
همه پادشاهان با فاق پاک بدرکاه او بنده وار بر خاک جو روی زمین شد بفرمان او
جهان غرقه موج احسان او سر کنج بکشاد و دوست کرم در فتنه دربست و پای ستم هر کس
کردون ز عطائی رسید دکر تنک او روی حاجت ندید بعهد همایون ان داد کر بعالم نماند ار
نشانی اثر برانداخت رسم فساد و فجور زکیتی پیکباد نزدیک و دور نه دزد شهر و نه رهزن نه دزد
کوه دشت جنایت در اندیشه کس نکشت ز دزد و مال عالم دران روزکار تو کفتی نزد بد
دزد مساد امان در زمانش بحدی رسید که منسوخ شد رسم بند و کلید ز هفت کشور تا لوح
کیتی زدود ز باغ جهان خار عصیان زدود مرادش ز شاهی و فرمان دهی ز تخت بزرک
و تاج مهی مراعات دین بود و تعظیم شرع همین اصل دید و جز این جمله فرع هم کوشش
هر اسلام بود دکر چینها دانه بام او دام بوم ندیدی کس از خویش و از اجنبی کرای لشکر اهل
بت پنی بجان معتقد بود سادات را همان اهل تقوی و طاعات را کجا کاملی بود از
اهل علم تواضع نمودی مر او را بحلم نکو داشتی اهل دستار را بخصیص مفتی دین دار را
جو اندیشه کار دار اشتی ز خلوت نشینان مدد خواستی بسوی مراد بر دکان دین با خلاص
رفتی ز راه یقین جه مادی بر دکش فراز آمدی بخلوت سرای بنا ز آمدی تو خبر نمودی بیاداد
پاک نهادی جبین تضرع بخاک مناجات کردی و خواهش کری ز حق خواستی نصرت و
بر تری ببوز دل و اب چشم از خدا طلب داشتی حاجت خویش را جواز هاتف دولتش بشری
صدای اجابت رسید بکوش دوان سجده شکر کردی بخشت بصدق تمام و یقین درست
ببوالنکه سر از سجده بر داشتی لواء کرامت بر افراشتی ز کنجور کردی ذخائر طلب ز بیاریش

مانده کی در دون عجب بخشودی و از جدا ز جون بیرون کسی را که محتاج بودی فزون
غاندی دران بوم کس را جدا دل ار شاد مانی زبان از دعا جو زان پس مقصود پرداختی
قضا آنچه خواهشی ساختی همه میل طبعش بخیرات بود که روشن دل و کامل الذات بود
بسی بقعه خیر پرداخته بایوان کیوان برافراخته جز از خانقاها فکنده خوان جز از
مسجد جمعه و غیر ان چنین بود صاحب قران راحیب وز اندیشه دور شاه راه نسب پدر
بر پدر تا بادم بود همه پای بر تخت شاهی بود کمالات ان شاه دریا نوال فزون بود زی
از هر چه بندی خیال بیا کی قدرش بنای ثنا جو شکست و کوته بود تا دا مر بت کنم خطه
شاهوار که اقبال شاهش بود پود و تار از اول کنم در ولادت شروع که کی کرد خور
شید شاهی طلوع ار نص کلام پادشاه علیم عظمت کبریائه و عمت نعمائه
حیث قال عز من قائل فلما بلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد میشود که چون
لطف فیاض علی الاطلاق از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی خلعت بخت صلاح و میل نیکوکاری
پیرایه قامت دولت و بختیاری سعادتمندی سازد از میامن برکات ان در احوال و اوضاع اولاد
و اسباط و اثار کرامی و نتائج ارجمند بظهور پیوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمی علیه
افضل الصلوة و اکمل التحیات ان صلاح الرجل لیبدو ذلک البطن السابع بر صدق این معنی دلیلی واضح
است و بر حقایق لائح و مطابق این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل بدر نامدار حضرت
صاحب قرانی کجیلته کرم امیر طراغای تغمده الله بغفرانه بر نمودت و دوستی اهل صلاح
و تقوی مفطور بوده جنانچه در مقدمه سبق ذکر یافته و مدت العمر بمجالست و محاورة سعادت
نشان ان طائفه عالی شان رغبتی تمام داشته و شک نیست که انس و الفتی باین غایت فی مابین
ذات واشنا کرد در مجمع الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف واقع شده صورت بندد
با خود او رده از ان جانب بخود برنبسته لاجرم از برکت دانه دوستی دوستان حضرت عزت
کردد کشت زار صدق نیت ان کامکار سوده اثاروش انبتها الله نباتا حسنا برامده فضاء
فسیح المجال امال از خرمن دولت و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال کشت جو بخشش
ز اقبال منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد در عهد سلطنت قزاخان بتاشیر صبح پاد
شاهی از افق تائیدات الهی دمیدن کرفت و شعشعه اختر جهان تاب از اوج عنایات ربانی

مبالا بنیش دو بینده را که هستی عنیش برای صواب خیالیست همچون فریب سراب یقین
بود کاول خدا بود و بس درین خود بنفشد بشک هیچکس مکن سهو کاخر همان اولست
ولی دیدن عقل ما احولست سوی دانش اندیشه را ذلیست کزان عقل فرزانه اکاه
نیست سخن چون بدانش رسد لب بدوز بذکر صفاتش روان برفروز ما للملکی
که عون عنایت پی لهایتش مطعون بر سریر خلافت مضی
سروری که افرینش بفضیلت دانش و بینش کرامت فرمود و اولاد امجادش بتاج موفور الابتهاج
ارزانی فرمود توانایی که رایت اقتدار سلاطین کامکار باوج فرمان دهی و کشور ستانی
برافراخت و صفحه شمشیر مصقول پادشاهان جهان کشای آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت
ساخت نضارت ریاض شریعت را بیاری تیغ آتش بار مجاهدان منوط کردانید و سر سبزی
نهال اسلام را بسرخ روئی حسام خون آشام غازیان مربوط فرمود قادری که فرمان نفوذ پرش
سحاب عنبرین نقاب بچربدادی سلطان بیغران فرمان داد و حمایتش عنکبوت مبهوت را در
معماری حصار سر فرازا بنیاد و رسل مکنت و توان بخشید شهی چتر او ابر مشکین پرند سر
سدن از پای تختش بلند جهان داور دیرش بارگاه بشرق و بغرب بانتش پادشا بعهدش
زدو نعت شد فرش عرش پی کرد نعلین او عرش فرش شجاعی که چون دست یازد بجنگ
کفش دیده سنگ سازد خدنگ خدنگش بکوری دشمن روان رباید ز اعدا ملک رواج
نبرد انتقامش ز کفار جنف قوی داشت دست نبوت بسیف هزاران هزاران افرین و درود
رسان افرین خالق هست و بود برو باد و بر آل و اصحاب او باصحاب و احفاد و امجاد او
اللهم صل علی السید محمد و آله و صحبه و بارک وسلم کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره
الغافلون قال الله عزوجل وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی
عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک عالمیان بی تاویل و مجاز عظم سلطانه وجل برهانه قادر
مختار است و مطلع برهان و اشکار هرچه خواهد افریند وانرا افریند هر که خواهد برگزیند ساطع
عنایاتی چون رقم اختصاص بر صفحه حال برگزیده کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه
اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلی چون بر عقب منزلت سروری تعلق گیرد عروج بر
مدارج معالی بر پای مکنتش آسان کردد پرتو افتاب تاییدات ربانی چون بر ساحت سعادت

بعض

مقبلی تابد انوار آثارش بنابر آنکه از بخار بیداد معاندان در هوای خیال محال بند
پوشیده نکردد و نسیم ریحان رحمت صمدانی اگر بر چمن اقبال دولتمندی ورزد طراوت لطافت
کیتی نگارش باسیب خرابی کار زدم سرد حسودان جز نقصان و ذبول نپذیرد نهال دولتی
کر پرده جویبار توفیق الهی بود از تندباد حوادث روزگار دگرگون نیابد و کاخ رفعتی که
برافراخته لطف نامتناهی باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال بدین نکردد بر دک
کرده او را فلک شنید خورد عزیز کرده او را جهان شنید خوار و مصداق این سیاق صورت
حال حضرت صاحب قران است که دو کیفیت انتهی بو شروع میرود و من الله التوفیق تشبیب
سخن در ذکر شمه از مفاخر حضرت صاحب قرانی همایون شبی چون سواد بصر همه ظلمتش
روشنی سر بسر شبی قدرش از روز روشن فزون مهش بدر و بدرش زکاهش مصون
کواکب همه سعد و مسعود حال مبارک بنا شب و فرخ بفال مراعجب فرخنده یار آمدم
مراد دل اندر کنار آمدم بپیراستم مجلس از خاص و عام بنا راستم بزم عشرت بکام برافروخته
شمع ازین بود فکر خرد ساقی و می معانی بکر نوازنده شاد بزم سروش سراینده لعمرذوق
موش همه شب بدین گونه عشرت کنان دل کام یابم پی و رزد جان چو صبح سعادت
دمیدن گرفت نسیم عنایت وزیدن گرفت خروس ظفرتاج نصرت ببر بیفشاند بال
و یکسر دو پر بهنگام دولت جوا و افزاد دلم مرغ اندیشه پرواز داد و زبان پیچ وطی
دهن باز کرد ز صاحب قران قصه اغاز کرد که ان شاه دین دار گیتی ستان بماند که
زمان چون کرفت این جهان ز سر حد چین تا بپایان روم جدا از مصر و شام و جدا از هند
و معظم بوم جدا ایران جدا توران جد بحر و جزایر بجائی که بود از عمارت اثر بنفس شریفش خود
انجا رسید بگیتی ستانی چو لشکر کشید بهرجا سپاهش توجه نمود بحشان زمان نعل
اسپش بسود جهان گشت یکسر کران تا کران چو فتح و ظفر لشکر از پی روان هر جا رسید
هر سو گذشت بتایید داور ظفر در گذشت خدای جهان افرین یاورش همه خسروان جهان
چاکرش شده سر فرازان ورا زیر دست سپهرش پرستنده او حق پرست فلک بنده و قیاس
غلام زمانه مطیع و جهانش بکام مرادی که در خاطر اراستی جهان در نمودی کما
خواستی بعیشش قوی بود و دینش درست بجز داد کی یاری از کس بجست بیزدی مردی

درخشیدن آغاز نهاد و بتاریخ شب پنجشنبه بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمائه موافق
سیچقان ئیل که مبدأ دور شاهنشاه مغول است در ظاهر خطهٔ دلکش کش از نخل طهارت مآب نکهته
خاتون که آیتی شرع مطهر در حبالهٔ امیر نوین دین پرور بود آفتاب وجود حضرت صاحبقران
از مطالع ولادت فرخنده آثار طالع گشت و ماه غرهٔ عالم افروزش از برج سعادت پیدا و لامع شد
بر آسمان برد که هلالی از نو تافت   بوستان معانی گلی از نو شکفت   درست مغربی جود نهاد
بر دو پیش   سبحان چونکه بان شاه پاده در نکوید   جهانی در صورت شانا بجهان اهل جهان نثار مقدم
همایونش ساختند و عالمی در کسوت فرخی قدم در عالم نهاد علم پادشاهی   عالمش باوج افتاد بر او افتخار
چو قدرش با سپهر افزود گردون   زیادت شد جو ذاتش در جهان مد جهان اهل جهان در جهاه
اهل غایبان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون   تا ذات شریفش از آسیب
عین الکمال محفوظ ماند بتلاوة وان یکاد مواظبت نمودند و مسبحان صوامع والملائکة یسبحون
بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفیعش باقصی مدارج کمال ترقی نماید باقامت
وظایف دعا مبادرت جستند   که سر سبز باد این همایون نهال   که شد زو شده در باغ و جاه و جلال
جوانبخت باد او فیروز رای   توانا و دانا و کشور کشای   تاج و تخت و جهان تازه باد   سر خصم
او تاج زر وانه باد   وان طلوع ان نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویا صالحه کما بشارت حضرت
صبح بتصحیح ان تفرع نموده بظهور پیوست و صدق خواب قاجولی بهادر که تومنه خاتون بتلقین ان
باب الدول ملهمون تعیین کرده بود و قصه ان در مقدمه مسطور است محقق شد کوکب هشتم که با آن
تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم قاجولی بهادر که از انوار سلطنتش جهات خافقین
منور گردانند و بعد از و بپاسمون تا درغد لو انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن نماند از مشرق
فتح و فیروزی آغاز نهاد در نماند از وجود سر و روبهجت زبان تهنیت بتحولیت   زهی خواب که تعبیرش
تو باشی   خوش آن آب که تفسیرش تو باشی   برکشاد از فرخی تختش همچو آفتاب ای تا پلکر بهر
سلطنت هفت اقلیم از هر چه ز دود تا آفتاب شود گیتی افروز و از امارات طالع مسعودش چون
صبح صادق روشن که شب پریشانی عالم عن قریب از طلوع صبح دولتش دور گردد خرم تر از عید
نوروز و تحقیق این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع مبانی خلافت وجود مبارک
آنحضرت اساس و بنیاد دولت دودمان تا ابد کان صاحبقران بود و طالع جهان بنیاد

هر آینه ثبات و استقرار بغایت مناسب افتد و احوال و اوضاع عالم از تغیر و انقلاب بجارمیت حکم را فرع
یدبر الامر من السماء الی الارض در کارخانهٔ تکوین و ایجاد کما حوادث جهان کون و فساد بر بالاانیه
اقتضا نمود که طالع همایونش برجی باشد که ثابتش منافی انقلاب بود و مثلی باین صفت
برج جدی است که ثبات در عنصر ثابت خاک منسوب و در فلکیات از سیارات بزحل و جدی
با آنکه از بروج منقلب خانه خاکی زحل واقع شده و این غایت ثبات در تغیر انقلاب و دلیلی آنرا
قوی تر بر استمرار و استقرار متصور نیست چه نزد اهل تحقیق مقرر است که ظاهر کمال هر صفتی در آن است که
با ضد خود معانق تواند شد چنانکه از تأمل در نظم اسماء حسنی تعالت و تقدست روشن میگردد هو
الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم   و ازین مقدمات لطیف غریب بوضوح پیوست
کانرا بنای طالع حوادث کونی آنچه در آن ثبات و دوام مطلوب باشد موافق تر برجی تواند بود
و شمه صدق این دعوی از حقایق حقایق از هار اسرار مقطعات حروف سور قرآنی استنشاق
می توان نمود   مرد باید که بو تواند برد   ورنه عالم پر از نسیم صباست   بالناس نکرت کهو
سفته شد   سخن بین که در پرده چون گفته شد   لاجرم طالع فرخنده برج جدی افتاد و صاحب
جدی که علو مطلق از علویات ثلثا و ذات جرم تر کوکب سیار کواکب سیار بحیث قویتر در دهم
بود که هنگام ولادت ارفع محلی است از فلک دوار لهذا خانه در نعت است و اقبال و منصب و استقبال
و بحسب برجت دنیا بدهم که خانه امانت و اقبال تا آخر دولت خداوند طالع چون باوج سلطنت
صعود نماید تعلق قدر و رفعت منزلت بر سایر سلاطین روزگار فایق و برتر آید و صورت هر
مراد که بکلک امید بر لوح اندیشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پیوندد و نیر اعظم که کوکب جلالت
و اقتدارات در برج رابع که خانه مقام است و قرار بمحل شرف خویش با عطارد چنانچه بثابت دو
آفتاب باشد از بیت و دوم درجه حمل رایات فتح و فیروزی بر افراشته و منشور اقبال بتوقیع سعادت
نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلی خود ظهور فرموده هم انجا مقر سریر پادشاهی
گردانید وان مملکت در زینت و رونق و معموری و عظمت از سایر بلاد و دیار عالم بگذرانند که
ینبوع سعادت و حافظ صورت باری که کوکب قوت قدرت در نهم طالع که خانه فرزندانست
افاضت عطیات ارجمند را متعاضد گشت تا از کثرت اولاد و اعقاب سعادتمند دوشوکت صورت
دولت ابد پیوند قرنا بعد قرن باقی و پایدار بماند و سعادت اصغر که در بن طالع خجسته هم صاحب

عاشرست خانه جاه و اعتضاد و هم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خویش که سوم طالع آ
و خانه اقربا و در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده ملایمت نواخته و قمر که واسطه وصول
تاثیر علویات بسفلیات اوست در چهاردهم درجه همان برج پی تو اتصال بر افراخته تا از صورت وقت
فرزندان و خویشان منصب سلطنت و پادشاهی باقصی مدارج کمال رسیده تا انقراض عالم از نقص و
نقص و زوال ایمن ماند   در احکام که گفته اند بدید   کرد نباید آنچه داده اند کلید   لاجرم
قابلهٔ قبول لطفش بمهد سلامت و استقامت بر آورد و دایهٔ لطف ایزدش در لین پرورش و دعا
می پرورد   باد دایه بخش بیرون در آورده   بشیر کام زبان لطف پرورده   و چون ایام
رضاع بگذرانید و سن مبارکش بمبادی حد تمیز رسید از ریاض حرکات و سکناتش بوی سلطنت
و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مجاری گفتار و کردارش نور بهر دولت
و کامکاری چون باد قبر برق از ابر ان آرامیدی خشید   ببازی اگر نیزش آهنگ بود   حدیثش ز د
بیم و اورنگ بود   باین فرمان دهی داشت میل   شدندی برش کودکان خیل خیل   شدی کودکی
بر سپاهش امیر   یکی نصب کردی برسم وزیر   زچوب و رو بنا دی ساختی   بکار دیگر هرسو برون
تاختی   چنان فرض کردی که فرمان بران   اگر سر بپیچد یکی از مهتران   چو دشمن شدی جرم بوکهرش
بریدی دریزه کردی سرش   سزا گفتی انست با کهتران   بپیچد دیگر سر از مهتران   بجد بود ما
بازیچه او   ببازی بند سرافرازی او   و چون در دیوان سخن منشا   بیر و اسخه عنایت ترفع درجات
من تشاء منشور دولتش بطغرای جهانداری و اتیناه الملک موشح گشته بود خاطر خطیرش بر کو
بادپایان گیتی نورد و ممارست سواری و مباشرت آلات و اسباب نبرد میلی تمام داشت و از ده سالگی
تا عنفوان شباب روزگار مداومت شکار و مباشرت رسوم آیین رزم و پیکار داشت
شب و روز در بزم بود شکار   دل و جان در اندیشه کارزار   ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی
الهی و مکنون ضمیر منیرش محض خیر و نیکخواهی بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار قهر و سیاست
در مبادی حال از بعضی اتباع و اشیاع عالم اقتدارش صدور می یافت چنانچه شرح بدان خواهد
گشت بحسب ضرورت جهانگیری و لوازم کشورکشایی بود   ملک را که قرار خواهی داد تیغ
را بی قرار باید کرد   و دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانه و از ریا بریست و نیز از قبیل تصنع
مبنا نه و آرایش سخن و دنیست سر اشارت حضرت رسالتست حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم الولد

سر ابیه جز از نهال صلب همایونش زاد کسی بی برخت خلافت که جاودان باقی باد که
اگر گویند من المهد الی العهد هرگز از آن حضرت موی از ذره نگشته اسناهل عالم از نزدیک
و دور باتفاق تصدیق نمایند   جهان داری که گویی دولت او برد سلیمان قدر و موری
را نیازرد جوان بختی که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامکاری و آلات دولت و بختیاری
یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بشیوه ملاعب و مناهی چنانچه شیمهٔ سرخوشان شراب
دولت و نشوه جاه باشد آلوده نکرد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا باداء فرائض طاعات
و نوافل عبادات و تلاوة قرآن و غمخواری جهان و جهانیان صرف میشود و هذا المعنی اظهر
من الشمس است و ابین من الامس خلافت پناهی حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذو
النون و عبادت مالک دینار جمع فرموده و الهیت و اقتدار خسرو و کامکار با متابعت سیر کوثر
نشان ولایت شعار در سلک توفیقا انتظام داده ع خداوند آنکه دارا در زوالش   وهو
السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع رافع رایات الخلافة بالعدل
والاحسان راقم آیات الرحمة والرأفة علی صفحات الامکنة والازمان آیة الله بین البرایا المجتهد فی
اعلاء کلمة العلیا مفیض النعمة الظاهرة والباطنة الموعود بلسان النبوة فی المائة الثامنة مشید مبانی
الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص بانواع الحظ من عنایة الاله الرحمن معین الحق والسلطنة و
الدنیا والدین ابو النصر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله تعالی سبحانه و چون خامهٔ مشکین عمامه تعلیق از
حقوقها در مقالهٔ ثانی بذکر مناقب علیه و مواقف سنیه آن حضرت عطرسائی خواهد کرد عنان
بیان از شروع در آن کشیده شد ع کان نه بحر بیست که پایان و کناری دارد   و بناز اولاد امجاد
این حضرت انجم حشم امید از مشاهده آن روشنست و بواسطهٔ اخبار از دیگر بار استماع میرود
یوسف طلعتی مصر مملکت سلیمان مقامات و منزلت اسمعیل مکارم اخلاق مصطفوی و هما تو
نبالت و شجاعت مرتضوی علی المصطفی و علیهم الصلوة والسلام عزیز کرده و آراسته است
که **نظم** جشنه ذات شریفش بصورت بشری   تبارک الله گویی که رحمتست دجیم سلطنت پناه
که با آنکه در حسن سیرت و صفات سیرت خلف معاش پسندیده ز طراز **الولد الرشید یقتفی بوالده**
الحمید مطرز داشته بلکه در کمال حکم و کم آزادی مصلو قرحسنات الابرار سیئات المقربین بظهور
و شاید ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انوار فواضل و مکرمانست **شعر**

ابکی واضحک خصمه وولیه بالسیف والقلم الضحوک الباکی الدر والدری خا فاجوده نخضنا بالبحر
الافلاک ذهن وقادش در ادراک دقایق حقایق واسرار معنوی وای مشکل کشایش در کشف خفیات
رموز وحل معضلات امور کاشف است نظم ملک سیرت پی صورتش زاب وگل پر از هوش مغز و پیازان
دل بنوشد زاغیار سری فرد که دانش نکردد زان باخبر زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیقات
چون گاه تقریر بنیه ان من البیان لسحرا دوش نماید بیت دوح ازهیب الکد مکر قبی منزلت
اند قوقند لبیحدم که سخان لم یلد وچون از زبان گوهرافشانش که مفاتیح خزاین فضل واحسانست در وقت
تقریر تا وامتنان علم بالقلم مشاهده افتد نظم عقل واله شود وتماشا در حیرانی دل صورتشی فی قوة دوا
یا بیجان شعر اذا قال فالدر الثمین منظم وان خط فالوشی البدیع منمم بکلک لطایف نگار بدیع اثار
که شرفات قصر شرفش بکتابت ن والقلم وما یسطرون مزین نخوی بیت ای حسن خطا دفتر اخلاق تو بابی
سلطان از اخلاق تو حرفی ز کتابی مثل لاحتیاج الصباح الی المصباح وخینی خامه مکرمت صرف ش در بطون
اوراق مصاحف ومجلدات قرانی در زمون کتب ودوح بل بدوج شمس واقمار معانی ومغانی جمال کمال
وقد ذلک فی التنافس المتنافسون برنظر دیده وران اطراف واکناف عالم بکوتر وجهی جلوه داد مثل لاخبر
بعد المعاینه چگونیم در اوصاف انسمر یاد کرهشا فناب از صفت بی نیاز وهرچند محقق است که بیت
کر بگوییم وکر تواند عقل کی طراز قبای دولت کیست اما چون قلم مشتر شمه از صفات محمدتمایانش
ز زبان تا بجوه شسته اگر بن کی القاب همایون استعداد یابد شاید بیت جو وصف ذات شرهش
کشد زبان قلم عجب مدار که اب حیات ازو بنماید عزحسین از بنش ودویش دیده اهل انش وبیش خلاق
کارخانه ایجاد وتکوین صورت لطف ومرحمت ارحم الراحمین نظم نشانده شاه ونشانده گاه
دوان کشته فرمانش بر هود وماه نکهدار گیهان وپشت جهان اس تاجداران وشاه جهان وارث
ملک سلیمان سمی خلیل الرحمن المؤید من السماء المظفر علی الاعداء مطرد شعار سید المرسلین محمد
الماء والطین المنظور بانظار الطاف الملک المنان معینا للحق والسلطنة والدنیا والدین ابو
الفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی فی مراضیه ماثر ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین زوافی
فضله واحسانه نظم دران مسند که بخششها نمودند دو ابراهیم را زینت فزودند یکی دو
سرای ملک راست یکی شد کار ملک از عدل او راست ازو کشایش شود عرصه جهان وزین
تا درستم شد نو دا جهان ازان شد خانه در عکسر و دوز او زین ملک سلیمان گشت معمور

شکت ان یک بت ادر بجینی وزین یک دین احمد را در بیتی شد اسمعیل از اکیش قربان وزنا اسمعیل ان
قربان سزد جان زهی نامی که هستان بخشش عام حروفا بریم زاغاز وانجام میان نام بریم زین
نام این دو چشم هاء همت کشته روشن جهان نامی از این نام بلندست سرپر سلطنت زو ارجمند
است لاجرم زمزمه زبان حال ومقال صغار وکبار مخوی این گفتار است بیت خدایا بر جهت نظر
کرده که این سایه بر خلق گسترده دعاگوی این دولتم بنده وار خدایا تو این سایه پاینده دار
دچون محل انکه پریشان بیان بر زواهر جواهر مفاخر واثار ان حضرت رجوع کرد مقاله سیوم است
عنان قلم بصوب نشر اخبار واثار صاحب قران گیتی ستان انعطاف می یابد و بحث کیفیت طرز و
نسق این تالیف وطریق ضبط وتحقیق ان ادا نموده میشود ومن الله العون وتاییداته حمید مجید
وانه المجیب گفتار در خصایص این تالیف وذکر بعضی چند که بان منفرد است در اشباه ونظایر
تاریخ مفاخر وماثر حضرت صاحب قران بر وجهی که مسوده مکمل شد وبی تغییر در آن بزیاده
ونقصان بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت واقبال واصحاب عظمت وجلال که متقدم
مات ومتاخران بنظم ونثر نوشته اند وتبازی در قادسی در سلک بیان کشیده نسبه گونه مزیت
خصوصیات یکی وفور فواید وکثرت نفس جبر سود بخش نه بود که در بستان تصانیف
این فن او شاخا دخصایص هریک با تامل تامل توان چیدا گاه گشتن است از غرایب احوال و
عجایب اتفاقات وانقلابات که در طی اطلاقات احکام تقدیر بر دقایق جبل ولطایف تدبیرات
مترتب شده باشد که هراینه انتقاش الواح ضمایر ان اهل کیاست ودانش را مرایی بود وصواب
که هنگام وزیدن ریاح دولت وفرصت وتحصیل مطالب علیه وتکمیل مراتب سنیه چهره ماصاحب
دولتان دیده وگاه هبوب نکباء نکبت در بیرون شد از مضایق اهوال واخطار دیگر ذنبوده
انطواری احداث روزگار عکس تدبیر منح دران شامل توان کرد نظم جزعکس رای اهل
سعادت کان مبین است که چهره نماید دروظفر وچون حضرت صاحب قرانی از مبدا تاسیس
کاخ سروری وملک ستانی تاغایت توقیع شرفات قصر سلطنت وجهانبانی معظمات امور را
مجموع بنفس همایون خود التفات میفرمود وبا انکه تمام ممالک اسلام از ایران وتوران
جولانگاه یکران فرمان ان حضرت شده بود همت عالی نهمتش در هیچ حال از توزیع
دائره حکومت وتفتیح عرصه مملکت شبی تا روزی غافل وزا اهل نغنود ودنیا سود ودر اثنا

سفر بود که از زمین سمند لشکرکشی وکشورکشایی بیرون پادشاهی وفرمان روایی بر امد وباسلطنت
ددی زمین هم در اثناء سفر دعوت حق را اجابت نمود وتخت شاهی بتخته تابوت رحمت نامتناهی
الهی بدل شد نور الله مضجعه بانوار الرحمة لاجرم چندان بدایع وقایع که ان مؤید گیتی ستان
را روی نمود وان مقدار اثار غریب واتفاقات عجیب کر برذاتها زرین وتدبیر اتامابت
ایین ان صاحب قران سعادت قرین ترتیب پذیرفته از هیچ فاعدادسپهر اقتدار از اساطین
سلاطین وعظماء ملوک کامکار دعشر عشیر ان مروی نیست ع وانکه گوید که هست گو بنمای ومی بینی
دیگر تبیین جزویات قضایاست وباز نمودن نقیر وقطمیر ان جریان کیفیت هر قضیه و
تفتیش از چگونگی وقوع ان بتفصیلی که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ ملوک
متقدم ومتاخر اتفاق نیفتاده با انکه صاحب منظومه ترکی گفته که بعضی از غرایب امور که ان
حضرت بنفس مبارک خود متصدی ان شده بود نگذاشت که بسلک تحریر درآید که شاید که مردم
بعد ازین باور ندارند وحمل بر تکلف وتصلف نمایند وبدین سبب بسیاری از بدایع وقایع
ومحاذب که ان حضرت را در اوایل احوال دست داده ناگفته ماند وهرکه از مبادی تا مقا
طع این کتاب بنظر تامل وتدبر درآورد وظهور وطرز تطابق واخوات او واقف باشد یقین
داند که اختصاص او بدین دو فضیلت که اشارت بان رفته از مرتب واقعی دران اصلا شایبه تکلف
وسخن آرایی نیست نظم محک خرد از مایش بود که معیار دم وستایش بود خرد زان محک کز
بی غبار بلااند نقود سخن را عیار ومرتبت سیوم حلیه صدقاست وراستی وورد قصص واخبار
چه حضرت صاحب قران را در سفر وحضر پیوسته اعاظم ارباب عمایم از سادات وعلما وفقها واهل
فضل ودانش از بخشیان الغور ودود بیران فرس ملازم می بوده اند وهمواره جمعی از ایشان برحسب
فرموده قضاجریان هرچه وقوع می یافت از صادرات افعال واقوال ان حضرت وواردات
احوال ملکت وملت وارکان دولت همه را بتحقیق نموده باتفاق همه تمام قلمی میکردند وحکم چنان
بود برسبیل تاکید که هر قضیه چنانکه در واقع بوده باز نموده شود بی تصرفی در ان بزیادتی و
نقصان بتخصیص در باب مانت وشجاعت هرکز که اصلا مراعات جانب ومداهنه کرده نشود
خصوصا در اینجا بنهانت وصراعت ان حضرت تعلق داشته باشد کر در ان بهیچ وجه مبالغه نرود
وهم باشارت علیه ان حضرت اصحاب بلاغت وبراعت انرا کسوت عبارت پوشانیده ونظم ونثر

در سلک تالیف میکشیدند همان شرطکه در ضبط رفته بود وبکرات در مجلس عالی بسمع مبارک
میرسانیدند تا وثوق تمام بصحت ان حاصل میشد وبدین عط منظومه ترکی ومولفی فارسی هریک
ازان مشتمل بر معظمات احوال واوضاع انحضرت رقم زده کلک نظم وتالیف شده بود وبغیر ازان
بعضی از بنده گان درگاه عالم پناه متصدی تدوین تاریخ ان حضرت شده در تفتیش وتحقیق
ان سعی بلیغ مینمودند وفضلاء سخن پرداز در نظم ترتیب ورغایب ایشان انرا بنظم ونثر ترکی و
فارسی مرتب ومکمل ساخته وپرداخته بودند وچون درین کتاب که سبب تالیف وکیفیت
وضع مقدمه ومقالات در دیباچه سبق ذکر یافت نوبر بنیان بانی مقالم وشید حضرت سلطنت
پناهی که خامه سجد ید درین مجال بذکر القاب جمیله قایل قاصر گشت التفات که بذات شریف
در جمع وترتیب این تصنیف از اول تا ز مهر مود سمت ازدیاد وتضاعف پذیرفت ومجموع نسخ مذکور
از منظوم ومنثور ترکی وفارسی از تمام ممالک طلب داشته جمع امده بود واماده نهاده وهنگام
توجه مبارک بان شغل فرخنده طایفه مردم از خواننده وداننده ونویسنده در حواشی بساط جلالت
مناط از سر تیقظ واحتیاط باقامت وظایف خدمت قیام می نمودند بخشیان ترکی دان وسخن دانان
فارسی زبان هریک نسخه ازان نسخها میخواندند ودر واقعه جمعی که گاه وقوع ان حاضر بوده
اند واوضاع ازا چنانچه برای العین دیده بودند عرضه میداشتند وبعد از اطلاع بر مضمون وتقریر
ارباب وقوف وخبرت وتکرار استکشاف واستفسار نقیر وقطمیر ان اینچه خاطر عاطر ان حضرت
بصحت وراستی ان جزم می نمود بزبان دربار گهرنثار ادا فرمود نویسندگان بقید کتابت در می
اوردند وبتکرار انرا باز خواندند محقق ومقرر میگشت واگر جزوی امری در عقده ابهام واشتباه می ماند
یا بمخالفتی میان نسخ وراویان واقع می شد رسل ورسایل باطراف ممالک ارسال میرفت وازمعتمدان
صاحب وقوف که دران قضیه اعتمادی برسخن ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد وبدین طریق
تفتیش وتفحص تحقیق نموده در مجلس همایون قلمی میگشت وچند نوبت باز خواندند تصحیح می یافت
چنانچه جمع این تاریخ ونسق وضع وترتیب ان وایراد هرقضیه در محل مناسب که تالیف کتاب
عبارت ازانست مطلقا از حسنات حسن التفات ونتایج خاطر فیاض ان حضرتست وبعد از ان
بموجب فرمان بعبارتی که قرار یافته کوفته سمت تحریر پذیرفت ودیگرباره در مجلس عالی اشرف
اصغا مییرفت وبنوشته او ونسخه اصل رجوع نموده در تصحیح ان مبالغه باقصی الغایه
مینمودند واصلاحی که بخاطر همایون میامد کرده میشد چون امر واجب الامتثال چنان بود

که هرچه در مسوده اولی که در مجلس معلی قلمی میشد مجموع همان ترتیب نقل کرده میشود و اصلا
تغییری در اصل مقصد بکم و بیش واقع نکرده و در آن سواد التزام دفتر کرده و اعتبار نکرده بود
جزئیات آن یاد کرده اوقات رکوب و نزول در اسفار و تعیین منازل و تبیین مقادیر مسافات
مواضع و مراحل همه باز نموده شود در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلفی در عبارت کرده
نشد تا بتطویل نانجامد و از وقوع تکرار که مرسلان از آن اندیشند مبالاتی چندان نرفت مگر
در اشغاد که در آن همانا بیاد نباشد و چون حوادث و وقایع عالم بیکدیگر مربوط و متشبث
از بهر تحقیق مبادی احوال حضرت صاحب قران بایراد حکایتی چند احتیاج افتاد بنابرین اول شروع
در آن میرود و من الله التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب **ذکر خروج امیر قزغن** چون قزان
سلطان خان در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه موافق توقیل در الوس جغتای خان بن چنگیز خان
قرار یافت دست تسلط و تعدی بر گشاد و پای طغیان از جاده عدل و انصاف بیرون نهاد **الملک**
یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم خلایق از سبب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکایت بیدادش
بفغان چه سیاستی قهری بافراط داشت چنانچه امراء الوس را بعهود کتابت طلب داشتی هر کس از غایت
وهم در خانه خویش دستم و صیت بجا آوردی و بعد از آن متوجه او شدی **نظم** ز بس جور آن خسرو بخت
کین ٭ ز مردم سراسر بر آمد حنین ٭ امیر قزغن که از امرای عظام بود و اوطاق او متعینت با بعضی
امرای الوس جغتای اتفاق نموده یاغی شد و در سالی سرائی مجمع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم
محاربه او کرد و قزان سلطان خان چون واقف شد با لشکر متوجه دفع او گشت و از تهلغه گذشته
در صحرای قربه در زنگی بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمائه اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن
را چشم زخم رسیده یک چشم زخم تیری که از شست قزان سلطان خان گشاد یافت تیره
شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قزان سلطان خان بطرف قرشی باز گشت و در آن زمستان
سرمای عظیم شد و اکثر چهارپایان لشکر او تلف شد چون امیر قزغان بر آن حال اطلاع یافت لشکر جمع
آورده دیگر همت بدفع او نهاد و متوجه قرشی شد با او جنگ کرد و ظفر یافته او را از میان برداشت
و مدت سلطنت قزان سلطان خان در ماوراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسی بوده و بعد از او
مملکت بتحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند چه اغلن که از نسل اوکتای قاآن بود بخانی بر
کشید و بعد از دو سال او را شو نفاد کرده و بیان قلی اغلن بن سورغتو را
بر تخت خانی نشاند **نظم** شاهی که بر سر خانی نشست ٭ دست در جور و فتنه

بکشاد و بت ٭ بامهای چو صلیب درویش ٭ بار دیگر آدم بر سر کرد و بت و مدت سلطنت
او ده سال تمامی شد و امیر قزغن بضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف
حوایج جمهور بنوعی قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیبد و ذکر
خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون اقتدار **نظم** جهان پرور و شیمه اش عدل و داد
حلیم و خردمند و نیکونهاد ٭ ستمگر از آن عدل او سود او ٭ خدا راضی و خلق خشنود از و ٭ بروزگار
و حتی آثار دست هیچ ظالم حلقه شورش بر در خانه رعیتی نزد و پای هیچ ستم ٭ بیشه صاحب
سرای کسی بکام مناقشه و مزاحمت نبرد **نظم** هر خوش دلی کز اهل جهان فوت گشت بود ٭ از اینک
لطیفه قضا کردروزگار ٭ محتاج بود ملک بر بهر ائر چنین ٭ از مراد ملک دوا کرد روزگار ٭ بر
جاده قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود و صادق دم و صنع و شی بفایز مواهب
بی دریغش عز بی نعم و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او وقوع یافته آن بود که از آن ملک
سر آمد که بدرهرات آمد و شرح این حال بر سبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان
بوسعید در تخت ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نژادگی نافذ فرمان استقلال نیافت و امرای
ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای که سابقا ایشان را بود نماند و در الوس جغتای خان
اواخر عهد قزان سلطان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم از و بغایت منفعل و متنفر
گشته چنانچه اشاره بدان رفت ملک معز الدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه
ایمانی با صل و نژاد ایشان رفته در هرات فوت و مکنتی تمام حاصل شد و شیخ جوری و امیر وجیه
الدین مسعود سربدال با لشکری آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و اف
سپاه خود را مرتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه
ثلاث و اربعین و سبعمائه در زاویه لشکر جانبین بهم رسید و جنگی عظیم در پیوست و در اول
شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند ملک با معدودی بالای پشته برآمد و تا
کرد که رایت برافراختند طبل فرو کوفتند و از لشکر باش که متفرق شده بودند سیصد سوار باز
با و پیوستند ملک مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر میکنیم که ایشان بغارت مشغول اند امیر
مسعود را چشم بر ایشان افتاد و روان متوجه ایشان شد و شیخ حسن از عقب او میراند در آن حال
از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت از آن است شخصی هم از میان ایشان شمشیری بپهلوی شیخ

و جنگی عظیم در پیوست **نظم** زمین از خون مردان موج زن گشت ٭ بسی هامان و جوشنها کفن گشت
دلیران سپه در هم فتاده ٭ صلای مرگ در عالم فتاده ٭ تن از اسب و سر از تن سرنگون شد
همه صحرای کین دریای خون شد ٭ لشکر ملک بعد از کوشش بسیار داد زخم داد منهزم شدند و
از عقب ایشان در میان انداخته بودند اکثر در آن وحل اسیر اجل شدند و سپاه قزغان از عقب ایشان
دست برد عظیم نمودند و شکستی فاحش بر لشکر هرات افتاد و ملک بشهر در آمد و سپاهش کوچه باغ متصل
شهر را بکوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قزغن با امرا و لشکر منصور و مظفر بعسکر خویش
باز گشت و بعد از آن لشکر هرات از دیوار بدر بیرون آمدند و در روز دیگر امیر قزغن بنزدیک شهر
و بمحاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بجنگ پیش میرفتند و تا شبهنگام نیران محاربه و قتال
اشتعال می یافت **نظم** بدین گونه چل روز پیکار بود ٭ زمین پر ز خون و هوا تار بود ٭ و چون ملک
از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر در میان داشت که قضیه بمصالحت رساند مبنی
بر آنکه ملک در این حال ایشان را از آخذ میکند و سال دیگر احرام اخلاص خدمت بسطه بندگان خان و امیر
قزغن در دوره و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و چون امیر قزغن خاکی عادل رحیم بود ذات
که رعایا و عجزه در زحمت اند و خرابی تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد که **بیت** رعایا
مسکین بشکسته اند ٭ ز شکام بکام هفت اندر اند ٭ نه کار بیت پیکار و خون ریختن ٭ نکشته زر دو
کردن و بیختن ٭ ملک حسین برسم ساوری پیشکش بینی چیز از اسبان آراسته و اصناف از نقد و جنس
و غیر آن بیرون فرستاد و وعده کرد که چون امیر بپایه رجعت نماید و بتخت گاه فرود آید بنیت
متوجه ادراک سعادت زمین بوس گردد و این معنی بعهود و مواثیق مؤکد گردانید و امیر قزغن بجانب
ماوراء النهر معاودت فرمود و این واقعه در شهور سنه اثنین و خمسین و سبعمائه که صورت آن
ذنب باشد موافق توشقان ئیل اتفاق افتاد و بعد از آن واقعه که ملک حسین روی براه نهاد و دفع
کرد در خاطرها داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوری بودند بغایت متسلط شدند
و بعضی اتفاق نمودند که او را گرفته برادرش ملک باقر را نصب کنند و ملک این معنی را دریافت
و قدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصنعت نگاه میداشت غوریان تا یکدیگر اتفاق کرده بودند که
چون ملک جمعی سوار شود فرصت نگاه دارند و او را بگیرند بعد ملک از بیان شبخون سوار شد
بیرون آمد دیگر که غوریان با یکدیگر فکری و عزیمتی داشتند تعرض نمود که همان زمان مفسدان

خواهند کرد جمعی از بادغیس آمده بودند و اسپی چند در بازار کرده و غلبه نبوده او خرید و فروخت
آن جمع شده در این حال ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریان را کشف این جماعت را بعیاد رسید غوریان
از غایت حرص بتاراج مشغول شدند ملک فرصت غنیمت دانست کوچه غلطی با ایشان داد و متوجه
قلعه اشکلچه شد که اجداد او در جلکای هرات بطرف جنوبی مائل بغربی شهر ساخته بودند
و در آن وقت معمور بود و مشحون بذخایر بسیار و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمائه بر حسب
وعده که کرده بود ملک حسین از اشکلچه عازم ماوراء النهر شد و چون بانجا رسید امیر قزغن
مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده او را بانواع نوازش مخصوص گردانید نویدداد که هرات را که
غوریان بیداد ملک باقر داده بودند باز ستانند و با و رسانید و امرای الوس با ملک حسین بد بودند
و در هر وقت امیر قزغن را برآن میداشتند که او را بگیرد و چون امیر قزغن سخن ایشان نمی شنید اتفاق
نمودند که ملک را بقتل آورند که بعد از وقوع کسی از ایشان باز خواست نخواهد کرد چون امیر
قزغن از آن حال آگاه گشت ملک را طلب کرد و از قصد و اندیشه امرا خبر داده فرمود مصلحت آنست
که هم امشب متوجه دیار خود گردی تا کدام بمو رسند ملک و ظیفه دعا و ثنا بجا آورده او را وداع
کرد و عنان بخود باز گشت و چون شب در آمد سوار گشته روی توجه بصوب هرات نهاد و چون بدانجا
رسید پی وحشت بشهر در آمد شبان کشته روی توجه بصوب هرات نهاد و در حصار بمسند حکومت
نشست و کسی فرستاده ملک باقر را گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که در این ایام وقوع یافت آن
بود که امیرزاده عبدالله پسر امیر قزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته بخوارزم رفت و آنرا
مسخر کرد امیر قزغن زمستان سالی سرای ملکیم اقامت ساختی و در بهار بکلندار قرا تور بی داخل
و تابستان و خزان در شهر مونک رابط طوطن اوراجی و بیشتر اوقات صید کردی و جانور انداختی
و بعضی از مراعات حزم ذاهل و از محافظت شرائط احتیاط و تیقظ غافل افتاده یا جمعی کس سلام
از سالی سرای سوار شده و از جیحون عبور نموده در اردهنک اهنک جانور انداختن کرد شاهانه
شاهین میدان بی شکار طیور طیار پرواز داده ناگاه شهباز اجل هفیف روح او را از ممکن **انما**
تکونوا یدرککم الموت کمین بر گشاد و قتلغ نمود پسر بوی دکرا که او داماد او بود
و هم داماد امیر قزغن و از دیر گاه باز در کمین انتهاز چنین فرصتی میبود مجال یافت و با
گروهی عناد بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را بتیر عناد ناخن تیغ ظلم شهید

حسن جوری فرو برد چنانچه از آن جانب بیرون آمد و در زمان جان تسلیم کرد و امیر مسعود سربدار
گفته بود که اگر من درین کارزار کشته شوم تو زان برگرد و اصلا توقف منمای و چون شیخ حسن به دو فرسنگ
که خود زده بود سر فضولی کرد امیر مسعود بنابر وصیت شیخ بی توقف روی بگریز نهاد و سپاه ملک
پس از شکستن غالب گشته تیغ انتقام در سربداران برکشیده روی نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان
افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دغدغه نبود که از ایشان کسی
مقتول یا مجروح نیامده بود اما بحکم المأمور معذور بخواهیم خلعت فتح و فیروزی از خزانه ینصر من یشاء و هو العزیز
الرحیم بر قامت سعادت شعار ملک راست آمد و چون مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور بهرات معاودت
نمود ظلال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از غبار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم
پذیرفت و با آنکه آبا و اجداد او مجموع از یمن التفات شاهزادگان چنگیزی و حمایت امراء ایشان حکومت
هرات کرده بودند او قدم استقلال زد و باظهار شعار سلطنت چون تخمیس نوبت و رفع چتر جسارت
نمود و بگمان اعتقاد در میدان خالی تیغ زد و چند نوبت لشکر کشید و تا حدود اندخود و شبورغان تاخت
کرد بیت چه خالی کند کوه را از هژبر ۔ بیابد روبه تنها یکتنه ۔ و چون از تهاجم عذاب و برد باد امیر
قزغن ممالک ماوراءالنهر بغراد خود بازآمد جمعی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابت نسبی داشتند
و از حرکات او که بر تاخت خود میرفت راضی نبودند به پیش امیر قزغن رفته شکایت کردند
و امراء اولاد و ابرد که ملک حسین با ایشان مصافی داشته بود و بنابر عادت از رزم ایشان بغل اوده
بر زبان تشنیع به امیر قزغن رسانیدند که نظم مکو بنشل چنگیز خان بی نیاد ۔ که کس کو هر شاه باد
بنیاد ۔ چنان غره شد عوض پیکر ۔ که جز خود نبا دکسی در نظر ۔ امیر قزغن چون بحقیقت حال ملک
حسین اطلاع یافت فرمود که تاجیک را چه زهره آن باشد که دعوی سلطنت کند و از فرمان پادشاهی
سر کشد باد غرور و غرور از دماغ پر پندار او بتیغ آبدار آتش بار بیرون کنم باد پا پای آتش عرصه
شهر و حصار او را با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازم و بدین عزم تواجیان را باطراف
ممالک فرستاد که عساکر از آب آموی گذشته به بغداد مفرد در بلخ جمع شوند چون آن امر بوقوع انجامید
امیر قزغن در رکاب بیان قلیخان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه ابرد
و ستلمش و امیر اوبجایتو ابرد و امیر عبدالله پسر یعقوب و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق
توجه بصوب هرات نمودند و چون این خبر بملک حسین رسید امیر اخر را با سیصد سوار بجنگ کبی

روان ساخت که تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال باز داند و اگر یقین شود که لشکر جغتای
از آب عبور نموده اصلا توقف نکند و سبک باز گردد امیر اخر از آب مرغاب بگذشت و گذشتن
لشکر توران زمین از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمد و عرضه داشت که
نظم قزاغن سپهدار ترکان رسید ۔ ز توران با ایران سپاهی کشید ۔ بالات و پیکار و ساز نبرد
بگردون گردون برآورد گرد ۔ تو گوئی که کرده بفرمان دهی ۔ همه ملک توران ز مردم تهی ۔ ملک
حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده صورت واقع بطریق مشورت باز نمود
در میان نهاد نظم سپاهی بتوران با ایران رسید ۔ که از گرد شان شید شد ناپدید ۔ گروهی
بحمله چو کوه شکیب ۔ که چون قطره سر زد نشیب ۔ نخستین مراغات جان کرده ترک ۔ پس آنگه نهاده
ز پولاد ترک ۔ اصحاب ملک هر یک رایی روی نمود و چون سپاه توران هم بعدد زیاده بود
و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیرتر ملک یارا نداشت که لشکر بیرون برد چه او را چهار هزار سوار
بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک نمی خواست که از ابتدا احصار و کوچه باغ پناه سازد که دلالت
بر عجز و خوف کند و مخالفان جرئت کنند رای بدان قرار گرفت که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورند
و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقی از پای مرغ تا کهدستان دیواری بکشیدند و خندق
فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده داشتند و ملک حسین
مردم خود را بر نبرد و پیکار تحریض میکرد که نظم بکوشیم در جنگ مردانه وار ۔ چه اندیشه از لشکر
بیشمار ۔ دل و زور و زهره بکار آوریم ۔ جهان بر عدو تنگ و تار آوریم ۔ و امیر قزغن با سپاه صف شکن
از راه در باشان در آمد بکهدستان نزول کرد و روز دیگر با خان امیر اوبجایتو و ستلمش و دیگر امرا
سوار شده در دامن کارزارگاه ببالای پشته بلند برآمدند و لشکر ملک را بنظر احتیاط درآوردند امیر
قزغن فرمود که این تاجیک رسوم رزم و پیکار می داند این محلی که او اختیار کرده است لشکر ما را
خواهد شکست از دو جهت یکی آنکه هنگام حمله ما را این شیب از سر بالا باید شد و سپاه او سر زیر بود
دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل خود را نیک ببیند و از آنجا
بلشکرگاه خود بازگشته فرود آمدند و روز دیگر صفها راست کرده روی بجلادت بشهر نهادند چون
خبر برسید که امیر قزغن بفراز پشته بماند که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را
بجنگ امر فرمود بهادران توران زمین یکبار حمله کردند و لشکر هرات نیز دست مقاومت بگشادند

گردانیدند و اتراک و خواص امیر قزغن طایفه بیت سرانجام غدار بد بود نکو ۔ برد بدکنش را بجان کینه جو
و چون امیر قزغن را بپای سرای نقل نموده دفن کردند ع روانش همیشه پر از نور باد ۔ و این واقعه در
شهور سنه تسع و خمسین و سبعمائه موافق ییلان ئیل روی داد ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن امیر
قزغن بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله در سمرقند منصب پدر گرفت و امرا ابنا بیعت و مطاوعت
وغیره اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلی را بقرار سابق بخانی مقرر و ممکن داشت و چون در
زمان حیات پدر مدتی در سمرقند بسر برده بود و تمیز عقل او در آن دیار فردوس وش خود پدید
شد خواست که مرکز رایت دولتش هم آنجا باشد عازم سمرقند شد و بیان قلی خان را با خود ببرد و هر چند
امیر توقتو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصیحت و دولتخواهی عرضه داشتند که مقام اصلی را گذاشتن
از رعایت حزم دور است اصلا سودمند نیفتاد بیت آنکس که نصیحت عزیزان نکند گوش ۔ بیاید بخاید
سر انگشت ندامت ۔ و در انجام در آن سال بنابر غرض فاسد و نظری که با حرم بیان قلی خان داشت بقتل
او اقدام نمود و تیمور شاه اغلن پسر ییسون تیمور خان را بجای او بخانی بنشاند و نعش بیان قلی را به بخارا
نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ عالم سیف باخرزی رحمة الله علیه دفن کردند نظم زهی پیش پر نور
باد از شیخ رضوان جاودان ۔ روح راحت مر ورا از خالق بهادران ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز و
شکسته شدن امیرزاده عبدالله بن قزغن بحکم و من یعمل سوء یجز به قتل بیان قلی بر او مبارک نیامد و امیر
بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجی
برلاس بدو پیوست یعنی بن تیمور بن یسومنگان و اخیار نویان با تمامت سپاه خویش باو پیوست و باتفاق
بر سر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را براندند و برادرش و تیمور شاه را که بخانی برده
بود از میان برداشتند بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ۔ که واجب شد طبیعت را مکافات
و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان با اندراب رفته و در آنجا بسر برد تا
وفات یافت و اتباع و اشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیر بیان سلدوز و امیر حاجی
برلاس که از نوینان کامکار و امراء نامدار آن روزگار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند و
مملکت را در حوزه تصرف آورده و متصدی ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیر بیان مردی
حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغف تمام داشتی و مانند غنچه و لاله بی صراحی و پیاله روز بکار
نگذاشتی چنانچه در سالی هفته هشیار نبودی و بعضی از نقش مصراع جز باده کرا بادیت دیگر باد

در رایت پندار نهد لاجرم باندک زمانی اسباب ذیاب شر و شور تیز شد و هرج و مرج بحال مملکت راه
یافت و امرا و نوینان هر کس در هر مقامی که بود بملک پندار بر دست بی نوائی و فرمان روائی
بر صفحه تفکر نگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هر که تیغی داشت مرغ خیالش در آشیان
دماغ اندیشه سروری کردن فراز نهاد و هر که را قوتی بیشتر شهباز آرزو و فریش در هوای سلطنت
طیران نمود شهر کش با توابع و لواحق که از سوالف ایام باز تعلق بآبا و اجداد حضرت صاحبقرانی
امیر حاجی برلاس داشت بر قرار در تصرف ایشان بود و خجند در تصرف امیر بایزید جلایر و بعضی
از ولایت در تصرف امیر حسین بن مسلا بن امیر قزغن بود و او با خیل و حشم تلاش منصب پدر میکرد
اوجی بوغا سلدوز در بلخ با قوم خود دم از استقلال میزد و در شبورغان محمد خواجه ابرد که اویماق
او بایان بود و همین طریق میسپرد و شاهان بدخشان در کوهستان خویش سر بدیگری فرو نمی آوردند
و کیخسرو و اوبجایتو ابرد در ولایت ختلان و از هنک امیر سبهل و امیر خضر یسوری که یورت قدیم
او سر پول و تاشکند از نواحی سمرقند بود و مجموع یسوریان را جمع آورده دیگری را در حساب نمیگرفت
و در میان این طوایف مختلف بکرات مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسیار عرضه تلف گشتند
از آن جمله محمد خواجه ابرد با امیر ستلمش که حاکم تهستان بود و از فضل و مجاد ملک عزالدین حسین
بتلنامه باوراءالنهر رفته بود و از آنجا باز گشته با امیر محمد خواجه پیوسته فیمابین ایشان صداقتی عظیم
حاصل شد با یکدیگر عهد کردند که باتفاق لشکر بسر ملک حسین کشند بامضای آن عزم لشکری عظیم ترتیب
متوجه هرات شدند و ملک نیز لشکر خود جمع آورده باستقبال ایشان روانه شد و محمد خواجه و ستلمش
از غایت غرور و پندار با خود مقرر کرده بود که چون ملک را بر منید بر حمله کند و تا سر از تن جدا
نکند عنان باز نپیچد و چون ملک از آب مرغاب گذشته در صحرای سغولک طرفین بهم رسیدند
محمد و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک بر مقتل
آن دو سردار آمد و هر دو بر خاک هلاک افتادند و هیچ افزایش دیگر را گزندی نرسید بیت غلط
چون کس اعتنا شد ۔ یک مور در زمین پاکشته شد ۔ و لشکری را باین کثرت و شوکت منهزم گشت القصه
بسبب هرج و مرج الوس جغتای آتش بلا بالا گرفت و فتنه آشوب انتشار یافت و رعایا بیچاره در کشاکش
تشویش و پریشانی بلا و گرفتار ماندند و زرعها و باغات تلف شد و حیران بماندند ذکر لشکر
کشیدن تغلق تیمور خان بمملکت ماوراءالنهر چون اوضاع ممالک ماوراءالنهر از حدوث وقایع مذکور بهم

برآمدند توغلق تیمور خان بن ایمل خواجه بن دوا خان از نسل جغتای خان که پادشاه جته بود و او را عجب
نسب سلطنت ممالک مغولستان حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برداشت و در تاریخ اثنی عشر احدی
وستین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل برسم کشورگشایی روی آرزو بماوراءالنهر نهاد و از زمان وفات
ترمشیرین خان تا این وقت سی و سه سال بود و در این قرن هشت خان در الوس جغتای پادشاهی
کردند و چون توغلق تیمور خان بموضع خاق بولاق رسید که بر کنار آب خجند واقع است از صحاری تاشکنت
امرا و ادکان تابع کرده صلاح امرا در آن دیدند که الغ توقتمور که اوماق او کرایت و تکاچیک که او
ماق از کنکت و بیکیچک که اوماق قانقلی بود برسم منغلای از پیش روان شوند امرای الوس باستقبال
فرمان مبادرت نمودند و چون آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه طاعت
نهاد با قوم خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهر سبز آوردند امیر حاجی برلاس
لشکر کش و قرشی و آن نواحی کوچانیده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت
ندانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت **بیت** همی تا برآید بتدبیر کار
طریق سلامت به از کارزار **گفتار در مشورت کردن صاحبقران با امیر حاجی برلاس در مراجعت نمودن**
از آب جیحون و ملاقات کردن با امرای توغلق تیمور خان **شعر** الرای قبل شجاعة الشجعان فاذا هما
اجتمعا لنفس حرة بلغت من العلیاء کل مکان حکمت بالغه قادر حکیم تعالی وتقدس که وقوع هر امری بوجود
سببی منوط گردانیده و حصول هر مقصود بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است
بدو خصلت از خصال پسندیده انسان بازبسته اول رای ثاقب که چون شب حادثه تیره شود
بپرتو نوارش راه بمأمن نجات توان برد **بیت** برای لشکر توان شکست بشمشیر یکی تا ده توان کشت
دوم شجاعت کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن ثبوت قلب و سکون جاش پای جلادت و ثبات
توان فشرد **نظم** بجا که کار اندر اندیشه جگر باید آنجا و جنگی درنگ وجب رای بر شجاعت
اقدم است والعقل و فواید تدبیر از عواید شمشیر بیش است واشمل تیغ اگرچه دو تیز زبان آتش است لیکن
فتح مبین از تلقین رای رزین آموزد و شان هر چند با یوان میدان شمع سان درخشان شمع ظفر
از پرتو تدبیر صواب افروزد حکم شمشیر اگر بینی وانجه رای مستقیم نفاذ یابد بقبول آن بکوشد دشمنان
فرود آید و پیغام تیر اگر بتقدیر تدبیر باشد در دل خصم جای گیرد افتد و تیغ دیگر اقبال از نهاد معرکه
چون ابر درتاریکی معرکه راستی زد و شکوه آمد **بیت** هنگام تدبیر یک رای نیک به از صد سپاه جود و بأس

ومصداق این سیاقات که چون امیر حاجی برلاس از توجه سپاه جته متوهم گردید و یورت قدیم را مهمل
گذاشته عازم خراسان گشت و از جول عبور کرده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب قران **نظم**
جهان دار جم قدر گردون شکوه قیامت هیبت ستاره گروه فلک قدر تیمور دریا نوال که بادا
برو رحمت ذوالجلال بیقین دانست که اگر پیش از این خویشتن را از میکند وطن اصلی بیکبار زیر و زبر
خواهد شد و مقام مورث سمت تاراج اصفهنا خواهد گرفت چه پدر شریف امیر طراغای در آن سال بجوار
رحمت حق پیوسته بود **بیت** پدر در غم که پنهان شد زمانه کشور پریشان شد مخالف
مسلط الوس در حظر گشاده عقاب بلا بال و پر و در چنین حال با وجود آنکه سن مبارک هنوز
از حد بیست و پنج سالگی تجاوز ننموده بود و آینه ضمیر منیر از صیقل تجارب روزگار جلا نپذیرفته
نکته رای مشکل گشای او که مطرح انوار تاییدات الهی و مهبط اسرار عنایت نامتناهی بود برکشف
آن واقعه هایله کاشف و مبین **و شاورهم فی الامر** کار بسته برسم مشورت بر صحیفه ضمیر منیر
امیر حاجی نگاشت که مملکت اگر بی حاکم بماند البته خللها فاحش باوضاع آن راه یابد و سکان و اهالی
آن صدمات قهر و غدر مخالفان بکلی مستاصل گردند **نظم** ملک بی سر چون تن بی جان بود حال
تن بی جان یقین ویران بود صواب آن می نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت من بطرف
کش باز گردم و الوس را استمالت داده از آنجا بجانب خان روم امرا و ارکان دولت را ببینم تا ولایت
خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت آفریدگارند بزحمت و تشویش نیفتند امیر حاجی از این سخن که
نتیجه الهام ربانی بود روایح سعادت و اقبال استشمام نمود و آن رای را استحسان فرمود حضرت صاحب
قران عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار رسید خاجی محمود
شاه یسوری را دید که منغلای لشکر جته را عرضه شر کرده و ایشان بتعجیل هرچه تمامتر می آمدند
طمع بنهب و غارت آن ولایت تیز کرده و کشتهای آن حدود را از بیخ برکنده و خانه های اموال آن حدود و نواحی
دو خضر حضرت صاحب قران بیاری دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان توقف نمایید
که من بروم و با امرا ملاقات کنم و باستصواب ایشان آنچه لایق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد
کلام شریف آن حضرت چون مطلقا از تلقین ملهم دولت استماع بود چون حکم قضا هر کجا در هیچ
باب با و ذره مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شعف بر وفق آن اشارت هم آنجا باستادند و حضرت صاحب
قران بسعادت روان شد و چون بکش رسید امرا که جته بین با تغا رسیده بود با میران سکانه ملاقات کرد

وچون ایشان بار قدر فرایزدی در جبین مبارکش مشاهده نمودند مقدوم همایونش را انواع با اعزاز
و اکرام گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان امیر قراچار و ایالت
ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد و از میامن بیاعقل کشایش سبیل قهر و بلاد وی بر این دیار
گشاده بود بار دیگر کشت و باران لطف و احسان که امیدسالکانش از آن گسسته بود باریدن آغاز نهاد
و مضمون **نظم** غم از قبل تو شاد مانی کردند عمر از نظر تو جاودانی کردند گر باد بدوزخ بر آن
کوی تو باد آتش همه آب زندگانی کردند بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور آن بود که این
معنی دولتی عظیم است که آن حضرت را روی نمود اما قضا بزبان با دامیر رسانید که **بیت** بو
تو نکردست صبا فاش هنوز تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز حضرت صاحب قران از پیش امرای جته مراجعت
نمود و سایر التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و جمع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون
فرمان داد و باندک زمان سپاه بسیار جمع آمد و از آنجا عطف فرموده با امیر خضر یسوری پیوست و در این
اثنا میان امرای جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش از آن نواحی کوچ کرده باز گشتند و با دردرون تو
غلقتمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری ملحق شد
ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجهر زیر آمدن امیر بیان سلدوز و ملحق شدن او با امرای امیر حسین نبیره
امیر قزغن در آن ولا از کابل توجه نموده اهل جنگ امیر بیان سلدوز کرد و ترتیب و تجهیز لشکر مشغول
شد و ایلچی روان داشته از حضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری ملتمس امیر حسین مبذول داشتند و امیر
بایزید متوجه جانب توغلق تیمور خان شود تا امرای جته را بمجال بدگویی و بد فرجامی نماند امیر بایزید با مضای
آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلق تیمور خان با مجموع لشکر باز گشته
و در کنار آب جویبار اعزق خود پیوسته از آنجا اندیشه که بار شاهی گشت و هم آنجا توقف نمود و از این
جانب حضرت صاحب قران و امیر خضر با لشکری آراسته **نظم** بکیر و قفر یک یک صفدار بلکه
حمله شیر صفدر از چرخ از زخم تیغشان بفزع مرکب از تف نوک رمحشان بحذر با هر بران پیشه هم باس
با پلنگان کوه هم بنش روی توجه بجانب امیر حسین آوردند و آن فوج که از در بند آهنین
گذشته بودند با امیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان شدند که امیر بیان سلدوز آنجا بود
چون او قوت مقابله با ایشان نداشت در حصن مکث خود نیز بصرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب
بدخشان آورده و ایشان در عقب او روان شدند و چون ببدخشان رسیدند شاه بهاءالدین که

والی آنجا بود دیگر بخت و مملکت بحیطه تصرف امیر حسین در آمد بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر کیخسرو
ختلانی را بایالت آن رسانیدند و چون صحیفه آمال امیر حسین از میامن امداد حضرت صاحب قرانی و امیر
خضر بنقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس را بتقدیم رسانید و ایشان هم
معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند **نظم** ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب
بخت جوان خرم و کامیاب و چون کنار امیر خضر بولایت و دیار حضرت صاحب قرانی بود مکارم
خسروانه اقتضاء آن کرد که مراسم مهمان داری بنوعی که لایق آیین پادشاهان باشد بتقدیم رسد
در موضع کشم بدخشان از پیش روان شد و از آنجا تا ابتهی سبز که یک روزه است بچهار شبانروز
قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از ییلاقات کش است نزول کرده بترتیب طوی فرمان
داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت صاحب قران باشارت حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام که **اکرموا**
الضیف امتثال فرموده مهمان را استقبال نموده آنچه از لوازم اکرام و اجلال تواند بود با قصی الغایه
بجای آورد بندگان حضرت اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس و عشرت را مقدمات
بهجت و مسرت انتظام داده **نظم** شد آراسته مجلسی ارجمند مهیا در او هرچه باید پسند بدان خوش خوردنی
شد جام برداشتند ز جام طرب کام برداشتند و بعد از طوی امیر خضر بولایت خود توجه نمود و حضرت
صاحب قران در مقر عزت و جلال خویش استقرار یافت و آفتاب رحمت و احسانش بر دور و نزدیک روزگار
صغار و کبار آن دیار تافت **بیت** منور شد از نور عدلش جهان دعا یا همه شاد و ملک آبادان و من
الله التوفیق و الاعانه **ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت صاحب قران نوبت ثانی** در اثنای این احوال
امیر توغلق سلدوز با امیر حسین آغاز مخالفت نهاد و تیغ تمرد و عناد از قراب بر آورد امیر حسین را چون
پشت دولت باستظهار حضرت صاحب قرانی گرم بود معتمدی فرستاد بنیاز از آن بخال کماهی تقاد و صورت
واقعه را برای مشکل گشای رسانید و امیر بایزید و امیر خضر یسوری را نیز از آن حال آگاهی داد حضرت
صاحب قران از فرط فتوت و مروت کریمه آن خسرو کامکار بود فی الحال بجمع سپاه فرمان داد گروهی
که در بزم رزم دم شمشیر را در لب لعل خوبان طراز انگارند عتاب و تیغ کمند را حلقه و چین زلف
ماه رویان خوش شمارند **نظم** همه برق شمشیر و دست یمانگشت همه سینه شکن و دیو
بند و پیل شکار نبان ورزی کرد لیکن بحمله صاعقه فعل که دیو هر کز در پای صاعقه کی زار و با چنین
لشکری جرار روی شوکت و اقتدار بصوب معاونت امیر حسین رسیدند و دشمن چون او در دور منع

قلعه امیر خضر با سپاه خود بتوک همایون پیوست و باتفاق روان شدند در حطلو با امیر حسین رسیدند
و دشمن چون پیشه که پیش از دست باد گریزد و مانند دیو از پی بنیاد که سیل باز فادیلا از هم
فرو ریخت و گریخته بودند امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نموده و در شهر
طوب واعزازیه اقامت کرده هر یک بمستقر دولت خویش روان شدند حضرت صاحب قران چون از دربند
آهنین بگذشت جنون عنان عزیمت بجانب ملاقات یوسف کرده امیر حاجی برلاس که هنگام یاس از هراس از آنجا بخراسان رفته
بود بازآمده است و با امیر بایزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع نموده بر سر خضر یسوری
روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه ان جانب گرد آورد چون رای عالم آرای از این خبر آگاهی یافت
با لشکر که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده با امیر خضر یسوری پیوست
و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند **گشاده شدن محاربه حضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری با امیر حاجی و امیر بایزید**
چون امیر حاجی از توجه حضرت صاحب قران و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد
جنگ را آماده گشته در موضع اقیا لشکر طرفین بهم رسیدند **نظم** بهار نالهٔ کوس شد مغز میغ ۞ برآمد
آب شکوفه شد جان تیغ ۞ دهاده برآمد ز هر دو گروه ۞ بنا بان بندهیچ پیدا ز کوه ۞ دلیران هم در هم
او بخشند ۞ بر آن خاک خونها همی ریختند ۞ هادران سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم
و اسفندیار در شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فرا نحضار فیروزه کاد سپهر بر نهاد آمد و از اغیا امواج
دوان بخشش عرضه شمشیر فنا گشت و عاقبت الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بی همال
بدمید و نسیم فیروزی بر رایات نصرت شعار حضرت وزیدن گرفت و دود افتاد و بزید و امیر حاجی از آنجا گریخته روی
بجانب سمرقند نهاد و با امیر بایزید ملحق شد حضرت صاحب قران با لشکر شهریار و امیر خضر و یسوریان
عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند و در اثناء راه لشکر کش با جمعی جادهٔ سعادت از دست
داده و پای جسارت بر ره ضلالت نهادند که بر نیت هنگام نموده با امیر حاجی پیوستند و بعضی از امیر
جاکو بن مبارک بن طوغان بن قاآن بن شو عز بن قراچار نویان که پیش حضرت صاحب قران عاید
امیر خضر این معنی را حمل بر مواضعه کرده روی توهمی بی وجه غالب خود راه داد و جهره مصادقت و مصا
فات را بناخن بدگمانی بخراشید چنانچه آثار آن از گشاد و کار شر می تابید حضرت صاحب قران
را چون یقین گشت که امیر خضر یسوری هر چند بخبر مشهور است راه صواب گم کرده از وی کناره جست
و مصلحت رجوع را ملاحظه فرموده با امیر جاکو روانه شد و با امیر حاجی برلاس ملحق گشت و باتفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آن حضرت بغایت مبتهج و شادمان گشت رایت
اتحاد و استظهار بافراشت و اداء مراسم و وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نا
مرعی نگذاشت و لاغرو **بیت** از آن دولتی که بود در رکاب تو ۞ خرم ولایتی که بود در پناه تو **گشاده شدن**
محاربه حضرت صاحب قران با امیر خضر یسوری حضرت صاحب قران چون مدتی با امیر خضر طریق مودت
و مصادقت مسلوک داشته بود از رعایت حقوق رعایت و محافظت جانب او در هیچ باب تکثیر فرو نگذاشته در
ولا که خدمتش از بدگمانی خویش رقم غدر و مکری که املای پیرامون ضمیر منیر آن حضرت نگشته بود بر صحیفه
حال او کشید خاطر خطیرش بیش اندازه از او آزرده گشت چنانکه جهت خضر و از هیچ وجه از وجوه تحمل آن غیر حضرت
تمهید امید و امیر حاجی و امیر بایزید خود آهنگ قصد او داشتند درین حال باتفاق لشکری کران ترتیب کرده
متوجه خضر شدند و حضرت صاحب قران **نظم** انکه چون آتش شتافتش را ۞ باد حمله دهد سر آن را ۞ تیغ بیچه
که باز نبا شد او ۞ چون سمند دهی کند باد ۞ بر رسم منقلا از پیش روان شد و چون از عقبه کش عبور فرمود در
موضع دوش تلاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند میدانست که سر دشمنه دولت بخطا از دست
داده است و در رکاب کشتاش دم بدم بکوش جانش فرو میخواند **نظم** سالها جام جم بدست تو بود ۞ چون
تو نشناختی کسی چکند ۞ بنده بود در داو تا مرد بود ۞ چون تو کژ باختی کسی چکند ۞ اما ندامت را فایده
نبود بتکلف جلادت اظهار کرده سپاه خود را مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کوه گرده کوس فرو گرفتند
و دلاوران با نعره و خروش در هم او بختند **بیت** بر چرخ بر زده هوا خاک معرکه ۞ بر باد داده آب حیات
آتش سنان ۞ پیکان چو عشق در حرم دل گشته جان ۞ حربه چو عقل فتنه سر ساخته مکان ۞ که بهر مجموع غمزه دلدار
دلربا ۞ که بهر مجموع قامت جانان زبان سنان ۞ بر کشتگان معرکه بر رسم تعزیت ۞ چشم زره چو دیدهٔ عشاق
خون فشان ۞ تا بر فواخت جوش بنا از سپهر بمی ۞ رخساره را از زبان سنان گشته پر ز کان ۞ هوا معرکه از گرد
سیاه شد و زمین بیرنگ از خون دلیران لعل فام گشت امیر خضر چون طاقت مقاومت نداشت مجموع روز کار
دولت خود پشت بکرد و مانند بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد **بیت** پلنگ دمان کو چو باشد
دلیر ۞ نیارد زدن پنجه با نره شیر ۞ و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحب قران در مسند حکومت
متمکن گشت و امیر حاجی حاکم قلمرو خود شد **نظم** ظفر جویی بکو مقبلان کرد ۞ که زود از مقبلان
کرد ۞ که زود از مقبلان مقبل شود مرد ۞ اما از لطایف خفیه در ضمن تقدیرات الهی مضرت و عقول
بشر از فهم حکمت آن قاصر در پیچیدن از بی اشتاطو تصوب انتظر بصیرت امیر بایزید پوشیده داشت و در

دیگران پی دولتی خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قران غدری سگالد و رای انور آن
حضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات ربانی بود بحکم **اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله** در مجلس
آن شعبده را بفراست دریافت و بنجابت رعاف دست پیش بینی گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بی
پشت ابتر کشی برمیان و ذل بر عون عنایت ملک دیان پیت و روی توکل بیبابان نهاد از آن و در طرح خوف
خود را بکنار انداخت از اکبر حامی حفظ الهی محافظت نماید از اسیب غدر معاندان گزند نیابد و ظاهر بود و لی
که از ایشان عنایت ازلی بر خلاف کین در بنام مکر و حیله بد و مضان پای بند نگردد **بیت** اگر کوه آهن بجنبد
ز جا ۞ نمیرد کسی تا نخواهد خدا ۞ و چون امیر جاکو برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد از پی
او گریخت و در ناعته گشایش را آگاهی داد که خبر رسید که عبدالله با نعوروز و زندح حشم بیرمحمد خواجه
ایرد لشکری فراهم آورده اند و اندیشهٔ مخالفت و عصیان در دل نهاده اند از اب عبور نمایند و لشکر جود را جمع آور
و از این جانب جوغام با ابومی تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده اثر فتنه بالا نکند دم
مصراع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ۞ و جوغام پس املاو داد بن اوجور بن لالابن قراچار نویان
بود حضرت صاحب قران بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چونی چنانکه استظهار وصول جوغام گشته در وی
بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از آن حیله کار مراجعت نموده بجنید رفت و چون حضرت صاحب قران بحوالی
ترمد رسید شیخ علی جرجی پای جسارت از حدود بیرون نهاد با لشکری پیش آمد و در موضع ابناد اتفاق جنگ
افتاد و بهادران لشکر بیکدیگر مهمان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران مرکب ظفر پناه عجله اقل
ایشان را بی داشتند و تا ترمد کشته دوانیده متفرق و پراکنده گردانیدند و چون از آن جنگ بهی دلخشد ترمد
گشته مخیم نزول همایون ساختند **ذکر کشیدن لشکر تغلق تیمور خان بولایت ماوراءالنهر** چون تغلق تیمور خان
را داعیه سلطنت مملکت ماوراءالنهر دیگر باره دامن همت گرفت لشکری بی قیاس جمع آورده در جمادی الاول
سنه اثنین و ستین و سبعمائه موافق لوئیل روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند رسید امیر بایزید جلایر
که کمانگی بمیان انقیاد بست و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند
بیامد و امیر حاجی برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار ساخته پیش خان رفت و در اثناء
این حال خان بکرفتن امیر بایزید فرمان داد و امیر حاجی برلاس را وهم و هراس راه داد و از آنجا
کرد دروی بولایت کش نهاد و بعضی از الوس خود گردانیده از آب جیحون بگذرانید و از آنجا جهت کشیش باغلبه
تکامیشی او از عقب بیامدند و جنگی واقع شد و جوغام برلاس کشته شد و امیر حاجی متوجه خراسان گشت و چون بخوارزم

رسید که قربان در بلوک جوین از دست بیر زاد جمعی از اشرار اعقا او را بعد کوب اوتش بحبس
گرفته بقتل آوردند و عن قریب بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتی ستان بعار آن نکرد
جماعتی را از ایشان بتیغ قهر کشته شد نعمان قربر بیور غال از اقطاع وادثان امیر حاجی گشت و تا غایت اهالی
اغنایاد کش و کادکرد از ایشانند و از آن جهت امیر جمید که او ماقتی لولکوت بود و از قاقان و امثال خویش
بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هر چه بسبیل نصیحت و نیکو خواهی خان ان
کف مقبول مقیاد شد درین حال نیز از کمال شهامت و صولت حضرت صاحب قران بعرض خان رسانید و در باب
ولایتی که بعبارت تعلق بان حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود و ایلچی روان
کرد حضرت صاحب قران را طلب نمود و چون آن حضرت بحبسا شادت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش
گرامی داشت و ولایت و ایالت ولایت کش و تومان مودوق باتوابع و لواحق با و ارزانی داشت و خان در آن
زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه آنجا شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وخش
بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته با بغلان دو کی ران شد و
صف و یران ساخته بلنگر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روی بهزیمت نهاد و خان مظفر و
منصور با زعقبا و روان شد از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکری یا پش ایل و الوس آن حدود و نواح
را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بهادر و تابستان در آن اطراف و نواحی بگذرانیدند **گشاده شدن مراجعت**
تغلق تیمور خان بجانب الوس خویش چون پاییز درآمد خان متوجه سمرقند شد در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز
را بیاساق رسانیدند و چون بسمرقند رسید و تمام ممالک ماوراءالنهر بتحت تصرف و تسخیر درآمده بود مجموع
امراد نوئینان اطراف بکام و ناکام سر بخط فرمان نهاده جماعتی را که از مضاد ایشان اندیشناک بودند بیاسا
رسانید و بعضی که محل اعتماد بودند عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اغلن بحکومت
دیار دعوت فرمود علیه تمام امرای لشکریان جهت مقدم برسم پکجیک بملازمت او نامزد فرمود و حضرت صاحب
قران را بصنوف تربیت و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از عجایب احوال و اوضاع آن حضرت
آثار شهامت و صرامت تفرس نموده ضبط امور آن بر گزیدن مفوض فرمود و چون در عین جلالت و کامکاری
عمر سلطنت بانک **بیت** ظفر ملازم و دولت قرین و نصرت یار ۞ قوی بطالع فرخنده پیش استظهار ۞
گشاده شدن توجه نمودن حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین تبارک الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد
لسنة الله تبدیلا حضرت ملک علام ذو الجلال و الاکرام کار ارادت لطف دلفروز و ترتیب حکمت نیست نوادر اتفا

عالم اشرخالی از شوایب ظلام اشقام نر شعر بصر فهم فی قبضتین ولا لا ؛ ففی قبضته نغم وفی قبضته شقوه ؛ فرازانع
نورین الملک نشیب حضیض وینزع الملک در مقابلت وکشاد کی فضا ؛ بنسط الرزق لمن یشاء رابتنکی مضیق ویقدر
له معادل مصراع کج دماد و گل وخار و غم وشادی بهم ؛ لاجرم سنة القهاری شد که چون عنایت بی علت
بعلو شان بر کزیند تعلق کیرد او را در دنیا دست احوال با نواع شداید وبلا ازمایش نماید وچون ظهور سر ان
الا ولیاء لله یوز نهاس کیاء بر مطهری طعم کری اغاز نهد او را باصناف مشقت وعنا پرورش دهد بیت اول
شکسته باش که اوج سریر ملک ؛ یوسف پس مجاورت قعر چاه یافت ؛ ادم علی نبینا وعلیه السلام کر بند همت
تا برهنکی ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت کی اما یر فاجتباه دتبر بطراز فتاب علیه مطرز نشد وحضرت خاتم
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات که بهتی بن همه اوست چون بر کربت وغربت وزحمت مهاجرت مصابرت زنمود
منشور بلند پایه انا فتحنا لک فتحا مبینا بتوقیع ینصرک الله نصرا عزیزا موشح نکشت نظم وصال دوست طلب
میکنی بلاکش باش ؛ که خار و گل همه با یکدکر تواند بود ؛ کسی بکردن مقصود دست حلقه کند ؛ که پیش تیغ بلا او
سپر تواند بود ؛ و از نظایر ان نسبت مجاری احوال حضرت صاحبقرانست که چون توغلغمور خان از دیار ما
ورالنهر باز کشت و قدم از اوردم جنر با میر پکجیک برجب فرموده خان لکر بت دست پیدا دعو ظلم بر کشاد
ان نسبت باکی پای حبارت بر ه علفان نهاد حضرت صاحبقران چون مشاهده فرمود که یاسا قخان بی قاد
ماند وخال ملک با خلال خواهد انجامید اقامت در ان دیار مصلحت ندیدم عزم طلب داشتن امیر حسین جزم
کرد و در دروقت بلند جناب بر اه اورد چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود بتحقیق حال و دز بابان وجها میکشت
تا در بیکا جنوق بر چاه ساغ باو رسید و از انجا باتفاق بیش تکل خاکم جنوق رفتند ان بد نهاد غدار خواست که
ایشانرا بکیرد بیت کز سرشت بد نیاید جز بدی ؛ از بنان دود کی ید کز بجز دی ؛ ایشان بران مکر واقف
شدند و از انجا سواد کشته با شصت نفر دو تو کل بطرف با با یاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل از عقب ایشان
تاخت اورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست و تاریخ بر کل من علیها فان بکوش جان فرو میخواند
وصفیر تیر پیغام کل نفس ذایقة الموت بهر دیک و ر و در میرسانید ظهر از اشجاع حضرت صاحبقران امیر
جلنی بوغا برلاس و امیر سیف الدین نکودار کوشش بسیار اسبان ایشان از کار باز ماند و هر دو دران ریکستان
پیاده ماندند و ایلچی بهادر دل بی اسبان پیاده در امد و همچنان از غایت مردانکی دیکر از پیکار برنمیتافت
و تیغ ذرکان نهاده پیاده میرفت بیت خوشانکه شیر و پلنک و نهنک ؛ پیاده در اید هر شیر بجنک ؛
حضرت صاحبقران که جمله مبادرتش بر محافظت و غمخوارکی زیردستان مجبول بود کان از دست او بستد

و نیزه او را پاره کرد تا دست از جنک باز دارند و از اسب عذرا نپیچد پا کان هر عزر تلف نکردند و دلاوران
هر دو طرف با نجدی کوشش نمودند کرانشاه کس که با تکل بود پنجاه سوار با او بیش نماند و از ین جانب که
شصت نفر بود هفت سوار ماند امیر حسین دست بجلادت بر اورده برسر تکل تاخت و بشمشیر صاعقه
کردار بیت درفش تکل را بدو نیم کرد ؛ دل رزم جویان پر از بیم کرد ؛ و چون سپاه تکل بر امیر حسین
بخشند حضرت صاحبقران با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق کردانید امیر حسین
را بیرون اورد ؛ و چون روان شدند ان مدبران دیکر باره مجتمع کشتند و از عقب ایشان در راه بجنک
مشغول شدند و اسب امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش دلشاد اغا پیاده
و اسب را با و داد و حضرت صاحبقران نظم زهامون شب تیره بر چرخ بهی ؛ کشیدش بمردر چشم
سوزن بقنبر ؛ عقابیت نیرش که در مغز ترک ؛ بجهی فتح باشد دز ابیض مرک ؛ ز دست شجاعت بلشکر دشمن
اورد نظم دوان را بشت خم کرد و چپ کرد راست ؛ فغان از زخم چرخ خالی بخاست ؛ چو پیکان بپوسید
انکشت شاه کذ دکرد از کینه خواه ؛ قضا کفت کیر و قدر کفت ده ؛ فلک کفت احسنت مه کفت زه ؛ تیغ
بخت که بود دان رزم سپاه حوالی کرد از پشت زین بر روی زمین انداخت و دیکر را بسهم پیکان جان
ستان از مسافت منبری چون مود پی روی ش بر جای باز داشت امیر حسین را سواد ساخت و از انجا روان
کشتند بجول در امدند بعد از انکه هفت نفر دیکر از ان هفت نفر از غایت سختی جنک منحوس تو و شبانگاه کمر زدن
کردند سر لطف خفی که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در مرارت تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی
ان شد که بقیة اسباب صوری بکلی از میان برخیزد تا دست توجه از سر اخلاص بعبادت و استظهار دامن
فضل و رحمت پروردکار زند و این دعی خدای عز و جل را بضمن هرچه کند ؛ لطیفه ایست کر کس را از ان خبر نبود
از جمله ان سه نوکر خراسانی بلسه غول بیابانی در صورت انسانی بودند در چنان حالتی اسب ایشان
کیدند بکریختند و حالت چنین تنکی بر فرق نام خود رنجشد مصراع کشتی سکی انکه نشناخت حق ؛ حضرت
صاحبقران که این همه تعبیه های بو العجب طلسم کنج دولت بی پایان او بود اصلا از ان و از غم دهشت چیزی
بخاطر عاطر خود راه نداد بیت عالم علو و سفلی زین بلا کو شود ؛ او نران کوهی که ز تند هو کن از زلزله
خویش ؛ با دل قوی و خاطری کشاده رفتار اسبی را داد و محای ترکان انفال که خواهر امیر حسین حرم محترم
ان صاحب تایید بود همراه کرد و با یک نوکر و کریزی توکل بکوهی براه ؛ بلکه بفضل بی منتهای الله نهاد
و چون از جول بیرون امد بچاهی رسید پوسته فوجی از ترکمانان بودند اهل حشم با نک شرارت بر یکدیکر

زده کردند و من راه بکرفتند حضرت صاحبقران از وفور غیرت و حمیت خسروانه حرم عفت پناه را در پناه
حفظ الهی بجاهی که علم در آن ری ند پنهان کرده خفت در زبان فتح و نصرت را یعنی شمشیر ابدار انش کرد در
بیت کز بس که دل شکاف کرفت تن ز دل ؛ وز بس که جان ربود کرفت تن ز جان ؛ از میان برکشید
و روان بی اندیشه دو با ایشان اورد یکی از ان جماعت حاجی محمد نام حضرت صاحبقران را شناخت که تا از ان
جنک منع نمود و اسبی مناسب کشیده ان حضرت را سوار کرده و باتفاق ترکمانان از ان ثبت منزل خویش او را زود جو
همایونش نهضت فرمود ای برم سپهر ساخت و وظیفه خدمت کذا و بعد مجموع بجای اورد و روز دیکر حضرت
صاحبقران که بیت بخشش کفا و ساعتی وفا نکند ؛ اکر ستاره درم کرد و فلک ضراب ؛ در شرهمت
بنوازش ایشان بکشاد و یک قطعه لعل کران بها و دیعتی بافته از لولو لالا که قیمت ان خراج مملکتی بود
با ایشان داد و حاجی محمد مذکور سر اسب و مایحتاج مهیا داشته عجز بی ناموس سادق فولاد بی ملازم کرد
حضرت صاحب پیش امیر حسین مراجعت فرمود و او را سوار ساخت بوضع محمودی متوجه شد و در آن جول جاهی که
از ترشح ابر نهال جوه لی تازه توان داشت فرو بن دند و قریب دو ماه شبانه روز در ان منزل توقف
نمودند بیت در تریخ توان یافت بزرگی و بلندی ؛ نرکس شرف تاج ز در ز نیخ سهی یافت ؛ ذکر عذر علی
چند غریبانی با امیر حسین و حضرت صاحبقران در این وقت که امیر حسین و حضرت صاحبقران در موضع محمودی بودند
علی بیک برادر عون شاه چون غریبانی از وضع ایشان اکاهی یافت چون خامه جفا کظلم با هو کا این برجریده
حال ان یتیم بدخصال نکاشته بود بانواع عقوبت و نکال کوشا دامل بیدلدن و جهی بیت شود و ساعت
فتح سپهرش با بناع او سرایت کند و هم در دل اولاد کی دیجار کی تلف و ناچیز کردند بس نوشت بلاد را ابلان
داشت که شصت سوار مطرح را مرتب داشت و باخت بر سر امیر حسین و حضرت صاحبقران فرستاد و بیجز ایشان
کرفته بماخان بردند و در خاطر نادیک کذار اسباب وحشتش کیک بود که ز انلال ان بنای برد دستا ملک
میسر بی شد بند کرده باز داشتند کوه شاهوار تاج کلاه در جنس صدف بیرون نبود پای مراد برکوشه تاج
سلاطین کامکار نتوانند نهاد و لعل بلادر تا مدتی در زندان کان بپرورش نیابد دست مقصود در کمر سرو
دقیع مقتاد نتوانند زد کل احمر نکهت جان پرور در تنکنای غنچه نیابد و مشک اذفر شمامه عطر کستر از
نافه کسب کند شمشیر را از جنس جبار نارستکند ؛ ابنیز را چه عیب تا به دان بود ؛ عز نیست تا بجای بر سر مجمع
کند ؛ این از ان شرف که مقابل بان بود ؛ او را چنان بلند بود دستا فتاد ؛ کو پای بوس حضرت صاحب
قران بود محمد بیک برادر علی بیک چون از ان حرکت ناپسندیده اکاه شد یقین دانست کر نتیجه آن جارت

خامت

خامت عاقبت و پریشانی روزگار تواند بود و شاخ ان کتابی البته دود ثمر ندامت و خسارت با ر
ارد بیت کران کوه پر سر بیاید جواب ؛ که شاخ خطا میوه ندهد صواب ؛ از حدود طوس بر امیر حسین
و حضرت صاحبقران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بر زبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و صلاح
نمود که در زمان ایشان را رها کرده عذر خواهی نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جویی بجای
ارد اما چون علی بیک را پرده شقاوت بدیده بصیرت فرو داشته بود جهت صواب مشاهده نتوانست
کرد نظم نبخشد هم عالم چو باد در نفس است ؛ بکوش مردم نادان و اب در غربال ؛ و از لوازم جهت
ان تحف و هدایا که برادرش فرستاده بود خود بر کرفت و بعد از شصت و دو روز ایشان را بیرون اورده
رها کرد و در خود دنائت همت خود اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بداد نظم کرد پر تشنه بر پشت
کثرت سن شکسته دندانش ؛ شنیده بود اذان دعوت نوح ؛ دو نبی نه زمان طوفانش ؛ در ان ولا مبارک شاه
سنجری بارشاد دولت با حضرت صاحبقران طریقه اخلاص و هواداری سلوک داشته با فرزندان پیش انحضرت
امده پیشکش معذرت نمود و ایشان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای اورده نه پس هر یاران داشته نیکو کاری کم
بن مهین سعادت باشد ناصح دولت به سنا بیه قرار اشرکت و از ان مریباصبار جند و حکومت نشیمن را معین
فرمایند بیت چون همان بد نهایت که خواهی کشت ؛ بر تو بادا که هم تخم نیکویی کاری ؛ حضرت صاحبقران
تمام ان اسپان را پیشکش امیر حسین کرد بیت اکر بذل عطا بود ان و غریب مدان ؛ نهاد بحر بن دل است
از ان بذل عطاست ؛ گذشتن از جیحون و رسیدن امیر حسین و خیمه نمودن بکرکس بعد از ان امیر حسین
و حضرت صاحبقران در باب مصلحت وقت بر سبیل مشورت اندیشه کردند رای شان بر ان قرار کرفت که امیر
حسین بطرف کرمسیر هیرمند روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت مالوف خویش مراجعت نماید و مع
ملاقات کرمسیر هیرمند بود پیش تومنی و اوامیر هزاره نیکو کاری بود برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل
علی الله صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد و چون از اب کذشته بیخارا زندان کما رقوی بخارا رات
رسید مهد عصمت پناه او بجای ترکانان در انجا باز داشت و بحکم انکه ماده فتنش در سپهر سلطنت هنوز روز
افزون بود حال اقتضاء سر پنهانی کرد پوشیده از اغیار روانه کشت و بسامون ولایت خایل در امد بنوکه
توجهی که از وصول ان حضرت اکاه شد و با دو باغجوم کس با حرار پابوس شاهنشاه صاحبقران کامکار یا ان
جماعت غنایم خزاد کشت صبحکاهی که خسرو سیارکان از کمینکاه مشرق بیرون تاخته مراکب کواکب را از
مرغزار سپهر براند کله ایشان از بالای خزار برانید که رخصار دیکو باقوبی رسانید و از اب جیحون کذشته

بجون و ریگستان درآمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایر جنگل مدتی یکماه توقف نمودند و در
آنجا محمد علی و بخاری شکان از بخارا رسیدند بحضرت صاحبقرانی پیوست و بعد از یکماه نامه پیام از دولت شاه
حرم که رعایت ایشان بر ذمت همت ارباب دولت واجب است اقتضاء آن کرد که از آب بگذرند صاحبقران کامکار
بعون پروردگار سوار شد و بپای همایون در آب جیحون راند **نظم** باب اندر افکند مرکب روان بتابید
چو شاه صاحبقران ٤ همان مرکب مهد عصمت پناه ٤ در آمد بآب از پی آب شاه ٤ همه زبدگان نیز در تاختند ٤ مر
بجیحون در انداختند ٤ چو کشتی همی راندند اسب را ٤ بنیروی شه مظفر لوا ٤ گذشتند مجموع از آن رود بار ٤ با اقبال
کیخسرو روزگار ٤ جهان از ظفر مژده دادش نوی ٤ که شد تازه آیین کیخسروی ٤ کسی را که ایزد نگهدار باشد ٤
سعادت بخت و بغیا دارد ٤ و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بجول در آمدند و چند روز
بنشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت نمود و از آنجا عنان عزیمت بصوب سمرقند انعطاف داد و چون به پند در
خانه خدم علی شکان آنجا که خواهر کلان آن حضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد ختم چهل و هشت روز
آنجا بگذرانید و چون بعضی مردم را بر خاطر خطور نمایش الملاح افتاد و زمانه با فشاندن سر زبان برکشاد و
توقف سوار شدند بجانب کش در آمدند و در دره احمد تام قطب دار رها کرده شد تا ظلمت الافلاک چهل و هشت روز
نزدیک گرد عالم بمانند و بعد از آن بدولت و اقبال بولایت ... در میان بکنار آب امویه رسیدند و در آنجا با
خواجه اغلق و بهرام جلایر بهم رسیدند و برحسب وعده که حضرت صاحبقران با امیر حسین فرموده بود با هم
عازم قندهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمد و دهر من پیش تو من که وعده گاه بود با امیر حسین پیوستند

و بهرام جلایر گریخته بطرف هندوستان رفت **گشاده گردیدن امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب سیستان در وقت**

والی سیستان دشمنی قوی داشت که مقابله با او نمی توانست و مکنت خود نمی دید از سر عجز و انکسار دست تضرع
و اضطرار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحبقران کامکار استوار کرده صورت واقعه خود عرضه
داشت که ما ایشان بحکم ... ضعفا و درماندگان بذمت همت صاحب دولتان واجب است تا
هر آزادمرد را آشفته حمیت در پیشه کارزار شیر ژیان و در روز دریا معرکه جنگی جان ستان متوجه صوب
سیستان گشتند و والی آنجا با قامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت ملتمس شد که
از میامن امداد ایشان اساس شوکت دشمنش انهدام پذیرد و جان ... او از آن ورطه هایل خلاص
یافته شمع دولتش در ... صبح خطیر از نفایس جواهر و کرایم اموال بشکرانه در نظر آورد و مهمات ...
منت نمود و در مقام خدمت با شرایط برحسب اشارت اعانة الملهوفین صرف عنان عزم بجانب رزم دشمن

تا فتند

تا فتند و تیغ آبدار آتش باد دمار از روزگار مخالفان شراره زدند و اگر چه والی سیستان را حوصله آن نبود
که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد **بیت** زهر کس نیاید بجز اهرمنی ٤ ... العهد با
کس نبین ز ارند ٤ و چون امیر حسین و حضرت صاحبقران از آنجا باز گشتند سپاهی که از سگزیان
برسر راه آمدند پای جسارت از خط بقیه ادب بیرون نهادند و دست بی باکی بمجادله و مقاتله برکشادند
نظم دهاده خروش از ملک دادگین ٤ هوا دام کین شد از پر تیر ٤ تو گفتی زمین چرخ خواهد زدن ٤
ورو موج بر افلاک خواهد زدن ٤ حضرت صاحبقران **بیت** که چون دست بر دست بر کمان ٤ زمین گفت از
نیماو چی کمان ٤ بشهاب ناوک دشمن دوز جگر سوز بسی از سگزیان دیو سار را بخاک هلاک انداخت
بیت بهر تیر نیارش صاحبقران ٤ ز جنگ جوی بی دل شد جان ٤ کسی را که زد تیغ سندان شکاف
دو نیکو نمود از سر تا بناف ٤ کسی را که گرز گران بر فرق سر ٤ کلاه خود کرد از شکم سر بدر ٤ بنوک سنان
کوه کی ٤ بسی کرد خفتان گردان زرم ٤ زبادی که افشاندن گرز و دست ٤ بسی گرد را پشت و گردن شکست
ایشان یکبارگی دست قصد بدان حضرت آوردند و با تفاق تیر باران کردند و دست مبارک آن حضرت که
معتقد بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم و منبع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیر بجان رنده گشت
والحق چنان دستی را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون
کوائش واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء متحیر بود بخار شعله آتش کافری بسوخت
بیت هر دست کمان خانه خار زخم بیند ٤ از شاخ امانی گل مقصود نچیند ٤ جهان فغان **شعر**
مهلا فلک ید نعود بطننا ٤ فبعض النوال و ظهرها یقبلنه بادره نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر
فرو بارد و فضای هم جراحت دستی از آن دست همان ذات که زمان حل و عقد امور عالم مطلقا بقبضه
اختیار و اقتدار او بنا بود و عنقریب چنان شد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها ٤ و چون سپاه
سگزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور با زهم فرو ریخته و متفرق شدند امیر حسین و حضرت
صاحبقران بکرمسیر معاودت فرمودند آن حضرت جهت معالجه دست مبارک در مخیم تومن توقف
نمود و امیر حسین با دو کس متوجه بغلان شد و چون بحوالی آنجا رسید اجی بی کر برادر کوچک پلکیک بود
با لشکری بیادرو بر دبرت و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین بهزیمت فرار اختیار کرده بادوانده

کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود **گشاده دست یافتن حضرت صاحبقران و توجه**

نمودن بصوب آن طرف چون چشم زخمی که دست مبارک حضرت صاحبقرانی را دست داده بود سیاه مرد تا دا

مرضت فصول شیفتن پیرامد و جراحت براحت و زحمت برحمت مبدل گشت انحضرت با عمر خواجه اغلی و بیت
و چهار مرد دیگر دو توجه بصوب ارصف نهاد و چون بکلمی و دبند و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع رفت نوکر
سیونج نام را پیش او فرستاد تا مژده صحت و سلامت رسانند و معروض سازد که ذراصفا اتفاق ملاقات افتد و در اثنای
راه میان ارصف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر قراچار نویان بود با پانجاه جاکر دیگر بعزم ملازمت
حضرت صاحب قران مظهر توفیق در وادی طلب راندم بودند بمقصد رسیدند حضرت صدیق را انجا بامیر حسینی
روانه داشت که هرچه زودتر می‌باید امد و خود بسعادت براند در اثنای طریق از طرف ارصف شصت سوار
بنود حضرت صاحب قران پیاده جت برکاشت تا حال ایشان باز داند و چون خبر کنی معلوم کرد که قرانجی
پنج حصار است که اوازه امدن امیر حسین بنواحی اقلان شنیده است و متوجه شده روان بدیالا پیشه بر امد
و چون بی‌زر دانکند انحضرت صاحب قران از ان حرکت تفرس نمود که ان جماعت ایل اند نه مخالف از طرفین بتعجیل
براندند و بعد از تلاقی مجموع در رکاب همایون انحضرت عازم ارصف گشتند و بعد از وصول بحوالی
درنار صف جمعی را بفرادی فرستاد خبر اوردند که از دور سیاهی جمعی سواد می‌نماید حضرت صاحب قران بتایید ربانی
سوار شد و از پس ایشان گشته از طرف دست راست در راندند و سوال فرمود که شما چه کسانید جواب گفتند که فوج
از نوکران فلانی کنیم یعنی حضرت صاحب قران انحضرت پیش راندند تو غلقو اجر برلاس و امیر سیف الدین و اشته
و تومان و جماعتی دیگر از متعینان بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت انحضرت رو اخلاص بامخدمت گذار
نهاده بودند چون بلا انشد که مقصود نظر بیت کو ذر ره عاشق قدم زن شی معشوق با اول قدمش پیش اید
دو عوده روان پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون انحضرت بمنزل همایون فرمود رو
دیگر از اطراف کهمرد کوهی پیدا شد و بعد از تحقیق شیخ بهرام بود که هنگام توجه حضرت صاحب قران از محیم نو
در اینجا تقاعد نموده بود و بعد از ان پشیمان شده از عقب روان گشته و چون صدیق و سونج بشارت صحت
همت حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند اوقات از کلبن امال غنچه اقبال شکفتن گرفت و از جهت
بهم شادمان و زیدن اغاز یدوین تو قف کرد عزیمت نبند سوار شد و در خدمت او لم عوبی بود با صد و بیست
و محمود کلی با صد و پنجاه پیاده دو ارصف با انحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس و الفت
قرار جستند و بتذکار احوالی که هریک را در مدت غیبت روی نموده سخن در پیوستند و چون اگاهی یافتند
که منکلی بوغای سلدوز در قلعه اولاجو نشسته و ذیل دولت بیشه مفضلان حصار کرد از شیخ بهرام
بواسطه صلح که با منکلی بوغا داشت تقبل نمود که برود و اورا تسخیر کرده بیاورد بدین معنی امضاء ان فعل

در محمود

در توقف انداخته چو در روان شد و چون منکلی بوغا بر ان حال اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و بیت
و معارف این احوال سیصد مرد از قوم دولان جاون که مردم خلم است و زنده بیم باز در عداد اتباع و اشیاع
دودمان حضرت صاحب قرانی بوده برسیدند و در سلک دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد
لشکر همایون زیاده پذیرفت و از ان محل روان شده در دره صوف نزول کردند و امیر بیر تومن با دونیت کس
تاخت اورده بودند حوالی که ایشان ولایت بلخ را براندند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران و
توقف یافت با ایشان ملحق شد انحضرت عنوکه را باسه کس بطرف قهلغه فرستاد تا خبر باز دادند و چون
از معبر ترمد گذشته بقهلغه رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده میکشند و عنوکه بجبل التقا
با خویشان و متعلقان خود دو چار خورد و بعد از رسم اغوش و پرسش او را خبر دادند که خانه و فرزندانت همچنین
نزدیکی فرود امده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود برود و زن با فرزندان و کسان و خویشان را به
پند وان صادق مرد اندا صلا قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتکار نشاید که بخانه خود اید
بیت از چنین طایفه اموز ادب خدمتکاری که نخواهی که خواهی برسی از خدمت و امیر حسین و حضرت
صاحب قران از دره صوف گذشته کوچ کرده بلتو کذا امدند و عثمان او بجی بوغا نزول فرمود و در انجا
استماع افتاد که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو برلاس و امیر جلال الدین برلاس و امیر هندوکه
برلاس با جماعتی خبر حضرت صاحب قران شنیده اند و با جته مخالفت نموده از میان ایشان بیرون امده اند و بر سمت
دهشت تولان بوغار وانه کردند تا تشکیل کرده از جیحون بگذرند و ایشان را کیفیت احوال اعلام کنند و چون
از انجا کوچ کرده بجلگاه بلخ در امدند امیر ابو سعید پسر تایغو و منکلی بوغا سلدوز که از قلعه اولاجو گریخته
بود و پیش ابو سعید مذکور که داماد او بود در بند بحیله راند خود بی مرشد باشش هزار مرد مکمل کمر عداوت بستند
و دست جلادت گشاده صبحگاهی بعسکر ظفر پناه رسیدند و بی لب اب سیاه که در میان حایل بود جوشان و خروشان
نمود امدند و از طرفین گذار اب را گرفته کمین کردند صاحب قران ظفر تیغ بوجه شاورت الحرب خدع بنفس
مبارک بکنار اب رفت و بجرکو نه سخنان هوشمندان و حکایات فریبنده اب نیکی با نشر صولت و حدت
ایشان ریخت و مرا ابتدا کار دان صاحب تایید هنگام حدوث و قایع بحسن تدبیر و لطف تقریر ان معاد و مصاع
دولت کفایت نماید که اندیشه اقتدار شمشیر زن نجر گذار نیاید بیت کار نحوالت کند عاقل کامل بسخن
که بصد لشکر جرار میسر نشود سپاه ان طرف اب ادروی کرفته میر فتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار
جوی می راندند و از جانبین محل گذار می‌جستند و بجانب حنک از متوجه می‌بودند تا برابر بلخ رسیدند

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحب قران با امیر مظفر با ابو سعید منکلی بوغا و جند چون عساکر طرفین بمقابل
بلخ رسیدند از هر دو جانب جوق جوق دلیران گرفته صف برکشیدند میمنه و میسره و قلب ترتیب داشته جنگ را
آماده گشتند و از امارت دولت و ارکان امرا که در ترتیب بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوسته و کرم
نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آن روز از وقت پیشین تا برآمدن حرب و قتال
سمت التهاب داشت و اشتعال و جان و تن دلیر و جوش رزم فراق بود و صاعقه غبار ران مرد و طرف بر
یکدیگر تیر باران کردند و از زخم پیکان رخنه در خانه جوشن بلبل‌وار ان افتاد **بیت** زه همی کرد شصت پیر و از کرد را
بنیاد زنبور خانه باز کرد ۞ و در آن روز تو که زخم داد شد و شبنگام **نظم** که در پرده کوه رفت آفتاب ۞
سر دو بند و روشن درآمد بخواب ۞ فرود آمدند از دو جانب سپاه ۞ بر آن شاندند بر پاسگاه ۞ روز دیگر که شیر
سواد فیروزه مضمار سپهر از قطره افق کشت سپاه انجم را هزیمت داد فلک جابشی باز در جوش و خروش آمد ملک
عزیو کوه که وکوس در رحم این طائفه بوس افتاد حضرت صاحب قران بعون تاییدات آسمانی حمله کرد و از پل کذشته
دو گهر ترکیب تا ن لشکر جنگ جوی بر آیین آورده و ایشان هرچند بعد بیار و هنگام پیکار دیل افکن و شیر شکار بودند
با سطوت حملهٔ آن موکب کامکار جز فرار چاره ندیدند و کروهی چنان انبوه از یک حمله خرد و کردون شکوه بسوه
املاح از هم فرو ریختند و چون شب رو سپاه از پیش تیغ آفتاب بگریختند **بیت** سپاه گرچه بود بیشمار بیت دهند ۞
بو صفوف یک شیر روباه و زمین پیکار ۞ امیر حسین و حضرت صاحب قران کامکار با جمعی بعد از فتح نامدار عرض سپاهی
که ملازم بودند باز دیدند و هزار سوار در شمار آمد حضرت صاحب قران با جمعی از ایشان از پیش روان شد و
چون بکنار جیحون رسید از معبر ترمذ بکشتی گذشته قراول بجانب ختلان فرستاد تا جمعی باز داند و لشکر از معظم
ز دولت همایون صاحب قران و کرامی رعب و کوفتگی که از نهایت شرایط حزم فرو اهل کردانید و خواب ایشان را غالب
شد تا لشکر اجوغ برادر کوچک بیکچک برسید و از ایشان بکشت حضرت صاحب قران با اعتماد قراول منتظر نشسته
و سپاه بجمیع‌ها خود غافل آسوده ناگاه یاغی باقی اول دو هم آمیخته برسیدند جهان جو چو ساز دو قراول رو ۞
تن بند بجز مردم کاردان ۞ دلیری و بیک حمله و تین جوش ۞ هر کار بس تا قدم چشم و گوش ۞ وفا باشد وز کیش
بود کاهلی کافری بیشان ۞ لشکر را در حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله مخالفان درایند بعضی
بکشتی درآمده و جمعی از کذاشته از آب بگذشتند و حضرت صاحب قرانی با چندی کس در جزیره بجا ماند بر و مطالعه شغو
کشت و چندان پای ثبات و تمکین بفشرد که لشکریان تمام از آب بگذشتند و بعد از آن خود عبور فرمود **بیت**
که پیوسته آن شاه عالم پناه ۞ بهر حال بودی پناه سپاه ۞ و در وقت یکماه از ایشان از این طرف آب و مخالفان در مقابل

بلند بگر بنشستند و بیش از نماهی حضرت صاحب قران بسوختن کشتیها فرمان داد و از آنجا کوچ کرده متوجه خلم شد که
از حدود بلخ است و در آن محل با امیر حسین و لشکرها بهم رسیدند **گفتار در توجه نمودن امیر حسین و حضرت صاحب**
قران بجانب طالقان و بدخشان و مطیع کردن پادشاهان امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم سمرقند
گشتند و در آنجا ایل بو رکادا و چو اوزده عثمان عزیمت بجانب بدخشان تاختند و چون بطالقان رسیدند و در آب شو
مذاق وفاق ایشان جاشنی حال تلخ بخشی شیرین ساختند پادشاهان بدخشان از در مصالحت در آمدند و تلخی وحشت
مخالفت که هر آینه موجب ترش روئی دولت تواند بود بکلی مرتفع شد و از آنجا بطرف ارهنگ تا بن کشتند و در
انجا از آب بجانب شمالی سرای عبور نموده متوجه ختلان شدند و بحول درآمدند و از حول گذشته در موضع
دشت کولک مخیم نزول فرخنده گشتند که بحکم وجعل اللیل سکنا طباع میل راحت کند بعد از آن که حضرت
صاحب قران بعزم استراحت تخفیف خاطر فرموده بود و پای مبارک از شامت صحبت موزه بیرون آورده امیر
حسین با سلحه آمده حضور آن حضرت کس فرستاد و چون توجه فرموده به مجلس در آمد از حاضران پولاد بوغا و
دیگر هرام امیر حسین با حضرت صاحب قرانی شکوه شیر هرام آغاز نهاد که در چنین وقتی که بدشمن رسیده
عزم اهل خود کرده جدا می‌جوید و به پای مروت و وفا طریق موافقت و ولایتی دوید صاحب قران کامکار
او را بانواع نصیحت فرمود اما جواب او بمحتوای **مصراع** من گوش استماع ندارم لمن یقول ۞ مخصوص بود امیر
حسین را هر چند از آن لجاج و استبداد نائرهٔ غضب اشتعال می‌یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولی دانست **بیت**
هر چند توانا بود و قادر مرد ۞ هم که کاهی خشم فرو باید خورد آخر الامر شیر هرام بصوب بلخ آن ۞ روان شد و دو
خال جی بخشی بیوسته که توغلغ سلدوز و کیخسرو لشکر جبه از سر کرفته با بیرامراجته پیش آمدند و مود در پی او
مکان و ساریق و سنکوم و توغلغ لجی برادر خاجی بیک و کوچ تمود پسر بیکچک و دیگر امرا که هزاره و قوشون با بت
هزار مرد از سر کلا تا پل سنگین نشسته اند و از این جانب پیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب
قران مؤید بآن اعتقاد مصدق و قوی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بکوشش صدق و اخلاص ان ها نفر فرق
بخشید و در آینه دولت روز افزون که بصیقل تائید آسمانی جلا یافته بود بدیدهٔ یقین می‌دید **نظم**
که گر بحر کیتی شود بر نهنگ ۞ و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ ۞ کسی را که یاور بخت بلند ۞ نیابد از آن هیچ گونه گزند
با هزار مرد دلاور در توکل بر دشمنان آورده از پیش روان شد و در منزل پل سنگین سپاه جانبین بهم رسید
از وقت چاشت که رایت سلطنت والضحی بر افراشتند تا آن زمان که پرچم سنجق واللیل اذا سجی شانه زدند
آتش پیکار از زبانهٔ تیر زار خاست حکایت میکرد و زمین از کوفت پیاده و سوار نفیس اذا زلزلت الارض زلزالها

مبکفت صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان می‌انداخت و بریق سنان یکاد البرق یخطف ابصار
بر دیدهٔ دل جلوه می‌داد در زبان تحقیق مسحا بالسوق والاعناق تیرها قاطع بادام رسانید در واقعهٔ گران وقع
حاق در شان نزول القارعة ما القارعة تجلی و لمح با قامت می‌نمود و آن روز تا شب در آن ادای رزم
از جانب هر دو جهاد در سر پل بجد کوشش نمودند که تم طاقت در حکم جلادت هیچ یک را در نماند شب که از طرفین
موافقت شهسوار کردن عنان از میدان برتافتند و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران
بالهام دولت متیقن شد که تا شمشیر شجاعت را بصیقل دار روشن نزداید چهرهٔ ظفر در آن نتوان دید و تیغ
جلادت اگر نه از مصدر تدبیر گشاده یابد از صدای صفیر بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیرش بر آن قرار
نهاد که آن واقعه کاشف تا نکات تا پیدایش صورت نیز بود بر لوح ضمیر منیر نگاشت **گفتار در گذشتن حضرت صاحب**
قران از پل سنگین کی بخش لشکر جته حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا بهادر را
با پانصد مرد که یکی از معتمدان نامزد فرمود بر سر پل سنگین در مقابلهٔ لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و
پانصد سوار که غبار عرصهٔ پیکار از سر دیدن آرزو داشتند در زمان اقبال روی سعادت از بالای آب ایلان
عنان دولت در زمین آن اسب میدان روش کش نیم شب از آب شاه بگذشتند و روی بکوه آورده و دوازده دیگر قراول یاغی را
ناموس برپا اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و از آن جنبی رعب عظیم در ایشان پیدا شد و چون شب در آمد

بیت جهان در شب اوره کحلی ببند ٭ سر مهر در اطلس بکثون کند ٭ صاحب قران کشورکشای عدو بند فرمان داد تا
بالای کوه علمها بلند کنند بیاد او و خشک بپا مخالف را از مشاهدهٔ آن ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از
جای برفت و از سر دهشت با خوف برکب فرار در آوردند و عنان عزم بدشت اضطرار داده روی ادبار بصوب کوه
نهادند و بیوت پروردگار جهان لشکر فی چراد که در مقابلهٔ سوارده جنگجوی تیغ زن تیر کشان بیش بود بی کلفت
رزم و پیکار از هم فرو ریختند والله یؤید بنصره من یشاء هر فروغ رای اصابت شعار نصرت شاد که از پرتو آن
کدام دود برافروزند در خرمن شوکت و استکبار جهان مخالف کینه دار با چندین امراء و سرداران بسوزد **بیت** اگر کند یکی
پیاده فر و کر دو حزم او ٭ ملکی توان گرفت بیش فیلکسوار ٭ و نه عجب ما که عنایت ایزدی کند که با و تبالی کند
که عزم نو کرده پر زهر کار باشد بدخواه او مضرت خوار و بی کشته دود کار بود **بیت** بجان دشمن آن شاه گیتی
فروز ٭ نباشد بجز خار و بی کشته روز ٭ و چون دشمنان بهم با ملک روی بگریز نهادند حضرت صاحب قران بالشکر
ظفر قرین نشان چون شیر ژیان و سیل بیابان خروشان و جوشان از بالای کوه فرو تاختند و تا ایلا
گجات تکامشی کردند تیغ عمر فرسای و دوم جان گزای دمار از روزگار ایشان بر آوردند **بیت** دلا دعه زیکی

عدو کشته

بیابان همه بیشه بر پشته شد ٭ و در آن محل مظفر و منصور بشادمانی و سرور نزول فرمود و امیر حسین نیز
با بقیهٔ لشکر از عقب برسید از میامن شاید این فتح ارجمند فال اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و در و شجر
امانی و آمال طراوت تازه و نضارت بی‌اندازه روی نمود رایت استظهار همگنان با اوج اقتدار برآمد و ملک
و شکوه شاه و سپاه یکی ده هزار شد **بیت** سپه را همه دست و دل شد قوی ٭ باقبال صاحب قران از نوی ٭
و چون رتبت پیشی و برتری در میدان سلطنت و سروری حضرت صاحب قران را مقدر و مقرر شده بود باز با دو هزار
مرد از پیش روان شد و چون بقهلقه رسید اهالی کش و آن حوالی فوج فوج گریخته می‌آمدند و بملازمان
سعادتمند می‌پیوستند آن حضرت از جملهٔ دو هزار مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون
ساخته و دو عزیمت براه او زد و دیگران را بتوقف در آنجا فرمان داد و از آن سیصد سوار دویست مرد با امیر
سلیمان شاه برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و تیمور
بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهار قشون شوند و هر سوار دو شاخ بباد بر کشان دو کلوا دراز شوند
تا غبار انگیزند و گرد فراوان برخیزد و داروغاء که در آنجا باشد بگریزد ایشان بموجب فرمان کار بستند
و تدبیر موافق تقدیر افتاد و چون بچکلاکی کش در آمدند داروغاء جته از آن غبار ترسیده بود و گریخته
ایشان بشهر کش درآمدند و بضبط آن مشغول شدند زهی عنایت بی نهایت الهی که در باب آن حضرت ارکان پادشاهی
را که از فرو گرفتن آن گروه لشکری شکسته می‌شود و گاه از انگیختن غباری در بادیه متفرق می‌گردد **مصراع** چشم بد دور
که بالای از این ممکن نیست ٭ و در آن حال معتم اقامت الیاس خواجه خان تا بی ارتنی بود که در چهار فرسنگی
کش واقعست اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهی بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و در آن وقت
توغلق تیمور خان در مستقر سریر خانی خویش در گذشته بود و الغ تقتمور و امیر حمید امیر بودند که الیاس
خواجه خان را با لوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران تا آمدن سوار که بسعادت ملازمت
مستعد بودند شکیب کرده بجز آمدند و چون روز شد و بوید کان از رسیدن جمشید خورشید بجانب مشرق کلاه
گشته در حرکت آمدند در هم از وصول همایون آن حضرت خبر یافته با امراء دولت رسیده بود شتافتند و آن جمع
جمع سپاه فراخ کش فرمان فرمود و تا خواجه سالبغی را جهد اول ساخت و با غاکر کردوت مانع بطرف جکدالیک
باز گشته روان شد و چون با غار رسید در بعادت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قشون
لشکر با آن حضرت پیوست و در آن محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه اینجا با او بودند و اینجا حضرت
صاحب قران در قهلقه گذاشته بود پرسیدند و میر بهرام که در دست کوتل حلا مشغول بود در ایل خود در نشر

با لشکر خلاف نهاد بعد از چهل و سه روز هم در انجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحب قرانی با تمامی لشکر از انجا
کوچ کرده متوجه خراسان گشتند و دو روز در انجا بوده بمنزل خواجه رستم طاب مثواه در امدند و از دو طرف سلطان بزرگ
دین اسمعیل ادهمت نموده عهد موافقت را بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را بلواحق
و اخلاص موکد ساختند مصراع ادی با تفاق جهان میتوان گرفت

کشادن بخواب دیدن صاحب قرانی بان نقار نمودن و امداختن البابیس

قال النبی صلی الله علیه و سلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین
جزء من النبوة ارادت قدیم از عنایت علیم حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیه اخلاص صاحب دولتی
کشید تا مصداق لسان انا جعلناک خلیفة فی الارض بجلوه فاحش پادشاه آئینه ضمیر منیرش را بصیقل
توفیق زدوده با نوار تحقیق منور ساخت تا عرایس اسرار غیبی در آنجا چهره نماید و مخدرات مغیبات امور دول
نظر شعور پیش از وقوع و ظهور نقاب اشتباه بگشاید و از در بحبوحه عالم غیب که روح انسانی را ممر کیفیت احوال
اینده پیش از انکه واقع گردد تواند دید رودن حالت چنانچه از مضمون حدیثها که ثبت افتاد مستفاد
میگردد بیت که صورت نبکار دل لیرما ؏ ز نقش بند خیالم خوش اید این معنی ؏ یوسف صدیق علی نبینا علیه
الصلوة و السلام صورت ازعان اخوه و ابوین که نقش کن ؏ و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا از ان جنس
میل هذا تاویل رؤیای پیش از وقوع ان بیت در مجرد دید بود و بشارت فتح مکه شرفها الله تعالی که مضمون
لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق بر بیان ان ناطق است بر ضمیر وحی پذیر سلطان پیغمبران علیه و علیهم افضل الصلوة
و اکمل التحیات هم از ان ممر نقش بسته بود و این کرامت بحسب مقامات ملکی و مطامع پادشاهی اساطین سلاطین و اعاظم
ملوک و خواقین از راه وراثت خلافت موروث میشد چنانچه حضرت صاحب قرانی را که موجه دران حالت که
کارها چنان هولناک پیش امده بود و بلشکری از سپاه دشمن بیاد کم با ایشان مقابله و مقاتله میبایست کرد و
وقت چاشت دران باب تاملی می نمود در اثنای ان اندیشه خوابش در ربود و اوازی شنید صریح بزبانی فصیح
که شاد باش و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزی کرامت فرمود و چون از ان خواب انتباه یافت از
برای دفع اشتباه از خاصان پرسید که در این وقت هیچکس انجا سخنی گفت همه گفتند نه یقین پیوست که ان سخن
از هاتف غیب بگوش هوش او رسید و ان نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف عمیم الهی وزیده اعتماد برو عون
تایید ربانی و اثق تر شد و با دلی قوی و خاطری گشاده پیش امیر حسین امد و صورت واقعه باز نمود هکذا
از استماع این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت و دل تابع و متبوع که چون
غنچه گرفته بود از این اگاهی چون گل از نسیم صبحگاهی بشکفت و چهره دولت از شب تار نیلگون بیت

ز فکر خاطر

ز فکر خاطر شاه و سپاه بود نژند ؏ از ان بشارت فرخنده شادمان گشتند

کشادن مصاف بر امیر حسین و حضرت صاحب قران با لشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیر حسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامت وظایف
شکر و ستایش پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم
رعایت نموده دو قول مرتب داشتند امیر حسین دست راست را اراسته بیرق ظفر پیکر بر افراخت و حضرت
صاحب قران چون هنگام بنه دهم دل بود جانب چپ مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و برابر این
صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تارش اربعی بود همچنین منوال دو قول تعیین کرده
میسره از قرایا سخواجه خان و امیر حمید زینت یافته و میمنه را بشکوه امیر تونتمور و امیر بیکچیک اذین بسته
و از جانبین لشکر سیال کرده در کینه برخاش بسوی ضربت دیگر نهادند بجنبش در امد زمین و زمان ؏
تو گفتی بخواهد بریدن جهان ؏ از انبوه گردان و گرد سپاه ؏ نه خورشید تابنده روشن نه ماه ؏ سپه یکسره
نعره برداشتند ؏ سنانها با بر اندر افراشتند ؏ و در موضع قتی صف سپاه طرفین بهم رسیدند ؏ و غربو کوه
که با نعره دلیران در گنبد گردون پیچید دل از مقابل حضرت صاحب قرانی را و لاور لشکر مخالف عزود
نبر بیادی و کینه گذاری خود داشتند مرکب مبادرت در میدان مسابقت جهانیدند از حضرت قطب وار
پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار گردانید و رکاب نصرت انتساب گران داشته و سبک
دست تا ئیر و کمان یازید و جیب را الف وار شست را دال ساخته نظم خدنگش الف از خم نون دال ؏ در دل کرد
بر بسته بدسگال ؏ و سپاه بموافقت شاه جهان چون ستاره در دنبال ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان
بجان دشمنان روان گردانیدند کلك ذو القضیه و جعلناها رجوما للشیاطین بجوش بر دلان چنان تحریر کرد
که از حال ایشان بتصویر صورت ای و خروا له سجدا معنی کت لهذا در ان لشکر مخالف که از حقد آتش کینه چون باد
می امدند مانند اب باران رو بر گوی خاک اوردند بعضی بیخواه زیر باد فنا داده و چند خار تا بزخم پیکان
آتشی بار بسته پر کینه بر خاک هلاک فتاده بیت جنگجو کز باد تند آتش کین بر فروخت ؏ زخم پیکان اب روی
همچو خون بر خاک ریخت ؏ از مشاهیر کشتگان روسا بودار نوم که در بحر کین هنگی رزم خوار بود یکی
در بیشه پیکار شیر پیل شکار و جان باز خاصکان ملك خان که شاه و سپاه او را بازده استظهار دانستندی
و مایه اعتضاد و افتخار و از افتادگان تونتمور بهادر بود و یکی برادر بیکچیک که در دولت شاه و در دو شاه
دیگر که هر یك سرور لشکر و پناه سپاهی بودند بیت تمامان دلیران کینی بر قرار ؏ همه کشته با حسته افتاد
زار ؏ سپاه طرفین یکبار یک بر انگیختند در هم او بخشید و حمله کارزار بر بکار زاران مخالفان چون ذره بهواد

ودیده خون ریخت نظم بجنبید از جای یکسر چو کوه ٭ دهاده بر آمد ز هر دو گروه ٭ بجایی که جوی روان خون شد
تو گفتی که دریای پر لاله دشت ٭ وچون صدمات حمله رزم از طرفین متواتر شد وامواج بحر بلا متلاطم گشت
بموجب وعده مبشر غیبی با حضرت صاحب قران اولیاء دولت روز افزون الحمد لله الذی صدقنا وعده شامل روزگار
گشت واعدای دولت شوکت را مغلوب و گرد ادبار بر هم نفوذ کرده صورت حال لعل چنان لشکر بیحد و ادبار خزان و قطرات
باران جرار که بکثرت شمار از قطرات امطار و اوراق اشجار نشان میداد از اندک لشکری چون اوراق خزان
و قطرات باران نیسان باطراف و اقطار متفرق و پراکنده گشت وما النصر الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر
بکجک و اشکمش اغلی و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما چون وفاداری کمد و جمله امرای ترک
بیم چندان لشکر که اورا گرفته بودند بتاختند و چنانکه سرداران پناه از جیحون گذرانیدند بکجک سواد ساختند
و دیگر کرنکان در قید اسار گرفتار ماندند و همان شب حضرت صاحب قرانی تبکچی کرده تا ابتدای ایام بماندند
با سر راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند نظم ز خوناب در جوی چون باده شد ٭ یکه
کهر با العل و بجاده شد ٭ و امیر جاکو و امیر سیف الدین بحسب فرمان متوجه حصار شدند و این فتح در شهور
سنه خمس وستین وسبعمائه موافق توشقان ئیل اتفاق افتاد صاحب قران کامکار که همت بلندش در هیچ کار تا ابتدای
مراد رسانیدی نیارمید عبور آن امیر حسین را بشیر هزاره ایلغار کرده در عقب دشمن روان شد وار آب خجند گذشت تا
مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع غنیم الکا لجند روز دیگر بر غارت مزارع بر بخارا دوشت کنار شد بیت
هر چیز را چشم در اینجا در ٭ چشم زنجی برآن کز نداری ٭ وحضرت صاحب قران و امیر حسین رایت در مجلسی که بوده اند
مرجحی طالع شد و عنقریب ارتشفاخانه وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین تبحث بدل گشت و مهد علیا
او مجلای ترکان بسعادت و کامرانی از طرف کش بسیر امد مع بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز ٭ وحضرت صاحب قران
بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرموده بفضل شکادچه که اندافت و امیر حسین نیز در موضع ذرق نیل شکاد و قت
جرکه موافقت نمود واز هر دو طرف روان شدند در افکار نمار جنگ کردند در ورود چغل بموجب مصراع وقت را
غنیمت دان آن قدر که بتوانی بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از انجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند
صفاوت نمودند و آن خطه فردوس آیین از بعیر قدوم بهجت افزای مملکت آرای ادبی لشکر دیده امید اهالی
آن دیار را ان غبار موکب همایون شان روشنائی بخشید و کبریاء از لکد کوب حوادث روزگار مجال صفاد و کنار
داده بازه بود و از رام مرام و نوشیدارو تسمت استمالت ونوازش موهبت یافت الحمد لله علی انعامه قد جاء الحق الی مقامه
کشاده رفتن یکی از امرای حسین بحضرت صاحب قران و پرداختن کابل شاه اغلی را بخانی چون مملکت ما وراء النهر

دوستکان

دوستکان با توابع و لواحق از هفته تسلط و استیلای قوم جته مستخلص شد و ارکان بزرگ و نوئینان رفیع
مقدار مدد حکومت و فرمان دهی یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد بنهادند و چون هر یک از پیشوایان
قبائل سنگین را پیش استظهار بکثرت اتباع و اشیاع خویش کرم بود مجموع سر اطاعت و فرمان بر دار
یک کس فرو نمی آوردند دست الله جاریت که هر کس را امتثال اوامر و نواهی او واجب و لازم شمرند
و از حکم و فرموده او بهیچ وجه عدول روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذیرد بیت جهان
پی جهان بان نی پی سزاست ٭ نتی بی سر از خانه کم راست ٭ بنا برین امیر حسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر
مشورت کرده مصلحت در آن دانستند که از نسل جغتای خان یکی را بخانی بر دارند و چون امضای آن عزم همه در سال
سنه خمس وستین وسبعمائه جمیع امرا و نوئینان را جمع آورده قوریلتای کردند و در باب مصالح سلطنت و کفایت
مهمات مملکت سخن راندند و رای بر آن قرار گرفت که کابل شاه اغلن پسر دورجی بن ایلچیکدی بن دوا خان را
که از وهم اسباب تقلبات روزگار دعجاز شعار فقر و لباس درویشی در آمده بود از آن کسوت بیرون آرند
و علامت اتباع تاج خانی خالی طراز خانی بیارایند و از برای اتمام این مهم نظم یکی جشن کردند با زیب و ساز
که در وصف آن قصه کوته دراز ٭ ز سیم و زر و بوی عنبر و خوالسنه ٭ همه صحن گیتی بیاراسته ٭ و باتفاق کابل شاه اغلی را
بر تخت سلطنت نشاندند و بر رسمی که آیین سلاطین ترکستان و کاشغر داشته بیت همه سرفرازان و گردن
کشان
پیکبار در پای ز پا بوسیدند ٭ و امیر حسین ساز خویشی که در بند بود بر ترک حشم سپردند و همان شب کابل او بلخ
و تخت وجود شرار از دایرِ حیات بیرون انداخت بیت بخرد در کر چون در آید بسر ٭ کهی کر خدخود بدهد پا بدر ٭
وچون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه
اکرام اصناف می کرد امیر حسین را طوی داد و کاشکان حضرتش جشنی آراستند که زهره رامش گر از نظاره آن
حیرت نواخته باد آه تو امتی تمکنت که نظم این چه بزم است مکر کلشن کامها اینجا ٭ خضر از آب زندگی جویده
جام است اینجا ٭ نعمت اماده و اسباب تنعم وافی ٭ مجلس خاص و طرب خانه عام است اینجا ٭ نغمه شادی و سعادت طرب
افزای و دود ٭ گردش ساغر انعام مدام است اینجا ٭ عاطفت شمس شامل همگنان تابنده شهای دیرخور مراعات
فرموده و امیر حسین را پیشکشهای لایق کشید بیت ز هر جنس کان بود شایسته تر ز اسب و زین و کلاه و
کمر ٭ و چون پدر امیر حسین را با پدر حضرت صاحب قران سوابق مودت و دوستی ثابت بود بحکم مودة الآباء
قرابة الابناء در آن طوی با مهر او بجا آورد یتوا کرامتی خود و کیاستش از کبوتر بنقل تجربهای کوناکون جلا
یافته بود و همگنان هنگام سوانح امور برای مشکل کشایش رجوع نمودند در باب حفظ امیر حسین و اسکندر

و ملک بهادر با سپاه ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحبقران ملحق شوند و چون ایشان بدان حضرت
پیوستند با لشکری که در حمله کردن صولت و هنگام ستیزه سنان هفت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند
و چون بموضع ... رسیدند ملاحظه حال چول و دواب کرده چند روز در آن علفزار توقف نمودند و از آنجا
کوچ کرده روان گشتند و از آب خجند گذشته فرود آمدند و امیر حسین سپاهی که از آنجا جمع آورده بود از عقب ایشان
بشتافت و چون بکنار آب رسید و از آن جانب مغول لشکر مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحبقران در بیابان
چناس و تاشکند لباب را مخیم نزول ساخت و سپاه را فرمان داد که بیوره و چپر جای خود را مستحکم گردانند
شرایط حزم و احتیاط بجای آوردند و امیر حسین با باقی لشکر که در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و
رحل نزول فرود آمدند و از آن طرف نیز سپاه مخالف بکنار آب بازام رسیده نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب
قران از آنجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را بدیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها
بیاراستند بر دست راست امیر حسین رایت شوکت بعیوق برافراشت و قبلش بلاعی ارلات بود و هراول
او بجانب ... و شیر بهرام و پولاد بوغا و فرهاد ارلات و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحب
قران که جان عالم بود دل کردار در جانب چپ ما ... ظفر پیکر را ثابت قدم گردانیدند و در مقابل امیر
بوغا با قوم قپچاق تعیین فرمود و در هراول خود خواجه اغلی مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف الدین
و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر دلاوران شمشیرگذار در قول گذاشت و باین آیین **بیت** لشکر
کین کش جلادت کیش ٤ بیش از سپاه دشمن بیش ٤ پیش راندند اما بوفوق ٤ و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم از
اعقاب اعجاب سالم نماندند چه چون در مصاف فتح متین با آنکه بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف
شکستی عظیم یافتند این نوبت که لشکر این جانب بیش از ایشان بودند بنیاد کار بر حیله نهادند و ...
که خاصیتان از بدایع و صنایع ... توسل جسته جده کردند **نظم** ببند لشکر جته را تا بجنگ
بافسون کری ... ٤ ... افسون پژوه ٤ جهان ساختار باد و باران ستوه ٤ ...
ابر دو طغان کرد باد ٤ یکی صاعقه در جهان اوفتاد ٤ و با آنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوش ابر
بیت باد در زیر ران سلیمان وار ٤ رعد غران و برق آتش بار ٤ از کمین گاه قضا ... هوا تاخت
و ... که رعد در طاق نیلگون گردون انداخت ناوک برخان کان رعد ... گشاد داد و از باران
تیر ساخته ... از آن آغاز نهاد روز تا در آن ایام عین فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از ذیل سحاب
فرو ریخت که طوفان برخاست **بیت** طوفان از آن ... بامد تو گفتی آب ٤ آن دم ... بود صدای ...

شوکت فرمود و ابقاء مهجه ایشان را امیر حسین التماس نمود امیر حسین هرچند مقتضای دانش مضمون این نظم
بود **بیت** دشمن چو بدست آمدی از پای در آورد ٤ تا باز بدندان نبری دست ندامت ٤ لیکن از برای خاطر
شریف آن حضرت دست رد بسینه آن ملتمس باز ننهاد و ... ایشان رضا داد و با این همه چون ایشان را وعده
لکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود آن معنی مفید نیفتاد و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سالی سرای
شد صاحبقران سعادت قرین امیر داود و امیر سیف الدین را بفرستاد تا امیر جهند را بند برداشته باعزاز
و اکرام بیاوردند ... و ایمن که امیر جهند در نزد ایشان بود چون امیر جهند را ... از دور بدیدند گمان
بردند و ان بعض الظن اثم که ایشان از برای کشتن امیر جهند می آیند مبادرت نموده یکی را کرنی زد و یکی شمشیری
و امیر جهند شهید شد از مشهد نجات که بلیا بلند رسیده بود در همه ... بکام جان فرو رفت لا مرد لقضاء الله و لا
معقب لحکمه **بیت** ز جوی هر که قضا باز بست باب حیات ٤ ز جام خضر ... خار ممات ٤ و چون امیر حسین از آن
حال آگاه گشت ... بتعجیل روان ساخته اسکندر اغلی را طلب
داشت و بپاداش قصاص رسانید **نظم** با قضا ستیزه نباشد ٤ و در آن زمستان امیر حسین و حضرت صاحبقران هر یک
بمستقر دولت و کامرانی خویش آرام جستند مجاری امور و احوال بر وفق ... مآل و کوس امان و امال از
... دولت ... و اقبال ... و الحمد لله المنعم المفضال **گفتار در کیفیت جنگ لای و کشش شرح آن** از جمله اخبار

گلگونه آرای ... عنوان ... و هو خیر لکم ... بشارت ... شکستگان معرکه مکاره و احزان مبین شد
که حکمت قاهره الهی تواند بود که عرایس مطالب و مقاصد بکسوت ... مکان و شداید جلوه دهد و لطایف لطف و عطا
... رنج و عنا پیش آرد **بیت** عاشق که گاه کشتار لطف پنهانی دوست ٤ هرچه پیش راهش آید خار با گل
اوست ٤ بسا دولت که سبب ظهور آن آثار نکبت باشد و ... کامرانی که موجبات نامرادی و پریشانی بود
نظم بسا دختر که اصلش ... ٤ بسا اندک که گردد ... ٤ بسا قفلا که بند ... ناپدید شد ٤ چو
... قفل آن کلید است ٤ و از آن ... و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت صاحبقران در این مقام
چه چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت خویش قرین سعادت و اقبال ... بود باخر رسید و فرمان
... لاله ... از اخضر سپاه سبز خطان ... باغ و بستان کشید **نظم** لشکر کشید باد صبا سوی
جویبار ٤ و آماده ساخت ... ٤ پیکان غنچه ... سپر ز گل ٤ داده زره باب و سنان
کرده خار ٤ خبر آمد از لشکر جته که باز عزیمت این جانب کرده اند حضرت صاحبقران در همت جمع لشکر
کس فرستاد و امیر حسین را از آن حال آگاهی داد امیر حسین بفرمود تا فولاد بوغا و ... حسن ... خواجه یوسف

از بس آب و نم که خاک فرو گرفت گاو زمین چون ماهی در آب شناور شد و دشت و پای ایشان معرکه همچنان در لای
نشست که پوستین شکم شان با پشت زمین دوخته گشت از غلبه رطوبت پی بر استخوان کمان علت استرخا
پیدا کرده بعشرا انجامید و چون مفلوج لقوه زده مست شد و اطرافش یکی دیگر طاپیز بر پر و بر رخنه و منقار از
کار افتاده و از کثرت نم پوشیدنی و برگ اسباب چنان گران شده که نه سوار حرکت داشت و نه پیاده یارا وجود
این حال سپاه این طرف از فرط حمیت و دلاوری پیش می رفتند و لشکر مخالف بر جای خود قرار گرفته غندها بسته
بودند و بقدر امکان خامه و سلاح را از وصول باران محافظت می نمودند و چون لشکر با ایشان رسید غندها
از پیش برداشتند و با سپاه آسوده و سلاح محافظت نموده جنگ درپیوستند نظم غریو های و هوی از دو لشکر
بخاست ٤ جهان پر ز غاره شد از جیب و راست ٤ خروش یلان ~~بود و باران تیر ز جان سوز پیکان موشکاف~~
هوا گشت وذی کنای ٤ چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای ٤ بلان رستخیز و دم زمهریر ٤ خروش یلان بود و باران تیر
ز جان سوز پیکان موشکاف ٤ هوا گشت در موج پشت ناف ٤ ز تدلجوی ناوک دیده دوز ٤ نفس در مجاری تن تیر
سوز ٤ حضرت صاحبقران بنفس دیانت از میسره حمله کرد و میمنه مخالف که قبل از شکوم نویان برادر امیر حسین
بود و بیگت و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال روی بگریز نهادند اما چون زمانه پای ان راستی می بود نهاده
جب لشکر مخالف نیز که قبلش شیر اول و خاجی بیک بود بر داشت این جانب غالب آمد و بطلان هیچ و زند حشم
را راندند با امیر حسین رسانیدند و قول او هم بر آمد متفرق شدند و دیگر بکر نیاوردند شیر بهرام و پولاد بوغا
پای ثبات استوار داشته داد مردی دادند و چون خاجی بیک میمنه این جانب را پیش کرده می راندند و نهاد وار و سکه بود
از مشاهده آن حال متحیر بایستادند و از آن طرف امیر شمس الدین نیز با کوهی انبوه دست جلادت را استین همت
بر آورده کوششهای مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نائره حمیت اشتعال یافت و بدست مقل زبانه تاب مد
التهاب نظم ز تیغ آتشی بر کشید چو آب ٤ کز و خیره شد چشم آفتاب ٤ روان کرد مرکب چو غرنده ببر ٤ ز آهن
کلاه اژدهای برزبر ٤ با هفتاد قوشون بر ایشان تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن قرار ایشان انداخت امیر
شمس الدین از هراس صدمت آن حضرت عنان اقبال از صوب پیکار برتافت و دست عجز را لگام بجانب فرار نهاد
ولا عزو بیت هر کاشکی که خلد آورست ٤ پای هستیش بر کان باشد امیر حسین را از طرف حضرت
صاحبقران پشت استظهار قوی گشت و باز سپاه خود را جمع آورده با استاد بیت ز بیرون رستاه لشکر
شکن ٤ سپه را ذکر جانه درآمد بر تن ٤ حضرت صاحبقران تا بان نهادند کوچ خود را پیش امیر حسین فرستاد که
صلاح وقت دران می نماید که امیر پیش آید و باتفاق حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازیم

کمر ایشان

که ایشان را قوت مقابله و مکنت معارضه اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحبقران سعادت مآل کوکب
اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شده بر حسب نص ان الله لا یغیر ما
بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم در این ایام طبیعت او از قرار معهود تغیر یافته بود و اخلاق ناپسندیده و افعال
نکوهیده از و بظهور می پیوست چو تابان نهاد بر زاد و زبید بعدان سفاهت زبانی او راجان برد که بقصاد
حضرت صاحبقران باز ملک و همدی را که از نهادران امیر حسین بودند بوی او در خانه داشت کما مر پیش می
باید آمد که تا فرصت فوت نشود دیگر باره چون پیغام شنید ایشان را زود دشنام داد و زبان بتحکم و استبداد
بوعید و تهدید برگشاد که لشکر من گریخته ام که مرا پیش می خوانید اگر شما غالب میشوید و اگر دشمن کمان میبرید
که گریز در شما شغام من جان خواهد برد ملک و همدی از رنجیده خاطر از پیش او برگشتند و نزد حضرت صاحبقران شتافتند
در عنان همایونش آویختند که اصلا در کار این پیکار هیچ نمی باید نمود و در این باب بیش از این نکوشیدان حضرة
از سخن ایشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز کشید و چون میسره هر دو طرف مقابل خود را رانده بود و از پی
روان شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاه هر دو جانب بجای یکدیگر در منزل هر کس اجا بود فرود آمد نظم
جهان جو فرو زان امد از نبرد ٤ همان لشکر شیر بنید بکبار دکی ٤ بدینسان آتش آن رزم رای ٤ بلند پر اسا بی
اورد رای ٤ ببخشید تاریک در روشن زجای ٤ و دران شب امیر حسین چند نوبت باستدعا حضور حضرت صاحب
قران کس فرستاد و چون خاطر مبارک آن حضرت از حرکات بی جایگاه او با زمانده بود اجابت ننمود و التماس
مبذول نیفتاد ٤ دیگر روز کین ترک سلطان شکوه ٤ ز دریا چپی کوه بر زد بکوه ٤ گرانمایه شد هر دو لشکر
بجوش ٤ علم برکشیدند چون پیل سوش ٤ دم نای برخاست چون رستخیز ٤ شان مرد آسوده را کشت خیز ٤ فضا
بر سر نیزه انبار شد ٤ هنی بلاد و دهان باز شد ٤ و چون دلاوران نبرد از ماهی از جانبین هم ریخته شد و
در میان دیگر او بخشد شکست بر لشکر جته افتاده پشت بدادند و روی بگریز نهادند و سپاه این طرف از پی
گریختگان چون خان ایشان از پی روان گشت و چون دو فرسنگ راه شیرا شفته کار دره داشت در آن حالت توق
امیر شمس الدین از وی جدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته می گشت پیدا شد و لشکر این جانب که از عقب
گریختگان میشتافتند عنان برتافتند و دیگر توجه بان توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکباره حمله
آورده زلزله در زمین و زمان افتاد نظم ز هر سو نگاور برانگیخته ٤ بشمشیر و نیزه کردن یخته ٤
ز پیکان همه خود خارا ٤ شان در دل و دندان هاشد کره ٤ زمانه چنان کرد رسم پی تبا می اوست
سایتی که از دولت بر افراخته بود نکبا نکبت نگونسار کرد و لشکر این جانب بغلانکه غالب گشته بود

مغلوب شد و ربکر نیز اورد **بیت** سپهر بلند از هست اینچنین کیش ۞ نماید گهی لطف و گه زور بیش ۞ در این
ملک و نان هر بیت خلق بنیاد و بلای دکل فرو ماندند و دشمنان زبون شد جزم کشند و تیغ کین بمراد دل برانند
و قریب ده هزار کس را عرصهٔ تلف کشت و کان امر الله قدرا مقدورا و این واقعه در اول رمضان سنهٔ ست و ستین و
سبعمائه موافق سلانه بیل روی نمود و عجب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثهٔ هوائی در برج عقرب واقع شد و منجمان
از اوان حتی قرنو انند دران نزدیکی شده بود و این معنی از بنای تتمیم قصه ثبت افتاد و بفضل استشهاد اثار باوضاع فلکی
ان لا موثر فی الوجود الا الله و چون امرا ازینجا باز گشته بکش رسیدند و هر کس از ایشان عزیمت ان کرد که با ایل خود در ان صحبت
بکذرانند امیر حسین حضرت صاحبقران را گفت که خانه و ایل ایشان کذرانیدن مصلحت است حضرت جواب فرمود که ما را
بعزم گذشتن نیست انشاء الله تعالی همت و حمیت نمی دهد که ولایت را بگذاریم که بیکلی لکدکوب عدو و بیداد بیگانگان گردد بلکه
دیگر سپاه جمع اوریم با مخالفان در معرض مقابله خواهم امد و امیر حسین از انجا متوجه سالی سرای شد و چون برسید تمام ایل
و اتباع خود را کوچانیده از اب عبور کرد و از پیشها و عقبها گذرانیده بموضع شبرغان فاش نمود و جمیع لشکریان بر گماشت تا
اگر از توجه سپاه جته آگاه کردد بجانب هندوستان روند و صاحبقران کامکار چون امیر حسین از کش روان شده و
همه جمع لشکر او زمره حشم بدو ماند دو قوشون ترتیب ساخته و بخواجه اغلی و چاوری برلاس مشغول شد و حسن
شراب در رونانش کرده بحسب **شعر** الراح کالبرء ان صرفت علی الخطر ۞ طاب و خبث ان مرت علی الجیف ۞ بنوازش
که در کالبون اندرون نشر و فرخنده بود از روزی دیگر تا به روز کرفتند و داود خواجه و هندو شاه را تخویف کرد که فلان
یعنی حضرت صاحبقران بر خاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر حسین فرستد و اولی تو قف شما نیست خواهد ساخت
ایشان را خوف و هراس غالب شد فرار اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون بموضع کرکنت رسیدند از لشکر جته
کیک تیمور بدرانغ تو قتمور و شهاد ایلدانکر حاجی بیک برلاس منغلای پیش امده بودند ایشان را بحری بیک
بمو خواجه اغلی و چاوری عباس اوردند و ایشان از هزیمت دادند جمعیت سپاه ازهم فروگشت حضرت صاحبقران
چون از ان حال آگاه گشت دانست که در کار دولت هنوز عقدهٔ تعویقی باقیست و بخت کوشش نائم تو اهد بود
زاد **شعر** علی المرء ان یسعی لیحیا بحاله ۞ ولیس علیه ان یساعده الدهر ۞ ناب اموه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول
همایون ساخته تومان و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع اورد و تومان کیک خان و تومان اوجی بوغا سلدوز
را نیز کرد اورد کرد و جیوش را بر ضبط و محافظت کنار اب نامزد کرد شرایط احتیاط رعایت داشته از سوانح امور بتعیین
و تفحص ..باشد و مو خواجه اغلی را بجرم تقصیری که از و صادر شده بود سیاست فرمود و با انتظار طلوع افتاب دولت
و جهان بانی بصبوح عشرت و کامرانی مشغول گشت **بیت** هر دم که دم تو کی کوی که بعشرت گذرانی ۞ فرصت شمار خوش آدمی غنیمت

تماس هادر در بااهمت خواستن از لشکریان منظری ... مرغولی کرد ... در باز

چون لشکر جته بصیر قند و رسیدند و دران وقت حصاری نبود مولانا
زاده سمرقندی و مولانا خرد ک بخاری و ابو بکر کلوی ندا فاهل شهر را تحریک نموده بکوچه بند و محافظت شهر مشغول
کشتند و مدتی بی شکوه پادشاهی قاهران رعیت مردانه با چنان لشکر جرار عددکین و داد دادند و بیقاتله و مدافعه
مخالفان بنوعی قیام نمودند که دست تسلط و استیلای ایشان بدامن عرض و مال اهالی آن شهر نرسید و چون
مردم بیجا ایام محاصره بشکامند ند لطف جان ساز در ساز با ندکان بیبارانه و تعالی فرباد رسی فرمود و لسنیم
دفع تحش کان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا انجهت دعنا الی درزید و بادرا با ان جته افتاد و چندان اسپها هلاک
شد که از چهار سوار یکی را الاغ نماند و بدان سبب عاجز و منحصر ماندند از ضعف و بیماری باز گشتند و اکثر ایشان را
ترکش بر پشت نه پیاده مراجعت بایست نمود و چون محافظت ملک و مقابله با چنان لشکری که امثال ان کار دولت
خود همت ملوک و حوصلهٔ انها نایشان تو انند بود از دست رعایا بی امد جمعی که فتح را اختیاری پیشه داشتند بادغرور
در سر نهاده افتاده پای جسادت از پایهٔ خود بر تر نهادند و دست تغلب و تعدی بجون ریبی و فساد انگیزی بر کشادند
مصراع یارب مبادا انکه کدا معتبر شود ۞ و دران وقت که لشکر جته اهنگ باز گشتن کرده بودند حضرت صاحبقران عباس
بهادر را بجانب سکناف و ماع جته بطلعه فرستاده بود و احوال ایشان بعد از تفتیش و تحقیق بصورت که گفته شد عرضه
داشت آن حضرت کرد و چون و اغائی بر مراجعت سپاه اطلاع افتاد پیش امیر حسین کس فرستاد تا او را از ان حال آگاهی
داده باز نماید که عزیمت این طرف می باید کرد و چون کس فرستاده بخدمت امیر حسین رسانید امیر حسین را بعد صحبت و سی و جهاز
حدیث نموده فی الحال از انجا کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحبقران خانه و ایل خود را از اب گذرانید
بسوی قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد و در سرچلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را در کنار کرفت
رسم مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و امیر سخنها گفته شد و در حال ماضی و مستقبل کرفتار ماس
مشورت سفته گشت و در پایان قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند شوند و چون حضرت صاحبقران تبعات
معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشی نزول فرمود و سبب استظهار اهل شهر بقرشیان شد
که کیک خان در زد و فرو غی اسفند و تخریب قصر شی بنا نموده و معمول قصر را قرشی خواندان حضرت فصل زمستان
در انجا توقف اختیار نمود بعمارت حصار قرشی فرمان داد و بعز دولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد

بیت هر چه دلش خواست قضا راست داشت ۞ رست روان تخم امیدی که کاشت ۞

چون اول بهار که جشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید لهضت نمود
شاید و صول بر بیت الشرف خویش انداخت و ضحاک فیروزه تخت کل با لشکر سبزه و ریاحین حدود ...

حدائق و بساطین را مخیم نزول ساخت **نظم** چار سوی چمن لشکر بهار گرفت ؛ بنفشه رنگ و سمن بوی
گل نگار گرفت ؛ صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد ؛ درخت میوه و شاخ سیم بار گرفت ؛ امیر حسین و حضرت صاحب
قران برحسب وعده که داشته رایت عزیمت بصوب سمرقند برافراشتند و چون باو خورد یلاق و تکین ظاهر آن خطه
ورود نموده ابتدا مضرب خیام نزول ساختند اهم مهمات دولت و دین دفع شر جتا لان پیاده ساختند که در مدت
عرصه خالی را باقدام بغی و طغیان پیموده بودند و با نواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیر آن اقدام نموده فرمان
بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای صاحب قران کشورگشای خلاص مولانا زاده و مصلحان او را التماس
از امیر حسین در کار ایشان فرمود و دیگر از ادکان کل که معسکر ظفر قرین انجا بود بتیغ سیاست بگذرانید و چون در
دیوان قضا بر وانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب می باشد آفتاب سلطنت
حضرت صاحب قرانی بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید در این وقت اسباب ادبار و نکبت امیر حسین روز بروز
فراهم میشد از ان جمله حرص و از وحب دنیا که اصلا نه لایق طور سروران کرد او فرا داشت در نهاد او غالب شد
و بجهت جمع مال و اندوختن ذخایر را طالب امد تا بحدی که بامرا و ملازمان حضرت صاحب قران چشم طمع پیدا
کرد و با سیم امیر جاکو و امیر سیف الدین و ابو عادل ایلچی بهادر و دولت شاه بخشی مبلغ خطیر رقم زد و استخلاص ان مستحق
کاشت و چون باین زدیکی واقعه جنگ لای که زانید بودند و پیشتر اموال و ذخایر عرضه تلف و تاراج گشته بود
مکنت ایشان بتدبیر تمامی دهی که او کیسه طمع بر آن دوخته بود عینی شد همت خسروانه حضرت صاحب قران اقتضای
کرد که ایشان را مساعدت فرماید مبلغ عظیم از نقد و نسیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و زنان حلیه و ادوات و زیور
شوار و معل علی ادمجای ترکان آغاز بود و چون امیر حسین انرا بدید باز شناخت که از ان خواهر او بسا متاملی جوش
چنان بماند بود که خون برادر خواهر فرو گذاشت و دشنانان باز داشت **بیت** با چنین همت نیاید داشت کار
سروری ؛ پشه همت در جهان هرگز نیاید سروری ؛ و با این همه مبلغ تمام هزار دینار از ان وجه که رقم زده بود باقی
مانده صاحب قران دریا نوال بازاء ان اسپان خاصه خویش را پیشکش کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه
ان حضرت است قبول نکرد و تمهید معذرت نمود گفت من بنابر اسیر مرحوم و بنی نهاد خاطرانست که انها نمود ملقی
لایق جهته خواستاری دختی بخوارزم فرستم پیش حسینی صوفی اگر بر سم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب
من روان کردانی شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سرای روانه گشت حضرت صاحب قرانی را که در کش مستقر
دولت روز افزون بود اقامت فرموده و ان وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد

گشاده در و قوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحب قران بواسطه افساد مفسدان بعد از ان شبعم باز دو رکا

طرح بازی بود برانداخت و بمهره مکر دو عرصه نرد و بر منصوبه تازه انداخت جه خاطر مردم بواسطه حرکت بی قانون
از امیر حسین متنفر شده بود و هالکیشه اش از زیاد من سینه ها سر بر زده و فهمیده اند که اگر حضرت صاحب قران با او
متفق باشد هیچکس قدم جسارت در مخالفت ننوانند نهاد لاجرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش و امیر نا
بن نید که برادرزن او بود و زخاد با نفاق سر حلقه مکر و حیل باز کشادند و برادر ده خاتون که از خواتین ترشیز
خان بود و دختر او که مادر علی درویش بود در حباله امیر حسین مضمون چنان تدوین نامه که سخن ما هذا الا
افتری راشت انکر فلانکس یعنی حضرت صاحب قران نسبت با خان و با تو و امیر حسین اندیشه مخالفت و جلال ذاد و ذو
غرور نخوت سرکشی و استقلال بی خاطر راز کردار و گفتار تو نبایت ان رده خاطر است و ملول و عزم رزم جزم کرده
و بتربیت مقدمات نهاده و بنیر یلیغ او کبی فرستاد تا حضرت صاحب قرانی وجهی که ان بعینه باز نموده اند بسر وقد پیش
ان رده خاتون جمع امید و بعوذان سخن دستاویز حقیقت امر باز نموده اید حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار
افترا معرا و مبرا بود هیچ اندیشه از ان ننمود و بی توقف متوجه سمرقند شد و امیر موسی و علی درویش و زخاد چون از ان
ان حضرت خبر یافتند از بیم فضیحت و نکال و خوف هلاک و انفعال در دو از ان هنگامه بر تافتند و روان بجانب خجند
شتافتند **بیت** هر جا که روی باو در راستی ؛ فروغ دروغ او دو کاستی ؛ اما چون ان سخن گوش زده امیر حسین شده بود
و تحقیق نا کرده با صاحب قران گوید دانش و رایی انوار که از تلقین الهام دولت بر دقائق امور و خفیات
اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد که بحکم من یسمع یخل اخر هر چیز که افتد گوش برامد پر توان از درون صماخ بکاخ
دماغ نا بدالبته عکس بر پیشگاه ضمیر افتد و دل از ان اثر یابد و اکر نیز جا بیکیرد نباید هواجس نفسانی را اکر مگر
شاید و امیر حسین را خود در اصل مزاج تلون تمام هست شاید که از ان معنی خراره در خاطر او مانده باشد و پیشک ربقه
اگرچه سر فراهم ایلاتی باید بعد از ین بر جانب او اعتماد کردن بفتوی حزم که امثال امر وی بر ادباب دول واجب حتم
می نماید بنابران خاطر خطیر ثری در ان باب تاملی میفرمود و بکام اندیشه فراز دل نشان قصه ی میمود و شهر هرام و هرام
جلادت خود با امیر حسین اعتماد نداشته و بیوسته در معامله او نقش جارع بر لوح ضمیر تدبیر می نگاشت تا دو در حضرت
صاحب قرانی مکنون ضمیر منیر بامشان در میان نهاد و در اسرار و برتو امید ایشان تابان شد و رازی که پیشتر
از خوف حضرت در سینه انتظار پنهان میداشت بی حجاب بر زبان اورند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست
نیست و دا صواب در این باب بمخالفت او منحصر است هر چه زودتر بر ترتیب لشکر اشتغال می باید نمود که او البته
بر قصد ما جازم است و بعد از فوت فرصت پشیمانی چه سود **بیت** انکو که پند عقل بگوش رضا شنید ؛ پیش از ان
بیت که سیلاب در رسید ؛ و چون ایشان برین معنی اصرار نمودند و مبالغه فرمودند عاقبت که حضرت صاحب قران

حق کرده مکرر کذب و بهتان با چنین نسبها و دا دعوا کرده

در خاطر مبارک سر زده بود ا... ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده متعهد شدند و قرار بر آن شد
که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلی او بود و بجمع سپاه مشغول شود و حضرت صاحبقرانی در زمین طرف بیش یعقوب
لشکر تمام نماید و شیر بهرام هنگام توجه ختلان شیخ علی نام از نوکران صاحبقرانی که درون غلام همراه بود و از مردم
خود تاج خواجه باز داشت تا هرگاه که عادل بهاء تاج خواجه بود و سپاه طرفین از خاک یکدیگر آگاهی یابند و چون
شیر بهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرد و بالای ییلاق بیش ترک برآمد و در آنجا متحصن شد اظهار مخالفت امیر
حسین آغاز نهاد امیر حسین با او طریق مکر و فریب پیش گرفت و از ... اساس ... خود سست ... تا ... را
از زد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت صاحبقران ازین معنی خبر یافت مکتوبی بشیر بهرام نوشت مخلصش آنکه بنیاد مخالفت
تو نهادی و یاغی گری آغاز کردی و اکنون با ... خود ... مرد ... نرود باشد که جزای تو هم او دهد و ...
نداد و هم چنان شد و ازین جانب حضرت صاحبقرانی بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس بهادر را لشکر داد و بطرف خجند
تا اهل جلایر را ضبط کنند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید را که سبب این مخالفت افتاده و ... ایشان بود بگیرند و چون
ایشان ازین معنی آگاه شدند بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورده بولایت خود حاکم شد و از خوف آنکه از عهده
مخالفت خان و امیر حسین مشکل بیرون توان آمد و توقف حضرت صاحبقران با جماعتی که نزد او بودند سوار شد
مردم غلی درویش را بقتل آورده ابلجو ... بطرف ختن روان شد گفتار در رفتن حضرت صاحبقران فیروز اثر

بسمرقند و جمع آوردن لشکر حضرت صاحبقران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت فرموده تا لشکران جمع آورند و در راه
امیر سلیمان و جاورچی که اول عربک سلسلهٔ مخالفت با امیر حسین ایشان میکردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر
یسوری وفات یافته بود علی یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با مجموع یسوریان کمر اطاعت و انقیاد بسته در سلک
بندگان حضرت صاحبقران انخراط یافتند و آن حضرت فرمود که بولایت در سمرقند دارو غاکان شده و بعزم سعادت
سوار گشته سعادت روان شد ... وصف ... بیش امیر حسین رفت و قراچون از ...
و نسق کار عاجز بود خود را بدو پیوا ... ع چاره کو بهتر از دریوانگی ... و در آن وقت که حضرت صاحبقران بعزم ...
آن دولتخانه روان میشد علی ... اغا ... داشت و ... مدت مفارقت جان ...
آن حضرت ... بوده و ... کار ... در وصف ... آن ...
جای آنست که حوران بهشت از دیده ... بر سر و همه بادام سیاه انداز ند چون بیند تن ناز کش اندر تابوت
سنبل زلف بپیچند و ... خاطر ... صاحبقران کامکار ... وقوع ... آثار ...
کشت و دیدن واقعه دیده اش چون دشت دریا نوال کوه افشان شد بیت از سیل اشک بر سر طوفان واقعه

خونابه قطره قطره بشکل حباب شد و چون تدبیر آن کار از دست رفته بود اختیار واشت ... دولت دست
وقار ... اصطبار ... انا لله و انا الیه راجعون استوار کرد بیت هر کاهی از نیک و بد چاره هست بجز مرگ
کش چاره نماید بدست و از عقاب سلطنت انتساب حضرت صاحبقران کامیاب در درج ... سلطان
بخت بیگم از صدف عفت و جلالت ... بلقیس آیین است بیت ... ادعا ... و در آن ...
الاستراجا ... و چون امیر حسین خبر این واقعه بروحت که فی الحقیقه معدمه ... دولت و آغاز انهدام بنیان ...
او بود بشنید هم از جهت ... طبعی که لازم قرابت ... خاصه ... واندوهش در جان ... و هم از آن
که علامت خویشی ... که با حضرت صاحبقران داشت بکلی گسسته شد ... واستظهار ... و خاک ...
بر باد ... و ... این نظم نوحه گری آغاز کرد بیت خواهر غبار ... برادر ...
دستش ازین نوحه ... و آنکه خویش بود ... دل ... و ... زمان غصه ... گفتار در لشکر

کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم امیر حسین در ... موافقت اهل حضرت صاحبقران لشکر کران بیت
همه شیر در بیشه کارزار ... جنگ ... امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین
با کوهی ... منقلای ساخته در مقدمه روان کردانید و امیر حسین چون شیر بهرام را بحیله و مکر و فریب در دام ...
انداخت و مطیع و منقاد ساخت ... و تصور میکرد که با حضرت صاحبقران ... منصور تواند باخت ...
بیت جهان پهلوان شاه گردون غلام ... دریا ... در ... بلکه ملک بهادر و عبدالله ...
نامه پیش آنحضرت فرستاد و سخنان فریبا میز پیغام داد که تا غایت با اتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نموده ایم
اتفاق ... ازمیدان ... امثال ... چنان سزد که ... طریق ... شود ... عقد نامه
کلی نموده ... چون لشکر منصور ... باشیون ...
بهادر و عبدالله رسیدند و بشرف بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عقد نامه او عرضه داشتند و در خواست
صلح و آشتی ... حضرت صاحبقران سعادت قرین ... الهام دولت ... ع که تکیه بر عهد ...
کرد ... از عقد نامه ... دهان سخنان ... قبول ...
... شد ... که از موکب ظفر پناه تخلف نماید ... امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام ...
... بودند ... باتفاق ... که ... مخالفت کرده
بگیرند و ... باشراق حضرت صاحبقران ...
... و زبان ... حکمت ... سعادت و اقبال ... سلطنت و استقلال

تا واقع شد اکر بکرفتن ایشان کرد نسبت عذر بر دامن احوال نماند دیکران پناه باین درکاه بیاورده‌اند و کار کشود
سلطان و جهان باید چنانچه باید انتظام بیابد کاخ دولت اکر بر اساس نیکوکاری بنا کنند کنکرهٔ قدرش از طاق مقرنس کردد
بکذرد هلال اقبال اکر از جویبار عدل و احسان آب خورد شاخ و نقش میوهٔ کام و آب بار آورد و سایهٔ سعادت و جهانکیری
و بعد از ارشاد بندکان هواخواه نیکو دیان را استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیکر لشکر با
بیار کشتن رخصت داد و از آنجا بسعادت معاودت نموده ترشیز از فر نزول همایون رشک سپهر برین یافت و امیر حسین لشکر
انبوه جمع آورده با شیخ بهرام متوجه آن جانب شدند و مبارکشاه و شیخ محمد پسر بیان سلدوز پادرزن بقبلهٔ اخلاص حضرت صاحب
قران داشتند اما چون سپاه امیر بتعجیل در رسید بضرورت با ایشان پیوستند **ذکر مکر و حیلهٔ امیر حسین فی ما بین حضرت صاحبقران**
و ارسال ایلچی حضرت صاحبقران امیر حسین خضر اندرا با مصحف که با آن کشنغ خورد بود پیش حضرت صاحبقران فرستاد که
مخالفت میان ما موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیت و یقین میدانم که جملهٔ نوبر بیکخواهی مسلمانان و نقض بازی
دستان مفطور نیست و ان معنی دو اندازد صلاح در ان می بینم که لشکر جانبین در جای تا توقف نماید و از آنان طرف ترخان
هر یک با صدر مرحد در شک حکمیک بهم رسیم و تجدید عهد مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد از ین مفسدان را
مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما یکدیکر بینیم ملک قرار نمی کرد و خواهد یافت صاحبقران صاحب تدبیر نیز
میدانست که نقد ان عهد را بر محک امتحان عیاری و بنیاد ان پیمان استحکام نمایش اعتبار نخواهد بود **بیت**
زبان میدهد مادر زیر پیمان ۞ دلی هست وندان او زهردار ۞ لیکن چون امرا متفق الکلمه بر آن بودند که مصلحت در مصالحت
و جنبود در موافقت بروفق رای ایشان بنیاد معامله بر عقد و میعاد امیر حسین نهاد و لشکر را در ترخان بکذاشت و سیصد
دلیر مکمل با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد بعزم آنکه دویست سوار را برای رعایت حزم بر دیر نو بکذارد و با صد
کس بر شک حکمیک رود که وعده کاه بود و از ان طرف امیر حسین در تو ندارت شیخ بهرام و جمعان شد که صاحبقران فوج
بود **بیت** تعیین فضلت قول ارباب دول ۞ دیکر نشود هر انجه ایشان کویند ۞ و سه هزار سوار کزین با یلغار روانه جانب
حضرت صاحبقران کرد اینجا تا جکی از غلامان آنحضرت در میان ایشان بود بکوبخت و تعجیل تمام بشتافت که صورت حال
بعرض همایون رساند چون آن حضرت بدیر نو رسید و نزول فرموده تا چاشتکاهی بر نشسته اتفاقا بر دو منزل
مبارک نوکری بهرام نام خاصه بود کرد در تجربه وقایع و حوادث تمادی نداشت چون صورت واقعه را دریافت
خود و خبر شانزاو بی تفاوت و پنداشت که چون امراء در صلح میکوشند و این موجب وحشت است نباید رسانید
شخصی دا ابرد و براند و دم در کشید و سواران امیر حسین نیمه کاه چون سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران
از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجه وعده کاه سوار شده بود چون از رسیدن لشکر اکاه کشت دوم

براند و چون بسنک حرم رسید مردم خود را کذرانید راه بر دشمنان بست و جنک در پیوست **بیت** برآمد خروش
ده و دار و کیر ۞ چو باران ببارید زوبین و تیر ۞ شد از آب کل رنک شمشیر شاه ۞ الحمد لله کون خاک آوردکاه ۞ و چون
بزخم تیغ آبدار ۞ و قوت بازوی کامکاران لشکر غدار ۞ تاب ثبات از ان کار روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنک
کنان میرفتند تا بموضع قالمش که هر دو آب چکدالیک آنجا بهم میرسند و از آنجا غافلان را یارای پیش آمدن نماند
خاسر خاسر باز ایستادند و چون جز این عذر دیکر از رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند **نظم** ندانم کرای
چرخ کردنده را ۞ خم آورد پشت شتابنده را ۞ چه شد کین شتر کرها در خورست ۞ مرز کشت یا خود بخواب اندرست ۞ حضرت
صاحب قران با اندک مردی که پیش او مانده بودند از ان کذشته با خود بخواب اندر است حضرت بقرشی نزول فرموده
و با امرا مشورت نموده مصلحت در ان دانستند که از برای محافظت حریم حرمت که مدار ناموس و حیثیت بر آنست کوچ او قل
کنند و ما خان و در بخریان که ایشان با حضرت صاحبقران سوابق هواخواهی و خدمتکاری داشتند و بر اخلاص و یک
جهتی ایشان وثوق حاصل بود بکذارند و بعد از ان از سر فراغ خاطر روی همت بتدبیر کار دشمنان آرند و چون
رای برین قرار کرفت شب هنکام همان روز در چاه اسحاق که در بیرون بود در آن نبع واقعست وعده کاه ساخته هم
بحل و ماوای خود شتافت و مهمات ضروری را کفایت نموده هم در ان شب با کوچ روان شد و دیکر روز لشکر امیر
حسین بقرشی رسیدند و امیر موسی و امیر هندو شاه بحبادر را مدد بساط اقامت بکستردند و چون حضرت صاحب قران
بچاه اسحاق آمد چندان توقف فرمود تا خون و خدم که وعده داشتند جمع شدند و از انجا کوچ کرده بطرف ماخان
روان کشتند و از آب آمویه کذشتند و بجولکد را آمدند حضرت صاحب قران پیش هر یک از ملک هراة و محمد بیک غربان
ایلچی فرستاد تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که در چه مقامند و از رفتن ایلچیان تا آمدن دو ماه و نیم در سر چاه
شوراب لاصحیتم نزول همایون ساخت و در ان مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ما وراء النهر بود باز داشت
باز داشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند از لطایف تدبیر که در خاطر خطیرش نقش بسته بود یکی آن انداخت که ملک هراة
ما نطلب کرده و کاروانیان را اجازت رفتن داد و هم در ان حال سوار شد و با ایشان روی توجه بصوب هراة نهاد
بازرکانان چون بقرشی رسیدند خبر دادند که ایشان بهراة و قندهار ملک امیر موسی بر آن خبر که جا جی مردم
پیش رفتن با اتفاقات دلیل باز میکشد اعتماد نموده و از قلعه بیرون آمد لشکر را جمع آورد و با هفت هزار سوار
بموضع چراغ نزول کرد و عزم داشت که باوی کند رود و ملک ... ایلچی امراء قشون و پنج هزار سوار و دیکر
از پیش امیر حسین امده بودند و انتظار کنیزان در غاشون ... و کیند ... **کفتار در توجه نمودن**
حضرت صاحب قران بجانب قرشی قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل

لکل شیء قدیر عجایب امور عالم و هر چه واقع میشود از نیک و بد و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تصرف
پادشاهی بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر نظم اگر پای پیل است و گر پر مور ؛ ازو یافت هر یک
ضعیفی و زور ؛ جو پیر و فرشد بتقدیر پاک ؛ بود گر زنادی بر آرند هلاک ؛ کلاهی مراد که در کلاه الامانی [illegible]
عنایت در آن شگفتن کمین دود دیگر اسباب در میانه هیچ نه و طغرای ظفر و نصرتی که بر نامه هر دولت خامه تایید نصر من
الله و هو العزیز الرحیم رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت در این کارخانه افسانه بیت این مستی تو هستی هستی دگرست ؛
وین هستی تو هستی هستی دگرست ؛ رو سر بگریبان تفکر در کش ؛ کین دست تو آستین دستی دگرست ؛ پس هر که را دیده بصیرت
سرمه توفیق روشنایی یابد پرتو انوار این معانی بر جام و جام نمای ضمیر منیر او تابد بهر کار که پیش آید و هر مهم خطیر
که روی نماید دست اعتصام در حبل متین توکل استوار سازد و [illegible] القوة بالله و افوض امری الی الله باو اندر بیت
بر یزدان پناهد هر نیک و بد ؛ بدرگاه او استغاثه برد ؛ هر آنکه بر حسب و هو حسبه و من یتوکل علیه بود بر هر مراد که خطر
ارزد بی جا مذهب توقف بکشاید و رو امید هر جانب که آرد بو خود مقصود مسعود دو اسبه استقبال نماید بیت لشکر ...
توکل سوار ؛ که او را فتد صید دولت شکار ؛ دلیلی روشن بر این معنی و برهانی بر صحت این سخن صورت حال نجمه حال حضرت صاحب
بیت که چون کار دانایان که توقیف نموده بود و اجازه رفتن فرمود و مجموع ایشان متوجه صوب هرات شدند بعد از
کشتن بعضی گماشتگان مراجعت فرمود و چندان توقف نمود که کار دوان [illegible] و بعد از آن عزم انتقام دشمنان
جزم کرده کمر کوشش و اجتهاد بر میان مردی بست و در آن حال زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم آن حضرت بودند بر حسب
اشاره فاذا عزمت فتوکل علی الله از کمال اخلاص و صدق نیت توکل بخدای [illegible] بخش کرده با آن [illegible] متوجه
شد که در حوالی آن ده دوازده هزار سوار با چندین امرا و سرداران کین آماده [illegible] بودند و این امرای [illegible]
[illegible] شجاعت و دلاوری و پیش از اندازه پهلوانی و مهارت در بیت هست مخصوصان درگاه الهی ؛ کارهای [illegible] کار
بی باید کی ؛ و چون شکستی کرده یکبار [illegible] در آن شب نعش مبارک با چهل کس [illegible] بشاه
بگذاشتند و [illegible] حصار [illegible] کردند تا کسی [illegible] بجای [illegible] کرده [illegible] لشکر
عبور نمودند و از خواص دلاوران که در آن یورش ظفر کردار ملازم بودند سیورغتمش اغلن بود و امیر [illegible]
مؤید [illegible] که دیگر خواهران حضرت [illegible] بودند و امیر [illegible] بوغا جلابر و [illegible] و امیر السیف
لکوز و عباس بهادر و [illegible] و بوغا بهادر و [illegible] و محمود شاه بخارایی و چون از بخارا و از [illegible] بود و الغ
[illegible] امیر موسی آنجا بودند ایشان را بگرفتند و [illegible] بودند الغ را امر کرده [illegible] کرده آنجا توقف نمودند
[illegible] دیگر اوا کرده [illegible] جلادت بر آمدند و [illegible] و حضرت [illegible] در روز دیگر [illegible] ضبط نموده

کردند و هر که آمد تا باب پرداز او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام سعادت سوار شد لشکر که آمده بود
امیر جاکو در آنجا حضور داشت که مصلحت در آن می بینم که منوکلان [illegible] امیر موسی شبخون بریم مگر او را بدست آوریم و سامان
مراد بپای کامکاری سپریم حضرت صاحب قران بحر جاه ملهم تایید فرمود که مردم تا بی ندک [illegible] نعوذ بالله چشم
زخمی رسد باز جمع شدن مشکل باشد شما هم اغماض توقف نماید تا من بعد رقم و جای در آمدن و بامداد احتیاط
تمام و [illegible] کار اندیشی بایم از عواطف دولت بکوشش همت می شنید بیت چون مهر بخود سپه شکن باش ؛ یاری ده
خویش خویشتن باش ؛ فی الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله ملازم خود ساخته چون خاطر بفرشی
و لب خندق قلعه فرود آمد و آب خندق بسیار بود و سپاهرا عبور دوازده متر ناو که بر بالای خندق انداخته
آب تعلیق میخت سفن مبارک تا بزانو تا ب در آمد و در پای دیوار در مخفی روان شد و عنان بر بامند عبدالله
از عقب شافته در وم ان یکا [illegible] اتفاق شد و چون بدروازه رسیدند که در جانب حضرت صاحب قران [illegible]
بر در زده و معلوم شد که پشتش عنان [illegible] باز کشته و اطراف و جوانب با دور انظار احتیاط در آورده جایی که
پست تر بود با رجب و عبدالله نمود در زبان [illegible] ایجابت و هم از آن ممر که در آمده بود معاوده نمود و تجمل
هر چه تمامتر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان هم در آن شب بفرشی [illegible] و چون [illegible] سپاه باز داشت و صد
مرد را باز با عالمان بود دانغ او زده بودند از همان راه که خود فرموده بجهاد فرستاد و بامداد دیگر بدروازه
مستعد فتح الباب دولت باپادشاه دلاوران که برحسب رای صائب شعار عنان بر حصار بانام بودند در همان محل
که عبدالله اشاره نموده بود در زیر بالا با نهادند و بالای بارو بر آمدند و با شمشیرهای کین [illegible] بر دروازه شتافتند
و چون بجا رسیدند نگاه بانان را مانند چشم و دل معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ از ایشان دریغ نداشتند
و یکی را زنده نگذاشتند و در زدیش یکر بند دروازه را بر تیر بشکست و حضرت صاحب قران را دادکه بر عو کنند بیت
بهر سود تا دل پر از کین کنند ؛ دم اندر دم نای رو یین کنند ؛ و بی توقف با سپاه در قلعه تاختند و بفر [illegible]
زلزله در ان حصار انداخته اهالی قرشی را از نفیر بر عوجواب از چشم حیرت سر بر آمدند و تیر تدبیر صاحب قران کشور
گیر از گشاد دولت بر نشانه ظفر آمد و لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشتند و فرزند امیر موسی و ایلچی او را گرفته
کردند و مردانرا در چاه زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت صاحب قران او را بعد از این بدر
مصاهرت خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که او را پوشیده غالب گردانند تا چون بپدر رسد
رسند لشکر را از بیم و هراس پراکنده شوند محمد بیگ در همان شب بپدر رسید و ایشان از این انهزام بخود راه
ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهی داد و بیکدیگر

پیوسته لشکرها جمع آورده و با اتفاق روان گشته چون نیمروز رسید با دوازده هزار سوار حصار را مرکز وار در میان
گرفته بودند امیر موسی که ادعا قبش باه بچوت بود مقابل دروازه شهر رسیدند و ملک با لشکر و تاس غازی در
طرف هزار نزول کرد و حضرت صاحب قران بنفس مبارک خود محافظت در رود و امیر شیخ علی متصدی گشت و امیر سار بوغا
ملازم بود و امیر داود و امیر مؤید و امیر سیف الدین را بضبط دروازه خواجه فرمان داد و سونجک تلمش اقلی و امیر
عباس و حسین بهادر و اقبوغا و دیگر امرا در باره بجا باز داشت امیر مؤید ارلات با بهی مردان دروازه بیرون رفت
و بیان سپاه کینه کش ترک تیغ ابدا داش باد داد مردی داده کارنامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار گردانید
سر اسپان ایشان گرفته بحصار در آوردند **بیت** بفر شاه بیرون رفت و رزم ساز آمد ؛ سوار کشته و اسپان گرفته بار آمد
درین اثنا شادی که بهادر چون دولت مخالفان روی بتافته بقلعه در آمدند و در سلک سلک سعادت قرین منتظم
شد حضرت صاحب قران عزم کرد که هم از و بیرون فرماید بقوت بازوی کامکار و زخم شمشیر ظفر نگار دشمنان را برو
نشان بنماید امیر سیف الدین که از قواعد نجوم و احکام رمل وقوفی بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی مینماید
و داد و قلچاشت ساعتی نعایه مسعود داشتن سخن محکم قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از آنجا بتفاق
تنبل بهادر با دولت کس همه دغا و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و دغا بر حرم را اینجا بودند و چو
وایت صبح از کمین کاه افق برافراختند ایلچی بوغا بهادر و اقتیمور بهادر پل دروازه را بینداختند با پنجاه مردان قلعه بر دل
پیش بر سر دشمنان ریختند و تیغ سرافشان و خنجر جان ستان خاک معرکه با خون برآمیختند **بیت** چکاچاک خنجر بگردون
رسید ؛ ز ترکش روان خون بیچون رسید ؛ بفرمان حضرت صاحب قران علیشاه و درویش برغوی با پنج کس بهادر
پیاده کان سوار افکن از حصار بیرون تاختند و آن کین و رایت فتح مبین برافروختند و برافراختند از مخالفان طغی
بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و اقتیمور بهادر دره برادر گرفته تیغ ضرب از پا در آورد و در سپاه امیر حسین
بوغا ... بغایت مشهور و دلاور و بینا دهلوانی در دماغ و غرور جوانی در سر که زینی که کوه البرز از تابش بلرزید
در جنگ اصلا جنگ کرد قران بوغا از سر هول پیش دفته هر دو دست او چنان بگرفت که پای از جای برنتوانست داشت
تا مکی در رسید و او را بشمشیر هلاک بکند **بیت** هر آنکو برد خود دلیل نهاد ؛ ز ناکه عزو رکش دهد سر بباد
بوغا ایلچی بهادر کمان کین بزه در آورده و از بالای دروازه تیر باران بر ایشان کردند **بیت** ز شصت خدنگ
افکنان خاست جوش ؛ کمان کوشها کشته هم راز گوش ؛ هوا پر ز زنبور شد تیر پر ؛ خدنگش تن و آهنین نیشتر
تیر بهادران از بالای حصار چون دشمنان روی بنهاد و جان مخالفان از ضربات که پیکان میرمید بیرون جسته
عزم عالم بالا میکردند **بیت** ز پیکان دل جنگ جویان بجست ؛ ز انبوه جان راه کردون ببست ؛ سپاه دشمن

بیم زدها انداخته کینها در پس گشتن بجستند و خندق که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر منصور
ایشان را از آنجا نیز رانده از خیمها شان نیز بگذرانیدند و در کوچهای شهر دوانیدند **بیت** گریزان شد اندر
دلیران همه ؛ چو از شیر غران آهو رمه ؛ و باز از سپاه دشمن توکل با صلح دیگر حمله آوردند و بیاد کار
مخالف دست جلادت بر تیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را بر گردانیدند صاحب قران کامکار با عزم سواران حصار
بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرد و لشکر بهادران را قوت تاب و شوکت از نو بخشید ایلچی بوغا و بهرام شو
دور بتوکل بهادرند و او پناه دیوار را پناه ساخته بود و لشکر ایلچی بوغا از بالا بهره دیوار شمشیر حواله کرد و او سر
رود را بگریز او بر زد و دران حال از جمله دلاوران منصور خراسان تا دانستن شمشیر فرود آورد و در روز حیات بهرام
از آسیب حسام او بشام رسید کارش تمام شد و کان امر الله قدرا مقدورا **بیت** چون بینا جل دشمن جان یار ملک
خوش ؛ چون وعده رسید دوست جز دشمن بکشد دوست ؛ آخر الامر از قوت روز افزون امیر موسی با هفت
هزار سوار که درین جانب بنا ده بر حمله بپایداری پیکار او رخنه بود بنداب روی ناموس ریخته و خاک عار بر فرق
دوی کار دیگر از پیش اندک تفرقه از عساکر گردون مآثر پشت دادند و روی بگریز نهاده مجموع متفرق و پراکنده
گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قورناس از طرف دروازه خواجه هنوز ایستاده بود حضرت صاحب قران
مؤید مظفر کینه تشان با شصت کس از دلاوران شجاعت انتساب ایشان آورده ملک چون دید که آن حضرت متوجه انتقام او است
پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار او بخت و چنانکه شمشیر برکشید سپر انداخته روان بگریخت و بهزیمت
رفت و شد که در کتب تواریخ بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت و چون شیر غران از عقب او روان شد
ایشان چون سیاهی سپاه آن حضرت از دور بدیدند در انجام نتوانسته ایستاد متفرق و پریشان گشته روی بگریز نهادند
از فر عنایت بیغایت الهی و ذخیره فیض و رحمت نامتناهی که بیک کس را بمزید لطف مخصوص گرداند آن مآثر فتوحات در
شجاعت رزانی دارد که با دویست و چهل دستبرد باختیار بر سبیل اضطرار روی بمقابله مقاتله تا ده هزار سوار
چون خوار هم دشمنان کینه دار هند و چون برسد بد و شبانه روز شهر و حصار را از ایشان بستاند و اهل و عیال اسیر کرده
خان و مان بتالان دو حمد را بزخم تیغ انتقام آن باد متفرق و پراکنده گرداند و هم چنان بنفس مبارک در پی ایشان تا
نزدیک بهادران انداز دو این سان و این حکایت واقعی که صحتش تواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی از آن مردم
که برای العین این احوال را مشاهده کرده اند پیش ملاحظه تقریر پیوسته نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسی در شاهنامه
سخن را در و فصاحت گستری بر بعضی مردم بسته و در نظم قصه یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والتحیة والسلام خود معترف
شده و انصاف داده که **نظم** ز هر گونه نظم آراستم ؛ بگفتم در آن هر چه خود خواستم ؛ اگرچه دلم بود از آن با مزه

همی کاشتم تخم و هیچ بره ۝ از آن تخم کشتن پشیمان شدم ۝ ز بانگ و دل را گره بر زدم ۝ که آن ذات الفار دروغ است پاک ۝
دو صد زمان نیز زد یک مشت خاک ۝ بدین می سزد گر بخندد خرد ۝ ز من خود کجا کی پسندد خرد ۝ که یک نیم عمر خود کم
بجای پر از نام رستم کنم ۝ چه باشد بخفای بر ساختن ۝ شب و روز زان بیشتر پرداختن ۝ والحق این معذرت و انصاف از
بدایع مقال پر کمال هم از دلایل وفور فضل و کمال اوست **بیت** که جاوید فردوسی آسوده باد ۝ بجایی که ناش بان مژده داد
القصه چون به نیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت و اقتدار معاندان که با وجه بخت و استکبار اشر بودند نگون
شد و نقوش مباهات و افتخار معارضان که باستظهار کثرت اعوان و انصار بر لوح تصور و پندار نگاشته داشت باب
تیغ آتش بار دیگبل شسته گشت لشکر مخالفان بیچاره که پشت عجز هزیمت دادند و امیر توکرو سردار و سرود دیگر اضطرار بیفو
قرار نهادند حضرت صاحب قران امیر جاکو و امیر السیف الدین را فرموده که تا لشکر چگتای کامیشی کرده آن گریختگان ع
آنچه توانند بدستار رسانند ۝ ایشان دران باب اندک توقفی روا داشتند ۝ صاحب قران کامیاب چون آفتاب که بی لشکر
بر چشم اخترزند و چون تیغ که بی سر بخته قوت خویش شکار افکند بی درنگ از پی مخالفان تاخت کرد و امیر داود چون
ظفر در مقدمه روان شد و از طرف یا غی صد سوار دلاور که در دنبال لشکر خود را نگاه میداشتند از ملک ایشان کاه
کشتند و دو قوشون شد جوانغار شان ایلچی بوغا را بر کردانیدند و برانغار بر صاحب قران کامکار حمله آورد
ننگ مردم خوار یعنی شمشیر ابدار آتش بار دنبار دست حضرت صاحب قران آغاز سرافشانی کرد ایشان چون پشه از
باد صرصر چنان گریزان شدند که از مشاهدهٔ آن سپاه جوانغار نیز که جلادت نموده و ایلچی بوغا را رانده بودند از بیم فی
بکرعیل دکونلقا و اینا ناایشان هم بدیکر غنایم عسا کر منصور مضاف شد **بیت** هر جا که دو گرد صاحب قران لشکر
باد و عنان در عنان ۝ دار نو ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود با ملک بهادر همراه گشته گریخته
میرفتند صاحب قران ظل الله از عقب ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سر خون تو اگر چه ریخته شدی گذشتم
عورات را از خود جدا کردان ملک چون مژده امان جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و فضیهٔ من نجا برأسه فقد
ربح غنیمت شمرده از ایشان جدا گشت و چون باد بشتاب برف عورات هم جهان می تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک
تیر آفتاب وار از پی ایشان میرفت و با ایشان نوکری بود عاشق تار نام کمان و تیر در دست و اگرچه دران کار
دستی نداشت چون حضرت صاحب قرانی نزدیک می شد تیر در کمان نهاده میکشید و می انداخت آن حضرت از اندیشه آنکه
او تیر اندازی نیک باشد و اگر زخمی خورد محل سرزنش و ملامت بود که از برای طمع زر زن و مال زخم خورد احتراز میکرد
و بسیار پیش نمی‌آمد ناگاه از قضا بار کیر جهانگیر نوردش را چوکرد دربجا بماند و دران حال دولت شاه بخشی برسید
تیر در سر کشیدم از پی عورات بدواندان شخص که کمان داشت بصر ورت تیری بنداخت و عیب و عوارش روان

خاموش شد دستان کوشش باز داشت تا عورت و بار زنان دو بکر زین نهاد و دولت شاه هر چند از عقب ایشان
بتاخت نرسید و دران وقت ارتد ملک آغا غلطاملر بودند و ماهم بر تومان آغا و جمانا سعادت شان فرزندار جمند که
والسعید من سعد فی بطن امه که دست تعرض قاصدان با ایشان نرسید چه در محکمهٔ قضا عقلان تا نوبت عالیشان
با حضرت صاحب قران رقم تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آن حضرت از قوبی که قریب
فرلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه را نزول همایون پیان است و امیر جاکو و امیر السیف الدین از آن
توقف که در امتثال امر نموده بودند خجل زده پشیمان شد و تا فرمان قضا جریان بجای آورده باشند بیالاغ
چکد الیک در عقب دشمنان تا لشکر چگتای بتاختند و هزائم جلایر وجهی دیگر که گریخته میرفتند باز گردانیدند با
و رسیدند **بیت** بر هر طرف که چشم همی جلوه ظفر ۝ و ز هر جهت که گوش کنی مژده سرود ۝ حضرت صاحب قران زمان
از قوشون بسعادت و سلامت محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالی و سکان دیار
سغان اشمال نمود و بیقی در باب عمارت و زراعت و لایت اشارت فرمود و محمود شاه را بحکومت آنجا فرستاد تا آن
طرف را ضبط کرده معمور گردانند و خراج و اموال بخزانهٔ عامره رسانند و یکی شاه که در خراسان پریشان می کردند
فرستاد و طلب نمود و امور ایرلا با توابع و بادار بای واشت و از میامن تربیت آن حضرت حاکم جای خود گشته بضبط
مشغول شد و علی بیوری که با بیوری که با بیوردیان سرکردان میگشت در بخارا محمود شاه که داماد او بود
پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علی بیوردیان را بتفقد فرموده طلب داشت و ایشان لیسعادت امتثال
مستسعد نگشتند و امیر موید حرم خود را شیرین بیک آغا بطرف ماخان روان داشت ۝ و ترمجی بخشی نیز کوچ خود
با ایشان بفرستاد و در اثنای طریق راه غلط کردند و بی لب و الاغ از آن سبب تلف شد تا کسی را که چیز بود
دران راه بفرستادند و ایشان را اسیر کرده در ملخان با وعرق همایون رسانند **ذکر لشکر کشیدن امیر خضر**
حضرت صاحبقرانی چون امیر موسی از صدمهٔ جلادت بهادران حضرت صاحبقرانی هزیمت یافت با سپاه شکسته
بتوامیر خضر شتافت و صورت واقعه را در دست باز راند امیر خضر از آن معنی متعجب نماند و بغایت هراسان و اندیشناک
شد و بتعجیل هر چه تمامتر لشکر خود را جمع آورده از شالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر او عباس بیوردی و بهادر
پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد قرو ناس با ارداق پیش دوان ساخت و ایشان از قطلغه کذشته بنزدیک
تنگ چگتای فرود آمدند و ترتیب کار رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع
یافت عزم شبیخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغو باغ که در دشت و راغ در فوار بگذشتن **بیت** کهفی
که هست ایت جهان در دهان برق ۝ با هر نعل اسپان خاره شم نیم برق ۝ بر سان زمین کو فته سکه جستی و چالاکی

ن رندی وچند کس را ازراه بالاین بان کینی ارسال فرمود تا کیفیت احوال دشمنان تحقیق نمایند ایشان چون
مرزا ان طرف یاغی کرفته بیاوردند بعد از استکشاف جز لشکر جهان معلوم شد که ایشان در شبان تنک چکچک عبور کرده
در جکدالیک فرود امده اند صاحب قران کامکار بغایت حزم باز کسی فرستاد وبعد از تحقیق بیقین پیوست که امیر موسی
و انغانبو و دیکر امرا ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده برابا لای اق قیا صفها کشیده اند وایستاده وحضرت صاحب قران
را در ان وقت زیاده از دویست نفر ملازم نبود ند بنیروی شجاعت صف لشکر بیاراست وروی توکل با ایشان نهاد
وچون لشکر یکدیکر را بدیدند از طرفین سورت انداختند حضرت صاحب قران از الهام تایید آسمانی اندیشه فرمود
بیت کس از آن مایش نیابد جواز · ان شب اید ش چون رود برفراز بعد از چنان فتحی نامدار که تا انقراض عالم طغرای
کارنامه پادشاهان کردون اقتدار ودیباجه مناقب جهانداران دهر روزکار خواهد بود اقدام برچنین جنکی
نمودن مصلحت نیست علی الخصوص در مبادی حال چه تجربه که آیینه چهره نمای عقل است روشن شده که هر دولت عظیم
که استقرار آثار بطراز ثبات مزین ونامه مفاخرش برقم دوام معنون خواهد بود مبادی آن از تقلبات کونا
کون خالی نباشد بدر عالم افروز فیض بدر بدر در عقب هلال وافسر جکر سوز آخذ کوه بر اهد وافتاب جهانتاب سلطنت
سلیمان با ستیلاء دیو کهی بر نهش در امد **بیت** دولت آن به که افت خیز بود · دولت بی رنج شب خیز بود لا
جرم ان حضرت درانحال دشمن را کامشده بود ومجال شبخون نماند را جستا و لی دانسته از راه کو رونک روانه شد و لشکر
یان غلبه و کثرت اکرچه معاینه دیدند که اندک نفری بیش نیست اصلا از جای خویش پیش نیامدند وکس از عقب ایشان
نرفت حضرت صاحب قران نفر بی معاودت فرمود واز انجا سوی جر غار اکت و علی بیور ومحمود شاه اقامت رسم استقبال
واجب دانستند ونقابل عبودیت پیش امده وظیفه خدمتکاری بجای اوردند وموکب همایون بلاد خراسان وسعادت بشهر بخارا
نزول فرمود وامیر جاکو ببیانکه پیش ازین محمود شاه را برسم اسب بسته فرستاده بود وپیش دیر چوب زده زیر بخیع
کرده بر جا بنا واعتماد نداشت وبصورت دولتخواه بر خاطر خطیر حضرت صاحب قران نکاشت که مصلحت وقت توجه جنوب
خراسانست وهو جلیل مما الفرعون آن حضرت قبول فرمود امیر جاکو وامیر سیف الدین وعباس بهادر باهم متفق شده در پی
استخلاص بطرف خراسان تا ماخان رفتند بعد از چند روز خبر بخارا رسید که منقلای امیر حسین موسی و انغانبو با لشکر
کران نزدیک رسیده اند حضرت صاحب قران با علی بیوری ومحمود شاه فرمود که صلاح دولت ومملکت ومقتضای شجاعت
وجلادت آنست **بیت** که ما لشکر از شهر بیرون بریم · بران جنکجو یان شبیخون زنیم · ایشان از قوت ازین کار بانامی
خطی بود اتفاق نمودند وعرض داشتند که ما بندکان مصلحت درین نمی بینیم که جای را نکاه داریم وچون دشمن برسد
بدفع ومعارضه ایشان قیام نماییم حضرت صاحب قران چون از خوف وبددلی ایشان مشاهده فرمود وبثبات قدم

نیز وثوقی نداشت از انجا نهضت نمود وعازم خراسان شد وچون بلب اب امویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتی از بالا
اب می امدند فرمان داد تا ان کشتیها بکرفتند واز اب عبور کردند وبجول در امدند واز مرو کذشته در ماخان نبعادت
واقبال با غرق همایون پیوست **ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بخارا وجوی امیر حسین با لشکر بخارا رسید علی ومحمود شاه باستظهار**
معاونت اهالی شهر بضبط ومحافظت حصار مشغول شدند ولشکر بیرون حصار در میان کرفتند جنک در انداختند ومردم
شهر بدلاوری نموده از دروازه کلاباد بیرون امدند ودر حیات بجادبر ایشان نهادند امیر حسین از راه خداع ومکر با لشکر
هزیمت نمود وتا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزی قدس سره باز کشت مردم نا جلد بتصور انکه لشکر کریخته است غافل از اعظم
اسلحه ودیر وفلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز کردید وبیک حمله همه را در هم شکسته واز ان بهادران زیاده
شان زیبنت قهرا پادر اوردند وبتیغ السیف که بعرار ازخلة جان انداختن ور طرف بیرون بردند وکمان انداختند بر سوار نما
وکاه دا افراخته بودم در کشیدند **بیت** هر سر بنک که او نشسته بجای خویش · از دست دو روز کار بر سنید سرای خویش
وعلی ومحمود شاه خواستند که باز حشری جمع اورده ومحافظت شهر قیام نمایند هر چند که در ان باب سعی نمودند ومردم
طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بیرون جستند وراه ماخان پیش کرفتند آسی
دولت از دست فرصت داده بودند دامن عجز بدندان اضطرار کرفته از پی ایشان دویدند **بیت** سود عجبی که دهد دامن
اقبال زدست · زود باشد که از ان رفته کریبان بدرد · امیر حسین بکاول از عقب ایشان روان کرده تا کنار اب ناحیه
پیش نوکران ایشان را فرود اورده وتمام اموال وجهار پایان باز کرفت علی ومحمود شاه سوار وجمعی نوکران پیاده
بر سبیل مشتفر جان بیرون بردند واز اب عبور نموده بجول در امدند واز مرو کذشته در ماخان بساط بوس حضرت صاحب
قران مشغول شدند از هر کونه تقصیرات خویش منفعل وشرمسار وبلطف در خسان حضرت خوشدل وامیدوار بر ایشان خرم
جرایم ایشان رقم عفو کشیده نوازش بسیار فرموده وباسب وجامه سرافراز کردانید وعزم شکار سوار شده ایشان ادراک
ملازمان انتظام بخشید وامیر حسین چون بخارا مسخر شد چند روز انجا توقف نمود وبعد از ان امیر خلیل را با دیکر
امرا ولشکری غلبه بمحافظت انجا باز داشت وبالی امرای راجعت نمود وحضرت صاحب قران فرمان داد تا نیستا ن قرای
خان الش زده بسوختند وچون بار از نوسبز شد اسپان را فر بر کردانیدند **کفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران**
از اب امویه وکرفتن پیکی شاه وتاختن نمودن بر لشکر قرناس وشکست ایشان درین اثنا مباح علیدان حضرت رسید که
پیکی شاه که از جانب امیر التفات بنده کان ان حضرت از ذل افراز که خلاص شده ودر اموییه وحق ابع که جای اصلی اوست بعزم حکومت
تمکن یافته عکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده وسر بطغیان وعصیان بر اورده
وامیدانکه احرام توجه این حضرت بسته از نوکران ان حضرت وغیرهم میکرد ومحبوس داشته میکذارد که بکند وحضرت

صاحب قران از استماع این خبر نائرهٔ غضب اشتعال یافت و از راه قوت کول اسعد مرد شکیبی کرده روان شد و چون
لب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیلی بغایت بسیار و تیز **نظم** بدینسان که موج و دریا شتاب ٭ بلند چرخ گرداب
طوفان نهیب ٭ چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش ٭ چو مار از شکنج و چو شیر از خروش ٭ آن حضرت بنفس مبارک محل گذر طلب کرده
و نظر احتیاط هر طرف او ره بجد دیده از پایان بود دالیع جای گذر اختیار فرموده و امرا فرمان داد که با چهار صد سوار
بطرف دیگر روان گردند و خود با دولت کس جائیگاه بر آب زده از پیش بشاه بیرون آمدند و از آنجا شبکیر کرده
سحرگاه اطراف و جوانب امویه که بنگی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مرد دلیر بود و پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت
کمان دست جلادت از آستین کوشش بر آورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت گرفت و سعادت یاری نکرد او را
تیر که بینداخت زه کمان بگسست و تیر تیز سپر خطای بهاد و اند و دو که و خطای نهاد و در رسیدند و او را دستگیر کردند سجا
بره کمان کوشی از نا دیمان خود ناقبر بود که بنیز زود بگسست و تیر مکر از جو تیر تدبیر خود تراشیده بود که بسی خطا باز خورد
حضرت صاحبقران فرمان داد و کشتیها از اطراف روان کردند و امرا با چهار صد مرد که بر حسب فرمان که با نطرف آب
بودند بکشتی بگذشتند حضرت صاحبقران در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قوناس و در نواحی عجان نشسته اند
و همت عالی اقتضا آن کرد که بطفر عنایتی خرمن جمعیت ایشان بباد فنا بر دهد **ع** بسیر تیغ تائید یکی کرد ٭ و
بموضع جر مش با ایشان رسیده **بیت** دو لشکر چنان هم در آمیختند ٭ که از آهن آتش بر انگیختند ٭ تو گفتی هوا لاله
کرد و هوا ٭ ز پولاد سجاده بارد همی ٭ باد حکم نصرة پناه آن گردنکاراه خاک ادبار بر دیده شوکت مخالفان پاشید و فتح ارجمند
عنایة الالهی بر رایت ظفر پیکر وزید امیر جلیل که مقدم لشکر قوناس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراکنده
شدند **بیت** دو لتش بیدار ان بخا کرد و تا باشد کند ٭ کین هنوز از پرتو صبح جمالش لمعه ایست ٭ موکب همایون از آنجا مظفر
و منصور در کنف حفظ ملک غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدتی بکاه بر سر چاه مصاه موضع فرا اول نزول
توقف نمود و از آغاز انجام شاخان کشت و بنگی شاه نقد روان جان بخالص دیوان قهر و انتقام از وجه جنایت کفران نعمت بیقا سپرد
ابلاغ فرمود او را **ع** هر کس که چنان کند چنینش آید پیش ٭ زمرا هم **بیت** هر کو ز ره نعمت خود روی بتابد ٭ دور از بکشد کفر نعمت
و جان بیابد

گشادن عزم شادن حضرت صاحبقران و کردن امیر حاکو را پیش ملک حسین بدشنام

چون حضرت صاحبقران
از بر و گذشت شاخان مضرب خیام نزول همایون گشت امیر حاکو را بر سالت پیش و اهالی هرات ملک حسین فرستاد ملک
معظم او را باعزاز و اکرام و احترام تمام تلقی نموده از شرائط مراعات و محافظت جانب هیچ دقیقه فرو نگذاشت و نسبت با حضرت
صاحبقران اظهار هواداری و محبت خاطر کرده در باب موافقت و مظاهرت مبالغها نمود و استدعا نمود که من بعد
محایم اکرایشان از آن طرف تشریف دهند بنیاد مودت و موالات استحکام پذیرد و عقد موافقت و ارکان مصادقت

بعهد و پیمان موکد و مشید کرد و چون امیر حاکو مراجعت نمود و آن سخنان را بعرض رسانید و حضرت صاحبقران پیش از آن
مصاحبت امیر حاجی برلاس بآن طرف رسیده بود و بر عادت ناپسندیده و شیمهٔ مذمومه که از آن دودمان همواره بظهور
آمده الالاخ یافته چرا امیر توروز پسر ارغون آقا که در زمان سلطنت قاآن خان صاحب حل و عقد ممالک خراسان بود گفته
ملک حسین ملک فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین جد کرت او را در قلعه خیار غور بند کرده بود از پیش طلب داشت
و از قلعه خلاص کرده ترتیب فرمود و دختر برادر خود از امیر حاجی با او داد و حکومت هراة او تفویض فرمود و کار او
از آن ترتیب بالا گرفت و چون مزاج قاآن خان با فساد بدگویان بر امیر توروز متغیر شد و برادر و خویشان او را فرو
از ترخان بقتل آورد و امیر قتلغشاه منکوت و دیگر امرا بقصد امیر توروز بخراسان فرستاد او بنابر حقوق بسیار که
بر ملک فخرالدین داشت و پیوندی با او کرده بود از خود پناه بهرات برد ملک فخرالدین با او عهد کرده بغلاظ
ایمان مؤکد گردانید و با این همه چون امیر قتلغشاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین ملک غیاث الدین که برادر ملک
بود و در عهد سلطان ابوسعید کرمنه پناه بدو برده و با ایشان عقد کرده امیر چوپان سلدوز که مربی او بود همان
سیر دو او را و پسرش را جلادو خان که از سلطان ابوسعید کرمنه پناه بدو برده و با ایشان عقد کرده به بغداد بگشت
و عجبتر آنکه امیر چوپان پوشیده نگوهش رای امیر توروز کردی که با طایفه غدار پناه بردی شعر
جادو دیوانه حصار بدل کرد و خود غایت همان کرده که او کرد بعینه و همان دید که او دید اذا جاء القضاء عمی البصر
بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر ٭ همه زیرکان کور گشتند و کر ٭ و این حکایت در مقدمه بتفصیل گذارش پذیرفته
غرض آنکه حزم و کاردانی حضرت صاحبقران بعد از اطلاع بر این معانی رخصت ملاقات و مخالطت با ملک غدار و غاش
مصر و اینه دوامی داشت که مباسطت و توددی او بعدم التفات و اعراض کلی مقابل کرد و بنابر این فرزند ارجمند گورگان
سلطنت و جهانداری دوحه بقیه الجنت و کامکاری امیر زاده جهانگیر را مبارک شاه سنجری ملازم کرده پیش ملک فرستاد
و وفق وداد احییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها سخنان محبت آمیز مهر انگیز او را جواب بپیغام داد که
چون بر دین داری و نیکوکاری ملک وثوق و اعتماد حاصل است فرزند را پیش او فرستاد و متعلقان را با امراق در پیش ملک
خواهیم گذاشت و در خاطر چنانست که عنان عزیمت بصوب دیار اصلی معطوف گردانم یقین که در رعایت و محافظت
ایشان آنچه مقتضای مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست **ع** نیایدان بزرگان جز بزرگی **گشادن رهضت همایون**

حضرت صاحبقران بماوراء النهر و شکستن امیر حسین

چون سابقه عنایت ربانی منشور سعادت صاحبقرانی بطغرای
خوای بهجت افزای و جعلنا کم خلائف فی الارض موشح گردانیده بود همت بلند جناب آنحضرت شرافت بآن فرو نمی آورد
که هم چون سلاطین دیگر بآن مبنی قرار یافته بمجرد انتظام اسباب دولت و کامرانی قناعت نماید و مانند آسایش پرست

فرصت عیش غنیمت شمرده لذات جسمانی طلبیدند بر عشرت و شادمانی افزایند شعر نحن اناس نعشق المکارما لنا عجب الغرور
والمکارما درین وقت با وجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزه تصرف و تسلط مخالفان و معاندان بود و در هر
موضعی گروهی انبوه از لشکر دشمن تمکن یافته هر کس از جای خود را بجد تمام محافظت مینمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم
آن دیار جزم کرده با استظهار عون پروردگار سوار شد و با شصت کس شبگیر کرده نزدیک صبح بنیشان رسیدند
دو روز در اندرون چهار باغی کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج راه برآسودند و از موضع جوبیار شبگیر کردند
و از طرف خزار قرشی را در میان گرفتند و جمعی از نوکران امیر موسی آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید در آوردند
و خویشان قیصر و اتابک و کوده دارو شاه با قوم خود بگریختند و دگر شیخ علی بهادر با باریکان تا نسف و انکر یا
عیا سند جنگ کردند و غالب شد چهار تنک کما غنیمت گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند حضرت فرمان داد تا تمام
از آن اسباب بازدادند و بکم و بیش دران تصرف ننمودند و از لشکر قرقوناس بخارا برده در موضع قوزی منداق لشکر بود
و امیر سلیمان لیسور با ایشان ملحق شد و براه خواجه و هندوشاه نیز با لشکر با ایشان پیوستند و اتابک و کوده از نزد
خزار کشته پیش ایشان رفتند حضرت صاحبقران ازین حال آگاهی یافته شتاب زده بسعادت از قرشی سوار شد
شب بوقت رسید و در انجا جمیع لشکر قرقوناس و کثرت کرمینی ایشان جمع آمده اند شیخ علی بهادر عزم مقابلت نموده فی الحال
از میان عادات و در بوادیها بیرون فرمود و آن شب در ظاهر توقف بمحل توقف نمود بیت دگر روز چون گنبد لاژورد
برآورد خورشید یاقوت زرد حضرت نصرت شعار از آنجا بجانب دولت روان گشت تا امیر جاکو از اسپ پیغام و چنان
انداخته و مجروح شد که جراحتش از هیچ استغاثه اعتراف یافت حضرت صاحبقران سر سوار مکمل همراه او کرده با خان خوشان
و روزی همت راسخ اساس بجنگ لشکر قرقوناس آورد امرا و بهادران همزدان عزم متفق و یکدل شد مگر علی بیسوری که رأی
او را استصواب بود و مصلحت نمی داشت خویشانش این معنی بعرض حضرت صاحبقران رسانیدند حضرت او را بزجر و تکلیف
کرده سوار ساخت و شیخ علی بهادر و اقبوغا بهادر را با شصت مرد بر سم منقلای بجانب بنهم رسیدند و در یکدیگر آویختند
و بباد حمله آتش پیکار افروخته ساختند و با آب تیغ خاک معرکه بخون برآمیختند بیت جواهر و هوا در هم آویختند چو با
فان زمن خون فرو ریختند زمین گشت لعلی هوا شد سیاه زخون دلیران و گرد سپاه تا یکدا استماع سپاه حضرت صاحب
قرانی که با فلک عقد فتح و فیروزی کرامت فرموده و منقلای دشمن را از انم تعول ایشان رسانیدند و چون این فتح
روی نمود آن حضرت فرود آمد و سپاس از اسایش داد و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شد و ششصد مرد را
فنون ساخت و چون سپاه ظفر پناه آن سواران بیادکم بودند لشکر یاز را دادند امتثال نمودند و جهت ترغیب ایشان
بکوشش و بیزد بلفظ گوهر بار در از دکر امروز روز بزم و عشرت روز ماتست بیت بزم مردان عرصه رزمست و عشرة دار کین

دوان گرد بغداد زانجانب خلاف هند و شاه را سعید سوار
مقدمه زمانک تکبر و مستلا وی ع

باده خون دشمن و جام دمادم تیغ و تیر وامیر داود و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر سیف الدین و عباس
بهادر و علی بیسوری و چوپین و محمود شاه هر یک را بر جای خود باز داشت و بنفس مبارک بر قاول پیش دست و
یاغی برنزدیک رسید جوانغار و برانغار ترتیب داده قول را بفر شکوه خویش پیاراست دفی بود که هنگام جنگ باید
که سوسه جوق شده حمله بریم و چون سپاه طرفین بهم رسیدند و دست شد تمولانا ید الدین و بیرش
بگریختند و علی بیسوری با دو نوکر دیگر بزنها در حضرت صاحبقران بیایند و تا این حمله کرد بیت درانکند خود را بکارزار
کارزار چو شیری که گور افکند در شکار چو خورشید تیغش درخشان شد عدو چون ستاره پراکنده شد
شکستن جهان جوی نصرت پناه چنان لشکری را باندک سپاه کسی را که یزدان بود کارساز زیاری لشکر
بود بی نیاز لشکر یان کثرت و شوکت ساعتی داد مقاومت ندادند و از یک حمله صاحبقران گیتی ستان
پشت فرار نموده روی بهزیمت نهادند سپاه ظفر پناه تکامشی کرده تا جلد ایلیک برفتند و کلانتران ایشان را بدست
آورده بسی غنایم از خیار پای و چهار وغیران بگرفتند بیت جوانان بدسگالان هزیمت شدند سپهری نیاز از
غنیمت شدند از آن جمله انجا بتوطا یخاف و پولاد که با حضرت صاحبقران سوابق دوستی و اخلاص داشتند در پی
ولا با مخالفان موافقت نموده اسیر بودند و لشکریان ظفر قرین ایشان را بتیغ کین بکذرانیدند و سرها بریده
پیش حضرت صاحبقران آوردند و وقوع این حال از کمال رحمت و افضال بر خاطر همایونش گران آمد و فرمود
تا جسد ایشان را بتهیه کفن نقل کنند و علما و صلحاء انجا بر ایشان نماز کنند و با وجود عداوه و عصیان که از ایشان
بظهور انجامیده بود حقوق دوستی سابق باین مرتبه رعایت کرده شد بیت بروزگار همایون او محقق شد
که چیست معنی لفظ مکارم اخلاق و بعد از آن فتح ارجمند همت عالی عزم آن کرد که دشمنان را مجال نداده براند
در بجلکاه حصار رسانند و لشکرها جمع کرده روی بجنگ امیر حسین آورند قوت قلب امرا بر عنف همتان حضرت و فا
نمی کرد با اتفاق زانو زده عرضه داشتند که در خواست هواداران دولتخواه و صواب دید کاردانان دولتخواه آنست که حضرت
فتح پذیر دو عنان توجه بصوب سمرقند معطوف کرد دعواطف حضرت ملتمس ایشان را بسمع رضا اصغا نمود کفتار
در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب سمرقند بسعادت و کامرانی صاحبقران کامکار لشکر کش و نواحی آن جمع آورد
متوجه سمرقند شد و نزد ماجوقا یغود و طغی شاه را در دلایت کش باز داشت تا بضبط اموال دیوانی قیام نموده
و رعایا از دغا با مستخلص گردانند و چون رایت حضرت نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوج قرا بهادر با سپاه آمده
مو نرسید آمد و گناه را به رحمت کرده باز او و حضرت صاحبقران لشکر ظفر پناه را مرتب داشته میمنه و میسره بیاراست
و برنکی دوست قاهر یک حمله هم را متفرق گردانید و اقتحوی بهادر را نعطا فتح قرا شاه شمشیر زده او را بکشت

تیر خاش قلم شد و اوج قراچادر از بالای زین خود را بحیلت شمشیر زنان بیل وار فرو داورد بر سر اسب اقتمور بهادر زد
چنانچه اسب از پای در امد و سوار پیاده ماند و اوج قرا کچکر بشهر درامد صاحبقران نصرت قرین بموضع رتین نزول
فرمود و اوج قرا ایلکر را با پانصد مرد مرتب و مکمل ساخته باهنگ جنگ بیرون امد سپاه ظفر پناه صاحبقران کردون اقتدار
چون پیش قراول بسوی شکار رود بر طلایه با ایشان نهاد و ایشان از غایت خوف و هراس پیش از جنگ بگریختند بیت زیارت
دشمن توقف نمود ۞ رخ از دور بنمود برگشت زود ۞ و چون لشکر کچکر بحیلها شهر دیدند و در بندها داشت کرده بودند
و کوچهای چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گذار نبود از غایت وحشت و ترس اسبان را بازین بجنگل می کشیدند و تمام زینها
شکسته شد و نیک زده و مقهور ببیش در آمدند بیت چو نکباء نکبت با ایشان وزید ۞ گریزان نه هر کس بکنجی خزید ۞ حضرت
صاحبقران بسعادت و اقبال چند روزی در حد چنه مثال بموضع قرین کنت ساطرخ توقف نمود و در بین اثنا استماع افتاد
که او عجایتو و فولاد بوغا با لشکر قرو ناس متوجه شده می آیند و سیبلان بن جزطغی شاه که از کش کریخته بر نشید و قعر برکرد
که جهت پیش برسر ما زجوق تاخته او را گرفته اند و بقتل اورده حضرت صاحبقران از انجا نهضت نمود و با لشکر ظفر اعتصام اتفاقا
بکنار اب یام فرود امد و ارغونشاه بود در الیغ که او را بجز کینی فرستاده بود بیامد و یکی را گرفته اورد و چون ازو خبر پرسید
زانو زده جواب داد که او عجایتو و فولاد بوغا باب توم لشکر اند و امیر حسین با لشکری گران بقرشی رسیده درانجا رای صواب
نمای حضرت صاحبقران که بتغیل توفیق جلا یافته بود مصلحت وقت چنان دید که حکم الامور مرهونة باوقاتها چند
روزی را دور نگاه داشتن کاری کرده شود تا هنگام ان در رسد که دشمنان را بجام انتقام سزای لایق در کنار توان نهاد
وما ذلک علی الله بعزیز بیت یا فوت هیچ چیز نباید [illegible] اید ۞ کرسنگ بر وزن کار بیرون اید ۞ بنا برین لشکر را که از کش
وان ۞ توامجمع او زده بود رخصت مراجعت ارزانی داشت و با ششصد سوار که از ان سواب با ملازمت رکاب نصرت انتسام بودند
بطرف پایان اب سمرقند روان شد و امیر حسین [illegible] با امیر موسی پیغام کرده بود که سرراه حضرت صاحبقران بگیرد و امیر کنجی
واوج قرا بهادر با لشکر در کور کلند اچیق فرود امده بودند و جلد را اماده گشته و چون انحضرت بر سید لشکر ظفر نشان حمله کرد
و ایشان چون پیشتر از پیش باد صرصر چنبرد و بگریختند و [illegible] جلد خود را بشهر [illegible] نداختند حضرت صاحبقران از انجا
شبگیر کرده بسنا عزج [illegible] و سحرگاه اسپان را اسایش داده سوار شد و وقت هنگام در قرچی فرود امده زمانی براسود و از انجا
کوچ کرده وقت صبح در موضع نوه بوی نزول فرمود و چاشتگاه یوار کرده در میان بکوکنار و اب جند گذشته شب انجا
توقف نمود و چون کیخسرو و بهرام جلایر که پیش خان جند فرستاده بودند از انجا کوچون مورد [illegible] را سرکرده با هفت هزار
مرد از جلد او زده بوده بودند و ذرنا شکست فرستاده حضرت صاحبقران [illegible] و چون فرمان خان [illegible]
یا فته بود که لشکر و اهل ولایت بش بهرام جمع شوند و بحکم یرلیغ در ان ولایت بش مشغول شده بود و چون [illegible]

را بکو

از غبار موکب همایون حضرت صاحبقرانی عطر سا کشت و بهرام پیش از این نصب با حضرت صاحبقران دم از هواخواهی
هواداری مرده در مخالفات امیر حسین با نحضرت عهد بسته بود و بیقوب و معاونت بندگان حضرت بجایل و تومان خود
خاکم شده و برمعارضان غالب امده در زین ولا تضو ببندگان حضرت نان بود که او حقوق سابق مرعی داشته و بعهد خود
وفا نموده در معامله معارضه و مقابله با امیر حسین بکوشد و او خود اصلا از ان دور بیامده و لیست با حضرت صاحبقران
بسم خدمتی لایق بتقدیم نرسانید و با این همه مواهبی که دران نواحی بخاصه شریفه انحضرت تعلق داشت بعلت انکه مال
از برای خزانه خان جمع میکنم بتصرف میمود بیت کفتم که لب تو جان فزایی کندم ۞ افسوس که طره تو جان نیز برد
لاجرم غیرت حضرت صاحبقرانی زبان عتاب باو بر کشود و فرمود که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین اغاز
کردم و بیم زاب ازان مرد و ولایت را [illegible] و در غایت جانب دو بیتی ترا از ان حال که خود میدانی بحکومت رسانیدم و تو
معارضان غالب بر تو مسلط کرفتند و امروز که اندک قوت داد با اعتماد عهد و پیمان تو اینجا امدم در وقت مردی توانت
امید بکرم خدای مراد بخش دارم که دکر باره تا بر در خود خوار و محتاج بینم و عنقریب چنان شد مصراع وان خود جزا داد بتو
کوجنت و بناکت و امیر کیخسرو از ملازمت حضرت صاحبقران مبتهج و شادمان کشت ان حضرت را غایت بود و طوی داده غنم
از وظایف هواخواهی و جانب داری تواند بود بجا اورد و امیر کیخسرو در ان وقت که پیش تو غلتیمور خان رفته بود
خان او را بدامادی خود کرامی کردانیده بود و تومان قتلغ دختر عم زاده خود سیون غور خان بن ابوکن را باو داده واوقات
انان حرم محترم جیبه بود دختر خانیکه حضرت صاحبقران در زین ولا او را از بازار غار بخیلا امیرزاده جهانگیر خواستگاری
نموده و بنشاط عیش و کامرانی کشیده متاع بکاه بشرع و شادمانی کذرانیدند ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب
قران و شکسته باز کشتن ایشان درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بی قیاس از قرو ناس از شهر سبز کذشته سالا بلاق
[illegible] نزول ساخته بودند و امرای معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد بن بیان سلدوز و او عجایتو و ابراهیم تبریزی و دیکر بهادران را با
هفت صد از پیاده و سوار بعزم رزم حضرت صاحبقران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار اب بلنغور
و بیرون امیر موسی و دیکر امرا و بهادران ان سپاه بکرت از صاحبقران دست برد و مطاوعه بوده شدند
فرود امده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای کرفته سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر کروهی
بر سر راهی نشسته محافظت و نگهداشت ان طریق قیام نمایند ملک بهادر با پانصد سوار بموضع سور کران افتاده بود
راه نگاه میداشت و بطان شاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خوش با هزار مرد در موضع ورزق راه
قذق محافظت مینمودند صاحبقران کردون اقتدار چون همکی استظهار بعون عنایت پروردکار داشت ان بنیاد
دشمن اندیشه نکرد بیت چو سر بر پیش دار از دندان بلا ۞ [illegible] ۞ یکی بین که باز بود کردکار
نباید کراندیشه از صد هزار ۞ درین حال با اتفاق کیخسرو و ده هزار مرد جنکی همراه کرده روی توکل بدفع مخالفان نهاد

وآن حضرت با پانصد سوار از پیش روان شد چون بموضع غاوص نزول آمد واز آب بجند کذشته شبکیر کرد و برجا
نشاه وسپاه او شبخون زدند ایشانرا متفرق و پریشان کردانیدند وهم دران روز بموضع وصنق تاخت وخرمن ارانده
کوفته تمام اموال ایشانرا بباد تاراج بر داد ودر انجا زمانی توقف فرمود تا اسپان بیاسایند وسپهسالار … با غنیمتها
که فتوح دوین کار شده بود هم انجا بکذاشت وبیادت تایید دولت پای عزم در رکاب توکل اورده … کشیدند
همت ملکانه بسوی ملک … جلد نهاد … از پیش فرستاد ودو کس از طرف دشت روانه کرد ودو کس از طرف
دست چپ بقراولی فرستاد وبنفس خود مبارک خود با صد و نصف وشش سوار در عقب ایشان براند مخالفان چون آن
مردان لشکر دیدند که … اندیشناک شدند وکمان بردند که مکر لشکر مغول رسید وغلبه در عقب است باتمام
ملک بهم بر امدند وروی بکریز نهادند ولشکر منصور از پی ایشان تاختند ودران جول بیابان ایشانرا … و چون
کریختکان باین مولتان رسیدند وایشانرا بیم وهراس حضرت صاحبقران در دل جای قرار کرفته بود مصراع کلی نم
دیده اب تمام است ٤ با وجود انکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف بر ایشان … چول غالب کشت فهم …
شب پی توقف شبکیر کردند و … یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شد … از بیم
جهود در ان زمان می تاختند تا پیش امیر خیر … ولا امیر کیخسرو … در عقب حضرت صاحبقران کسی فرستاد که لشکر جته
مسلمانانرا غارت کرده وبرده کرفته … باز کردیدند … پانصد مرد … منتظر … از وصول این
خبر کرد ملال بر خاطر مبارک آن حضرت نشست وروان باز کشته با امیر کیخسرو پیوست وفرمود که مسلمانانرا در دست
کافران اسیر کذاشتن روا نباشد وچون رای عقده کشای بر … ان واقعه کماشت … دید که شصت مرد کزیده
وا را … فرستاد تا از کوه خود را بلشکر جته نمایند باشد که ایشان متوهم شده … واسیرانرا باشان … از …
تسلط کفار خلاص توان کردن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پرورد کار بر لوح ضمیر آن مؤید کامکار نکاشته …
کدان شصت مرد روان شده سیاهی خود از جانب کوه بنمودند لشکر جته اسیرانرا با غنایم … وزده …
نمودند وبدان تدبیر لطیف اسیران مسلمانان از … کافران خلاص یافتند بیت ز بعد …
بادر غلط … کردند ٤ حضرت صاحبقران … فرمود واز اب شیخون عبور
کرده در موضع خوک نزول فرمود وچون امرا ولشکرهای امیر خیر شکسته وبی سامان … پریشان … پیش او رسیدند
… خشم … وخبر … ملامت وزجر بسیار فرمود وایشانرا سرزنش کرده کناه کار ساخت …
شیر عزیمت با خان روان شد وچون باق کوئک رسید تمام لشکر … شجاعت ومردانکی …
خود ثابت رستم واسفندیار … ایشانرا … کرده سخن … بیت کر باید که …

جهان برجهان جوی تنک اوردید ٤ وبر سم مغلای دوان ساختن مبالغه کرد که بتعجیل از اب خجند بکذرند واتش کین را
بباد حمله ان دشمن بنشانید بیت سراسر همه دل پر از کین کنید ٤ ز کین این ولایت پر از چین کنید کفتار در …

لشکر امیر خیر از هیبت حضرت صاحبقران … امیر … چون توجه لشکر امیر حسین را بحضرت صاحبقران رسید شامکاه
بود جهان از فراق افتاب … حجاب سحاب جهان تاریک که فلک با چراغ ماه … دیده وحواس
افزون مایه کرفته برف عظیم می بارید هوا چون دل مخالفان تیره … چون دست دریا نوال صاحبقران …
بیت هوا پر زمیغ وزمین پر زبرف ٤ … کوش … علی حضرت کردون صولت بیت …
حال شدید توقف سوار … وامیر کیخسرو وچون دولت درین کار یار بود باتفاق با پانصد …
توکل براه اورده … بکذار … رسیدند وکذارها کرفته فرمان شد که … کشیدند وچون قوت دولت اسمانی
هیبت حضرت صاحبقران در دلها انداخته بود چنان لشکری بان کثرت وشوکت چون رمه وحش … از یکدیکر …
ند وهم دران شب از کنار اب شبکیر کرده باز کشتند وپیش امیر خیر رفتند بیت سپه کشته پیش سپهبد خجل ٤ سپهدار هم
از بخت خود منفعل ٤ درین اثنا بهرام جلایر باشارت … حضرت صاحبقران … وکیخسرو از تاشکنت بالشکر
جته بازکشت وبجانب بهرام رفت وچون اغرق صاحبقران وا … کیخسرو پیش بهرام بود ایشان نیز در عقب …
عزیمت بان صوب نافذ وچون پیش بهرام رسیدند … اغرق خود را یافتند وبهرام پیش از وصول صاحبقران
… بود … حضرت شاه بوغا وابوغا … پیش امیر شمس الدین وحاجی بیک فرستاده …
وبعد از تامل استشاره در اختیار موضع قشلاق کیخسرو … وحضرت صاحبقران با ششصد مرد خاصه باز کشتند
زمستان … در تاشکنت که از اچاج وشاش نیز کویند بکذرانیدند وامیر خیر چون درین مدت …
کوشیدند … بمامن مراد نرسید ودر عرصه معارضه … که از … کثرت سپاه …
… که دولت صاحبقران … درین هنکام که لشکر زمستان هجوم کرد وبساط کافوری بکستردند
… باز کشته … بولاد بوغا را با جمعی … ضبط انجا بکذاشت وخود باخان باز
سرای رفتند وفصل زمستان در انجا بسر بردند کفتار در مصالحه امیر خیر وحضرت صاحبقران چون فصل شتا
باخر انجامید ورسولان صبا شمال اوان رسیدن لشکر بهار در انداختند ونصیحت کویان قمری وهزار در باب مصالحت
کل باخار … شاه بوغا وابوغا … که حضرت صاحبقران ایشانرا بجانب جته فرستاده بود باز امدند
… که از جته لشکری انبوه می رسد چون آن حضرت بحقیقت صاحبقران بود ومؤید من عند الله ودر هر وقت
باندک سپاهی لشکرهای کران … پیش … دولتش …

بی پوشند امیر حسین را توانا کی از قدر ملازمت جز خاطر او بود و در باب مصالحت با او سعی مینمود و چون اول بهار شد
و چنین شد که لشکر جنیر بجاو نیز آن حضرت خواهد امد اندیشه کرد که اگر از جانب جنیر لشکری بپناه او بپیوندد کوه آهنین
جنگی بادهٔ طراش پر کاهی نسنجد و مال بکلی دستان بجهان بباید داشت و دل از جان بر گرفت **بیت** اگر پیل لشکر
اهنین کوه شد جهان بر هم زند چون سپاهش بر سد خود که تواند دم زند و صلاح در ان دانست که علما و مشایخ خجند و تاشکند
توسل جسته از ایشان استدعا نموده با تفاق با حضرت صاحب قران اندرین دار بی و سلمانی در امان مغار شد و بجاد
کرد میان ایشان بموافقت و مصالحت رسانید و غبار وحشت و آتش فتنه که در میان برخواسته بود باز و بر افروخته بود
موعظه و نصیحت فرو نشانند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی مقتضای نص و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما در آن امر موافقت پوشیدند و دست صلاح از استین صدق بر اورزند و بپای اخلاص پیش آن سرفد صاحب قران
اسلام و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان آن کمال دانش و دین داری و مرحمت و نیکوکاری حضرت صاحب قران
بیقین معلوم است بر خواست خاطر که منتص خیر و صلاح و خوبی و افروی مسلمانان میدانستند میان ایشان می نمایند حال اکثر
مخالفت میان شما و امیر حسین خود موجب ویرانی ملک و پریشانی رعیتست و چون سپاه بجا رسد که لشکر بیگانه از دیار
دیار در راه دهید دست تعرض کفار بر خون و مال مسلمانان در از شود و اگر ایشان غلبه و استیلا یابی که مباد اهر کو دست دهد
با شما هم وفا نکند **بیت** سپه بجای رساند سخن که ویران کند خان و مان کهن امید بتوفیق الهی که پیوسته رفیق
حال شما بوده و خواهد بود چنانست که بر حسب فرموده والصلح خیر رنگ کدورت که بر آینه مصادقت و دوستی طرفین نشسته
بصیقل مصالحت جلا پذیرد و تا عرابین مصالح ملک و ملت و سلامت و امن لشکری و رعیت در صفای آن بجوهر نماید و از حسن
اتفاق خان صدق و مأمور امر تما کرد و در آن نزدیکی حضرت صاحب قران بخواب دید که در آب خجند پل بپا بود
در آنجا بود و در میان آب بر چوب پاره نشسته بود بجلد در افتاده از غایت ترس در ماند کاه خلاص و نجات
طلبید و از غایت دهشت از خود غایب شد و چون چشم باز کرد خود را بر ساحل آب دید از طرف سمرقند در حرکت
نقل کرد دریا همچنان جوشان مشاهده نمود و چون از خواب بر آمد آن را با الهام روشن تعبیر کرد
فرمود صورت نجات که در جانب سمرقند دیده بود دانست کما نچه مراد است هم از ان طرف حصول خواهد امد و قصد
خویش توسل و امیداری از جانب جنیر بکلی بکی دانید و چون در آن هنگام ان گروه که بین مصالحت التماس نمودند و در ان با
با الله فرمودند و در عکس آن صواب نمای آن حضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جاده موافقت و مصالحت
است و چون خاطر شریف بر آن قرار اندیشه فرمود که اگر صلحی در میان اید و شر نمانید و کشته و کوکنار این کار صدق در
و تا ضرری بانند همان بر که خود پیش امیر حسین دوم و بحثی کنم باشد و بعد کوشه و شنی هر چیز زود تر عناد کرد و از میان

خیزد **بیت** هر بارانی که شیران شکار نند پیام خود گذار زند لا جرم نوکری بخشنه نام از ایشان اعلام بقصد
گذر نموده بود به پیش امیر حسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیم و دارای کامکار بود که کار رضا کلی هم بنفس همایون
خود ساخته روی صدق بسوی کعبه صفا نهاد بی توقف و اندیشه روان شد و از سیحون عبور کرده متوجه سمرقند
گشت و چون با غار نهد و انتاب عزم مبارک بر ظاهر شد سمرقند منور گردانیده وقت طلوع افتاب بود خواست که
پیش در اید شخصی از شهر بیرون امد و خبری عجیب در رسانید که امیر حسین دیانت یا فراست حضرت صاحب قران بعد
استماع این سخن بشهر در امدن مصلحت ندانست عنان توجه بصوب شادمان تافت و چون بشادمانی بشادمان
رسید با چند قوشون از لشکر امیر حسین که از مقابل امدند دو چار خوردند و چون روی فضل بان حضرت نهادند فتح
صائل را بضرب تا شد حمله کرد و ایشان را از انجا منهزم و متفرق گردانید و از انجا باب یام امد نزول فرمود و زمانی
توقف نمود تا اسپان جو بن سیر شدند و پیاده سوار شد و چون بموضع نیاز رسید امیر موسی و هزار تغا بیگی که تعلق
بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع اورده بالشکر پیش امد نهادر ان این طرف او را ز قصد و نیت حضرت صاحب قران
خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا کدورت که در میان امده بر صفا مبدل شود امیر موسی بکفت لشکر سلطنت
بود آن سخن مسموع نداشته غافل از انکه جهد در باب غدار بتر و جنگ مردی و مردانگی سرخارست نه بنیاد لشکر
ع پشت سپه گران سواری دارد و با انکه چند بار خود را آموزده بود با ان لشکر بر آراسته اهنک جنگ کرد حضرت صاحب
قران امیر شیخ الدین و خطای بهادر را با پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان در امده حمله آوردند و بنفس مبارک
کو پیش ایشان بگرفت لشکر امیر موسی چون دیدند که سپاه از پس و پیش ایشان در امده و دست برده این سپاه بکرات دیده
و مرارت چشیده فی الحال منهزم شدند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان شدند لشکر منصور از پی ایشان
روان شده بنیاد بتیغ بکذرانیدند و بعضی را فرو دواورده از قتل آن در گذرانیدند و در این حال حضرت صاحب قران
جهت تفقد دولتخانه از حوض شاه بو رید الیغ با بخشی کات لایق بجای نهب ماخان روان نمود و در ین حال از پیش
خبر امد که لشکر امیر حسین رسید حضرت صاحب قران مراجعت فرموده دهمان شش صد مرد را مرتب داشته بر بلندی باستاد
و لشکر قورناس بیرون سواران کرینده میمنه و میسره آراسته در رسیدند در مقابل صف ها بر کشیدند و از جانب
سواران اندا خیل **بیت** خروش برامد ز هر دو طرف که تعلو شد از بیم در زد هر صف حضرت صاحب قران با سپاه
ظفر پناه بر ما هما توقف نمودند تا آن بهادران بکار رکاب آن از بیابان بیمود اندو بر حمت کیفیت در ایکدیت
بکشایند و کسی ترب بیاوردو ناپرسی سخادان حضرت ابا بکدانست دیار لا در آن خود مراجعت نمود و سبکی کرد
از آب کوهک بکذشت و سوی کاه بقیه السیف سپاه نزول فرمود و چون پیش ازین نوکری بخشنه نام بشالی سرای پیش امیر حسین

فرستاده بود که سخن مصالحت برسانند در آن موضع بانتظار معاودت او توقف نمودند و هم چون پیغمبر تا امیر حسین رسید
و چیزی که پیوسته کوش امداد و بی اشتطاط او بود برسانید آن معنی را غنیمت دانست و بر التزام موافقت در این مصالحت
سوگند یاد کرده عهد بست و توراتشاه را با پیغمبر بفرستاد تا عقد این جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر
را با توراتشاه روان کرد و امیر حسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده پیمان را بایمان مؤکد کردانید و امیر موسی و اولجایتو را
با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلانکس یعنی حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نمود
ابلغ بجای رسانید که میان ملاقات افتد و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته در بیابان سمرقند بقریه مکش کث که در نواحی کرمینه است
علی آباد [illegible] حضرت صاحب قران به علی آباد سعد نزول فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت
کس فرستادند و لکن از تاب کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحب قران آمدند و بشرف بساط بوس استسعاد یافت و حکایت درخواست
امرا در باب مصالحت بعرض رسانیدند و قرار بر آن شد که آن حضرت با صد کس و امیر موسی و اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتقی ایشان
میدان [illegible] افتاده صلح کنند و چون این سخن بامراد شد فی الحال سوار شدند و با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست
مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان آن حضرت عرض داشتند که امرا صاحب وجود امیر حسین اینها اند که بیا
نموده بلجام آمده اند اگر اینجا بدستاویز ایشان را بگیریم او را دیگر قوت معاودت با ما نماند [illegible] موافق
مروت نیست [illegible] آن حضرت این سخن را تمکین نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست **بیت** از عهد عهد اگر
بیرون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد و چون امیر موسی و امیر اولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان
بعذر خواهی بر گشادند و از جانبین عهد مودت و دوستی تازه کردند و کدورت بکلی از میان برداشته شد و حضرت
صاحب قران تسلی خاطر ایشان [illegible] امیر موسی کرد [illegible] بساط انبساط [illegible] مبسوط گشت و بعد از آن
ایشان لشکر خود را باجازه بازگردانیدند و خود نیز بجای خویش معاودت نمودند و حضرت بجانب کش توجه فرموده بسعادت
و اقبال در آن خطه جنت مثال نزول فرمود امرا و اهالی آنجا باحرام دولت پابوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش
سرافراز گشتند **بیت** باقبال بخت صاحب قران زنو گشت هم مملکت شادمان **ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب**
بدخشان در آن وقت شاهان بدخشان با امیر حسین یاغی بودند امیر حسین لشکر کشید بر ایشان و شاهان نیز
خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر بایستادند و چون ملک حسین [illegible] از مخالفت شاهان بدخشان
و توجه امیر حسین بجانب ایشان اعلام کشت لشکری گران بطرف بلخ [illegible] تا ایل [illegible] غارت کند حضرت صاحبقران
[illegible] از توجه آن حضرت
شد شبورغان و بلخ را تا خلم تاخت کرده بتعجیل بازگشت و حضرت صاحب قران از معبر ترمذ عبور نموده و چون [illegible]

بازگشته بودند عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین از توجه آن حضرت آگاه شد با شاهان بدخشان صلح
کرده روان باز گردید و در قندز اتفاق ملاقات افتاد و بیکدیگر در کنار گرفته عتاب و جنگی که در میان بود بکلی مرتفع
شد و چند روز متصل الوفا کرده بعیش و عشرت مشغول شدند و از آنجا نهضت فرموده بر ییلاق اشکمش رفتند و حضرت
صاحب قران با خان کس فرستاد تا امیر زاده جهانگیر با الغ نظر دلکش کش فرمایند **بیت** [illegible] صاحب قران
که اعز بوی کش آید و زان **ذکر لشکر کشیدن امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب کابلستان** چون در آن وقت پولاد [illegible]
بسوء تدبیر استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده بودند و هرات و بعضی از اوغان کشیده
از غایت حین دندا امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر گران تربیت داشته بعزم توجه آنجا سوار شدند و چون از عقبه هندو
گذشته بکابل رسیدند پولاد و اقبوغا مقابله و محاربه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکر این جانب حصار را مرکز وار
میان گرفتند و جنگ در پیوستند **نظم** چو باران نیسان هنگام جنگ بیارید از آن باره سنگ و خدنگ تو گفتی شد از باد
مطیر نکرگی هم سنگ و باران تیر حضرت صاحب قران در آن همت عالی بغیر دشمنان آورده ایشان را عاجز و مضطر
گردانیدند و بهادران نصرت نشان زاده مروی و میرزا بکی زاده خطا بهادر و شیخ علی بهادر با بعضی دلاوران در آن جنگ
زخم دار شدند و چون از حضرت نفس مبارک متصدی کار زار شده بود مخالفان اضطرار کار زار دادکشت و لشکر ظفر قرین
حصار را بحرب و ضرب بگشادند و پولاد و اقبوغا را دستگیر کرده بستند **نظم** سپهی که چو صاحب قران پشت بود نگین سعادت
در انگشت بود خدا دادشان از عنایت ظفر با عدا مبسود کوته نظر و بعد از فتح حصار و قهر مخالفان و ضبط دیار
مظفر و کامکار بازگشتند و در اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قران بر سبیل مشورت سخن در افکند که داعیه دارم که بلخ را
نشستن جای سازم و قلعه هندوان را که در وقت معودی پایتخت بوده ... بنا کرده و از تاریخ خرابی آن
تا این زمان در شاهوری بامامهی عباد **بیت** کردند چه خاک و خاک چو کردند چه نمودار [illegible] و بلندیهای خلق و حصار نجات
عارت باز او خرم حضرت صاحب قران بحکم المستشار مؤتمن او را از امضای این رای منع فرمود قصه عمش امیر عبدالله را یاد
آورد که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن در سمرقند جزم کرد و امرا و دولتخواهان عرض داشتند که صلاح در خود را که
در میان بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور است چرا که کار بی اندازه مردم بیگانه بکار نیاید و مدد کار نتواند
لیکن سخن نیکو خواهان را نشنید و عاقبت نیز ایشان بر سید و دیدار عزیزش **بیت** هر کو که نصیحت ز عزیزان نکند گوش
بخاید سرانگشت ندامت وای اندیشه که در خاطر او رفته بعینه همان حکم دارد و عاقل ابلهان چنان محروم تفکر هم چنین در خیال
نیاورد **مصراع** مکن مکن که پشیمان شوی و سود ندارد امیر حسین را این سخن دلتنگ داشت و معترض گشت نشانه نصیحت محض شفقت را
بیجا نکو تکلف است اما توفیق قبول آن رفیق نگشت و خوای **بیت** بجا شمع روشن کرد و ندانست که خود مردم بیارو [illegible]

وصف الحال آمد و بعزم آن کار دنبا کردن که از جمله اسباب نکبت و ادبار او بود روی توجه به بلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان
بود که از مراجعت کابل حضرت صاحبقرانی مستقر دولت خویش فرمایند از حضرت التماس موافقت کرد و همراه به بلخ برد
و همین که اخبار رسید عثمان حصار هندوان و خر خندقان پیش گرفت و پیشاف اندا ختر عامت دعا یاو لشکر بجد هو چه تمام
متی مشغول گشتند و اطفال و سوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورد و شهر خراب ماند و این قضیه در تاریخ سنه ۱۰۲۹
موافق یحی ییل بود و در این اثنا خبر آمد که لشکر خبر از سو جراین طرف شل مجاینه امیر خسر میلات که ظلمات حال
این واقعه با نواز ناد شهامت و مراست حضرت صاحبقرانی باید توجه صوب ما وراء النهر سرت ورات کت کی بجای
رسند چنین کار از پی زد و کین چون نوشر وان **کشاد در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب ماجنر** چون توجه پا
جنه محقق شد حضرت صاحبقرانی متوجه جانب ما وراء النهر گشت و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی بولاده بدفع دشمنان
آوردند و لشکر خبر بنا شکست رسیده بودند و چون زمستان در رسید هم انجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر موسی از سمرقند
گذشته در مقر قوا قشلاق کردند و امیر خسر نیز از عقب با باقی لشکر آمده در جلگای کش نشستند و از اتفاقات حسنه میان امرا
جته اختلاف افتاد قمر الدین که افزون مانش و دوغلات است و کیک تمور و شیر اول با بعضی لشکر بقصد خانی بک از کوتت منفق
گشتند و خانی بیک بر آن حال اطلاع یافته با همه جنه ایشان برنشت و ایشان نیز سوار شدند و چون بنزدیک رسیدند با هم
سخن باز کردند و قمر الدین و تمور کیک خود حمله کردند و با اتباع خود باز گشتند و بکرخشند و جانی بک بر شیر اول تاخت و او
بقتل آورد و از آن جهة لشکر جته بهم بر آمد و متفرق شد و باز گشتند و این مهم خطیر از میامن دولت حضرت صاحبقران بی کلفت
رنجی کفایت شد **بیت** چو در لشکر دشمن افتد خلاف ٭ تو بگذار شمشیر خود در غلاف ٭ و بی آنکه باز گشتند و گفته
که مصلحت آنکه از عقب ایشان بشتابیم و چون زمستان شاهان بدخشان و سر انجام معامله آن کردن اولی دانست که
بیت چو دانیم در کشور خود عدو ٭ بدیگر دیار از چه آریم رو ٭ **کشادن بی بعضی امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان**
چون بمهر دولت از اندیشه سپاه جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحبقران لشکر از نو مرتب داشته متوجه صوب بدخشان
شدند و چون از جیحون عبور نموده و قول و مغلهای آن شهر از طایجان و کلاوکان بگذشتند و کشم که از توابع بدخشان است
مضرب خیام نزول گشت حضرت صاحبقران جانچه مقتضا مقدم ذات آن حضرت بود از پیش با یلغار رفتند و امیر حسین خود
جهان ملک همراه آن حضرت بفرستاد و خود با خان در کشم نزول نمود و از آن جانب بدخشانیان عشر کرکین که کرفته پیاده
شدند و با ایستادند بمقصود آنکه بعقاب پیر مرغ زنکنا زنند که از اینجا کذر باید و بحر دانکه بیاجی پناه حضرت صاحبقران
بدیدند هم بر ایشان غالب شد و روی بکریز نهادند **نظم** غبار موکب منصورشان دور ٭ شکست اورد بخصم
از هند فغفور ٭ و با زنده عقب جرم جلاجرت نموده با ایستادند و چون رایت ظفر پیکر بنزدیک انجا رسید هم توقف باد رسند

فرا داخل کرده و اینها بعزم گذشته قول از خراب ساختند و گذرها اب را گرفته بایستادند حضرت صاحبقران از کر
جای محل که ارهت و نوعی از مردم خود بر پنهان بگذرانید و چون ایشان را از گذشتن لشکر خبر شد پای قرار ایشان نماند
و از جای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و در دره ارتج که جایی بغایت تنگ و دو آب عظیم انجا بهم می پیوندد
و چین ها بستند و مجموع شاهان در آن محل بایستادند و چون عساکر دولت مآثر دوی بجانب انجا نهادند ایشان پشت
داده از آن محل نیز بگریختند و بطرف قنغرات آب جیحون بگذشتند و گذرها اب را گرفته بایستادند منقلای
لشکر ظفر قرین از عقب ایشان بشتافتند و جنگ بلاده بجنگ یاری شان را مستمکان را از انجام نمایاندند و شاه شیخ علی
بدخشان را دستگیر کردند و کلهای اسپ و گوسفندان ایشان را گرفته مفصل از عرض بر آب حضرت صاحبقران
رسانیدند و جماعتی از بدخشانیان که عقب بودند در دره جمع شدند آن حضرت بجماعتی از بهادران لشکر فرمان
داد تا غارت کرده انجه بباد کرفتند و چون باز گشتند بدخشانیان در تنکنای سر راه با ایشان گرفتن جنگ در پیوستند
و چون بهادران از قتال اشتغال داشتند جهان ملک بکریخت و مخالفان چیره گشتند هر چه ایشان غارت کرده بود باز گرفتند
و بعضی از بهادران او دوندند و شصت و بنی سوار را قوت را و زدند و اسپ و چپان هم بستند و چون ایلچی بشتاب تا خبر
صورت این حال بعرض صاحبقران رسانید تا رغ جهت حضرت زیارت و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و بیلاق
کوه بر آمد و از محل آن جنگ و اقعه هائله بیشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن در آن امر خطیر توقف نمودند صاحب
قران موئید کامکار با سیزده کس شیر دل مردانگی که همراه ایشان بود بکرفت و دست شجاعت از آستین نابیدا نمایی بر
آورده دست بر دی نمود که فلک دوار حیران در بیع خنجر کنار را انگشت تعجب در دهان ماند **بیت** گران جنگ
رستم بدیدی بخواب ٭ شدی زهره او هیبت و پیش زهره آب ٭ خداش که از فراز دهند ٭ مبارکانرا بنارنج دهد ٭ و بوقت
کوشش بسیار بزخم تیغ ظفر نگار لشکر را تنا از اسپ بینداختند مخالفان چیره گشته بازد هایند و از زبان مبارک آن حضرت
که زبان ملهم دولت بود منقولست که این هر جنگ کرده ام و کارها که آرایش امل بسیخ از آن جنگ ندیده ام و از آن
جانب دیگر بارچه پیاده سپرها بر سر کشیده رو بآن حضرت نهادند و بنزدیک آمدند تیر باران کردن جان مخالفان می
بایست **مصراع** سوی صاحبقران روان کردند ٭ و دو تیر مرد دیگر با امداد ایشان از عقب برآمدند تو تک طالع
صاحبقران ایلچی بوغا و بحتید و پیاده در میان ایشان در دید جنگ تا جنگ را تیلی بر کردن زد و بکشند و انجا
و حرب با ایشان که آن مخصوص کردی بشد غلامکی است حضرت صاحبقران و امیری ان شمانی خلاص کرده بانعید
این جنگ بیهوده چرا میکنید اگر کشته شوید یا اسیری کی دید که در کردن شما خواهد بود تا و ایشان پیاده کان چون نام
آن حضرت شنیدند دست جیادة از جنگ باز داشتند و سر بیکست فرود آورده لب بادب با قامت مراسم زمین بوس پیش آمدند

دو کس از ایشان بپای جهادکی پیش آمده و بتضرع و زاری از حضرت صاحبقران امان جان طلبیدند اشارت علیه نفاذ
یافت که ابحرا از اسب و جبا و لشکریان کرفته ایلغار کرده علی الصباح بیاورند و بسپارند تا امیران شمال شتاب ایشان
اطاعت فرمان را الکشت قبول بر دیده تسلیم نهادند **بیت** که ما بنده کاینم و فرمان تراست ٭ سخن در کو حکم بر جان تراست
وظیفه دعا و ثنا بجای آوردند و باز کشتند و صاحبقران کردون اقتدار مظفر و کامکار **بیت** فتح و ظفر ملازم و اقبال
و بخت یاور ٭ در سایه محافظت لطف کردکار ٭ بعسکر همایون نزول فرمود و بدخشانیان ابجرا از سپاه الجاب [illegible]
بودند جمع کردند و پیشکش از نقود و عطا و اسب مرتب ساختند و روز دیکر همه را برداشته متوجه آستانه نصرت ایشان حضرت
صاحبقران شدند و بعد از انکه مراسم بندکی اقامت کرده غنایم باز رسانیدند و پیشکشها بکشیدند و مرحمت حضرت از غلا
اسیران ایشان فرمان داد و ابحرا لشکری غلبه بعضی از کشته و جمله ششصد سی سوار از ایشان اسیر کشته بباد کم ناموس داده
بودند آن مؤید کامکار بسر برده کی از مخالفان ظفر یافته جمعی شده بضرب شمشیر باز رستند و پیشکشها بعرض رسانیدند
بیت چکویم از آن خسرو کامکار ٭ که پیش از شمار است نامش داد ٭ سعادت که اقبال راه هبر است ٭ عنانش بدست
عنایت درست ٭ بلشکر نشست فتح و ظفر ٭ که هستان عطیه زجای دکر ٭ و بعد از آن بسعادت و فیروزی از آنجا
عنود و چون در ظل حفظ و حمایت رحیم رحمان در شمی بدخشان نزول فرمود بیرنکی جلایر و بعضی لشکر که [illegible]
واجادیده در معرض خطاب و عتاب افتاده ندوامرا و اشده که بر غوی ایشان موقوف مانده بعد از معاوده برسیده
شود غیره خر فی از محل بفرموده باحضار ایشان فرمان داد از پرسش کناه هر یک [illegible] و بس چوب یا ساق زدند **ع**
وان کنرل این عقوبت همچنان بباد بنیت ٭ در اثنای توقف حضرت صاحبقران در بدخشان امیر حسین کرسی [illegible]
که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده اند و اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت مخالفت برافراشته اند و قوت [illegible]
این فتنه **بیت** کار شمشیر ابدار توان ٭ شیوه بخت کامکار توان ٭ امیدوار که درین کار توقف روا ندارند
و تعجیل بنمائی و خود با خان بنابی کرا بازکشت **کفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از جانب بدخشان** **چون** حمی
جان و مخالفت شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت صاحبقران رسید بعزم دفع ایشان از بدخشان سوار شد
بسعادت و اقبال روان کشت و چون همه میدانستند که مرکز مدار دولت و ظفر رایت فتح اینحضرت صاحبقران است
مصراع هر جانب که باشد نصرة انجاست ٭ شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو نیز دست امید بدامن دولتش دراز
کرده مکتوبی بان حضرت نوشته بود و ما فی الضمیر خود را عرض داشت درخواست نموده و مخاوفه کرده و ان مکتوب
در راه بدست امیر حسین افتاده بود و حضرت صاحبقران از ان معنی آگاهی داده و چون بارهنگ رسید و
کذاب با امیر حسین ملاقات فرمود امیر حسین اظهار بشاشت و شادمانی کرده و از لطائف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه

فرو نکذاشت اما حضرت صاحبقران را در خاطر انچنان بود که چون بناه مصادقت از جانبین بعهد و پیمان مؤکد شده امیر
حسین آن مکتوب در میان آورد و ما فی الضمیر خود پنهان ندارد کرار فنا اثر صفای خاطر بان عنوان لازمست **شعر**
اذا کان ما بید [illegible] ٭ مع الصفاء و یخفی فاع الکدر **بیت** دوست چون نایب اکر صاف بود از خویش ٭ [illegible]
و چون تیره شد پنهان کند ٭ امیر حسین اصلا اظهار آن نکرد و هیچ اثر آن بزبان نیاورد حضرت صاحبقران را از این معنی
در خاطر مبارک بدید آمد و چون بمنزل [illegible] باز کشت نفور آمدند و با تفاق عرض داشتند که امیر حسین غدر در خاطر آورده
و مفسد [illegible] شما دارد هر چند این سخن موجب [illegible] حضرت شد اما از انجا که کمال تمکین و قوة نفس آن مؤید بود هیچ کونه
تغیر بخود راه نداد و ان حکایت را [illegible] و مکتوب رسانید که عادل سلطان که در آن وقت حاکم
او بود بحضرت صاحبقران نوشته مضمون انکه امیر حسین با امینی موسی کفته است که فرصت نکاه داشته بهنکام مجال ترا بکیرد
با وجود امارات و علامات [illegible] اندیشه امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحبقران
ان قوت نایستاد اما اضطراب بحال خود راه نداد و ان مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را تسلی فرمود که اکر امیر حسین را غدر
در خاطر بودی هم در مجلس و بنفس خود اقدام نمودی با مثال امینی موسی [illegible] که ابتدا کرا نوا اند کوفت **بیت**
چکونه شیر [illegible] شکار ٭ [illegible] از این حدیث دل خود درهم ملداد ٭ و بعد از آن اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار
تا حقیقت آن سخن بمشافهه از وی باز داند [illegible] کیفیت آن استفسار نموده [illegible] و چون با امیر حسین رسید
هم سوار بود و [illegible] وصول آنحضرت را از اطراف کشتی رسید و [illegible]
با امیر حسین کفت که باغ نزدیک رسیده لشکر آماده باید داشت امیر حسین چون این سخن بشنید عنان برتافت و حضرت صاحبقران
[illegible] ان جاده ندید صورت واقعه بان حضرت در میان نهاد و کفت [illegible] مصلحت [illegible] توقف با سپاه خود
بکشند و لشکر متعلق را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام نمایی که زنده حشم و دیکر سرداران که از پیش [illegible]
این کار چاره باید [illegible] **بیت** ز هر کس که کلاه کج نهاد و نشست ٭ کلاه داری و [illegible]
حضرت صاحبقران با لشکر خود از آب بکذشت و [illegible] بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم [illegible]
رسید لشکر [illegible] صفها مرتب داشته [illegible] دشمنان [illegible] ایشان چون از توجه آن حضرت واقف شدند
[illegible] **بیت** کو رخیلان [illegible] ٭ کیخسرو کرد عزم براه
[illegible]
[illegible]
تا ید الهی در مستقر دولت روزافزون [illegible] **بیت** [illegible] تاج و دولت قوی بخت جوان ٭ [illegible]

وامیر حسین چون از آثار دولت و یمن مساعدت حضرت صاحبقران از سر ابتلای دشمنان امان یافت از رهگذر بلخ آمد
و حصار هندوان را مرکز رایات دولت خویش ساخته ساکن شد **گشادن ثریب مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین نوبت**
ثانی خواطر چون پرداز عزایم خاقانی عنان مالوف علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از مصراع هو الاول و الآخر ... شکر این گشاد
صدایت اثاثه در کام جان امت بلند زینت نهاد اذا اراد الله شیئا هیّأ اسبابه یعنی چون ارادت باری تعالی و تقدس بوجود
چیزی و پیدا شدن حالی تعلق گیرد اسباب و نوع آن آماده و مهیا کرداند و مقدمات حصول آن مرتب و پیدا ساخته سازد
هر آن کار که از ادراک بیرون است ، مهیا شود جمله اسباب آن ، بره ار بود نوعی از تبلی ، کشایش پذیرد به آسانی ، و چون در ازل
السلطنة ظل الله فی الارض ملتجی و مقتدای هر مظلوم با هو کاین بر بر و اخیر نعت به عناس نشاء منشور خلافت روی زمین با اسم همایون
رسم صاحبقران سعادت قرین و شرف بود و بشان ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها رسیده و بقانون هو تیم ورثیه تعضبا
بعض والله بجمیع علیم مقرر شده که از میامن سلطنت و جهانبانی خاندان بزرگوارش جهان و جهانیان در سایه عدل و احسان
امن و امان تا دامن آخر الزمان آسوده و شادمان روزگار گذرانند اسباب پادشاهی و استیلای آن حضرت بهمگی عیب بوده
دور مینمود که دیده بصیرت عقل ذرات حیرت و اندیشه عقلای عالم در فهم حکم آن سرگردان میماند **نظم** بنوعی شده کار
ساخته ، مرادش زهر گونه پرداخته ، که اندیشه از عقل حیران شدی ، چو هر چیز کو خواستی آن شدی ، و چون برحسب نموده السلطان
ظل الله فی الارضین منزلت عظیم الشان سلطنت سایه مرتبه الهی است لا اله الا الله وحده لا شریک له اقتضای سرایر معنی حیات
کرشتگی خطیر سلطنت امداد شرکت برتابد و منصب جلیل جهانداری با انبازی مشارکت نیابد **بیت** بزم دو جمشید جای کردی جای دو شمشیر
نیامی کردید ، شد بود مملکتی بر دو شاه ، گبری نشستن فلکی را دو ماه ، بنا بر این سنة الله جاری شده که فیاض موهبت انا مکنّا
فی الارض اراده فرماید که رایت دولتی صاحب شوکت باوج شاهی برافرازد و میدان تیغ منکوب جولانگاه یکران فرمان او سازد
نخست هر سر که در روی جهان سودای سروری باشد تیغ فنا برداشته و هر کس را که اندیشه سرکشی و برتری بخاطر راه یابد زنده نگذارد **بیت**
سر بکند شاخ نوا از سر و بن ، تا نشود کردن شاخ کهن ، تا نشود و نه کند چشمه پاک ، آب نزاید ز دل و چشم خاک ، و در هنگام طلوع
تباشیر صبح سلطنت و مبدای ظهور و ابهت و جلادت حضرت صاحبقرانی وی ترکیبی در آن اطراف و اکناف که داعیه حکومت داشت امیر حسین
بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او بادید آمد فقام الامر و لا حول الا بالله تبا بر کمال بر زاج او غالب
شده و شد خوی ضد نیک کوهی با عزور و پندار دعوت و استکبار مضم کرد **بیت** و مردی نزد او خوار شد ، دلش بنده گنج و دینار شد
و باین واسطه خاطر مردم بکلی از و متنفر گشت و روی رضا از راه موقت و موافقت او برگشت **بیت** گر گنبد از جو جای کهی
بگیتی زکس نشود آفرین ، و تارک شوکتش بموافقت حضرت صاحبقرانی وی بود مردم را سازگاری با وضروری بود چه
هر که اظهار مخالفت او کرده پای جلادت پیش نهاده سر از دست انتقام آن حضرت خبر از داد که برین هیچ وجه سوانت بر بود کار

که او را پیش آمد و هر خال که او را روی نمود آن حضرت با او طریق موافقت و معاودت حسب الامکان بجای میرسید و مرد انگی
بسر برد تا غایتی که چون عادل سلطان خان از امیر حسین توهم شد میکریخت و او را گذار بر خوالی کش بود حضرت صاحب
قران از عقب او شتافته و جنگ کرده او را بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میان ایشان بنسبت مصاهرت و دوستی بعلاقه قرابت
و خویشی مؤکد شده بود اما باطن امیر حسین از غائله مکر و غدر اندیشی خالی نبود و با وجود آنکه از مخالفتی که پیش از این
میان او و حضرت صاحبقرانی واقع شده بود پیشمان گشته و بچندین وسیله بار بمصالحت رسانید و عهد و پیمان بغلاظ
ایمان مؤکد کردانید درین هنگام دگر باره از تلون مزاج خویش و افساد پولاد بوغا که خویش او بود و امیر خلیل عهد و
سوگند یکسو نهاده سکر و حیله آغاز کرده و کس فرستاد که از قابل و الوس خفره هر کرا اسپی باشد از کش ذوان نوای کوخا
یلغ نقل کنند و بعلت آنکه امیر موید در شراب خاو ربی را زده هلاک کرد اند و بکرنجت کس فرستاد تا حرم او شیرین بیک
آغا که خواهر حضرت صاحبقرانی بود در بلخ بردند و امیرزاده جهانگیر را که حضرت صاحبقران پیش او گذاشته بود طلب فرستاده و با
حضرت پیغام داد که امیر موسی را با کوچ پیش ما فرست حضرت صاحبقرانی را خوش آمد نکاتیه مضمون او که بمشافهه و هم بکتابت رسانیده
بودند و فهان ذاتی مکتوب بخبر و شیخ محمد بیان سلدوز که مصداق آن سخن بود حرارت خاطر مبارک را ایافته بود و چون
این حرکات با مان انت و علامات سابق جمع گشت داعی غایلت او روشن و محقق شد که امیر حسین خاطر کردانیده است و اندیشه
غدر و عذر دارد و پیش از این مشاهده و ملاقات کرده مضمون بیت **بیت** باید خنود آن چنان پیچید ، که ناگاه بشکن
اید نیز ، بجای نخند عتاب دلیر ، کرا به فوان هست او را بر بیار ، ست ستر مشاوره کعادت بود دو با امیر موسی و خواصان
و محرمان و دولتخواهان خویش در میان نهاد که امیر حسین بار آغاز مکر و حیله کرده فکرهای عجب میاندیشد و از دغا
بودن مقتضای حزم نیست خاطران چون این سخن بشنیدند امیر موسی و امیر دارکان دولت آن حضرت مثل امیر داود و
امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر موید و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و امیر اقبوغا و ایلچی بهادر
و شیخ علی بهادر و دولتشاه بخشی اتفاق هم باتفاق زبان بگشادند که بر ضمیر امیر حسین اعتماد نیست و او در بند
فضد و غدر است مبادا که چون فرصت فوت شود تدارک آن نتوان کرد و ندامت نافع نیاید پس مخالفت او
و دفع بی باید شد و همگی همت متوجه تدبیر کار او بود **شعر** سمی مخبا ~~لاهلها~~ و ... بعادی
بی فضل و عون و سوا پاسخ گشاد ندیک سر زبان ، دعا و ثنا کرده زیب بیان ، که در عهد چون شد کینه خواه ، چرا و غا
خشکش براید بماه ، تو بیرا انش کینه را برفروز ، که فرخ بود آتش کینه سوز ، بد ندامش تو هست پیدا کو ، بجنبد رعیت
بیداد سر ، قلم در کش آیت بیداد را ، کفایت کن از خلق فریاد را ، و امیر جاکو و دولتشاه در آن معنی مبالغه نمود که از
حضرت صاحبقران سخن ایشان را مسموع داشت و امیر موسی را به حضرت صد یکجهتی و هواداری ثابت کرده مجموع دل نمود

مخالفت امیر حسین نهاده بود و بحکم اقتضای وقت جلی بادرهم بود ... تا باستیفاق رسانید شد بخیر فیما نقض الله تعالی

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران و ظفر یافتن بر امیر حسین نوبت دیگر چون آن هر گونه دلایل و علامات محقق شد

که امیر حسین نقض عهد اندیشیده بار نقض عهد ورزیده جهل و ظلم شعار در زیر گلیم نفاق میان بندنا و صت یا مستمر مراد خود عزیمت

بسته او را حضرت صاحبقران بحکم وجوب دفع صائل که بشرع ثابت شده و ضرر وجود ... کردن تدبیر کار او بر ذمت همت واجب نماید

و پیش از انکه اختیار نماند با نچه توانند قیام نماید و چون همت بلندش جانب رخصت بی داد کر بنیاد کار بر جهل و نفاق که منشاء

آن عجز و اضطرابست پشت توکل بعون عنایت ربانی قوی داشته روی همت بامیر حسین نهاده و مرفا نه اظهار مخالفت کرد

جمع سپاه فرمان داد شیخ بیان سلدوز که بخته بود و از آب جیحون گذشته با ترا دختر ... قره بنجاق تا بطلب

او بطلب او شتافت و چون سپاه نصرت پناه بموجب فرمان قضا جریان بدرگاه سپهر اشتباه آمدند قول و منقلای ترتیب کرده

امیر موسی را در قول بداشت و بنفس مبارک در جغه ترتیب نهاد و فرخنده طالعی از کش بقصد فیروزبا کرد و چی انهاد را نش

پیش رفتن شد **نظم** ظفر قرین فلک بنده و ملک داعی ۞ امیدیار دولت قوی و بخت جوان ۞ نسوح و سویمیش و سود سوی بیار

سپهی پیش رکاب و بتمام ترینان ۞ و چون بخواریزید نداشی بوسخی چنانچه عادة او بوده همه بجایکاه بجو دراه داده پنا

بشکست و کرغنه بجانب سمرقند یارکشته حضرت صاحبقران سایر الالتفات بجانب او ننداخت و بمحمود قتلغ ارلات با امیر موسی

و حسین برلاس و جمعی از دلاوران برسم منقلای بجانب پیش تر روان ساخت و قول را بفر شکوه همایون آنحضرت روان کشت و چون

منقلای وان قطغنر کذشته بر تپه رسید منقلای لشکر امیر حسین که هندوشاه و خلیل سرکرده پیش امده بودند سپاهی ایشان را دیده

روی برتافتند و از آب امویه کذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحبقران قوی تایید اسمانی بموضع بنا کرد در سر فرسنجی

ترمذ حافظ نزول فرمود عالیجناب نقابت پناب مرتضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلالته عن الاوصاف والالقاب سید

برکه که از عظما و شرفاء مکه معظمه بود و در آن عصر غرّه جبین سادات روی زمین و واسطه عقد نژاد کرام آل طه و یس

ذات او شریف **شعر** شمس ضحنها هلال لیلها ۞ در تفاصیرها بر بطها ۞ بی حضور علما و مواعظه صغر در آن منزل همایون

مجلس اتفاق پیش امد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت و پادشاهیست هدیه اورده هدایه حضرت صاحبقران ساخت

و بتلقین ملهم توفیق زبان سعادت کشاده سرود بشارت نشان بزده کرامت بنواخت **بیت** که حفظ الهی نگهبان تست

جهان از کران تا کران ازان تست ۞ بنن کوی دولت کر میدان تراست ۞ خدای جهان را جنیست خواست ۞ و زبان مبارک

در آن حال کویا ترجمان تقدیر الهی شد واسطه نقد لی عنایت نامتناهی بود که مضمون بشارتش نه فقیر ببذیرفت و نه در حیز

تاخیر افتاد **نظم** چو صاحبقران چهر زد در بنا ۞ قضا گفت با دولت ادبا ۞ بنا مد زران دولت و ندرقم ۞ کزان

اشان بر نزاد در قدم ۞ چو دولت رخ شاه فرخنده دید ۞ جوان شد کرد دولت بدولت رسید ۞ ازان دولتان شاه آنرا چند

که شد پایه دولت او بی بلند ۞ چو دولت انتها در شد تمام ۞ بدولت بود کر رود زین مقام ۞ زهی دولت نیکبخت ۞

که کشف از قضا و قضاء این تاج و تخت ۞ حضرت صاحبقران از آن اتفاق عزیب کردن فال عظمت دولت روز افزون بر طبق

اشارة الفال عقوله عنایات ربانی و اقبال در هر باب واثق و مستظهر شد و دست تولا و اعتصام در دامن علا

اتباع ید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ۞ استوار کرده مقدم شریف ان شعبه دوحه نبوت را

بجاتیر اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق عقیدت و صفاء طویت آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که ان بزرگوار

برکت انار در تمام ایام حیات هم چو دولتی که مژده وصول خود آورده بود مصاحبت و مجالست آنحضرت باختیار فرمود

و هیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هر دو در یک جا آسوده در پای سید و حضرت صاحبقران همچنان بجانب

او شیعی **بیت** فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست ۞ ماییم و دست و دامن اولاد مصطفی ۞ اللهم صل علی المصطفی و آله

و اصحابه و احبابه و بارک و سلم و حسن عقیدت و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر و اظهر

از ان است که بشرح محتاج باشد و شرح ان خود کجا توان داد و اثار ان حضرت که ای کرد در رها یندن خلاف شان از ظلمات ضلالت

و رسانیدن بنور هدایت که نهیدن از شقاوت ابدی و رهیدن بسعادت سرمدی ازان توان یافت نبص قل لا اسألکم

علیه اجرا الا المودة فی القربی مستفاد است در آن ایام الزهله بحمد الله در خانه واده پرتو کوارش یافت و امید برعت پیغام

پیرو رد کار جل و علا چنانست که چون تاب دولت دین چو که عز لحسانت ان از چشمه سار جاری شد بقای جریان نشر تا

انقراض عالم بادوام دولت دین از شایح و افراد متصل و مستدام باشد ان شاء الله تعالی بحق محمد و آله علیهم السلام ۞ **بیت**

چو از دولتی هرکز بوده استوار ۞ سر ذکر باند جو دین برقرار ۞ القصه حضرت صاحبقران از انجا نهضت فرموده بطرف

جغانیان بالای اب جغان روان شد و چون در جغانیان بسعادت نزول کرد امیر جاکو را با جمع لشکر اطاعت فرمان داد و او بامراه

امر بادرت نموده متوجه شد و سپاه ان نواحی از سلدوز و غیرهم جمع اورده روانه اردوی همایون ساخت و خود

بتاب خلان کشت تا منقیر لشکر انجا ... سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بکنار اب آب رسید شیخ محمد بیان سلدوز

با هندوی قوچین روئی بصوب فرمان نهاده انجا بموکب همایون پیوست و بسعادت دست بوس مبارک سرافراز کشت

و چون از آب جیحون عبور فرموده موضع خلم محط خیم نزول فرخنده کشت هم ازانجا بمعسکر همایون پیوستند

و امیر او بجایتو که امیر حسین او را در قندز کذاشته بود و شاه شیخ محمد والی بدخشان که حضرت صاحبقران کس بطلب

او فرستاده بود با لشکر برسیدند و عز نوازش آنحضرت استسعاد یافتند و چون هم از خاطر ان امیر حسین رنجیده بود

خاطر ایمن بودند از توجه حضرت صاحبقران بدفع او بغایت مرتاح و شادمان بودند و بشاشت اظهار کردند

و دشابتها نمودند که **نظم** ز حشمت همه ملک کشتند پر ۞ بجنبیم انکبی پاردر قرقلیز ۞ تو سر در کشی خصم پیدا کنم

تسخیر قلعه هندوان زیره پانی کردون رایات منصور صبح از جانب مشرق بر افراخته و حتری کرد بالای حصار خود ثانی میکرد
هر آنکه یکبارگی از عرصه ظهور دور شد بیت [illegible] حصار هندوان [illegible] از جانبی
دگر باران بعزم جنگ کمر کینه تنگ بستند بیت لشکر نصرت قرین از طلیعه [illegible] بعون الهی معین فتح مبین همعنان [illegible]
عزم کوس نبرد و غبار جولان اسپان میدان نورد در دیده کیوان و بهرام چرخ [illegible] کردانید بیت [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible]
امیر جبر جلادتی نموده بیرون امدند و از باد حمله دلاوران [illegible] اشتغال یافت بیت [illegible]
[illegible] امیر
[illegible] بیت [illegible] در قلعه [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] فرستاد که اگر بر جان خود [illegible]
[illegible] امیر جبر [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] فرستاد که [illegible] مطاوعت [illegible] التماس [illegible]
دیگر فرستاد حضرت صاحبقران [illegible] پیغام داد [illegible] روز [illegible]
بیت [illegible] ملک و فرمان [illegible]
[illegible] کعبه معظم [illegible]
حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] پیغام فرستاد [illegible] حضرت صاحبقران
[illegible] امیر جبر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم مولانا جلال
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] در [illegible] بود
[illegible]
[illegible] امیر جبر [illegible]

کجا سرکشیده پیدا باشد بدبنیای این دولت تازه عهد عرصه جهان پناه [illegible] وامیر کیخسرو که ولایت خود را خلاص
کذاشته بود و از بیم امیر جبر بطرف [illegible] کریخته از عزم حضرت صاحبقران اگاه شد [illegible] و شادمان بر معسکر ظفر پناه
پیوست وامیر چاکو نیز با لشکر ختلان برسید بیت [illegible] با لشکر [illegible] در ان دشت
جای لشکر نماند همان موضع اسپ بستن نماند تمام نوینان و امراء الوس جغتای کمر مطاوعت و انقیاد حضرت صاحبقران
بمیان جان بستند و بتقدیم مراسم هواداری و خدمتکاری اتفاق نمودند بیت [illegible] بدرکاه
ان خسرو کامکار حضرت صاحبقران جمعی از بهادران کاردان را [illegible] از پیش روان ساخت و از جانب امیر جبر نیز جماعتی
پیش امده بودند شیخ علی بهادر [illegible] بیت [illegible] چون ایشان بدیدند کین
بر کشید [illegible] حمله کرد بیت [illegible]
[illegible] امیر خطای بهادر [illegible] بیت [illegible] بود [illegible]
[illegible] شیخ علی بهادر [illegible]
[illegible] رایت نصرت [illegible] شادمان و شاه
خوان بیت [illegible] صاحبقران [illegible] روان شدند [illegible]
[illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] را با [illegible] خانی موسوم کردانیده [illegible]
و فیروزی [illegible] متوجه [illegible] محمد خواجه [illegible] معسکر ظفر پناه
پیوست [illegible] اطراف و جوانب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر شیخ [illegible]
در معرکه [illegible] آثار شجاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible] با وجود صغر سن هیچ اضطراب [illegible] بعزم

وبنا خت امیر جز که در زمان رفاهیت وامن دنیا دی بجز کدائی و نانی بر پهلوان عمی زادا از خوف یلت مروارید
بدام ان شخص نهاد و نقل بود که اکراران در نظر خلایق باید رغایب المعدوم بجای او زد و برادید در جوت کرد و سو
زاد که حال او باکسی نکوید الکس او بعهد و پیمان ایمن کردانید و زبان از منا فرود اسد و دوان پیش حضرت صاحبقران شتافت
و صورت واقعه و حکایت مروارید و زادی و عذر خواست امیر جز بتفصیل باز راند و عذر خود تمهید کرد که چون قوت پنهان را
این معنی بود بعرض رسانیدم و چون امرا و سپاه ازان حال اگاه گشتند سوار و پیاده بتعجیل روی بجستجو نهادند امیر جز چون از بالا
مشاهده توجه مردم مشاهده کرد دست از جان شیرین شسته پای و هشیار عنان فرو داشت و هم در [illegible] سر خوف [illegible]
پنهان شد و از نجبت پت بر کنده مصراع کو سران جامه اش بر وی نماند طلب کارانش در جستجو شرط اهتمام بجای آورده
پیدا کردند دست بسته پیش حضرت صاحبقران اوردند و [illegible] زبان بر کشاد که بیت کسی که کردن ازامر تو کشید
کردنش با سنان تو اکنون کشان کشان اورند و اقبال [illegible] در روادده که بیت سر کران تو بسجد [illegible] باد
تالف لدی که از تو بکردد تباه باد چو حال حضرت صاحبقران [illegible] که هیچ وقتی از عفو [illegible] نماید با امرا کفت که من از سر خون
او کذشتم و [illegible] انتقام او در نوشتم چون او را از مجلس همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلانی زبان تظلم بکشاد که امیر جز
برادر مرا که [illegible] کشته است بفرمایید که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص رسانم حضرت صاحبقران کیخسرو
را تسکین نمود که تو ازین دعوی بکذر که خون برادر تو خود او را نخواهد کذاشت بیت تو بد کن که خود را بروز [illegible]
بباد که روزکار [illegible] کند و در اثنای این حالات یاد کرد حقوق مصاحبت و سوابق قدیم و یاد و صلت و قرابت
که بواسطه مهد علیا [illegible] حضرت صاحبقران و امیر [illegible] واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون
اندرون آن حضرت بنوعی برافروخت که بر حسب مصراع هر که که بیوند و جکر نم دیده بکرنید [illegible] حسرت از دیده مبارک
آن حضرت [illegible] کرد [illegible] جان [illegible] ازین حال الله [illegible] کرد که چون حضرت صاحب
قران درین مقام امیر جز [illegible] خان خواهر بود مبادا که چون [illegible] ناید
کرایند بیت سنک [illegible] برسر [illegible] امیر کیخسرو [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیر جز [illegible]
از اندیشه [illegible] بحکم شرع [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
آنحضرت [illegible] شعر نخواستم [illegible] از خون [illegible]
[illegible] امیر جز [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] سلطان [illegible]

بر خاک هلاک ریختند و خاک وجود شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملک و خلیل سلطان که بعزم غایب هندوستان
رفته بودند هم در انجانب کشته شدند زانکه امیر جز تعقب کرده بود در تیغ هلاک از خویش و بخشند مصراع آتش چو در کرفت
تر و خشک را بسوخت و خواتین و متعلقان امیر حسین را با تمامت خزاین و دفاینی که بدست حرص و امساک جمع کرده بود
و اندوخته پیش حضرت صاحبقران اوردند بیت آنکه با مهر خازنش دو دید هر چه زاجناس بحر و کان باشد و آنکه باز
[illegible] هر که زابنای انس و جان باشد حضرت صاحبقران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قزان سلطان
و الوس اغا ای دختر بیان سلدوز و اسلام اغا ای دختر خضر یسوری و طغی ترکان خاتون رقم اختصاص کشید و سوبغ قتلغ اغا
دختر ترمه شیرین خان که حرم امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد اغا [illegible] و عادل ملک و دختر کیقباد ختلانی
را با میر جاکو و دیگر [illegible] هر یک بکسی نام زد فرمود و [illegible] فرمان قضا نفاذ بالغ
نفاذ یافت که [illegible] با امیر حسین در قلعه بود [illegible] عمارت کرده [illegible] قلعه [illegible] غایت
[illegible] ویران کردند و خانها امیر حسین را [illegible] مثنوی نشان از زر و تیغ و بی [illegible]
[illegible] نماند [illegible] یکی [illegible] یکی [illegible]
یکی [illegible] از دنیا [illegible] هم چون این [illegible]
اللهم وفقنا لما تحب وترضی وجنبنا عما تکره وتسخط والحمد لله رب العالمین گفتار در جلوس حضرت صاحبقران
بتخت سلطنت و جهانبانی قال الله سبحانه وتعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف
ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور مالک الملک پادشاهی باجل و علا کرامضای حکم تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک
ممن تشاء بر [illegible] لطف و قهر [illegible] ملک و دین [illegible] حکمت [illegible] قدم [illegible]
ملک را طراوت سعادت جز از چشمه سار [illegible] دین [illegible] وچشمه سار دین [illegible] احکام [illegible]
سیاست [illegible] والیان ملک [illegible] قطعه سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک الا چشمه سار شرع مطهر [illegible]
لیکن [illegible] سیاست شاهان کامکار [illegible] سلطنت و جهانداری [illegible]
[illegible] دین [illegible]
[illegible] احکام سید المرسلین علیه وعلیهم صلوات رب العالمین [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
حکومت [illegible] استیصال [illegible]
دولتش [illegible] توفیق [illegible]



بر شود بر تو انوار بشارت شرع مستقیم بر آید باد حلاوتش بکام انان براو ورد کر پنج ظلم و ستمکاری لبوز دو تیغ
بیداد ایشان برخاک معرکه خون ریزد که عباد و فتنه از همه کوشه برخیزد و بیخ و بن دشمنی ایشان جوید که ریزند تا ز آجانه کند و بیخ
بر ایشان طلبند که در ایام کم سایه عنایت فرماید سرافرازی ذرات دانند که از پای فتاده را دستکیری تو الله کرد و پای در راه طلب
سرورش بان فضل کشاید تا هر جانب کار سرکشته از دست غدر زنش بر آید هال کامکار درجو عکاپ بنا داد و از بیان نشانی تا در هوا
معدلت شکوفه مکرمت شکفانید و کلبه پادشاهی از آبادی تیغ ایشان سر سبز دارند تا بدست مرحمت خار بیداد از پای مظلومان
بر آرند **بیت** بود کامش از شاهی و برتری ‖ رعیت نوازی و دین پروری ‖ باحسان کند خاطر خلق شاد ‖ جهان یکسر آباد
دارد و بیداد ‖ لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امرا و نوئینان الوس جغتای کرام عظام امرا بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کیخسرو
وختلان و امیر ادعا بتو ابردی و امیر داود وغلامت امیر بنا د بوغا جلایر و امیر چاکو برلاس و در ند حشم ایو بردی و امیر
موید ارلات و شیخ محمد ولد بیغشان و حسین طغاد و دیگر امرا و سرداران با اتفاق اعاظم سادات رو برکار کرده سوداء
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشعر است بر وجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکه و خان زادکان ترمذ خان
ابو المعالی و برادرش خان زاده علی اکبر ع همه یکدله و یکزبان کشته چون حضرت صاحب قران را که بقوت دین و شوکت
مسلمانی از سلاطین عصر ممتاز بود شایسته پادشاهی و جهانبانی دانسته سر انقیاد بخط فرمان نهادند و با اتفاق با حضرت
بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکری و شاکری بستند و بکشادند **بیت** کدای فرخنده آن زیب گاه ‖ آن بند
تخت و کلاه ‖ دل ما که یک بفرمان تست ‖ همه جان ما زیر پیمان تست ‖ سزاوار شاهان کیوان وقتی ‖ که زین دلیران و شیران کوی
نوشتی بشمشیر هندی زمین ‖ بآرام بنشینی و رامش کزینی ‖ که در زمان کرجان از جور اسلاف قهرمان ‖ شاهان پادشاه
سلطان کردون سریر انتساب تخت شرف بلند و در ممالک بساطین از نواحی حضر و نواحی اور یک غنی و نه فام کلیق
را بر بچو زیر بیار استند و آتش ظفر بتر بیت پاینده جلوس همایون قیام نموده عرصه کیتی را از غبار و حشت و اندوه پرداخت
سرا پرده بسطت جاه بر اموون بسیط ربع مسکون در کشید و قبه بارکاه رفعت و جلال را از سایه بال پیشی کذرانید
بساط امن و امان بکستر بید سریر سلطنت را بعماد قائمه دوام و قرار و انتظام و استقرار تمکن داد و سواد سکه و تاج شاهی را
بجواهر عزت و شوکت و عظمت و شوکت و عظمت و بروایت حشمت مرصع کردانید بر ساخت **بیت** بدو زیب کیر تا افسر و تاج
بود ‖ نمودار دولت بدیدار بود ‖ کزین روز روزی از روزگار ‖ چو عکس همایون بفضل هیار ‖ مهندس تا ابد آسمان فرموده
سعود سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده با اسطرلاب فتح و ببصیرت ارتفاع افق حجسته فال اقبال باز جست
نظم ز زمان بس فرخنده و طالعی ‖ سعود ش عطا بخش بی مانعی ‖ بر افراخت صاحب قران تاج زر ‖ بر افروخت
تخت شاهی هنر ‖ اکر بخت با فر شاهنشهی ‖ جهان زیر کشا و ازرهی ‖ بدان از بد دست کوتاه کرد ‖ دوان سوی روشنی

نو بنیان و امارغانه دسوی کند در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف بلکه پیر رسانیدن با اتفاق نا نو بند ند
در زبان و دست بهنیت و نثار بر کشادند **بیت** زر و کوهر بر سر افشاندند ‖ وز او شایسته قرآن خواندند ‖ او در آن
زمان سن مبارک آن حضرت بسی و چهار سال شمسی ترقی نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهار شنبه دوازدهم
مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن سنه سبعین موافق ایت یل چنانچه ناظم جوش و خروش بلقین سروش هوش
را بور کردن و کوش روزگار ساخته **نظم** ز هفتصد ز سی و ده و هفتاد و نیل ‖ فنا کشت شد را که اللک لک
مهی که پرتو زکوش مینمود ‖ فلک رعنا که خورشید بود ‖ نمود امدش نام یعنی جرید ‖ او من شان فیه باس شدید ‖ نمود
تراعینه شیر مرد ‖ لخد یو جا نکین کیتی نورد ‖ ز زمان بن جهانکیر شرقی نژاد ‖ جهان را جوان کرد از عدل و داد ‖ قضا
شمع اقبال او برفروخت ‖ عطارد کمر بند سودا بسوخت ‖ قدر بخت او را چو شد مشتری ‖ بیاموخت نا هید خنیا کری ‖
دمش با مسیحا جو هم خانه شد ‖ بر و شمع خورشید پروانه شد ‖ درخشنده ماهی بر آمد ز میغ ‖ که خورتاج بلند ز مریخ تیغ ‖
سعادت قران همچو برجیس شد ‖ ز رفعت مکانش چو ادریس شد ‖ ز مهر ز اسرار همه صحن خاک ‖ بشست آب شمشیر ش
از ظلم پاک ‖ ابر بیشه شیر تیغ او پی کرند ‖ ز باغ جهان بیخ آفت بکند ‖ شکوه سپاهش بکی بنود ‖ بر آورد از کوه البرز کرد ‖
چو کافر بجلدت برد نام قاف ‖ بدیر و در تیغ ز بانش شکاف ‖ عدو کر بدو خون کری ز هر خند ‖ کر او با برغش سند بنند
درین باغ هر شاخ کو سر کشید ‖ سرش زد بشمشیر و بیخش برید ‖ دو ال العرب سوی بلخ کرد ‖ همه عمر دشمن تم تلخ کرد
سر و پای خصم و سرا و وطن ‖ ز ز و سیم اعداو فرزند و زن ‖ بخت و پخت و بکند و بسوخت ‖ کرفت و بخاد وخورد و
فروخت ‖ او از بدایع اشارات و کرائم بشارات آنکه اساس تاریخ این جلوس همایون بر چهار رکن عظیم از حروف
منزله و ذیم واقعه شد که صدر سوره البقره که شام کلام ملک علام افتاده موشح بان و در ضمن این
اتفاق حسنه ایماء شد و اسباب عالم و عالمیان را بدوام ایام این دولت و خاور روزگار این سلطنت که بی تکلف
و ملاهمت بادیکر دو رکار دوار نعمت زات چنانست که حرم حرم شریف نسبت با دیکر دیار و امکنه بسیط زمین
و زمان به بساط امن و امان آراسته و ریاض احوال عباد و بلاد از خار و عرض تغلب اهل فساد و عناد پاک
هال الامال خلاصه از رشحات عدل و احسان میوه مقصود بار آورده و سایه رفاهیت کستر ده کشته و کشته
زار امانی و آمال خاص و عام از قطرات عام انعام دائره هر مراد در خوشه آرزو بپرورده از کرد و ناز ایستی
جهود ز ابو بکر و ز لف خوبان اش فی عانده و از فتنه و آشوب غیر غره و طره ماه رویان از خاپی خیزد زنیل
کردون فروکشاده کمند از نیان تیغ عا ایام بکوفت ز و از کودی کان ‖ این ذو تعالی و تقدس کافه اهل اسلام
را از مبیاس نصفت و مرحمت این دودمان تا متمادی تا جرخ را مدار بود و ارض را قرار متمتع و برخوردار

دارند بحق محمد و آله الامجاد و چون حضرت صاحبقران تخت سلطنت و جهانبانی را بفر شکوه همایون زینت بخشید و بشارت

بیت
سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی ‖ که سایه بر سرش افکند خسرو غازی ‖ گوش زمان از زبان قضا شنید که

سر گنج بگشاد صاحبقران ‖ بجنبد آن که از شمردن توان ‖ ببخشید چندانکه شد آن سپاه ‖ ز بخشش بنزد خدیو زمین ‖ مجموع امرا

زادگان و سروران الوس جغتای را از امرا و ارکان دولت با توابع نوازش و ترتیب سرافراز کرد از هیچ پایه قدر و منزلت بر افراخت

و غنایم ذخایر و نفایس امتعه جز را علاوه جزیل مواهب و عطایا بی دریغ ساخت و همه را اجازه انصراف ارزانی داشت تا

هر کس بمقام خویش باز گردد و شاخهای عدل و نصفت را در هوای آن دیار برافرازد کفتار در مراجعت حضرت صاحب

قران میمون لوا بجهت از بلخ و نشان فرمودن قلعه هندوان شرح رایت عالم آرای حضرت صاحبقران از پرخچه علم بر لا سو بحکو

بلخ و توابع نصب و مودود عزم مراجعت جزم کرده در ضمان حفظ الهی روشن دل و دادگستر و شاد مرد توجه بصوب کرشهد

و از آب جیحون که از بلخ بدان جایگه چند فرسخ است بکشتی پول بسته بسعادت بگذشت و در رجاکاه دلگش کرش بر لب آب خشک آم فرود

خشتی مخیم نزول همایون ساخت و بیرم اولیا و دولت مجد و سرور افزود و مویشه اعلاه ملک جهان در بلخ بود فرموده شاه لام شاه

ملک و وفاء بعد دولت ذات منزلت اینی توقف فرمود بنا عیش و عشرت چون شاط نفس حکومت علی الدوام بکام گشت

کوهر هر مراد که در بحر اندیشه گنجد صلعت دولت بر جبا رتو بقندره بیت بفرخ زمان شاه جوانبخت ‖ بدار الملک خود شد ترک

جهانداران عادت داد یاد ‖ و لایت از نشتر رستکاری ‖ و در اثنای این خواص بندگان و هواداران که در ین مدت بوظایف

دعاگوی و خدمتکاری و جان سپاری قیام نموده بودند و اسامی ایشان مکرر ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحم پادشاهانه اختصاص

بخشید و بصنوف مواهب سرکرامی گردانید بمراتب و مناصب علیه ساخت بیت ز دریای دل شاه گردون شکوه ‖ نوازش

بسی کرد بالا کرده ‖ سران سپه را که بر دند رنج ‖ بحر و ارمغان داد دینار و گنج ‖ غنی کرد شاه از زر انداختی ‖ ز نو هر زمان خلعتی

ساختی ‖ و هر کس بحسب تومان و هزاره مقرر کرداید و بقدر قابلیت و استعداد دخلی منصبی بر قامت استحقاق بر یلان علیه

امیر داود و دانشمند و دارو غلکی سمرقند علاوه امارت و منصب دیوان و در بحر تیرنها فرمود و امیر جاکو و امیر السیف الدین

و امیر عباس و اسکندر و غلام شیخ و خطر قوچین و ارده بشر قوچین و غیاث ایناق برادر جوکه قوچین را امارت شکوه تو

کرنی کر ثانی منصب سلطنت است چون اراکت تفویض فرمود و امیر ساربوغا و جیسر الاس و امیر اعبو غا دختای محمود شاه

و ایلچی بهادر و دولت شاه بخشی را امیر دیوان ساخت و خطای بهادر و شیخ بهادر و قبوا بهادر و دکنه و بخشا و فراهد

تلنک و ایاجی کلند و قران بوغا ارسلان د دورا بهادر مقدم سپاه کرداید و خطای بن شیخ علی و اقتمور را بن ایشان کرداید

و کلانتر بهادر ان ساخت و بدین منوال هر کسی با ندازه رتبت و استعداد بشغلی لایق و کاری مناسب مخصوص کشت نظم

ناید الهیش جو یاد ها کرد ‖ غلام بکرنت و کامکارها کرد ‖ هر بنده که در رکاب او روز به رفت ‖ بر مرکب سروری سوار ها کرد ‖

و هم در خلال این احوال بسعادت و اقبال دولت ابهت و جلال سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند

اورد و آن شهر که بشکرانه شهنشاه تنها هست و طراوت اشجار و حصانت عمارات و صلابت اهالی طبع هر دیار و ضیع

و شریف سایر بلاد و عمارت مرکز رایت دولت گردانید پایه عزت ساخت و بر بنای قلعه و حصار و انشاء عمارات

عالی دعظمت روزگار زمان داد و سرکار عالی برا امیر جنش فرموده امیر اقبوغا بصر قاهمام در تمام آن شغل نصب نمود و

مجاری امور سلطنت برونق مرام انتظام یافت همت کیوان رفعت آن حضرت بتدارک خللها که در ایام سابق بواسطه

ترکتازی حوادث روزگار بد احوال آن دیار راه یافته بود التفات نموده نسیم مرحمت در انشا مهب نصفت و عدالت

وزیدن گرفت و سحاب انعامش که انعام سحاب عام بود برکشته زار امید همکنان باریدن اغاز نهاد و باندک مدتی بیمن

بیامن مکرمت و معدلت انجحادرین بر فور تغایر آبادانی و کثرت اهالی و سکان و بنای هر دیار و قارد از اطراف

و اکناف کیهان بر بنه رسید که از از از ره انحصی با سعت اصطوا مصر کان لکم ما سالتم جامه رشک در نیل زد

دبغداد هر چند به دار السلام که لقب جنت موسوم شده از رشک و حسد و غبن پوست بسی بجوم دوانت بیت

از پی رشک بر سمرقند شد ‖ دجله اشک بر رخ بغداد ‖ و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحبقران بیلخ در راه جون

یک از موکب همایون تخلف نموده بازگشت چون خبر فتح آن حضرت بشنید کریخته بطرف ترکستان رفته بود و در اثنای

این احوال حضرت صاحبقران جنکی قوچین بطلب او فرستاد و چون باو رسیدند بجنک اغاز بنیاد و امیر موسی شکست یافت

بکر بجنت و بنکی با الاوسته در یلاق و کوهستان سر کردان نیکشت تا دکر باره ارغو لقاح برادر امیر جنس برجب فرمان قضا

جریان با جانبی متوجه او شد و چون امیر موسی سپاهی ایشان بدید بی توقف بکریخت و امیر قولقاج در پی او بشتافت

اما بدو نرسید و امیر موسی با دو حرم خود از آب جیحون گذشته بیز شبورخان پیش زنده حشم رفت و اغا زاعوا و افساد

فساد و ناهنجار نمایند که زنده حشم عنقریب زنده نماند و حشمش در بحث بطرف دیگران درآمد گفتار در تورئامکی

صاحبقرانی در عین اقبال و کامرانی در شهر ماه همین سال حضرت صاحب قران جهانگشای جهت قوریلتای جمع او اردو تو

تامان وهزارجات سال داد بموجب برجب فرمان چون ابطال دولت و ظفر و نصرت روی بدرگاه عالم پناه او نهادند آمدند

بیت نا اطراف شاهان و کردن کشان ‖ از امیران بدرگاه صاحبقران ‖ مکر زنده حشم پسر محمد خواجه ایرد که چون دولتش بی کشتر

بود و چون نکبت تخلف نمود و از آن حضرت ایلچی فرستاد که او از دیار عصیان رسانند بقرنای طلب دارد چون ایلچی بدو رسید

وحشی برنشاند کرد اگر در مقام اطاعت و انقیاد پی توقف باستان سلطنت آشیان می باید شتافت زنده حشم زبان نفاق با

بر گشاد که بیت من بنده قرانم که خواند کرا نشان ‖ شمشیر دکن بی که بکشد او فتادا ‖ و ایلچی را اعزاز و اکرام تمام کرده باز

گردانید قادر با بکرا و بین از عقب رفتن شود تا بات و محض و ما بکرد وانا عجایب کسی امد و انسر و فوق عماسع علیه رسانید

که زنده حشم بتحقیق از جادهٔ انقیاد برگشته و پیشتر از بنامین پدر شاه ارسلان و پسرش بیلاجی که با امیر خضر در مقام یاغی
گری بودند چون خبر فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته از طرف خراسان روی باطاف و عواطف بندگان سلطنت
پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی اگاه گشت از طریق مکر و عذر با اسباب صحبت و عشرت از شاه و فی و شراب و ما یتعلق
بها الباب بر راه ایشان امد و در موضع دلبر ییلاق ایشان را طوی داد و در حال ایشان را بصورت شراب پدر و پسر را بگرفت و
بند بر پای نهاده بدست برادر خود پیر محمد سپرد و مصحوب مردم با او گفت که ایشان را بپایه سریر حضرت صاحبقران رسان و در خفیه
با وی در مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد پیر محمد هر دو را بجمع و در راه ببرد در بند کار ایشان ساخته هان بشب باز کردید
و چون برادر امد چون رای حضرت صاحبقران برین احوال اطلاع یافت امیر اوجا بوقا را فرمود که برود و خویش خود را ملامت
و سرزنش کرده نصیحت کند و بیاورد تا افعال جانی را بجنبش صرصر قهر از بیخ و بنیاد بر کار ردیدم فاش خود را مشاهده بیان
معذرة عرضه داشت که من ازان می اندیشم که نصیحت با او سودمند نیفتد و مراد زینهار جهان باید برید که دلی عالی مصحف
زمایند پسرم خواجه یوسف بکفایت این مهم کمر بندد بیک بند حضرت صاحبقران علی اعلاوا مسموع داشته تا بان نهاده دو خواجه
یوسف را بجز شاد نام زنده حشم را طریق صواب ارشاد کرده پیاورند و چون ایشان به شبورغان رسیدند غلان خود را ای عافیت
نا اندیش ایشان را بگرفت و مقید کردانید **گشادن شهر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبورغان** چون حضرت صاحب
قران از جادهٔ عدول زنده حشم دران حضرت دیگ باک او اگاهی یافت اثر خشم از ناصیهٔ همت پادشاهانه ظاهر شد
گرفت و با تمام لشکر از کش متوجه او شد پرچم رایت همایون از شاط عون ربانی چنان شد و بازوی دولت او بعون بنایدات
اسمانی اراسته چون ازاب جیحون عبور نموده خاک شبورغان از شرف بوسیدن نعل باد پای لشکر منصور سربکردون کشید
زنده حشم بقلعه التجا کرده شاهانه ببغید در زمین کوبید بخشش حب دیگ خطا از صوب صواب کردانید پشت فتح
بان حصن حصین لا باز کذاشته **نظم** زمان حصاری که طرف تاریک او دز علو از شاره دار فغاده صحن او نقش اخضر فلک
بوم او بام گنبد دوار عسا کر کردون مآثر عزان و جوشان گرد قلعه بر آمده کود که زد و کوفتن و ارعن و کوه تا
و نعره و خروش هیا داران بر دران تای زمین و زمان چون پیدان شد با دو زان لرزان شد زنده حشم را از مشاهده ان حال
دود تحیر بر اسد و اتش خوف و هراس در خرمن تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید کر بیت عجز و مسکنت در دامن تضرع و زاری
او بجنت و با امیر اوجا بتو توسل نموده او دا استشفع انکحت و الحق **بیت** عذر به از آنکه خطائی دید همکان از ان عذر بجای نخیزد
امیر اوجا بتو با پیر سر بسلطنت هامد و در صوانت اعذار و استغفار ایشاده بکرسی بر دراز به درخواست کرد که جریمه جرایم
زنده حشم چون قدم در خرابه ندم نهاده و از نادانی و بدکاری خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض کردد و با
ظفر پناه سعادت معاودت نماید تا بعد ازان تشکین غلبه حیرت و دهشت بقدم خدمتکاری و طاعت گذار بی باشمشیر و کفن

۱۰٢

بدرگاه کردون اشتباه اید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحبقران فرمود که البرکة فی شاه تحکم
ملاحظه نموده شفاعت و درخواست امیر اوجا بتو را بقبول تلقی فرمود و از سر جون زنده حشم در گذشت امیر موسی
که تیغ مخالفتش تیز کرده فتنا نا مغرون او بود بی مون اورده و بر بندگان حضرت سیر رود اسلام بهادر کوچک را بلارمت
موکب همایون فرستاد و حضرت صاحبقران پای عزم در رکاب معاودت در اورده و لشکر را اجازه رجعت بموضع خویش
ارزانی داشت و چون بقلع و فیروزی بیشی سبز با رام مستقر دولت و اقبال نزول فرمود نقوش جائم و زلات امیر
موسی را بزلال عفو فرو شسته خاص لطف پادشاهانه برانم اسماك و اعزاز او قیام نمود و او را طوی داده خلعتها
فاخر سرافراز کردانید و ایالت ایلی او را باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و کاعز و **بیت** ز ابتدای عقل عالم تا
ابد بوده بادشاه اثر بزرگان عفو بوده ست از فرودستان گناه **گشادن فرستادن حضرت صاحبقران لشکر بجانب ترشیز** بجانب نوبت ثانی
بلخ نوبت ثانی چون زنده حشم را سابقهٔ قضا رقم خامت عاقبت بر صحیفهٔ ضمیر کشیده بود با وجود چنان رحمتی
که حضرت صاحبقران نسبت با او کرامت فرموده باز وسوسهٔ دیو غرور ترش از راه موافقت ببرد و پای جسارت از جادهٔ
مطاوعت بیرون نهاده عنان ارزدان سر بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خاندزاده ابو المعالی ترمذی کار که رود کار
همراه ایشان هر زمان با دامن شاند کو **ع** مکن مکن که پشیمانیت ندارد سودی را و متفق شد و نیز عجب کر **بیت**
چون کم راهی جاه الزا یه مصحوب ملالترا ید دیا تفاق انوس بلخ و لحد ترمد سر کشیدند و چون بر تو این خبر خطا که
ازیشان واقع شد بتا شد ضمیر منیر ان حضرت سافاد خاطر لها در و ارغون شاه بورد الدیع با لشکری **نظم** همه ناودار
شاد و با ساز جنگ همه کینه‌ای فروز و با نام و ننگ همه رزم جویان بیزه کذار همه جنگ جویان درکار زار که اینک
تاج و نر زرین کمی اشان تاج شاه بر تخت زر بایلغار بحر شاد تا بدفع شر و فساد ایشان اقدام بنایند و خصوصا
شد و ذامن احوال رعایا که وقایع بروزگار انداز نعرض خار متغلبان ستمکار ایمن کردانند و چون امرا با سپاه ظفر
پناه بیر مذرمان شاید سید ندر دوم از طرف تاباموبه بکشتی پول بسته بودند و جماعتی از مخالفان درشب کرعنزات پول
گذشته بودند و پول را از ان سر برادران ساخته و چون یاغی سپاهی لشکر نصرت قرین بدیدند بدرود گشتن ایشان بیم
در کرد نهادند و از هول حاوت عنان بجانب پول تافته بشتافتند و از سر گذشت شتابند غافل بر سان بر پول راندند
و چون بمیان پول رسیدند از طرف پول خراب یافتند و بهادران لشکر منصور از عقب ایشان رسیده دست تایشان بشمشیر
یاران بر کشادند و ان روز بر کشتگان را **بیت** زلشکر فرا از پیش دریای آب سر وان در زمین واجل در شتاب
از امید رحم و نیز بیک ستیز سر تا دی پی بودن از راه کریز بسیاری از ایشان بر زخم تیغ سیاست شدند و بسیاری در اب غرق
از جان برین گشتند و اندکی از ایشان چنانچه از ده یکی بنود بمشقت بیابان بکنار ها انداختند و زنده حشم کریان

بشبورغان در آمد و آن را محکم کرده پشت استظهار بر روی بنیاد عصیان باز داد گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران یکی

از امرا امیر جاکو را بمحاصره شبورغان حضرت صاحب قران چون از عصیان زنده حشم در قلعه شبورغان آگاهی یافت امیر جاکو را

بمحاصره آنجا نامزد کرد و او با لشکر انبوه پیرامون حصار شبورغان آگاهی یافت فرو گرفتند و بنیاد محاصره کرده کار حصار

[illegible] امان از زنده حشم [illegible] زنده حشم چون مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوکبه سپاه

بهادر برسید بیت کردند نظاره از حرمسان چون ٭ سرها زده در کلاه چو تیهو چون ٭ زنده حشم سابقه [illegible] قدیم که

با امیر جاکو داشت وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن خاکساری استوار کرده سر [illegible]

از [illegible] ندامت بیاورده بپای اعتذار و استغفار بایستاد و امیر جاکو او را بتوسط رحمت حضرت اعلی امیدوار کرده بنده

[illegible] کرده روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امرا از امان ایشان وقوف یافتند صورت حال بعرض حضرت صاحب قران

رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امرا معظم او را بر آستانه اعزاز و اکرام تلقی نمودند و امیر جاکو باتفاق نویسان او را بشرف

بساط بوس حضرت اعلی رسانیدند لطف و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساخته زبان عفو حضرت صاحب قران او را بتشریف

خطاب گرامی داشته فرمود که ما از سر گناه تو گذشتیم خون ترا بخشیدیم تو هم بجان خود ببخشای و دیگر سودای خیال [illegible]

راه مده که دولت خلعتی است که از دولتخانه بخشش بر حسب من یشاء هر کرا که خواهند پوشانند و دست رد [illegible]

و کوشش بدامن آن نرسد بیت هر کس شایسته تاج و نگین کی بود ٭ گردنازی با قضا سر در سودا کی بود ٭ و بعد از آن که سر او را

بکلاه امان آراستند و گوشش را بگوشواره نصیحت و پند بیاراستند و او را نوازش فرمود انواع مواهب و عنایات ارزانی

[illegible] و اسب [illegible] بپاداش [illegible] چه ما در باره او [illegible] داشت و مرتبه او را بلند کرد [illegible]

خدمتکاری بنده در سلک ملازمان شاه انخراط یافت گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بجانب خجند در سنه ۷۶۲

مطابق [illegible] حضرت صاحب قران بدولت جانب [illegible] همت عالی ساخت نظم با سپاهی ظفر طلیعه آن ٭ [illegible]

[illegible] ٭ بسعادت نهاده رکاب نصرت هم عنان بودن [illegible] و چون از سیحون عبور فرمود [illegible]

[illegible] ایل شدن حلقه بندگی و خدمتکاری در گوش انقیاد و طاعت [illegible] کشیدند و چون اهل [illegible]

حضرت در آمد صاحب قران کامکار [illegible] بیت بسعادت قرین فتح و ظفر ٭ عون تایید ایزد

[illegible] ٭ بمستقر سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت نمود و در اثنای ایام خبر رسید که [illegible] اقدام نموده پا

[illegible] بساط سرکشی و یاغی گری گذارده [illegible] در آن وقت بهرام جلایر [illegible] که در تاشکند [illegible]

حضرت صاحب قران [illegible] بود در سلک بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت [illegible]

[illegible] مطاع [illegible] که او و امیر عباس قحطای بهادر و شیخ علی بهادر بعزم رزم [illegible] شوند

و آتش عصیان و طغیان او را بآب تیغ جان ستان فرو نشانند امرا و بهادران بامتثال امر مبادرت نموده [illegible] جلادت [illegible]

او بردند و چون بپای [illegible] رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند اهل بهرام جلایر باتفاق [illegible] ایشان [illegible]

قدیم داشت با بهرام عذر اندیشید خواست که او را بگیرند بهرام را بر آن حال اطلاع افتاد و با امرا که همراه بودند در میان

[illegible] و شرایط احتیاط مرعی داشته [illegible] قصد ایشان بنشانه مقصود نیامد و هم در آن حال که سپاه از جانبین صف کشیده

بودند [illegible] بهادر با شیخ علی بهادر در باب مصلحت جنگ و رعایت حزم در آن سخنی گفت شیخ علی از استماع آن سخن

[illegible] تصور آنکه مگر [illegible] سخن او [illegible] بر بد دلی کرده آتش غضبش اشتعال یافت و شمشیر کشید [illegible]

عبور نموده [illegible] بر صف دشمنان زد و چند [illegible] ایشان بینداخت و چون ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر [illegible]

او در آمد و بر دشمنان حمله برد و [illegible] بهادر را [illegible] از میان مخالفان بیرون آورد و هم هر دو بسلامت بلشکر خویش پیوستند

و امثال این امور که [illegible] از بدایع و غرایب [illegible] آثار دولت موید صاحب قران تواند بود مصراع بدولت توان

کرد این کارها ٭ و امرا در آن [illegible] با دشمنان صلح کرده باز گشتند و در اثنای راه جماعه از ایل جلایر را [illegible] به بهرام

عذر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند و چون بسعادت بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از [illegible]

مراجعت ایشان [illegible] فرموده والله اعلم گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بجانب خجند نوبت ثانی چون بموجب

فرموده ان الله یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب در هر کار که شروع افتادی جز

حصول غایت و نهایت آن رضا ندادی [illegible] با مخالفان کرده بودند و [illegible] معارضه و عناد [illegible] استنکاف داشتند

یعنی که بیت [illegible] جنگ ٭ که با [illegible] ٭ لاجرم نفس مبارک عزم آن صوب جزم

فرموده یرلیغ همایون در باب جمع آمدن سپاه بهر طرف روان شد و [illegible] اطراف و اکناف در حرکت آمد

سپاه انجمن شد بدرگاه شاه ٭ [illegible] نصرت پناه ٭ [illegible] بیابان [illegible] ٭ برزم اندرون [illegible] دشمن شکار ٭

سپاهی سراسر [illegible] تیغ ٭ بجنگ اندرون همچو [illegible] ٭ روان کرد لشکر [illegible] ٭ چو [illegible] بیابان [illegible]

بجنبش در آمد سپاه [illegible] ٭ [illegible] کرده ٭ و چون رایت ظفر نگار [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مبارک مصطفوی علیه و علیهم الصلوة والسلام [illegible]

محفوظ گشته لشکر مخالف [illegible] حضرت صاحب قران کامکار با لشکر جرار تا موضع [illegible]

[illegible] برفت و سپاه ظفر [illegible] غنایم [illegible]

[illegible] پروردگار باز گشت در موضع [illegible] امیر موسی [illegible] با وجود سوابق الطاف و لواحق عواطف که حضرت

صاحب قران در باره ایشان [illegible] داشته بود [illegible] و عذر اندیشی کردند [illegible] اسحق

باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام
شکار بحیله بگیرند با آنکه عقل با ایشان و ان اندیشه پریشان میخندید **بیت** مکن تکیه بر رای کوته خردان ۞ برو
باد بنیاد کردن بود ۞ و خداوندزاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابوالیث سمرقندی که پیش ازین در باب مخالفت حضرت
با یکدیگر سخن کرده بودند با ایشان اتفاق نمودند کسی که از آن معنی آگاه داشت صورت حال را بکلک عرض بر صحیفه ضمیر منیر
حضرت صاحبقران نگاشت فرمان قضا جریان باحضار ایشان نفاذ یافت و هم در مقام خطاب بنا نمود را آورده سخن بر سبیل
و عتاب وعده نا اندیشی ایشان ثابت شد و چون مهد علیا سرای ملک خانم خواهرزاده امیر موسی بود در محل شفقت عطف
و اهتمام عکه بیکی نام زد پدر او شد حضرت صاحبقران با او گفت که گناهی عظیم است که از تو ظهور پیوست لیکن چون میانه
پیوند است از آن جرم عفو کردیم و از انتقام ان گذشتیم **نظم** رعایت پیوند در ریش سفید ۞ ز آزاد بر زنده کامیابی ۞ و
کریم اگر مو کردی تا سرنشا ۞ بیایدش کردی جدا از بنشا ۞ و خداوندزاده را فرمود که چون سلسله نسب متصل با اهل بیت رسول
صلی الله علیه وسلم و علیهم اجمعین (ق) بر هیچ حال روا نمیدارم که غبار آسیبی بدامن روزگار تو نشیند تو ک عقوبت یکبی
مصلحت است که ازین ولایت بیرون روی و شیخ ابوالیث بسفر حجاز نامزد کرد و پسر خضر یسوری چون برادر زن امیر سیف الدین بود و
بشفاعت و درخواست او از آن ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزلال کرم حضرت از صفحه شستن گشت و بر تیغ لازم الاتباع صادر
شد که آن نوحشم را ناپیل کرده بسمرقند بردند و در محلی بازداشتند که از آن بیرون آمدن نتوانستند بود کرع علو گشت یا
زندان جهت ۞ اجبار دیو دوربین عقل که کار نادر بند سلک و نماید راه یقین است و شتیک نماند که ما در رجب دا شتق
و دشمن را دوست انگاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشی دور است **بیت** نگفتا درندگی تو بیار ۞ گرگ تا شکستند نفذ کار
نگنما ترک زخم زدن ۞ تا نگویند ستم بند آن ۞ و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریر سلطنت است پیوند بود معا
بسعادت عوده باقبال نزول فرمود حکومت شبورغان و بخارا بتم حشم تر بر پایان نمود بسر ابو غادا دا **بیت** سعادتش
جهت گوش شاد دو زمین ۞ از خسروان بتاید بزیدگان بخشید

گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بخوارزم

خوارزم جنبر صوفی چون حضرت صاحبقران بعون تایید ربانی ممالک را بقبضه تسلط و استیلا آورد خاقان استخلاص فرمود
و بضبط و نسق الوس جغتای اشتغال نمود و از مدت بیست سال بار کثات و جیوق ز والی خوارزم جنبر صوفی بیشتر بود
که او ما فرق نکرات بود تصرف مینمود حضرت از سابقه التفات بران حال اغماض و غفلت نوابی با حجی برسم رسالت
پیش او فرستاد و پیغام داد که کث و جیوق تعلق با الوس جغتای دارد و درین مدت از آن بخر او تصرف در حوزه
تصرف در آورده اکنون می باید که آن با تمام توابع و لواحق بتصرف کاشکاها بجانب بازگذارد تا طریق مودت
دوستی بین الجانبین گشاده مانده و اسباب موافقت و مصادقت آماده گردد علیه نوابی چون بخوارزم رسید تبلیغ

ردساکر

مقام رسالت قیام نموده مودای پیغام از چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفی در میدان خالی گوی مراد رنده بود و از چوگان
شهسواران میدان دولت غافل جواب گفت که من این ولایت بتیغ سخر کرده ام و هم بتیغ از من توان ستد **بیت**
عروس ملک که معشوق سر بی انده بتیغ ۞ مکر بتیغ اگر طلاق بجان داد ۞ و چون فرستاده مراجعت نمود و آن جواب ناصواب در پایه
سریر سلطنت مآثر معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر آن حضرت انداخت در آن محل مولانا جلال
الدین کشی رحمة الله علیه با کمال علم و تقوی و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت حضرت صاحبقران را از انحاء خلف سایر
مفاخر ساخته بود رضا میداشت که بواسطه عزو دیک کل اهل مملکت در معرض تفرقه و تشویش افتاد آن حضرت بعد از تقدیم
مراسم دعا و ثنا عرضه داشت که بخوارزم رود و حسین صوفی را بجوکو نه موعظه و نصیحت از خواب غفلت بیدار کرده نوعی سازد
که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته اجازت دادن ارزانی فرمود حضرت
مولانا جلال الدین در نیکو رای بخوارزم نهاد نا بی وفق و از رزم آن مهم کفایت فرماید و چون باخبار دشمن و ظایف نصیحت
و خیر اندیشی چنانچه از علما دانشور دانای دین پرور سزد بتقدیم رسانید و در تسکین مادۀ آشوب و اطفاء نایره فتنه
سعی بلیغ نمود و آن مقالات هرگونه موعظه دلپذیر مؤکد ساخت و بشواهد آیات و احادیث مؤید گردانید اما چون محل قابل
نبود فصاحت و براعت قایل سودمند نبود و نتیجه نداد **مصراع** چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال ۞ حسین صوفی از نیکو
سخنی ابا کرد و مجلس آن بزرگ حال در حصار حرات نمود و چون این خبر بسامع علیه رسید که حضرت صاحبقران رسید

بعز مؤید نام کرد سپاه ۞ بحرختن در کان خالم پناه **گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بعزم رزم بجانب**

خوارزم در بهار سنه ۷۷۳ موافق سچقان ئیل که سلطان طبیعت را زادرا بهار دری لشکر الوس نباطین و صحاری را غرق نعام
عام گردانید و سپاه نبات از صحیحی نواحیان نشو و غا در تو چار چیان شمال و صبا از هر طرف در حرکت آمده بودند
مصراع خلعت رنگ رنگ پوشانید ۞ حضرت صاحبقران لشکریان شان جمع آورده اوگلکا داد **بیت** در گنج بگشاده
عطا میداد ۞ با تن کشور کشایان بیدار ۞ و از سمرقند نهضت فرموده در صحرای قرشی شکار فرموده پیش میق معسکر ظفر
قرین ساخت و ملک غیاث الدین پیر علی پسر ملک معز الدین حسین که بعد از وفات پدر در زوی تعلق سنه ۷۷۱ حاکم هرات
و غور و قهستان و توابع آن شده بود ایلچی و تحف و هدایا فرستاد از اسپان تازی و استران رکابی و قطار
شتر و اقمشه نوعی نفیس از تحف و پیشکش بر آن بر سر برای اعلی و دانه داشتعاران آنجمله اسپی بود در حق حلت موسوم
بجنک اهلن بار زین زر **بیت** چه سلوبا لاجوابا ۞ نا آنسب کوش و سمش کاه
شان بر سرخ ماه و پشت سمک ۞ هر ابجا کر در خاطر ارد سوار ۞ کند پیش از اندیشه انجا گذار ۞ و خواجه در زبرد بر محل پیر شید
و بعز بساط بوس استسعاد یافته مراسم اخلاص و هوا داری بجهتی عرض منکاری ملک بعز عرض رسانید موافقت پادشاهانه

رسانده را بخلعت و انعام سرافراز گردانید و علت نوازش نامه با نواع عواطف و مراحم نوشته با خلعت و پیلاک مصحوب
همراه او گردانید و رای ملک آرای اعلی بکوبرلاس را بحکومت قندز و بغلان و کابل و آن نواحی فرستاد و همچنان لشکر با او
همراه ساخت و ایل بورلدای را که بودن ایشان آنجا بود با او داد و امیر سیف الدین را بمحافظت سمرقند و غیره
آنجا باز داشت و بنفس مبارک با سپاه ظفر پناه در کنف حفظ الله متوجه خوارزم شد **نظم** همی رفت منزل بمنزل چو
سپهر پر ز کینه دل پر ز تاب ظفر هم عنان و سعادت قرین بجز جز همراه فتح مبین و چون رایت فتح آیت از غیاث گذشته
بر لب آب جیحون بموضع سه پایه رسید قراول دشمن آمده بودند قراول لشکر منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر
کرده بپای سریر و منوچهر فتح بنیاد شاه رسانیدند **بیت** که اندازه کین ندگان کار ابتدا ز آغاز هر کار انجام آن و چون
از آنجا روان شدند بکات رسیدند پیرم بیاف اوزبک شیخ مؤید که از قبل حسین صوفی یکی در آنجا داروغه و یکی حاکم
باتفاق در تودره حصار استوار کردند و بضبط و محافظت آن مشغول گشتند و عرادها بر افراشتند و خود را بکاری کرده هیچ کار
بی‌مدد داشته سپاه حضرت شاه برگرد حصار برآمدند دست قلعه گشایی از آستین توانایی بیرون آوردند و پای جلادت
سعادت پیش نهادند **نظم** چو از هر دو رو جنگ پیوسته شد در آشتی در میان بسته شد وزان سو بسی لشکر تیز
ز قلعه همی تیر بارید و سنگ ولیکن نیامد یکی کار کرد که یاری ده شاه بد داد کرد چون پادشاهانه حضرت صاحبقران
فرمود که مناسب باشد که غلام حسین صوفی را یکبار ایم کرد تو بشمر رسانند و اقوام بعث بیاریم و فرمان داد تا لشکر بان
هم هیمه و خاک جمع کرده خندق را بینباشتند و خود بنفس مبارک بکار خندق آمده کوچم ملک را اشارت فرمود تا بخندق
در آید و چون از غلبه و هم شوکت کر جان نکار اقدام نماید غازی نیاوف اشارت کرد و اوی بی توقف بخندق در آمد
بیت دلاور کند کار و در کار زار تبدل نیاید هنر وقت کار و محمد صالح خواجه نیز از عقب او بخندق لشکریان
چون این صورت مشاهده کردند روان بخندق در آمده بفضل ها دند و شیخ علی بهادر نیز در آمده بفصیل زد
خواست که بر ابن مبشر بپای اوز بکر بشتا و پس نماید و هجوم آورد و هر دو بجای خود افتادند شیخ علی را که بار متوجه شد
و جنبل بجامه یکی از آن جانب بر نیزه بلند شده وقد جان پهلوان اوز بکر و بشکست تیغ بر سر او فرود آمد و سپاه نصرت
آیین از هر طرف تاخت کرده بحصار در آمدند و دلاوران ایشان را بکوفتند و بشمشیر ابدار آتش باد دمار از روزگار مخالفان
باد بخاک آن ارباب بر آوردند **نظم** بتهمر سرکه پر از شد از تیغ تیز ز دست بر دو مرد بپای گریز هر آنکو نشد کشته از
تیغ و تیر بیرون نهد غارت گرا وی بیز ز دو بچه و زن و مان هر چه بود که شد تاراج کردند نبود روز دیگر حضرت
جلیل حضرت صاحبقران علامه اسید عصبی فرمان داد و از انجا بغداد ثبت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچم ملک
بمراسم طغیز بی که در خندق رفتن کرده بود جوب یاساق ندانند و بردم خوبشه بمرتبی فرستاد و غیاث الدین

از نسل تشلبق که جنگز خان اول از خان کرده بود و خواجه یوسف او بجانب هر دو از اسفندیار لشکر ساخته با آنکه هیچ راه از پیش
دوان گرداند ایشان چون بجوی کرد لن رسیدند منکلی خواجه و کلاب باجوشه از سپاه باغی آنجا بودند بهادران بیاد حمله بان
آتش پیکار بر افروختند و منکلی حضرت صاحبقران چون دولت ظاهر حافظ چنانچه عادت معهود آن سپاه نصرت پناه بود غالب
آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بیاری از ایشان بکشتند و زنده از پای در آوردند صاحبقران کردند
امداد لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا از آنجا ایلغار کرده با طراف و جوانب روان شدند و تمام ولایت خوارزم را غارت کردند
نظم سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد ولایات یاغی نگونسار کرد مغارت کرد چو گشادند چنگ بغارت آن کشور از آب
رنگ حسین صوفی چون از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را غنیمت دانسته بحصار خوارزم در آمد و کیخسرو دیهون بن سنای
بفرمان که اشکا تامان بجان طلبید و بایشان رای صواب همچو آنکه در است چنانچه خاطر بندگان حضرت بجان کوشش
و دولت و ایشان بحیر مخالفت را اماده عداوت و حیل که در باطن داشت و علم ضلالت بر ذره نفاق بران بی پوشید در حرکت آمد
و تا آمد یوسف بیش حسین صوفی فرستاد که اصلا اعتماد مکن و در دو شبی مکثای و لشکر ما داشته از در عمارت بیرون
ای که نامی ازین جانب برگشته با تومان خود بتو پیوندم حسین صوفی بان سخنان بتحاصل کرد محض اتحاد و اتصال بود و لهذا
شد و از لشکر بیرون عنت کشت تمام از شهر بیرون آورده و کوس و نقاره فرو کوفتند و سورن انداختند و در لب جوی کاون
که در زود و سپه خوارزم واقعست صف کشیده رایت عناد بر افراختند و در آن حال پیش قراولان منصور از هر طرف بجیحون
در فته بودند حضرت صاحبقران با باقی لشکر که حاضر بودند نهیب داد و کوس کوفتند و متوجه شدند و بشرم یکبارگی
فاون کردن بیمان فاصل بود مقابل دشمن آراسته با بستاد **نظم** دلیران هم بر لب آب رود و لشکر بپای کینه بد صف
بیاراسته هم ز صبح ریختند در یک در باب زرمزم پیوستن تیغ و کوپال گرده تیغ ز در با بر آمد یکی سرخ میغ از آب بیچ
کشته و دو تباید و سفاد جر غوص کرب در آب راندند والیان کشتی بیان در شروع از ان دلاوران رسیدند شد از آن
پیر دون امدند و لشکر یاغی بین حمله آورد و جنگ در پیوست و شیخ علی بهادر پای تا پنج تو کی از ایشان بکشت و بر خواجه
شیخ زاده حمله برده او را بکرنیا مید ندوا امیر موتی و عادی بهادر و امسوید بهادر و بهادران از آب عبور کردند و ایلچی
بهادر نیز میکشت اما چون مدت عمرش تمام گشته بود در عرق شد و عودا و کان من المغرقین صورت آن حال کشت
حضرت صاحبقران کامیاب مشهور است که با دنیای الشی اهل ازان سطح خاک باب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمد **بیت**
کزین پس هم نوبت ما است رزم سرا جای بخت و هنگام بزم و خود روان اسب در آب راند و شاه کشان لشکر را از آن
طرف بیرون رفت و خاند زاده نومن ابوالمعالی نیز از عقب او همین طریق سپرده و دلاوران ظفر پیشه از اطراف و جوانب
حمله بردند و دشمنان را از آن نوع در هم شکسته که بیم غارت رسانیدند **نظم** سپاه بداندیش برگشته زار که بر ...

سوی حصار» پس اندر سپاه بخارا ندار شاه» وماند وزیان بی کرانه شد راه» بخارا لغانا زبیم خان بخارا جشن و درد زواره

جستند و لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزی پیرامن شهر فرود آمده محاصره نمودند و ناگزیر ماند که چقدر و فقیر بودند با خانم بیار

و مال و اسباب بی حد و شمار آمدند و شهر را تخاص کرده بستدند و جز صوفی در اندرون حصار بیمان و پریشان روزی چند ماند درآن

چند روز **نظم** چنان دشمنی حلق جانش فشرد» کزان درد نادیده درمان بمرد» و بعد از وفات حسین صوفی برادرش یوسف صوفی

بجای او متمکن گشت» بلی چون رود دیگر آید بجای» جهان را نماند پی کدخدای» **گشاده در مصالحه حضرت صاحبقران با یوسف**

صوفی و خواستاری نمودن خانزاده از برای امیر جهانگیر چون از یوسف صوفی تا غایت رضای بایست کار حضرت صاحبقران رشد

بود و سائل انگیخت و بنیاد صلح در دامن مناسب و مواقفت او بجست و با در اوق صوفی بر عقد از لشکر بیگ خان اوزبک

دختری بود که سوین بیگ نام بخانزاده مشهور **بیت** که تا مهر و ماه بگردون فتاد» چنان بانوی از نسل ایشان نزاد» زدریای

کرین گوهری» فرشته لقا دیو پیکری» زلیخا ازل حضرت صاحبقران آن گوهر صدف شاهی را با گوهر کان پادشاهی امیرزاده

جهانگیر در سلک ازدواج کشیدن مناسب ذات و قران نامه سعیدین خانی با جمعی شمع سلطنت و بجابت را دلیل حصول سعادت

و کامرانی شناخت سبحون که فرستادگان یوسف صوفی در باب اظهار انقیاد بعرض میرسانیدند بقبول تلقی نمود و بنیاد مصالحه

و مصافات بران مبانی نهاد یوسف صوفی از معنی عنایت ذات برعنیتی تمام تقبل نمود و بنیاد مصالحه و مصافات بران مبانی

نهاد یوسف صوفی از معنی عنایت کمان کرده حل عقده عصمت واهیه اسباب و لوازم مهیا ساخته هرگاه که اشاره عنبر نفاذ پیوندد

در روانه درگاه عالم پناه گرداند و قضیه برین قرار یافته مجادله و عناد بمجامله و وفاق مبدل گشت و رایت منصور مظفر و

کامکار از انجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در زمان حفظ ملک تعالی و تقدس ملکه خاص بنزول فرمود پرلیغ عالم مطاع

نفاذ پیوست که در هنگام دوری کیخسرو ختلانی را که فتنه بدیوان مظالم حاضر کنند و نویینان و امرای عظام او پیرشند چون با

استقیام نموده فقیران را بنکو تحقیق و تفتیش نمودند از جهت فاسد که پیش حسین صوفی فرستاده بود و او بر مخالفت و عصیان مداشته

چنانکه ذکر کرده شد و از دیگر جهات که از او ثابت شد و بعد از ثبوت چند گناه او را بند کرده بسمرقند بردند و به وکلای امیر حسین

سپرده ایشان او را بقصاص امیر حسین بقتل آوردند و نویینان ختلان را حضرت صاحبقران بر لیسر سپهر طراز محمد میرک خویش

کیخسرو ارزانی داشت و حضرت صاحبقران از زمان در مقر سریر سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید و بنا ط عدل و احسان بر

زمین و زمان بگسترانید **بیت** خوش زبخت خوش بتابد دوالتی» گیتی زمین معدلتش فارغ از محنی **گشاده در لشکر کشیدن**

حضرت صاحبقران بخوارزم نوبت ثانی خاتمه کتاب بجد اسما که مشتملات بجا استعاده از شرفسوس شیطان سینما ن

انسان صورت دلیلی روشن است برین معنی که از امتحان مفاسد عالم جلیس و همنشین بجاست و از تمویهات و تسویلات این

است که در آن هنگام که کیخسرو و ختلانی بکر فتن سلطان محمود شاه و علی سپهسالار حضرت مولوی محمود شاه بخارا کشته

بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفی و در مجلس او نه سخن یافته اغاز اغوا و افساد نهادند و خاطر او بفتنه کوشیدن و سوسه از طریق

مستقیم مودت و ولای حضرت صاحبقران بگردانیدند و او را از شامت وسواس ایشان پشکستن عهد و پیمان کرد شیمه پرداخت

و منحرف و مرد ایشان اقدام نمود و هم دران بایوتاخت کرده و لایت کات را خراب کرد و اهالی آنرا بجا کلی کردانید و روزگار

بر بان بنجب بکوش او میرسانید **بیت** مهلا انسم که عهد و پیمان تو» در قم شکنی ولی بدین زودی نه» بنابرین چون سپاه

ستمکار ظالم نهاد شاه بهت بنمود و سلطان عدالت شعار لحاظ اظهار آثار شوکت و اقتدار اغاز نهاده حضرت صاحبقران

در رمضان سنه ۷۷۳ موافق او دیل بطالع فیروزی که در بخت کشی طاعنت لشکر اطراف و جوانب جمع آورد **بیت** سپاهی زدشت

بیابان فزون» و ز اندیشه هر حساب برون» گروهی سپه دل که یکباره دل» بنوشیدی از خون کرامی کسل» و سعادت و اقبال

در رکاب و جلال کبیشوی خوارزم او رده روان شد و چون از ریگستان گذشته با غدامید یوسف صوفی را خوف و هراس غالب

شد از کردار نکو فضل خویش پشیمان گشت و از کوسرو سلطها انگیخت بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که عهد شکنی

عصمت و جلالت خانزاده را اسباب تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هر چه زودتر روانه دارد حضرت صاحبقران

از آن مکارم صفات ملکانه حلائف جرایم الحد رقم عفو کشید و بسیاری را از آنجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر

سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت بود محفوظ بحفظ الهی و مشمول الطاف نامتناهی اتفاق نزول افتاد بمیمنت مقدم آن

زفاف و هیشه اسباب طوی مثال زاد **گشاده در فرستادن حضرت صاحبقران امرا را بطلب مهد اعلی خانزاده از جانب**

خوارزم در شوال سنه ۷۷۵ موافق بارس ییل هنگام نهاد که سلطان هفت اقلیم کردون مسند شرف خویش گرفت بعزم طلعت گیتی

فروزان آرایش یافت» و تحریمات طبیعت ستاره فوای ان ناشره باد مرده عروس گل سوری تمام زند کرده **مصراع** مهد نبوی ... آوریس

نصیب ... الست» حضرت صاحبقران امیر یادگار برلاس که از نسل لالای قاچار بود و امیر داود دوانه او را بخواستگاری

مستوران استار فرزانه» الاعلی ای پادشاهانه» مبادا خانب خوارزم کردانید تا مهد اعلی خانزاده را مصحوب وفور رسالت

و اقبال مبدور محفوظ و مائید ذو الجلال بسمرقند او رند و چون امرای مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفی مقدم

ایشان را به مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقی نمود از شرایط حرمت و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نداشت

نظم زجانب داری و تعظیم و اعزاز» فرو نگذاشت چیزی مایه سرافراز» و ایشان را بغایت رسم طوی داد بنوعی که شاه

چنان دفیر توانند بود قیام نمود» و جهاز یاد بر کات که همراه داشتند **بیت** زر دینار و یاقوت و مشک و عنبر

زد بنای زربفت و خرقه حریر» زچینی تسبیح و خطای پرند» کد شستر زا الماس چون و جند» زر و زر بود لکو هر شاهوار

و زنان کو نه چیزی که آید بکار» بسی جامه که نماید نبی» بر شمار و باب ده کو نه چیز» بر شاید نه در یوسف صوفی بمحنتی

حسن و اندر ترتیب داشته طوی داد و خانزاده را مشایعت نموده بصوب درگاه عالم پناه روانه داشت باستقبال انفت

و حجلی فراخور بیت چنان تاج بر تخانه و تخت زر» چنان یاره و طوق و زرین کمر» پس از بوستان کوه شاهوار» پس از خاتم و یاره
و گوشوار» پس درج و صندوق با قفل زر» پر از لعل و یاقوت و در و گهر» ز پوشیدنی و زرکش رده» ز هر جنس کان بود او را سزا
کت و خرگه و خیمه و کندلان» و هر گونه چندانکه صد کاروان» و از آمدن کوکبه تجمل دوام سرفند کرد اینند نا بحضور جناب
بعرض جمال الدین پایه سریر اعلی رسانیدند و چون صورت حال بعرض ملاحظه حضرت صاحبقران یافت کرائم اخلاق خجسته باعث اعزاز
مقدم شریف خان زاده شد و قریب تقاغاتون که عروس ایشرقیل خان بود با دیگر خواتین و مجموع نوئینان و امرا با
قامت رسم استقبال اشارت فرمود بیت پذیره شدندش همه سرکشان» بشادی درم ریز و گوهرفشان» هوا از عبیر مشک
نشان کرده» زمین چرخ تا چرخ دیبا کرده» و سادات و قضات و علما و مشایخ و اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کانت
استقبال نمودند نظم جهان جهان کار را سازوار آمدند» پرستار اندیش باز آمدند» جهان نو بسر کشته از آشنا» هم از نو جوان
و بر خواسته» زمین باغ فردوس بنیاد شد» هوا از نوا نو دهنا و شد» و در باب رعایت ترحیب و تکریم و صول هایون
معدای قدیم و ظایف مراعات و رسوم طوی و شادمانی انقدر مبالغه کرده شد که تا جمله سپهر از جمال عزت
با عید نوت یافته نظیران کرد اتفاقا قاعده با شرف بیت جهان نو ز یک مجلس ساختند» بهشتی نو آئین بپرداختند» سران جهان پیش
برآسوده چند» هوا پر ز مشک شد زمین دنگ دنگ» و چون اطالع خاص و ساکنان دیار که باطن مملکت عبادت از آنست که از
سیاس عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بود امن و حضور و زینت بود و بهجت و سرور از اثر بود مناسب نمود که بجوانب اطراف نقار
مبارک ظاهر و بادم موافق باطنش کردد و صورت مطابق معنی دار السلطنت سمرقند را بانواع تکلفات غریب و تجملات لطیف
بجیت آذین بستند بیت بلی شد دل زحو بیجامش» همه کوچه و برزن بیارا ستند» و چون کافه مردم از دور سلطان کشور
بدر نات و بنای آن دولت روزافزون تا اندیشه نولک تا از حوادث دوران کار را وقاعت یافته بود اعظامتر کرد و غایا ء کار زاران کشور
اند و سرا ایشان و زنان شغل و ستان تکلیف کسب و تحمل کار باز داشته و عدرد کالا با یکبار که بیشتر قبیکی که بیش در کار مردم
بود مگر در آن ایام فرخنده فرجام حوالد و کار خالها شد و کشاد کی که و فتی دست ستم ز اثنی دران فرصت دور و دهان قراسم
و ب بیجاره کشت و نام و نشان غم چنان کم شد که یاد غم کردار بیکاره خاند مصراع و لیکن شب و روز رد کار بودند» و شادی
و فرح چنان غالب و عام افتاد که کسی را بمرح یاقوت» بیلی عجب شد مکر انکه از لعل در اللار بود بیت همه شهر جیش و هم سور
سوی» بهر کوشه صحبت بهر جا حضوری» هم ملک گشته عشرت سرا» معنی ز هر پرده عشرت سرا» سرای بحال از نوای سرود
فرشاده هر روم بشادی دوروز» و مقدم میدانی صدر خانه را در مرصع بجواهر الطاف الهی و مکلل بحلل نا شدات نامتنا
مبارکی ظاهر مشرف شد از قدوم سعادت کسر عنبرت تختگاه بلقیس کرد اید بیت از این بر نهدجنی فدیای زر زرنکار
ورکت جواهر و دنیا دینار» کر بسیم پایها نهاد و شاد کرد بکستر دند و بیا فشاندند زمین پی سمان از دیده جهان چنی

نقاره کشان بوشیدن و پنهان ماند بیت عجاد نثارش نه زر یاد رشت» چو برشد عنوان ذکر ایوب کشاده در زکر دیده فاش
امیر زاده جهانگیر با حضرت مهد علیا سوین بیک خان زاده کمر بستگان درگاه سلطنت پناه حسب فرموده معطیات تکلف
اسبابان خیام نمودند چندان سراپرده و خیمه و خرگاه و سایه بان طناب در طناب کشیده شد و فرشها کونا کون کستر ده
گشت که بیت هم پشت زمین شد و روی دیبا» هم ز بر فلک بالای خیمه» و جهت بزم خاص و مجلس عام اختصاص بیت
و ساقی مدور بسان سپهر» سپهری بسان ماه و ناهید و مهر» در رخش برو شده حرف برز» مرصع بیاقوت و در و گهر» ز دیبا منقش
سپر کرد اندرش» پرازبوی عنبر سر و چنبرش» یکی تخت زرین کوهر نکار» نهادند در خرگه شهریار» ز ده تکیه طاس قمر
کامیاب» چو بر طارم چارمین آفتاب» شهان و مهان و سران سپاه» شده انجمن در بر پادشاه» زمین سر بسر شد ز دیبا بر
شد» جهان کشت حیران فلک خیره شد» کرشمه ساقیان شیرین نکار» با نشوه شراب تلخ مذاق خوشگوار» یا رشک دست
بجاده کری عقل و هوش بیاد دادند و نغمه سرود مطربان خوش آواز با هنک نوای هر کونه سرود و ساز راست کشیده پرده دل
عشاق مدهوش آغاز نهادند شعر دران بزمگه شاد بنشستند» مطربان جانفزا دمی خواستند» بودند مصروف دو ندکار
کز دیدند یار و کرفتند جام» هوا کشت از دود عود ابنوس» زمین چون لب دلبران جای بوس» جهاندار صاحبقران کامکار
جبر و فی دولت بخت جوان» ز زر جامه و کوهر شاهوار» ببخشید بیرون ز حد و شمار» بدین کونه جشنی بهم شهی» همی
کرد هر روز کنجی تهی» و در این ایام چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در غایت کمال و نهایت جمال دو
اسباب عیش انکمال آماده و مرتب بود نظم بفرمود تا موبدان و ردان» ستاره شناسان و هم بخردان» شوند
انجمن نزد تخت بلند» ز راه سپهرش پژوهش کنند» و تعیان رعایت احتیاط در اختیار وقت در مجلس خاص مشحون با کابر
و خواص و اعیان مملکت و ارکان دولت مجلس ترتیب عقد واجب را بامیر زاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوی
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد نکاح بستند و هر سو دامان لعب و دست نثار بنا خوا
و گوهرفشانی بر کشادند بیت همه سر فرازان و گردن کشان» ز هر سو ثناخوان و گوهرفشان» و چون حضرت انجمن بخلوتخانه
خاور خرامید و جهان سپهر کحلی مقنع شب در سر کشید نظم شبی کز صفا چون شب قدر بود» رخ ماه و صالش فروزنده
قدر بود» همی کرد بخشش سعادت سپهر» مه و زهره بود ناظر بهر» کواکب بجوی بهم متصل» مناهج طالع از
مستقل» خلوت خانه زفاف سعادت اتصاف که از فیض فضل الهی بجواهر الطاف و حلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع
نیر سپهر سلطنت و برج مقارنه سعدین آسمان ابهت و جلال گشت بیت دهان نا شاند لعل بر شکر» صدف
شاهانه یکدانه در شد» لبان یاقوت سا بچون نواسود» ز رانده بوته بود و سیم پالود» چه مرغ تشنه ز
بر چشمه منقار» از و آب حیات آمد پدیدار» و این جشن فرخنده و عقد مبارک اندر اواخر سنه ۷۷۵ اتفاق افتاد

والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين کتاب زدن توجه حضرت صاحبقران ابن ...

جهة فتوحات سوم در روز پنجشنبه غرة شعبان سنه ۱۲ موافق توشقان ئیل حضرت صاحبقران لشکر ظفر قرین جمع آورده شایسته در

العابدین متوجه جانب جنه شد چون رباط قطغان عن رود گذشته بود کشادن آفتاب از نظاره برودت هوا یکبار سرد ... گشته

اندوه دریا نوال شاه کوه افشان وسیم یا رعنا موج خیز چو سر باران و برف می بارید نظم هر کز کسی نداد بیان سهل ...

برف که گلی گر آفتاب جهان دزد دهان برف مانند پنبه دانه که در دو پنبه تعبیه اجرام کوه جهان شاخ بنهان میان برف شاخ

سر ما بر اشجار و بید کر قوای نبات آن کار زبان ماند سر زنش لذا و سدا ازدست بر صحات در راه در آمد و شدت سردم می بود

شود و مردم از محافظت خاریان عاجز گشتند که جان شیرین در خطر بوده و بعضی از اسطر و دم بسیار بمردند و بعضی از دست و پا

تلف شد حضرت صاحبقران از راه اشفاق بیان داشت که انا بغار اجعت فرموده و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمودند

ناموزون و برده هوا بگشت و باز در روز شنبه غره سوال الموافق اول تو شقان ئیل سخید حدود عزیمت فرمود و عساکر منصور

را ترتیب داشته متوجه جانب جنه شد و امیر زاده جهانگیر با مقدمه لشکر از پیش روان کردانید و شیخ محمد بیان سلدوز و خداداد

پسر هزار جلابی که تعداد منقلات پدرش حضرت صاحبقران ایشان را با ولقوا و فرمود ملازم موکب ظفر قرین شاهزاده

ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع چاردون رسیدند یکی از جنگ کرد گفت حضرت صاحبقران فرستاده کیفیت قمر الدین

او منافق و وغلاغ بود از و جمیع سیک ذخیرة کرده لشکر خود را جمع کرده و در موضع کوک توبرا نشسته و انتظار می کشد

و چه لشکر شما آگاه نیست فرمان اعلی نفاذ یوست که سپاه توقف نکرده شوند خود هم متعجل از عقب الله چون قمر الدین

از رسیدن عساکر منصوره واقف شد توقف نتوانست نمود بجانب جنگ شتافت کرد اما بکه عورت باد خوانند پناه جست و آن سر دره

حقایق مقالات و سر رود خانه عظیم اتجا جا بیت قمر الدین با سپاه ارد و دره گذشته در دره سوم فرود آمدند راهها استوار

کردانیدند شاه زاده جهانگیر لشکر عدو بند کشور کشای را یاسامیش کرده بر سر او راندند و طنطنه کوس کر و نفیر و نای

کوس اندازه کرده هیاهو ران در تیر و دفش و عطاب هر روح شکار بر زانان شیان کمان بر خارا زوانند و بیل زانکر نوع بیکان جان ستان

و به یمن اقبال کامکار جو شتر در دل دشمنان نشاندند و در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمر الدین را پیغام بر در خاطر اثر نمود

چون شب در آمد مجموع و بکیتن ها راندند چنانچه هنگام صبح از لشکر هیچکس آنجا نمانده بود بهادران فتح اینی نگاه شد کرده

بنا بر آن لشکر در پی ایشان روانند و چون حضرت شیار رکاب رایات استقام بر افراخت حضرت صاحبقران بابانی لشکر

بر سید و امیر داود و محمد واقیج و اهل در آن زمین یاغی ... بود ایشان بوحب فرمان بر نشستند بایلغار روان شد ...

دریا بغرق شده شغل جیات فرو گذشت و چون با ایل یاغی رسیدند ایشان از غارت تمام ... حال بقید بپایان ایشان

یکو غشد و هزاران گاو ایل شدند گرد کرده پیش فرستادند حضرت صاحبقران به فصد استیصال مخالفان تا موضع های

تا ق بغر مود و امیر زاده جهانگیر را با فوج سپاه نصرت پناه بغر شاد تا در تعقیب قمر الدین ... موضع او بیرون بلغ غموده او را دریافت

او زند شاه زاده با لشکر بحسب فرمان روان شد و هر اسپاه جنرد که در موضع اوج فرمان مقام داشتند جهاد پیوندند و قمر

الدین در کوهسار ها فتنه در پی گردند و از ایل و الوس رانده و پریشان کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون

امیر شمس الدین بونیان آغا بخش اوز دلشاد آغا را بگرفتند شاه زاده کسی فرستاد که این معنی بعرض حضرت صاحبقران

رسانیدند از حضرت ... بجاه و سه روز با زدران مقام توقف اختیار فرموده بود چون این خبر بهجت اثر آنجا رسید و مع

علیه در رسید از اغاکو گرده بالا می و اشماق براغد و امیر زاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده در آن محل بشرف پای

بوس سرافراز گشت و غنایم بسیار از برده و اسب و گوسفند پیشکش کرد و دلشاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت اعلی جوان بخت

و دلشاد گردانید بیت که بوسه صاحبقران شاد باد هزارش کنیزک چو دلشاد باد و با وجود صغر سن از فرط اشفاق

گناه قرآن از آنجا معطف فرموده باب یا سی فرود آمدند و از آنجا بعجلی از بین بار منتقل نموده چند روز بعیش و کامرانی توقف فرمود و مبارک

مکر بیت کرد از امیران هر اده بود و از هواخواهان قدیم آن حضرت رسم طوی و نفوذ بتقدیم رسانید و با نواع خدمات شایسته

تقرب جست بیت کر نیست در بند کیا سواد بدرگاه فرمان ده کامکار عاطفت پادشاهانه اهل بیتالاله اعلی بیت را که در بی

سفر سیری شده بودند به پرسش خدا داد را نواخت کفتار در زفاف همایون حضرت صاحبقران قرین فرمان پیروی باشد ری

امحنت پناه دلشاد آغا قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع چون سعت رحمت الهی جوارح عهد انکحه

و جهان از واج بعضی از کاینات فرمود صاحبقران جوانبخت را دران منزل بجشن و صواعید کشادی در تهیه امثال امر فانکحوا

با ذامن همت کرفت و هوای دعیش سایه سعادت بر شعبه دوحه اماده دلشاد آغا انداخت بنده کان درگاه بر تهیه اسباب طوی

و اقامت مراسم آن قیام نموده بیت بکی جشن فرخنده آراسته دی در وجهان اسکرآن خواسته فرو زنده جشن که خورشید و ماه

نظاره شدند اندران جشنگاه برو که طالع برومند بود نظرها سراواد پیوند بود جهان جو بر رسم آباء خویش بری چهره

کرد هنا و خویش زمانه زبان بجهت تهنیت کشوده مصراع فلک از براه رسم نثار داما نان بزواهر جواهر بار آورده

تا دزین بزم همایون گوهر افشانی کند آسمان از مه و فطرة پر جواهر داشت جام دولت شاد کام خاص و عام را مملا

عشرة در داده و از اسباب عیش و کامران هر چه در خیال آمال و امانی گنجد بر ادنی مهیا داشتند و هر طرف که دیده انداز و شکر

بیت گل چو یافت باد خزان جاری تارنج بر شاخ جوان ساغر زرنگار در سلسله شراب ارغوانی بر کف نهاده ایاق می داشت

و هر جانب که گوش هوش باز میشد بیت یوسف صفتی بوده در چاه برده رخ آب زنرگس ماه ساز نی جانون عشرت

ساز کرده ملکا نوای این سرود در بزم ماه و عشرة سرا زهره بیلالات بیت که صاحبقران جاودان شاد باد دلش خرم

و ملکش آباد باد و بعد از تنافسان مقام هزیمت فرموده و از یورد یان عبور نموده او زکند مضرب خیام نزول گشت

و معه علی قلیچ ترکان آغا با خواجه شی و توپچیان و امرا از سمرقند استقبال نموده در آن محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند و
مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیدند بطرب و عشرت مشغول شدند و چون از اندرکند روان شدند بخشی و سید عادلشاه پسر امام
جلایر که خدمتکار دیرینه بود بحضرت صاحبقران اظهار داد و ایشان دعوا کشید و بجبر ظاهر خدمات پسندیده
بجای بجا آورده استاد در دل کدورت کرده میخواست که دو داشای طوی غدر اندیشد حضرت صاحبقران را چون حفظ ربانی در همه حال
نگهبان میکرد الهام دولت آثار و علامات شاه مجلس آن مکر پوشیده بنظر مبارک بود و از آنجا حرکات و سکنات عذر و خبث باطن
ایشان دریافت در حال از مجلس برخاسته سوار شد و باز دو بجانب معاودت فرموده فرود آمد و در آن وقت که آن حضرت متوجه
قرالتون بود شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه جلایر و ترکان ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحبقران را بگیرند

نظم
اگر خدا نگه دارد « اسب کسی بد نیاید « کارش همه بخت نیک باشد سازد « در زمانه حسود چنان که آید « لا جرم آن

حضرت قوی عنایت ازل و تائید لم یزل بمستقر سریر سلطنت بلا منه و سعادت معاودت فرموده و لشکریان را اجازت انصراف ارزانی
داشت و نفس مبارک بر تخت سمرقند متمکن گردید و من بی قریبی واقع است بجانب غربی فرموده در آنجا قشلاق کرد و در همین زمستان عادل
شاه جلایر بساط بوس بندگی عالم پناه آمد و بر وفق فاعفو عنهم و اصفح عنهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بود
بر زبان خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون برات معانی الملاحم یافته از رای طایف و حسن تدبیر نا شنیده انگاشت
و عادلشاه بر عنایت پادشاهانه سر افراز گردید و چون زمستان با آخر انجامید و یوسف آفتاب از دلو در حوت تحویل نمود
خال بیلیغ بجا انقطاع بغداد پیوست که سپاه شاه علاء الدین رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاه عالم پناه جمع آیند و چون تمام تومانات
ولایات با لشکرها از اطراف و جوانب توجه نموده

بیت
سپه شد بدرگاه شاه انجمن « بر دانما یان لشکر شکن « حضرت صاحبقران بگوش
شیخ محمد بیان سلدوز و پسر سید بیغو عادل فرمان داد و چون لعل از پیش کشاه او روش کشته و در غیش تاریک و در شکم عیش
بارید شد و او را بر اشهر یلیک سلدوز که خویش او بود و برادرا و بیلغ بغداد او علاءالدین شاه سپردند تا او را بر قصاص برادر
شربت جشانید و خوای صبح بکردن بدر اخر فرو شد هم روز گشود شنوایند « و دولت باید بطلایر علی درویش و محمد درویش را بر بیانها
رسانید ند و هر بجا ترسی الا الکفور « و ایالت تومان سلدوز و ضبط و لشکر آن بشهاب و عمر امیر اشامور علی فرمودند کشت

کشادن توجه نمودن حضرت صاحبقران بصوب خوارزم نوبت سوم و مهم از راه مراجعت کردن بواسطه یاغی شدن

شیخ علی خان و علاء الدین شاه و جوان بن جلایر
در اوایل فصل ربیع سنه ٧٧٦ سته و سبعین و سبعمایه که از فرمان سلطان طمغاج سپاه کیاه از هر طرف
جیش در ریحش افتادند و سر داران شکوفه بمحافظت شهر و حصار باغ و انجار بیفت کشتند لشکر سبزه روی بهر و در بیجانها دند

نظم
لشکر سبزه بعقیق فتنه سلطان بهار « سوی صحرا انداخته از زبانه همایون ثاد « آب عرق زده از سعف سنمها ریحانیه « کلو سپر ساخته فرق کرد برخی
شاخ بیوه کنار حضرت صاحبقران نیلقین دولت اسباب این خویش و دل پیرنا بی دور بین غافبر اندیش

بیت
عزم خوارزم حمایه

مجلس بر کشیدن رزم بر بزم « امیر ابو غازی بضبط سمرقند بازداشت « و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و خطای بهادر و فیلچی
بوغا و دیگر امرا آماده با یک هزار سوار بجانب جیحون روانه داشت و فرمان داد که در طلیعه القدیم رحیم کوشش نموده هرجا که
بیابند او را نیست کردانند

بیت
ز کردان و جنگ آوران سی هزار « بر فتند و جویند کارزار « و رایت نصرت شعار در حفظ الهی
جلت
کار متوجه خوارزم کشت

بیت
باسپاهی بیرون زحیر زحصر « در شجاعت همه بکار عصر « شد شیران جشنه بکار « معتدد و تیز
دلیر کدار « و چون در کنار آب جیحون در موضع سه پایه از وصول ماچه سپهر فرسایش در شک طارم بچارم کشت ترکان ارلات
با لشکر خود از آن سواب متوجه معسکر همایون بود و چون مسافت عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب بازگشت
و بطرف کزور وان پورش خود که بجهت حضرت صاحبقران بولاد تا با جماعتی از عقب او فرستاد و ایشان شب روز زانده ...
اند خود گذشته بلب آب خان آب باو رسیدند ترکان و برادرش رمش با اتباع خود لب آب کرفته بجنگ مشغول شدند

بیت
با سپاه دشمن که کوشند دلیر « همان کوشش کوه با زرخ شیر « بجائی که شیران بر آرند جنگ « چه یارای روبه کماسد بچنگ
و چون شکست برایشان افتاده پراکنده و کریزان کشتند و لشکر ظفر قرین از عقب ایشان روان شد پولاد شها برق کرد هند
و اسب ترکان باز نا دیده بود در روان فرود آمد و اسب پولاد بیک جو بر سر تیر خداخت و بیش از آنکه ترکان باز تیری باید دیگر
کرد و از کلاه خود بیش نکذشت چنانچه لیر لیس تیر پولاد بین کشته روی جلادت باو نهاد و در زمین او بجست و پولاد خنجر آبدار
و آن ترکان را بر زمین زده

مصرع
سر شر از تن بنام حق جدا کرد

بیت
سر کینه جوی از تن بیفکند « بخنجر بینید و بر کشت شاد
و ایشان سر بیالان در پی برادرش رمش کرده او را بدست آورد و کارش بساخت

بیت
سر شر ز همان دم زتن باز کرد « در دوزخ از ازغش شادمان کرد « و سر هر دو را به پایه سریر اعلی رسانیدند و بیاسان سلطنت ایشان حضرت صاحب
قران عالم کاه سروران ذوزاد بود

بیت
هر شر که بپای خود بمیرد ندانجا « بیت دیگران رسانیده شد

بیت
سری که هست بر آن استان جبین فرسا « ... ایش نکند چرخ بر بیت تجلی « و از طلیعه امراکه حضرت ایشان را بجانب جنید فرستاده
بود سار بوغا و عادلشاه چون و لایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده خطای بهادر و ایلچی بوغا را بکرفتند و شهر کرمه حضرت صاحب
قران او را در اندکان بیاد و علی کذاشته بود با ایشان موافقت شد و ایشان اهل خود و جلاد و قبچاق را جمع کرده عازم
سمرقند شدند و حصار شهر را محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بر تحم بیت دیده دورزی ناوک جکر سوز نگذاشتند ایشان نزدیک
کرد شهر بکردند و امیر ابوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت ایشان کرد و باید سریر اعلی اطلاق مضیر
کرد و موکب همایون کذشته بجانب ریشه بود که این خبر بسامع منیر پیوست از هم انجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیر را
مستعجلا ساخته از پیش روانه کرد و نفس مبارک با قول لشکر از عقب توجه نمود و چون به بغاز رسید عساکر کوچ دو روز را
آتش ترتیب داده و از آنجا ... نمود و بر باد ملک تو زول فرمود و شاهزاده بموضع کمیته بر شهر نام رسید در آنجا

صفها بر کشیدند جنگ در پیوست **بیت** بر آن نالهٔ کوس شد گوش کر ٭ بیفشاند خنجر کین زهر تر ٭ تو گفتی که الماس مرجان
فشاند ٭ چو مرجان که در کین هم جان فشاند ٭ امیرزاده جهانگیر **ع** بیاری تایید نعم النصیر ٭ که پیوسته در ضمان فتح و نصرت این
دولت ابد پیوند بوده هجوم بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و باروس خان پناه بردند و ملازم او در کار
شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب بسمرقند سریر سلطنت مآب سعادت نزول فرمود و الوس جلایر را بارا قسمت کرده
متفرق و پراکنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندکان فرستاد و عادلشاه و سار بوغا جلایر هزاره خان بر یلاق
رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بی‌وفایی برکشیدند و با اوچی بیک پی کرکان شنه خان بود جنگ کردند و او را بقتل
آوردند و از آنجا بگریختند با لوس جته پیش قمر الدین رفتند و او را بر فتنه و فساد تحریض نمودند **بیت** از جوهر بد همه بنا فی خیر
نبود شر و انادو منافی خیر **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت ستم** چون سار بوغا و عادلشاه بقمر الدین
ملحق شدند و شرور و فساد کینهٔ دیرینه کرد نهاد او بود باد اغوا و افساد بر انگیختند قمر الدین لشکر کشید بولایت اندکان
در آمد امیرزاده عمر شیخ در کوه اندکان شد بادیه پوشید و شاه زاده در کوه متحصن گشته شهر دانشمند نام پیش
حضرت صاحبقران فرستاد و صورت حال عرضه داشت که باغی با غلبهٔ تمام رسید و اندکان از یورت کرد این آنحضرت از استماع آن
خبر نائرهٔ غضب اشتعال یافت و در حال عازم آن طرف گشته بتعجیل براندند چون قمر الدین از توجه آنحضرت آگاه شد پای قرار
از جای رفته بی توقف باز گردید و آن موضع آتابشی بل خانه خود را گریز اینده و خود با چهار هزار سوار آن سر در کمین
گاهی توقف نمود چون حضرت صاحبقران بآن موضع رسید و انکیز کرد قمر الدین آگاه نشد امرا را با تمام لشکر از عقب دشمن
روان کرد اینان از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمعی سرداران مثل امیر مؤید و خدای داد و شیخ علی بهادر در دنبال ب
استیصال مخالفان عنان بکشیدند و حکایه منجر شد بر عادت دهلوان و شعلهٔ غضبش افروخته گشت و ایشان تیر اندازی شتافته
تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحبقران زیاده از دویست کس نماند درین حال قمر الدین فرصت غنیمت
شمرده با چهار هزار سوار کینه دار تیغ کین از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیدند و دست اهتمام بحضرت صاحب
قران غازی آن حضرت را ملهم دولت روز افزون مصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بگوش جان رسانیده هیچ
گونه وهم و اضطراب بخاطر مبارک راه نیافت و مردم خود را استمالت نموده دل باز داد که ظفر و فیروزی از بخشش ملک و هاب
است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه می‌باید کوشید اگر اندک هستی پیش آدم کارساز دست برود **نظم** بگفت این
بر کوه مرکب بر نجابی ٭ بمیدان در آمد چو ضرغام ای ٭ همی زد بشیغ و بگرز گران ٭ همی تافت بر حلقهٔ سوغان ٭ چو بر حمله چلی فکند
بکوه ٭ چو بر زخم جو فی بر افشی بخون ٭ چو شان بر افکند یکبار کی ٭ همی زاند تا قلب کرباد کی ٭ بدین گونه آن خسروان جهند
بکوفت بر تیغ و سنان و کمند ٭ شکست و بریده و فکند و ببست ٭ سر از تن و سر و گردن و پای و دست ٭ و چون حضرت صاحب

قران کامکار در آن کارزار از نفس مبارک خود مبادرت نموده کوشش فرمود کامثال آن جز بنجده تا یید آسمانی نتواند بود بیا
نفرة بیاهش بر زند و از بردی و بزدانکی داوند و با اندک نفری چهار هزار سوار نامدار کینه گذار را بر هم شکسته منهزم و پراکنده
گردانیدند **بیت** نباشد چنین کار کار بشر ٭ که بی دانش دهد ظفر و دیر تر ٭ و اگر در بخاطر دبا حوال خالو ضایع آنحضرت
و اطوار و آثار و از سر حقیقت دقیق تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطن آن بزرگوار کرد و آن شکار و مطرح انوار
تائیدات الهی بوده چه از وزکه بحسب ظاهر از اعضا و جوارح صوری آنحضرت بطهور پیوست بحسب باطن شباه که در ... خواب
بحکم و جعلنا النوم سباتا پرده خواب بسته ماند و لفی فذهبی سرشته متوجه باطن گشت از صفای آینهٔ ضمیرش صورت
شیخ برهان الدین قلیج رحمة الله و رضوانه علیهم بطریف دعای صالحه که یک جزو از چهل و شش جزو اشان نبوت است
نمود و با منیب تمام پیش او رفته در باب فرزندان چند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت
نمود که ببرم آنرا از خدای تعالی درخواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلاح تعرض ذکر فرزندانش و چون از خواب در آمد از آن
گران فضیحه زیر دخوف دلخواه بوده و از غایت نکرانی خاطر بولغشیغ که دید مخاطبان حضرت بود با خوشه بتعجیل آن سال
کول بغرشادو تا خبری تحقیق بیاورد و چون او رفاهیت سلالت زده بادفرزند خواب پریشان دید ملال خاطر مبارک
زیاده گشت و امرا و ملازمان را فرمود که گمان میبرم که از فرزند خود دیگباره جدا مانده ام حال او از من میپوشیدایشان
بنا قودر آمدند و بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق و عتاق موکد کردانیده که ما و بندگان را از آن صحنی و فوف
نیست و از خال شاهزاده خبری نداریم و چون از آنجا کوچ کرده روان گشتند در سنگی یغاج بار قمر الدین رسیدند و جنگ
در پیوستند و در یکبارده هزیمت یافته بکریخت و امیر ... و قرا و زنکاشبی کرده از عقب روان شد و چون بپاره ره
بر قمر الدین باهشت نوکر باز گشت و او را در میان گرفته اسپش از زخم تیر بینداختند و او را از تیر زخم بسیار
رسید و غافله پیاده و خبر خیاران اعان یافت و در دست پولاد بهادر در آن جنگ از زخم تیر مجروح گشته بود و از قضا
اتفاقی در آن راه افتاده بود پولاد بهادر خواست که او را گرفتار کند از کثرت حرکت زخم جراحتش زیاده شد
دیان برغ در گذشت **ذکر وفات امیرزاده جهانگیر طاب ثراه** چون حضرت صاحبقران از تاقمر ... مراجعت فرموده واز
سیحون عبور نموده بدار السلطنت سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف **نظم**
همه جامه کرده سیاه و کبود ٭ زخون دل از چشمها رانده رود ٭ همه بر سرافشانده از غصه خاک ٭ جو جامه همه سینها کرده
چاک ٭ برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلائق همه سرها برهنه ساخته و بلاسها و نمدهای سیاه در گردن
انداخته از شهر بیرون آمده و آن کی بیند در موج خون افشانده و خروش و عویل **بیت** دریغ ان جهانگیر بادین
و داد ٭ که شد همچو گل در جوانی بباد ٭ و فغان و ناله فرو ... و کیوان در گذرانیده **بیت** دریغ آن جهانجو

کردیف و سر انداز بر و برو نگار ۱۱ بکوش سپهر طراز کنبد کردان رسانیدند ۱۱ حضرت صاحبقران از [illegible] شاهرخ ان خال اعز بکوش
ضمیر الهام پذیر کان [illegible] یعقوب یوسف بیت چو اکر شد از مرات فرزند شاد ۱۱ جهان بر جهان بین او تنک باد ۱۱ دور [illegible]
[illegible] سوکوار ۱۱ [illegible] کرده بر خویشتن روز کار ۱۱ سر تا سر ملک [illegible] قدم حضرت صاحبقران [illegible] و سرور [illegible]
از هول این واقعه جان کداز [illegible] ماتم و [illegible] شیون کشت نظم بماتم نشستند یکسر سپاه ۱۱ همه جامه شان کبود و سیاه
سراسر کنان کشت بر سر خاک ۱۱ همه دیده پرخون و دلها چاک ۱۱ همه زار و کریان شدند ۱۱ چو بر آتش تیز بریان شدند ۱۱ حضرت صاحب
قران از بن واقعه بحکم اولادنا اکبادنا بغایت محزون شد و [illegible] خاطر اما چون ذات عالی محیط بود با نکر فنا هر ممکنی [illegible]
و دوام بقاء هر محدث از [illegible] ممتنعات شارة بشارة آیت ۱۱ وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعو[ن]
[illegible] ان جراحت ساخت و روح روح شاهزاده سعید مرحوم را انواع خیرات و مبرات تقدیم فرمود و اصناف صدقات بمستحقان رسانید
رسم [illegible] و الطعام فقرا و مساکین باقامت پیوست و کالبد [illegible] نقل کرده در انجا مدفون ساختند و عمارت [illegible] عالی در [illegible]
بر افراختند بیت ز مرکش [illegible] ساختند ۱۱ با آیین شاهان برو پرداختند ۱۱ و مدت عمرش بیست سال بود و از وی [illegible] امیرزاده
محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از [illegible] آغا [illegible] بعد از وفات شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و قوع
وفات در سنه [illegible] موافق [illegible] و امیر سیف الدین [illegible] خاطر [illegible] جهان غدار نا پایدار [illegible]
کشت و از حضرت صاحبقران اجازه طلبیده متوجه حجاز شد **کفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحبقران ظفر قرین بر سر**
قرا الدین چون حضرت صاحبقران بواسطه ملال خاطر [illegible] التفات از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز کرفت
بیت که این دیر [illegible] ۱۱ [illegible] ۱۱ [illegible] یکی توده خاک [illegible] ۱۱ چرا داشت باید دل خود [illegible]
هر کاری چنین مختصر ۱۱ [illegible] اعیان امرا [illegible] خلافت پناه حاضر شدند و زمین عبودیت [illegible]
اخلاص [illegible] و بزبان دولتخواهی عرض داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام عالم را بوجود پادشاهان
کامکار منوط کردانیده و واسطه امن و امان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته
نظم اکر خود نبود [illegible] نام ۱۱ ز عالم برافتد حلال و حرام ۱۱ د کر تیغ سلطان شود تیره رنک ۱۱ [illegible] آینه دین زنک ۱۱
بود پادشه سایه ذو الجلال ۱۱ و زان سایه شد با جهان اتصال ۱۱ فروغی ز عدل شه کامیاب ۱۱ جهان [illegible] آفتاب ۱۱ فلک تا بود [illegible]
کاه ملک ۱۱ بود [illegible] فلک ۱۱ همه نقد کیتی نثار تو باد ۱۱ عروس جهان در کنار تو باد ۱۱ اکر [illegible] خاطر همایون رضا
[illegible] علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران چون سخنان [illegible] از محض اخلاص و هواخواهی

بسمع قبول تلقی نمود و روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیز لشکر فرمان داد و در این ولا خبر رسید که [illegible]
شاه جلایر با چند کس در کوهستان [illegible] سرکشی میکند حضرت صاحبقران [illegible] خواجه [illegible] سوار بطلب او فرستاد
و ایشان از سمرقند [illegible] کرده روان شدند و چون [illegible] رسیدند [illegible] کرده در ان کوهها بجست
و جوی [illegible] شاه اشتغال نمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم پناه امد [illegible] عفو فرمود
[illegible] امیرزاده عمر شیخ را با [illegible] بهادر و دیگر امرا امر فرمود که بقصد
قرا الدین روان شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشند حسب المقرر [illegible] بموجب فرموده توجه نمودند
و بتعجیل هر چه تمامتر روان کشته [illegible] بقرا الدین رسیدند [illegible]
[illegible] متفرق [illegible] شدند و قرا الدین
[illegible] **بیت** سپاه شاه [illegible]
[illegible] **کفتار** [illegible] چون سپاه [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] مکارم اخلاق پادشاهانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **کفتار در فرستادن حضرت صاحبقران** [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

قتلغ بوغا پسر ارس خان لشکری گران همراه کرد و میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین کوشش بسیار نمودند با وجود آنکه قتلغ
بوغا در مصاف تیر خورد و بان زخم هلاک شد شکست بر جانب توقتمش افتاده و ایل او را غارت کردند و او گریخته پیش حضرت صاحب
قران آمد آن حضرت او را زیاده از نوبت اول اعزاز و اکرام فرمود و تمام اسباب شوکت شاهی مرتب داشته باز گردانید چون بسر
رسید از اتفاقات قضا پسر بزرگ ارس خان تایچند شاهزاده جوجی نژاد و علی بیک و دیگر امرا معین لشکر بی قیاس ترتیب داده
روی بر سر او نهادند و در رسید
نظم
سپاهی گران یکدل و کینه جوی
سوی توقتمش اغلن آورده روی
از انبوه و کثرت چو مور و ملخ
گرفته کوه و بیابان و شخ
بهم در کمین فوج فوج آمدند
چو دریای جوشان بموج آمدند
و چون توقتمش اغلن لشکر خود را از آسیب مقاومت
ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاه او هزیمت یافته روی بگریز نهادند و او گریخته بکنار آب سیحون رسید ...

[illegible]

[illegible]

عقده راس کرا ز باب این صاعقش بنوع فزایش واقف شد در ... واقع شد و عقده ذنب کرما ... کاهش ...

در خانه خوف و بیم بود و وقوع این اثر بغایت واضحست ذلك تقدير العزيز العليم وكان ... اهل احكام ...

بر درستی قواعد خویش دلیلی چنین ... بوده باشد ...

مقامات ...

[illegible]

من الله العون والتوفيق **کفتار در فرستادن صاحبقران توقتمش خان را بجنک عوروس ملك خان و ظفر یافتن بر وی دو نوبت**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که پیروز شد شاه گیتی خدیو ۔ عساکر منصوره دست تسلط بنهب وغارت برکشادند وهرچه اسم مال بران اطلاق [illegible] صامت وناطق
بنیاد تاراج برانداختند **بیت** بقتل وغارت برآورده دست ۔ سرای سران جمله کردند پست ۔ زن وکودکان شان ببردند اسیر
بکشتند جمعی بشمشیر وتیر ۔ عمارتش مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد وازاماکن ومساکنش مصداق [illegible] الارض
واخرجت الارض اثقالها ظاهر افتاد **نظم** لب بام کرده زمین بوس در ۔ ستونها [illegible] برفته زجا ۔ سرآورده دیوار سو
سجود ۔ چو عابد که ترسند زقهر خدا ۔ دران منع مردم شد از برکار ۔ امان رفت ازان عقل و[illegible] ۔ وتمام اشراف [illegible] وموالی
[illegible] اصناف وپیشه کاران را خانه کوچ بشهر کش فرستاد **بیت** زن وکودک ومردم پیشه کار ۔ ببردند با خویشتن بی شمار
واین فتح نامدار در شهور سنه [illegible] دست داد وحضرت صاحبقران گیتی ستان مرکب همت کام زیر ران ظفر در رکاب ونصرت هم
عنان دولت معاودت بمستقر سریر سلطنت وخلافت فرمودند وجنت مجلس عظمت وجلال بسعادت واقبال نزول فرموده زمستان در
[illegible] اتفاق افتاد **بیت** حاصل شد از دولت انواع کام ۔ [illegible] شاد کام ۔ **گفتار در [illegible]**

[illegible] از بعضی کتب تواریخ منقول است که در سوالف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده وازمحلات [illegible]
سر امام بزرگوار [illegible] ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصر الکشی وعبدالله بن عبدالرحمن الدارمی السمرقندی
وابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری رضی الله عنهم [illegible] اهل علم [illegible] اقتباس انوار الفضایل از اطراف و
جوانب بلاد [illegible] ابو الحسین مسلم بن حجاج القشیری النیشابوری [illegible] وازعبدالله بن حمید الکشی
استفاده نموده [illegible] وافاضل در انجا بوده اند [illegible] مجلس درس وافاده بوده وازین جهت کش را قبة العلم والادب
لقب [illegible] بواسطه طراوت ونضارت [illegible] شهر سبز [illegible]
یافته [illegible] در اواخر سنه [illegible] [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] **بیت** هوای فضایش چو خلد برین ۔ [illegible] عقل ودانش برین ۔ [illegible] خوش [illegible]
جای [illegible] ۔ مقر سریر سلطنت کرد [illegible] **مصراع**
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] ۔ [illegible] شب سیاه فروغ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] والسماء بنیناها باید وانا لموسعون [illegible] والارض

فرشناها فنعم الماهدون [illegible] کرده [illegible] **بیت** [illegible]
سرکشیده سوی سما ۔ گشته نامش [illegible] **گفتار در [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیر [illegible] سیف الدین [illegible]**

بطلب ملک غیاث الدین [illegible] [illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] بود کراوایل [illegible]
[illegible] ملک [illegible] کرد وچون [illegible] ملک [illegible]
[illegible] امیر [illegible] سیف الدین [illegible] حضرت [illegible]
این سخنان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] امیر حاجی
سیف الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

بیت [illegible] ۔ [illegible] **گفتار در [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]**

میرانشاه بخراسان از انوار مشکوة کلمات نبوی مصطفوی [illegible] صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible]
حضرت صاحبقران [illegible] ۔ [illegible] سلطنت [illegible]
ظل الله [illegible]
[illegible] **بیت** سلطان یکی [illegible]
جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرانشاه [illegible]
[illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible]
وامیر عثمان عباس ومحمد سلطان شاه [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
بیت [illegible] ۔ [illegible] **گفتار [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]**

[illegible] [illegible] سنه [illegible] هجری علی صاحبها افضل الصلوة والسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** سلطان [illegible]

[illegible] ۔ [illegible] ۔ [illegible] ۔ حضرت صاحبقران گیتی ستان
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] شاه صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] وچون حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک محمد [illegible] ملک غیاث الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ان بکلیه دور نماند نیافت و مولانا وصال الیه زبان بفتح کشاده ان حضرت را سخنان سودمند فرموده و ان حضرت او را وداع

کرده و بسعادت و اقبال باز گشته متوجه هرات شد **کشادن لشکر قلعه فوشنج** چون رایت فتح آیات بقلعه فوشنج رسید

شعار رجب قزان قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بوده روزی توقف کرده ... اسباب پیکار

و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند **بیت** بروز بهار کر سلطان مهر ...

مرسانید واو نیز از عواطف پادشاهانه تخلف واعراض کرامی سرافراز گشت کیفیت رسیدن تو جه رایت نصرت آیات بجانب

طوس وکلات چون خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن سپهر تش که از بنای سور دلش جم بوده ربا من خاطر فیاض حضرت صاحبقران هم رقم محبت و مهر با کاشتی لاجرم آن حضرت او را

پسران اندازه دولت داشتی و در اثنای ان احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوان شد چون طرهٔ پرچم را پیش نکهت نافهٔ ظفر و شعلهٔ رزم افروز دشمن سوز رسانید کاتش را فتح دمیدن گرفت همان روز چون
قوهٔ دولت صاحبقرانی مقتضی آن بود که هر چه سبب آن حضرت بر اسباب جبارهٔ عامه البشر سرانجام یافت هیچ ممانعت [illegible]
منقول که هنگام مراجعت اینحضرت صاحبقران از هندوستان [illegible] آن حضرت آمده بودند و در بیرون [illegible] با پیشکش
بدرگاه عالم پناه و همت که چشم مبارک آنحضرت بر وی افتاد او را بشناخت و چون از مجلس همایون بیرون آمد اشارهٔ علیه از
انتظام منظور یافت و او را گرفته [illegible] کردند **مصراع** وان کس را این عفو بر همچنان بیار دید و هیچ و دم [illegible]
حصار [illegible] و قلعهٔ [illegible] و در قلعه [illegible] اهل [illegible] بودند و [illegible] کوه را
ضبط کرده و [illegible] و چون از [illegible] اسلام [illegible] بودند و مسلمانان از شر ایشان [illegible]
لشکر ظفر [illegible] و چون با [illegible] قلعه را در میان گرفته [illegible] **شعر** شد از کوه [illegible] ایام [illegible]
کوه بی زلزله در [illegible] شکوه پناه [illegible] جوی خون [illegible]
[illegible] و بر موش شده [illegible] قلعه [illegible] و مترددان [illegible]
از بالای کوه در [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] و از [illegible] توجه همایون [illegible] قلعه را [illegible]
ضبط و حفظ محافظه [illegible] در [illegible] کوششها [illegible] قلعه [illegible] و مرزا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از سرها [illegible] مناره‌ها ساختند [illegible] فتح و فیروزی [illegible] عالم [illegible]
و [illegible] صاحبقران [illegible] **گفتار در ذکر**

جماعه اوغانیان بدکردار که از کوه سلیمان کمی زیاده بودند و اظهار مطاوعت کرده و مستحق طلب داشتند

در این اثنا خبر آمد که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهاده یاغی شده‌اند [illegible] ایشان روان شده [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] شاه و [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] کوشش و کین دراز [illegible] خلق [illegible]
عظیم واقع شد [illegible] امیرزاده [illegible] شاه [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] معاودت [illegible]
[illegible] عمر [illegible] کوپای بر جای

شاه اقدام نموده از محل خود به خدمت حضرت صاحبقران بخت خواجه امیرک و شمس الدین عباس را اشارت فرمود که جلد کنند و عهد
خواهم کین کرده در پناه [illegible] ایستاده بود و چون دشمنان [illegible] افتاد یکی از ایشان [illegible] زد و بر زمین زد و سر از تن
جدا کرده بحضرت صاحبقران آورد و در [illegible] مردانگی [illegible] و بعد از آن از اطراف حمله کرده دست [illegible]
کرده و چون [illegible] هیبت [illegible] صاحبقران [illegible] قلعه را [illegible] کرده
[illegible] قاطع الطریق [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] محافظت قلعه [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] کوه [illegible] چون ایشان
[illegible] حصار و [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] کامکار [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
و چون حصار را تسخیر کرده شد [illegible] خراب کردند [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] **بیت** [illegible] بر فتح و ظفر لشکر [illegible]

گفتار در رجعت صاحبقران [illegible] بدار السلطنه سمرقند چون تمام [illegible]

با تابع و لواحق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] شاه [illegible]
[illegible] و سلطان [illegible] و دار السلطنه [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
بدار الملک سمرقند از همایون [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] مفوض فرمود
و امرا و لشکریان را [illegible] سعادت و اقبال [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خوانین [illegible] و طبقات [illegible]
[illegible] امرا و اشراف و اعیان [illegible]

ورسم نثار و پیشکش باقامت رسانیدند و بشکرانه سلامت ذات بزرگوار حضرت گردون اقتدار حیوانات شکر ادا و سایند و غرض بشکر صدقها
دادند و زینت و لازم انواع سلطنت برقرار خود و ارباب ایشان پادشاهی شهاب ثاقب لامع شد حضرت صاحبقران از پیری و جد اعلی بر سلطان
ابراهیم موسوم گشته خوانین و امرا نثارها کردند **بیت** هوا طبله ابر کهربار شد ؛ بسیط زمین فرش دینار شد ؛ و طویها بزرگ کرده عیشها
کردند و صدقات در بر نهضه و شادمان ساعر و کوهها بجویند وان فرزند هم در سن طفولیت و در بعث دوم ذکر از مواهب ثم
انشا اله خلفا آخر یاد کرده بودند بطلعات کل مولود یولد علی الفطرة بالآتیه که طارف شود باز بین بود حضرت صاحبقران تعالی از سر
کرده مقرر شد بر سلطنت بعضد و اهبه بکدرانید همت عالی همتش تسخیر حدود و عرض مازندران اقتضا نمود کشاده شدن حضرت همایون
حضرت صاحبقران بجانب مازندران در سنه [illegible] موافق ... حضرت صاحبقران در زمان حفظ ایزد حفیظ دیان روی توجه بایران
آورد و بصوب مازندران روان شد **نظم** بجا بحوجر جاکرش کام یافت ؛ ز توران دکرسو ی ایران شتافت ؛ سراچش بر کوهش از
ملک ؛ ظفر خیش زخش اش نایک ؛ سپه زاندازه سو ز بعد و بند ؛ هر چشمه یا بجری کشد ؛ روان پل چو لشکر ز جیحون گذشت ؛ همه
ملک ایران چو انجم گشت ؛ و چون بقبة الاسلام بلخ ... نزول مبارک شد چند روز توقف فرموده بموجب فرمان قضا جریان لشکر اطراف
وجوانب جمع گشته همه فوجها بودند **بیت** سپاهی زهر جانبی لشکری ؛ سپاهی گرانمایه با سروری ؛ بدرگاه عالم پناه آمدند ؛ همه دل ز بهر ... آمدند
سپهدار جوشن روان صد هزار ؛ شماره بالشکر که آمد شمار ؛ بکی لشکر آمد ز هر سو به بلخ ؛ کز ... عیش بر خواه تلخ ؛ و چنانچه
چنانچه در محلش یاد کرده شد در غرض والی فارس جلال الدین شاه شجاع با حضرت امیر زاده پیر محمد جهانگیر خواستاری رفته بود در اواسط سنه ۷۸۵
او زن ادبجا یوی و خاقی خواجه ... ارسال فرموده که او را بیاورند و در زین وقت ایشان برسیدند و حل و عقد ... علاقه
انتساب ... شاه شجاع با تجلی تمام برکه اعلام دولت بود فام رسانیدند حضرت صاحبقران کردون غلام ... وصول شاه زاده دران هنگام از طریق
نقال و شکون ملائم خاطر همایون افتاد و مهد اعلی خانم و قوما خاو دیگر آغایان معظم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده نثارها کردند و طویها
ترتیب داشته شادیها نمودند **بیت** سراپرده و خیمه آراسته ؛ بی ورد و ز لشکر ان خواسته ؛ بهار عراق بر زمین قدم ؛ گشاده نقاب
نقاب روم ؛ سرود معنی ز آهنک ساز ؛ صلا داده ناهید را نوش و ناز ؛ جهان پر صدای نوای سرود ؛ بکرد دُن ز ... بجور ؛ نا اندر زده
و غم در جهان ؛ نشانی مگر در دل دشمنان ؛ و چون خاقی خواجه دران سفر بایجار خود فرا نو هاده و زین که از و ... کرده مهتاب
صورت پرداختی او بعرض رسانیدند بعد از پرسش گناه تحفه بفضل او فرمان داد **بیت** قدم بو تو از پایم خودسخاد ؛ از آن رو سر خویش
بر پا نو داد ؛ و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحبقران عرض دیدن لشکر ترتیب داده در روز سعادت و اقبال بر آمد **نظم** در گنج
بکشاد و در روزی بداد ؛ سپه برنشاندو بنه بر نهاد ؛ سپاهی کرحی دو دریا و کوه ؛ شد از نعل اسپان ایشان ستوه ؛ هر روی سواران و اسپان زده
زهرای دیگران همی در گذشت ؛ و چون نایب عرفان رسیدند حضرت معلی امیر زاده که در آن وقت امیرزاده میرانشاه بود بر سم استقبال از هرات بیامد
و امیرزاده خلیل سلطان را نیز پرورش شده و صاحبقران کامکار مفصل حلالت نایب تومان ... وردی ... بان داشت و سرای

سلطان ملکم

ملک خانم و دیگر خواتین از سمرقند باز گردانید و زمان موضع هفت فرموده براه بر گذشتی برآمد و بر جیحون نزول نمود و چون از
سرخس روان شد از باورد بگذشت و به ... رسید معلوم شد که کوتوال امیر علی طغر دران کم کرده با قلعه ... آنجا متحصن شده
شیخ علی بهادر و جعفر و دیگر امرا که منقلای لشکر بودند بر موضع کاوکرش ... رسیدند و صف کشیده و منتشر فرموده
جنگ در پیوست مبشر پای جلادت چشم ها فشاره حمله کردند و دشمنان در مقابل ... افراختند که بدو ... ان و آمد و بشکست و از آن طرف
بی لون آمد آن دلاوران چون روی سپیدی جان باز حمله کردند و ... خرب ... دشمن ... معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحبقران
با ... و کار ... گار ... بود همان موضع کاوکرش ... سود ... و ... و چون ... روان شد بقلعه ...
از ادرسیان کردند و از اطراف جنگ در انداختند و فی الحال مسخر کردانیدند و کوتوال و لشکریان امیر علی که آنجا بودند مجموع را بتیغ فنا
بگذرانیدند **بیت** قلعه و قلعه نشین از ملک و ... ان مستورشد که ... و این کشته هلاک ؛ حضرت صاحبقران از آنجا ...
از دهستان ... عبور فرموده و از آب جرجان گذشته ... آمد **نظم** سراپرده شاه صاحبقران ؛ کشیدند در
مازندران ؛ ز ... جهر و ... و ... ؛ ز ... ... بیان ؛ هوا ... گون ... ؛ ... ... باشد
اوانکوش ؛ و ... عالم ... مطالع ... ... از امرا و ... ... و ... ... بجای ...
... ... و ... ... و ... ...
... **بیت** ... ... ؛ ... ... صاحبقران ؛ ... ...
... ... ؛ ... ... ساختند ؛ و چون ... ...
... ... **بیت** ... ...
... ... ؛ ... ... لعل ؛ ... ... لعل ؛ ... ...
... ... شمشیر مجروح گشته و ... ...
... ... **نظم** ... ...
... ... ؛ ... ... ؛ ... ... عظیم واقع ... ...
... ...
داشت پای ثبات در جنگ ... مقابله ... ...
... ... مغلوب گشت و ... ... لشکر ظفر قرین ... ...
... لشکر ... ... **بیت** ... ... ؛ ... دشمنان ... ...
... ... **ذکر بیرون آمدن امیر ولی** چون سپاه نصرت پناه ... ...

یافته فرو آمدند اشارت علیه صادر شد که تا [illegible] در ضبط و احکام جایگاه خود شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته در حفر
خندق فرو برند و از چپ و راست [illegible] بلند ساخته و در پیش [illegible] استوار کردانیدند و چون با غروب [illegible] کتائب [illegible]
[illegible] صورت واقع [illegible] مشاهده [illegible] از لشکر [illegible] سی هزار [illegible] اختیار نمود و کمین گاه تعیین نموده در اختفا باز داشته و چون
شب در آمد جهان [illegible] بیت چو هندوی [illegible] * سپر کرده [illegible] امیر [illegible] با سپاه [illegible]
[illegible] شبیخون [illegible] لشکر [illegible] امیرزاده میرانشاه بود [illegible] با سپاه حمله کرد [illegible]
[illegible] جغتای [illegible] ضرب شمشیر [illegible] لشکر [illegible] بر بالای هم در خندق افتادند امیرزاده میرانشاه [illegible]
حمله آورده [illegible] لشکر منصور [illegible] کردند و در این حال [illegible] پیاده بودند [illegible] با تیغ کین
در پی ایشان [illegible] و اکثر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] چون [illegible] لشکر [illegible] شمشیر [illegible] باز کشتند [illegible]
[illegible] بیت [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] نظم [illegible] علم برکشید
جهان [illegible] بکشود [illegible] طاوس [illegible] لشکر کامیاب [illegible]
سپاه [illegible] صاحبقران [illegible] سر [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] و [illegible] شوال سنه ۷۹۶ [illegible] امیر [illegible]
[illegible] خود [illegible] روان شد [illegible]
[illegible] توجه [illegible] صاحبقران [illegible] شیخ علی بهادر و عمر عباس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رستم [illegible]
[illegible] شود و امیر [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible] پادشاه [illegible]
پادشاه [illegible] امیر [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] موکب همایون حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] بیت [illegible] کشاده شدن [illegible] توجه رایت منصور [illegible]
[illegible] بجانب عراق [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

کشند و از هر ده مرد یک مرد برکزیند و ملازمت رکاب همایون نامزد کردند و بسعادت و اقبال [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطانیه بود [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حکم کردانید [illegible]
[illegible] شعر [illegible] خسرو دین [illegible] اسلام پناه * شاه [illegible]
[illegible] عمر عباس [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] کردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عمر عباس [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران تمام [illegible]
[illegible] کشاده شدن توجه حضرت صاحبقران [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نظم [illegible] شاه [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
سلطان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] مصرع [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible]
سلطانیه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] سلطانیه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بیت [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] بیت [illegible]

از حق و شمار بر فتوحات ما ذکر کردن ما آثار آن بود **بیت** سلام این سیاه عجمستان ما آرزومند کند یا سر بجمکان ... [illegible]

و ذی حجه بدار السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحبقران کامکار بعد از آن فتح نامدار از آنجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارک کش نشاط شکار فرموده برحسب اشارت
علیه امرا که در فتح بغداد و عراق عرب شکار [illegible] ساختند تمام وسعت در کوه و صحاری و نواحی [illegible] و بعد از چند روز
کر جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباع در آن جرگه جمع آمده بود که مضمون واذا الوحوش حشرت مثل
از وضوح اذا الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد و بعد از آن که حضرت صاحبقرانی و شاهزادگان و نوینان [illegible]
کر معهود است بجهان جرگه در آمده صید چند بینداختند و از نشاط شکار [illegible] امرا و لشکر در آمدند و [illegible] از قوی
و ضعیف و توانا و ناتوان که تیر اندازی [illegible] معهود [illegible] بر گرفتند و [illegible] و بسیار از آن جمله بود که [illegible]
و [illegible] میکردند و [illegible] بود [illegible] و هرچه لاغر بود رها میکردند و [illegible] شد [illegible] از [illegible] عاجز آمدند و بسیار
از آن بگذاشتند [illegible] سباع و وحوش و طیور [illegible] از آن محفوظ [illegible] بودند **بیت** [illegible] وحش و طیر [illegible]

ذکر [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] بطرف [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
جهاد و [illegible] فرموده در زمان [illegible] [illegible] روان شد و [illegible] که حضرت [illegible] لشکر [illegible]
در حوالی آن دیار [illegible] کفار [illegible] بود [illegible] صاحبقران کامکار [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] و [illegible] شکار [illegible] غنایم [illegible] بیرون [illegible] سپاه [illegible]
ولایت [illegible] موکب همایون [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] فتح [illegible] حضرت [illegible]
امیر [illegible] صاحبقران تمام [illegible] بسیار [illegible] جهاد [illegible] **نظم**
[illegible] سپاه مظفر پناه [illegible] سپهر [illegible] و امیر محمد [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] کردند [illegible] و [illegible]
[illegible] **شعر** سپاه مظفر [illegible]
[illegible] مضاف [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و امیر محمد [illegible] سوار [illegible] پیش [illegible] بولایت [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] مظفر [illegible] سپاه [illegible] و حضرت صاحبقران [illegible]
لشکر [illegible] دولت روز افزون [illegible]
[illegible] عطا [illegible] دولت [illegible] اعتقاد [illegible] دین مبین [illegible] کفر
[illegible] **بیت** [illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] روشن شد [illegible] نور [illegible] کاهل [illegible] وامرا و
[illegible] شکار [illegible] کفار و [illegible] و [illegible] باطراف و جوانب [illegible]
[illegible] دست [illegible] و حصون [illegible] منحوس کرده [illegible] غنیمت فراوان [illegible] ضبط [illegible]
[illegible] در موضع [illegible] **بیت** [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] کوچ کرده [illegible]
[illegible] و چون صاحبقران [illegible] عجایب [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] **نظم** هر جا که صاحبقران بر گذشت [illegible] جهان [illegible] کرده بود
[illegible] و [illegible]
والموعظة الحسنة [illegible] مبارک [illegible] دولت [illegible]
مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات دعوة فرمود [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شربت [illegible] هلاکت [illegible] سعادت
[illegible] تلقین ان الله
[illegible] لا اله الا الله [illegible] ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین
[illegible] کنتم خیر امة اخرجت للناس [illegible] **بیت**
دل [illegible] توحید [illegible] حضرت داود [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] انا الله الحدید [illegible] ان اعمل سابغات وقدر فی السرد [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] پادشاهانه [illegible] والمؤلفة قلوبهم [illegible]
[illegible] مضافات [illegible]
[illegible] عطایا و مواهب [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] و [illegible] اسلام [illegible] و والی شروان
امیر شیخ ابراهیم [illegible] ملوک [illegible] ممتاز بود [illegible]
دولت [illegible] اسلام پناه [illegible]
سعادت [illegible] سلاطین روزگار بود [illegible]

جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین نموده بود [illegible] نفایس [illegible]
عرض رسانید و [illegible] ایشان [illegible] تمام کرد [illegible] صاحبقران موقع قبول و ارتضا یافت
[illegible] تمام مملکت شروان با توابع و لواحق [illegible] شروان
شاه [illegible] و ملوک گیلانات [illegible] حصانت و محکمی کوه و جنگل و بسیار [illegible] پادشاهان
[illegible] ولایت [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] **کفتار در توجه**
حضرت صاحبقران [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] حضرت [illegible] صاحبقران کامکار [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible] لشکر [illegible] دربند [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] دولت حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شکر [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] توقتمش [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] امیرزاده میرانشاه
و امیر حاجی سیف الدین [illegible] لشکر [illegible] امرا [illegible] پناه [illegible]
[illegible] لشکر توقتمش خان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] جنگی عظیم [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] و چون امرا [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible] مظفر پناه [illegible]
[illegible] صاحبقران کامکار [illegible] شمشیر [illegible]
دشمنان [illegible] لشکر منصور [illegible] دربند [illegible]
[illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible] سپاه [illegible]
جنگ [illegible] سپاه مخالف [illegible]
[illegible] صاحبقران کامکار [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] صاحبقران کامکار [illegible] حدیث [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] پناه [illegible] لطف

١٦٩

[illegible]

١٧٠

[illegible]

١٧١

[illegible]

١٧٢

[illegible]

بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست ، که این مژده آسایش جان ماست ، با انضمام عقد کلمهٔ طیبه توحید که در سراچه دنیا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وطن در کوی صاحب دولتان کیر ۞ و چون معین که غایب و خاسر از درهٔ دروازه بازگشت بیشتر ترکانی که ملازم بودند دست از وی باز داشت

سر خود گرفتند و چون لشکر منصور در رکوه و دشت [illegible]

[illegible]

یکبار از شاه و ایمان بر حیرت [illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وچون چشم لشکر یاغی بطغیان امداد نو تعبیر السیف کرخته و جبته بصد بعث شان ورخطه سرنگون بودند و روبگریز نهادند و ازآب
درساحل جیحون ... [illegible]
ارنج عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکر او جبران را مانع کرده بودند و توقتمش بعد از مجرا ... بیش نتعاقب ... در
معاودت نشده بود وچون او را از وصول لشکر منصور آگاهی داد آورد و شاه و سپاه هرکه ... حضرت صاحبقران را ...
و قرارش بلغزید و خوف و هراس بر ایشان استیلا یافت لشکر بیان کثرة سواد و تهاری اکبر و استعداد بیحد او از هم فرو ریخت شد
و هر کس بجانب اضطرار در راه فرار او ... چنان شد کا لجراد المنتشر متفرق و پراکنده شدند **نظم** از او ازه شاه
صاحبقران ٭ فرو ریخت از هم سپاهی گران ٭ ... ٭ گرفتند یکسر طریق فرار ٭ ... ٭
... صاحبقران ... ٭ صاحبقران گیتی ستان چون از انهزام مخالفان آگاهی یافت امیر حاجی السیف اکبر ... بامر
... آن شاهزاده ... توجه ... و قراقان ... سلطان شاه ...
... و زیادت بیشمار ... ایشان در موضع ... و دشمن ... گرد و خاک ...
... و جنگی عظیم کرده ... ایشان ... بتعبیر السیف بکرختند وچون ... حضرت قرین مظفر و منصور باز گشت
... توقتمش خان ... و باایشان ... گرفتار ...
... و ... و ... بموضع ... هیکل ...
حضرت صاحبقران ... موضع ... از جنگل گذشته بموضع ... از ... تا ...
دیگر چون گذشته با آلتون ... **گشاد دادن شاهزادهای حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه ... در موضع ...**
... و تمام لشکر ... حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را باطغیان ...
... فرمان داد شاهزاده ... گرد ... تمام شب ... روز ...
... ملک محمد پسر غیاث الدین ... زین العابدین ... کرد ...
ملوک کرت ... شاهزاده ... از ... خراسان ... سر ...
... شاهزاده ... جنگی عظیم ...
... بنیاد ... و ... ملوک ...
... ازهراه ... کشته ...
... سادات ...
... و چون شاهزاده ... مخالفان ... ملوک ... کرد ...
مملکت ... درخت ... صاحبقران ... **ملک** ...

کرد بادزش هلاک کرد و ربع و هوات ... کرده ... حضرت صاحبقران گیتی ستان بود
جزم بود کی ... در عقب توقتمش خان برود ... اتفاق نموده ...
داشته ... از ... حضرت ... توقتمش خان ... توجه نمایم ... کوشان ...
... حضرت صاحب
... **گشاد دادن ... حضرت صاحبقران ... بطرف ... **
هیچ سال ... حضرت صاحبقران ... مغولستان ...
... از ... لشکر ...
... ولایت ...
... آب ...
... لشکریان ... آب ...
... گرفتند ...
... صحرا ...
...
... لشکر منصور ...
... حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر ...
... کردند ...
... حضرت ...
... غلط کرده ...
... صاحبقران
... غلط کردیم ...
... امیرزاده عمر شیخ ...
... ایشان ...
... امیرزاده عمر شیخ ...

... در موضع ... از طرفین ...
دلیران و ... ٭ ... ٭ ...
... ٭ ... لشکر نصرة شعار ...
... آوردند ...
... شاهزاده ... مظفر و منصور
باغنایم ... حضرت صاحبقران ...
... امیرزاده عمر شیخ ...
... سلطان ...
... ایشان ...
... شاه ... شاه ...
... صاحبقران ...
... لشکر صاحبقران ...
... لشکر ...
... ایشان ...
... **مصراع** ...
... **نظم** ... دولت صاحبقران ... امیرزاده عمر شیخ و آن
... ٭ ... ٭ ...
... صاحبقران گیتی ستان ...
... لشکریان ...
... امیر جهانشاه ... دشمنان ... ایشان ...

... روان شدند ... لشکر ...
... دشمنان ...
... حضرت صاحبقران
... مغولستان ...
... حضرت صاحبقران ...
... **گشاد ... فرمودن حضرت صاحبقران ...**
... لشکر باطراف و جوانب مغولستان ... چون حضرت صاحبقران گیتی ستان ...
...
...
...
...
... شاهزاده ...
... امیرزاده عمر شیخ ...
... ایشان ...
... امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر ...
...
...
... **نظم** ...
... ٭ ... ٭ ...
... ٭ ... ٭ ...
... صاحبقران ...
... حضرت صاحبقران ...
...

[illegible]

نظم

[illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

و ساغرهای بلورین بر دست ساقیان زهره جبین **مصراع** ساقی زهره کرده پیمودن صهبای المثل هذا **نظم** مجلسی
بشادی شده آراسته * هم انجم و هم پرتو مهر خواسته * جهان شد چنان زینت پای جبین * بر آن در و گوهر بسیط زمین * و معدا علی
سوغ قتلغ آقا دختر شیرین بیک آقا که همشیرهٔ بود از دوحهٔ اهلیت و جلال و رشاد افتخاد حضرت صاحبقران خال با میر
زاده عمر شیخ دادند و بعد از فراغ این امور بر حسب اجازهٔ اشارهٔ حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه بخراسان معاودت
نمود و امیرزاده عمر شیخ با نکهان و امرا و تومانات بیرون خود باز گشت و حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود و بعد
چند روز در آن حضرت ... مرکز استقرار دولت فتح آیت حضرت شد **بیت** نظام حال زمانه قوام کار جهان *
تمام گشته باقبال شهریار جهان * **گشاده شدن لشکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب جته** صاحبقران گیتی ستان هم در اوائل سال
مذکور امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان و امرا و قوشون و خانه بجلکای صدیقی تا
و سلطان سنجر بن امیر حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملک قوچین و عبد خواجه و توکل بادرچی و حضرت قاوی تا چی هزار سوار
بطرف جته روان فرمود و چون از سیحون عبور نموده از تاشکند بگذشتند و بایی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملک
ایرندی و پرش پکش و پدرو ... از تاج هزاره وقان تخاغان و ولایات از جانب اندکان رسیده با ایشان پیوستند و چون
بکول توبه رسیدند چند روز در آن موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول و از آنجا بی دشمنان کوچ از راه عقبهٔ ارجو
روانه شدند و از مخالفان هر کرا یافتند **بیت** بکشتند یا زنده کردند اسیر * زن و بچه شان الحرب تاوان * غارت بردند چیزی
که بود * زحشت و نرستان برآورده دود * با بن علی بقا طراف و جوانبان ازارچی و نواحی ایراکی جلا ... و خراب می نمودند تا از
المالغ گذشته و از انبا ... باه عبور نموده بنو آنالد رسیدند که بوده انگا ... ادجبا ... یافتند که از قوجبان اوجه بوقا بجلکا
کر با چهار صد کس سوار چتر عجیر کبری دختر بود در شکار گاه با قمر الدین خورده جنگ عظیم کرده اند و بها دید از طاعتن تعمل امداد امراء
برای عنفق کیفیت این قصه حسن خان ذار و علیق و پکش را بفرستادند تا ایشان در آن شهات و عزم براه آوردند و چون بموضع رسیدند
که آن جنگ واقع شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و در آن موضع از میان لشکریان خود از قوم سلدوز شخصی را منذر زخم دار کرد از
دمق باتل یود و جاوری صحف اعلف کرده ایشان اوراز ... خوارتی نموده پیش امرا آوردند و تقریر کرد که در آن موضع با قمر الدین جنگ کردیم
و بسی مردم از هر دو طرف کشته شدند و پاه شکسته ... قمر الدین بصوب صحرای الجبن یو جبش روان شد امرا ایشان توقف از عقب
او بالجیل بماندند و چون از الجبن یو جبش بگذشتند و باد کوکچی رسیدند ارق زار در آن محل گذشته با یلغار روانه شدند و چون بیکار
آب ارتش رسیدند قمر الدین از آب گذشته بود و بطرف تولس که گویند سمور و قاقم در آن بیشهای باشد رفته و بنا نهاد و عدها
کرده بودند و بیان از آب گذشته تا مشتل امرا صلاح ندیدند در آن موضع درنگ نمودند و هر کس که خود را از آب گذرانید فارغ و بغداد او
بیان درختها و صنوبر طالع کرد در آن بیشه فرود کشیدند **نظم** تا ز شیران سپاه حضرت صاحبقران * بر نهند چو رخ بیشه و دشمن ...

پلت و جب بوم از زمین کشور دشمن نماند * کین سپاه اسب تسلط بر فراز آن نراندا * و چون از آن بورش ایشان در آن ... قسیتی
ماه معاودت شده بود و لشکر را از زادوره مانده بود در آن مدت بیشتر بگوشت شکار می و مپاد صحرای میگذرانیدند و هوا بیرون سرد شده بود
از اینجا بسعادت معاودت نمودند و براه التون کول بازگشتند و التون کول را هیئت کنار دو طرف او بحر عظیم هست که از
کوه کویند و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند بپایه سریر سلطنت سعادت بساطبوس دریافتند **کشادن روی توجه نمودن حضرت صاحبقران**
بدشت قپچاق در پائیز هیچ سال سنهٔ ... اللطیف قران گیتی ستان عزم همت همایون بجانب دشت قپچاق جزم فرمود و سایر الغاث
سلطنت خان لشکر و ترتیب سپاه انداخت **بیت** ز ایشان که بود دشت بعجرا بلند * سپاه در دشت جوان کلاه * کجا بود از آن لشکر نامدار * یا
کشی شاه گردش سوار * ز اسب و صلاح و زر و خواسته * سپاه هش سرا سر شده آراسته * و از سمرقند در حفظ و تایید و تعلیل لطافت عطایا
روان شده و بر آب خجند پول بسته عبور نمود و زمستان در تاشکند بیان با دشمن و خاص لشکر قشلاق نمود و در آن اثنا با معلی نامش یا
برقد تا نان ... شیخ مصلحت ... از معلات حصول مطالب دینی و دنیوی ذات حضرت ... توجه بصوب ... چند معطی
کرده ایشان را از صدقات و عطای طوبی بر امشم زیادت به تقدیم رسانید ده هزار دینار کپکی از وجهی که صدق تصدیق زاشاید بار بار اسحقاق
صرف فرمود و با شکست سعادت معاودت نموده و در آغاز از اسع همایون آن حضرت هم استفات احرار ... باشد عارضه مرضی طاری شد
و غلواه سویء آن تعالی ... الادین بر عرف و مدت بیشتر از چهل پیکت ... چنانچه امراه و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک
بودند **بیت** از بیم لشکر ... بی رو نیید * و زلطف ملا لش زبان میکرزید * میاسی ... جهان و خانیان بد
ساعات مواظبت نموده زبان حال هر کو با و لال ... بادا میش سایند **بیت** کز تیغ تو یکدم از جهان برخیزد * عصمت
حق ... از سر عزم کرمان بدخواه تو باد * بر حزن سبک و نه جهان بر خیزد * تا آفتاب سلطنت ... کوف سقم و ملال
اعلاق بر تو هر همایون ذات ... اندر خانه ماه شغاه و در حد للم ... شربت شفاه بجلی کرد تا ... زبان ... بحمو
شعر الجود عوفا اذا غایت والکرمو * وزال عنه ... الاعدا تت الالم * بر کشاده کافه خلائق شادمان و مستبشر گشته هر کس شکرها
کرد و شکر اهار داد و بعد از چند روز در کو مراج مبارک مجال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر خراسان رسیده بسعادت
ساطبوس مستسعد گشت رای حضرت صاحبقران بهتر ... لشکر التفات نموده امرا و تومنات ... باد شاهانه مخصوص کرد اتیش
و عامه لشکر را بالکاها داد **بیت** درم از سیم و زر بر گشاد * سپه را درم داد و دینار داد * ز اسب و صلاح و زر هر کو چه خرکی بخشید
و سوات پیر * و بعدان توجه لشکر ... جهان را بر امضا فرمود و در ترد که مرکز رایات نصرت شعار بود عود قتلغ اغلن ... ملت
خان و کو عزاغلن و ... فرات و سلانیم بودند و در روز پنجشنبه ... دهم صفر سنه ۷۹۳ که آفتاب در دهم درجهٔ دلو بود
موکب همایون در ضمان عصمت ... تایید ... نهضت فرمود و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را ... ضبط
مملکت باز داشت و امیر ... و هیر ملک را ملازم ایشان ساخت و از آنجا بر ... ع ... کو جاییند ... ی کبر ... چ ... ملک ... آغا حبت

خاتی بیک جته که در آن سفر دولت اتسا بسعادت رادمت و مصاحبت آن حضرت مستسعد بود و چون رایت ظفر پیکر بحضوف تقیع منبی
و نهضت بر حرکت کرد ارکه تونسان و خراده و امرا ... قشون هر یک بو زیل روان شدند و چون بموضع قراسمان عقیم نزول فرموده گشت
ایلچیان توقتمش خان برسیدند امرا و تونسان ایشان را بمحل مناسب فرود آوردند لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند و بوسط ...
دیار ملک چند روز در آن منزل توقف افتاد و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارک حضرت صاحبقران پیوست
بیت بفرموده تا بر گشایند راه * در آرند شان اندر بارگاه * چون در سو کی از شاه در یافتند * عنایت وعی را دو بشتافتند * بنوعی
خاک دست بر زمین * زبان بران پورش آفرین * و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی پیشکشها و نه سر اسب از هوار که حیث شکش
آورده بودند بعرض رسانیدند صاحبقران سعادت قرین دعا بنا این سلطنت را شفاعت برد سهمی افتاد ملکی ... گرفت
اکثر رحمت و غیرت پادشاهانه زیادت التفات بفرمود ایلچیان زبان شکایت و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده و رسالت
توقتمش خان ابو سالت عظیمه ... از رانو زده عرضه داشت مخلصش انکه حضرت ... یا من عیبات پدر در حق ... خدمت ... چند
سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که در بارهٔ من ارزانی داشت زیاده از آن است که از عهدهٔ یکی و از بسیار اندک شرح توان داد اگر در
شاه و عاقبت بی جایگاه کرده از شور بخت ... روز واقع مردم شرّیر نیکاسی ... اقدام نمودیم ام و از آن شرمساریم ... تم
بکمال عواطف و مراحم عفو و ذماضعنون نماید ... الطاف و اعطاف کرده و من الشاهزده شاه عهد از من یکسر موئی پای از طریق مناقبت
انضباط ... بمقتضای آن شرایط ادب وفات کاربند ... **بیت** یکی بنده باشم ابن ... شاه * ز ... رسر ... جان
شاه * حضرت صاحبقران فرمود کرد بیادی حال که او از دستان ... زخم خورده ... حبشی ... آمد ما ایشان مغلوب گرد او را ... فرزند
دلاوری رعایت او بجز ترتیب کرده شود و از جانب ... او لشکر بار توقتمش خان کردیم و ... چند بار لشکریان و اموال ... ور
ترستان عرضه تلف شد و بار خود را در تقویت و علت اهتمام نمودیم تا ایل اوروس ... ابل اوروس خان جدا کرده بر اوتا میر ... فرق
کردانیدیم کرد عالی ... اسعد بازیافت دولت از فضل باری تعالی ... بود ... آن ... معطوف و شفقت
بس خواستم او را دوام ... دولت ... او را کرمت ... شو ... خود ... فراموش کرده
شرا نظر ... بجا آورد و چون ما با ایران زمین نهضت نموده بجهت فارس و عراق مشغول بودیم طریق عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا
حوالی مملکت ما را خراب کردند و ... التفات بران ... کوار ... خود ... باشد ... فی خاطر ما آورد
از شراب غرور ... کاملان مرد از ... انتقام ... بار ... شده بی بی ... و ولایت ما در امداد
دیگران کرد ... توجه بجانب او آوردیم ... نداشتم ... و ... کرد ... آگاه شد ... سده ...
... بر ... بر ... مرد ... خود او ... ایم ولشکر ایشان جمع
اوردند ... تا ... بزنم ... **مصراع** ... ارجع الیهم ... بجنود

لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون * و با این همه اکر الیت میکوید که طالب صلح می باید که علی بیک با سنقبال ما
رسد تا با او خاتمی کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از آن قاصد ... طوی ایلچیان را خلعتهای زردوزی ... ق
نعیین فرموده مثال داد که مراسم رعایت و ... بتقدیم رسانند و در شنبه ... ربیع الاول ... کوچ کرده با تناق
زاده کان و امرا ... فرمود و ایلچیان توقتمش خان را که فرستاده بود ... سعد با تمام عساکر کرده بود ... کشور کتابی
ندوی ... ازیبی ... در بیابان و چون ... و مراحل قطع کرد ...
از کثرت ... در ... موضع ... رسیدند و چهار پایان سیراب کرده ...
... ایلچیان ... و چون سیلی عظیم آمده بود چند روز در آنجا توقف نمودند و بعد از آن کوه ... حبش کوه ... در ... کوچ کردند و
... دشت ... کرده ... توقتمش خان ... حضرت صاحبقران ...
... بیابان ... ظفر ... در بیابان و چون ... کرده ...
... بر ... چهار شنبه ... روز ... کوچ کرده و در ... بر ... موضع الغ تاق
... همایون ... صاحبقران ... نظاره ... بالای کوه ... در صحرا ... بود ... روز در آنجا توقف
نمود و ... فرمود ... لشکریان سنگ ... و در آن محل ... بلند ... برافراشتند و بر سنگ ... سوار
دست تاریخ این ایام بران نگاشتند تا ... روز کار ... کوچ کرده شکار کنان روان شدند و بکنار ... آب
... چون ... و ... از آب گذشته بعد از هشت روز بموضع ... رسیدند و چون ... بکذاشته ... قرب چهار
ماه گذشته بود و لشکر ... ماه ... و ... صاحبقران ... همایون ... کرد
غایت ... شیخان ... دار ... جوش ... شکی ... بید ...
شد ... کوسفند ... دینار ... کپکی ... دینار کپکی ... ارزانی
... حضرت صاحبقران ... فرمود و با امرا ... و صدقات ... دست ... ک
... همایون ... شاه ... کتفا ... ماه
... از ... کوشته ... کرده ... سلمان ...
... هر ... شکار ... کار کرده ... ماه ... شد ... ازار ...
... روز ... روز ... و بدین ... حضرت صاحب
قران ... روز ... لشکر ... فرمود و ... شکار ... و ... پا ... شده
... ملک ... **بیت** ... کرده ... ملک ... ماند

زمین از کین رواهو کرد خاک، چو جنگی کشت و صدا فکند تا خاکش، از اینجا سوی منزل راه برداشت، وزان نخجیرگاه آمد سوی تخت
بفیروزی قرین روز دولت بخت، و سپاه پادشاه شاه عالم پناه از گوزن و آهو و بکن و دیگر انواع نخجیر چندان صید انداختند که چنان که شرح
قیاس با وجود چنان شکل کرد شد آورده بود فربه گزین کرده بر صید آمدند و لاغر میگذاشتند بیت زهر جوی چندان ده گور شد
که گیتی نه ز دشت شکار رشد، و از جمله نوعی آهو دران صحرا یافتند که از گاو میش بزرگتر که مثال آن هرگز مشاهده نموده بودند و حول
ازان اندامی میکوبند و دوشیان بسیار ازان انداخته بودند و مدتی قوت لشکریان از گوشت شکار آماده بود کشتار در عرض دید

حضرت صاحبقران بعد از شکار روزی اصابت شعار صاحبقران سپهر اقتدار بر توالتفات بر باز دیدن جلوه عرض عسکر کردن

ساز انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح چون جوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتش جهنده از دل آهن در پوشانیده
نهان کرده **نظم** سپاهی بکثرت فزون از شمار، ظفر پیشگان لشکر شکار، همه چو آشفته پیلان مست، همه تیغ و گرز و خنجر بدست
کرفته سپرها چو نجم فلک، برافکنده بر گستوان سمند، سنان مرکبان پاک تر تیغ تیز، سنان آب چون سر آتش کرتیز، بهر مرد یگانه بکوشش
کرده، بر رزم سندان برحله کوه، بدیدن که بر لشکر از چین قیاس بیرون بکثرت ستاره و صوت کردون سراسر ملک و ارسته فوج فوج و دو ماه تو
بلورهای جود دوان شده متوجه عرض گاه گشته **بیت** علمدار چون لشکر آماده گشت، برآمد بانگ کوس در آمد بدشت، یکی لاله بر سر زر یا قوت
داده، یکی ز اندر گوزن کرده و کام نیز، عنان زلیتو چو انفار تافت، جهان سر بسر کوه فولاد یافت، در آمد دوان از سر صف بخت
فرو جست بر وی بلند آسمان، کر تو تان امبود از انفار صف، کودهم تیغ و خنجر بکف، لقیضه عدو شب نیز جان، بالماس کین
تیز کرده سنان، سپهبد زده زانوا پیش کند، زمین بوسه داده دشا کرتند، که تا دا جهان از کران تا کران، بفرمان صاحب
قران باد و ذان، سر فرازان طاق رو و بیر و داد، فدای سم مرکب شاه باد، بمایشان جهان دار کرد آفرین، که آباد باد آنکه زان زمین
و چون حضرت صاحبقران بر دیپک قشون قشون بنظر احتیاط التفات فرموده سعادت و اقبال جی بلامد تو تمان خداداد حسینی مکل و ارا
سلفا کشیده بودند **بیت** سپاهی همه صف دو در رزم شیر، دلیران کردن کش سرفراز، سواران جنگی و مردان کار، که تا فکن و کوه
خنجر گذار، خداداد لعل ان قامت رسم الجاشی و پیشکش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا بکشاد **بیت** سپس کرد بیاد و شه شاه یاد، که باد
چنین تاو ذات کامکار، چنان با دکیتی کر کامت بود، فلک بند کامش غلامت بود، تن و جان ما بند کان سر بسر، فدای رهت ای شاه تاجور
شهنشه نواز اوقات تو بود، بنوازش کرد و حرمت فزود، و بعد از تو تمان خداداد شیخ علی لطف الله بهادر با هزار کاه سدو تن
صف ارائسته ایستاده بودند **بیت** سپاهی بتیک حمله یتی بحیث، که تا وه بلکی جنش خصم جلت، چه شیر ژیان و چو شیر ژیان
تلفیتیغ و کرزو کمند و کمان، پیش عقود ها در رسوم بنیک بتقدیم رسانید و زانو زده اپ یکو نکیر **نظم** وزان پس دعا
بر سر یار، که تا با د اطیب تو ملک بند فار، بکام تو با زاد میمون و زمان، نگهبان ذات خدای جهان، چو ما بند کان در رهت جان نثار
هر وقت و هر جا هزاران هزار، طیاب زکفتار او شاد گشت، بنوازش کرد و زان جا گذشت، و بعد ازان کوه ابنوه لشکر منصور

اش شاه زاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته دران صحرا و سیح المجال راه بر کنر زندگان صبا و شمال بسته
بودند **بیت** ز انبوه لشکر دران پهن دشت، تصدجند بادار هوا میگذشت، سپاهی سرافراز کینی فروز، سواران جنگ آور کینه تور
همه با دل شیر و نیروی ببر، ز نوک سنان شان خراشیده ابر، چون آفتاب رایت ظفر پیکر پادشاهی بحضور عتیق تو با پنداکی و سایر
وصول بر ایشان انداخت شاه زاده با قامت وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم آداب بنوعی که از چنان شاه زاده
سزد با پنج هایون زنا نوزده با شیر فاتحه باز است **بیت** که ای ملک و دین فیروزی یار تو، جهان را طالع بر افتخار تو
کلید فتح از تیغ عدو بند، کشا از علم چتر تا سرند در بند، نکویم که نرجنت ارجمند، که خود بختیار تو دارد سر بلندی
هر منزل که مشت افشان کنی زام، منور باد چون خورشید و چون ماه، هر جای که روی آری بتقدیر، رکابت باد چون دوران جهانگیر
که لشکر بدرگاه تو از قیان، الخلاف بی زنا جنت فرا دان، جهاندار شو فاو ابا آفرین خواند، دعا هی بر زبان مرحمت راند، که از بخت
بلندت یاد وی یاد، بر اعدایت همیشه بر تری باد، و از انجا شاد نان مرکب دوان کرد، عنادت یاد اغیر فشان کرد، و چون
حضرت صاحبقران از تماشای امیرزاده عمر شیخ نظاره کنان در گذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امیر سلیمان شاه کران تا کران
ان دشت پهناور را فرو گرفته صفها ترتیب داده بودند و ایستاده **نظم** سپاه زریک بیابان فزون، کز کین نهنگان دریای
خون، هم شده کینه کش و رزم ساز، سرکش و جانه سوز دشمن گداز، ایشان بطریق معهود برپای ادب سپردند و عنایت
دعا بتر رسم بجای آورده **بیت** همی خواند بر شهنشاه آفرین، که ای نوشباد کلاه و نگین، خدایت بهر کار یاری دهاد، ستیم
بدان رستگاری دهاد، جهانت بکام و فلک بنده باد، هشا یاور و بخت فرخنده باد، بر اهل خلایق خانه درنیغ، اگر بین بار دوکر
کرز و تیغ، جهان بان بر ایشان ستایش گرفت، بسی خواند برهر یکی آفرین، که چون شه با شهی باد اد و
وزین جا با اقبال بگذشت شاد، ز لشکر در رهش عطر ملک باد، بعد ازان طاهیه جنود آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتو سعادت
بر لشکر شاه زاده جوانبخت محمد سلطان بهادر انداخت کروهی کران چپ جیبش حشمتان رو در نهاد چون زلف پرتابان فرو بابا
بیم بر آمده و از صدای مرکوش فرشان مهی بود چون دیده بلا دیدن عاشقان بر وجه ما ندرخشان صحرای پی اسپها از غایت
کثرت برشتا و کرده صفها آراسته و ایستاده **نظم** سپاهی بر بیابان دیار حد بیرون، یکا یک بمردی ز رستم فزون، دلا
ور سواران فرخا شجو، دلیر و قوی هیکل و تند خو، چو شیران درخشم و پیلان مست، ز نهان از پی ابنوه و شمشیر دست، و چون
حضرت صاحبقران دید اینان بنظاره ابنجا نوزان خون خوار پوکشد شاه زاده محمد سلطان در اقامت رسم الجاشی و عرض
پیشکش شرایط ادب مرعی داشته حکا خطاب مستطاب زاهبود دعا و ثنا بلا داشت **بیت** که ای شاه سرپا افرینش، دعا
خرید بان اهل بینش، کرشته زاضی وانجم کلاهت، کو شه مشرق و مغرب سپاهت، فروغ لعل خورشید از نکیت، طلوع
صبح اقبال از جبینت، زهر منجل پیت ماه و پیکاه، کلاه اکنده هم خورشید و هم ماه، مظفر باد همتا از دولت شانه

مبادا ذاتت زمان بی نو نمانه، همیشه حشمت در ظهور سازی، نقادر سوزی وظاهر نوازی، سپهر آرام در فرمان تو ای، خدایت
یار در کشور کشایی، چو کار آید بوقت جان سپاری، ز ما کوشش ز اقبالت تو یاری، زهی نوفیق ان فرخنده ظفر، که در بارنده
خدمت سر، شهنشه از خطاب شاه زاده، نشاط اندوز شد خاطر کشاده، بسی کرد افرین از شادکامی، که ای شاه پسر فرزند
کامی، چراغ چون آمد در دودمانم، چراغ روشن بنا شد چشم جانم، جهانداری ز بیزدان یادت باد، ز عمر و ملک برخوردارت باد
و چون جهینین منوال لشکر قول ظفر قرین که از وفور کثرت بحری بود امواج از افواج بهادران جلادت آیین فوج فوج بنظر
عز ملاحظه همایون در یافتند و امرا و نویینان بر اسم آداب معهود قیام نمودند و دریای افواج لشکر نصرت شعار شاه زاده کامکار
میرانشاه بهادر دلاوران که سر منزه بی دوش اقبال ناجز کرده حرب و قتال نداشته و کلکونه رخسار برافروخته سعادت
بعضی از خون مبارزان میدان جلادت نشاخته صفها مرتب ساخته هر آیت ضی و ترا با وجع کردان بوا فراخته بسیط هامون را
کران تا کران فرو گرفته بودند چنانچه **بیت** سپه بر بیابان ده ازرنگ بیش، گذشته که مردی از جان خویش، نه نجوم کینی پس ایشان بیکی
بجنبش چو باد و چه کوه اندر رنگ، فرو در نبرد آتش کار زار، فرا زنده رایت شهریار، و چون حضرت صاحبقران ظفر پناه در رکاب
نصرت هم عنان بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت و کامکار بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب
ان مقام تواند بود **مصراع** چنان کز چنان نامدار سزد، بجا آورد و زانو زده طوطی ناطقه را با دای وظایف ثنا و دعا شکربار کرد
بیت که ای شاه در سایه ایزدی، فروزنده تاج و تخت کئی، جهان از تو با جهان از کئی، چو تو پادشاهی نیامد بدین، جهانا
سر تا جداران تویی، ز تابنده خورشید تا تیره خاک، بگیتی همه جهاندار خداوند، کیاهت خرد هم یار دلت، تویی در جهان
شاه بیدار بخت، ترا زیبد دولت سزاوار تخت، درخشنده تیغت عدو سوز باد، در فش و ستان تو پیروز باد، جهان بنده و هر که
هست از سپاه، کمر بسته ایم از پی کام شاه، دو دیبو دادو دین داور تو یار باد، سر بخت دشمن نگونسار باد، خدیو جهان شاه صاحبقران
ز گفتار شه زاده شد شادمان، بر او آفرین خواند بر لشکرش، سخنها ابی گفت از هر دوش، که تا باد دل با شی و بخت کوی
به یزدان پناه و از وکام جوی، مکن ایمنی در سرا سوس، که گنبد دشمنان تو گهی ابنوس، ز تو نام باید که ماند بلند، وکودن
نداری بگیتی نژند، جهان افرین از تو خشنود باد، سر بدسگالت پر از دود باد، و هم چنین در برابر افواج امرا و نامداران و نوینان
رفیع مقدار مثل محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و دیگر امرا و سپهبدان جهانگیر که هر صف
بند کوه پیکر قشون موجب تطویل کلام می شود هریک تو تمان خود را آراسته فشون مرتب ساخته و مکمل سلاح پیکار آماده
خود داشته بودند و حضرت صاحبقران بهر فوج که میرسید نامر آنجا زانو زده اسپان پیشکش میکردند بر تاب الهی و هدایا
حوائج وظیفه دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه هر یک از ایشان فرموده بنوازش و تحسین بلند پایه
و سرافراز میکردانید تا ابرار زمان تا دل هنگام شام که جلیل خورشید سیر چنان ملک سوار میکشت تا هنگام شام که قمرها نمودنا

گردون پناه سپاه عرض بیشمار لشکر بر آن سان بپایان کرده رهطکاه کش بوضع آق یار معزز شاه بود و امرا نظار زاده بود نعره وخیره
شد لیعاران کوه که زده سو زنان انداختند و خروش آمد در ... از شوکت صاحبقران کامکار و کثرت و بسیاری لشکر جرار منجب
مصدوقه **بیت** ای سپاه را ظفر لشکرش و نصرتم برنکت، زهی چنین بر طوق عرض لشکر واقف شد، بر اولوالعزم مشاهده نمود کفتار

در روان کردن حضرت صاحبقران کوچکتای امیرزاده محمد سلطان منغلای حضرت صاحبقران امرا و سران سپاه را بانعام و نوازش

اختصاص فرموده خواست که منغلای روان سازد دران حال امیرزاده جوانبخت محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منغلای در نوبت شاه زاده

او باشد حضرت صاحبقران از جرات و دلاوری او تعجب کرده التماس او را مبذول داشته مقدم لشکر ساخت و زبان عاطفت

بنوازش و تحسین او بر کشاد **بیت** کامید سپاه و سپهبد توئی، که دوش ترا نا پی مهتری درست، و در روز جمعه هشتم جمادی

الاخری با اختیار و اتفاق ساعت منجم الطالع فرخنده و اختر سعادت پیش روان کردانید و عظما امرا نامدار بلازمت رکاب همایون تعیین

فرمود و تا غایت از دشمنان خبری پیدا نشده بودند شاه زاده و امرا دو روز راه فشرعیز دشمنان که به شوقهای آتش کرده بود و ...

تمام روز گذشته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحبقران فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عجز خبات داشته کرده تحقیق نماید

که او در آن کدام آتش بکدام طرف رفته اند و سعادت نمود که از حال لشکر ... باخبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته تغافل جایز

ندارند **بیت** بفرمود شایسته فرمود شاه، که اکاه باشد ز حال سپاه، ز اسان و غفلت زنار رها، نداده صواب و ندارند روا، پس تو پیغ

مکر بطریق عزا، بود دایم آنکه زهر بیک وید، و چون اشارت علیه شاه زاده کامکار و امرا نامدار رسید باشتال امر مبادرت نموده شب

در روز کوچ کرده دو رمیکرد دند و تحقیق کنان میرفتند و چون بآب تو بل رسیدند بگذشتند فراوان خبر رسانیدند که هشاد عدالت دیدیم در عرض

در تفتیش ان کوشش نموده شد از هیچکس اثر نیافتیم باز این معنی را بحضرت صاحبقران عرض داشتند و چون صورت حال عمیق علیه رسید

فی الحال کوچ کرده بتعجیل براندند و چون بآب تو بل رسید بواسطه عبور لشکر منغلای گذار حساب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب

و خاشاک جمع آورده گذار راست کردند و صاحبقران کامکار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده بر منغلای پیوستند و کوچ کرده تا

آب ... و هامون را در ریزش سم ستوران کینی نورد او رزند و انجا افغان هیچ اثر و خبری معلوم نمی شد هر کس که بجنس کبری میرفت

بیابان بی پایان سر کردان گشته از کوشش بجای نرسید حضرت صاحبقران بالهام دولت تا تار کان شیخ داود ترکمان را احضار فرمود

با جمعی دیگران بهادران بجز کبری فرستاد و او مردی دلاور کار زمان بود در بیابان و ریکستان بزرگ شده و در کفایت کارها عظیم

کینه و کم و سرد روزگار چشیده برحسب فرمان روان شدند تا روز پنجم تمام براندند در شب دوم الاجوق چند یافت و در پی ایشان

باده بیکر جادوان دران پیمان شدند و چون صبح دمید کوشش سوارها از ان الاجوقها بمهم درشتبر نمودند تا از ایشان یکی شد از

ان شاه امرا بکرفتند و بحضرت صاحبقران رسانیدند ان حضرت ایشان را از بیت فرمود و شیخ داود را بانعامات پادشاهانه محفوظ

گردانیده کمر و شمشیر و ترکش زرین و خلعت خاص از زر اندوخته و از انکل جواد تو فیق بار بسیار بر سید گفت بکاه باشد که ما انابل

اسنو اینجا ساکن شده ایم و از خان خبری نداریم اما چند روز است کرده سوار جبه پوش آمده اند و در زمین نزدیکی ما پنهان اینجا
می باشند و معلوم نیست که چه کاره اند حضرت صاحبقران عبد خواجه را بسی نزد تعیین فرمود که مردم الاجوقا کو جاینده بیاورند عبد خواجه
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سحاب اثر زیر قضا جمع شد میکرد بر * **کفتار در تعبیهٔ آراستن جیش سیزده و وقوع جنگ بزرگ** صاحبقران گیتی ستان روز
دوشنبه پانزدهم رجب سنه مذکوره موافق قوی ئیل که هوا بعد از شش روز کشاده گشت در موضع قندوزچه بنفس مبارک ملتفت آراستن لشکر و
منصوبه تسویه و تعبیه صفوف شد و هفت قول مفرد فرمود بنوعی که هیچکس مثل آن ندیده بود و نشنیده و امثال این معانی از نتایج الهام
ربانی و تایید آسمانی تواند بود چه در خصوص عدد هفت لطایف اسرار است که بر دقایق آن بصنع الهی توان راه برد **مصراع** بلبلان
را نوای دیگرست * یک قول باسم سلطان محمود خان تیار است کرد و جمله مردان کار و دلاوران جهاندار تیغ گذار **بیت**
همه جنگجوی و همه نامدار * چو شیران آشفته در کارزار * سپاهی چو دریای جوشان بجنگ * همه تیز کرده برای کار جنگ * و با شکوه شاهزادگان
سلیمان شاه رجوع نموده و قول بزرگ را مرتب داشت و محمد سلطان بهادر و اطراف و جوانب از دلاوران شیرافکن و نبرد آزمایان
صف شکن **بیت** همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون در آورده گرز گران * بجوش آب داده همه تیغ را * ستاند جگر دوختن
میغ را * مستحکم ساخت و از بهادران لشکر و مبارزان صف شکن مردان دلاور **نظم** یلان سرافراز شمشیرزن * نبردآزمایان
لشکرشکن * سواران جنگی و مردان نبرد * کز آتش بجنگ برآرند گرد * همه کاردانان کوشش و کار * همه زاینشان دلیر اوفاده
بر کزیده ملازم رکاب همایون گردانید و علی جانب در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتغال نیران قتال و جدال که بهادران
جانبین با یکدیگر درآویزند اگر قوی احتیاج افتد مدد رساند و مستعد کار باشد و در دست راست
قول ذکر **بیت** همه شیر مردان کار آزمای * دلیر و عدو بند و کشورگشای * بکاه وغا هر یکی صفدری * انا اینان یکی در عدو لشکری
ترتیب داده و برایت نصرت شعار امیرزاده میرانشاه مکمل گردانیدند و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چیپر و توارها
استاده جنگ شده و در قلب دست راست امیر حاجی سیف الدین با لشکر آراسته و جرگه گاه دلاوران برجای برخواسته **بیت**
همه همای دیده از نای ورزیده افکن * ظفر قرین ولایت گشای و قلب شکن * همه زبان بتیر بهر بازکرده نیغ * همه چو کوه شمشیر غرق
در آهن * با ایشاد بود و در جانغار قول ذکر بودند **نظم** کرد جو همه پر دل و پهلوان * مخالف شکار و مقابل ستان * توانا
تن و رود مند و دلیر * هجکل چو پیل و بیزه چو شیر * مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ گردانید و قبل
دست چپ بر دی پیک سیار بوده و خداداد حسینی با فوجی از مبارزان صفدر **بیت** که گر تیغ بندند از خشم تیغ * شود آب
خون در دل و چشم میغ * و که مرغ قرآن زنند بر نهیب * بلرزد بیکدیگر بهم جهانرا دهیب * و دیگر دلاوران بر یکار دشمنان آورند فرا
دست ذات و دست چپ از تواتات و هزارجات و فوشات شهریت در مقام خود و آویاشه صفها بر آراسته و پیاده و سوار
پیش هادر پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشته **بیت** شد آراسته لشکری بیحساب * کز جوشید کوهش در اضطراب * در آورد
که هر یکی ز شیری * انا ایشان یکی و ز عدو ماهی * سپاهی که شد تیره خورشید و ماه * ز بس جوشن و درع و خود و کلاه * ز تیغ و ز
گرز و ز کوس و ز گرد * زمین شد سیه و آسمان لاجورد * و از آن جانب توقتمش خان که تا یکبار حقیقت بود و درانبساط توقتمش خان قلب و جناحین

لشکر خود را بیاراست چنانچه سپهسالاران ولایت تاش تمور اغلن و بیک یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و بیک پولاد اغلن
و علی اغلن و جنید اغلن و غیرهم و امراء دولت مثل علی سلطان صوفی عنغرات و نور روز عنغرات و آنبای و اقبوغه وارترکی
چوق قیات و عیسی بیک برادر بزرگ ایدکو و حسن بیک و سرای ملک و کوکه بوغا و غیلی بن حاجی و قرمقور ببک و دیکر امرا و سرداران
اولوس جوجی را ساخته و سپاه گرد نمودند **بیت** سپاه اندر آمد همی فوج فوج * چو دریای جوشان کز آید بموج * شده از سم
اسپان زمین سنگ رنگ * ز بیم هوا شد پشت پلنگ * سراسر همه دشت و صحرا و کوه * زسهم سواران لشکر ستوه * الا ازغافلان
در آن دشت کین * جنان لشکری شد کز عالم و هم با امل مقابل و تخمین از عدد شمار آن عاجز آید صاحبقران گیتی ستان که از علو
همت و رفعت شان **بیت** بود گردون فرو پایه او * عالم اندر پناه سایه او * از غایت شجاعت و دلاوری فرمود تا
لشکر فرود آمده خیمها بزدند و توقتمش خان چون آن حال را مشاهده کرد از کار لشکر و غایت شجاعت لشکر منصور و پیالغها
ایشان سپاه دشمن حیره بماند و حال جنگ بر کرد و نا دهشتی تمام بتعبیه و ترتیب صفها لشکر مشغول شد **بیت** چو دانیت لشکر
گران نا گزان * با تیغ و شمشیر و گرز گران * ز زین جوشن و ترک و ببر و ببر * همان درع و خود و سنان و سپر * تو گفتی جهان سر بسر
آهن است * ونا کوه البرز زد بر جوشن است * و چون لشکر جانبین از برابر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن از هر دو طرف میمنه
و میسره بچند قشون زیاده بر لشکر این طرف بود و صاحبقران حق تعالی که امکان درهم کار استظهار بعنایت پروردگار و امداد
بر فضل او بر نجاح داشت بر تیزپیادی لشکر چون آن اسباب بیان چنانچه درهر جنگی عادت پسندیده او بود فرود آمد و در
رکعت نماز باخلاص دیبان بگذارد و روی تضرع و خشوع بر خاک استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش
تعالی و تقدس فتح و نصرت طلبید **بیت** که گر تاز زنده نی از خدای * در اسطرلاب فکرت زه ندای * شهزاده بروجستن آید
نامش بود * نه از آثار نافت جاسر او * از وجوی شاپا در جیش خوب * نیابد کسی نیز وجوی زمینه بود * و بعد از فراغ از مناجات
با علام السر والخفیات و کار بر فضل نا متناهی الهی کرده بعبادت سوار گشت و موقع دلاوران لشکر و بهادران صف شکن شد
صدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان و چرخ اثیر انداختند و زاشدولت و قلم بارج و موج بر افراشته و از طرفین
کورکه و کوس و نقاره فرو کوفتند کوش زمانه از خروش سورن کور ساختند چنانچه **بیت** بر آمد خروشیدن کوس
نای * ز مین و زمان اندر آمد ز جای * بر آمد خروش سپاه از دو روی * جهان شد چنان از بر دم مبلغ جوی * تو گفتی نبد شب
بود پیدا نه روز * جهان گشته خورشید گیتی فروز * در زیر ظل معجزه وجه عظمت و جلالت و مرغ شجرهٔ طیبه نبوت
در سایت شهید بر که کمان ابشرات دولت و زبان وقع حضرت صاحبقران بود اشادتی بان رهنمون شد اعلامی بعد عنا
برداشته و فرق مبارک بخضوع و ابتهال کشاده از حضرت عزة فتح و فیروزی خواست و بر حسب سنت سنیه حق برکوارش
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم

فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون بر زبان نقص یکذرانید و شاهت الوجوه کویان خاک بر جانب دشمنان پاشید
و صاحبقران موید از مخاطب ساخته بزبان مبارک راند که نوجهت فتح فاتحک منصور در زمان دلیران هر دو سپاه با ...
حمله الرجل جنگ آنرا بان و دیده نابرد حرب و قتال القلب بوسامتغال بایات **نظم** دو لشکر بکو بهم در پای جنگ * بر بیاید دو بر یک
صحرا قروگ * بید بیر جوش ر چون ناخنه * بهم تیغ و زرایت بر افراخته * ز هر سو دلیران و جنگاوران * کشیدند شمشیر کین از میان * کوشش
کوپال ایرد و پیش جنگ * هنار ندند در پی فنا و بر فتنک * زمین شد عنبار وی بر کند باوج * جهان گشت بحری بر آمد بموج * زگرد سواران بی حشمت
و تاب * شده نا پیشه چشم آفتاب * سر شاه کرد و آن شد از بیم زرد * بر اوان شد چشم سر زرگرد * بر آورد گردون کردان فغان * ز آمد
فغان تا زمان کا الامان * امیر حاجی سیف الدین بر جوع اتباع صاحبقرانی نصرت و پیش از هم شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن
که در مقابل او بود برهم شکست **بیت** چنان بر کوشد لشکر ز تابی * که پیدا نیامد همی سر ز پای * چند قشون که از سپاه دشمن زیاده آمد
بود روان شدند که از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین در آیند جهانشاه بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفت بزخم
شمشیر بیدریغ و ضرب سنان آتش بار ایشان بازگردانید و علیخان بهادر نیز حمله کرد و یک قشون از مخالفان برگردانید و همین زاده سپاه شاه برکه کوه
سنگ خاموش نوردند نگریزند بعد تیغ از خون پر خلاف کوه یکجاده ز یاقوت رمانی بجنبد و ز مرد و شمشیر از تابش پر تو سهیل چون دم عقیق عمان
ساخت **بیت** به یک حمله شهزاده نامدار * کافکند ایشان از افراد سوار * تا از مخالفان را چه در مقابل قول او بودند هزیمت یافتند و
کشته و عثمان بهادر با قشون قبچاق پیش راند و با سه قشون دشمن جنگ در پیوست و در اثناء کرد و قرار اسب خطا شد و در آن حال پیاده
از میان گذر انعره حضرت صاحبقران در زمان سوار گشت و باز بهر او کرد و دشمن را در دو حمله برده متفرق ساخت و شیخ علی بهادر کهن نیز در
آن هنگام دست برده مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش راند و قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشهٔ شجاعت امیر
زاده عمر شیخ در دو جوانغار بقوة بازوی کامکار و شمشیر صاعقه کردار بحر من سوز حیات دشمنان در غنان کرده دار ردی ی و در زانکو دار
مقابل خود را مقهور و شکسته منهزم گردانید **بیت** چو دریا بموج اندر آمد ز جای * بفرار در بن آتش تیغ بار * در فتیش چو دشمن نیر پند
ز دود * دل شام از دو هنگام سور * و بسدی نیک و خدادادیان نیز یکران جلادت در میدان شجاعت جهانیده و بنجاه دست راست دشمن
را پای ثبات از جای برده براندند و هر یکی از امرا سرداران سپاه ظفرپناه با لشکر مخالف مقابل خود در آویختند و فات موکبها را
بآن در پیابان ار خون مخالفان بر امیختند بی غا دجیها بمنه دست دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دو خسرو در پاس شکر
و سرهاد کردون کشان و کردها سروران بکرز گران و خم کمند شکسته وقته انگند **نظم** ز بسیاری کوه و کرز و شمشیر تیز * بر آمد تو گفتی که
رستخیز * اجل بر کشاده زهر سو کمین * چو دریای خون شد سراسر زمین * چنان شد که کوه و هامون و زمین * ز بس کشتگان شد زمین
ناپدید * توقتمش خان چون آثار ضعف در لشکر خود مشاهده کرد و قوة مقابله با حضرت صاحبقرانی در خود ندید روی از آن جانب کردانید
متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و چون لشکر او ترتیب دیده و مضبوط یافت از و بینهایت عنوده و بپنج هزار بهادر و هزار فاد سلدوز

اوردند و با اینوجی عظیم اسرار و جادران خو جنگ مشغول شد و هر چند شیخ نور و هادر دو تو خانش در مقابله یکباران کردند ایشان
مقابل و ار دستار سر شدند و دکان خان برداشتند و برنتافتند و با تیغ نا و سنانها حلقها پنا پی اداره تدند و عاقبت غالب شکوه بهادران
از مردم سلدوز ز پنج هزار یکدیگر ایشان و نماز میانه ایشان که نشه در عقب لشکر منصور صف کشیده و پایه داد منی سپهر شجاعت و دلاوری
امیرزاده عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چیلی از سپاه بار کشته بمقابل توقتمش خان در آمد و چپش هایش کی متاتش
بکار برانوخت و در آن حال صاحبقران در عقب لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند می رفت چگونه بوای سنج مبارک حضرت رسانید
که توقتمش خان با چند فوج از سپاه خود از لشکر منصور کذشته در پس پشت مردم ما صف زده ایستاده است آن حضرت همو زمانه از دره
معهی که از پیش امیرزاده عمر شیخ همهی حیرت بسید صاحبقران ظفر قرین با جیبی قوم از دلاوران جلادت آیین عنان توجه بصوب ایشان معطوف
فرمود و توقتمش خان چون رایت نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش از جای برفت **بیت** معشوق دلا که چو عقاب رز ندوت
بیغ * ار رو در کش نه پا بکناره دریغ در عقب * پذ تو فتوت سلطان با بحرة از تاج و تخت شش وقار مملکت و پادشاهی بحر فرو رفت
بر ذات وار هم خان سر اپیم و پی ایشان کشته **بیت** عنان بارهٔ بی ملک از دست داد * بسیب جلد ز آن زمین ملک خان بیرون * و چون تو
قتمش خان شامت کفران نعمت و پاداش کردن زیاده اوروت کرفت وادبر قرابات هیادکر و حکم الله **بیت** با دیپ عنابر بود ایمی
کر سپهی که سر نکونا بی * پشت هر تیر عوفه و بکریت آورد مضمون و لنذیقنهم من العذاب الادنی بوضوح پیوسته ناچیمن جوق جمعهو
و شکست **نظم** دل از هیبت جو پش برداشتند * به یکبارگی پشت برگاشتند * عنو و منکشاه و بپر ظیر پشت * و تاز کار و تاو را دلیل آمد
بدرست * ز تاج و ز تخت و ز دولت بجای * ز اسپ سر مردان جنگی بپای * نکون گشت کوس و درفش و سنان * ز بد هیچ سپاه کابارز
عنان * ز اسپاب جنگ و ز باروبنه * همه چیز ماند بر اسپ و جنبه * یکبار ز آن سرا سرا پر از کشته شد * هم دشت از آن کشتگان پشته شد * هاتا کر
هر سنگ بود دیجل * بنا کند از خون زمین نه بکل * وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون وخامت عاقبت طغیان و غرور نظر
چنانها الله بعون کما لاحزاب بر منسوه شقاوه از معزور کشید و سوء خاتمت باکی وید کردار او تحقیق سبحان تحمع و یولون الدبر
بر صفحه روزگار ایشان نکاشت **بیت** کرانکوه بر جی بنا پیچیاب * کر شاخ خطا میوه ندهد صواب * بد اندیش مردم بجز بد ندید
پشتاد و عاجز زار ار خوار ندید * شنا نکنی هم در سر شود * چو کژدم کرا با خانه کمتر شود * چون توقتمش خان و ایلغار مضمون شد
و نیل از مغاو کفان غاض بشار رفعت آمو رسته حال کشت حضرت صاحبقران فتح و فیروزی مبین نوال فرموده و با قامت لوازم شکر
سپاس ملکا المالکین تعالی و تقدس **بیت** کرچه بیدین کو نه بر پا کرد * شب و روز را کیتی ارا کرد * یکی را ز سر افراز بخت آفرید
یکی را چنان تیره بخت آفرید * تمام فرمود شاهزاده کان کامکار و امراء عالی مقدار در پایه سریر نصرت صیری جمع آمده زانو زدند و تا
هجت و استبشار تهنیت و مبارک باد این فتح نامدار بر کشاده نثار بجا آوردند صاحبقران گیتی ایشان را زر کنار و کوش و از دیگهها
هر آن سپاه ظفرپناه را با انواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده اعانات پادشاهانه ارزانی داشت و تمام لشکر را از ده نفر

هفت نفر کرده بکامشی در عقب گریختگان خون گرفته بعزیمت جادوان دلاور تیغ کین بزهر غضب زاده و کمند پیچی در چین
زلف خوبان تاب داده شمشیر ابدار از لعبان خشم پیش کرده و سنانش بار از چون غمزهٔ معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته
کمان جلادت در بازو انداخته و چنین صلابت [illegible] دریا بروان افکنده باد پایان کوه پیکر را برانگیخته و غالب دشت [illegible] راکب
و بیابان ساخته در چشم کواکب [illegible] از پی دشمنان چون برق [illegible] و نفاذ [illegible] شدند [illegible]
کشتگان از پیش آب [illegible] بود و از پس شمشیر [illegible] از طرف [illegible] از طرف [illegible] **بیت**
نه از پیش و راه نه از پس امان » بهر طرف و شجر کرد [illegible] » نه فوت که در آرند پای [illegible] » از پیش [illegible]
عمیق بود و ابان [illegible] و از پس آب تیغ بالا [illegible] لاجرم در میان دو [illegible] جان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بیاد فنا [illegible] چون [illegible] شد [illegible]
و اسباب ایشان تمام [illegible] لشکر منصور [illegible] **بیت** که شدند لشکر [illegible] » غنیمت [illegible] که گویم که چند » و از شاهزادگان و امرا
الوس جوجی [illegible] و خلق [illegible] تقدیم [illegible] مخالفت و علاقت [illegible] بسته پناه [illegible]
کردن [illegible] حضرت صاحبقران که چون کاه سلطنت و جهان بانی بود [illegible] بود [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible] و عاطفت اختصاص [illegible] انعامات [illegible] مواهب پادشاهانه
شاهانه مثل کمرهای مرصع [illegible] و اسپان [illegible] بلند پایه [illegible] در آن وقت [illegible] بجهت
[illegible] فتح [illegible] نصرت شعار [illegible] جان [illegible]
[illegible] متفرق [illegible] شدند [illegible] جوجی [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بد [illegible] رفیع [illegible] خود [illegible] داده جمع
کنیم و [illegible] عاطفت خسروانه [illegible] ایشان [illegible] فرمان داد که [illegible] بغداد [illegible] کر
هیچ [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] حاصل کرده خوش دل و شادمان
بجهت [illegible] روان شدند صاحبقران گیتی ستان [illegible] ظفر [illegible] که [illegible] مخالفان [illegible] بودند
بسعادت و اقبال روان شد و چون بکنار [illegible] صحرای [illegible] نزاهت و صفا چون خاطر اهل
[illegible] **بیت** [illegible] چون [illegible]
[illegible] مضرب خیام نزول همایون [illegible] سرا پرده [illegible] همایون [illegible]
[illegible] پناه [illegible] **نظم** سراپردهٔ اندیشه زرنگار » درو [illegible] بیشمار » بسیط زمین
در سراپرده کم » [illegible] » زده هر طرف [illegible] » سر [illegible] ارکان [illegible] پایه [illegible]

زهره سو برافراخت سر پناه امیران بجای خود [illegible] هر یکی [illegible] و [illegible] بطلب [illegible] خود
جمع آورد استیلام [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] رقم [illegible] کشید [illegible]
خود را [illegible] خود [illegible] مردم [illegible] غلبه [illegible] جمع آمدند [illegible]
[illegible] **بیت** مخالف [illegible] » کرد [illegible] »
[illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] مخصوص [illegible] عالم پناه آمد [illegible] نظر [illegible]
[illegible] باطراف [illegible] بودند [illegible] غنائم [illegible]
[illegible] بدرگاه عالم پناه آمدند [illegible]
[illegible] نصرت شعار [illegible] فتح [illegible]
[illegible] **بیت** غنیمت [illegible] » غنیمت [illegible] »
[illegible]
[illegible] نظم کرد
که **بیت** [illegible] » [illegible] » [illegible] پناه جمع آمد
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] »
[illegible] »
[illegible] »
[illegible] **نظم** [illegible] جشن شاهانه [illegible] » [illegible] »
[illegible] »
[illegible] »
[illegible] » حضرت صاحبقران [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] »
[illegible] »

[illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] » [illegible] سلطنت و جلالت [illegible]
[illegible]
[illegible] عرضها السموات
والارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] » [illegible] والحمد لله والمنة
والصلوة علی رسوله [illegible] **گفتار در مراجعت رایات [illegible] سلطنت [illegible] دشت قبچاق**
چون [illegible] فتح [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] سلطنت [illegible]
بیت [illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
بیت [illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] »
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] » [illegible] »
[illegible] » [illegible] » [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]

[illegible] ذی‌القعده سنه ۷۹۳ [illegible] سعادت و سلامت [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] » [illegible] منصور » [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] **بیت**
سعادت [illegible] صاحبقران » [illegible] » [illegible] »
[illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] » [illegible] » [illegible] »
[illegible] اعظم [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سنه ۷۹۴ [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه زادگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] **گفتار در تفویض [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]**
پیر محمد جهانگیر [illegible] صاحبقران [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible] پیر محمد جهانگیر
[illegible] سلیمان شاه [illegible] پیر محمد [illegible]
[illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حصار بان قلعه در او رده لا بوم از نقود و اجناس بحضیض نظره و ربعیدان در اینجا جمع شده بود که تا غایت دهم با تامل قیاس و تخمین عقل
شمار آن نتوانند کرد حضرت صاحبقران چون ازین حال آگاهی یافت ببغداد شتافت از روان شد و عساکر گردون مآثر در آن آب و لای
جنگل [illegible] روز سیوم با آمل رسیدند [illegible] بر سر تیا علی حکم قضا امضا صادر شد که سید غیاث الدین بر خود و پدرش را الضحی کرده [illegible]
و چون حکایت سوء اعتقاد و قبح سیرت و احوال ان طایفه بتواتر پیوسته بود غیرت اسلام و عصبیت دین چنان اقتضا کرد که بان پسرش بر سبیل [illegible]
در سر گذاشتن این مهام گذارش بدیره کردم و لاجرم توجه مذهب و هیچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هیچ اثر نیست بلکه بادا و [illegible]
دشمن اسلام امی نمایند و اگر کسی بانگ نماز مشغول میشود و او را ایذا میکنند و بمرتبه قتل میرسانند دریغ است سیادت که با وجود
و چون سید زاده از روان کردند فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی لشکر آمل بنادر برسند و چون با امثال امر مبادرت نمودند
بموجب فرموده بمقدم رسانیدند نقارا اجارا روان شدند و طلیکی لشکر توره انداخته هر جنگل که پیش می آمد می بریدند و خار و خاشاک
و چوب بان برآوردند و لا ایغامی انداختند کی گذشتن بیشه آن پایان کرد منش چون چشم تا نچشانند در روز از تور آفتاب [illegible]
و متردد شبان از شعاع ماه و بهسان کان جنگلی هم را صحرا ساختند هر روز مقدار یک فرسخ کوچ میکردند و چوب دهن بر بالای گل و لای
انداخته فرو میشدند روز دوشنبه بیست و ششم ماه ذی القعده و از اولاد آن طرف بیم رسیدند جنگی عظیم واقع شد **بیت** [illegible]
[illegible] همی کوه و دل بنگون [illegible] سپاه از دو جانب در هم [illegible] ز هر سو دو ران [illegible] بکشت چندان ز هر دو گروه [illegible]
[illegible] چو کوه همی خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن مصاف دلیرانه [illegible] **مصرع** [illegible] جوه [illegible]
ذکر جمیل که عمر ثانی است حاصل کرد **مصرع** عمر دانکه نامش به نیکی برند [illegible] کمال الدین و برادر مولانا عماد الدین [illegible]
معین آمدند و زبان استکانت بتضرع گشاده امان طلبیدند حضرت صاحبقران [illegible] که ملتمس ایشان را مبذول نموده [illegible] سادات
کرو ولایات بن ولایات ایشان [illegible] خود با مال و ولایت فرستاده تا ملازم باشند [illegible] خاطر شاه ایمن گردید و اعتماد
کرده بجانب بنایند و چون ایشان سخن رسانیدند ترک دهار دولت ان کرده کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت ایشان [illegible]
و بجبال بحال که خود تعصبی و امور بران میخنید در ان حال قطاره زده اظهار مخالفت کردند حضرت صاحبقران گیتی ستان [illegible]
و ارغون شاه بودای البغی و نادر شاه قراقول و شیخ علی اتوبی دا [illegible] بانان جیحون و بعض امرا [illegible] و نقطه [illegible] از راه کنار دریا
فلزم [illegible] که کشتیها دشمنان را بدست آورده دوی جلاوت بحصار ها نهادند [illegible] بتجسس نموده بر [illegible] دست و به پیروی
دولت قاهره کشتیها بجانب ایشان آوردند و بی توقف ترتیب [illegible] کرده مردان کار را با توقها و علمها و نقاره و نفیر بکشتیها
در آمدند و روی دریای قلزم از برق حمله و شمشیر چون آفتاب عید درخشنده [illegible] کوه کوه و خروش کوس [illegible] و لاوران
[illegible] بکوس کوش زمانه [illegible] چون رایت حضرت [illegible] و وصول بان حصار [illegible] مانع [illegible]
کشته و جنگی عظیم واقع شد که دوست دشمن بزبان [illegible] رسید و زبان خامه از تحریر شرح آن دشت [illegible] **بیت**

مردان کوه پیکار و عامل بدید [illegible] کرد [illegible] برآمد [illegible] آتش زد در پای آب [illegible] عاقبت الامر
سپاه ظفر پناه بزور بازوی دولت شاه حصار بیرون را مسخر کردند و حصاریان بجان با زدند [illegible]
حضرت صاحبقران کامکار [illegible] نامدار [illegible] سوار شده روی دولت بجانب حصار آورد [illegible] از هیبت شکوه آن حضرت
[illegible] و جان دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق و اضطراب افتاد [illegible] از حصار بیرون آمده گروه گروه
[illegible] بحضرت [illegible] **نظم** [illegible] [illegible] اسلام [illegible]
و آفاق پر [illegible] چشم حسود کور شده [illegible] که صاحبقران دین پرور را [illegible] اعتقاد بد [illegible]
میکردند هر زمان [illegible] سخنهای [illegible] نسبت بساده ایشان [illegible] اکرام [illegible] تمام از [illegible]
[illegible] سلوک طریقه مستقیم [illegible] که از معتقدات [illegible] رجوع می باید کرد [illegible]
سوره [illegible] جماعت پیش گرفته [illegible] علما و صلحا را تعظیم کردن و حرمت داشتن [illegible] علوم شرعی ترغیب نمودن
کماشتن که اهل اسلام علی الخصوص متشیان دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] فرمان داد که [illegible] نمایند و چند روز در آنجا توقف فرموده [illegible] شرح داده شد
اموال [illegible] در تحت تصرف [illegible] مکرمت پادشاه [illegible] کشتیها [illegible]
[illegible] **بیت** کردل [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] لازم الاتباع [illegible]
سادات [illegible] اشغام [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
علمای [illegible] شیخ علی بهادر [illegible]
پدرش [illegible] سید قوام الدین [illegible]
شد که سید کمال الدین [illegible] سید عبد الله [illegible]
[illegible] **گشادن در فرستادن فتح نامه بجانب ... و طلب داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه** چون [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] فتح [illegible]
زاده شاهرخ [illegible] سلطان [illegible] سلطان حسین [illegible]
و حضرات خواتین [illegible] ملکت خانم [illegible] محرم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیاختند و دار [illegible] سادات [illegible] بود [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بودند و اصل [illegible] ایشان [illegible] ملازمت موکب همایون مشرف گشته [illegible]
آمل [illegible] و بغداد [illegible] ماه [illegible] نزول کرده [illegible]
تا عساکر [illegible] سر ایل [illegible] کرد **بیت** سپاه پراکنده [illegible]
فتح کرد [illegible] ذی الحجه سنه [illegible] دار السلطنه سمرقند رسید **نظم**
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] دار السلطنه سمرقند [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران از راه [illegible] استقبال فرموده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **گفتار**
در توجه حضرت صاحبقران بفارس و عراق نوبت [illegible] چون [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible] شیخ علی بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و عراق که تمام کلام درین مقام موقوف بر آن داستان

[illegible]

کردند و چون شاه منصور بر وفق اسم خود مظفر آمد و همای نصرت سایه بر او افکند غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هر یک بجانب خود باز گشتند و چون خبر رسید شاه منصور که بار دیگر لشکر بدر اصفهان کشید و چون بظاهر شهر نزول کرد خواجه فضل الله مناقب در امان امیر اولیسان بود او را طلب داشت و همین که او بقبول شاه منصور رسید اصفهانیان شهر سپردند و سلطان زین العابدین بگریخت و در نواحی [illegible] میان [illegible] او را بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد و او میل [illegible] کرد [illegible] این نکته [illegible] از دیدن [illegible] و از بشارت فرمود من لا یرحم لا یرحم هیچ حساب بر نداشت و بعد از آن دو نوبت لشکر بدر [illegible] کشید و در نوبت دوم والدی شاه یحیی که با او همین نسبت داشت برای مصالحه فرزندان [illegible] آمد و [illegible] که برادر بزرگ با دو پسر مجروح [illegible] فارس و عراق را بوی گذاشته اگر با او در این مصالحه [illegible] کرد تا از در [illegible] و [illegible] چهار پنج سال میان مظفریان [illegible] کردند چند واقعه دیگر [illegible] **بیت** [illegible] شاه [illegible] ملک [illegible] تا شاه بود ولایت ملک لیکن چون غرض اصل تحقیق تاریخ ایشان [illegible] در زمان دولت که حضرت صاحب [illegible] باوج مهر [illegible] شاه منصور داشت و خود در شیراز بود [illegible] شاه یحیی بود و خود با دو پسر در آنجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان ابو اسحاق در سیرجان **کفته**

در نهضت فرمودن حضرت صاحبقران سرافراز بجانب شیراز چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد از طرف [illegible]

[illegible] مظفر منصور مراجعت نموده در ظاهر شیراز به معسکر همایون پیوستند صاحبقران گیتی ستان سوغات [illegible] شاه و بطلب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود سبزواری را که خواهرزاده علی مؤید سربداری بود بحکومت ... فرمود و لشکر [illegible] که با او بودند پیش او باز داشت و باز از لشکر اعتماد کرده در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الآخر سنه [illegible] موافق [illegible] سال بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود و او حویزه و حوالی را ضبط نموده بود و پیشکش ها مرتب داشته متوجه [illegible] شاد که ما بصوب شیراز روان شده ایم می باید که اعزاز [illegible] کرده از عقب بیاید و در شیراز ملحق شود و حضرت صاحبقران روز چهار شنبه [illegible] از آب [illegible] گذشت و جمعه [illegible] نزول کرده و [illegible] فرود آمد و روز شنبه غره جمادی الاولی در [illegible] نزول فرمود [illegible] که حاکم [illegible] بود با پیشکش و هدایا در آن محل بدرگاه عالم پناه آمد [illegible] از [illegible] دریافت [illegible] پیشکش کشید و ظفر کرد و ملازم موکب فیروزی [illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] و [illegible] آب [illegible] فرمود فرود آمد و روز یکشنبه [illegible] نزول فرمود و روز دوشنبه [illegible] کرده [illegible] نزول همایون ساخت و روز سه شنبه [illegible] گذشته [illegible] معسکر ظفر اثر [illegible] کشت و روز چهار شنبه از آب [illegible] عبور نموده و [illegible] نزول فرمود و روز پنجشنبه [illegible] گذشته در سر آب [illegible] فرود آمد و روز آدینه [illegible]

نزول [illegible] شهر [illegible] جهان شد و روز شنبه از [illegible] عبور نموده [illegible] نزول فرمود و روز یکشنبه از آب [illegible] کشت و استفسار قلعه سفید کرده در حوالی [illegible] فرود آمد و روز دوشنبه دهم لشکر ظفر اثر [illegible] بپای قلعه آمد و سعادت تا پای [illegible] از قبل شاه منصور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود **بیت** [illegible] خوانندش سفید » [illegible] عجب کوه بهی [illegible] » که ناسفتان [illegible] » [illegible] » چو [illegible] » بران سر که از ابر تا [illegible] » [illegible] » [illegible] » هر سو [illegible] چشم [illegible] » درختان [illegible] » [illegible] » [illegible] » سران بر سر [illegible] » [illegible] » [illegible] » منجنیق » [illegible] کینه بکلو [illegible] » وحقیقتا که [illegible] قلعه از [illegible] اندیشه و قیاس [illegible] امکان [illegible] [illegible] از تمام کوه [illegible] ولایت [illegible] جل که در [illegible] و کوتوال حصار منصور است چون [illegible] و منجنیق از [illegible] چاره [illegible] است که [illegible] منع [illegible] که با وجود این [illegible] استحکام [illegible] تکیه واحد استوار کرده اند و چون محصول مزارع [illegible] و [illegible] **بیت** [illegible] » [illegible] » مگر از آسمان تیغ [illegible] » [illegible] [illegible] قلعه [illegible] که دولتیان صاحب تایید شری [illegible] و [illegible] قدرت پروردگار تائید [illegible] کوشش [illegible] و جوش غلبه [illegible] **بیت** چنین کاری نباشد جز خدائی » که [illegible] از [illegible] پادشاهی » و صورت قضیه آنکه حضرت صاحبقران چون [illegible] قلعه [illegible] رسید [illegible] بالای کوه [illegible] گردون [illegible] از چپ و راست [illegible] **مصراع** کوه از [illegible] هم [illegible] بود که [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] گردون [illegible] بالای کوهی که قلعه [illegible] بود با اوج سپهر [illegible] و صاحبقران کامکار [illegible] سعادت و اقبال [illegible] و [illegible] گردون [illegible] قلعه [illegible] آن کوه [illegible] رجب فرموده چون [illegible] در جوش [illegible] و از اطراف و جوانب پیاده و سوار [illegible] حصار کشید امیرزاده محمد سلطان از دست راست [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] لشکر [illegible] کرده [illegible] و امیرزاده شاهرخ [illegible] پا [illegible] قلعه [illegible] در [illegible] آنکه [illegible] در طبقه پنج حصار [illegible]

آهن در کوره حدادان [illegible] لشکریان هر یک از [illegible] خود در حرکت آمده بازهره [illegible] اهل جنگ کردند **بیت** [illegible] جوشن [illegible] کوتوال [illegible] عطاب [illegible] بر [illegible] و دل [illegible] و [illegible] و [illegible] چالاکی [illegible] که [illegible] بالا [illegible] قلعه را [illegible] و چون [illegible] در مقام خود قرار کرفتند و روز دیگر چون [illegible] تخت الارض [illegible] کوه [illegible] کوه چون کردون [illegible] **بیت** [illegible] بعض [illegible] شاهزادگان [illegible] و [illegible] و [illegible] چون باران [illegible] و موافقان دولت [illegible] از نوکران شیخ محمد [illegible] از [illegible] صاحبقران [illegible] که [illegible] برآمد تا [illegible] و صلوات [illegible] **بیت** برآمد [illegible] خروشان [illegible] با [illegible] و از [illegible] مشغول [illegible] کشته بود [illegible] عبادت [illegible] و امیرزاده محمد سلطان [illegible] در [illegible] و [illegible] باوج [illegible] و دشمنان [illegible] قلعه [illegible] و هر که [illegible] از کوه [illegible] سعادت کوتوال [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] و تیغ [illegible] **بیت** هر کو که [illegible] جز تیغ [illegible] کار [illegible] نیکو باشد و [illegible] شاه منصور او را [illegible] بود [illegible] پادشاهانه [illegible] خاص [illegible] که [illegible] الهی [illegible] از منصور [illegible] و [illegible] که لشکریان نصرت [illegible] در قلعه [illegible] کرده بودند [illegible] نجات [illegible] و [illegible] قلعه باز داشت و [illegible] سعادت و اقبال [illegible] روز سه شنبه [illegible] فرود آمد [illegible] بالای قلعه [illegible] اسباب [illegible] روز [illegible] **مصراع** این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب [illegible] و چون [illegible] صاحبقران [illegible] و [illegible] از [illegible] نزول فرموده [illegible] روز [illegible] در [illegible] آمد و [illegible] جمادی الاولی موافق [illegible] شاه منصور [illegible] که [illegible]

معقول این بود [illegible] و صحیح [illegible] پادشاه [illegible] از مقتضای عقل که [illegible] **بیت** [illegible] کشاده

جنگ کردن حضرت صاحبقران سرافراز با شاه منصور و کشتن شاه منصور در شیراز چون حضرت صاحبقران از قضیه [illegible]

[illegible] معتمد [illegible] خاصه بودند دو [illegible] و فتح [illegible] دیگر [illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible] دست راست امیرزاده پیر محمد [illegible] و [illegible] و امیرزاده محمد سلطان در دست چپ [illegible] و امیرزاده شاهرخ [illegible] نصرت [illegible] و امیر عثمان عباس [illegible] روانه کردانید و [illegible] گردون [illegible] امیر عثمان چون [illegible] دشمن [illegible] یکدیگر شده [illegible] و [illegible] [illegible] بودی [illegible] کاه [illegible] و [illegible] و [illegible] شاه منصور [illegible] لشکر [illegible] استفسار نموده در [illegible] پروردگار [illegible] و چون [illegible] لشکر دشمن در [illegible] شهر [illegible] سوار [illegible] **بیت** [illegible] هم [illegible] و [illegible] تا [illegible] شاه منصور [illegible] **بیت** [illegible] **بیت** [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] پیش [illegible] و [illegible] با [illegible] شاه منصور [illegible] حضرت [illegible] صاحبقران [illegible] و [illegible] تا [illegible] شاه منصور [illegible] و چون [illegible] حضرت [illegible]

و از حفظ الهی که در همه حال حارس و نگهبان ایشان بود بتصاریف زمانه هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان نرسید و چون کوه در جای خود پابرجا
متمکن و ثابت ایستاده هیچ گونه تغییر باوضاع ظاهر نمود و ایشان بیادشاهی بر بالای سران خویش بر کرسی دلداری ایستاده بیخلل
امور کشورشاهی برخلاف عادت دشمنان بر هم شکست ایشان کار بانجام رسانید **بیت** نه کرد شاه اصفهان منع بیت » هر کز نبایدش یولاد و تیغ
و محمود شاه و تو کل باوری داشت و شاه محمد از آن در میان سپاه دشمن در آمد و آثار جلادت و دلاوری بظهور رسانیدند و شاه منصور
از اغا نظر فتول حمله بر دو امیرزاده محمد سلطان لشکر دشمن را شکست خالف از آنجا **بیت** هم میمنه شد چو دریا جوش » در فرش سوار
ایران نکون » و میر بهادر و دیگر امرا که ملازم او بودند بر دشمن کرده بودند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر لشکر دشمن چپ یاغی را در هم
شکست **نظم** در آن عرصه هیچ دلاور نماند » نه کردان ایران بتقریر ماند » یکباره از هم فرو ریختند » هر آنکو نشد کشته بگریختند » و امیرزاده
شاه رخ بر بهره دولت غالب آمده در آن فرخ ایستاده چون شیر غران و هر دو یاران جنگ میکرد و جا بجا از مشاهده کردن طاقت گرفته بودند
باز گذشته نیز دارو گیر شدند و جلادت عهد بهم محمود پسر یوسف صوفی و پسران غیاث الدین ترخان و خواجه راستی و درویش وطایف
شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیدند و سپاه یاغی که در مطالب ایشان حمله آوردند بزخم تیر باز میگردانیدند و عبد الخواجه و جاه و شیخ
محمد انکو تمور چون با ایشان اتفاق نموده مخالفان را راندند و قتون الله داد که بوفاداری معروف بود و قتون شیخ نور الدین کرشاه بوغا
که با یکدیگر شهرت داشت و قتون بوتمور از خاصه که ایشان تواچیان کشیدند و قلب لشکر بودند دیگر باره جمع اسلام علم برافراختند و
قرار اشد و مرتب ساختند و قوشین شیخ علی و لالم تواچیان و قتون بهرام و دیگر اکثر امرا جمع شده تجهیز شده مجبور گشتند و با دشمنان در آویخته
دست برد کارها دلاورانه نمودند و امیرزاده شاه رخ با آنکه در سن هفده سالگی بود چون تا بسلطنت دشمنان را از آنجا سر منصور
را به حضرت صاحب قران آوردند و انور زده سر دشمنی زاغان نکند چه بهجت فتح و فیروزی اقامت نمود و زبان مبارکباد بر خاطر گذرد
که **بیت** سر دشمنان تو استغفر الله » که خود دشمنان تو راس نباشد » شاه رسم مرکب باد آگه چه » شادی از پی فیاق باشد » و چون
منصور مغرور مقهور کشته شد **بیت** بیان پر زمکر و زسودای نماند » و زان سرکشان تا مداری نماند » بر فتند از ایشان هر که
ماند » بران زندگی بی بقا باید گریست » صاحب قران کامکار دولت هم عنان و ظفر در رکاب بپالای پشته بر آمد و شاهزادگان و نوئینان
کنار گرفته بشکر و سپاس باری عز و علا پرداختند و ارکان دولت بر سم تهنیت آداب بجای آورده گفتند **بیت** ز زمان تا زمان این
چنین باد » فتح دیگر باش هیرومند شد » ملک حضرت عالم افروز باد » زوال اضر دشمن سوخته » و جماعت و عادت معمول سر و میکشته را تو
زده کاسه داشتند و ترتیب اشارا دشمنان شوکت دگر اول از بی سرو کله از عقب پیدا شد و چون آب و آتش دو جهت نهاد حضرت صاحب قران
و امیرزاده شاه رخ دو یا پیادان او رده سوی اندختند **بیت** از آوازه کردان بلرزید کوه » زمین آمد از نعل اسپان ستوه » د
شمنان از هیبت و صلابت راه گریز پیش گرفته چون نبات از هم ریزند در کار نبک سپاه خود را بطرف کوه قلاع شیراز انداختند صاحبقران
ظفر قرین جمعی از امرا و لشکریان را از عقب ایشان بتکاپوی روان فرمود و مخالفان بکلی متفرق و منکوب گشته از ایشان دیگر اثری نماند

بیت میان دو کوه از بر راه و دشت » ز خون و ز کشته پر شد گذشت » جهان پر خروش و در خاک و خون » یکی بی سر و دیگری سرنگون
فراوان از ایشان کشته شد » بسی سرکش از جنگ سرگشته شد » صاحب قران گیتی ستان مظفر و کامران در روز دوشنبه روز دیگر
چون منوچهر زرشتی چهر بعزم فتح کشور سپهر صبح بر زد بکامرانی شهاد اندرون افتاد بر انداختن صاحب قران ظفر قرین بیغاد و اقبال
عازم دار الملک شد در روان بسلم از کرمان نصرت آثار شاه شجاع و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الامتثال شد
بنفاذ پیوست که تا بعضی اندرون آیند و سلم هفت دروازه دیگر ببستند و جمعی از ارکان دولت بشهر در آمدند و از مجموع اموال و کلانتران
خلافت جایگاه بازستدن تمام خزاین و اموال ها آلشه و اسعدت و اسب و خلعت منصور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و ازیشان اورده
بعرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه بجموع از آن بر ایشان بخش فرموده و اما لا امان حوالد و شد بجصول پیوست و امیرزاده محمد
سلطان بر تمامی اصفهان روان کرد تا یند که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال امانی بستانند و منشیان بلاغت شعار صورت آن
و لوا ی فتح بر و رو سار که پیوسته بر روزگار همایون آثار و آسمان مواصل میگشت به بلیغ عبارت بدیعه سعادت دستگاه طریق
گشته فتح نامها بر قلم آورده و دیگر ممالک انتشار سال نمودند **بیت** دبیر سخن گستر چیره دست » نشسته و ظفر نامها نقش بست » هر کشوری
گشت قاصد روان » بر آوازه فتح آن خسرو جهان » و امیرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود در رجب فرمان قضا جریان از فرغانه کاشغر
سر کرده میآمد و هر جا که بعضی بتمرد و عصیان و لولوشی و کرد می بدید غارت میکرد و در جهت ضبط آن دیگر و چون از تو مغان گذشته
بکار زرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که هم آنجا توقف کرده آن نواحی را ضبط نماید و امور عالی را امتثال نموده بنسق و تا بانجا
آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدور پیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد بموجب فرموده بر حکم
در شیراز بشرف بساطبوس استسعاد یافت و چون آل مظفر جایی دیگر سر شدند **بیت** آنکس که جهان از آن او شد » از مملکش
یکجا کریزند » ضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی و فرزندان او از یزد و سلطان احمد از کرمان باستان سلطنت
شتافتند و هر یک بقدر استطاعت پیشکش بنیاد از جواهر نفایس و اسب و استر و خیمه و خرگاه مجلس عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر
پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب قران گیتی ستان پادشاه زادگان فرزانه هوشمند
مکان و عظام امرا و نوئینان کامکار و کامران در باغ میدان حرم مجلس بزم بهشت آرا ساختند بعیش و طرب گذرانیدند **بیت** خروش
ارغنون و نغمه چنگ » رسانید بگوش زهره آهنگ » شراب لعل گون در ساغر زر » بدست ساقیان ماه پیکر » و سلطان شیخ ابو اسحق
نبیره شاه شجاع هم از سیرجان رسید بعز بساطبوس مشرف گشت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران سایر الشفات بر ضبط امور
مملکت و نسق اسباب جهت در ماهیت و مبتنا ساخته در رفع رسوم جور و اعتساف و نصب الویه عدل و انصاف بجهان آرام
جهان پادشاهی داد گستر زد سیف قلم در رسانید **نظم** بلطفش بگو چاره چاره کند » عدالتش ستم از زمانه آواره کند »
در فصوش عدل او طبارا بود » آن پاره که بنا آهن کلا پاره کند » و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک و در رضاب بلاد

داعطو و امصار بنا بر ذلک نامزد فرزند نامدار ارجمند امیرزاده عمر شیخ فرمود و شاه زاده بر سبیل استاب جشن قیام نموده آن حضرت را طوی
داده و نزل آورده پیشکشها کشید و انواع تحف بند بدیع عجایب آورد **گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بکامکاران تخمه**
شاهان چون اولاد و اسباب محمد مظفر از مدتی باز در آن ممالک تسلط یافته بودند هر یک در شهری و قصبه لوای سلطنت باستقلال
بر افراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و با وجود قرابت نزدیک با خارب چون عقارب نیش زهر آلود بر یکدیگر زده پیوسته
قصد جان و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمیگذاشتند و هر که از ایشان بر یکی دست می یافت اگر خویش ی
بحشد آنچه میل میکشید و پدر با پسر و پسر با پدر همین طریق مسلوک میداشتند و بدین واسطه در زمان ایشان رعایا بیچاره همواره
دستخوش ذبح و عناء لکد کوب هر گونه محنت و بلا بودند در ین وقت که رحمت حضرت صاحب قران سایر اهتمام بانتظام امور آن ممالک
انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مطالع احوال و افعال ایشان ما تفقه بعز عرض رسانیدند و محصل حدوث آنکه
تواب کامکار مطالبه حلو عطیات دنیا و دگر بار بدست افتاد و اختیار ایشان باز نگذارند که سلطان و در سلطنت دیهات بی اقتدار و آن
ملک بخراب و ویرانی میکشید بنا بر این در روز دوشنبه نهم شوال ماه حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت و هر جا بند
کرده قبول نمودند ایشان بغارت بدند و بر حسب فرمان امیر عثمان کیخسرو امراء و خانه سلطان احمد که در کرمان بود بیادر برده حضرت
صاحب قران امیرزاده عمر شیخ را بجهت ضبط مملکت فارس و دار الملک اقامت آن دیار در شیراز باز داشت و امیر بردی بیگ شاه بوغا امیر
زاده عمر شیخ و امیر زیرک تا کوکو سوعنک بهادر با فوجی از لشکر پیش بو سغال شاه بانبه یکجا نشست و از مراکز خاصه شاه زاده سلیمان
عوذ لیه بیگجیک جنده و توکل بن هنده و قرقرا و تیلش و ایردی دولت خواجه و غیر هم ملازم بودند و ایدکو بن غیاث الدین ترخان
را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادر بزرگ امیر جاکو بود و دارو عکی یزد را بعموی تو جیبن که برادر کیچکی او رت
بود رجوع نمود و لالم قورچی را بلارو عکی ابر قوه نامزد فرمود و جمعی بمحاصره قلعه سیرجان روان گردانید و زمان قلعه از کاشکان
سلطان ابو اسحق نبیره شاه شجاع غلامی کودرز نام کوتوال بود و چون از حصن **بیت** ورزی بود با اسمان هم نورد » ببرزده
کیش نام او دیر بزد » نو ذانی گر بر نا رک مهر و جنج » نتا بد زر و بن بهتر تیر و تیغ » بکلک عروس نقش پندار بر لوح خیال نخان نکاشت
و در آن الایاب نمی شد را بیت و عصیان بر افراشت و سران شاه شجاع سلطان جبلی که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که آن
نام جوان شاه منصور و هان بلخ چشم بوده هر دو را بسمرقند فرستاد و از طرف همه بلشاطاع مقرر نمود و اینان باقی عمر در سایه
مرحمت حضرت صاحب قران روز گار بر فاهیت گذرانیدند **مصراع** نبا لطیفه کرد رحمتش نام اذیعا تست » و تمام سرزمین از عراق
و نیمه از ممالک فارس و عراق داخانه کوچ بسمرقند نقل کردند و مرام حضرت بانه الایات پادشاه ذی المجد بفضل الله تعالی اکرام داشته
الیات تولایت لرستان باوارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع بال الغاه همایون کرامت فرمود و براعدا فیاس مرحمت حضرت
صاحب قران باقرب دو هزار خانه وار از محلات و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده

بود بمقام اصلی باز گشت و بجای پادشاه خویش در ولایت حکومت مشغول شد **گفتار در توجه رایت ظفر آثار بجانب**
عراق در روز جمعه بیست و هشتم جمادی الاخر حضرت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجانب اصفهان
روان شد و در رعیت عشرت و شادمانی کامران و شکار کنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت **بیت** روان همراه دیگران
ظفر شاه شیر شکار افکن شکارا فکن روان راه » جهان خالی شد از صید چرخ دوم » نماند در هوا نوع پرنده » و بعد از قطع دو از ده
منزل روز سه شنبه هشتم رجب قو مشه محل نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر صادر شد بندگان و حضرت
بیلساق رسانیدند و دیگر کور در با شان دو ده مانده که در بند و کرمان بودند دار و غکان در هم آنجا کار ایشان بساختند
و آن ممالک ملک از استیلا و تسلط ایشان بکلی بپرداخت و اوراق احوال ایشان بارقام ملک اقضی فلحسنا را نشاید بپرسید و از فرقاز
احوال ایشان مصدوقه و تلک الایام نداولها بین الناس و صورت تمام یافت **نظم** مشو تا توانی دل اندر جهان » که ناید ازان
دنا هیان » هران پاره خشتی که در منظریست » سر کیقبادی یا سکندریست » هران گل که در گلستانی بود » ستمی غارخورد ستانی
بود » بجز خون شاهان درین طشت نیست » بجز خاک خوبان درین دشت نیست » و حضرت صاحب قران از آنجا روان شده روز
پنجشنبه دهم باصفهان رسید و غبار موکب سعادت یادش سرمه دیده افتخار و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان
برسم استقبال قیام نموده بسعادت بساطبوس استسعاد یافت و آن حضرت را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید و بعضی
عزنات شاهیه چهره سعادت خود را بر افروخت صاحب قران گیتی ستان نیز دو روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه
پانزدهم رجب از اینجا بنیاد کوچ داده منزل هفت فرمود و امیرزاده شاه رخ رخصت خواسته پیش براه و علوی متوجه مهر اعلی
سرای ملک خانم شده و رایت نصرت شعار از اصفهان در شب در میان کرده بجر بادقان رسید و از آنجا شب در میان کرده بعزیمت
انکوران نزول فرمود و مردم آنجا که از قرار ملاحظه بودند یاغی در قلعه تحصن جستند امر عالم مطاع صدور یافت تا لشکر
صاکر گرد آن ما قرار بلندی جوی پر ریگ از پی راه آب آوردند و در آن قلعه ها انداختند تمام آن خاک شاران با در بیابان
مر آب باتش دوزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان بباد تاراج برفت و حضرت صاحب قران شب هم در آنجا بسعادت و کامرانی
بگذرانید و صباح بگشته کوچ کرده بصحرای براهان فرود آمد و روز دیگر که شهسوار گنبد فیروزه یعنی آفتاب بجرگه افروختن
دمید نوابت و سیارگان یکبار برای صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان داد تا در صحراء براهان شکار انداختند
لشکر پیاده حرکت تا کران آن بیابان و فرو گرفت و انواع حیوانات از وحوش و سباع بماندند روز دیگر جرگه بهم آمد
بیت در آن دشت شیرانه دوش شکار » فکندند بر آهو و گور زار » ز خون شکاری زمین شد تمام » چو دامان چرخ از شفق
وقت شام » و حضرات الجنانات عصمت سمات سرای ملک خانم و تومان آغا و از مرحله شاهزادگان خواندزاده و دیگر خوانین
بر افراز جشنی کرده درین موضع بسعادت بساطبوس فایز گشتند و بعد از اقامت تهنیت فتح و سلامت نثار ها کردند و پیشکشها

لایق کشیدند حضرت صاحب قران در روز چهارشنبه از آنجا کوچ کرده روان شد و در مرغزار ارقول خورده نزول فرمود و سه روز
آنجا توقف نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای همدان از غبار موکب همایون عطر بیز گشت و در آن مرغزار فرح
و صحرای خوش از باغ ارم سر آمده خطه و طاق محیط هامون شد و بنه بارگاه عالم پناه باوج گردون بر آمد و کران تا کران آن دشت
خیمه و خرگاه بوستان ... گشت بیت پوشید چمن همه دشت و کوه ز انبوه ... کوه صحرا شده و شب پنجشنبه در آن ...
نجم ... شعبان ... امیرزاده میرانشاه ... از راه ... رسید ... شاه ... القمی
عباس و خواجه محمود شاه ... که در ارزنق مانده بودند از راه سلطانیه با لشکرها ... رسیده ... بوسی استسعاد
یافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود ممالک ... و ... فرموده ... کاه خلافت پناه آمد
و از اقبال ... قوایم سریر جلادت ... شوکت سلطنت و کامکاری ... و تومان آغا حضرت

صاحب قران ... و آوردند **گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحب قران ظفر پناه تخت گاه هولاکو خان را بامیرزاده میرانشاه**

... پادشاهانه ممالک آذربایجان ... تا ... با توابع و مضافات ... امیرزاده میرانشاه
و شاه زاده ... سلطانیه ... حضرت صاحب قران ... پادشاهانه ...
... بزم عشرت ... اسباب عیش ... کامرانی ...
... نوای مطربان ... سلطان ... **نظم** هر بزم کو ...
از جوش چشم فلک ... بر ... دو روز ... از آنجا کوچ کرده امیرزاده
میرانشاه را ... مرغزار ... نزول فرمود روز دیگر پادشاه مظفر لوا ... دشت و صحرا ...
کشت انواع شکاری از گوزن و آهو و خرگوش ... صید کردند ... پنج روز در آنجا ... روز ششم ... رایت
... از شکار ... دست چپ مجموع ... دیگر ... روز دیگر ... ارزانی
کوشش ... تمام ... شکاری ... در آنجا ... روز دیگر ...
... فرو ... شادمانی ... دولت ...
... در روز دوشنبه از آنجا ... نموده ... امیرزاده میرانشاه
... کوچ ...

گفتار در تاختن فرمودن صاحب قران مظفر لوا بر لشکر ...

چون ... لشکر ... **تکاور چون** ...

و از عقبه گذشته ... در میان کرد و صباح پنجشنبه ... دشت ... تا تمام ...
... محافظت ... که از ... دیگر ... عقبه ... از کوه ...
... ترکمانان ... **بیت** ...
مردان ... کوه ...
کرده ... و بالای کوه ... و بر ...
کوشش ... از همراه ... بکوه ... کان ...
بکشید ... کوه ... **مصراع** ... مردان
... نام ... ترکمانان ... ماه مبارک رمضان ...
داشتند ... کوه ... کرده ...
... در پناه ... ترکمانان ...
... صاحب قران **بیت** ... دشمنان ...
... ترکمانان ...
... از ...
... حضرت صاحب قران ... اطراف ...
... صاحب قران ممالک ستان ...
شاه زاده کامکار ... رمضان ...
و شب ... روز دوشنبه ...
... امیرزاده میرانشاه ... اقبال ...
اتصال حضرت صاحب قران ... مظفر و منصور ...
... حضرت صاحب قران ... امیرزاده محمد سلطان
... قطاع الطریق ... مسلمانان ...
... شاه زاده کامکار ...
... حضرت صاحب قران ... رمضان در آنجا اقامت
... مالک الملک ذو الجلال و الاکرام ... غرة شوال ...

و دیگر صدقات ... انواع احسان و افضال ... عید ... قطب ... شیخ الاسلام ... عبد الحی
علیه الرحمة و الغفران که از اکابر مشایخ ... بغداد ... سلطان احمد جلایر ...
... حضرت صاحب قران ...
... سلطان احمد ... بغداد ...
... حضرت ... بغداد ...
...
...
... **گفتار در توجه حضرت صاحب قران اسلام ... بدار**

السلام بغداد حضرت صاحب قران ... سلطان احمد ... بغداد ... امیرزاده پیر محمد

... حضرت ... تومان آغا ...
... شوال ... بغداد
و اقبال سوار شد ... بغداد ... **بیت**
... کوه تا کوه ... زمین ...
... کرده ...
... که حاکم ترکمانان بود ...
...
... حضرت صاحب قران ...
... **بیت** ...
... صاحب قران ...
... کوه ...
... ابراهیم ... ابراهیم ...
بغداد ... صاحب قران ...
...
... سلطان احمد ...

اعتماد نکرد و همچنان ... صاحب قران ...
...
...
...
... سلطان احمد ...
...
... بغداد ...
... سلطان احمد ...
... امیرزاده میرانشاه ...
... **بیت** ...
...
... حضرت صاحب قران
...
...
... سلطان احمد
... سلطان ...
... حضرت ...
... سلطان ...
...
...
...
...
...
... امیرزاده میرانشاه ... سلطان احمد ...

اغلن چوکی زاده و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء تومان و بهادران بمجموع هر چه
تمامتر زیاده چهل و پنج نفر دوان گشته بیت دوم در زوبشت کی بالا سلطان احمد شدند و آن چهل و پنج کس همراه بودند که ایشان لشکر ایشان
همه باز مانده بود و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بودند ایشان جلدو بیت مردکی باز کی دیدند و با شمشیر خاکشیده حمله کردند از
اسب زود امدند دست جلدوه بیکان و بنی باز بیدند **بیت** کمان برکرفتند و تیر خدنک ♦ ز تیر دندانان دو بخون شد رنک ♦
زبیکان همی آتش افروختند ♦ بر آن برزه راهی دو دوختند ♦ خدنکی که پیکانش الماس بود ♦ زره پیش او همچو قرطاس بود ♦ و برهم بیکان
جان تحمل امتناع ایشان سوار کشته شد ♦ و باز ز دو پیاده ایشان کردند ایشان دیگر باره رو بجنک آوردند حمله کردند و امرا دیگر باره خود را از اسب
انداختند شهاب پیکان جگرسوز از انجوخ کمان بران دیو ساران باریدند و چون باز آهنک کریز کردند امرا دیگر باره سوار کشته از عقب
دشمنان بتاختند و ایشان دسوم بار عنان از جنک چان حمله آوردند که امرا را لپیاده شدن نکذارد و بهادران خانهای درهم آویختند و جنکی
در پیوست که از هیبت آن هژبران خونخوار شیر از نظر بیرون رفته ... **نظم** ... سوار و در نشان ... امرا
تیغ کردن کشان ♦ چو در باشد از خون کون زمین ♦ ... ♦ و عثمان عباس داد مردی و مردانکی داده ...
و ضرب تیغ آبدار آتش ... کار غالفان ... زخم ... شمشیری ... و دست ... کار ...
... اقبال صاحب قران ... و دلاوران ... و ... غنایم بسیار کرفتند ... کم بود و دست کرفت
چون حشم اعدا ... شدت ... و غلبه لشکر ... بود و هر کس در جست و جوی آب تکاپوی ... اغلن ... جلال
... آب ... و به جهد بسیار ... سر ... آب ... و چون ... ایشان ... اغلن ... شربت
... آب ... شربت آب ... بن ...
کرم ... جوانمردی ... بود امیر جلال در جواب او کفت که از حضرت صاحب قران شنیده ام که شخصی از عجم و یکی از عرب در سفری مصاحب
بودند ... عجم ... آب ... عرب ... بود عجمی ... شربت ...
آب ... عرب ... که اکر ... آب ... بیکی ... رفاقت
که این ... عرب ... آب ...
و آب ... آن شربت آب از ... نجات یافت ... بیرون بردوایند ... روز کار ...
امیر جلال الدین ... کرد و کفت من ... نکنم ... آب ... بر نفس چوکی ...
تا بت ... تا این ... الوس چغتای ... بشرط انکه چون ... بیرون ... تاریخ
ثبت کردند ... صفحات ... اباج اغلن تقبل نمود و میان کواه کرفته امیر جلال
دل بر ... آب ... امیر جلال ... کرد ...

کاری از آن در ... بسلامت ... با ... امرا ... بمشهد ... امام معصوم ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی
رضی الله عنهما و علیهما السلام رسیدند و باحراز سعادت ... موقف مقدس و ... زیارت که از جلایل فتوحات
ارحمیات ... امرا ... علاء الدوله ... سلطان احمد و بعضی فرزندان و زنان و متعلقان او را اسیر
کردند و سلطان احمد ... دل از ملک و مال و زن و فرزند و عیال برداشته با معدودی چند بیرون رفت و امرا با اسرا و
غنایم مظفر و منصور مراجعت نموده بدرکاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس دریافتند اباج اغلن و امیر جلال ما
جرای آب باز راندند مکارم اخلاق پادشاهانه از آن حرکت پسندیده امیر جلال بغایت مستحسن افتاد و عقل و کیاست پدرش
امیر حمید را یاد کرده ذوق ... فرمود و امیر جلال را ... امیدوار کردانید ...
واین که در جهان ... اغلن ... الوس چغتای ... ذکر
... امیر جلال ... سپرده
... خدمت ... انتقام ... عالم ... طوایف
... خلایف فی الارض ... حضرت صاحب قران ...
... امیر جلال ... از صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین
... هو اصدق القائلین و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة ... حکایت ...
... ناموس ... خالق و خلایق محمود است ... نام نیکو ...
بر روی روزگار باشد چنین مذکور و مشهود والله الموفق و الیه المرجع و المآب **ذکر خاوندتا امیرزاده محمد سلطان در بغداد**

و قمع قطاع الطریق و مفسدان کردستان امیرزاده سلطان محمد ... بغداد ... قلع و قمع کردن قطاع الطریق شده بود
... ایشان ... مفسدان ... کرد ... در قلعه
کوهی شاهق ... بالای آن کوه ... حضرت صاحب قران ... کرد ...
کاروان ... از راه ... خوف ... دو کس ... و ...
... **حکیت** ... جهان ... که ... کاشی
کوه ... و شاه زاده ... سر ... و در بغداد
... حضرت صاحب قرانی ... و آن ... علیه
... امیرزاده ... شاه ... که ... سلطان
احمد و علاء الدوله ... دار السلام ... تمام بوده اند ...

کوچ لیس شد بر دند برجب فرموده کار بنوشتند و خواجه عبد القادر نیز که از غایت اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است و در فن
موسیقی سرآمد اوزارخانه کوچ نقل کردند و فتح نامها جانب تختگاه و کاشغر و ختن و خوارزم داد و تا بدخشان و فارس و عراق و خراسان
و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار و مطایر کشت **بیت** دبیران فاضل بکلک هنر کشیدند بر نامه خط ظفر چو شد سازوار منشور
شاهی لبی نامه فتح پرداخته بشیر بهر جانبی شد روان شتابان ترا نشد باجد و زمان زمانه زبان بشارت کشاد صدا در سقف
گردون فتاد و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش و کامرانی داد و بر کنار رهاء دجله در عصرها زرنکار
ناز عیش و عشرت گذرانید **بیت** جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد نشسته فارغ و فرمان بر انفس
عالم گیر عدو گرچه دیار زمانه کافور کشته اسیر در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریختند برحسب فرموده چوکی و دیگر
سوچیان تمام شرابها اورده در دجله ریختند و ماهیان نیز کام مستی داده از جرعه مدام همه مست شدند **بیت** از بس عدل پادشاه
شاه داد کن ماهی در آب و مرغ گشته هر دو مست و اهل بغداد بشکرانه سلامت نفس و عرض و مال مال الامان قبول کردند تحصیل
ان قیام نموده بخزانه عامره فرستادند **کشاده شدن حضرت صاحب قران الچی بجانب مصر پیش برقوق چون همت عالی**
حضرت صاحب قران دین پرور با من مسالک و استقامت ممالک و رفاهیت بندگان خدا و سلامت اهل ورع متوجه در رعایا اهتمام و اعتنا
مرعی تمامتر داشت در این ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنر وران عصر بود با جمعی مردم فرزانه و بیلاکات پادشاهانه بجانب والی
مصر و شام سلطان الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود مضمون رساله آنکه چون از این پادشاهان کامکار که از نسل چنگیز خان بودند
با ملوک آن ممالک منازعت داشته و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش باهالی شام و سکان آن نواحی میرسید و در آخر میان ایشان رسل
و رسایل متواتر شد و قضیه مصالحه انجامید و آن معنی موجب امان و امن عالم و عالمیان گشت و چون پادشاه سعید ابوسعید بهادر خان
انار الله برهانه بجوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهی صاحب شوکت نافذ فرمان در ایران نماند و طوایف بر نیامده هرج و مرج
بحال عالم راه یافت این زمان چون سایه عنایت حق عز شأنه ممالک الملوک وعلا تمام ممالک ایران تا عراق و عرب که در جوار آن ممالک واقع است
مسخر فرمان ما کردانید چنانچه دور اندیشی و نیکخواهی خلایق اقتضای آن میکند که جهت یکی رعایت کرده ابواب مراسله و مکاتبه مفتوح کرده
و ایلچیان از هر دو جانب در آمد و شد باشند تا راهها ایمن شود و عباد خدای بامن و حضور تردد توانند نمود و این معنی هر آینه
مستلزم معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین **کشاده شدن فتح قلعه تکریت بعد از لشکر**
دار السلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قران درآمد تجار و مسافران بعز عرض همایون رسانیدند که در این حوالی قلعه ایست
تکریت نام بحصانت مشهور است و بمتانت معروف و معدود جمعی از مفسدان متمرد از اپناء شاه اند و در عصیان از جهت دغدغه و طغیان
بیادرکرده پای از جاده راستی بیرون نهاده اند و راه بر کاروانیان بسته کمان مسافران بیشتر غارت مسلمانان برکشوده اند و بیوسته کار ...
مصر و شام میرسند **بیت** حادثه محکم بنیاد کوه در ره ره نامشان چند بد کرده زهراده بر کرد و لفرشان ساز ...

هر روز شب کار و اهار شدی زبد کوهی راه دهار شدی و تا غایت این قلعه لیرانکس ندید هیچ از بد اعتلال بنا نشده و هیچ
صاحب قوة دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنت خود ندیده و بدان اشتغال ننموده بود و این مشکل گشائی چون بکیمیا همت
انداد فرمود که چون بحمدالله تعالی همگی همت ما بر صلاح حال بلاد و عباد و دفع اهل فساد و عناد مصروف است کفایت این مهم را
از دخایر مثوبات اخروی و جلایل مفوضات دینوی باید شمرد و فرمان داد که برهان اغلان و شیخ صوفی و امیر جلال حمید و شاه ملک
و سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش روان شوند و محاصره قلعه نکریت اشتغال نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده و بآنجا
رسیده بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال اصحاب بغداد که بحصول پیوسته بود بر امرا و لشکریان انعام فرمود و اهتمام
عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با عرفی باز داشت و جمعی مردم همراه او هر روز بنگهبانی کربلا مقرر
فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت نمود و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول
جلول قدس سره نزول فرمود و مراسم برکات زیارت دریافته استمداد همت نمود و امیرزاده شاهرخ را بر سم منقلای از پیش
روانه ... کرداند و روز یکشنبه ایوار کرده بالای آب دجله توجه فرمود و عنبر پلی فرود آمد و از آنجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کوبک
عظیم دجیل و اعتان ... فرمود و روز سه شنبه بسعادت نهضت نمود غایه نخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه مجرصه و روز
پنجشنبه غرة محرم سنه ٧٩٦ ... برجب ... وصول و حلول موکب همایون رشک فرای پیشوا بهشت گشت و جلد از جوف کوچ کرده
بموضع ... آمد و شب آنجا نزول فرمود و روز شنبه کنار معسکر ظفر پناه گشت و خضمی و دچشه پیری دبلی بود و جز آورد
صاحب قران کردون اقتدار بدولت روز افزون تفال نموده جرم شکار میسر شد و ... شکار چشم خون خوار چشم آرام کزوار
در میان کوشد و ... شیر شرزه غران که از هیبت چنگال ایشان شیر فلک اکر آفتاب شکار نموده ... سوی خانه ماه ارامکاه جستی
از پیش بیرون امدند و دندان خشم و چنگال کینه خونریز کرده خطا و پندند بلا خوران پیلانکی که برهنه پیکان سنان گذار
پیلان کوشند شیر ... شان خاشکار ... بران عزان ... بود ... هیچ ... زمان ... دیگر ...
معرف قران از آنجا نهضت فرموده روز یکشنبه ... لشکر بسته و سپاه لشکر ب شاه ... خوش سوار ...
ان زلزلة الساعة شیء عظیم در آنجا نهادست **بیت** بفرمود تا لشکر نامدار در آیند بر گرد آن حصار بیاد ... قوه خرابی کند
بسیلاب خون غرق آبی کند و در مقابل حصار قلعه بارگاه کردون اشتباه عمادی منزل گاه گشته صاحب قران خلافت پناه در کنف
حفظ و حمایت الله نزول فرمود و در آن اثنا امیر موسی و یار علی حاکم اردبیل و شیخ ... بالطوع و ... پیشکش لایق بر پای تخت
سر برا ... شتافتند و ... اسلام ... سعادت ... تقبیل ... پیشکشها ... صاحب قران
ممالک ستان سپاه ظفر قرین ... فرمان داد و آن کوه ... بود بر لب آب دجله واقع شده چنانچه از یخ آن
آب میگذشت و از زمان سلطنت سلسله سابقان ... تاجر ... بود ... دنیاء آن ... عصات و متات

آن بر بیت کردند هیچ روز کار یکند اقتدار حضرت صاحب قران دفع مقدار یک دکه چه از آن حصار خفتاده بودند نیز هیچ قلعه کشای کشو دکین ...
بیت از بلندیش فرق کیوان کرد الفش بدیع بان ز توزن حل و الفش ... بپوسته بقطع طریق اقدام نموده
با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد نبوده ... حضرت بتوجه رایت نصرت شعار ... بود بر عقب ... از
کوه ... عالم پناه فرستاده بود و اظهار بندگی و عذر ... مکار ... منکانه اول عنایت و نوازش مخصوص داشته ...
کرایی کرد ... برادر ... بکوی که هیچ اندیشه نکند ... هر ... باید تا ملحوظ نظر عاطفت ...
پیت کرده و چون برادرش برحسب فرموده باو ... پیغام ... رسانید ... عنایت ... توفیق ... نبود ... قوة ... نیامدن
ببود و باضطرار ... نظر ... ثبات ... نجات و مخالفت ... آماده گشته بود ... برحسب فرموده ...
لکن اجتهاد ... خواسته ...
ان خانیان ... سه شنبه ... امیر ... فرستاد ...
بجز و استکانت ... کرمان ... حضرت ... انحضرت ...
امدن ... پادشاهانه ... حضرت صاحب قران ...
فرمود که ... عفو ... اگر ...
چندین خلایق ... قلعه ... از ...
... شیخ علی بهادر ...
... بهادر ...
کوچ و ... بغشام مادر ...
حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب قلعه در آیند و یخ قلعه را تمام خالی سازند ... برحسب فرمان زمین
بخش کرده بموجب مفصل ... ملک ... مشغول گشتند و مفصل ان ابتدا
از دست چپ کرده بدین موجب بود اول توقان کیک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود ... دیگر ... پادشاه ...
جلعی ... تمام ... دیگر ... خواجه علی خواجه یوسف ... الله داد ...
امیر جلال الدین شمس الدین ... نقب ... نمودند ... دیگر لطف الله ... ابو ... دیگر ...
نانان ... قلعه ... هر ... نقب مشغول شدند دیگر ... نقب ... جلال ...
... و ایشان نقب ... دیگر شمس الدین
... امیر عباس ... نقب ... ملک ... یوسف ... جاندار ...

دیگر خواجه ... و ... محمد یک نقب و ... هر یک
نقب ... امیر جلی بوقا ... یوسف ... یک نقب ... دیگر ... بوغا ... شیخ یک
نقب دیگر خواجه ... اصیل الدین ... دیگر شیخ ... امیرزاده ... امیر قطب الدین ... قمر الدین ...
و امد محمد سلطان شاه و ... هر یک نقب دیگر ... یک نقب دیگر ...
دیگر ... امیرزاده ... و ... نقب دیگر ... نقب ...
... امیر عثمان ... امیرزاده ...
برلاس ... دیگر شیخ ... دیگر امیر شاه ملک دیگر ...
... دیگر ... شیخ علی بهادر ... امیر ...
شاه ... دیگر شیخ علی ... نقب دیگر ... صوفی ...
... دیگر خواجه مسعود ...
یک نقب و تمام این جماعت ... امیر حسن ...
... حضرت صاحب قران ...
فرستاده ... شاه زاده شاه رخ فرستاد و دست ... عاطفت آن
حضرت ... شاه زاده ... بعد از مراسم
... امیر حسن ... شاه زاده فرستاد و عجز و استکانت بجد
اظهار کرده ... حضرت ... انا اسلاه ...
... شاهرخ ... حضرت صاحب قران ... حضرت
فرمود که ... راه ... قطع طریق ... رجوع ... واگر ...
معنی ... عفو ...
... مشورت ... مقام ...
... ما ...
... شده ...
و ... قطاع الطریق ... معنی
با ایشان اتفاق نمودند ... حضرت صاحب قران ...

یافت وقت نمان شد که تا کودک و پیر زن و برهنه و فقرا و زن و کودک قند سوخت اما شد زن لرزه در افتاد که کوه از بیم طول القادمه
سال الفادع عشر نزدیک بود که چون عقل المنفوش بباد فنا بر دود بیت بکریزد کوه و بجنبد دشت عزیر هیبت همه الفات در کذشت
تو کفتی که صور قیامت دمید زمین پاره شد آسمان بر درید صاحب قران کیتی ستان بخاطر کرید بالای ملجور شاه هم
بودند بر آمد و چون تمام قلعه را بر سر چوبها کرفته بودند پس از انکه آتش در زدند بعضی از ان در بوادها افتاد و اهل قلعه را خبر آورده
فتاد و از عینک مشغول شد تماشا ساخت علیه صد و زیاد که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقدام بحرب و پیکار آورند بر جناب شاه
مبادرت نمودند و هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها داشته بودند از هیم و ضغط بر کردند و بیت تخها رشته چشم آتشی در زدند بیت
چنان دود شد سوی کردون شتاب که شد چشمه کواکب پر آب نکون پاره کشتی کر برداشت پای بکرداد کوه اندر آمد ز جای
و اکثر بوادها قلعه بر زمین افتاد و برجی که بیشتر سوی خالی کرده بود بیکلی منهدم شد و جمعی کثیر از دشمنان بزیر افتادند بیت
ازان باره چندی بزیر ذات دون فتادند چون بخت خود سرنکون اهل قلعه تختها و سوراخها و بوادها که شد بجنگ مشغول شدند
بیت بر آمد خروشیدن کارزار به پیش اندر آن لشکر شهریار سرود هنر در نهاوند زدند دلیران خصم افکن جنک جو حکم طاعت اعلان نفاذ یافت
و دیکر بوادها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده بجوف ساختند و چنانچه سپاه صاحبقرانی که سر کار الله داد و اما شاه و بعد از آن بود
از بیج کنده چند لشکر امیر حسن و قوم که از آتش در بوادها افتاده دود چون از سر بر آمد و از هول جان دبقیه کوه که از ان قلعه مانده
بود پناه بردند در این حال امرا و صنادید ... التماس نمودند که ... و تعطیل و استیصال آن زمره ضلالت شعار نمایند
آن حضرت فرمود که چندان عمل نمایند که قلعه تمام با زمین برابر شود چون کار باین مرتبه رسید اهل قلعه بتضرع و زاری در آمده امرا و ارکان
دولت را شفیع انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحبقران ... لطف مودت و امان ... دولتمند بر کناد کرا کی بیاید
و اکر بیاید عنایت الهی او را بدست خواهم آورد بیت چو عون الهی او را بدید مرا یار و بیت سعادت و دین و دولت رهبرانت ابدیت
اور کرم وه رزین شوم را بهم بر زنم ایمن بدر قوم را عساکر کردون مآثر چون این سخن از ان حضرت شنیدند دو جلادت بان قلعه کوه ها ده بر آمدند
و قلعه را بجنگ تسخیر کردند و امیر حسن ... را که در ان قلعه بود کردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا از ...
جدا کرده عرضی رسانند و سپاهیان ... بر تو نامات ... سیاست نمایند ... مفسدان ...
سلمانان ... بودند و ... در کنار ... ایشان ... و دیکران ... و ایشان را ...
فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا ... و ... شد ... در ... کل ...
دور ... و ... مطابق ... اتفاق ... صاحبقران کردون ... دیوار قلعه ... کردند
دور ... بدیده حیرت و اعتبار ... نمایند ... و استواری قلعه ... و بیا زری ... و کامکاری ...
فیخر کون ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ... حضرت ... شاهزاده کان کامکار ...

که هر جا بیت ویرانه بودند بتسهیل العادم روز شنبه غره صفر المختوم بالفتح والظفر بیت بر بیروزی شد بیکبخت بخت دوند
در آمد ز بخت سر تاج بر زد بسقف سپهر برافراخت رایت بر افروخت چهر بصوب حضرت بغداد دو ایلغار کشته شکار انداخت
زده شب در جول نزول فرمود روز دیکر چو کاه بیم اصلاح کوه عزم بساره نجف جیشار صید کردند ... شاهزاده کان والا
ابنوی از سپاه مظفر لوا فوج فوج که جهت دفع مفسدان و قلع مخالفان هر جا بساز عراق عرب و ... و اطراف و حوالی آن
مواجه ... بودند ... امیرزاده محمد سلطان از کنار شط بواسطه ... بودن امرای قول رستم طغی بوغا و شمس الدین
عباس الدین ... از آب شط کذشته بودند و شیخ نور ... قراجار ... با لشکر ... دیگر ... بودند
و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از دجله کذشته ... بر ... واین یادکار برلاس و ... بودند
... برلاس و شیخ علی ... و اسمعیل برلاس باتفاق ... بودند و این کروه ... هر طایفه در طرفی ...
مفسدان و دفع فساد ... کوششها نموده بودند و درین مدت ... قطع کرده و آنها کذشته و ...
مظاهر ... شاه ... بصره و ... ضبط نموده و ... کرده بودند و ...
کزاره ... و ... بودند ... ایشان ... و ... آن ...
و ... موافقت ...
بود ... احوال و اسباب ... امیرزاده میرانشاه ملک ... بضبط
بصره ... امیرزاده محمد سلطان ... مجموع امرا و لشکریان ... و ...
و ... مراجعت نموده ... بغداد ... چون مملکت بغداد و دیکر
بلاد عراق عرب ... بندکان حضرت بر آمد ... احکام ... بلاد و ولایات آن
حوالی و نواحی ... اشام ... العراق ... ارسال نمودند ...
... امد ... درکاه ... و ...
... قطع طریق ... بندکان ... مرحمت ...
بر ... بیت همت ... که کنار ... ندید هر کرا
سعادت مساعد بود و توفیق معاونت روی ... بدرکاه عالم پناه ... ملحوظ نظر عنایت
... پادشاهانه ... منابعت
... بیت هر که ... چشم ... دولت ندید و انکه
... شد ... و درین اثنا امیر ... عباس ... بغداد ...

والحمد لله رب العالمین کشاده شدن توجه رایت همایون بحضرت فال بجانب دیار بکر در ضمان حفظ ذو الجلال صاحبقران

گیتی ستان بعد از فتح عراق عرب و توابع آن عزم دیار بکر و جزیره مصمم ساخت و خواجه مسعود سبزواری بمحافظت بغداد فرستاد

و فرمود که رعایا و اطفال ایشان را در کنف حمایت و رعایت مرفه دارد از تفقد حال عجزه و مساکین غافل و ذاهل نباشد و در تعظیم و اکرام سادات

و علما و نوازش و اطعام فقرا و صلحا جانب اهل الله نگاه دارد و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ الهی بر آن صوب روانه گشت

شاهزاده میرانشاه را با لشکر آن جهت منع و ضبط ولایت بالای آب بغداد روانه کرد و بعضی از امرا را نیز فرمود و عبور بر آب

او از آن جانب انداخت تا طاغیان را احتیاط و حزم کرده و احتیاط عزم نمایند بیت سکندر که با شرزه شاهان حرب داشت

حذر از جانب حرب داشت و لشکر ظفر قرین را از هر ده نفر دو نفر گزین فرمود و باقی را در راه عراق همایون بگذاشت و عنان جهاد

تا باقی لشکر و اعراق را سر کرده از عقب بیاورند و مقرر فرمود که همه در ضبط و احتیاط بودن تعیین فرمود در راه عراق امیرزاده

محمد سلطان و غیاث الدین ترخان واوج قرا بهادر برجب فرموده با ساران که از آن ضبط نموده بیارند و رایت منصور به تعجیل تمام

بالای آب روان شد و چون از توقف گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند و عاطفت حضرت

آن قلعه را بامیر علی موصلی سیورغال فرمود و از آنجا بگذشت و در برابر قراقوش علی او رات و بر جلو و جلا کیس بر عالم پناه شاه

و بخارات نباطبوس مشرف گشت و از آنجا بتوابع آن برد که حاکم ولایت از غلبه جمهور بجمع خاکم الطون کوپ رسیدت را از دولت

زمین بوس مبادرت جسته کرد و متکا داری بر ضمان اطیاع ادب مراسم پادشاهانه ایشان را نوازش و اکرام و اختصاص بخشید بکرم عام

مفاخر سرافراز گردانید و از هر یک فرزندان ایشان نیز جواهر و اقمشه انعام فرمود تا بنای ایشان رضا بخواهند و جهت و حشی

جهتی شان ضمانت نماید و از آنجا بدولت و اقبال روان شد روز چهارشنبه بموضع اربیل رسید و والی آنجا شیخ علی بهادر طوی کامل نمود

پیشکشهای لایق کشید و انواع خلعت شاهانه بتقدیم رسانید در آن حضرت روز دیگر از آنجا نهضت فرموده کنار آب خارخیم نزول

همایون شد و روز جمعه پنجاه از آب گذشته موصل از نزول موکب نصرت قرین عزت و بهی یافت صاحبقران سرافراز شد

بت المقدس نیاز بر امراز منامع زیارات انبیا یونس و جرجیس علی نبینا و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات مبادرت نمود و بعد از آن متمم

همت در هرمزان هر ده هزار دینار کپکی صدقه فرمود تا بر سر مراقد منبرهای مطهر ایشان گنبدها سازند و بر اهل صلوة و صدقات بمستحقان

و درویشان رسانید باوانکه مهامی خیرات و مبرات که بوسیله اعمال پادشاه دین پرور در آن کشور صدور یابد چنانچه در دنیا

دولت و اقبال بود در آخرت ذخیره مغفرت و رضوان باشد و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که بجهت فتح...

التفات و الطاف دل تربیت نواز اقبال روز افزون همه را بانعام الطاف و رعایت بر ضمایر در آن رانده و در آنجا بمبادرت بساط بوس استسعاد

یافت و یار علی والی موصل کرچ متکاری بر ضمان طلب بپاس اقامت مراسم طوی و پیشکشها قیام نمود بیت چو طوی کرد صاحبقران

رنگ ساز صاحب قران رنگ ساخت را به نهم ستیم و صورت معرکه نوم با برزانو و پیشکشها کشید عدی که در دست یار آن میبرد کشاده شدن توجه صاحبقران اکرام ستاره ... ان

صاحبقران ممالک ستان یادگار علی والی موصل از بجز آب ساماتره ماهانگشنه کرده بیاد که تا ملازمان صوب روانه شد و امرا و تومان

داریت لشکرزاده فوج فوج روان شدند بیت جهان شد چو دریا و شد پر ز موج روان کشت دریا دلان فوج فوج بلاد و در

... و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس فرستاد باستقبال و مشاوره اظهار بندگی و خدمتگاری نمود چون حضرت

صاحبقران دریا و آن صفر بحوالی ماردین رسید و او را مطیع و منقاد مید آست پیش کش فرستاد که تا لشکر منصور بجانب ماذا

عزیمت مصر و شام مصمم است از آنجا گذشته براس العین نزول فرمود و جمعی لشکر را بجیچون فرستاد بیاد کار ولایت حیص و نواحی

الغاره کردند و سپاه جوانغار مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسب و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون

عساکر منصور با غنایم نامحصور بارده همایون باز آمدند از آنجا نهضت نموده بر ولایت خارخید نزول نمود که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه

عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون رفت و بعضی از رعایا بر مواضعات بیرون رفته در کوهی بلند گذاشتند پناه جستند

حضرت صاحبقران امرا و لشکر را از تعرض ایشان منع فرمود و همه را به اسیر نگرفتند و آن حضرت با شاهزادگان و نوئینان و ارکان دولت

بیادگار قطع سعد بیرون درآمدند و عمارات آن مجموع از سنگ بود که تراشیده بودند و بر آورده و گویند که از بناهای نمرود است و حضرت ابراهیم خلیل

ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در آنجا عبادت کرده و آن چشمه که از منبع آنجا که برآید و سلاطین جاهلیت در زمان آتش برایشان آتش

هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار بناهای آتش دودود بیداست حضرت صاحبقران کامکار با اعوان و انصار آثار بدایع کبود ایمان تصدیق

نموده بود و با ولفیس شاهد فرمودند و در آن چشمه غسل کرده از آن آب بیاشامیدند و نوزده روز دولت شهی توقف نموده مجلس انس

و بزم عشرت بیاراستند و طویها با دستار خانه مرتب داشته عاطفت خسروانه طاعت ایشان نکرد اسم طلوی بپادشاهی قیام نموده بودند عنایت فرمود

و با صناف نوازش سرافراز گردانید و کلکا دار و جمعی از آن در آن موضع عز بساطبوسی در یافته خدمت لایق بجای آورده بجان دهان

حسبه حسبه اهل و عیال در ولایت خود امان طلبیدند و الحسن کهف منزلهم آنجا بعبادت متبعه بوسی استسعاد یافت و بحسن عمارات آن عمو...

فرموده و ظایف نیکو بندگی بتقدیم رسانیدند و مهامی مراسم چند نوع شامل حال او گشت و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده

خلاف انکه اظهار کرده بود بظهور پیوست حضرت صاحبقران فرمود که مقتضای تورو و یاساق چنانست که تا فی الدور بجانب ولایت گذاشته

متوجه مملکتی دیگر شوند بنا بر آن بخشبه پنجشنبه ربیع الاول بسعادت و اقبال در دولت شده عنان عزیمت بصوب ماردین معطوف داشتند

بارز کردند و در آن حال سلطان علی حاکم اربیل بدرگاه عالم پناه شتافته و تحفهای لایق بمحل عرض رسانید و حاکم با ملی بتر هیدایت

دولت و رفاقت اقبال با ستان سلطنت آشیان در آمد و در سلک بندگان انخراط یافت و مقدم آن جناب ملک کا ملق سی فرنج لوز

بود که از حضرت صاحبقران جدا مانده در عراق بودند از جنگ و امان بر بالاکاش بلدت بلا ق فانی گشته و اعتق برار ماردین گرفته

بموکب همایون پیوست صاحبقران کامکار لشکر دریا شعار را از سر برداشته روان شد و چون بخطه حصن کیفا رسید بموضع جمیلیک عسکر

همایون گشت ملک عز الدین حاکم حصن کیفا بدرگاه عالم پناه آمد و شرف بساطبوسی در یافته پیشکشها کشید و مراسم شکر نعمت بجا آورد ...

بتوان نوشت فرمانه بخصوص گشت و باز گردید و چون سلطان عیسی از توجه مبارک گردون مآثر آگاه شد بنابر سر ... شاهانه انواع پیشکشها
از اسبان تازی و استران راهوار و طغوزات لایق با دیگر تحف ارسال داشت و بیستم ماه مذکور را نوزده بعرض رسانیدند حضرت
از سبب تعلل ... سوال فرمودند و او در آن مقام زبان استغفار باعتذار برکشاد چون آفتاب عاطفت حضرت ... و نائره صوف ...
دعا ... شاهانه در باره او ارزانی داشت و تشریف خاص اختصاص فرمود و از آنجا کوچ کرده بنزدیک ... کوه مضرب خیام
همایون گشت **ذکر واقعه امیرزاده عمر شیخ انار الله برهانه** شاه زاده عمر شیخ که باستجماع سایر ملکات در شجاعت و مردانگی بود ...
میان لشکر منصور ... در قیچی که با لشکر در فارس بود از قلاع ان حوالی و نواحی ... بودند چون قلعه اصطخر و قلعه ... و در
کرمان قلعه ... دولت روزافزون ... فرموده بود و ... قلعه ... بودند ...
بود و حضرت صاحبقران در آن وقت که عزم توجه شام ... فرموده ... امیرزاده ... فرمان داده ...
کرمان ... آن قلعه مشغول بود ... شاه زاده ... شاه شاهان والی سیستان و ...
... از آن ... حضرت شاه علی ... دیار بکر شد ... حضرت صاحبقران ...
قلعه ... شاه شجاع ... شاه زاده با لشکر ... سلطان ...
بقلعه ... شاه زاده بنظاره قلعه بالای تلی برآمد و ... از قلعه ...
و از قضا بشاه زاده ... شهادت یافت **بیت** هر دم بکام کس نرود چرخ گجرو ... منکر که بد بکوی کشاید ...
چو گشت ... او که از افق حدوث ... سال ... عرصه ظهور ...
... **بیت** ... که ناید ...
در چمن ماند ... فرزندان ارجمند شاه امیرزاده محمد ... و ...
همگنان زد **بیت** ...
... داد ...
...
دان قلعه ...
... **بیت** ...
... **بیت** ...
... انا لله و انا الیه راجعون ...

... بجود ... حکومت مملکت فارس ... امیرزاده محمد ...
... و در آن وقت ... بود و ... حکم همایون ...
امیرزاده ... شیراز ...
... امیرزاده پیر محمد ...
شیراز ... شاه زاده شهید ...
... امیرزاده اسکندر ... در شیراز ... **بیت** ...
... دار السلام ... و السلام ... حضرت صاحبقران ... **بیت**
... کربلا ...
...
... امیرزاده ...
... حضرت صاحبقران ...
...
...
...
... **بیت** ...
چون سلطان عیسی ...
...
... حضرت صاحبقران ... سلطان عیسی ...
...
...
...
...
... هشتم ربیع الآخر ...

از اینجا کوچ کرده بجانب اسبیج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امرا لشکرها را که [illegible] بود [illegible] روان شدند در روز جمعه یازدهم ماه هوا
متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت و باران [illegible] داد که گفتی که تمام امواج [illegible] ابر کشتی می‌باید **قطعه** فلک خواست تا به
چشم سحاب « میان معسکر بارد باب » ز روز بامداد تا ابر چو قیر » سرشک بکشاد ابر مطیر » تو گفتی جهان باز طوفان گرفت » محیط بلا جمله گیهان
گرفت » وزان دشت امکان بودن نماند » بجز کشتی عجز ملاحی نماند » وزان لشکری هیچ کشتی بر آب » فرو ماند [illegible] » از آن
سیل بالا گرفته جوش » [illegible] برون [illegible] گوش » و زمین آن موضع بغایت [illegible] بود و گل و لای عظیم [illegible] که چهارپایان
تا شکم در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر [illegible] ماندند و لباسهای امیران و [illegible] و قطار [illegible] در کار غرق
گشته بماندند و بستر لشکریان [illegible] زبان شدت باران زیاده [illegible] تا بحدی که اکثر مردم ضعیف [illegible]
و پیاده [illegible] حضرت صاحبقران با لشکر [illegible] جمادی الاولی [illegible] در علف [illegible]
و استعداد و احوال شاهزاده [illegible] و شاهزادگان و امرا [illegible] هر کو [illegible] جهانبانی
[illegible] از آنجا کوچ کرده بطرف موصل [illegible] روان شدند و حضرت صاحبقران گیتی [illegible]
بجانب سلطانیه فرستاده بود و [illegible] تمام کرده [illegible] ملک عز الدین [illegible] بود و [illegible]
از راه صواب [illegible] و [illegible] ملک عز الدین حاکم [illegible]
حضرت کرده بود [illegible] حضرت [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] ملک عز الدین
[illegible] اعتماد کرده [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]

به» هم زبان کور [illegible] گفتار در توجه صاحبقران بجانب جزیره و عزا ملک عز الدین حاکم جزیره از امتثال امر [illegible]

بامداد سالم [illegible] حضرت صاحبقران روز دوشنبه [illegible] جمادی الاولی [illegible] تمام لشکر [illegible]
[illegible] روز [illegible]
و تمام ولایت و اهالی [illegible] غارت و تاراج [illegible] و [illegible] لشکر ظفر شعار شدند
و حاکم جزیره ملک عز الدین [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] و تاراج [illegible] و حاکم جزیره [illegible]
برده [illegible] صاحبقران گیتی ستان از اینجا [illegible] روز پنجشنبه [illegible] دجله گذشته [illegible]
[illegible] تمام غنایم [illegible]

برادر [illegible] و سا [illegible] **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بصوب ماردین نوبت ثانی [illegible]** [illegible]

[illegible] و اقتدار [illegible] در [illegible] یکبار دیگر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] تمام دشت و صحرا [illegible] حضرت صاحبقران کامکار [illegible] تمام [illegible] قلاع [illegible]
عازم ماردین شد و [illegible] بضبط لشکر [illegible] پیاده [illegible] روز جمعه [illegible]
[illegible] ماردین شد **بیت** ز کوس شهنشه برآمد خروش » سپاهی چو دریا درآمد بجوش » [illegible] پولاد پوشان [illegible]
دشت و صحرا [illegible] ولایت [illegible] کوه [illegible] ماه [illegible]
کامکار با لشکر منصور [illegible] ماردین [illegible] **بیت**
سپاه اندرآمد چنان [illegible] و برزد [illegible] مقام [illegible]
[illegible] صاحبقران گیتی ستان و شاهزادگان و امرا [illegible]
[illegible] کوس و [illegible]
[illegible] **بیت** سواران [illegible] تو گفتی که عالم [illegible] جهان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] حصار [illegible]
[illegible] جوانب و اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] شام [illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر منصور [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] لشکر [illegible] قلعه [illegible]

و ایشان از قلعه نقوز بیار و ایشان نامدار بیرون آوردند و پیشکش کردند و مال و خراج بگردن گرفته التزام وظایف خدمتکاری را
متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که در زمین ولایت اطاق ... روی نموده آن بود که چون شب یکشنبه وجشن پیدا شد حین قدوم بنزد اعظم
در انوار و انجاد عالم انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرای ملک خانم ایلچی رسید و بشارت آورد که حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالمیان
امیرزاده شاهرخ را فرزندی کرامت فرموده خطاب ... سلطنت کلی نامزد برآورده **بیت** طالع عالم شاه میمون بیکر افتخار

منتظم شد ملک و دین بر بالا کوهی **ذکر ولادت امیرزاده الغ بیک** در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۷۹۶ مطابق ...

ماهی ... و موافقت ایت ئیل در قلعه سلطانیه **بیت** بسلطان کیتی ستان شاهرخ «خداداد شاهزاده ماه رخ» که اوج سریر شهی یافت
تاب «از آن ماه چون مشرق از آفتاب» «فروغ سعادات و انوار جاه» «درخشان ز رخسار چون خورشید ماه» «تو گفتی یکی کوکب از اوج ماه» برآمد
بایوان برجیس گاه» ماهران صناعت تنجیم در تحقیق وقت ولادت و استخراج جزو طالع و تحریر مراکز سایر ثبوت و تعیین مواضع کواکب
و سهام و شرایط امیدها می داشته و دقایق اعمال بجای آورده نتیجه طالع همایونش بقلم دولت بر بیاض سعادت کشیدند **بیت** اسد طالع
و صاحبش آفتاب» از آن گشت در سلطنت کامیاب» شرف یافت شاه از ... چون این بشارت بمسامع ... مبارک
حضرت صاحب قران رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفت و از غایت خوشی و شادمانی نایره خشم و غضب آن حضرت تسکین یافت و
نشست و بشکرانه این عطیه جلیله جرایم اهالی ماردین و آن حوالی را رقم عفو و اغماض کشید و از سر انتقام ایشان گذشته مال را که قبول کرده
بودند بخشید و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و بر لیغ ... ارزانی فرمود **بیت** بخواهند کان
کرکین ... بجای برادر شهی کشور دهد» و در نوزدهم شب که در آن کوه مبارک ... و اطراف
بری شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب
همایون بود و امیرزاده میرانشاه با لشکر خود از راه جوشق و امراء و تومان ... سپاهیگری از راهی بار کشیدند و چون
حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه از جهت ضبط آن نواحی ... و خطبه با یلغار روانه گردانید
و نفس مبارک از آب گذشته متعلقان ... بجانب ... توقف فرموده ... خاطر همایون چنان
بود که عنان عزیمت بجانب آلاطاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که در پای
حصار ... مردم ... سرکشی میکنند و قدم اتفاق ...

ذکر فتح قلعه ... حضرت صاحب قران ... (بخط سرخ)

... در حال امیرزاده میرانشاه با یلغار ... روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الاخری ... بلشکر ... با تمام لشکر متوجه شد
... و در میان کرده ایلغار ... و در حال که آب ... عبور نموده ...
کوشش ... و حصار را در میان گرفته ... و آن حصار در استحکام و استواری ... که کوشش آن

دو عالم پیاده ... و لشکر هر کوه ... از عجایب ... و دیگر ... بر آورده ...
که بر بالای آن ... سوار ... بر سر یک کوه ... از طرف ... بقدر تخمینا ... کشیده
و بر بالای آن ... و باز برسر آن ... بر آورده ... جمع ... آن ...
و وقت ... در طبقه زیرین ... نموده ...
حصار ... با اعتماد ... معتبر ... بجز ... حصار ...
و چند سال گذشته بود ... اعتماد ... اهل ... در اوایل اسلام
خالد بن ولید رضی الله عنه ... لشکر اسلام ... بمحاصره آن مشغول بود ... آمد بجهت آن
آمده اند ... فتح کرده ... القصه چون ... حصار ... روز دیگر ... صاحب قران ... ساکنان بغارت
و ایشان سوار شد و لشکر ... و ایشان ... کشته ... و از اطراف و جوانب
بر اهل حصار ... کردند و ایشان ... با لای ... بزرگ ... و عثمان
بهادر ... که از ... و ... ارغونشاه ... پیش ... و بالای برج
... مردانگی ... کوشش ... حصار ... حصار منع کرد در ملک
... از ... فتح ... **بیک** ... ایشان این
... و لشکریان ... حصار ... و ...
و سپاهیان ... و ... بالای ...
حصار مشغول شدند و چون بنای ... استحکام ... بود ... و خراب ...
باب ... بارها ... روز ... اینجا ... روز ... بکی ...
... بر اهل ... و ...
... اهل حصار ... مردم ... بودند ...
حضرت صاحب قران ... کرده بود ... و ...
عواطف ... پادشاهانه ... امیری ...
... **بیک** ... که ... ناسپاسی ...
حضرت صاحب قران ... **توجه در ایات** ...

... بجانب ... رایت نصرت شعار ... ... شد ... و ...

از آن قلاع و ولایات مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران که حضرت شکاری لشکر بارگاه عالم پناه شتافتند و سعادت پابوس استسعاد
یافته مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون حضرت صاحب قران از سپاهان عادات قهر و با عنان و اسمار عبور فرمود و اصفهان فرمود
امرا و تومان را بجهت جهان معزز کرد و امیرزاده محمد سلطان با مرکب جوانغار براه چپا چور روان شد و رایت ظفر نگار از راه سوم بصحرا زمح
کت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و در آن طریق عقبهاء بلند بود و عقبات مرتفع و با آنکه هوا در غایت برف بسیار بود
از اسپ و شتر در آن راه تلف شد و در نیم با یکدم در جبال آن عقبهاء دشوار و راههاء سخت عبور نمود و در صحرای موش نزول فرمود و امیرزاده
میرانشاه با امرا برانغار از راه تبلیس گذشته باردوی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده پیر محمد امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جوانغار و ران محل
برسید و حکام آن نواحی مجموع مطیع و منقاد گشته و حاکم تبلیس حاجی شرف که در تمام بلاد گردستان بیکی و زادشاه و بیگی بود دولت با بلکان
درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگی بود و بامراء سعادت پابوس مبادرت نمود و ایشان نامدار پیشکش کرد نظم بیت
بانی چو برکیوان ❊ بلند و قوی مغز و سخت استخوان ❊ سیو برده از اهوان در شتاب ❊ بکرمی چو آتش بتیزی چو آب ❊ بعضی از بزرگان شیک
بدریا و دراز شاهان بخت ❊ و از آن جمله اسپ کیت بود که با مجموع اسپان تازی که حکام و سرداران اطراف آورده بودند در صحرای موش نقد
وار هم بدزدت و هیچ یاد یابی بگرد او نرسید حضرت صاحب قران آنرا ملحوظ نظر تحسین و عنایت کرد و انواع نوازش فرمود و ملک اورا
با دیگر حکام با وار زبان و یرلیغ داد و خلعت طلادوزی و کمر شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و بنوسوی پروره او را در قلعه
محبوس داشت و روانه فتح جواد و فرمان داد که بنوشید کشادن فرستادن حضرت صاحب قران لشکر را باطراف و جوانب از بهر تسخیر قلاع و
دفع اهل شر و فساد در ممالک آن حدود و امیرزاده محمد سلطان نیز باویش برلاس را با فوجی از لشکر بمحاصره قلعه النجق فرستاد و
واهتمام ترکمانان از آوازه وصول لشکر کردند و ... بر دو به کرنها داده بودند و در عین حضرت صاحب قران پادشاه زادگان و امرا را و نوئینان
و لشکر را کرده متوجه فرمود و برای ایشان قرار کرده که لشکر در عقب ایشان بر دو گروه اعلی از سرسپاه کرده اند و اباچ اغلن و جهانشاه
بهادر را با دیگر امرا همراه او کرده از صحرای موش با یلغار روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تا هر جا که باشند بروند و دفع شر و فساد ایشان
کوشش نمایند و بنفس مبارک از آن جایگاه چند روز توقف فرمود و بجهت قلعه و قمع آنان که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه
را بعد از آنکه بعدم اطاعت و انقیاد جبن ایل اورا امان بخشید و از آنکه سرکشی ورزید به استقامت آن بالای دراز و دعوای ولایت و اهتمام او را
غارت کنند و قلعه النجق بمحاصره مشغول شود و فرا جهار از قرمان داد که برخیزد و از تمام ممالک جمع کرده بنا بر سرپا علی او کنند و رایت
شعار هفت عزوه لنجاوت و اقبال بجانب الداق بازگشت و حضرات علیات سرایملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه
مانده بودند و رسانیده اغاکند ایلاغ در فصل بهار که موسم ملاقی گل و بلبل و مواصلت سمن و سنبل است از آغا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی
گشتند و از تبریز گذشته بی آمدند حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را در شنبه پنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاه
رزاده جوانبخت بهار شباروز راه کرده در میان فرنگ و خوی با ایشان رسید بیت دولت دیدار میسر شد دیده اقبال منور شد

وچون نواحی الاداغ مخیم نزول حضرت صاحب قران گشت خان حاکم عادلجواز که از هواخواهان دیرینه آن حضرت بوده و بر پای
سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهاء لایق کشید و چون خدمات او از سر اخلاص بود و در حضرت اعلی عز قبول یافت و عاطفت پا
دشاهانه شامل حال او گشته اخلاط و ایل اعجاز با سورغال فرموده یرلیغ عالم مطاع داد و در روز سه شنبه دوم شعبان در صحرای
اخلاط و رود خوار شیر چوکه هم آنجا بیت جهان جوی شد چو عزم نخجیر ❊ جنان هر بر شکار آید بر ❊ بیان شد که چون کوه را کرد
معین شده از کرد او و چند گاه ❊ شکاراکنان با ظفر هم قرین ❊ ز رحم نخ خال شد آن سرزمین ❊ از آن کوه تا آن سر بر ناکشید ❊ زریکا
ز ترس شکار کمان زر ❊ کمان شهنشاه کمین سراسر ❊ شکار دبیر هر تیر انداختند ❊ چند بیاران آهوی سفید و غزم و میش کوهی و گورخر دیگر
از درآن نواحی چند اضد و چون مدت یازده ماه بود که شاهزاده محمد سلطان از عرف در سلطانیه مانده بود و بنابر التماس شوق سلسله
حطوبت حضرت صاحبقران از سر پای زاد و عزم کرد اشتابلغار فرمود در دو نوبه تیمو ملازمات ایشان بر آن و روان ایلچی کرد گذشته
و بواقع کلیسای الداق استراحت فرمود و طباع جمعیت از سعادت شعار که عید اعیاد و اجرام حسنات است در روز عید شمع بیان
وانفاق دولت و اقبال روشن شد امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان شاد مهربان گردیده و مکان از ها لمان و امان از عبامن و غم
بحضرت صاحبقران با آن عالم انبار بجهت شاد مانی آراسته و بر و مند گشت و بر وفق دو رنگی دور نهاد مصراع که لطف
کلش همیشه بی خار نیست ❊ از نزدیک و اقعه جگر سوز غم اندوز امیرزاده عمر شیخ جراحت مصیبت تازه گشت و شاهزادگان و خواتین در
ماتم تعزیت بجای آوردند و لطایف دعا با دار سانیدند که گرفت و بر شاخ درخت اسمان سلطنت ❊ آفتاب اوج شاهی جاودان پاینده
و بر کلی از شاخسار ملک خاک اوبوفتاد ❊ کلبن اقبال سلطان جاودان پاینده باد ❊ صاحب قران خلافت پناه زبان شکر و نیاز با غاذه
انا لله و انا الیه راجعون بر کشاد و چهره وفاء پادشاهانه را بکلگونه صبر جمیل برافروخت و در آن ممالک آن زای صاحب قران خلافت پناه
سایه التفات بر اشغال جهانبانی انداخته موکب خواجه ابو بهادر را با فوجی از لشکر جلاد و محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد
و در بر روز دو شنبه عیاد رک و طالع فرخنده کوچ کرده متوجه قلعه اید بن شد و چون باغار شد اهالی قلعه النجق اطاعت نموده مرحلی
داشتند از نفوذ جاریاپان و اقتدار و غلات چون فرستاد ندو بفرموده نزاری امان خواستند و حضرت صاحب قران جنایات ایشان را معاف
داشته از اعمار لجف عودوشت و رشبان کرده با جمع کلیسا نزول فرمود و در نیم اثنا از ستهی ارزنجان که سرحد روم است طهورتن
بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود و رالو نیزد و پیشکشها
لایق کشید و عاطفت پادشاهانه او را بانواع نوازش و توبیه اختصاص بخشید کشادن در فتح قلعه اونیک چون لیر محمد کرخانم
اونیک بود آن غایت بدرگاه عالم پناه نیامده و با قلت نراتیم بندگی و خدمتکاری قیام نموده و امیر آن حصار از خاطر همایون
حضرت صاحب قران سر بر زد و امیرزاده محمد سلطان را با لشکری بجانب اونیک روانه کرد انید و بنفس مبارک روز سه شنبه شانزدهم
شعبان کوچ کرده در علف زار حلیکای ایلتی کوه نزول فرمود و از آنجا هفت عوده بتعجیل براند و از کوه طاق گذشته روز پنجشنبه

مشدهم پیش از امیرزاده محمد سلطان با وی نیک رشید و از عزیز بود که در خروش سودن زنان در فغان افتاده بجنبید حصار قرنان داد
عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته بسیر فرمودند و ظاهر حصار زینت را مسخر کرده اند و باز مهمی برابر
ساخته و مصر با اوباش کرجیه بالای قلعه کوه بر آمدند و آن قلعه کوه هفت جانب بلند و هر مرکز احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو
نتوانند دست از آن جای دست استوار کرده بودند و یک طرف آن را دو کنگره و دروازه محکم کرده اند و کمانداران بالا جنگ و قتال
آماده گشته امرا و تومان و هزاره لشکر کشورستان پیاده شده چنین ها کوشند و برین نزدیک دروازه بیامی کرد برآمدند و جنگ در پیوستند
بیت پیاده روان شد بکردار سیل ۞ سوی مصر تا شد در بای نیل ۞ سپه چون بقلعه رسیدند تنگ ۞ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ ۞ بنو...
ز هر گوشه بگماشتند ۞ عراده ز هر سو بر افراشتند ۞ که هر کس که جنبد فراز فصیل ۞ بناوک رسد شکر کرد فصیل ۞ فراز کوه ... بان ...
سپاه ابخس شد با آتش جنگ ۞ چو ... کان حوزان دو صف رزم ساز ۞ ... نام مصر ... خود را با پیشکش ها لایق ...
فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع آن حضرتم و مرا قوت مقاومت با بندگان درگاه نیست ... امیدوارم اگر آن حضرت ...
نوبت بنده را بجان امان بخشد از سر این ... خاطر بوظایف خدمتکاری قیام نمایم حضرت صاحبقران ایشان را نوازش خلعت و کمر داد
و فرمود که از سر تقصیر بنده او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد ... بیرون آید و چون ایشان باز گشتند مصر در قلعه در آمد
این سخن با او رسانیدند توفیقش یاری ننمود و آن سخن که جز صلاح او در آن بود سمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده بیرانداختن
مشغول شدند روز دیگر امیر ... و مصر را از راه ... نصیحت کرد که این چه سود است ... کرد این ...
با حضرت ... سلاطین ... اقلیم از معاودت با ... معارضه کردن نه طریق عقل است ...
مسکنت ... **نظم** نباشد که شاهان روی زمین ۞ سپردند شاهی و تاج و نگین ۞ چو رستم دو صد بر در بار اوست ۞
که ایلک و زرخان هوادار اوست ۞ فریدون و جمشید و خاقان چین ۞ بدرگاه او سوده ... ۞ نباشد ترا مصلحت داوری ۞ همان به که ...
بتیر او ... به پیش قلعه ساز ... ۞ که در جنگ ترکان ... سنگ ۞ چه حق ... باشد با او کارزار ۞ چنین کار ... رها ...
همان به که این قلعه ... ۞ سر کوه ... دریای خون ۞ درین کفش ... ۞ که ...
سخن ... و ... ایشان ... و ...
نامدار ... و ... که ... صاحبقران ...
امکان ندارد فی الحال ... روز یکشنبه ... امیرزاده محمد سلطان با لشکر
... اوشان ... مشغول شدند ...
و در اثنای جنگ از قلعه ...
ان بود که ... ایشان ... مصر ... قلعه ...

بشکند **بیت** بشه گفتا این دهر داده بود ۞ که بنده ... بیاده بود ۞ ... چون آفتاب ... حکم ...
و حضرت صاحبقران روز دوشنبه ... مصر را طلب فرمود و او در سن شش سالگی بود و چون ... آمد ... بر زمین نهاده
با بندگی حضرت صاحبقران ... لطفی ... و عرضه داشت کرد ... حضرت ...
من ... و او را ... در ... از ... که ... این حضرت باشد صاحبقران ... که ... بدرت را
...
و ... نامه ... لطف ... بطریقه ...
... حضرت را ... صاحبقران ...
... اصلاح ...
... صاحبقران ... که ...
منجنیقها ... کردند ... حصار ...
مشغول شدند **بیت** برآمد خروشیدن کارزار ۞ سپاه اندر آمد بگرد حصار ۞ ز ... شد ... ۞ ...
عساکر گردون مآثر ... سنگ منجنیق ... از آن ...
آمد و ...
باید که ...
... **مصراع** ... ۞ و روز دیگر حضرت صاحبقران ...
...
...
...
و ... لازم الاتباع ...
... **بیت** چنین داد ... ۞ که هر کس که ... ۞ ... ۞ ...
... ۞ ... ۞ ... ۞ ...
... ۞ ... ۞ ...
... **بیت** ...
... ۞ ... ۞ ...

تا هند و مصر جور یا بر شاه بودند وا نان منجنیقها که از جواب خاطر اطراف حصار برافراشته چنان سنگ بر هوای آن قلعه پران گشت

[illegible]



طاعت پادشاهانه اورا به صنوف نوازش و تربیت مخصوص کردانید قوان قلعه و ولایت با وجه ... لشکر باز طلبید **بیت**

شهش تربیت کرد و دادش نشان » که در قلعه هم او بود کوتوال » یکی قلعه‌اش داد در زیر نگین » سوی قلعه کردش روان تا جوی » [illegible]

پیغام کرد » [illegible] **گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحبقران ... بجهت ...** [illegible]

بعض کتاب ... محقق ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

پر تو لا نوار شان ناش بر سرا بر و خا برا کابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان بر کشاد بیت هر گشود
و بوم از بنا ابتهاج » بخشد یکسان در مثال و خراج » همایون قدوم بود و نوع خان » شد از معدلش مردم آسوده حال » و طالبیق این امر
بروی نیکو اعتقاد هر چند بیقین مبداست که مجموع حوادث البته بواسطه منسوب است بقادر مختار تقدست اسماؤه و عظم خطیرش بوجی
معین الملاح ذات که صانع عالم علیم و حکیم است و با انکه وجود هم از محض جود اوست وقوع اشیا از جهت حکمت بعضی ببعضی مربوط و منوط
چنانکه اصلاح نبات و فساد و تفاوت طباع فصول ازمنه سال از شتا و صیف و خزان و بهار بمهر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع
و حصاد و موسم اسود هر گونه بضایع از انواع انضاد و ثمار بان باز بسته و نظام عقد شهور و هلال که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج
در کوه موقوف بران بطون اشکال قمر مربوط کرده ابداع چنانچه از نص و یسئلونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس و الحج مستفاد میشود
پس توان بود که در جمله اوضاع اجرام علوی علامت و امارت ظهور بعضی امور رود قوابل سفلی باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم بنابرین
اشارت حلیه بقاد بیوت و ودیعه شناسان صناعت تنجیم و مقصد بان استخراج مواتید و تقاویم بخصیص مولانا عبدالله لسان
کرباپی حاشی و روحت ثابت بیت هر زیج فلک جدول بجدول » باسطرلاب فکر کرده بعمل » از سر یقظه و احتیاط زمان ولادت
... بنکو عربی بموده » بتحقیق طالع همایون او مشغول شدند بیت چنین باز دادند از احباب » که کردند با اتفاق الات و کتاب
چه از معدل فوق اورنگ زیر تاج » از ایشان و نواران ساند خراج » شود مملکت گیتی بر فرمان او » هر کجی فرمان و خان زمان او
بنک طعم کو بر کند تیغ کین » بگیرد چو خورشید روی زمین » بگیتی نماند بجز تاج و تخت » ببیند بدبینش بحدت کمی » شود دشمن
از تیغ تیزش جهان » بهر جا که رو آورد از جهان » مسلم شود ملک بی هیچ رنج » ... هر کس که فرزند شاه
بگیرد بران خصم ابد چیره » ز القاب این شاه عالم شهار » شود سکه و خطبه هم نامدار » کند وقت را صرف کسب کمال » بعلم و خطش کس
نیابد مثال » بحکمت رزانش وزان ... » هم مردم اهل را پرورد » کند خوش چنان خط عنبر سرشت » که یاقوت پیشش نهادر نبشت
چو هند سخن در عیارا ورد » هم مغز حکمت بیارا ورد » سپاهی کند چون شود کینه ور » بجنباند انگه که یابد ظفر » چو در زین کشد بور
امدارا » بر اسپی که طعنه زند بادرا » هم آورد او گر بود زنده پیل » کم از قطره باشد بر مرقد نیل » ز سر تا قدم مردی
مردمی » سروش بود صورتش آدمی » باو تختگاه سلیمان تخت » رسد و انکه اتفاق کرده درست » و اگر کیفیت اوضاع طالع
جسته بتفصیل کنارش بر ... و افهام دقایق احکام مواتید لاشبهه تماند که جواهر امکان که ناظم در سلک بیان کشیده مجموع از
اصداف اصناف دلالت ... شواهد استنباط رفته که از انجمله طالع همایون مخطاست بران و صنع قوانین تعلقات و کرابات
مراد و شمول اطراد و اتراف چنانچه نجوم شعرای ما ... چون دقایق حازم از انشاء لفا فصل اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما
مانع است در شروع ان شروع رفت ... نکته ... الا انکه اگر بقانون اصول و قواعد
در بروج دوازده گانه حالات ... از نظر حضور ... اوضاع طالع تفکر و تدبر کرده شود ... که بطالع سلاطین

نامدار کرد و فوق دخای بل وام ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود و لاجرم مناسب ... همایون سابقه ...
برج طالع واقع شان چه در مثل چنان طالع اهم امور خان طالع است و عاش و ثبات هر دو مطلوب است و اثبت طالع برجیست که صاحبش
از کواکب علوی باشد علی الخصوص کوکبی که امضا و اجرای عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند و ظاهر است که ابلق بقاش قائم
انتساب تواند بود بیت اسد بود عاش خداوند زود » که تو دینم و دشمنان کشت کور » و این جمله اماراتیست که ظاهر بینان
لا ابد عاینند و اگر نه مصراع اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند و حقیقت انکه بیت ...
حکم طالع و ... ساده جنت وان ... بدایع که ... همایون دست داده است که ضوابط علوم یقینیه محقق شد که
از امهات مستحسنات و مغیبات حوادث زمانست و مکان زمان او عجایب ... سال هشتصد و نود و شش بود ... بسم الله
الرحمن الرحیم ... مطلع انتساب ولادت سعادت انتساب بوده ... مطابق شمار اسم ...
با انکه اسم ... که اعتبار آن دارد ... مذکورات که ... مجموع ...
و موافق اسم مبارک ... واقع ... رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح
من امره علی من یشاء من عباده ... که ... زبان ...
والله اعلم ... اسم مبارک ابراهیم سلطان ... خلیل الرحمن باشد
بیت سلطنت از کج خلت کام یافت » بر حق ابراهیم سلطان نام یافت » ... و از ... ابراهیم ...
و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این دودمان ... سعادت این شاهزاده ... و ولادت ... دفعی ...
بیت شاهی کرد ... » خورشید غلام انور طلعت اوست » ...

سلیمان ... **گشاد در ... حضرت صاحبقران ... و ولادت همایون ... بیت** چه سلطان ...

برافراخت سر » ... حضرت صاحبقران ... شادمانی و کامرانی ...
رفات شد ... که ... عجایب ... ولایت ...
... مظفر و منصور ... در ...
... بیت شادی ... برافشانند ...
... شاهزاده دولت ...
... پادشاهانه ...
... بیت ... براه ...
... از ... بود ...

بکوی لا العقاب امواج پیچیدند ‖ جهان پیش خود دید کرت سو کند ‖ بجز مطرب کسی زه زن نبود و نی ‖ برهنه کس بجز سوزن نبود و نی ‖ کشاد از در

غزو فرمودن حضرت صاحبقران با کفار گرجستان صاحبقران گیتی‌ستان را در کار بادهٔ داعیهٔ اعلاء اعلام نصرت دین محمدی جهاد اهل کفر فی سبیل الله

باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم دامن همت عالی نهمت کمر عزم جهاد کفار گرج مصمم فرموده از یورت کوچ کرده شکارکنان براه کوهستا
گرجستان درآمد و گرجیان از نواحی ذکر معهود که از اهل عادت کرده بیت روان کرد لشکر بعزم جهاد ‖ ستد ظفر در عنان مراد ‖ ولایات
گرجیان بتاراج داد ‖ سراسر از شمشیر خود تاراج داد ‖ و عنان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقراقلقان ملحق مشهور اند معطوف داشته و
ایشان بقلعه و کوهها پناه برده بحکم متحصن شده بودند بحسب وعد وان جندنا لهم الغالبون بر همه ظفر یافته آن امکنه را تاراج داد
ذرور نجار باد در و مظفر و مقصود از آن کوه فرود آمد و از آن جا کالبی جادث وانبال از قولاق فرموده و بعضی کافران مشغول شده
باز کفر شکارکنان بجلگای شکی درآمد و چند روز آن جا دار الضرب خیام اقامت ساخت و ... بقراقلقان
بلادات فرموده از آنجا باز کشته شکارکنان بجلگای شکی درآمد و چند روز آن جا دار الضرب خیام اقامت ساخت و جهت تسخیر ابد و ولایت
بر نارامین خاری سیف الدین و جهانشاه جهادر با جمعی از امرا و گروهی که از سپاه مظفر لوا با تغار دوانید فرموده و ایشان بر حسب فرمان
شتابان روشتابی کوه و دشت بر تارزار ... شده داد بلد و الوس آن نواحی کوچ کرده بماندند و بدرگاه عالم پناه آوردند و شیخ نور
سارتوغا را با لشکری گران بجانب کوهستان فرستاده داد چون بکوهستان رسیدند بقلاع اسکی ... از ... کنادشت
زاه کر بیش کرت شیخ نور الدین ... چون دل دشمنان خاکسار خراب ساخت و بیاد و تاراج بر داده آتش زد و چون ازان
مهم فارغ شد ... شانت و درین اثنا از شروان عبادت کد لشکر توقتمش خان مقدم ایشان علی اغلن و الیاس اغلن
و میشی بیک و یعقوب بیک دزبکر از راه دربند گذشته بعضی از ولایات شروان را تاخته‌اند **نظم** بضابط قران قصه برداشتند که از ادوار بلت
ولایات او تاختند ‖ شقشه مثل زد که غنچه خام ‖ بپای خود آن بر که آید بدام ‖ نه مذو یک به روی سراید زمان ‖ بنجیر شاهنشی آید کمان ‖ ملخ
چون برسرغ دشان رادان ‖ بکجنگ حظی بجوزن یا رزاد ‖ ولشکر ظفر شعار معون از ... کاران ... توجه صادق ایشان ...
از ارکان کامران و امرا و نوینان اعلام دولت با فراختند و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته فوج فوج روان کشتند **بیت** در روا
دو شاه در کشتاه ‖ نم باوی ... کرد نام ‖ لشکر بجنگ پیش اندازه ‖ شغا ... ناده ‖ ... دو ... دو بکر
کرده رهنما راکم ‖ کوه و صحرا زبس نفیر و خروش ‖ بر طبقهای آسمان زد جوش ‖ لشکری پیش زمو و ملخ ‖ کرم کشته چو آتش دوزخ ‖ همه
بولاد پوش و آهن خای ‖ کین کش و دیو بند و قلعه کشای ‖ هر یکی در مصاف خود شیری ‖ قایم کنودی بر شمشیری ‖ لشکر توقتمش خان چون
ازین حال واقف شدند پی توقف دو بکرین هاده با ذکشند و حضرت صاحبقران کنار بکنار آب ... چون از کرجی سپاه دشت
منبر آمد فرمان داد که جوبیان از برای قشلاق بوقنی مناسب اختیار نمایند ایشان بوقلان فحص ... عود ... اباد را لایق دید
و صاحبقران ... باجاد ... بر ... آباد در قالین ... نزول فرموده و مجموع لشکر ظفر شعار با فکار ... فرمود

توان بود ها پیش کرده فرود آمدند و چون قتلق خاطر دولتکر این حضرت صاحبقران با سپاه امرای حواشی با نصاب کمال واحث
کس بسلطانیه فرستاد و حضرات با اغرق طلب فرموده سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق
بدرگاه عالم پناه شتافتند و ارباب کز کشته بارند و ها بون پوشیده و امیرزاده میرانشاه نیز از ظاهر ... متوجه بدرگاه عالم
گشت و چون بابک کذ رسید او را پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک صاحبقران رسید او را خلیل نام نهاد و امیرزاده
بمحمد برحسب فرموده امیر سوجک و حسن جاندار و علی ... در ... گذاشته و با لشکر متوجه شد در ... باندک ... همایون
پیوست و قطع زمستان بوصل استعداد یافت و آن زمستان در آن موضع عیش و کامرانی و سرور شادمانی بگذرانیدند **بیت**
شب و روز از صبوح عیش در ساز ‖ بهر جانب در می از حریمی ساز ‖ **کشاد ذدن لشکر کینه حضرت صاحبقران ممالک ستان فیروز بار**
بجانب توقتمش خان دارالعز نشان که سپاه سترده فرمان سلطان ربیع بجوش درآمد دوی بهروز ... نهادند و از تقدم علل ک
اثار صاحبقران جهاد بنیاد شوکت لشکر پیدا ساخت بکلی برانداخته ... حضرت صاحبقران انتقام از فرموده که لشکر
توقتمش خان کشته و او را از قوت شمالی دهد که دیگر باره پای غرور ... قدرت و مکنت خود فرو نهد **بیت** آن به دل که شد
از جام هوای غروری ‖ ... انگیختار غرام هویان کرده ‖ ... سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکر باز او ... داد
بیت ... کرد کردن کشان از کج ‖ ز کوه هر کش لشکر آمد بر نج ‖ و فرمان داد که حضرات ... با اغرق بسلطانیه روند و سرای
ملک خانم و تومان آغا با فرزندان در دوانه سمرقند شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین در ... آغا توقف نمایند و ... ملازم
ایشان ساخت تا باتفاق ... قلعه سلطانیه مفوض با او بود ضبط آنجا قیام نمایند چون ایشان برحسب
فرمان متوجه شدند حضرت صاحبقران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه **بیت** از آنجا بر فتح علم برفراشت
با منت نصرة نوای ... ‖ نشان بر باره ره فرزد ‖ بر اراست لشکر بعزم نبرد ‖ جهان در جهان لشکر آراسته ‖ ز کوس و کوه کرفتان خاسته
وغا کرکردن ما ترا ... ‖ نامش فوج فوج علمها برافراخته و جبین کین در جبهت مهابت و جلادت نمایان متوجه شد
و چون در ... بصوب مشرق و شمال داشتند ... چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت و حضرت صاحبقران هم در
تلافی ... الزام ... مکتوب بتوقتمش خان نوشته بود **بیت** سخنهاء پرورده دلفریب ‖ که از مغز مردم رباید شکیب ‖ خطا
کرامید واری دهد ‖ ... که برصلح یاری دهد ‖ زبان بند ... چو پیکان تیز ‖ دری در تواضع دری در ستیز ‖ سخن ساخته در کلا
دو بیم ‖ یکی بیم را امید و دیگر زبیم ‖ طراز سر نامه بود از نخست ‖ ثنا کرده ... درست ‖ خدای که امید و آرام از وست ‖ دل
مرد جویند و کام از وست ‖ بد ... هر چه آمد پدید ‖ رسانند ... هرچه خواهد رسید ‖ ... جهان ... بپی ... داستان
راند از مهر و کین ‖ کدام برده ... زده ‖ هوا ... نکاه ‖ ... دو کرد ... ‖ که باد صرصر کشت
چراغ ‖ فراموش کردی مکوان ... ‖ کر ان ملک ومال ... کرد ‖ ... کاری کز این شد ... ‖ بر غنچه کوران در آید ...

بلا بر سر خود و او داورد * که با دوستان سر فدا او * بجرم بزرگ بوی که من ناخشم * ز پیکان الماس جز داغ کس * کسی کو چنین گواهی بود * ز منع هیچ بتر

او دلیر بود * ز یاران پیر بر عهد شد رهنمون * بر دم سر از عهد و پیمان برون * کرم شدم دربار بودهم ببرد * زن و یار برادرم بکشتن کرد * بهر جا که بنی و بنی

بی فرزند * مرا بود بیروزی دولت بزد * چو کین او بری کین سال کنم * سوی مهربان مهر باز کنم * اگر کوه رزم باید کرد * زند ویکی سپهر

اید بجنگ * و دوستی دوستی بودم تو * بدین هر دو قول از مردم ترا * چه ناصر عنوان نشانی درنگ * نمایی بمن صورت صلح و جنگ * تغافل

نشان که سیلاب بین * بجوشد ز ابر سیلاب زنی * و شمس المعالی ز آبان کتب بر سالها پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمر الکدیر مرد

دانا سخن ور کار دیده بود رسوم و قواعد نوده را نیکو دانستی و سخنان دل پذیر ادا کردی مقصود بحسب اقتضاء مرتفاهی فوائد و وجوه

از در بند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسید و مکتوب رسانید و سخنان حضرت صاحب قران بحسن عبارت و حسب زبان ادا کرده در

خاطر توقتمش خان عنایت بای کین امد و بسبیل مصالحت نموده خواست که بلیت نجاتمند درد امن اعتذار او بند و از سر صدق و صفای

اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت زمان برهمین دامراه او از سر جهل و عناد پای منع و فساد در میان کار در نکند

شد و بلیت پندار از خاک ادبار چشم دولت و بی عنت و چشم سعادت خود را بینباشتند **بیت** گزندی که بر شهی یاران رسید * ز

تدبیر و سیر نادان رسید * کسی را که دولت رسد بر زیان * شود با فرو ماهم داستان * توقتمش خان بنجی آن بی دولت تا از راه صواب

افتاده در سر نخوت و غرور و تهم و تبل در شود کشت * و سخنان خشونت امیز در جواب مکتوب نوشت **بیت** چنین در دیک صاحب قران نامه کرد

سخنها بدین برسر خامه کرد * و شمس الدین المالقی را خلعت پوشانیده باز گردانید و چون شاره الیه در اب سمور بموکب همایون رسید و بعد از

اتمام مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان را بعرض رسانید حضرت صاحب قران از آن جواب هاء ناصواب بخانه خشم گشته شد و حکم

لشکر فیروزی پناه فرمان داد **گفتار در عرض دیدن حضرت صاحب قران مظفر لوا لشکر ظفر قرین را ناظم** شهنشاه دین دار صاحب

قران * خدیو فلک قدر گیتی ستان * بفرمود تا بر لشکر پناه * در آید باین سو عرضگاه * بیار استه لشکر اسب و سوار * همه با سلاح اجمع

امد بکار * و اب سمور در دامن کوه البرز واقع شده از انجا تا دریای قلزم پنج فرسنگ باشد بموجب فرمان لشکرها بترتیب تمام سوار شده

نوده انداختند چنانچه جنیل دست چپ در دامن کوه البرز بود و جنیل دست راست در کنار دریای قلزم از جنب کوه تا بدریا صفها

داشت بیارآسته و از فراز تولک رزم از ناپیان نا شب نعل باد پایان **مصرع** درخشان چو ماه نا کاسته * از کثرت و بسیاری بیش

که از زمان چنگیز خان باز هیچ آفریننده کوی ولشکری بان انبوه نشان نداده وندیده ددر جلال دارایی بجشتن کرد و وضع و حکایات ملوک

عجم همچنین شکل اکنون بخوانده و نشنیده **بیت** سپاهی بکثرت فزون از سحاب * ز آهن فرو رفته زمین تا آفتاب * همه غرق فولاد و آهن کسی

هر زبان بی پالنگی شده * صاحب قران کامکار محفوف بعون پروردگار قول دست چپ و قول دست راست لشکر نصرت شعار کرد و

بنفس مبارک خود جیبه دید و هر فوج از سپاه ظفر پناه که میش سید امیران الامرا نور در امده زبان اخلاص و خدمتکاری بعرض

شاکری و ثنا بیاری بگشادند **بیت** کرای ملک دار فرخنده فال * بعهدت سر فتنه شد پایمال * بهی بنی پایه تخت

جوان گیتی ان دولت بخت تست * سرا سر گیتی ان نا بند کات * تعالی مع اسب صاحب قران * بیزی اهل اقبال تاج قران اگر پرد دشمن

شود بجر ذیر * بروز بی که باشد که زار و کیز * بکر ز دوستان دیتیغ و بیر * ز معن کوه تا کوه پرخون کنیم * ز خون شان جهان رود مجون

کنیم * و هر یک را فوز د اسب با زمین چانچه رسم است میکشیدند و آن حضرت ایشان را نوازش نموده بمواعید بادشاهانه استمالت

میفرمود و چون در کنف الله بطلیکان با نام در کورکه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کرنای و برغوکشیدن از طبل و جانم و مهتر

و صنج و شهنای بر همه بر طرف دشمن آهنگ سورن انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در کوه و غلغله در بحر افتاد **بیت** بجوشید

بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکر گروها گروه * و از راه توقات و هران و وقتهای نوبه فوج فوج بموجب روان شدند و چون از دربند

بگذشتند در دامن البرز کوه قوچاز هو اخواهان توقتمش خان بودند که ایشان را قبناق میگفتند حضرت صاحب قران جهت لفتاله با

قتال امر کرد ام الکتاب بقلع و قمع ان بی دینان فرمان داد عسکر گردون مآثر چنین بر سر ایشان ریختند و اطراف و جوانب ایشان

فرو گرفتند که از هزار یکی جان بدر نبردند و مجموع را غارت کرده دهها ایشان را آتش زدند آن بدبختان خود در حرام دوزخ سوخته

درون مسکنشان شعله اضطرام افروخته و کذلك نفعل بالمجرمین و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچی کری در آن جانب حضرت صاحب

قران کرده بود و در بنا شاهبر بیش دیک همکره همایون رسید و چون کنیز غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده نمود سراسیمه و هراسان بتعجیل

تمام باز گشت و توقتمش خان را اگاهی داد که صاحب قران با لشکری گران متغلابی در قول رسیده اینک رسید توقتمش خان از استماع

این خبر دود و حشت بسر برامد و فی الحال متغلایی ساخته با لشکری روانه کرد تا بند و چون حضرت صاحب قران با مجموع لشکر بموضع

ترقی رسیدند فرمود تا مناع غیر رسانیدند که متغلایی توقتمش خان فراخی با غلبه تمام در کنار آب خوی فرود آمده است

صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری که پیش شکیبی کرده روان شد و در وقت صبح چون با دارآب گذشته با ایشان جلد کرد

و بزم شیر آتش باران داده در نگاه عالمان خاکسار با آوردن صحرای دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانیدند و

بیشه تیغ از هال اقبال غنچه ظفر شکفانید **بیت** روی صحرا همه گلگون شد از خون عدو * شعله شمشیر بجو دشمن

رشمن دو * صاحب قران کیتی ستان با ما که نصرت نشان از انجا روان شد و بکنار آب سونج رسیده فرود آمد و توقتمش خان بر کنار

اب ازلک لشکرها خود جمع آورده بود و هر دو راه در آنجا در کو نهاد در بیش داشته جای خود را محکم کرد اینجا بودند تعادیه و

مقابله را آماده گشته چون حضرت صاحب قران صفهای لشکر آراسته نزدیک رسید بهرزی دولت تا بسیار کار ان و شکوه صاکر کور

ستان سیلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکین توقتمش خان انداخت و توقف را صواب نمود تا با هر چه اندر شب

واهیکه که بر ساحل باز گشت صاحب قران با لشکر ظفر قرین کنار پیدا کرده از اب ارلك عبور نمود و توقتمش خان با اب تو دی

دید و بایستاد و جمع با قی لشکر خود مشغول شد و چون سپاه ظفر پناه را آن داده کم باند بود حضرت صاحب قران از کنار آب

بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلامان انجا آذوقه بدر آرند و از سر فراغ دوی بملاقات باستیصال مخالفان

ار ندو بین اثناء قراولان خبر آوردند که توقتمش خان در کنار آب لشکر آمده و کنار آب را طرف نشیب در عقب لشکر منصور می آید
حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب کرده باز گشت و بالاجاب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان
جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست دویم جمادی الثانی سنه ۷۹۷ سواحل شکونیل در مقابل یکدیگر فرود آمدند و افواج سپاه
ظفر پناه بر سبیل زمین مست کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو بردند و چپر خانه زدند و منگه
استوار کردند و بیرون ان خندق خندقی دیگر بکندند و بلیغ لازم الاتباع نفاذ یوفت که دران شب هر کس بجای خود بیدار بو قرار
داشته از محل خود حرکت نکند واز شبیخون بعذر بوده هیچ او نرم آواز نیارد و فغان برندارد و آتش نسوزند بیت لعز مودکان تو
نسوزند کش بباید که آید سلامت بجای ... رعالی از امشان عمود ند و در فغان شب بیت مزاج یتیمه اتباع اعل بکشان طریق مخالفت
بکل باد بار شد تکش زاه بین خطا کرد و بکرعنت واو دایت زبود و ز نابود امثال او چه خیزد بجز سوی احوال او زجوی ...
وفا کرند بذ کسی فرو طفرل نز کرکی ندید **گفتار در تصمیم حضرت صاحبقران بر بزم جنگ** روز دیگر که ازمکین ماه اشف بیت
شد خاور علمها را بر افراشت هیچ دو ز شب راس چنداخت فلک شد تهی از مه و ماه و طاس صبا شد لباس آل عباس میام نجارشبر
لشکر از هر دو طرف بجوش و خروش در آمدند و کوس کرنده بیت علمها کشیدند لشکرکشان بدنیا آمدند از روز بخش نشان سپاه
از دو جانب صف آراستند زمین آسمان وار برخاستند عز یوبدن کوس کردون شکاف زمین را در افکند بجنبش بناف بیت بیترو
منور ماه شاه لب بر بنهادند کردان کلاه صاحب قران سپهر اقتدار بر قوای افتاب اشراق پرتو بر ترتیب لشکر اقدام و همت قول
مرتب ساخته نوبت انداخت و بهادران معظم ذات و پادکان لشکر جبرها کشیده ایستاده ند و امیرزاده محمد سلطان را در قول برزند
تعیین فرمود و از اطراف و جوانب قول زاید لاوران صف زد و صف شکنان دلاور مستحکم کرداندند بیت بیاراست لشکر چو کوه بلند
بشمشیر و گرز و کمان و کمند سر آهنک تا سافران ببر و تیغ بیاورده کوهی ز آهن بمیغ جدا خانه از موکب هر گروه حصاری برآورده
تا سر کوه و بنفس مبارک با بیست و هفت قشون مکمل **نظم** هر آنکه جنگ بر داشته چو دریای از آهن انباشته در حقیقت لشکر
بایستاد بیت نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب و راستان رسید بشارت بفتح باب و لشکر مخالف نیز در مقابل صفها آراسته
و علمها بر افراخته بیت ز نیزه جهان شد او وردگاه بجوشید دریای خورشید و ماه و دو لشکر بکوه کرد و کوه قاف از شیب دو در
گاه مصاف چو در کجا در آمد بجوش ز مردان جنگی بر آمد خروش ابلق شد الکار سانی نمود جهان با شه دست بازی نمود بیت
ز لشکر بکوه ده وداروکیر بجوشید روی هوا پر زتیر و در میانه از طرف میسره منصوره جهان کرد که از میمنه مخالفان کو عز اغلن
و پلنک بادرقا اغلن و اقتاوق و داود صوفی داماد توقتمش خان و اورکو بایا با غلبه تمام بمقابل میسره لشکر منصور در آمده اند
حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولت غازی کردون مانند مشاهده کردند
پشت داده رو بکر بز نهادند و از حمله هیبت و هفت قشون که با حضرت صاحب قران بودند جمعی در عقب ایشان روان شد

و ایشان چون بقول خود رسیدند باز گشتند و بآن جماعه که در پی ایشان رفته بودند حمله آوردند باز گردانیدند و بحضرت صاحب
قران رسانیدند و بعضی را بکشتند و بعضی هر طرف بکریختند و بدین واسطه قشونات بهم بر زده شد و ایشان در پی کشته پیش رانده
و بحضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین خان مدای و لی نعمت و توکل بحضرت عزم کرده پیش دشمنان فرود
آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند و بزخم تیر جگر دوزیشان را باز داشتند بیت هر تیر کز شستشان شد روان بجا دوز آمد
بکی پهلوان و محمد آزاد و علیشاه برادر توکل باورچی هر یک عرابه از عرابهاء مخالفان گرفته بیاوردند و هم در پیش حضرت
صاحب قران کامکار بجای چپر درهم بستند و الله داد با قشون و فادار بعد رسیدن و او نیز بجلکو شیخ نورالدین پیاده
شد و حسین ملک قوچین نیز با تمکان برسید و فرود آمد و امیر بزرک خا کو نیز با قشون خود برسید و با ایشان موافقت
کرده و قشون قول با توق و علم دهل کوز کرنده و بر غوکشیدن سورن انداختند و اسوبی نیز با قشون خود که در عقب
قشون قول فرود آمدند بیت هبت خروشید کوس جنگ ز سر مغز بی برد از رود زنگ نفیران دلیران بر آمد با وج
جر کوش بی درد چون موج موج و هر چند که لشکر دشمن فوج فوج آمدند دلیران بیتابی کرده کوششها نمودند بهادران ظفر
پناه که فرود آمدند و سوگند امشی کرده تیرها انداختند تاب نوا نشستند بیت ز بس قتل و زخم اندران دشت کین
تو کفتی که دریای خون شد زمین ز بس کشتکان کرد بر کوه و راه چو بازار بخش شد حرب گاه و خداداد حسینی که قول دست چپ
بود از کوچه اغلن که قول دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت ایناق که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ میکرد
در آمد و در میان ایشان تیر باران کردن گرفت و در آن حال امیرزاده محمد سلطان با قشونهاء خاصه آراسته و مکمل بعد در سید و اغ
دست چپ حضرت صاحب قران در آمد و بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند و یکبار بر لشکر مخالف
زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر حاجی سیف الدین که قول
دست راست بود از ان معبر حاجی بیک اتنا دچر دست چپ مخالف که قول ایشان امیر عیسی و بکتی خواجه بود غلبه کردند و از آن
گذشته او در میان گرفتند و او نیز از ان اسپان بر داشته با تومان خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوگند امشی کرده بعد از آن
و مقابله دشمنان دست جلادت بر کشادند و چون کوه پای ثبات فشرده کوششهاء مردانه نمودند و هر چند سپاه مخالف بعدد
بکد بکر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سائر حربها حمله آوردند ایشان بزخم تیر همه را از ان منکر دانیدند بیت تر نک کمان کرد
تا ها سوده فتاد ز کشکان نیز بر هر کرده تا بحانشاه بهادر با تومان دیگر در آمد و بر دشمنان حمله آورده جنگی عظیم در گر
بیت بر انکیخته شیران کو پال کین ز دو ریخته از دو سو تیغ و تیر سنان چشم خون کشاده ز سنگ بر و دست هر بیشه
بر طعن تنگ شد بکی هم سر غ کل باد او کل اخون بر آورده از خار او سم باد پایان ز خون چون عقیق شده نا عدد بین بجوی
در عزیق و چون آن دو معیر صاحب ند بیر با دو شیر دشمن شکار کشور کین پشت اتفاق به تقویت یکدیگر باز دادند

فیلا دست چپ مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانید عدو بود خواجه اقبوغا بهنه دست بدخواه دلاورانه بیوده از مهتر مخالفت
در پی برادر بود بماند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار بر اعدا زد و خرمن ثبات ایشان را سوزانید
یکی را بکشتند و دیگران خود را ساکن نامیدند و نامدار از زخم گردانیدند و بعضی که از زخم تیر و رحکان توختمش خان بود هادران لکو
خویش پیش راندند **جنگ** شایند خود را وکشا منم » هر بری که درجنگ پیل افکنم » بچکان درم بر سر کوهسار » هنگام خوردم برید
چو بیان » سانم ز پهلو در آید بناف » گرانی بهکوه ابلق مصاف » و آواز بر آورده عثمان بهادر را بیاد زرث طلبید امیر عثمان
از انسان لاف باد انگیخت و آتش جنبه ز بانه زد و پی نوخط **جنگ** چو کوهی رو دهن کت بر پشت باد » عجب پتی که بنیاد کوه ابشاد
در آمد بمیدان چو پیلی بجوش » گران کوه در پیش آید خروش » در آمد بناورد غالش کنان » بخون مخالف سکالش کنان » و چون عثمان بجا دید
بالمثون خود با ایشان و بند از طرفین درهم او بخشند و بند تیغ شمشیر و گرز و سنان بیق بر یک دیگر بخشند **جنگ** چنان درهم او بخشدان پا
کمان کرده شد رو بی کینی پناه » ز بس قتل روی زمین خون گرفت » فلک نا مانده از آن جنبش و دمش شکفت » عاقبت الامر از بخت بلند دولت قاهر
عثمان بهادر غالب آمد و مخالفان مغلوب گردانید بماند و بکرار او بهادر آن عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردی و مردانگی
دادند دار مناص از شبان صاحب قران بیک حمال سپاه مخالف یکبار یک دو نعم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و توختمش خان با بابا
زادگان چو پی نژاد و امرا و نوبیان لشکر هزیمت داده روی بگریز نهادند و بسیاری از لشکر ایشان کشته شد **جنگ** خداوند دولت
شهنشاه را » هزیمت در افتاد بدخواه را » ز دشتی لبی خون خوی دهنشد » گرفتند و کشتند و او بخشد » بر اندیشی خون گشت
صحرا و دشت » سراسر زمین گونه لعل گشت » چو بد خشمان شاه شد کامکار » شد از فرخی کار او چون نگار » بخون عرقه شد عرکیا
نهان » تو گفتی مگر در شفق شد هلال » فرو و آمد از بارهٔ خوش خرام » که دید اخید مقصود بخش بکام » بشکر خدا دو بخاک سود
که پیروزی از داور پاک بود » شاه زادگان و امرا و نوبیان از نو زده مراسم تهنیت بجا آوردند نثار بخاک کردند و حضرت صاحب
قران ایشان را در کنار گرفته ستایش فرمود و سایت نصرة شعار را با جانب عودت بفتح و فیروزی روان شد و چون کنار آب
فرود آمد مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت عودت امیر شیخ نور الدین را که در جنگ
جان سپاری کرده بود بمزید عنایت دون پیه اختصاص بخشید و پایه قدر او بلند گردانید اسب و جامه زر دوز و دیگر مرصع
از زنان فرمود و صد هزار دینار کبکی او کلکا فرمود و دیگر امرا و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بود
همه را ادکلکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید **گفتار در اتفاق فرمودن حضرت صاحب قران اتباع عقب توختمش خان**
حضرت صاحب قران کیتی ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون بود در آن فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بکذاشت و امیر
زاده میرانشاه را که پیشتر ارتضاعات استخلا کرده بود و دشت مبارک از اسب کبکی با شه در اغرق بکذاشت و امیر یادگار
برلاس و امیر جلوجی سیف الدین نکودری او با ز داشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و بتعاقب توختمش خان روان گشت و تجیل

تمام شب و روز در عقب او میراند و چون بعین ائل رسید کدا ز کنار قوی اتوو کو تبه پسر اروس خان تو بیک خان اغلان که ملازم
حضرت صاحب قران بود و جمعی بهادران او زبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد و اسباب پادشا
اماده داشته بخلف طلا دوز و کمر زرین مشرف گردانید و از آب ائل بگذرانید و خانی الوس جوجی را با و تفویض فرمود **قطعه**
آورند بدی جهان بنیع قران » بسر تاز یاته دادی نیار » کیم در حضرتش دوانه شلع » غارت تیغ و تاز یانه شلع » شاه زاده چوپی ژار
برحسب فرموده جهان خانشاه رفت و بهرجسم اورد و پناه بیاکند و ضبط الوس مشغول شد و عساکر گردون مآثر در پی دشمنان دوان
شدند تا اولک برسیدند و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و از رود برگشتگان از پی طرف ضرب شمشیر قاتل بود و از آن طرف آب
خونخوار ائل و چشم ایشان را گرفته اسیر کردند و اندکی از ایشان به عهد هادی خود را در آب انداختند و بار حلقات کذشتند و توختمش
اغلان و زنان و هرچه از ایشان ماند و خان بکذاشت و از بیم جان با معدودی گریخته و بطرف بولغار و جنگلستان در آمد و از جنگال تیر
دشمن شکار امان یافت و لشکر منصور از پی سوی آب تا بآن موضع رسید که در یورش اول دشت از آن طرف آب بعجارت بود
و غارت کرده و آن موضع تن در یک ظلمات و سپاه ظفر پناه این نوبت بر چشمهٔ دشت قبچاق را غارت کردند **جنگ** بخندان غنیمت
بحر و ز بهند » که اندازه آید از آن بدید » زر سیم و زر و قند و لعل و در » منازل گران تا کران گشته پر » غلامان قبچاق خوب روی » کنیزان
حور اوش مثل موی » و شاقان موکب دگر و دو ز دو حسن » بد نثاران بر نثار پسر » مواشی و انواع حیوان لیی » شمارش چه داند کسی » واسب
زاده میرانشاه با امرا که بکنار آب قوای در اغرق نامزد بودند با اغرق را راس کرده در عقب بیاسل ندر موضع بر تو قلوق از ولوق
بموکب همایون پیوستند و چون در آن سفر بجهت آن اکثر شاه زادگان کرام و امرای عظام ظفر اساس ملازم رکاب معلی بودند ملیم دو
ملاحظه رعایت جانب حزم در داخل همایون اندازد و قران واجبا لاذعان نفاذ پیوست که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با شش
هزار سوار بدارالملک شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان تومان او بدار السلطنه
شتابند ایشان برحسب فرمان روی توجه براه آوردند و چون از دربند گذشته بار و نیل رسیدند از بیر بر خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با
چندین ترکمان که از جمع شلا اند در حوالی الله ناقات دعو بهر جوی داراد امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان بر قرار عادت
سر شده شدند و امیر زاده پیر محمد با امرا خود مثل امیر ابو سعید برلاس و تکش و دو لتخواجه تو کل بهادر در تبریز آمدند سپاهی که
در آن حوالی بودند تمام جمع گشتند و امرای شاه زاده میرانشاه که در تبریز نامزد بودند با ایشان پیوستند و عرض سپاه بدیدند و روی بلاد
بطلع و دفع مخالفان نهادند و چون بخوی رسیدند ترکمان با تمامی با لشکر ملحق شدند و در اینجا خبر آمد که قرا اول قرا یوسف در قرا دره
امیر زاده جوانمرد ایلغار فرمود و چون نایرهٔ وصول موکب کوثر کشت بتیر قرادره افتاد قرا اول قرا یوسف بگریخت و چون او وقت
که در بند ماهی بود قرا یوسف را از استماع توجه عساکر گردون مآثر ارکان ثبات و قرار ش متزلزل شد و در وی عجز و اضطراب را
بعضی بهزیمت و فرار داد و امیر زاده پیر محمد در عقب او ایلغار فرمود و چون بند ماهی رسیدند ملک عز الدین کرد با لشکر خود در آن

محلی بود که امیرزاده جوانبخت ملحق شد و شاهزاده مشارالیه امرا و لشکریان را از عقب قرا یوسف بفرستاد و سه منزل از پی ایشان
رفته و باز آمدند و امرا تا اونیک برفتند و چون قرا یوسف را نیافتند باز گشتند و امیرزاده پیر محمد از آنجا مراجعت نموده و از تبریز گذشته
بسلطانیه آمد و خانزاده اوغلان را خلعت پوشانید و بجانب شیراز روان شد **گشادن در الغار فرمودن حضرت صاحبقران**
مظفر لوا بدشت اولوس جوجی و ولایت روس را حضرت صاحبقران گیتی ستان که در هر امری جز غایت مطلوب بآن رضا ندادی بعد از
شکستن و راندن توقتمش خان و قتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست که مجموع آن ممالک و ولایات را در حوزه تسخیر و تصرف آورده تمام
اقوام و احشام آن حدود و نواحی مقهور و مستاصل سازد و بقصد الوس دشت جوجی خان بجانب [illegible] در راند تا بیابان
روان شد و امیر عثمان عباس را قراول تعیین فرمود و او ملازمت کرده براه جهاد چون بآب اوزی رسید در موضع منکرمش یک
بارق اغلن را و بعضی اولوس او را که در آنجا بودند تالان کرده و اکثر ایشان را در بحث ضبط آوردند که اندک یک سواره جان برون
توانست برد و باش [illegible] و اوغلان و افتان کریخته و از آب اوزی گذشته با اولوس هندی که دشمن بود ند در آمیختند و حال ایشان انجا از
غارت و اسیر بدتر شد و انانجا [illegible] آنانکه گریخته و از آب اوزی گذشته با اولوس هندی که دشمن بودند در آمیختند و حال ایشان انجا
از غارت و اسیر زار حشر در برف و بوم دور صحرای سرخ بقیه ساکن شدند و الحالة هذه هنوز انجا اند و چون حضرت صاحبقران از انجا باز گشت
و بنابر آنکه اقبال احتیاط دوری فرموده و غارت کرده ماش یورتی را که باج بکنار آب [illegible] و چون [illegible] پیش آب [illegible] و از عقب
لشکر جرار را بحاسو که از شهر [illegible] رسید تمام امرا از اندرون شهر بیرون غارت کردند بیک باری اوغلن که [illegible] بود
کشت و از سر ضرورت و اضطرار اهل و اولاد خود را در جنگل ابلاء رها کرده با یک پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت سپاه ظفر
پناه زنان و فرزندان و متعلقان او مجموع پیش حضرت صاحبقران آوردند و آن حضرت جمله ایشان را بخانه و عیال [illegible] فرموده با انواع رعایت
مخصوص گردانید و اشتر و اجناس و هرگونه مال [illegible] پیش [illegible] داشته خوش دل و آسوده خاطر از عقب پیک یارق اغلن فرستاد
و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امرا و تومان و هزاره با لشکریان باز گشته بطرف برالقا الوس جوجی در کار ناخت کردند و با
دیگر یک یارق و دیگر امرا با تمام الوس آن حدود جنگل و اسیر و غارت در آن ولایت در تاراج بعمرانات آوردند و از دوس باعدوس چون ذی بها و ده
کردند و تمامی اولوس و ولایت را در بحث تصرف آوردند مال و نعمت [illegible] فرو و از حد تخمین و قیاس بیرون [illegible] و کلاه و رخت
بچنگ گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند **بیت** کرشکر سلطان آفاق بس مه پیکران از دشت قبچاق پری روش
دختران سرو بالا ظرایف [illegible] ... حضرت صاحبقران بجانب مسکو که هم از شهر ها روس است عنان توجه فرموده و انجا رسیده
سپاه ظفر پناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امرا آنجا را منکوب و مخذول ساختند **بیت** بهر ذی یاد و بشبستان
برادرزاده [illegible] زبس دو رستان بر هم انداختند ... و غنیمت لشکریان افتاد **بیت**
بخندان کرانمایه زر کار ... [illegible] و نقره نسیمی که بعنایت [illegible] ترکان دانا

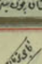
زده کوه بر کوه چون کوه قاف بجز داد و عالم ندید از قیاس شمار [illegible] که از برای
کرد شاید که چند و شوق [illegible] بسان [illegible] چو خال [illegible] بر [illegible] سنجاب و روباه و قطاس کوه اسپان
نادیده لعل [illegible] که آید صفر از شمار شو بیح و ورود انجا بغایت و اجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام
ایلوجی [illegible] را غارت کرده و دیگر اقوام و طوایف مخالف نیز مثل [illegible] که دیو لشکر مقصود کرد در سیابان
صحرا و سرگردان میگشتند هر جا در یافتند غارت کردند و اموال و اسباب فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشان اسیر کرده **بیت**
چکو [illegible] زدیبای روی چو کوکب دیدگان در گستان روی صاحبقران سپهر اقتدار مرحمت و انجا متوجه طرف بالچکین
شد و چون عساکر دشت امیرزاده میرانشاه و لشکری که با او بود کنار آب تن گرفته و دشمنان تاراج کرده در انجا بود کبتمان
بیوست و بتیغ لا ارم الا بتاع [illegible] یافت و در اراق مسلمانان از میان [illegible] آنجا صدرها کردند و تمام بی دینان بر تیغ جهاد
بکذرانیدند و خانها شان غارت کرده آتش زدند و مصدوقه کم من قریة اهلکنا ظاهر آمد **گشادن در الغار فرمودن حضرت صاحبقران**
بجانب جرکس و دلایت حضرت شمار ان انجا عطف نموده بصوب قوبان روان شد چرکسان علف زارها که میان زاق و قوبان است
بود ند و بدان سبب بنیادی از جهاد پایان عطا کرد و زمان ماند ران راه علف نشد و قریب هفت هشت روز از بی علفی تشویش کشیدند
و از آب و کل بسیار گذشته هیوبان رسیدند و چند روزی در ان مرحله توقف افتاد صاحبقران کیتی امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه و امیر جهانشاه و دیگر امرا بجانب چرکس فرستاد و مبالغه فرمود که هر چند زودتر آن ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند
شاهزادگان و امرا بوجب فرموده ایلغار فرمودند و تعجیل تمام بآن ولایت شتافتند از میامن تایید آسمانی و دولت حضرت
صاحبقرانی مجموع الوس چرکس را بدست تسلط و استیلا تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بعاقبت سلامت از آنجا معاودت نموده بشرف
بساط بوس استسعاد یافتند **گشادن در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر** از مهمات
ولایت روس و چرکس بپرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه باز گشت در بیان شمشیر غیرت وحمیت پادشاهانه
بواسطه تقویت کفر و اقامت حق رانده ... امیر عثمان عباس فرمان داد و چنان سرکوب ارشاد جمیع مسلمانان ... در آمده و لا
مرد لقضاء الله در آیات کشورستان بر نهضت غزو متوجه بودی بودی و بیان شد که خاکم قوم آس بود و در آن طریق جنگلها بود و درخت
را از ده انداختند و راه ساختند امیرزاده مجاهد الیسیف الله ... و با اعراق بکنات و بقصد جهاد بالبرز کوه بر آمد و در رفعت کوه و دربند ها
حکم با عاقبان دین جهاد بسیار کرده و در جمیع مواقف سپاه ظفر پناه بر دشمن جهاد و ان جندنا لهم الغالبون مظفر آمدند و بآرد
انان بیدینان ذبیح جهاد کردند بآتش تصلوها و بئس المهاد فرستادند و قلعهاء ایشان را خراب ساختند و غنیمت بی شمار از
اموال کفار فتوح دوز کار لشکر نصرت شعار گشت و از انجا مظفر و منصور با مساعی مشکور و غنایم نامحصور بازگشته باز
همایون نزول فرمود و امیر ... سیف الله که در اعراق نامزد بود بن نجب طوی کرده چنانچه ضرب الله برادرش **بیت**

زده بارگاهی بر ابریشم طناب • ستونش ز زر و منجوق از سیم ناب • بکوه و بیابان راسته تخت زر • نشسته بر و حضرت نامور • سران جهان جمله در سایه اش
سرافکنده در سایه اش کلاه • کمر در کمر تا جداران شاه • بر چشم جها بجوی بر در زهر • بحشین زبلاب نوشین سرشت • زمین گشت چون
حوضهای بهشت • نهادند خوان بکوه سپید رنگ • که اینده شد کرده عنبر نمک • زمهر نمین کاینجا اهد شمار • فرو ریخته کوه بی زهر کنار • حضرت شاه دادن
زهر کوه رنج • عجایب ها رنگ نهادند پیش • چو خوردند و طعم الکرام آمدند • زجام وصراحی کشادند بند • بی ناب خوردند با بانگ رود • ز گردون
گذشته صدای سرود • بکی هفته از خرمی یافت بر • بر آسود با پهلوانان دهر • دگر هفته کوچ کردند چون جنت • که در فال فتح و ظفر آمد درخت
بعد هو دو ناکوس بنواختند • بر فتح علمها بر افراختند • گفتار در توجه حضرت صاحبقران بقلعه کولاس و طاوس و فتح آن حضرت صاحبقران

بانی عزیمت کشاش اشتر انا عالی صحت قلعه کولاس و طاوس شد و ایشان از طوایف سکان آن لبرز بودند و سکان اعمال قلعها و حصارها
محکم بر بالای کوه بود و راهها بغایت دشوار داشت از بس بلندی بر شده که نکرند ز چشم مهره نامد و کلاه از سر افتادی بتخصیص قلعه
کولاس که بر کوه در وقیع واقع بود و چونانشت آنجا فوری دارند اش عجبی که بن بن تا بیان منت بسته عقل بشمران از تخیل عالی است
مهابات ووهم کوشش در آن جمیع مع بصور بنوات صاحبقران کامکار حجابی را از جمله مکر پست که در حصار کرد مقصود بوده ایشان در
کوه دوی بجشی جست و عالی ات می باشد که هرجا که بجنجیر توانند بر دند طلب نموده و بجبش و بخشش راههاء ان قلعه فرمان
داد ایشان برحسب فرموده بجست و جو محل برآمدن و فرود آمدن آن کوهها مشغول شدند و هر جمله کشند و احتیاط نمودند اسلامی
طریقی که بآن قلعه توان رسید پیدا شد واتی شکل کشا کان حضرت بر تو اندیشه بر آن کار فرو بستند شاطف و عیان امعان نظر نمود
تا چند نردبان بلند ساختند و بریکدیگر پیوند کردند و بر کمر او کمین نهاده بعضی جادران بیالا بر آمدند و نردبان را بر کشیده بر کمر دوم
نهادند و بیالا برآمدند و باز بر کشیده بر کمر سوم نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیر مردان دل از جان بر بریده با شمشیر کشیده
از پی یکدیگر بر نردبان بر آمدند و گروهی دیگر از مردان دلاور رفتار بازدستان سرشته و دل از جان برداشته در بالای کوه
طنابها بر میان بسته و سر طناب بر قلعه کوه مستحکم کرده با استظهار آن بالا در آمدند تا بر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه با
اهل قلعه محاربه آغاز نهادند و هر چند که از قلعه سنگ و تیر بسیار انداختند و دلیران بدر همت شهادت فایز شدند بکوه دلاوران
دین داران فتح و نصرت صاحبقران کامکار رو و جلادت بانکار بر نهادند بیت حق امام سوفا و خیلا تکلماتی جکستی
دیگر بعضی از عقب سر برفتند • اهل قلعه چون ان حادی و ارحبای ان فزا و لشکر غالب و ضاعف یافتند مضطر و آشفته
جادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را بدین نوع مسخر کرداند و بساری از قوم ار کون که در آنجا بودند بقتل آوردند
روان شد یکی چشمه خون ز کوه • بفرمان سلطان گردون شکوه • غلط شاه ایران و توران هم • که در لشکر یشان بود مانند دهر
دکولاس و طاوس ذکر سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای در آوردند و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت فرموده متوجه
قلعه پولاد شد که داودی کوه از غضاه امرا الوس جوجی بود پناه با جماعه جدود در آن راه در موضع ملقان ...

ودران جای چندان علت بود که لشکر آن حرم طال شد خواستند بر داشتند و از آنجا کوچ کرده به سعادت و اقبال روان شده
از بهای الزام حجت مکتوبی بر پولاد نوشت و مصحوب برادر او بکویتی فرستاد مضمون کتابت و بشارت انکه اوش کوزا کر ایلجا
بخواو رده است بعزت و اگرنه با لشکر بیشمار هم شیران دشمن شکار بجا آیم چون مکتوب بر پولاد رسید از سر استظهار دیگر عیاسیما
داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب جنگ آماده است و او بکوه پناه بمن آورده تا جان در تن باشد او را با ازدم و نا
توانم او را بخانه خود نگاه دارم و چون از جواب بحضرت صاحبقران رسید شعله غضب پادشاهانه بیافروخت و در زاویه جنگ بخی
بود جنانچه از کثرت اشجار و تنیال اغصان باد را بر هاد در آنجا انعی عبور نکرد کرد و حاصل اصدور یافت و کار کرد و عاشق
نه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و راه بستند بر بالا شد و چون بپا حصار رسید قلعه او در رم بود بغایت سخت و مردم انجا در ذکر
بودند و ولایت ان حدود اشاره خلایی و از جنگ مشغول شدند سپاه نصرت پناه بعد از کوشش بسیار ایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده بیاد از
کردار آن را تیغ جهاد بگذرانیدند و اوش کوچ بجیش بدرگاه کوه البرز بدر رفت و لشکر منصور خان و مان ایشان را غارت کرده آتش زدند
و الجه بیار و غنیمت بیشمار گرفتند و بنابر آنکه شخص جنی او رد کرد نوع از مردم بدین گرجه بکرکوه بر آنده اند و شاهزاده حضرت صاحبقران موجوم
و عطا کرد چون ماثر جنت کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دو رجال با آتش بسوختند و از بلای امیرزاده میرانشاه جینی فرستاد که اوش کوچ را در پی
کرده ایم و در میان کوهستان البرز بموضع ... صاحبقران سپهر اقتدار ... و ابنال سوار شده از عقبها و دره‌ها کوه ...
گذشته در آن ... نزول فرمود و در آن محل اوش کوچ را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند فرمان عالم مطاع صدور یافت که او را بند
نهاده محبوس کردانند و لشکر منصور بسیار رفتار از مردم آن نواحی را غارت کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و باز دو هفته چون
پوشش بیت شکوه سپاهش بهم بر نهاد • بر آورده از کوه البرز گرد • صاحبقران کامکار با تابی سا کردون نصرت شعار چند روز
در آن ظاف و حوالی آن توقف فرمود گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب بسطام و قلاع کوه که در آن جانب بود صاحبقران
گیتی ستان بامداد گردنده روزی بشکار بلغار کرده متوجه بسطام شد و چون لطفا رعیت و ابنال بالغار شد تا ی آنوس را ... دولت روز
افزون منصور کردانیدند و محمد ... خان گرمطاوعت ها افتاد و برمان خان لبسه با اهل خود بیا بیعت ... اقل ...
تا طوس شراف آن گشته در سلک بندکان درگاه اعزاز یافت و چون یکی از اهل آن و لایت که چه بود ... و پناه بکوه بردند و جاشها
تحت دو ... که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحبقران بنفس مبارک متوجه ایشان شده بآن کوهها و امکام سپاه ظفر
پناه روشن بلادرت بجنگ بر کشادند و مجموع آن قلاع را مسخر کردانیدند و باشارت قهرمان مر دیان اعلاه بسان کوه جهاما شد
در آن کوهستان ... ولایت را بگرفتند و در ... اصفهان ما موافقت ... علی کرده و ... سوار ... شد ...
بلکه خود را رها یابت کرد که ... آن ... موجب ...
مبارک ... بیت هر آوردن از جهان ... بر آن شاه با دانش و داد و دین که ...

[illegible]



[illegible]

بحث

نظم

بشده فرود آمدند و بودند و ایشان اعلیٰ را رها کرده از حضرت بنفس مبارک تنها با پادشاه پیشتر با مکنهٔ امتیاط فرمود و تعجیل فرود آمده

سپاه ظفرپناه را اطلاع دادند و دلاوران بر ایشان تاختند و پیش رامیغ که از ایشان بشتافته بودند بر انداختند و جمعی را در بشوال رسید

فادوام تیمور خان پیاده بکوهی بر آمد و دلاوران نامدار بیک جوتمر بید دشمن شکار او را از آنجا بالا اغلطانیدند **بیت** چنانش دو در کرد دیگا

بیشه که کرد از قفس مرغ جانش گریز و سرش را بخنجر کشیده پیش حضرت صاحبقران آورد **بیت** هر سرکه از تن بیافت کردن آورد

بر سر شد آنجا رسید و بعضی را از ایشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحبقران کامیاب بر بان عتاب ایشان سؤال فرمود که شما

پیش از این شعار اسلام داشتید و ایمان زبان مشرف شده بودید با کفار بجهاد مسکرد ید اکنون چه شد که از آن برگشته بعداوت ایشان می آمدید جمع

بگناه و خطاء خود معترف گشتند و به بدکاری خود اقرار نموده زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار بر گشادند و زینهار خواستند

را تمام پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و رقم عفو بر جرایم ایشان کشید همه را خلعت و انعام ارزانی فرمود و رخصت داد که بمحل خود باز

گردند و کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین صادق قدم و ثابت قدم اید بی توقف بیایند و از عمل قبیح اعراض نمایند

تا هر را عنایت و شفقت سرافراز کرده باشم و الا بیشتر ایشان را معرض شمشیر قهر دارم و چون حضرت صاحبقران بمعسکر ظفر قرین معاودت فرمود ساکرکرو

ما نزد شکوه و هیبت او هر بکن شد و تمام آن جهاد با تمام کفار را ازایشان ازکشته پشتها ساختند و بجموع ولایت را تاخت کرد

در زمین اشیا و کلاسنها فارغ شده ایشان و امرا با قضات و اکابر الجاید که عالم پناه آمدند و بنگ و گناه اعتراف نموده بجهد معذرت

وانابت مشغول شدند و مراسم بندگی و خدمتکاری اورده حضرت صاحبقران زلال عفو را بر شستن تقصیرات ایشان افاضت

فرموده و پیوسته بر احوال همه انداخت و بانواع عوارف و عواطف از خلعتها و تاج و کمرها مرزیافت و کلی تیمور گورگان

و ایشان را تازی بنواخت و نصیحت فرمود که بر قرار سابق باید که همراه با غافلان دین عرب و کید و دور فتور بسلام منتهی نشغام

از بنام کنند و ازند و نص قاطع و جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده را با کبد ضیاع و نصب العین ضمیر خود داشته و فحوای اقتلوهم حیث ثقفتموهم

دستور خاطر نگاشته هیچ حال از آمرزان فضیلت عالی و تکاسل روا ندارید و ولایت بر ایشان مقرر داشته بر ملکها ارزانی فرمود

وباز گردانید و از آنجا انجاماً بازگشت و ایشان رخصت فرموده روی توجه بطلفه نزکی نهاد و به انان وصول آنجا حشر کرد ایشان لشکریان

نصرت نشان کوه اهان آنجا را طعمهٔ شمشیر غزا ساختند و قلعه را خراب و باز زمین هموار کردند و از پی دنبال گریختگان بکوه و قلعه

کوه در اسن بودند و بیش داخل و شکافها کردن ایشان جا بجا کوه بلند بود پناه برده صاحبقران کامکار عنان عزیمت و همت و استان

بجانب استیصال ایشان معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران بازیافته و شادی حکم رامکن

و بعضی از اهل در دره‌ها فرو رفته شدند و ایشان از بالای کوهها تا برابر کوهها و سویها کرده آن کمراهان در آنجا محصور داشتند هر را

مستقر کرد اینجا و اموال و اسباب ایشان کمابیش بدست جهلی و حصر بغارت بیتلند فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین

و حصار میکار حصار بالوو حصار دربلو ازین لشکر بغیر و علیه بگشادند و بازمین هموار ساختند و بود و تا بود شان را بباد هبا داد

بر ذاد ندو از آنجا باز بیابان و سعادت سالم و غنایم بیحصر همایون معاودت نمود ندا یوجر بی جهاد در رد یوان مثوبات مبثوث و سپاه

ظفرپناه از کثرت غنیمت در بین منازل شوق و دوقون تا بی فلاع و ولایت پیشتر بکوه که بجانب شمال واقعست بعون تایید آسمانی و

نور ایمان صاحبقران بحوزهٔ تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار و مخالفان دین پاک شد رایات نصرت آیت بفتح و فیروزی رجعان گشت

بیت در آمد بر شاه گیتی نورد ز هامون بکردون بر آورد گرد درای شش خانه از کوچ گاه سراهنگ لشکر در آمد براه گلوی

هوا و دکچیدهٔ بین شکوه تضیق النفس کام گیتی گرفت زرنگین علمها و کوهر نگار همه دشت صحرا شد نوبهار عشاکرینی رو زنهار رشک

و عنبا و هر لب را تنگ شش و خوش مرد و طی بعضا ردن کنار و غنایم لبا لبان انواع زوز نکار دهر جامه بنفشه **بیت** همه شادی کنان

دنیاده کنار نقد مقصود شان تمام عیار و مجموع اهالی ولایت زیرکوان موکب همایون را بقدوم اطاعت و انقیا و استقبال نمودند

ورزه و جوشن بیار پیشکش کردند و عاطفت حضرت صاحبقران ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایلغیباغی بن مطلع شاه الان حسب

در جوف چند یغ شاملحال ایشان بزرگ و صاحبقران گیتی ستان در مرغان خوش منابت دهم رمضان از شهر بند آب کرمسیر عود و بمجاهدت

و استحکام قلعه اغبا امر فرمود و رجب فرموده کار بند شدند و مطلب بشارت فرحبخش حضرت صاحبقران در رمضان المبارک

هر پیغامی شادی فتح شاه بشارت بوالان کرده شد و تا سپکرا نزرایت برافراختند هر کشور بجشنها ساختند و دوابی شرفنامات شیخ

ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بر ایشان آمده بود و بیش بیش و هدیه اسباب نوعوستان

مشغول شد و چون رایت ظفر پیکر با آنجا رسید با قامت مراسم نثار و شرایط خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقران آنجا نشاط

فرمود و بعد از طی منازل رود شماخی گذشته لب آب کر محیم زنی فرمود کشت **بیت** سراپرده شاه گیتی پناه کشیدند بر اوج

خورشید و ماه و در آن بهشت و تنگیر محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرده و پیشکشها فراخور کشید و مراسم نیکوبندگی چنانکه

بیوسته ورد آن زمان مکان مبذول داشته ساعد مند دولت یار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه او را با نعامات پیکرانه مخصوص

فرمود و مجلس خاص و کمر مرصع بلند پایه و سراوار ذکر داشت و اعیان خواص درزدیکان اش بسبع خلعتها را خود بنواخت و یشر واتات با

برقرار بر او مقرر داشت و فرمود که بند را نیکو محافظت نموده از سر حد با خبر باشد و صاحبقران جهان ستان ممالک بخش چند روز در آن محل

دلفروز بعیش و عشرت و کامرانی و شادمانی گذرانیدند آنجا بتیغ دولت و اقبال ارتحال فرمودند لب کر گذشته موضع اق نام مضرب خیام

همایون گشت **گشاده شدن فرستادن حضرت صاحبقران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربایجان و محاصرهٔ قلعهٔ النجق**

حضرت صاحبقران تختگاه آذربایجان و حکومت آن ممالک از دربند باکو تا بغداد و از همدان تا روم با میرزاده میرانشاه تفویض

فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافته و کمر زده بود که متعلقان شاه زاده جهانگیر که در خراسان ملازم بود با کوچ تمام امرا و لشکر پناه

او با آذربایجان نقل کنند درین وقت فرمان اعلی نفاذ پیوست که شاه زاده بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعهٔ النجق را محاصره

کند شاه زاده جهانگیر برحسب فرمان عازم شد و صاحبقران کامکار او را بوسم وداع بر کنار گرفت و بالتماع نوازش نموده روان

شاهرخ و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه جاکو را با لشکر همراه او کردانیده فرمود که بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق مشغول شوند و کوچ امرا و شاهزاده
و لشکر آنچه که طلب داشته بود رسید و دست از شاهرخ ... باغ و بخوان تا ... شاهزاده دست بسوق ... دور کرد
تا همدان فرود آمدند ذکر فتح سیرجان و واقعهٔ یزد و مخالفت بهلول بعد از آن و رسیدن در آن وقت که صاحب قران ممالک شان
اعلا کرده ... مآثر در دشت قبچاق و اقصای بلاد شمال جمع و اشتغال مخالفان اشتغال داشت قلعهٔ سیرجان که سال متصل سپاه
کوه‌رستان بخصوص شاه شاهان با لشکر شان از محاصره میکردند مخالفان چنان ... بودند که ... کوه ... قرال باشش کرمان
و بلخان ... نماند ... و اضطراب ... قلعه ... دندو کودرزی ... و ... طهان ... جمع ... پسر ... چون در آن بودند تو
توجهی کرده حضرت دارد یکی ... ضبط ... بود و ... فرموده بود ملازم معسکر همایون بود و یکی از ترکان خود بمحافظت آنجا باز داشته
بود و چون ... بود ... فرمان ... سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی و بعضی خراسانیان که از ... سپاه مظفریان در یزد
مانده بودند ... باشند و سودای ... که وساوس شیطان ... داغ ... اتفاق نموده با یکدیگر ...
دکمانشته ... ایشان ... و ملعنان ... بعضی ... و در آن هنگام ... سالی ...
کرده در خانه قابض اموال دیوانی ... بود ... و اعلی ... قانون ... در یزد ... و هنوز ... نکرده بودند
آن ... نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع ... کارت ... جمیع ... طیار ... و هر پسر ... کوشش
از خان شیخ با ایشان همداستان شدند و ... پوشانیدند و ... آمدند و ... از قطاع الطریق
اجامع آمدند بیت پراکنده چند را گرد کرد که از آب دریا برآرد گرد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از ... شیراز با لشکر ... الطغاء ...
و خامه
آن ... کشت و سایر ... و غلامان ... جون اصفهان و کرمان و ... خراسان ... ان مواضع ... توجه یزد ...
... و قلعه
... و در ... کرد ... تمام مجتمع شدند ... مشغول ... و چون این معنی ... بجامع علیه حضرت صاحب
... و قضا ...
قرائن ... فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با عمود خواجه ایبوغا و دیگر امرا و لشکریان ... آن طرف کردند و چون یزد ... آن حوالی
رسیدند ... که در نواحی یزد علف ... که ... پایان جبان لشکر ... افتاد ... لشکریان اسپان را در ... کوشک ... و ...
اصفهان گذاشته پیاده بدر یزد ... بمحاصرهٔ اشتغال ... شاه‌زاده و امرا با مثال ... نمودند و چون از اصفهان گذشته
بدر یزد رسیدند شهر را مرکز ... خالد کرده ... آمدند و هر دو ... دو نوبت با ... و ... مجادله و قتال اشتغال ... نمودند در آن
هنگام که صاحب قران کردون غلام ... بود ... بر ... سیر ... بود بر حسب
... حضرت والی ... بود و ... مشغول ... نام ... شربت ... حاصل ... طبیعت
... انتظام نمود و ... اسباب ... و جلال ... و اشت
بیت ... و فریب و هوا عزوری بخود راه داد آن خطا ... که در پیش ...

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال بار دیگر رسید شیخ نور الدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون بشیراز
رسید امیر ... ارتحال ... با رعب فرمان متوجه اردوی همایون شد موکب ظفر قرین از ارزروم ... نموده در کنف ... الهی ...
شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه بی تو ... برهان سلطان عیسی حاکم ماردین ...
که از قرب دو سال باز در آنجا مقید و محبوس بود و او را از بند خلاص فرمود ... خلعت عفو ... سرافراز کردانیدند و حکومت ...
مسلم فرمود و ... عالم مطاع ارزانی داشت ... با او عهد کرده که ... القعان ... و ... ضیافت ...
و ... بابت که ... نصرة ... جبر ... ظفر ... ملازم باشد و در هیچ حال ... در وظایف ... و ... بگوید ... قضیهٔ فاش
نیاید ... آن بیمان را ... که ... عجایب ... شدن ... بغداد ... که امیرزاده سلطان حسین ...
... با دیگر امرا و لشکریان با ... متوجه ... شوند و ... بهلول ... که ... نمود ...
در کنار ... ایشان برحسب فرمان ... روان شدند و موکب ... سلطانیه متوجه همدان ... و چون ... ن
... که ... و ... سوزن ... قلعه ... محاصره کرده ... کوشش بسیار ... کردند ... مجموع با ...
... بکند ... بهلول ... کم ... لازم ... الاتباع صادر ... که
ایشان بطرف ... توجه نمایند و ... قطاع الطریق ... را قلع و قمع کرده ... دشمن سوز ...
... مجموع از ... با ... ضبط ... و ... مراجعت ... ایشان ... امثال
... نموده از ... روان ... نصرة شعار ... و ... همدان ... در آن ...
... بارگاه عظمت و جلال ... افلاک ... و رفع
بانحم
... مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران ... مبارک رمضان را بطاعت و عبادت ...
وظایف صیام و قیام ... فرایض و سنن بکذرانیدند کفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان
را بجانب ... و لایت با تمام توابع و لواحق آن چون ... جمع ... سعید طالع شد و انوار ...
... روز ... صاحب قران ... ادای صلوة و اقامت ... و اشاعت ...
... امیرزاده محمد سلطان ... بجانب شیراز ... و امیر ... سیف الدین و امیر جلال ...
... و امیر شاه ملک ... شاه ... و دیگر امرا ... تومان و هزاره را ملازم او ساخت تا ضبط ... ملک ...
... تمام آن بلاد ... استخلاص کردانند ... برحسب فرمان روان شدند و ...
... چنان بود که چون ... مخالف ... شد ... قوت ... چنان ... با وجود آنکه ...
... نزدیک ... عاقبت ... کار ... ایشان ... و ...

بودند فوج عاند وازین خلق شهر نفعی کنند چون دیدند که بکوبند پیاده ظفر پناه انهاه کشته در پی ایشان کردند و پسر ابو سهل
طلیسه که مقدم آن یاغیان بود در حوالی بحر کشته شد و تمام مفسدان که با طریقه یعنی و علویان سپرده بودند بعضی را بشهر بکردانیدند
و بعضی را بانش بسوختند و چون رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی که مطرح انوار الهامات ربانی است اطلاع یافت بر انکه اهالی آن
ولایت مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان اختیاری نبود مرحمت ارزانی فرمود که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند
و اناث نطلبند بر حسب فرموده هنگام فتح امرا بر در دروازها بایستادند و تواچیان که داروغه اجا بود با نوکران اندرون شهر فرستادند
و لشکر یان را نکذاشتند که بشهر در آیند و متعرض مردم شوند وازین سبب مراحم پادشاه دین پرور مسکین نواز جمیع آفریدگان اهالی آن
دیار را که از جهت تاب دو ساله که ویرا معاف شده بود باز خواهش نکرد و پرسش نمود و با انکه بر دار بندادان بلغلامان چنانچه خواب شرح
که در شهر هیچ دکان در نداشت و چشمها از خوف ساکنان حین سکون ممنوع بود باندک زمانی چنان شد که بازاران اول خوشتر و آبادتر
زکو **بیت** شهری عادل بود در عمرانش عدل سلطان بران فزاید شان و چون مهم فتح بود بر پایه سریر اعلی رسید فرمان همایون نافذ
کشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان رخصت دهند تا بجایگاه خود روند بر حسب فرموده امیرزاده پیر محمد جهانگیر براه خراسان
بازگشته متوجه قندهار و بغلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه عالم پناه گشت و هنگام مقصود هر کس در وی فراغت بجایگاه خود رفت

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران برجشن فیروز فرجام قریه باغ بادرالنهر صاحبقران کیتی ستان در تابستان سیحان ئیل یروز
دوشنبه یازدهم شوال سنه ۷۹۶ ایلا بر مبارکی و طالع سعادت همدان نهضت فرمود و عنان عزیمت بجانب سمرقند معطوف داشته در مرغزار
دلکش فرود آمد وکوچ فرستاد تا امیر جهانشاه بحاصر قلعه النجق و اسلطان سنجر حاجی سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه
عاصره قلعه النجق و اسلطان باز کذارد و دراز عقب عنان امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب نادس کردند و همانروز ناهنک شکار فرمان
داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرکه انداختند شروع کردند برنا یحان صحاری محیط شدند و روز دیگر که خسرو شاهزادگان بوسیر جنک
اصفاهان سوار کشته در منزل جوم چون بخت و جشن برشکل ندصاحبقران کیتی ستان بسعادت و اقبال سوار شد نشاط شکار فرمود **مصراع**
که هم شکل خوش کنی جم شکار و بعدا از فراغ شکار عبدالملک فرا کار که از النجق آمده بود تا ز فرستاد که امیرزاده رسم دالطلب دار زدود چو
سلطان انکه امیرزاده مشاره الیه عزیمت فرموده بود و بانجا در سید عبدالملک بر حسب فرمان ملازم شد علی توقف دران کشیده ارام
حضرت صاحبقران لشکر بفرمود تا با جازه انصراف دادوان اعرف جشن با تمام و سعادت بر دوام دران کشور منزل دربار منزل
بکردند انبار سپاهی انداختند **بیت** سمند شه در شتاب اهنک هیچ فلک را همچنین میدان داده پیش چشم فلک تا بد درش کرده فلک
ز علم دار زدود کوش کرده و چون موضع دارنی اند صوب موکب فتح آیین عنصر چرخ برین کشت امیرزاده رستم بسعادت بساط بوس
فایز شد و جو حیا سادات مشتمل بوجه جانب شیراز کشت تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحبقران در نهضت مراجعت از
پیجاق سکرات قرابی زابر رشد جهت امیرزاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابابکر را جمیع ان اسباب دولت ازین رسم طبقی بوفا آ

و بیر علی پسر خاص محمود شاه بسوری و پنج هزار سوار لشکری که نامزد انداز غرنه اران دوشان دور تر و لاچون ولایت کتور کتای
به بسطام و سند امیرزاده ابابکر بموکب همایون پیوست و بعز بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را فوران شمول
فرموده سلطنت رانیار کیکی انعام فرموده و اسب کمیت طمن پی بانین پی که پیکر کوه کران با سرعت باد وزان جمع داشت باو داد چون
کمانش را بهر بحضور خاقان اختصاص بخشیدند و بهر جنبش پیش امیرزاده میرانشاه فرستاد و جور بعادت و اقبال بکرانی
اسبخان بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال روان شد و هر ولایت که میرسید امرا و سرداران اعیان استم سید کی میکند و در سایه شاه
بیاورند و پیشکشها لایق میکشیدند و چون در کنف حفظ ذو الجلال بسعادت و اقبال بخراسان در آمد امیر ابو غاز بهراه با قامت
رسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و بتقدیم وظیفه نثار دنیا نموده شاو پی مناسب کشید و پیشکشها فراهم
نمیاد عرض رساند و صاحبقران داد گستر هر ولایت که میرسید نفس مبارک احوال رعایا پرسش نموده داد مظلوم از ظالم میستد و ستنبط
بجهت عبرت دیگران کوشمالهاء بلیغ میدادند و بعضی را بفضل بیانت میخود و از برای تحقیق این معنی که شاید که از قوی بر ضعیف ذو دی
رفته باشد و از طلیل برضعیف تعدی گذشته امیر الله داد را بجز در خراسان تعیین فرمود و بکیجی از آب آمویه گذشته ولایت خزاران
فر مقدم همایون رشک سپهر دوار گردانید و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا با پادشاه زاده خاد میرن
و دیگر شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها کرده پیشکشها کشیدند **بیت** هزار اسپ مرصع کوش
نادم هم زرین ستام و اهنین دم هزاران شاده چشم پکر سنک کردوزان نود بار شتر ان شاک هم زاد دریا و مثال و کالا
بجهت شادمانی شکستند دیلم امیر همکان از فروغ طلعت مراد روشن کشته و ظایف شکر و شکرانه باز ادا بید و در ایت اهتزاز شعار ارض
هنت عوده به کش در آمد در آق سرا که از مستحدثات معمار همت بلند جانبان حضرت صاحبقران اشارت بان وقترن اول فرموده ای
مطلق جنت و صفا و حبذا نزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ و اکابران دیار فرموده با قامت رسم زیارت قیام نمود و بعادت
زیارات متبرکه را استعانات و صلات بنواخت بر موجب پدرنامدار امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در آن مرقد حفاظ را بتلاوت
کلام الله امر فرمود و ناضات کرد و ایشان را بجوایز مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراء النهر
از ولایت وطنی بنا بر شرف ملازمت شتافتند **بیت** نه بخت بوسه دادند در بزم شاه که ملک نباد از تو تخت و کلاه فرمی آن جایگاه کشور کشا
کداز داد دلکشی از بهشت خلد جای که روزگار از بنک و بد بنا همه جا با دولت خود و بار ایکان دولت و اعیان مملکت در اق سرا بسط
بساط فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شد **بیت** نوا زندگان مرود زود و نام برار آسترو ... مجلس تمام بیان
بتیغ نوش بنا شکرید همه شیوه سنائیان دلبری وار اعجاز چند بنی زیب و بخت و هر دکو کرده از عیشه کرش گذشته بس رشد
کو بین که شاهد بار احتش از طلوع تاه پیکران زهره جبین عنبر خد بزین و طبع حور العین است در آنک اهالی الحادث عشرت
و شادی کشاده بودند و شهر را آذین بسته و از هر طرف طیبتها طبقها انکشه و مطربان خوش الحان نشسته **نظم** جهان انبیا

پادشاه نامدار ... که در مملکت فارس بود و ساختند **کشادن در عیش مصر باغ شمال** اول فصل بهار که جمشید خورشید سلطان ...
فلک اثر بجانب شمال اشتغال نموده بر منظره شرف و اقبال نشست و طناب سراپرده ... [illegible]
نشست حضرت کردون بنا رکاه جمل بنام نامیه مشهور ... مهندسان طبایع و صنعتگران قوای نباتی در عرصه باغ مصر ...
کلبن را بر بدایع وضع اساس انداختند و کاخ شاخ را بنقوش ... انظار ... **بیت** شد طرف جویبار
یمن بهار ... اکر بنوبهار شود جویبار ... کل و ریاحین شکفته و کشته ... حضرت صاحب قران
باقی که بطرف شمال معموره شیراز ... باغ شمال مشهور ... کشیدن ... کنند ... و بارگاه
معظم ... اوج آسمان ... [illegible] ... عمل و عکس ... شاید ... ساختند
... باغ فردوس ... [illegible]
... سلطان ... کاروان ... تمام ممالک فارس و عراق و اذربایجان
دار السلم و دیگر بلاد و دار السلطنه جمع شده بودند ...
اهل ... [illegible] ... جمادی الاخر سنه ...
... [illegible] ...
و ... [illegible] ...
... [illegible] ...
وار ... روضه رضوان ... **بیت** فراز قصر کیوان ... ایوان ...
و شعر ... [illegible] ... استحکام ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
بیت هوش ... عقل ... [illegible] ...
... **بیت** رضوان ... [illegible] ...
احتشام ... پادشاهانه و جشن شاهانه ترتیب نمود **کشادن ... فرمودن حضرت صاحب قران ... مملکت ...**
پادشاه زاده شاهرخ صاحب قران ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

بهار اشد ... جو خای ... همه ... [illegible] ...
دشت ... [illegible] ... همه مملکت ...
... [illegible] ...
و ... [illegible] ... صاحب قران
... [illegible] ...
و ... سلطنت ... پادشاهانه ... [illegible] ...
... **بیت** ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **بیت** که تا باشد جهان صاحب قران باد ...
مظفر باد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
و علما و مشایخ و صلحا مملکت ... [illegible] ...
... پادشاهانه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **بیت** که یارب ... شاه صاحب قران
... [illegible] ...
صاحب قران ... **بیت** عدل ...
... شیخ ... [illegible] ...
... سلطنت و اقبال ... [illegible] ...
... [illegible] ...

اهتمام نمود که مملکت خراسان که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع شده و واسطه میان ایران و توران و ممالک
شرقی و غربی هم در زمان حیات خویش بآن شاه زاده جوانبخت تفویض فرماید در این اثنا که در ساحت باغ زاغان مصیر بود تحت امارت
ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروزکوه و دامغان بمهمّ سلطنت و منصب خلافت المعتضد بالله الملک القوی بحکم دیوان امیرزاده
شاهرخ بهادر نامزد فرموده و امرای نامدار و سروران عالی مقدار مثل امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و سید خواجه و شیخ علی بهادر
و عبد الصمد طاق و سیف الدین و حسن جاندار و ملک و جهان ملک سلیمان شاه و پیر محمد فولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علی ترخان
معن صوفی و دولت خواجه تیلاق و کیکی یورت بی و طغا تیمور و اوجه بوقا و جلکا و شیخ علی و مبارکشاه و هم و از هر قومی جمعی
عنایت کوچ بملازمت او تعیین فرمود و بکرم امرا کس از پسر یا برادر همراه کردند و حضرت صاحب قران بر تبع جها اقطاع ارزانی داشته
هنگام وداع اگرچه **بیت** جدائی او بر دلش سخت بود * که او زیب و افسر و تخت بود * طلب کرد و بگرفت اندر برش * ببوسید روی و بر و پیکرش
و سر و چشم * وز آن پس برون آمد از پیش شاه * چو شیر ژیان روی بنهاده براه * روان گشت شه زاده با لشکری * بروز و شبان همچو صف صفدری
همه پادشاه زادگان با سپاه * دو منزل برفتند با او براه * امیران و هر کس که بد نامدار * برفتند بدرود کردند و آن سران
چون رسیدند بدرود گشتند باز * همی راند شهزاده سرفراز ظفر هم عنان نصرت هم رکاب بر کرد پادشاه هوا امثال سنان و جوده
بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه [illegible] و دریا با عنایت لشکر از آب بگذشت و با اندوه فرود آمد و از اینجا بلخ در آمد و
بیت همی رفت تا بود شهر و مقام * که ایجاد شدان شهر بلخ تمام * مصاف شاه نو عروسان و رخ * ملازمت زادی بر لشکری * زهی دولت
از آن دیار * که شاه جهان باشدش شهریار * و چون به چکمکور رسیدند امیر ابوغا با سادات و علما و اعیان و اکابر هراة برسم استقبال پیش آمدند
نثارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و در آخر شعبان بروز مبارک در ظاهر هراة برعد
کهندستان نزول فرمود و اطراف ممالک را بانوار معدلت و احسان و آثار الطاف و امتنان آراسته ساخت شام و ماه مبارک رمضان و اواخر
با امانت و ابتهاج و سایر موجبات رضاء ملک علام بجا آورد و بنیاد عمارات در باغ زاغان فرموده باغ زاغان را التخت
همایون ساخت **بیت** دست جود و در عدالت داد * این یکی بست و این یکی بگشاد * پس کرک و گوسفند بیش * بازی کرد و آب خورد بیش
از مرغ و ماهی * کرد گوسفند و گرگ در یک آبشخور * حکام ولایت خراسان و مازندران و سیستان با انواع هدایا و پیشکشها بدرگاه سلطنت
پناه شتافتند **نظم** کار داران زحل کشوراو * کجهار بحل بر در او * قلعه داران حق اهالی بودند * قلعه ها با کلید بسپردند * و جمیع پادشاه
زادگان اطراف برسم هیبت تحفه و نثار فرستادند و در آن سال ... از برج اقبال الطلوع نموده آن حضرت را در شب
[illegible] یکم ماه ذی الحجه سنه [illegible] موافق [illegible] بطالع جوزا ... سعادت جبین ... فرزندی از آن ...

همایون ... ساطع و چون کوکب شاهزاده ... بشارت ... بایسنغر موسوم گشت **ذکر رفتن همایون**

رایات کیتی ستان حضرت صاحب قران ... شاهزاده محمد سلطان از ... و ... ایل در شعبان سال مذکور

صاحب قران از باغ شمال چمن وار ... سوار شد و براه روان شد با مام ... عظیم سپاه کشید و چون یخشلکانی ... رسید بمبارکی نزول فرمود
و سراپرده عظمت بر بساط هامون کشیده شد و بارگاه فلک شکوه بر افراخته و چند روز در آن سرای ... لاله زار ... تا رکوع
بیت صد هزاران گل شکفته در او * سبزه بیدار و آب خفته در او * کامران و کامیاب ... بعشرت ... ماه از آنجا کوچ کرده
بشهر در آمد و بآق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را اعتکاف ... عبادت ... بر ییلاق سلطانار نوح ... آمد
بیت هم بکار جهان ... ز ماهی ... تا ماه * ... پنج ساله کشته شد که امیرزاده محمد سلطان بن
فرمان حضرت صاحب قران با جانب ... متوجه صوب هرمز شد و صورت حال بدین منوال بود که چون شاه زاده از شیراز متوجه
با امرا کنکاش کرده مجموع را ... کرد و ... مبارک از طریق ... نظام هفت عنود و امیر جهانشاه و دیگر امرا
ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیر حاجی سیف بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کنار آب ارزق توقف نمود و امیر ... شیخ
عمر شیخ که بر انغار بود با اتفاق امیر شاه ملک براه کار زین و قال بکنار دریا روان گشت و امیر جلال ... شاه اضافه
و سپاه تور ... براه ... از طرف دشت ... جبال ... کرده ... لشکر آن را ناخت
غنیمت فراوان گرفت چنانچه **بیت** ز لشکر ... دشت ... سپهر ... و ... بناحیه عبور نمود
راه براه هر جا که والی و اهالی ... اذعان ... نهادند و سر کشان را ... پای در آوردند **بیت**
هم سرکشان سرافکنده شد * ... اما آن هر کس که گردن ... باد * و چون بعد و هرموز
گشته رسیدند ... قلعه ... خراب ساختند ... کردند و ... کرده و بر آن کردند
... شایسته ... طریق سپردند و ... ساختند ... خراب کردند و هرموز ...
قلعه ... بگرفتند و آتش زدند و قلعه ... سوختند **بیت** ز ... شمع ...
صاحب قران دهر باشد ... قلعه ... امیر محمد شاه
ملک هرموز ... سپاه ... ساخت و چون در کشف ... جرون
... کردند ... و ... خواستند و ... تحفه
... فرستاده باج و ساو ... کردن گرفت **بیت** چو ... شعله ... درع ... شاه
... انداز ... ایشان ... زمان بود ... درد
... ایشان ... کرد ... هر سال باج رسانند ... سال
... سیصد هزار دینار ... هر سال ... کرد و باد
بعضی ... سلطان

از اینجا کوچ کرده [illegible] باز گشت [illegible] که [illegible] شاه که [illegible] زمستان در [illegible] توقف نماید

[illegible]

گفتار در خواستاری نمودن حضرت صاحبقران [illegible] حضرت خواجه اعلی [illegible] امیرزاده اسکندر پادشاه زاده [illegible] سلطان [illegible] حضرت صاحبقران

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

برحسب اشارهٔ علیه دران محل بنیاد باغی نهادند مرتفع هوضی در وی پدید آمد که شرقی و در میان همه ایشان نامدار کان از اقبر در دروازه غازی
کشاده فضای آن بسیط معمور متین بر اوقات نشستن و با انواع زینت آراسته کاشی کاری و عجایب نگاشته گشت و هر گوشه از چهار رکن آن برجی کبوتر
سرای ایشان نساخته بر افراشته و آن آنچه کاشی کاری در غایت تکلف و زینت پی بر افراشته و عرصه باغ را بطریق هندسه بکذر خیابانهای دلکشای
مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که در حواشی کنار خیابانها انواع اشجار مثمر نشاندند و سبزه و میوه های الوان با اصناف در خیابان چمن و انواع
الحق اشجار خوشاب و انهار و گلزار بهار آئینه **بیت** بهشتی جو بخش گشت زمین این هر یکی چو نبع قسمتی پرورده وصف آن چو سازم گیم گردبنان
فکر باز کنم نبع چندان کم اعتقاد نا در هر چو بار شاخ مراد هر آن کاول از بر اغازم آب در جوی باغ اندازم که پیشتر بوی خوش
منظر هوش کرده خانه پرور باز زاد در آن نابچه که دو روشن چه عاشقان و کشور و انواع سیب باد آرم خواهم که جلوه نشانم
بکلامی کم ضمن شکستن تا کنم سیب سرخ را غبغب عیب وا شکوانه و ترنج هم زا سرخ چون دهم بلک بلک وصف زرد آلو ار کنم بنیاد
او لعل لبان عروسان شاد خوش رو کنم دل بباد معمور که خواهم ز بخت کوثر دم نهادم زر در زر نشانه کهن نخل را بود دو کوچک خامه ام
که دانه بیش بها نیست عجایبات و نغ عشق است هست ان میوه بدو نشان تا رکنند لیکن بود خرد و کلانی چون در آیم بوصف الوصف
فکر تم کم شود در دانه کوچه شرح الوصف اند الوافق تا باپی بکشد بنشانش کرد و بی دانه و قوت طبع نداد مرغ دها افسرده نام بنا و وصف انگور
اگر بنظم آرم مست گردد هر در کشادم شکر انکور از شکر خوشتر کام افتد از نوبران شکر طاهی شاخان و انش با ماهی بر بند بر روم افرا
در نه هیچ سخن چو گویم راست دل عشاق از وجه است دولت روز نیم باد لعل بکدانه خوش و شیرین چو لعل یا نانه خود که دانه شمار او آمیش
قیمت و قند و نان فقاعش بوسه ده دست انگشت نان نشاند بیخ کرم از کرم تخاک نشاند کین چنین میوه بود بار ش عقل حیران از و آثار تحقیق
در بوصف انار پردازم حفه طبع پر گهر سازم چون دهم شرح ناشپاتی را منعقد شربتی نباتی را نوانگور و فندق و امرود چون کنم
نار سه صفت را بود بادام آید چو گویم از بادام چشم اگر سرو قد سیم اندام دهنم همچو پسته نا مذیاز بس کنم تا لعان با اندازان و چون بهار
خوب و دلکشای تمام شد بزبان اقبال جای اشغال باغ دلکشا تمام شد تاریخ طابق مبنی باشد و در میان ان قصری اساس انداخته
مشتمل بر سه طاق رفیع و بنا منیع و برفعت منزلت و علو شان در زیب و دلفریبی حشمت تابت بنیان افراخته و بپرداخته گشت **بیت**
بنا بی محکم چنین و زیبا بدیع و نشاط اور دلکشا ز تصویر بر رونق فزوده جان مبارک باد بال و فرخنده فال بر اطراف ارکان پرداخته
سقوها مرمر بر افراخته نظر پرده دار شیوع و صنوع در اثنای هر دم نزد رمکش منوج و همت پادشاهانه از برانطیب خاطر محل
جلال که مراغاشا و ارسنین ستینه و طرایق پسندیده انشا ز آباد هم تکمیل فاتم دختر حضرت خواجه اعلی که نوبنیان را اعجوازی
فرستاده بود تمام نزد فرمود و بعد از تا شهر عمارت باغ دلکشا از فتح اب اشما بصوب اشکنه هفت فرمود و موکب همایون
از آب سیحون عبور نمود و در اهنکران بقرب قریه جیناس مضرب خیام نزول همایون گشت و در ایام انشلاق قبل تا فاز و دران موضع
خانقاه نشان شاعشق و از تو رباطکی فتح تا دعوت حضرت صاحبقران در شیخ تشیی بن بادب بیخ احمد فرمود که از زمین زمان احکام را حکام

محمد حنیفه است علیه و علی ابائه السلام و بتعجیل ان مزار متبرک اشارت عالی از ارتقای ذات و عمارات معتبر اساس انداخته
مشتمل بر تاقی وسیع و رفیع با دو منار و گنبدی مربع پس کرد و یکی و گنبدی دیگر دوازده کز با چهار صفه رواق مرتفع منور و مرتبی
گنبد بزرگ متصل بان ودر دو روی خانه گنبد و چهار صفه دیگر هر یکی چهارده گز و نیم در شانزده گز و نیم هشت خانه و دیگر
حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار و غیره از آن کاشی کاری زینت دهند و نیمان سنگ سفید به تکلف تراشیده
بدیع برابر نگارند و اتمام آن با جهد اهتمام مولانا عبدالله صدر فرمود بر حسب فرموده بعرض در سال با تمام پیوست و چون مبانی
اقامت رسم زیاده قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلاحیت و صدقات بسیار بمجاوران مزار و ستار ارباب
استحقاق و انتظار تصدق فرمود و از آنجا بار دیگر بار دوی همایون معاودت فرمود و بشارت رسید که مهد علیا تکل خانم متوجه
اقا آن حالا بر حسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و پانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسپان کشیدند و از نقد
و ظرایف اقمشه و تنگها هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند و تمام راه در هر چهار طوی ها از زر و تنگها هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند و تمام تکلف
مرتب داشتند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمان و ثمانمائه و شاید عقد را بر آئینی هر چه تمام تر بنا بارکاه عالم پناه اسکندر دوران
بند ند و فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی بزرگ نفاذ یافت و قضات اسلام و علما انام را احضار فرموده ان گوهر صدف
سلطنت و خاتون معظم را از دواج حضرت صاحبقران با شرع مطهر انتظام پذیرفت اغایان و شاه زاده گان و امرا و نوئینان
دست بیعت و استبشار با قامت رسم نثار برکشادند و جواهر با رونق از زر و گوهر با نثار گشت مسلک همگنان را او و ثابت و شایسته
روز و شب مستغرق اسباب عیش از عشرت و طرب بود و زبان دولت در مقام هنیت زمزمه این ترانه می سرود که **بیت** جهان جوان
شد امسال در جهان بار ذکر عروس دولت فرخ دکر کند بیش طایب عروس دل خلق غایبی ز اماد سرود هنیت و پرده ساز فتح و ظفر
مواظب هر روزه امرا و خوانین که با مفضل بخت نا آسامی بود و ندهم را علیحده با نامی و اغانات و از مخصوص کرد انیدی و در
نود و زبناز مود و جهان منتظر خاں کرا از طرف خانی با تحفه و هدایا دو فرا ز ان در حبل بود ند و بوحیله امرا عبرت با طوق
مستعد کشته و جشنها و کنیز و مصون و سال عزیز ذات اجازه انصراف یافتند و چون اسباب بجون اشغال گردانیدی شد
اشراق امیر زاده محمد سلطان را بسر حد مغولستان نامزد فرموده و فرمان داد که اشپره را قلعه بر اندوه و در آنجا عمارة و بنا
و زراعت اهتمام تمام نماید و مرتب سیف سار بوغا و امیر خواجه سیف الدین و خدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا
با جمله هادوار ملازم او ساختند و ایشان با لشکر سالار بیاده رفت نموده روان شدند و از عقبه او کوئلاس گذشته آشپره و آن
نواحی را معسکر ظفر پناه ساختند و بترتیب محل نبات عمارة و زراعة مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سر بر حمل منبر
آمد مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران تا انکر از نشلاق هفت عزیمت فرموده قبه بصوب سیر ستم اقدام و این
نفرقه شعار رکوف بعون نایند پر زود کار را ناب بخند عبور نموده سابه وصول بر سیر ستم انداخت و آن حضرت طلعت

رایات نزول موکب ظفر قرین حضرت سپهر برین ساخت و بعد از چند روز از انجا نهضت فرمود و عنان عزیمت بصوب کش معطوف داشت
و دران راه کوهیست که امتداد آن قریب هشت فرسخ باشد و در دهنه آن دره خاره تجارت چون پرتو وصول پادشاه دریا شکوه
چنین شکوه بران کوه افتاد دارای ممالک دولت که از غایت اهتمام بر رفعت و استحکام ظاهر هر که از عماره بود ظاهر و امداد فرمان
داد که دران موضع بابی از سنگ انداختند که آن چوبی خوش کوار روان بنیان حجت نام دو در کرد بر بحر جین عنهما الاظهار کرده و در کوه
باب که در میان آن بود عظیم بر داشتند و چون آن امر واجب الاتباع با امثال اعاظم دران عمارت بر حسب فرموده اتمام یافت بخشی و اسم
موسوم گشت رایت نصرت شعار بعد از دو روز از انجا نهضت فرمود و در آخر کوه بر راه رباطها نام روان شد و در اثنای راه امیر زاده شاهرخ
از غایت اشتیاق با دیگر شاهزادگان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت و حضرت صاحبقران کوتوال فرزند ارجمند را جنیب
نوازش نموده بدیدار فرزند شادی افزود و شاهزاده باقامت رسم نثار و بای نام نموده پیشکشها کشید و حضرت صاحبقران از کش گذشته در
باغ نزول فرمود و مدتی بارگاه بغرض نام بر افراشت و چند روز دران موضع نزهه و علف زار فرح بخش بوقت جهانی آنجا
جشن بگذرانید حفظه تا بین درجه امان خادم و نگهبان نا بند اسماعیل سعادت نشان والحمد لله المنعام المنان کفار در زرکران با

و توجه حضرت صاحبقران بجانب هندوستان صاحبقران گیتی ستان شهنشاه و بعد از آن بلاد غزنین و قندهار با توابع و لواحق و هند تا

زاده پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سبق ذکر یافت و چون آن مملکت بحسن ضبط شاهزاده عالی شان در آمد و بلاد و
حلل و اهالی آن بیارامش بهجت تن از اعلی اطراف و جوانب پیش او جمع شدند متوجه فتح دیگر بلاد گشت و بالشکری گران وافر مثل
سنقل هند هاری و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمان شاه و شاهان بدخشان شاه لشکر شاه و شاه بهاء الدین و بهلول محمد درویش
برلاس و اتباق خواجه ابوغا و سنقل نکودری و جمعی دیگر محمود برادر خواجه و دیگر امرا و قشون اوغانیان کوه سلیمان
با هشتاد هزار اسب سند گذشته شهر اوچه را محاصره کرد و از انجا روان شد بجانب ملتان و شهر ملتان را محاصره کردند و کم
بلاد بوده ملتو بود و بعد از وفات سلطان فیروز شاه بنیاد شاهی بر داشته حکومت هندوستان بدست گرفت و ملو با سلطان
محمود در دهلی بود و سارنک برادر ملو لشکر منصور و نوبت خیل ملتان مخصوص خواجه ابوغا که پیش دران محاصره
او بود و چون این خبر بحضرت صاحبقران رسید در دار الملک آن حضرت عزیمت بجانب هندوستان نا سب خطای تصمیم
فرموده بود و عساکر گردون آثار بدرگاه عالم پناه جمع آمده و چون امرا هم بجامع علیه پایندگی بودند که در ممالک
هندوستان با آنکه اعلام دین محمد علیه الصلوة و السلام در بعضی مواضع مثل دهلی و غیر آن بر افراشته نقش کلمه بر دوام
نگاشته لیس اطراف و اکناف ممالک و مسالک بخبث وجود کفار لعین و شیعی عوائد بت پرستان دین ملوث
و آلوده است و در ان ولا چون پیش جهاد همت عالی آن حضرت از فضل غزا و جهاد بوده سپاه ستاره کثرت گردون صولت در آن
مرتب داشته داعیه یورش هندوستان از خاطر مبارک سر بر زده و سنت سنیه استشارت را رعایت نموده **نظم** دران شغل باز

سلطان محمود شاه از امرا و این دو برادر استیلا و غلبه یافتند و
سلطان محمود بن ...

کرد و ثنای بوسه بر پای بزد جوانان و دوران سراسر تمام هندوستان داد خواهم بکام بجوشش جهان از شکوه بجنبم چند
هر دشت زکین هندوستان در رزم ایشان تمایم دران بوم کردن کشی تمایم بکیتی یکی دست برد که گرد در پولاد من کوه خرد چو کوه
هر آنکه درین داستان که دولت بر تخت سرافراز است چو فرمود شاه جهان رای خویش سخنها چو خنجر آورد پیش گران نامداران بپای
گزین جهاندار را ظاهر سر بر زمین که فرمانروای صاحبقران بر اهل جهان خاص بر بندگان یکی او هر آن پای ما سر سپهر
او بسر افسر هم کرد و گرامی کند تا نکرد در زمان او تا شه آسوده شد از کفارشان نوازش گری کرد بسیار شان

کفار در یورش نمایند حضرت صاحبقران جهان گشای بجانب هندوستان بعزم غزا بجواب بشارت مود کلام معجز نظام

ربانی و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل استماع ثبت فی العلم که ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان
مرصوص دلیلت یقین تای رتبه زاد در علو رفعت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت برداران میان معرکه با اهل شرک و عنا
مو بجات این معنی از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده ازان است که در امثال این مجال در معرض ایراد توان شد لاجرم
همت متعالی اثار صاحبقران مؤید دین دار بر آن مصروف بود که غزو کفار و جهاد بر وفق شرع اهل اسلام و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه
ثمانمائة که از روی حساب فتح قریب است موافق بارس ئیل که شمارش مطابق اصحاب بدر افتاده به نیت غزو متوجه صوب هندوستان شد هر آینه
مصدوقه نصر من الله و فتح قریب نظم و ربوبیت و میامن آنان لقد نصر کم الله ببدر قرین روز نهار بمایون گشت و پادشاهی چون قطرات
امطار در بیان و اذکار و ناسا اوراق و از خار اشجار مفصل بود بیرون از حیز حصر و شمار در مملکت و اقتدار بیان دنیا را آورده و امیر زاده
عمر شیخ امیر زاده میرانشاه را بجهت ضبط سمرقند باز داشت **بیت** چو آهنگ هندوستان کرد شاه بتلقین الهام و عون اله بجوشید کیخ
زمین و زمان بجنبید کیتی کران تا کران روان شد سپاهی که هنگام عرض شمارش نیامد کوچ بعرض شه شرق در غلب چون نره شیر
چو کوه روان حلق جنگی بزیر زخار پشت کوه خاره شکاف پلنگ بهمرغ در کوه قاف خروش و داد و بگوش رسید ز گرد سپه شد
جهان ناپدید ملوک ممالک ز هر کناره راه زاخار آن جیش حضرت پناه بیارد هر دو پادو هر کشوری سپاهی گران با کمر سرکرد دلی
اصلان لشکر کینه کش ز دوران زمین بد بخصوص کش که اقبال سلطان صاحبقران چو ورد خدا خور بود و کش اسمان و چون رایت
نصرت شعار در ماه محرم اوایل سال سنه ثمانمائة و صول بتر بدانداخت **نظم** پلی بر سر آب جیحون روان ز کشتی ببستند فرمان
بران پل ز جیحون گذر کرد شاه بتایید حق با تمام سپاه جهاندار آن جیش نصرت قرین که بدی مثل علم کرد بدین وار چرخ هفت
نموده براه غزنیک و سمکان روان شد و از بغلان و عطفها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت **کفار در زر کوه سیاه حضرت صاحبقران گیتی ستان بعزم کفار کتور و سیاه پوشان** چون رایت نصرت شعار با شوکت و اقبال بانداز آب نداخت اهالی آن ولایت
تو تظلم و استغاثت بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد خواستند که ما خراج مسلمانیم و کافران هر سال
مبالغی مال از ما میستانند و باج و خراج مطالبند و اگر در ادای آن خلل میشایم مردان ما را بقتل آورده زنان و فرزندان اسیر میبرند و چون

این سخن بمسامع علیه رسید حمیت پادشاهانه در حرکت آمد و آن حضرت را خود همیشه جد و جهد در تقویت دین و سعی و جهد همت عالی نهمت نصرت دین
و تقویت اسلام و قهر کفار و کسر اصنام بوده بی توقف روی توجه بدفع آن کافران ستمکار نهاد و از لشکر منصور از هر ده نفر یک
کرده استعداد و اسباب سواری ساخت و امیرزاده شاهرخ را با باقی لشکر و اغرق در ییلاق خوناب و بکور بگذاشت و هر دو روز دو کوچ کرده
بتعجیل میرفت و چون موضع پریان از وصول نزول موکب همایون مشرف گشت امیرزاده رستم و برهان اغلان و خواجه علی از امرا با ده هزار مرد
از طرف دست چپ بجانب سیاه پوشان روان کرد و بعضی بهادران را با غاسوار کشته جهان موب که متوجه بود براندند و چون بخاواک رسیدند دران
محل قلعه خراب بود بعمارت آن فرمان داد و اکثر امرا و تمام لشکر اسپان را در آن موضع باز داشته پیاده ببالای کوه کتور برآمدند با وجود
آنکه آفتاب در جوزا بود و هوا گرم برف بغایتی بود که اسپان را دست و پای دران فرو میرفت و از رفتن عاجز می ماندند در شب که یخ می بست
بر بالای آن میراندند و در روز که یخ وا میشد اسپان را بر بالای نمدها و علفها انداخته توقف مینمودند باز در آخر روز روان میشدند و بعد از آن
طریقه میرفتند تا ببالای کوهی دیگر بغایت بلند برآمدند و چند اسپ که بعضی امرا همراه آورده بودند همه را باز گردانیدند و چون کفار در آن دور
درها مقام داشتند و از بالای آن کوه تا پای راه فرود آمدن نبود و تمام برف داشت و مجموع امرا و لشکریان از جوانغار و برانغار از آن بالا
کوه بعضی بطناب فرود می آمدند و بعضی بر ... خود را بنشیب روان میکردند تا بعد از زمانی بر زمین میرسیدند و بجهت حضرت صاحبقران
چیزی را از چوب ترتیب کردند و طنابها بر آن زده طنابها در آن هر طناب صد و پنجاه گز بود بر آن حلقها بستند و صاحبقران موید غازی بصدق
بران چیزی نشسته چند کس از بالای کوه از آن طنابها رفتیان فرو میگذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند در برف جای گاهی کنده محل قرار دادن
راست میکردند تا آن جماعت فرود می آمدند باز چیزی فرو میگذاشتند و یکبار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه در نوبت پنجم بپای
کوه رسیدند و حضرت صاحبقران غازی که در سرافرازی پای قدر بر تارک کیوان میساید و عطا بخش از اخلاص کرده مقدار یک فرسخ راه پیاده
سپرد و موکب و بقصد جهاد و کراهت دارش اعتقاد به ان کتاب این شدائد و مشقات خود لا جرم حکم من کان لله کان الله له در جمیع
مواقع العزه همت عالی همه کار دخل مشکل که او ورزد داشت روی جهت شد رایت فتح اثرش از شرق تا بغرب هر جا که رسید مظفر و منصور آمد

بیت هرکرا کوشش از برای خداست هر کار خوش را بمدد آید راست و چند سر اسپ خاصه را طنابها بکردن و دیگر اعضا استوار بسته از بالا
کوه فرو گذاشتند بعضی در آن نگاه داشتن نتوانستند از کوه در افتاده تلف شد و دو سر اسپ سلامت بنشیب رسید و حضرت صاحبقران
بسعادت سوار شد و امرا و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند کفار آن دیار مردم عالی قوی هیکل اند و پیش از همه برهنه
برهنه باشند و کلانتران ایشان غذا و غذا سو میکنند و ایشان را اصلا خط را نیست عبارت از یادشی در زبان ترکی هندی واکثر ایشان غیر هم زبان
خود ندانند مگر از موضعی که نزدیک ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و زبان ایشان و فرق آنکه کرجان سوی و الا هیچکس زبان ایشان
وقوف نباید و قلعه داشتند که در دامن آن آبی بغایت بزرگ میگذشت و از آن سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده و عقاب
بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملاعین پیش از وصول سپاه ظفر پناه یکبار ترتیب شاه شاغل بودند و مقام خود را

باز گذاشته در حصارها ببالای آن کوه عالی گشته بودند بتصور آنکه کسی آنجا نتواند رسید دران محل متحصن شدند و چون لشکر اسلام بالا نام
بی جمیل علیه ان کراهان رسیدند کسی آنجا نبود اندک گوسفندی که داشتند گرفته خانها و آن محل خاک رستان ویران کردند خاکستر آن را آتش زدند
و چون باد آب بگذشتند مشاهده علیه بهادر بپوشید که کفار کرد و تماشای آن اطراف و جوانب آن کوه بر بالای بهادران و آلاتها
رزمی کرده و غلغل بمسامع سپهر و مسامع افلاک رسانیدند و بعضی آن سنگ و آلات همگی مجادله او اشتغال نموده روی و جلادت بکوه نهادند
شیخ ارسلان با توقان کیک خان در جبل جانغار پیش از همه آمده دست از آن تعلیم بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی
از طرفی دیگر کافران را از جوانب ایشان فرو کرفت و شاه ملک و موشه حال و جهان تا بزیر حمله ملازمان کوشش و جد کار رسانید
و ازنجان یان مشاهده بهادر دو کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه بلند شهادت فائز گشتند و میتر جنگ مردانه کرد و متکلی خواجه نامی
از بهادران و پیش خود پیش رفته ببالای کوه برآمد و تو شعله بهادر ببالا بر آمد خود ببالای کوه رسانید و دشمنان را از جای خود ایشان بشد
و موشی و کالو و جین ملک و جبنی و میتر و جبنی دست بر دها مردانه کردند و باقی امرا و همراه و بهادران تمامی لشکر منصور از اطراف
حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشش آثار شجاعت و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیار ی از کفار را بتیغ ابدار بگذرانیدند و بعد از آن
سه شبانه روز که پیوسته جنگ بود در آن روز برگشته بخت آمدند و بجز و زاری امان خواستند حضرت صاحبقران آق سلطان کیمی را
پیش ایشان کراهان فرستاد که اگر بعد دم انقیاد و اذعان بیایند و زبان و دل را بکلمه توحید منور گردانند جان را بخشند و در آن جهت
و این ولایت را بشما ارزانی دارم آن بد بختان را که دل بجان و دل بود چون این سخنان را بشنیدند و پاسخ خلاف کردند داشتند بشدند و بعد از آن
همراه آق سلطان ببارگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت و تضرع بر گشادند که ما بنده ایم هر چه فرمان
حضرت باشد بجان تابعیم و متابعت میکنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانید و استمالت داده امان کرد و چون شب دران
آن روز برگشتگان تا دید دل بر امیر شاه ملک شبیخون آوردند و بعضی از ایشان خسته و جسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس
نفر اسیر کردند و کشته شدند و از مراتب تیغ بالش و درع پوشیدند و تمام لشکر اسلام بآن کوه بر آمدند و بحسب اقتلوا المشرکین
و اسجدوا شرهم علی قاتلهما افضل التحیة والسلام را از بحیا نام بو دند مردان را بتیغ غزا بگذرانیدند و زنان و فرزندان را اسیر
کردند و بر قلعه آن کوه بر سر قول از سر نگاه داشت ... کرد هر کس بسجد حق در زبان اورده بودند مناره ها برافراشتند و حکایت
آن غزو نامه ای که در ماه مبارک رمضان سنه ثمانمایه وقوع یافته بود با تاریخ هم اغاز بر سنگ نگاشتند تا یمناسبی روز کار
علامت بدین وقع اعتبار و مطالعه نمایند تیمن از کمال شوکت و اقتدار صاحبقران موید کامکار در تا بند جز هالکان در آن برابر باشند
که در هیچ عصر پادشاهان رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین بر اعادت بیاید بیت ابخراهن صاحبقران اندشه مهتر
در جهان هیچ شاه کامران حتی اسکندر در آن بنایت کشاد در فرستادن حضرت صاحبقران دیگر بر سر محمد ازاد را بتحقیق حال
امیرزاده رستم و برهان اغلان در راجعت نمودن از کتور چون امیرزاده رستم و برهان اغلان که بطرف سیاه پوشان رفته بودند

جنس بی بها آمد رای عالم آرای یکی از آن کشورها را مجری ساخته از خانه حکام محمد [illegible] و شیخ علی [illegible] و [illegible] شیخ محمد
و علی را با جمعی کثیر از ترک [illegible] مقدم بر همه [illegible] به تفحص احوال ایشان فرستاد و [illegible] بر سر [illegible] روان شدند و
[illegible] که نظم بر کمال کمال **بیت** ماند [illegible] که در [illegible] است امرا که [illegible]
خان [illegible] بی مبالغه وصف [illegible] بود [illegible] صاحب [illegible] سوار کرده [illegible] بر روی
[illegible] کردند [illegible] چون [illegible] شده [illegible] سیاه پوشان آمدند [illegible] کردند [illegible]
و [illegible] که [illegible] بود [illegible] سیاه پوشان بود که از [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شده [illegible] ایشان [illegible] بودند [illegible] کرده [illegible] خان [illegible]
[illegible] اسمعیل و الله داد [illegible] شیخ حسن صوفی [illegible] و شاه و دولتشاه [illegible]
و [illegible] که همراه داشتند [illegible] کشته بودند و بعضی [illegible] بودند و [illegible]
پوشان [illegible] بودند [illegible] ایشان [illegible] و برهان اغلن [illegible] کرده [illegible]
بود و [illegible] لشکر افتاده بود **بیت** چو [illegible] در جنگ [illegible] که نام او [illegible] و چون
کفار [illegible] بودند که سپاه اسلام روی [illegible] ایشان [illegible] بودند و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شیخ [illegible] شاه [illegible] کوشش [illegible] شهادت
استسعاد یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصه [illegible] سیاه پوشان روان شد و چون [illegible]
که [illegible] بود با سپاه پوشان [illegible] با ایشان [illegible] عظیم کرده [illegible] کفار
[illegible] جهنم [illegible] و [illegible] کرده [illegible] و اسلحه و اسپان [illegible]
که [illegible] بودند [illegible] مظفر و منصور [illegible] برهان اغلن و سپاه [illegible] از لشکریان [illegible]
[illegible] برهان اغلن [illegible] موضع [illegible] بود [illegible]
[illegible] چون که [illegible] لشکر [illegible] بیان کرده الله [illegible]
رحمة الله علیه [illegible] نظم [illegible] **بیت** [illegible] هزبران [illegible] شیران [illegible]
که در جنگها بوده باشد [illegible] جنگ [illegible] شمشیر زن [illegible]
سر [illegible] جنگ [illegible] که برهان اغلن
[illegible] از زمان چنگیز خان [illegible] قوم [illegible] نکرده [illegible] بوده
و حضرت صاحب قران از مکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود و بر قرار [illegible] و [illegible]

[illegible] فرستاد که تا باشند که جبران نموده [illegible] حاصل شود [illegible] چنین بر [illegible] عرض کرد **بیت**
[illegible] بجز [illegible] که [illegible] لشکر [illegible] سپاه شود [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] هر که [illegible] لشکر [illegible] و حضرت صاحب قران [illegible] کفار [illegible]
جلال الاسلام و علی [illegible] ایشان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] چون جلال الاسلام و علی [illegible] فرموده که
[illegible] کردند [illegible] برف [illegible] حضرت صاحب قران [illegible] مظفر
[illegible] روان شد [illegible] فرموده [illegible] کرده [illegible] فرمان داده بود [illegible]
و [illegible] تمام امرا و لشکریان که [illegible] پیاده [illegible] کفار [illegible] سوار [illegible]
[illegible] چون برهان اغلن [illegible] لشکری که با
بود [illegible] حضرت صاحب قران برهان اغلن را [illegible] کرده [illegible] کفار [illegible]
[illegible] خطاب و عتاب [illegible] فرمود که [illegible] قران [illegible] طاقت [illegible]
در کارزار [illegible] کفار [illegible] هزار مرد [illegible] کفار [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] چشم [illegible] که [illegible]
با چارصد کس [illegible] کرد [illegible] ثبات [illegible] شیخ [illegible] مغلوب کرد [illegible]
اسلام پناه برده بودند [illegible] با انعامات [illegible]
[illegible] که با [illegible] پادشاهانه [illegible] **کشاره [illegible] کرد [illegible]**

حضرت صاحب قران [illegible] شاه رخ [illegible] ان حضرت [illegible] سلطنت و پادشاهی [illegible] شاه رخ
را [illegible] **بیت** که ای [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] و چون حضرت
صاحب قران [illegible] سلطنت [illegible] و داع کرد [illegible]
[illegible] روان [illegible] شد [illegible]
[illegible] بود [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عدل و احسان [illegible]

[illegible]

ذکر رسیدن [illegible] ایلچیان از اطراف و [illegible] از علما و شیخ نور الدین

[illegible]

[illegible]

دست نا یجد نام بکار مشغول بودند کشاد در بعضی قلعه از باب و قطع قطاع الطریق افغان حضرت صاحب قران گیتی ستان بمحل اعلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

باعلت والحبث اند بر لیغ لازم الاتباع را بطاوعت وانقیاد تلقی نکرده اند ولشکر منصور ظفر پناه شاهزاده دید و روز چون آن لشکر
رایت نصرت شعار شاهزاده وصول بقلعه تولمبی و با لشکری که ملازم او بودند بر سر آن حشم تاخت کرده بود و با وجود آنکه ایشان مردم
قبچکل دلاور بودند همه را مغلوب و منکوب کردانید و بعضی را به تیغ قهر گذرانید و جمعی را دستگیر کرده و فرزندان ایشان را اسیر کرده و مجموع
مواشی گرفته و خانهای ایشان را بباد غارت و تاراج برداده و از علوفه و مواضع کلانهای مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه گردون اشتباه
آمده و بوین بساط بوس مستسعد گشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز چهارشنبه غره ماه محرم سنه احدی و ثمان
قران از ناحیه جنگلهای بنان مراجعت نموده در حوالی قلعه تغر بسعادت و اقبال نزول فرمود و امیر سلیمانشاه را با فوجی لشکر بمولتان جنی
امیرزاده پیر محمد فرستاد و شاه علی فراهی با پانصد پیاده در قلعه تغر بگذاشت و از انجا در ضمان حفظ و تایید ملک دیان روان شد موضع
یا نوهیم نزول همایون گشت و چون علی سلدوز و امیر مزقی با جمعی لشکر از آن محل بازداشت و رایت منصور از یا نوهفت نموده جهم
هشتم ماه مذکور سایه اقبال بر کنار آب سند انداخت و آنجا آن محل که سلطان معظم جلال الدین خوارزمشاه از چنگیزخان گریخته خود را در
آب زده بگذشت و چنگیزخان فرود آمده و از آب عبور نموده بازگشت الشتاب سراپرده پادشاهی باوتاد عنایت الهی مسلسل شد و فیه بار
خلافت سر وقت یا روح ناه با فراخت حکم عالم مطاع نفاذ یافت که بر سر آب سند پلی ببندند نطاعف کاران در زمان دست بعمارت
گشادند و بدو روز از صم بانی کشتی و نی و چوب پیشتند و درین اثنا ایلچیان که از اطراف ممالک آمده بودند و بعضی را رخصت فرمود
سید محمد مدنی که از حرمین شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی روی توجه به آستان اعلی که قبله اقبال و کعبه آمال جهانیان بود
نهاده رسانیده مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده بود و عرض رسانید که همه در مقام انتظار من صدق و اخلاص اند که رایت
جهان کشای همای آسای سایه سعادت بر فرق همگنان گسترد و آن مملکت را در پناه حمایت رعایت خویش آورد و ایلچی اسکندرشاه
والی کشمیر که بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود او را بنوازش نموده باز گردانید و فرمان داد که اسکندرشاه با لشکر در شهر
دیبالپور بعسکر ظفرپناه ملحق شوند **گشادن در عبور فرمودن حضرت صاحبقران از آب سند** و در روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه ۸۰۱
موافق پارس ییل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی بدرجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مآثر
مجموع از آب بر آن پل بکنار جول جره فرود آمدند و آن بیابانی است که درازی آن از طول امتداد هوساکان کشتی گذر و عرض آن از عرض
که مسافت شکال افزون بود در حوالی آن از کبیق بادان هیچ اثر نبود و این جول در کتب تواریخ بجول جلالی مشهور است از آن
سبب که چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیزخان گریزان شده از آب بگذشت بدین جول در آمد و در آن ولایت و لا احلاص یافت
و چون رایت فیروز فال سایه نصرت و اقبال بران جول انداخت معظمات و رایان کوه جود به هنگام طالع مسعود بدرگاه ظفر
پناه آورده و مکرم بندگی برهان خان لسته سر بر خط فرمان و قدم در دایره انقیاد و اذعان نهادند و مراسم پیشکش و شرایط مال
گذاری و خدمتکاری بجا آوردند و چون ازین بچند ... رسم طی ... برلاس با لشکر بجمعی از آن طرف ملتان رفته بود و ...

عزیمت صوب کوه جود نافذ چند روز انجا توقف نموده و جمعی را بآن وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیدند و علم جهانگیر
باید مرتب داشته بودند و خدمتکاری پسندیده بجای آورده لاجرم در نعل عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد و امکان
و احکام جهانمطاع در باب رعایت و مراعات ایشان نفاذ یافت و خوشدل و آسوده خاطر باز گشتند و ذکر قصه بمقام خود باز گشتند هر آینه
جا داده و خدمت مرحمت دستگیری و آسایش یاد آورد **ذکر قصه شهاب الدین مبارکشاه تمیمی و مخالفت او و نجات او از آب** شهاب الدین
مبارکشاه حاکم جزیره بود که بر کنار آب جلد واقع است و خدم و حشم بسیار داشت و اسباب و اموال بیشمار و پیش از این در زمانی که امیرزاده
پیر محمد جهانگیر عزیمت مولتان رفته بود شهاب الدین طوق بندگی در گردن جان افکنده بقدم انقیاد و اذعان استقبال نموده بود و بر پای بوس
شاهزاده سرافراز گشته بصنوف تربیت و نوازش اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام نموده و چون بمقام خود
بازگشت دیو غرور بر راه زده بکج فهمی جزیره و استظهار آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشی در دماغ جهل او فتاد و بر کنار رود
خانه فنا مقرانی بنیاد نهاده و آب که سبب جهان او ... اسطلاک شد و اشارت آنکه **بیت** ای که بر چرخ امینی نهاد
تکیه بر آب مکن هشدار — از نظر طه بعینه تا ومحجوب تا ندیرون و چون حضرت صاحبقران از جول عبور نموده کنار آب غار معسکر
ظفرپناه گشت از مخالفت بدبختانه آگاه شد و روز پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیر شیخ نورالدین با وثاق خود سوم آن برین
شوند و بعضی بدین زخم شمشیر و تیر دمار از روزگار آن سرکشته تیره روز برآورد و امیر شیخ نورالدین بر حسب فرموده روان شد
و چون بحوالی آن جزیره رسید شهاب الدین خلاف سبق زده بود و بنا رفیع برکشیده و بدان متحصن شده و در حوالی آن بحل ...
بحیره آب بر دست بود سپاه ظفر پناه بی توقف بران آب راندند آتش پیکار برافروختند و کارزار واقع شد که وصف آن عبارت
نگنجد و چون ترک مشرقی آفتاب بنا نیاید و روی بسراغه عرب نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت افزای او بزم شب را بجنگ کین
برگشاد شهاب الدین با ده هزار مرد از طرف دیگر از اطراف آب شبیخون آوردند و جنگی عظیم در پیوست **نظم** شد از تابش تیغها تیره
شب چو زنگی که بگشاید از خنده لب / سر تیغ در چرخ مهتاب داد / سنان باغ کین را ز خون آب داد / ز بس کار بر شمشیر بارید خون
شب تیره زآن خون شد لاله گون / امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین جلادت پیش ... با ایشان جنگ کردند و بصدمات متواتر غول روز
رشا چند ... ایشان جنگ کردند و لشکر شهاب الدین مانند ماهی بر کنار دریا با اضطراب افتادند و چون مرغ در ... آب
... تاب و توان از دل برفت بکشادند و بیاده ای آن ... از ... آتش ... آب ... شمشیر تیغ ... ما کردند
ما ... بلا جمان ... کرده کشتی هزار مغالطه ... بود و بعضی خود را در دریای خون ...
و دیگر ... در پناه بردند و در آن شب لشکریان خاموش ... منصور ... و ... در موقف جنگ و میدان حرب
... رایت مردی و مردانگی برافراشته ... لاجرم ... بر شمشیر داشتند و آن حال صاحبقران ...
... سعادت و اقبال بحوالی آن جزیره نزول فرمود و شهاب الدین ... کشتی فراهم آورد

بود و چون امرا شبیخون پادشاه لشکر شکسته و مجروح وارون باز گشت و بهزار حیله جان از آن ورطه بیرون برده هم دران شب با ابنا
خود دران کشتیها نشسته روی بجانب بادیار [illegible] نهادند و بجانب اوچه که از بلاد هندوستان بر سر آب چه روان شد امیر شیخ نور الدین با لشکر ظفر
آئین بر حسب فرمان از عقب ایشان بر کنار آب میرفتند و جنگ میکردند و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نور الدین با [illegible] ظفر قرین
باز گشت مراسم پادشاهانه بجا آورد که دران شبیخون [illegible] نقل [illegible]
بشر [illegible] و چون کشتیها شهاب الدین [illegible] نزدیک شد لشکر امیرزاده پیر محمد
و امرا و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که بموجب فرمان بودند راه بر ایشان بگرفتند و آن سرکشان را در دریا [illegible]
استظهار [illegible] شهاب الدین [illegible] و فرزندان خود را از کشتی در آب افکند و [illegible] از آن ورطه خلاص [illegible]
و حضرت صاحبقران امیر شاه ملک [illegible] که دران جایها که [illegible] بودند [illegible]
[illegible] باد لاور [illegible] آب [illegible] و بسیار [illegible] بکشتند و [illegible]
بشمار [illegible] شهاب الدین [illegible] عجایب [illegible]
[illegible] ظفر قرین [illegible] برآب [illegible]
برکنار آب روان شد و روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب جاده [illegible] قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه
آب جاده [illegible] مجمع البحرین [illegible] نظر [illegible]
[illegible] ظفر پناه [illegible] فرمان [illegible] آن آب [illegible]
[illegible] روز چهارشنبه [illegible] هفتم ماه [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] وصول رایات سعادت بقلعه تلمبه [illegible]

حضرت صاحبقران [illegible] آب [illegible] ماه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] سادات [illegible] روان شد [illegible] ملتان [illegible]
[illegible] سادات و علما [illegible]
پادشاهانه [illegible] آب [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] صفر سنه [illegible] رایات و اعلام [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سادات عظام [illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible] علما [illegible]

[illegible] انما یخشی الله من عباده العلماء [illegible] خطاب [illegible]
سرافراز [illegible] افتخار و احتشام [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] مصراع [illegible]
[illegible] عساکر [illegible]
[illegible] عالم مطاع [illegible]
شب هنگام [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم اسیر کردند [illegible] سادات و علما [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] اطاعت و انقیاد [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible]
[illegible] چهارشنبه هفتم صفر [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] رایات [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کوکی [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] سعادت و اقبال [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد [illegible] امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور
[illegible] علی سلطان [illegible] مصراع [illegible]
[illegible]
مقابله لشکر منصور [illegible] علی سلطان [illegible]
[illegible] مصراع [illegible]

و امیر شیخ نور الدین و الله داد از عقب ایشان باب ولایت در آمدند و تیغ ابدار بر افغانان که کار ایشان را بر دارند و بر اثر دور
فرستادند و سرهای ایشان را بر خرسنان چون افغانان سامنه معسکر ظفر پناه آوردند و آن تفرقه تمام نکبت و ملوم معلوم گشت که از کوه
پناه و سرادرس کرده ان شد تا باد یکه کشتگان هما دیه جش الفرار اشغال کرد بیت هر کو که سر زحمت طاعت و ان بتافت تا چه
جا بخر کل از روی نشان بتافت و غا کرد چون مآثر اناکی و ساکن آن دو زبهان در آتش زدند و اموال ایشان غارت کلاه در شهور اول
راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور از آن کوتل دختل دوغل و لایی که راه بد بود و طریق بر غایت دشوار بیت دم
از ان افغانان و ضبان رفیق ازو رفیق بدتر عطا از ان ترسان و لرزان وادی از علق نشان عبور نموده و نزد موضع شاه نواز معسکر
ظفر پناه گشت و این شاه نواز دیهی عظیم است و اهالی ان غلبه را بجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هر چند خواستند برداشتند
و چندانی انبار باقی ماند و از ان موضع بعضی امرا که بر حسب فرمان روان شده بودند از آب بیاه گذر کرده از عقب اتباع تفرقه اجمل جسر بوده بودند
بکر بر غارت و تاخت کردند و ایشان در آب افتاده بغارت شدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحب قران دو روز در بیرون حد اقامت
و حکم فضا جریان نفاذ و صدور یافت تا انبار های غله که مانع بود همه از اد کفار آتش زده بسوختند و روز چهارشنبه دهم ما
رایت ظفر پناه از شاه نواز بحرکت و اهتزاز در آمد و روان گشت و در لب آب بیاه بمقابله قوم جنجان که مجموع اتراک خاور را جامع آمده
بودند افغانان نزول اقبال و فرمان اعلی نفاذ پیوست که لشکریان از آب بگذرند و در آن روز معتمدی هر بلاک نام از ذوکران شاه
زاده گردون غلام شاهرخ از طرف هرات بمعسکر همایون رسید و خبر سلامت ذات حیهمان ان مطلع الطاف ایزد متعال برسانید
بیت ناه سرور شاه جهانگیر شد بلند از مژده سلامت فرزند ارجمند در فضل و طول کرد ز شادی و فرحتی در شکر فاتحی و نکرا

فایض گشادن دولت شاه زاده عالیشان پیر محمد جهانگیر از مولتان پیش از آنکه بجنبد سبب بود لحضرت هندوستان که ادش

چنانکه بر رفت گرامی شاهزاده پیر محمد شهر مولتان را محاصره کرده و چون مدت محاصره از شش ماه متمادی شد اندرونیان از بی قوتی بتنگ آمد
چنانچه از اکل مردار و سبل سد رمق میساختند و سارنک که والی آن خطه بود از سر ضرورت و اضطرار بپای عجز و انکسار بیرون آمد و مو
مستمر گشت و کس فرستاده او ناصور ابن نخر عرض داشت با سپاه اعلی که ایند و بعد از آن پس با عظیم دست داده و تمام ایشان شا
زاده شاره الیه ملحق شدند و ان قاهر شهر با نوکران نقل کردند و تمام و سرداران حرکت و بعضی دون نوال کر چشم ایشان چشم از در ازنی
و اهل در ادامه دم از هوا اذان و فدو سنکاری بر میزدند مجموع را دو ان جاده متابعت بر تافتند و در اظهار مخالفت مجاس بوده شدند
با شد بجا طرزاه فاده و روز بعضی مواضع را د و عکار از بعثل ورزند و در چنان خطابی که امیرزاده پیر محمد را تمام لشکریان بساد دها
بودند مخالفت بیلا بخش مرضیان دلطفیان را و ورزه سبقها تا در شهر درآمد و او بغایت متفکر بود نا گاه افتاب رایت فتح است
و ان از افق آن نواحی بر آمد و از اشتهار وقوع آن خبر مخالفان بد وضع براهی که امارد شت و شادی از نمار یقیناد و ماشا
و هو اران تاب زاده سراسیمه و مضطرب گشتند و ان مخالفان رضا کرامت و تیجه ارشاد ملهم دولت بود و شاه زاده با تباع

رسیدی

مضیق دهشت و حیرت نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر همایون گشتند و روز آدینه چهارم صفر در لب آب بیاه بموکب
نصرت پناه پیوستند و شاه زاده نجابت پایبوس سرافراز گشته و آن حضرت از کمال کرم شهریاری بانواع مرحمت و نوازش پادشاهانه
اختصاص بخشیدند و چند بورکان و یک درست اسب بیرمود محمد ریشی طاچپانی که در پیش حرزم از امیر جهانشاه کر بخیز نبادن بسی مشفق
هندوستان افتاده بودند ان وقت که امیرزاده پیر محمد مولتان مسخر فرمود از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاه زاده ایشا
همراه آورده درین محل عرض بساط بوسی رسانیدند و عفو جرم ایشان درخواست نمود و مراحم پادشاهانه عفو ایشان بخشیده و جوب ایشا
زده بر هاکردند و روز شنبه پانزدهم رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت و از انجا تا مولتان چهل کروه است
و درین روز تمام لشکریان بعضی بکشتی در آمدند و بعضی هندنان آسا خود را بر آب زده از آن دریا بگذشتند و از و دولت که هر گوهری
دا کوندی رسید بیت چو عکسش باک بر ذات بود دم الش و آب یکسان بود به چارجی جارح کارنامه در آب و در آتش نگهدار تا
ملک چهار شنبه دوزدهم جنجان نوشها افتاد و روز دوشنبه بیستم ماه امیرزاده پیر محمد در ان موضع طوی داده پیشکشها کشید
و بیش خسرو زمان که ما برنا چیاد کرها و زر و قبابان تاج نازی و تنوق ها و کلاه بر ان نظایر آن و درر مرصع انواع اوانی و ظروف
و بگنها و مشرفها و افشانها مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانیدند چنانچه او نوال و انواع قلم در ویر نکابت از اجناس مشغول بود
و مفصلان فلم مکرر ندوه هست صاحبقران دریا نوال دو روز عرض تماشیان نظارگی و برنمات ذیبار از زاولات اد عسر علی بخش کرد
و عجب نبود و منت که هر کو را از فیض بدیع محظوظ و بهره مند گردانید بیت جود دستش نگذارد که شود در مجموع زر را کنده بود
حرف زر را ز یکدیگر نود هر کس تواند کرد در خورش جدا کرم از خاطر حضرت نوان برد بذر کاه احسان چه سحاب بر کشی بی باد و به همه خلق
جهان خاصه بر ایات هند و چون بحر هر ان حضرت از بیم اهنر از موهبت و مکرمت بموج در آمده بود و لشکریان امیرزاده پیر محمد را ایشان
در پیش کال موت شده بود و درین سفر مشقت بسیار کشیده و پیش کاو سوار و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند در آن روز سی
هزار اسب با ایشان بخشید بیت سخاوتش بسلم دهعدم بمحوعشد ز زری که لطف و جودش نکشت سکه کان خالا هرمزاد کاز مغی تا
دنا آن دو لحواهان سر برمیزد بعض ابر دست کوهر بار صاحبقران گردون اقتدار سر سبز و شاداب گشته مصدوقه و التقر یا بقا
لما طلع النصفة رزقا للعباد ظهور می پیوست و کشت هر ناخوب و زشت کرد و شوده زارفنا داهل عناد بر جامد از هر هر چه ها
پژمرده و نا چیز شد سمت ناصیه هیئان ذوی التاج سکر دست زبان ایام دو هنگام انعام و اشفاق بر سیم شاخطاب میکرد ١٠
کف کریم تو بحریست و ما قامت جود که لعاجه لسلم نیست پای انش شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو که جز اجل نبود قطرها بار اتش
و جهانان رایت نصرت نشان از موضع جنجان هفت فرسوده سایه اقبال دیر سحرها انداخت و روز ادینه جهتم ماه از قرب
سموال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم نزول معسکر ظفر ایشان گشت و یکروز اعتماد وقف افتاد و روز دیگر از اصوان روان شد
مرحله جنوال مرکز رایت المنصور جلال آمد و اهالی دیپالپور سابقا ایکه و مقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند و شاه زاده سافو کا بعد

باهزار مرد بجهت روزبگی ایشان فرستاده و چون پیشتر کار واقع شد و بر وفق مضمون ابتلاء والحق لیمیز الخبیث من الطیب تا غافل از رای
و مواقف انتظام آن تا بظاهر اضعف مجال لشکریان شاهزاده راه یافت با ایشان از غلت درایت و سایر شقاوت با غلامان
سلطان محمود شاه منقوش شد و منافق زبان هزار مرد بر تیغ بی باک بکن راهبر بودند از شرارت نفس خبیث حرمی امیر تولان دیار خود بیرون
بیت مرد سرکشته ایشان رای دست خویشتن بر زند بپا و چون تظاهر توجه رایات نصرت شعار بصوب ان دیار انتشار یافت
و رعایا از بیم جان خان و مان بلد و رکرده بجهت بودند و بحصار بطنیر رفته در بین وقت که حضرت صاحب قران الجلالت و الاقبال بجوال
امیر شاه ملک و دولت تیمور تواچی را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق و لشکر از راه دیبالپور بیاید چنانکه بر سر دهلی در موضع سامانه ملاقی
موکب همایون و اغرق دست دهد و از آنجا با ده هزار سوار ایلغار نموده ایوار و شبگیر بر ده عنان توجه بصوب اجودن تافت و روز
بیست و چهارم ماه علی الصباح خورشید رایت ظفر پرتو بعزو اعجاز از افق اجودن برآمد و چون شیخ منور که سجاده نشین شیخ سعد الدین
شیخ نور الدین بن شیخ ابطال ابن شهرزاده موارد و سجاده صالح کرد ابنوء برملاء و نظر بر ذلک بودند و ایشان را اغوا کرده همراه خود ساخته و روی
بطرف بطنیر نهاده و کار از مضافات بلاد هندوستان و بعضی مصحوب شیخ نور معظم بدار الملک دهلی رفته بودند جماعت سادات و علما که پیوسته از
قدیم از رونق رضا و رحمت انباحه حال ایشان ناقه بود مکارم اخلاق حضرت صاحب قران بلند همت عنایت ساخته پای ثبات بدامن توکل کشیده
بودند و در جای خود آسوده از تعرض در ان حال معروف بعز و اعجاز مضمون **مصراع** هیچ بادی کشتی نوح بر خیال دوست بکوش
بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید از غبار موکب ظفر قرین روشن ساختند بنوازش بیکران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند
مولانا ناصر الدین عمر و پسر خواجه محمود شهاب محمد را بجار و نگاهبانی شهر تعیین فرمود تا اهالی و سکان آن خطه از غارت و
نگاه دارند که از عبور عساکر و کثرت طبقات لشکریان زحمتی بایشان نرسد و این حال مصداق انا عند ظن عبدی بی
در نظر اعتبار اهل استبصار ظاهر نماید که چرا انکار رخص اعتقاد دیگر نهادند کان چه بر ده بودند بجای خود قرار گرفته باز زدند
ملازمان وصول در مرور جنان لشکر بیشمار اهمال کرده اسپ بر قاعده احوال ایشان نشست و جاعی از سوختن و بلا بپناه جلاء وطن اختیار کرده
همراه مجانان ضال بر وفق مجموع بطنیر و اسیر و تاراج گرفتار گشتند و مضمون **شعر** اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم الی دار البوار
وصف احوال ایشان شد **بیت** هر که از زاغ رهنما باشد منزلش وادی بلا باشد و حقیقت انکار شیخان ظاهر که از ضمیر جهان نوار نبود
و زرق صورت دعوی و صلاح بر ارباب الاستبصار عیان بیابان که با وجود مشهور است در واقع ابیات ... سلوک
اند و از روی ظاهر حال ایشان منحا ببهره در باد سر استعدادات طالبان را از راه ... صلاح سر کشته می سازند
بیت بو شیدم رقع اندر این غافل چند بیچیدیم دعا نامت العلای چند تا دو شیره صرف و دکانها کاهی چند بدنام کننده نکونامی چند

گفتار در تسخیر قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا از صغیر و کبیر قلعه بطنیر حصنی حصین بود از قلاع مشهور کشور هندوستان راه دور
عجایب و ... اطراف و جوانب آن چون انشاء و اهالی آنجا از ... بر روی ... شیر کر ... بالشکر

از مبیع و بدین واسطه از اهالی دیبالپور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمه عساکر گردون مآثر پناه بان حصار آورده
بودند و کثرت اعظم اجناس چنانچه در سامی منکجید نبود بی جهار پای و غلات مشحون و مصون و از حرث و اجناس در حوالی حصار
بار داشته حضرت صاحب قران گیتی ستان سه شنبه بیست و نهم ماه از اجودن روان شد و از صدق نیت و مقاطعه جود رفیق بر فق مسور شیخ
شکر گنج قدس سره استمداد همت نموده بیست جهار از کیپی ... ذخایر مفوقات تا منتهای اندوخت و از آنجا بر ... ...
بطنیر روان شد و از رود ... گذشته در ... کوتلی فرود آمد و از آنجا تا اجودن ده کروه است و تا بطنیر پنجاه کروه دستم کرده بکوچ
شر عیسان حضرت همایون که از نطلعه خالص کوتلی ... پیش کنار دره رود بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب تا ماه کو دراز به
ثنا پیوند گشته و با عزم ملکانه پیک ... قطع فرمود و چون روز شد ... که چاشت رفته بود ... دشمن را بشکست و بیش دلاور
اعلام و گوی ... و روز ... بیست و ششم بود چاشتگاه موکب گیتی گشای ... ظاهر بطنیر رسید و کورکه فرو
کوفته خروش سوران و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر بر گذشت و هر چه در بیرون بود تمام عرضه نهب و غارت گشت و اهالی آن ...
راو دولچین ... ... کوتوال ... ... تمام امورات ان نواحی بقبضه اختیار او قرار
بود و در ان حال ... و ... تابع ... و کاروان از اسباب ... بودند و چون از وسوسه غرور و پندار
حمایت و منع ... ... سر بر خط ... و ... ... لشکر ...
امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین و الله داد و ... زاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکو تمور و دیگر امرای
روی جلادت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول و صدمه نخست شهر بند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان بقتل آوردند و باب تیغ
شعله حیات بسی از ان خاکساران باد پیما را فرو نشاندند و غنیمت فراوان بدست لشکر سپاه کشورستان افتاد و هم در دم امرای
نامدار و ... ... قلعه روان شدند و با هندوان ... جنگ ... شجاعت ... کشادند و راو دولچین با هیاد ران هند
بمقابله ... ... امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و سید خواجه و ... حمله کرده
و سید خواجه ... و شاه ... ... مردانه نمودند و دلاوران عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب
بصدای ... ... صدمات مردانه متعاقب کردانیدند و چون نزدیک شد که
قلعه ... بغلبه و قهر بگشایند ... رعب و بیم در خاطر راو دولچین افتاد و از سر عجز و اضطرار آب غارت شجاعت
خواهشگری ... ... حضرت صاحب قران فرستاد و ... ... امان ... ... تا روز دیگر ... ... بدرگاه
عالم پناه آید ... ...
مظفر لوا التماس ... ...
دیگر راو دولچین ... ...

در مقابل خود نقب زده بر بر دیوار قلعه رسانند بر حسب فرموده بحفر نقب مشغول گشتند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ
ناوک و خدنگ بر لشکریان می بارید ... ... دلاوران کار ... ... راو دولچین و کلانتران و اعیان
انحال ... ... ایشان افتاده ... ...
مضطر و مضطرب بر سر ... ...
شامیم و ... ... پادشاهانه امید داریم که ...
و خطا ... ... صاحب قران ... ... العفو ... ...
در او دولچین ... ... پادشاه ...
... ...
بیوسته روز جمعه بیست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولچین از حصار بیرون آمد و شیخ سعد الدین ... ...
ایشان که ... ...
... ... پادشاهانه ... ...
... ...
... ... سلیمان شاه و الله داد ... ... قلعه ...
بودند مشغول شدند شنبه بیست و نهم ... ...
... ...
... ... امیرزاده ... ...
... ...
... ... حضرت صاحب قران
... ...
... ...
... ... **بیت** ... ...
... ...
... ...
... ... **بیت** ... ...

... ...
... ...
... **بیت** ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... امیر شیخ نور الدین و الله داد ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... **بیت** ... ...
... ... **بیت** ... ...
... ...
... ...
... امیر شیخ نور الدین ... ...
... ...
نصر من الله ... ...
... ...

و قلعه را خراب و مجموع عمارات را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار از صرصر قهر انتقام لشکر اسلام سمت کان لم تغن

بالامس گرفته و چنین شد که پنداشتی که هیچ متنفس هرگز در آن ناحیه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمة ان اخذه الیم شدید و از غنایم

انچه در آن قلعه بدست آمد از زر و نقره و اسپ و رخت غالطفت(؟) حضرت صاحبقران همه را به لشکریان بخش فرموده و زمره از آن امرا را

و شاهانه نوازش نمود و امرا را [illegible] و چنین روز که در [illegible] شیخ نورالدین کوشش شاهانه کرده بودند در تعظیم [illegible]

دست بند [illegible] لاو [illegible] عنایت و تربیت اختصاص بخشید و تشریف [illegible] انعام ارزانی داشت **کفار در بوجیرات کشورستان**

از بطنیر بصوب سرستی و فتح آباد چون تمام آن شهر و کدام شهر [illegible] بر کرده که تند باد قهر از حیص کشتگان اکنده

و هوا از بخار [illegible] مرگ [illegible] شهر و کشتی حضرت صاحبقران چهارشنبه سوم ماه از آن محل نهضت فرموده برچم رایت [illegible] سانزده

ظفر لواء کشورگشا را جنود مسعود اسبابی [illegible] و ازاهیر و چهار ده کروه راه قطع نموده بر کنار [illegible] خواب خانه نزول همایون

و روز پنجشنبه چهارم از آن محل سعادت روان شد و به قلعه [illegible] نزول [illegible] و از انجا گذشته هم در آن روز شهر سرستی از غبار موکب

ظفر قرین [illegible] و اطلال آن شهر [illegible] بودند و حکم در خانه خود نگاه [illegible] و کوشش مجبور شدند و ارنا و آرنه و سو

رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهر را [illegible] ازعقب ایشان [illegible] و بسیار از آن [illegible]

را در یافتند و با ایشان [illegible] کردند [illegible] اقتلوهم حیث ثقفتموهم بتیغ جهاد بکذرانیدند و هر چه همراه داشتند از اسپان و دیگر

اسباب و اموال در معرض ضبط اورده همه [illegible] و غنایم بازگشتند [illegible] که در آن جنگ [illegible]

بالهام الله [illegible] حضرت صاحبقران یکروز در شهر سرستی اقامت فرموده روز دیگر [illegible] ایلغار فرموده [illegible] کرده

قطع کرده بحوالی قلعه فتح آباد فرود آمد [illegible] در سکون و اشتغال [illegible] اموال و اطفال [illegible]

و اقبال امردم فتح آباد [illegible] لشکر طریقه قویم و سمت مستقیم [illegible] او بار بر [illegible] نهاده بودند [illegible]

طایفه از سپاه ظفرپناه در پی ایشان روان شدند [illegible] از سرکشان [illegible] ایاغ اسیر گردند و چهار [illegible]

ایشان را [illegible] و [illegible] و اسیر [illegible] کرد و روز یکشنبه هفتم ماه [illegible] شهر از فتح آباد [illegible] روان

شد و [illegible] قلعه رجب [illegible] وصول بر [illegible] قلعه اهرونی [illegible] و چون [illegible] مردم [illegible] صواب [illegible]

استقبال [illegible] پادشاه عالم پناه [illegible] دولت نشاندند تا ان [illegible] لطف پادشاهانه [illegible]

از دیار [illegible] اغاز [illegible] کرده [illegible] و بعضی [illegible] شدند و لشکر

غله بسیار برداشته [illegible] عمارات را آتش زدند و در آن محل [illegible] خاکستر نماند و روز دوشنبه هشتم ماه سپاه ظفر

از قرب [illegible] برهنونی [illegible] اعراب [illegible] دولت و اقبال [illegible] و از آن [illegible]

از قومی [illegible] ساده [illegible] بود [illegible] سلاطین [illegible]

شروفساد بذدی و راهزنی گشاده و راه بر [illegible] بسته بودند [illegible] طغیان از حد گذشته [illegible] کاروانیان را به انواع

ایذا از قتل و نهب عرضه میکردند و چون از ناحیه ایشان [illegible] رایت فتح آیت [illegible] دوشی [illegible] پنهان [illegible]

و کشف و [illegible] لشکر [illegible] ظفر پناه [illegible]

هندو [illegible] ناصرالدین [illegible] کردند [illegible] و [illegible] دولت [illegible] و [illegible]

و چون [illegible] کرده [illegible] **کفار را در الفار فرمودن صاحبقران کامکار و قلع و قمع جتان مفسد بدکردار** چون همت عالی

همت حضرت صاحبقران بقلع و قمع مفسدان و نابکاران [illegible] سلامت [illegible] مصروف بود و روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول

از تو هند هفت [illegible] باغنایم و اثقال که جمع آمده بود در [illegible] امیر سلیمان شاه [illegible] امرا در آن

از قلعه [illegible] نزول کردند و حضرت [illegible] استیصال جتان که در [illegible] شده بودند ایلغار فرموده در آن روز

جتان [illegible] دو هزار مرد از تیغ [illegible] لشکریان [illegible] و زنان و فرزندان ایشان اسیر کرده

اموال و چهارپایان را تاراج کردند و ماده شر و فساد آن اشرار [illegible] بکلی

منقطع گشت **نظم** [illegible] دولت صاحبقران [illegible] کرد [illegible] مجاهدان [illegible] بضرب تیغ جهاد

[illegible] بکند [illegible] در آن نواحی [illegible] سادات [illegible] اکثر [illegible] تسلکم علیه اجرا الا

فی القربی [illegible] مقام [illegible] بارگاه خلافت پناه [illegible]

حق [illegible] **بیت** [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] بود استعداد [illegible] حضرت صاحبقران که [illegible]

اعتقاد [illegible] و آله [illegible] علیه و علیهم الصلوة و السلام [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible]

افضال [illegible]

[illegible] بودند روز پنجشنبه یازدهم بکنار [illegible]

[illegible] استیصال جتان [illegible] بود [illegible]

[illegible] روز دوشنبه پانزدهم ماه از آن محل [illegible]

[illegible] سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیر [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

بود [illegible] رفتن [illegible] فتح کرده [illegible]

و تاراج کرده [illegible] روز [illegible] ظفر قرین [illegible] روز سه شنبه [illegible] از انجا کوچ کرده و از [illegible]

[illegible] گشت [illegible] سلطان [illegible] امیر شاه ملک بود و در آن روز [illegible]

ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم [illegible] و روز پنجشنبه هژدهم از [illegible] روان شده [illegible] کرده

[illegible] نزول همایون ساختند و روز جمعه نوزدهم از انجا کوچ کرده [illegible]

[illegible] کرده بود که [illegible] **کفار را در مسلمانان [illegible] بر [illegible]**

چون شاهزادگان و امرا و لشکریان که [illegible] فرمان [illegible] راهی [illegible] بودند مجموع جمع آمدند [illegible] پیوستند چنانکه

شد [illegible] امیرزاده [illegible]

و سلیمان شاه [illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] سلطان محمود خان و امیرزاده

سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان [illegible] و [illegible]

[illegible] و امیر الله داد [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible]

[illegible] دوشنبه [illegible] کرده است

[illegible]

[illegible] روز سه شنبه [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روز چهارشنبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرمان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و امیر الله داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible]

[illegible] ربیع الآخر

حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزادگان و امرا [illegible]

[illegible] امیر سلیمان شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهان نمای [illegible]

[illegible]

جهان نمای [illegible] **شعر** [illegible] ان یجمع العالم فی واحد [illegible] صاحبقران [illegible]

احتیاط نمود که محل رزم و جدال و میدان محاربه و قتال بجا مناسب افتد و علی سلطان نواحی و چند یورلدای که تقرا اولی دشمن بودند
باز آمدند علی سلطان محمد سلف [illegible] و صد دیگر [illegible] استخبار احوال و اخبار عدو سلف عرصه تلف شدند و از شاه ابن خال
خاملون با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و نوبت و هفت پیل از میان درختان ظاهر شد [illegible] بجان نای رستخیز
صاحب‌قران در کنف حفظ ربانی از آب بطرف لشکرگاه گذشته و قراولان لشکر منصور سید خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه
متعلقان ایشان مشغول گشته بزد کنان تا بکنار آب پا آمدند و در اثنای آن حرب و قتال اشتغال یافت حضرت صاحب‌قران [illegible]
جیاد و الله [illegible] امر فرمود که بغاوت سید خواجه مبادرت نمایند ایشان بر حسب فرمان بادوشون چون باد از آب بگذشته و بر سید
پیوستند و باتفاق حمله بردند [illegible] برکشادند مخالفان چون شیوه شجاعت و دلاوری سپاه ظفرپناه مشاهده نمودند
در فرار دانسته و در صدمه نخست روی گردانیدند و بدحالی گریختند و چون حروف تهجی از هم فرو ریختند و سید خواجه مرکب در پی ایشان
دوانید [illegible] جون آن باد پیما [illegible] هلاک رخت و بسی مردم از ایشان تلف شد و در قال [illegible]
و مقاتل دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر مشتق گشت چه رای صاحب‌قران [illegible] استدلال کرد و بعضی
تابان از ورزیدن سهم جاری [illegible] اشتعال نماید چک بکاری که اقبال یار دهد [illegible]
چو اول قدم خصم پا بر کند بنصرت دهد مژده بخت بلند **گشاده در قتل کردن رایت نصرت شعار بجانب دهلی و قتل اسیران**
کفار که در اردوی کیهان پوی جمع آمده بودند در روز جمعه سوم ربیع الثانی رایت فتح آیت از مقابل جهان‌نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرموده
و جانب شرقی قلعه لونی معسکر خیام نزول همایون و ضرب کشته شد بارگاه خلافت پناه با وقع و جاه برافراشته شد و در آن یورت شاهزادگان
و امرا و نامداران و سرداران نوئینان که با حضرت رکاب بودند مجموع در پای سریر اعلی حاضر آمدند و خاک ساحت درگاه عالم پناه و آستان دولت
شاه [illegible] حضرت صاحب‌قران با آنکه امور سلطنت و جهانبانی و مصالح رزم و بزم ملک و کشورستانی [illegible] بود
مصاف و معرکه و جنگ گاه خاطر شریف بود که هیچ سردار سپاهی [illegible] نداده باشد تا پادشاهان [illegible] لاجرم در آن مجمع
و انجمن مشحون با اعاظم امرا و سوافی زبان مبارک گذرانید [illegible] دولت بود بر کشود [illegible] کار قرار تا شاق
سلاطین قدیم [illegible] مبارک و فرو با [illegible] رسوم [illegible] کنار [illegible]
حمله بردن [illegible] کوشش و [illegible] و جمیع آداب پیکار و شرایط رزم و کارزار
بنوعی در سلک بیان کشید که اگر [illegible] اصغا [illegible] زبان [illegible]
در کدام مقام بایستند و چگونه عنان [illegible] معارضان چگونه [illegible]
از استماع آن کلمات حکمت صفات که دعوی کلام الملوک ملوک الکلام از آن مبرهن [illegible]
[illegible] بزبان اخلاص بدعا برگشادند که **نظم** درخشنده [illegible] در فتح [illegible]

ستاده و دشمن بر عنایت کند فلک بر سر او دو چتر حمایت کند سر سرکشان زیر پای تو باد همه روی عالم سرای تو باد و در اثنای
دولت امیر جهانشاه و دیگر امرا معروض داشتند که از لب آب تا این منزل [illegible] هند [illegible]
[illegible] و در معسکر ظفر پناه جمع آمده و در حالت که روز جنگ با هالی دهلی میلی نمایند و هجوم کرده با ایشان بپیوندند
[illegible] با لشکر [illegible] ظاهر شد [illegible]
لازم الاتباع [illegible] که مجموع هندوان گبر [illegible] لشکر باشند بقتل آورند [illegible]
[illegible] و مرافقت [illegible]
از آن جمله مولانا ناصر الدین عمر که یکی از زمره ارباب علم و فضایل بود [illegible] هند در ملک داشت و با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود
در آن روز [illegible] شمشیر [illegible] حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان هر که [illegible]
[illegible] محافظت نمایند و بعد از آن عزیمت طرف شهر [illegible]
[illegible] بکنار آب جون فرود آمدند [illegible] منجمان و اخترشناسان [illegible]
سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت صاحب‌قران [illegible] اهل التدبیر والتقدیر لایؤمنون بالتثلیث
علامات نجومی را اعتبار [illegible] توکل [illegible]
[illegible] **چک** ز سعد و نحس کواکب [illegible]
وحضرت صاحب‌قران [illegible] آثار قدرت قادر قدیم [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] **چک** [illegible]
بر چرخ [illegible] روشنان سقف کردون [illegible] ساکنان ربع مسکون [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] نماز بامداد و فراغ از ادای فرایض و آداب سنن و اوراد [illegible] کلام
سبحانی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه [illegible] مصحف مجید تفال [illegible]
برآمد که انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض
زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات
[illegible] حضرت [illegible] آب بارانست که [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

بود و هم چنان [illegible] که فکر کنند و اندیشه فایند در بدایع و صنایع [illegible]
و چون [illegible] باشد [illegible]
[illegible] پناه کشور هند بود [illegible]
[illegible]
[illegible] از فضل خدای تعالی [illegible] عام [illegible]
[illegible] مناسب و موافق حال [illegible] قرآن [illegible]
صاحب‌قران [illegible] ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب حضرت صاحب‌قران [illegible]
مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] مقاتله حضرت صاحب‌قران با سلطان محمود والی هندوستان و ظفر یافتن بر ایشان [illegible]
[illegible] فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة [illegible]
[illegible] برای رضای خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **چک** [illegible]
[illegible]
[illegible] فی سبیل الله باموالکم وانفسکم [illegible]
که چون صاحب‌قران [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] الا الله [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible] علی الصباح [illegible]
[illegible]
هندو [illegible] صاحب‌قران [illegible]

بر قهر دشمن [illegible] نصرت پناه [illegible]
[illegible] ظفر پناه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امیر [illegible]
[illegible] **چک** [illegible]
[illegible] امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه [illegible] **چک** [illegible]
[illegible] امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد
و سایر امرا استظهار گرفت **چک** [illegible] حضرت صاحب‌قران [illegible]
قلب [illegible] سلطان [illegible] **چک** [illegible]
[illegible] **چک** [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] ملو خان [illegible] معین الدین
[illegible] هزار سوار [illegible] پیاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] شیخ الاسلام [illegible] قاضی القضاة مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] **چک** [illegible]

وچون حضرت صاحبقران از دغدغهٔ اضطراب لشکریان تفرس نمود برای اطمینان خاطر سپاه ظفر مرجع فرمان داد که از جمیع اطراف پیش صف
لشکر حصارها بسازند و در جای آن عجز صف تمام نمایند و در پیش خندق گاومیشان را پهلوی هم زانو بسته و پایهای بجرم گاو بهم
بندند و خارهای خسک بریزند که آنها را ساخته بودند و همچنین دسته که پیادگان را نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در راه گذار
شان افشانند وچون عساکر منصور در هر باب امر صاحبقران کامکار بودند پیش از آنکه آفتاب فتح از مطلع اقبال بر آید که ابتدای کار آن
ودران حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند حضرت صاحبقران موید با استعداد در میان لشکرگاه بدامن پشته بالایی
بلندی سوار ایستاده بود و اوضاع اطراف وجوانب را بنظر احتیاط در می آورد وچون تلاقی طرفین مشاهده فرمود چنانچه عادت مستمر
آن ذات موید کامکار بود در هر کار زار بقدم صدق پیاده شد و دو رکعت نماز باخلاص ونیاز بدرگاه پادشاه بی نیاز گزارد و بکرم صدق
وصفای طویت عقد نماز بسته بتمام ... قرات کلام ملک علام و رکوع خضوع وسجود خشوع و تشهد یقین ایقان بسابر ارکان تسلیم
دوکانه از برای یگانه حقیقی بگزارد وروی نیاز مسکنت وابتهال بر خاک تضرع وابتهال نهاد واز حضرت ذوالجلال نصرت واقبال طلبید واعلای
کوشش و کثرت اعوان وانصار ظاهر گشت ذکر کرد که ای بار خدای عزیز جلیله شرا ... در مقام نیاز همی گفت یا داور پاک بی نیاز کدای بر
مینی بر نویی گرفتار امر نومده کری هستی رضای تو جوئیم بجان براه رضای تو پوئیم بجان غلام غیوری بکیجی در پناه داد دهم
بکارم پناه کرم کرده باد رها بار جهی از من بار هم لطف کن گاه کی کر جز تو نداریم امیدی بکس کس ... لاجرم بی تو
بیامن استجابت دعا قرین دولت ... شد هنوز شب افتاده از غرایب اتفاقات که در عبارت ... هنگام ... صاحبقران
سپهی اقتدار دران موقف در عوارات بود که چون از حضرت باداه نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی امرا که در هراول بودند مثل امیر شیخ
نور الدین وامیر شاه ملک والله داد در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحبقران از لشکر قول بر انغار روان نشد کاش امداد فرستادی شاید
مدد و بشارت فتح و نصرت باشد وچون ان حضرت نماز فارغ گشت و دولت کامکار ... فات سخت بر اوضاع ... بود با
لشکر اول فرمان داد که علی سلطان توابچی نامزد سیم طغی بوقا که ساعد بود و در سلک لشکر قول انتظام یافته بود
الطون بخشی وتیزی وموسی رکال با فوجهای بمدد لشکر دست راست روند وهمچنین بکرات امرا عشون را بمدد هراول فرستاد و ... دست
قوی گشته فتح و فیروزی جازم شده گدو چهار ... بر افغانان زدند و شیلان ... با آن شکوه و هیبت که وصف رفته بود ... الله
اقبال صاحبقران بی همال ... کار آن کار تطاول فرمود همگنان را ... معنی ... اسطلان و ... افزودند
ان دلاوران در انقطاع نظام ... تمار بودند و ... چهل ... کنند و وطن مثل ... کنند و
با توران ... گرد بر ... اکرچه ... روزی ... اچاغ ... نام و داغ ... صورت
خاله کیفیت ... بود که چو گشت ... سو لشکر آراسته طایفه ... بلان ... براز افکن
کو دلیر زنان سوی اندافکند ... سیل ... بکو داغ ... خم ... چیل ...

کوس رحیل در اقاطیم هندی پدر آمد بجوش ز ایوان کیوان گذشت خروش غنیم در آمد دو لشکر کینه ایشان جنبش از جا بر آمد زمین
دواره و بالا زبانه بر آمد ها ... در آمد بمردان نبرد ز پولاد پوشان لشکر شکن ... کوه لرزید بر خویشتن فراولان ظفر قرین
بهادر و ... خوانده بهادر و الله داد و لشکر ... یادی و شاه عوض ... ومحمد درویش و دیگر دلاوران چون سپاه مخالف را دیدند
از طرف بر انغار در آمده کمین کرده و چون قراول دشمن پیش آمد واز ایشان درگذشت بیت روان زان کمین گر بیرون تاختند
لوای شجاعت بر افراختند ز دین کو ها حیث ... بشمشیر ... و با تیغ ظفر یکار چون شیر غران در طلب شکار از پی
ایشان در آمدند و قریب پانصد شش صد کس را ... حمله بر خاک هلاک انداختند بیت سپاه شد در آمد بر کردن زنی ... جشم
بلان دور شد دو شتی و در مقابل بر انغار شاهزاده پیر محمد لشکر ... حمله شاه زاده ... عدو خود را از جای بر کرده بر دشمنان حمله
وامیر سلیمان شاه ... کوه ... بر زبان پشت کرده عنان ... سبب ... پیر محمد شاه زاده پیر محمد ... دولت سرمد
سمشیر ... بر انغار با ... سپاه بدخواه ... اساس قرارش ... منوط بود از هم فرو ریختند
بماندند و از حوض خاص بگذرانیدند و در جوانغار امیرزاده سلطان حسین وجهانشاه بهادر و غیاث الدین ترخان و دیگر دلاوران
بفتوح ... کامکار ... تیغ آبدار ... مخالف را که بشوکت و عکس ملک معین الدین و ملک هادی کوه ... پیش
بمعود بکلی برهم شکسته براندند واز عقب ایشان روان شدند و امیر جهانشاه که در قبل جوانغار بود از عقب دشمنان در ... براند
دروازه ... بود بیت چو دشمن بجست از پیش تاختند سنان ... براف ... وچون ... دشمن ... ارامت
حمله آوردند امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک والله داد ... دولت نمود ... ومنکلی خواجه ... امرا
قشون ... بهادران ... دولت حضرت صاحبقران بر صف پیلان جنگی زدند ... از هنگام ...
هیکل پیلان سوت ... تا زمان ... سوار ... دشمن ... خرطوم ... سیلاز ... برج
میکردند ... بیت ... خرطوم پیل ... بیل ... خرطوم ... جوی هم
با ... چوکان ... کوی ... سر ... زمین ... مبارزان ممالک هندوستان ... چم
حرکات ... میکردند ... و نوان پای ... بردها عوض ... با ... بادیه ... پشت ...
بهادرت ... بیت ... زدند ... ومکتشا ... ها ... بکریزها
دعوای ... با اصحاب الفیل صورت ... سلطان محمود وملو خان ... خود را ... انداختند
دور ... دروازه جبهه ... سلطان ... بنهری ... جوان ... با توشاقان ... پیلان
کوپت ... سلطان ... ومعاندان ... شد ... دو ... کردند ... کو ...
زمین ... باند ... حضرت پادشاه در زمین رسانید بیت چو ... درد کار ... کاو ...

چو پامال و بد دولت گشاید کمند سر شیر گردون در آید به بند با قبال آنکس بر چه پا باشد دلیل که طفلی ... پیل ...
شاه زاده ... عجز ... سالکی پیل بند ... بپیل مند ... چو شیران کند پیل جنگی اسیر وچون ... بکارستم
فتح ونهب و زیبی برات ... نصرت شعار ... با ... مخالفان یکبار پشت داده و ... کریختند ... سعادت ... تا ... جیش
به دروازه دهلی راندند و بار ... احتیاط در اردو زده عنان پکردن ... دار ... ثابت و بکنار حوض خاص به دولت و اقبال
نزول فرمود و حوض خاص در ... ایشان ... مسجد ... سلطان ... شاه ... یکسر ... بکظرف ... طرف
وچون در موسم ... از ... باران ... تمام اهل دهلی ... بر ... سلطان ... شاه برکنار آب وا ...
وچون ... علم ... موکب ... و محلی گشت شاهزادگان و امرا و ارکان دولت در پایه سریر اعلی ... هم بوسه دادند
روی زمین ... جنین ... بیت ... کشاده زبان ... فتح و ظفر ... بادهان
مطیع و فلک ... از ... هنت ... آثار شجاعت مردانگی که از شاهزادگان و امرا و بهادران ...
امور که ... بظهور پیوسته بود از ... و حضرت صاحبقران ... ملاحظه ...
ابسار ... مبارک دران ... شکر ... گاه ... عالمیان ... فرزندان کامکار ... اعوان و انصار ...
کذار ... بود ... شجاعت ... درگاه ... دعا کرد ... و ...
احوال صاحبقران بی همال ... که ذات ... مظهر ... بر ... بدایع اطوار ...
جهان ... که چون شکر ... بحکم موافق ... مقام معلوم ... دیل در ... بار
خضوع وخشوع ... باوجود اشتغال ظاهر ... عالم ... حضور باطن ... که ... کان ... احکام ... خاطر
از دل ... العرب ... که بکلک ... بر لوح ضمیر
... شجاعت ... که از مبادی حال
از حال ... بر ... در هیچ ... خاطر ... دلیل ...
... بیت ... که ... نکردی ... تو ... چو ... جهان
چو ... از قوت اسلام ... اعتقاد ... سل ...
از ... کریم ... اختصاص ... حضرت کبریا ... نجات
از ... حکایت معدلت ... درگاه ... ملکات ... پادشا
... بیت ... کواهی دهد ... خان ... چشم ...
کر ... شاهی ... کوشش ... کیخسرو ... اسکندر کامکار ...

ذکر نشد ... جهان کو ... تا ... مکرم ... که بنو چنین پادشاهی ... مکرم ... اطناب ...
چو سلطان دین ... بیت ... شکوه ... سکندر مقامات ... شهنشاه ابو الفتح نصرت قرین
... روی زمین ... خلیل الله ... نام ... سلطان ... گنج ... ملک و ملت
کمال ... اشارت ... لقب ... آسمان ... خلیل ... سلطان ... روا
بدولت ... شرع ... و فرع ... عدالت ... جرم ... روی زمین ...
... جناب ... ملوک جهان پناه ... کشاید ... دروغا ... شرح ... گنج ... ملکش ... والقلم ...
منتظم ... چوهر ... هنر ... رستم ...
جم ورستم ... ممدوح خود ... بم ... زهی ... اسطخر ... کنار ...
چو رستم ... مفاخر ... خطات ... صورت شمشیر و تاج ...
رواج کمالات ... پادشه منسوبت ... جهانگیری ... صاحب سریر ... ولایت ... گشوده
معرفت ... الحق الیقین ...
داد و ... بیت ... خدایی بود ... چنین ... جهان ...
... الکمال ... ولی ... بیا ...

قرون ... تا عادت ... جهان کشاد در گریختن سلطان محمود و ملوخان از شهر و فتح دهلی دایلغار فرستادن حضرت صاحبقران

عقب ایشان چون سلطان محمود با ملوخان شکست ... دولت وشوکت از هم گسسته بود ... کرده بودند ...
بودند ... پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت ... ندامت هم دران شب چهارشنبه که ... هندوان ... در ... بکوه
زده بود ... بیت ... بود ... شاه ... نامه ...
وچون ... شب ... سلطان محمود ... دروازه ... ملوخان از دروازه ... که هر دو ... جنوبی جهان پناه
واقع است ... بکریختند ... ایشان ... وچون حضرت صاحبقران ... سلطان محمود و ملوخان
... در عقب ایشان ... ایشان ... شاه ...
... تا ... ملوخان ... سیف خان ... ایشان ...
... شاه ... امرا ... دروازه ... دیگر دروازه
... شهر ... چهارشنبه ... هشتم ماه ... حضرت ... صاحبقران
... حضرت ... پیلان ... دروازه ... دروازه

جهان پناه است و در سطایل حوض خاص واقع شده و در اینجا بارگاه زده و بار داده سادات و قضات و اکابر و اشراف که در شهر بودند
مجموع بدرگاه عالمپناه شتافتند و عز بساط بوس دریافتند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلی قالب سلطنت
اشارت آسمان مرتبه اقبال شتافتند و جماعات سادات و علما و مشایخ بشاه زادگان و نوئینان توسل نموده التماس نمودند ... امیر
سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر امرا در هنگام مجال حال ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه ملتمس ایشان را مبذول داشته رقم
کشید و اهالی را امان بخشید و بر رسم معهود فوق فتح ابیات انفاره ها بالای دروازه برآوردند و طنطنه بشاره فتح و فیروزی انحطاط
کار چرخ بگنبد افلاک رسانیدند و چنانکه ضبط تاریخ این نظم اقتضا نمود **بیت** چهارشنبه هشتم بد و پنج دوم کرد تسخیر صاحبقران دهلی را رقم
شاه که مجموع بحروف تاریخ شود معین و خوش شد بود جایی ارا تا باز گویی کار هندوان بکرد رشد بی که با ایشان رشید شاه را رقم
شاه رخ ها مر یک هشتصد و یک خواهی هفتصد نمانده ای اهل زکا تاریخ آن بادی بفتح باغ دولتشاه بیا ... کلام فتح هند شد
و مجموع فیلان را آراسته و گرگین آنچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و فیلان همه برسم گوبی سر
زمین نهادند و مانند مجرمی که امان خواهند یکباره نعره بر داشتند و صد و بیست پیل کوه پیکر جنگی بحیث تصرف بندگان حضرت در آمد
و بعد از مراجعت بعضی از آن برای شاهزادگان بممالک فرستاد و بعضی را به سمرقند آوردند از آن جمله دو زنجیر بتبریز بردند و یکی بشیراز
و پنجی به هرات و یکی بشروان پیش شیخ ابراهیم و یکی بایزید خان بطلعروش و روز آدینه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر مامور گشت
که با دیگر اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بودند بشهر درآیند و خطبه را بالقاب همایون حضرت صاحبقران بیارایند و پیش
ازین چنان بود که در خطبه بنام فیروز شاه و دیگر سلاطین گذشته یاد میکردند بحکم اذا جاء نصر الله بطل نهر معقل آن رسم از کار شست و
خطبه بنام نامی حضرت صاحبقران زیب و زینت یافت و لاجرم خطیب منبر بامر افلاک خطبه ممالک هفت اقلیم بنام مجد و ما
ان شاه کرد و فی علائم الرسالة بود و جلیس دیوان و جعلکم خلائف فی الارض منشور خلافت و روی زمین باسم جلالت آیین ان جهاندار شکوه
کنگین موشح ساخته و دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده عنوان بشارت
نامهای اقالیم بلاد و دیار ساختند و آوازه فتوحات و صیت مآثر و مقامات حضرت صاحبقرانی در اطراف و جوانب آفاق جهان فضا
بحر و بر و بر و کران تا کران کیهان انتشار یافت **نظم** جهان شد پر آوازه فتح شاه زمین جابجا یکسر از راه فروز اهل اسلام
و اندوه فروغ در خوشی عجمی از آن اهل ایمان نابس الله ادله کز و کافران خوار ذل محنت و بلا و بنگیان دیوان بر حسب فرمان قضا
بشهر درآمدند و مال امانی توجیه کرده بتحصیل آن مشغول شدند و چون آفتاب فتح و نصرت و روز بهار اوقات اقبال بر اوج بود
و عروس مراد در بزم امانی و آمال جلوه گری آغاز کرد و ارکان دولت و عیان بزم عشرت زمزمه این ترانه برده دولت خواهی در هنگام مجال
نیاز جلال بهبیس شاه بیل ندکه **بیت** شاهان برکه چون بکند زور روز رزم حرمانه کرد و شبستان بزم خوش آید چو دشمن چپ برد ...
بسود و سالاران بعشرت نشسته ز تا این زغل جهان بکند بزم بر غایت برده پاک بودند بزم برسم قرار جهت آمیزی کاخ نیز داد و اذن داد

تاخاطر همایون حضرت صاحبقرانی از ساط عیش و کامرانی فرمود و هم ال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو و نمو داد نسیم
بادهٔ مشکبوی مشام بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام صفوت این هنگام بهجت و حضور و سرور شد و دران بزم دلکشای فرح افزا
عالطفت حضرت صاحبقرانی بی نوا زش و تربیت بر تفضیل احوال شاهزادگان و امرا و ارکان دولت ادامت و هر زمان این مواهبت
هایل و حلاوت طیب عطایا در منح بیکرانه بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود و نوای چابک خوش الحان زهره را سکر بسماع در آورده سا
مطرب را با بحر بی سر انه دلنواز نوای افت **بیت** که ای صاحب قران داد گستر بعزت ... تو با داهیشگو ... بدانکر اوشادت حواهد
انکس که ایاد تحواهد سرش که طوق و حوبه جهانی مبادا زبند بند ادوس هم امباد ... بوهها اقلیم لاتور عبادتم زم از دو دولت
دو روز چهارشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر دروازه دهلی جمع شده بودند و چون سباع سکار جوی که در گله گور و آهو افتاده
عقاب شکوه چند که صفدر مرغان ضعیف تیغ کند برمردم حامی بودند و متعرض رعایا می شدند حکم جهان مطاع بصدور پیوست که امراء
عظام منع این طایفه اقدام نمایند تا چون ارادت قدم بجنبیت ایزدی و قضا بر اهالی ان قلق گرفته بود اسباب آن دست فراهم داد
و در اثنای این حال حضرات خاتونات چنانچه ملک سلطان آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار استون که ملک جونه در جهان پناه ساخته
بشهر درآمدند و امراء دیوان اعلی و بتکچیان مثل شیخ الاسلام و دیگر اهل قلم بدر دروازه نشسته بودند و توجیه مال امان جنس
میکردند و هم دران حال چند هزار سوار لشکریان که براهٔ غله و علف تا شهر درآمده بودند و بلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود
که هر یک ازان احوال مبتغان اهالی آن نواحی که نا بی شروع بودند و بیشتر کرخته بکیند و بدین سبب تیر غلبه صاحب نرون در جستند
و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر جمع آمدند جوق جوق هندیان کبر در شهر ها و دهلی ان سیری و جهان پناه و دهلی کهنه دست تعرض
دراز کردند و جنگ و معارضه آغاز نهادند و طبقی بسیار ازان بی دینان خانها و داد ها خود را آتش زدند و خویشتن را با زن و فرزند
بسوختند لشکریان دست تسلط و استیلاء بغارت و تاراج برآوردند و با وجود چاره و پیش ادب صد فان و بد قومی ایشان امراء در نواب
بستند تا لشکر بیرون باند روان نتوانند آمد و غوغا بسیار دوام نمود لیکن دران شب قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفر نشان
درا اندرون حصار بودند و اذان دیر شب تا روز غارت میکردند و آتش در خانها میزدند و در بعضی مواضع گبران پی بال بجا...
و قتال قیام می نمودند علی الصباح که از تردد تاز حسن و سپاه کافر پنچ هندوی شب دوازدهم و بکلی عرصهٔ تاراج گشت تمام سپاه بشهر درآمدند
و غوغای لشکر بحدت رسید و ازان روز هفدهم ماه غارت عام اتفاق افتاد و چهار محلت جهان پناه و سیری را غارت کردند و روز شنبه هم
تیر بر همان نوع بگذشت و هر نفری از لشکریان صد و پنجاه کس از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آمد چنانکه ادنی کسی
بیست برده بیش بدست آمده بود و سایر غنائم و فتوحات از انواع جواهر و لآلی بخصیص یاقوت و الماس و اصناف مرصع و
و نفایس گوناگون از ظروف و زر و نقره و نقد بیحد و شمار از تنگه های علائی و غیر آن بحدی بود که شرح آن از امکان بیان بیرون
گذشت و زنان هندو صحیح بیان آید از جمله چندانچه اسیر کرده بودند پادشاهان و امیران و دیگر نفوس و ملوک هند یافتند ...

الکشاه پایی با یکتا میناه حیثیت آراسته بود و نیز بیان داد و به مضافات تطلعات خود که منیفات بیات میکرد و روز یکشنبه نوزدهم
ماه بدهلی کهنه در تاختند و چون هندوان بی دین بابان شهر کریخته بودند و در مسجد جامع جمع شده و جلال عرو و قتال را آماده گشته
شاه ملک و علی سلطان توابی با پانصد مرد مکمل سوجها بجا شدند و بضرب تیغ جهاد خانهای دشمنان دین و بدخواهان دولت را
قفر و دوزخ ساختند و از سر هندوان بی تجابر که هر آن افراخته و از تنها ایشان طعمه دد ان و مرغان آماده گشت **بیت** ز بس خون که
از کشتگان شد روان محیط بلاد هندوستان ز بس کشته کانجا بر یکدیگر همه کوه شد بوم بر سر تیر ... بی شور و کوه و ظلم و خطا ...
ازان حظه دور و نیا و چون هم دران روز تمام دهلی کهنه غارت کردند و اهالی و سکان آن دیار را آنچه زنده بماندند در بند اسار و ربقه
گرفتار گشت چند روز صیوان اسیر ازان شهر بیرون میاوردند و هر یک از امراء تومانات جوقی ازیشان گرفتند و از ایشان چندین هزار
حرفت و پیشه وران بودند و برحسب فرموده چنان مقرر شد که از ارباب صناعت و حرفت که ملازم امانه و حاکران خاص بیرون آورده بود
بعضی آغایان و امراء کرم سعادت ملازمت و چاکری استسعادت داشتند قسمت نمایند و بعضی بجهت دیگر شاهزادگان و القاب آن که در مستقر
دولت خویش بودند بنوکران ایشان بسپارند و چون همت عالی حضرت صاحبقران بکلی مصروف آن عمارت از لوح ضمیر نگاشته بود
در دار السلطنه سمرقند مسجد جامعی از سنگ بنا کنند و بیارند چنانکه شرح آن حواهد آمد اشارة علیه صدور یافت که مجموع سنگ تراشان
از جهت عمارت شریعه ضبط نمایند و از ملاحظه وقایع این داستان بخیر مضمون فاذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال
در نظر بصیرت اصحاب خبرت و کمال جلوه مینماید چه با وجود آنکه عفو پادشاهانه رقم امان بر عنوان حال آن مردم نکوخواه ثبت کرده بود
حفظ خطبه بالقاب همایون گرد بنام همایون که دیباچه همایونی دیوان امن و امان عالم و عالمیان بود آرایش یافت چون هدف سهم آیات
این بلا و خذلان بود بواسطه جی شاه رکا سه راه بکین که پای جسارت از حد خویش فرا نهاده و از سر طغیان و عدوان دست مخاصمت
گردون سای دراز کرد و نقض آن اعجا نمند که شمه گذارش پذیرفت **نظم** نه کس حساب کار چونست سر رشته از دست نابرون
چون تمام با ختیار ساخت برگردن کار کار نا خبث و الله عاقبة الامور و وضع این سه شهر که ذکر کرده شد چنان افتاده که سیری حصن
بنوزی مدور و دهلی کهنه بزرگتر از سیری واز سوی که بجانب شرقی با شمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف
غربی مائل بجنوب از دو جانب باره کشیده اند و ان را جهان پناه میگویند و از دهلی بزرگتر است و از سیری سه دروازه جهان پناه گشاده است
و چهار دروازه به بیرون و جهان پناه سیزده دروازه و از دروازه از جانب شمال تا بجنوب و هفت از جانب جنوب با بشرقی چنانچه از ده
که عبارت از سی دروازه است سیری دروازه بر بیرون گشاده است والله اعلم **گشاد دو هفت حضرت صاحبقران مظفر لوا از دهلی تو بعد**
دیگر مواضع هندوستان بعزیمت غزا حضرت صاحبقران چون خاطر ملک ماثر از سرور سعادت و اقبال در دهلی توقف فرمود پرتو ماه رایت
و ظفر نشان رای آینه شمس و حصول عام سلطنت و کشورگشایی فزاید و ان جمشید و اسکندر شاهنشاه نظام و التیام امور دولت و کامکاری
بعون عنایت حضرت حق سبحانه و تعالی حق کان الله کان الله له و حسن حال اعوان و انصار نصرت آثار از فتوحات کنج ...

و کثرت جمع هر گونه نفایس و کرایم مصدر آیه فی غلبهم سیغلبون من الله و فضل مالک الملک بخشنده کرد و دولت سرای قل اللهم مالک الملک تؤتی
و حشمت آوازه ... و بیان دیرکوچ جباران بمسمار شرع الملک کالکعبه او سند **بیت** خداوند خورشید و کیوان ماه فروزنده تاج و تخت و کلاه
کسی را که خواهد برفرق بلند یکی را کند سوگوار و نژند و چون در دهلی با تمام از شغل سوغات و فتح اقبال و اعمال اهالیش بحکم نص و اذا
اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب شده و از کمال تسلط و استیلاء غزاکردون ماثر قدرت نماند
بظهور پیوست حضرت صاحبقران ازبرای قلع و قمع اهل شرک و طغیان عازم دیگر مواضع هندوستان گشت و هنگام نهضت همایون اشارت
علیه صدور یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه جمع آیند و از ملازمان خاص یکی را برایشان داروغه گماشت
نگذارد که از جیش ظفر پناه کسی زحمت و اذای برسد و آن روز تمام آن طایفه که ایمن گشتند و روز چهارشنبه چهارم و دوم ربیع الآخر
وقت چاشت سلطانی بیرون آمد ظاهر جهان پناه کوچ فرمودند بطالع سعد بجنب فیروز آباد که از شهر تا با نجا سه کروه است
نزول و ساعتی در آنجا توقف کرده و عمارات موضع را بنظر احتیاط در آورد و در مسجد فیروزآباد که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده
بنا افراخته اند دو رکعت ابتدا بی کامند چنانکه نماز تعظیم و نیاز بگذارد و شکر و سپاس الهی که از اندیشه و قیاس بیرون بود بادا رسانید
بشارت سوار گشت از دروازه فیروزآباد بیرون فرمود سید شمس الدین و سادات ترمذ و علاءالدین نایب شیخ کوکری که بیش از این
معسکر ظفر پناه برسالت بطرف شهر کوتله رفته بودند بر سید ند و عرضه داشتند که بهادر نهادر حاکم آن خطه سر انقیاد بر خط فرمان نها
و کرد مت بر میان جان بسته و روز جمعه بحاکبوس درگاه عالم پناه مستعد خواهد شد و جهت آن از طرف جهان نمای عرب و زینب
نزول فرمود الجیان دو طوطی سفید که بهادر در صحبت ایشان فرستاده بود بعز عرض رسانیدند و آن دو طوطی سفید که بهادر
در صحبت ایشان فرستاده از عهد سلطان تغلقشاه باز مانده بود و مدتها در مجالس سلاطین بخوشدلی و شکرخایی کرده خاطر خطیر
حضرت بدان مغنم گرایی که بمزیت تکلم از سایر حیوانات عجم امتیاز یافته در رضای آن فضایل انسانی طیبان میمون دانسته تفال فرمود
و صول آن هدیه همایون اثار دلربا زبان حال مبارک دانست **مصرع** که فتح بود فال فتح زدن و از دهلی تا بون پنج ایام آورده
نمود و از آب جون عبور فرموده شش کروه راه بپیمود و در موضع مودوله فرود آمد و روز آدینه بیست و چهارم از مودوله روان
شد و شش کروه قطع کرده موضع کته مقرب خیام نزول همایون گشت و دران روز بهادر نهادر پسر خود قلتاش با پیشکشها و شاهانه و تحفها
بپایه سریر عالم جهان اشتباه آمدند و بسعادت بساط بوس فایز گشت مراسم بندگی و خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و در بیست و نهم
بار شاهانه بلند پایه و سرافراز گشت و روز یکشنبه بیست و هفتم از کته نهضت نموده مرحله باغ بیشتر نزول و اینجا نقطه رایت شد
باغ هیات بست نزهت فرخار گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز دوشنبه بیست و ششم از باغ بیشتر کوچ کرده و پنج کروه
را که راه بیده موضع اساره که دو آبست معسکر ظفر قرین شد و دو روز درین منزل توقف افتاد **گشاد در فتح قلعه میرت**
چون از قلعه های مشهور کشور هند قلعه میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر رسم ... طغی بوغا و امیرشاه

ملک والله زاد او از موضع اسا و بیدان حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه هشتم از مقاصه فرستادند که الیاس اوغانی و پسر
احمد هنانه پسر وجیهی که با جمعی کبران انطفلعه مبرت بحصن عود عامل می شوند و محاربه و قتال آماده گشته می گویند که پادشاه
منشور بید داین قلعه امان نواست کرده حضرت صاحب قران این سخن بر خاطر مبارک گران آمد و از سر غضب که بیرون پیر خان کرد که
بود در خشان شد فی الحال بنفس مبارک روی بحرب و انتقام آن قوم آورد زبان شکایت فرمان داد و در همان روز سه شنبه وقت نماز پیشین
بسعادت و اقبال سوار شد و باده هزار مرد دیگر براند و شب در میان کرده پنج کروه مسافت قطع فرمود و روز چهارشنبه نهم ماه وقت
نماز پیشین رایت جهان کشای نصرت و وصول بظاهر قلعه مبرت افراخت و در زمان فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که از آن قوم هر که
برابر حود بیغ فرو برند و چون شبانگام شد و مطابق عربی و باره ده گز و پانزده گز غلبه بر تل بود ندکبران از مشاهده این حال
وهیبت شد عدوان لغایت وهم و هراس ترقی نمود و از ایشان برفت دامنه صعیف جنبه که چون حمله پیش بران چند بر مجاهد
دست ایشان ان نماز بعضا روز دیگر امیر الله داد با فوج خود که بو غاوار اشتهار داشت و از فوج ایشان بود بدین دروازه قلعه
در زمره تکبیر و تهلیل غازیان با رکشاف اول صبحان قلعه بیرون حصار انطاق شد فی الحال یکی از نوکران او سر بالا بر قلعه بر کشید
چشم بجا مند و مرد بود چنان هم کند بر کنگر قلعه انداخت و بالای باره بر آمد و بعد از آن دیگر مجاهدان و دلاوران چون آفتاب در سلطان
سرطان با وج حصار بر آمدند و بی توقف رسم بر الاحق کرد و تیغ بیاس او زانی بود سرداران قلعه الیاس اوغانی و پسر هنانه سری را چون حکام
کردن بسته بدرگاه اسلام پناه آوردند و مرضع کبری که کلانتران حصن بود در جنگ کشته شد و آیتی که غطای پوشند پسر احمد دشکسته و روز
عرفه جمادی الاول سلخ غنیمت دین اسلام تیغ جهاد مستقل تو قبق شد کرده پوست جوه از سر ضلالت باقی کبران که در آن قلعه بودند در
مجموع بکنار آب تیغ بآتش هند در نغ بیش شد در سیوفتن ایشان بر بنده اسلام گشته و بر حسب فرموده آن شهر در قلعه انداخته بودند
دنباله آن حصار ان صلابت بنیان قهر سر افرازی کنان انشراع خاک شکان با زمین برابر شد و این فتح در سلک دیگر فتوحات بعید اشرف بود
دوز کار هیئت کنار باین نظم ابکار رقم عقود جنگ ز نا ز ما ز ز میبی بلند بیفتد که باشی شیر و ز میل هر شب که مه طوق کرده
کند بر اغ زر اوفرق افروزی کند همه دوره خود شد با تاج زر بر این بخت تو بسته کی در زین واقعه با آنکه از مواقف و نار
صاحب قران حرفی اند بود این قطره از غایت بیش جنت اکرنگو نامل هم بود ستمه از جلایل الاحوال و کرایم اخلاق پادشاهانه این هنر
بظهور می پیوند مضمون کراز کبران قتل کرده شد که این قلعه زرمبر بی خان نکشا و از علو همت و مصالحت فرموده که خدا
طال کشادن آن بی آسان کردند و از غایت غیرت و حمیت دین توقف دوی نرم با شمام آن جماد بان او بر وجهان حصار کشل
خان دام ان وقت تداد نیک خویج از سپاه بیکران بکشادند بنوعی که چون از انداختن حصار از سر حد داشتها آورد
اشکار بر باروی بیلند و تهابر ادا رشوکت و استیلا از نخلوق هیچ مقدار نوانند بود و ز بدیع مصنوع و الملک لله الواحد
القهار و بادجود این حصار حبلی اداب پسندیده عز بیک که پیش از فتح قلعه اشاره همسفر و دانشمندی بود که اهل بدانه با هل حصار

و بقا نون سنت انبیا ربراه راست دعوت نموده و ان صل نمات مجر برتسا نکند و از قلم منش در خال بحی بر امکان بود که تاز با پادشاه
ز مینبر خان چه نسبتست و چون هنگام عرضان کلام خاتم شد خاطر مبارک بهم بر آمد و با جمعی که تو پنهان واکشه بودند که
بدان سوال تو بهند خطاب و عتاب فرمود و بر زبان ادب راند که ز مینبر خان بر ما فائق و سابق است و بحقیقت از بلاد تل
خواهد ضبط تواریخ عیب امثال این لطایفست که با چنان رفعت و علو منزلت و سعت اسباب و بسطت ملک صفات حسن بخلق
اخلاق ذات او آن شوذ که بدان دیو غرور و شیطان پندار لعجر بدیر نکشت تا سعادتمندان صاحب توفیق بدنوع و اسوه خویش سازند
از منابس آن مراتب بلند و مناقب ارجمند غایر کردند **نظم** دلا تا بزرگی نهادی بدست بجای بزرگان بیاید نشست
بزرگت بایدت بدین درس پس بنیاد بزرگان براور نفس **گشاد در عزم ذو ماکنک با جماعت کبران چون** فتح قلعه میرت
بر فتح و ظفر میسر انجام شد صاحب قران گیتی ستان در همان پنجشنبه غره جمادی الاول فرمان داد که امیر جهانشاه با لشکر جرار قنال
بعون عزم منصور با کلاب چون شوند و کبران نا حق کشند و با بدیشان ان آنفواحی و شقایق فر بعضه جهاد بتقدیم رسانند و ایشان
امر مبارک عمل کردند و امیر الله داد امیر شیخ نور الدین تعیین فرمود که ضبط کرده از کنار آب قاسو عزیمت سازد و رایت جهانگیر
در کنف حفظ ملک قدیر بجانب دریای کنگ روان شد و مسافت میان قلعه میرت و دریای کنگ چهار ده کروه بود و در اثنای راه
امیر سلیمان شاه بوکب ظفر قرین پیوست و هم علی همت جهاد با کبران ان نواحی و حوالی و جمعیت صاحب و شش کروه راه
و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت مقابر گشت و شب در آنجا توقف افتاد و اول صبح ادینه نهم ماه **بعون الله** کوچ کردند و
در پای کوه محیط مثال بجانب دریای کنگ روان شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیرونی بگستراند بموضع پیروزپور رسید
از برای تفحص محلی که از آب توان گذشت مه کروه راه رفتن و چون سلکا بر کنار آب رسید با بایست که هکنان بسهولت
عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار شدند از آب گذر کردند چون صاحب قران دریا نوال عزم فرمود که از آب عبور نماید از کر
خاطر بود ندان آن زره و هم در این شد که امیر زاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با لشکر بها افغان نقیب پیروزپور از آب توقف نموده
مصلحت بی نمایید آن عنان محل قبول یافت و فرمان صادر شد که بعضی بهادران از آب بگذرند و از زوایا تا امیر زاده
سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و جهان ملک پسر ملک فرو دیگر دلاوران بر حسب فرمان از آن کنار بگذشتند و حضرت صاحب قران
کوچ بر ساحل دریا رفته نزول فرمود و روز سه شنبه سوم ماه از ساحل دریا رفته نزول فرمود و روز شنبه سوم ماه از ساحل
دریای کنگ کوچ کرده بطرف قتلغ که دریای آب کنگ واقعست توجه فرمود و از آن موضع تا قتلغ پنج کروه بود چون با حمله
کروه راه قطع کرده شد متابع علیه رسانید ند که در پای آن کنار حشری تمام از هندوان جمع شده اند بر سبیل لازم الاتباع
نفاد یافت و امراء تومان مثل امیر مبشر و علی سلطان تواچی و دیگر امراء قشونات با پنج هزار مرد روانه آن طرف کشتند و رایت ظفر
شعار بر قرار بصوب قتلغ بر سر منوچهر بود و در اثناء راه فتح هایون را که سلاطین سبب اصفیات عالم و عالمیان بود و غنیمت برده

ظاهر گشت و در بار وی کامکار اندازه ماه بهی بدنیا نگ وسیع و در رو بنیاد جهاد ملازمان بند بر و مطالعه مشغول شدند و در آن
حنو آمد که انبوه عظیم از کبران بر خیل وهشت کشتی سوار شده بر رود آب دریا می آیند هر کشتی از آن کوهی کوه شد و دریا بر پیوسته
ز تند پیلی برانگیخته ورد رو بلند جنبه **جنگ** چو پیلی بیفتاد تک زرود آب دران تاشا بان باد و صیادان آب بر فتن با آورده بر مرغ
هم رخ بسته خواهیم چون آن و همان کر چوبی ابن خیر ابتام الطلایع ان حضرت بسبب انقایت شعف و شره بجهاد با اهل شرک و عناد و شوق با غزاو
نفس و غزوه و جهاد آن ملازمان مرا بی کر بود یکی با یل شد و از آن جمع انرو نماند و پی توقف بسعادت و سلامت سوار شد و با امراء کوی از بند
خاص که در آن محل بدولت ملازمت حاضر بودند دو تو جه فر منزل مهد بار آورد و چون وصول ان بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت
مرج البحرین یلتقیان وقوع یافت دلاوران مجاهد آهن و مجاهدان ظفر قرین بمقابله دشمنان دین در آمدن بعضی پیاده شده خود را در آب
انداختند و مطلب آن در آن بحر عمیق شناور کشته ببوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پای بان ابر اقوی کوه با آنش بیکار بر افروختند و با آن
ملاعین بی دین از کنار آب تیر باران کردند و ایشان از غایت نجات و ضلالت در مقام معارضه پیش جهاد در سر کشیدند و تیر می انداختند
اما انکه آب در آب انداخته بشاه پیر شدند چون بجا افغان رسیدند دست بلاغت بر کنار کشتی زده باندرون در آمدند و چون نا بیند
و لعزدوست صاحب قرانی چشم کشتیها کو شه کبرا ابر ادم شمشیر یست کردانیدند و از نهبان موج دریا بعضی دوزخ فرستادند و زنده فرند
ایشان را اسیر کرده پیاده زدند و بر حسب اشارت بقول شاعر **جنگ** تو در کشتی نکن خود را مسیای از هر لشینی که خود دروغ العلیق
کر لیهم الله مجریها بان کشتیها که کوشه بود ندر اسلحه و صوبت بحریه استیصال باقی کبران شد ند و بان عاقلان دین که کشتیها امان
بود در میان بند یکدیگر پیشند و دست جبل و هنر بخنگ بر کشادند و از طرفین چون موج دریای اخضر بر دو یکدیگر بیامدند **بیت**
چو دریای هیجا بر آورد موج بدان سان که موجش بر آمد با نوج هنگان جنکی چو دوپا بجوش نکند ندر کار و نابی خروش غالیه سپاه
بیاری الله همه را زخم تیغ و ضرب شمشیر هلاک کردانیدند **جنگ** اگر ناهی اندیشه غارا بود شکارش نکان دریا بود ز کاغذ نشاید
ساخت **پس ذکر باب اندوا نعاضی گشاد در ذکر بست عزم که حضرت صاحب قران البغض بیانشت بلت قصد عیان تا کبرا ان العاق**
افتاد قال الله سبحانه و تعالی عما یصفون الان حزب الله هم الغالبون تا ملک الملوک جل و علا کر رفع و خفض مدارج و ضوابط سعد و لست
ان آثار لطف و عنف او شود ز قهر مت و مذلت بر ناصیه دولت و نکبت اهل اقبال و ادبار نکاشته قادر دهاد و خط ادو در این آیه از کلام
نظام اشارت بنادت بانجام کرامت فرموده که غلبه و ظهر بز مخصوص و ایشان کوه دری و ناطقان احکام شرع صحیح انه هر حق بدعا قبت
توقیف کند فرش شرع و رایات اعلام اسلام و دین ان ساحتی بلیان شرک و بر انداختن عبدی اصنام و همت عالی سازد
سزاوار لوای حزب الله کشته البته بر عاقلان و معاندان مظفر کرد و دعا آباد و هر پی سعادت که از طریق حق و جاده صواب
دا حیات بحسرد و پسر ضلالت و جهالت سر کردان شود از حزب شیطان باشد مغلوب و منکوب کرد و **جنگ** یکی را زیک دوش دهد
یکی را زکوی دراز دو دیغا دل را فروزان کند چون چراغ هم برد بد بکرا از درد داغ و از مصداق این سبا حاشت که چون حضر

قران از عز و اصحاب کشتی که در دریای کنگ بودند باز پرداخت همان ساعت از ساحل دریا کوچ فرمود و رایت ظفر پیکر بصوب موضع
قتلغ پود شد و چون از آن موضع محل نزول همایون گشت در همان شب چهارم ماه چون چهار دانک از شب بگذشت از پیش امیر الله داد و ربا
تو چینی والطون بخشی کر هراول رفته بودند دو کوه نهند و عرض همایون رسانیدند که ایشان که ابریشکو پیلا کوده واز دو
تا کنگ عبور نموده اند و در آن طرف کوهی و حشری بی شمار از کفار با استعداد فراوان و اهبت بیشمار جمع شده اند سرداران مبارک شاه
ایشان ملکی است مبارک خان نام و اثبت عساکر و اسباب و ادوات جدال و قتال را آماده ساخته و چون شعار مشعور را اطلاع حضرت
قران بر کیفیت آن احوال و اوضاع افتاد سحرگاه که هنگام ورد بدن نفحات الهی بی باشد به بحث عزم سوار شد با زوی کامکار بتقویت و
الله یعصمک من الناس آن کمر در ترجم رایت نصرت شعار ش مثال **فسیکفیکهم الله** بر سر اعوان و انصار نهد و از آثار حرد شی کوه کوه
بگوش هر ام انتقام او آتش دشمن ند ندار بر افروختن مشعلها شب هند و هنادر خطمان کوبت تو ز رو ز د دی ند بر نو رای بوشانید ند
ان حضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای کنگ عبور فرمود و پنج کروهی راه رفته نماز بامداد بگزارد و باسنت و نوافل اوراد قیام نمود
سپاه ظفر پناه جبهها پوشیده بعزم غزو و جهاد روان شده و چون نزدیک لشکر مخالف رسید مبارک خان ده هزار سوار و پیاده برتیب
داده و باطبل و علم و حیل و عزم ایستاده **بیت** سر او تا پی از دعوی نکیچه بلیس ز تکی بر امچه دران حال خاطر خطیر حضرت صاحب
جهانگیر که مطرح انوار اسرار غیبی بود خطور نمود که هند و ان بی دین بعدد بسیارند و سپاه اسلام در این محل اندک و لشکر هاء مسعود پشت
کر با طراف و جوانب روان داشته ایم بر ساتبق عظیم دور اند ند ند ند بیر محض تو کل بر فضل خداوند چنین فتح بر بخشت و مطاوعت این اندیشه
چهل سوار ان تو مانات امیر زاده شاه رخ که پیش از این با سید خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند پیاده شد و قشر برسیدند
همایون پیوستند بنوعی اکو دعاء و قرار رشید بودی بر حسب فرموده و لو اراکهم لاضلکم چنان ذات بنا سی و این الطاف از غرایب
حکیم کارساز و لطیف بنده نواز است **جنگ** یاری از حق جو که جز فضلش علاج مشکلات نکشاید هر چه خواهی از و طلب
ره بکج مراد نشاید صاحب قران گیتی ستان شکر و سپاس حضرت سان بجا آورده سمع و امکان اقامت فرموده و فرمان داد که امیر شاه ملک
الله داد با هزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند پیش دشمنان دانند و اسلاک گشته شوکت ایشان بقتل اتفات در بساد
و شمارزان مبلان شجاع مردانی را انقیاد دعوه دست تو کل بر تیغ عزو انداخته و با ندیشه بر سر آن کبران تاخته از قوه
دو زاقبال صاحبقران کردون غلام ترس و هیبت در دل آن بد بختان چنان مستولی شد که بی توقف از مقام استکبار و مستی
بفرار دکر بر نهادند و چون طیور ضعیف که از شاهین و حوش ناتوان از صولت شیر غران برمیدند و از غایت دهشت عنان
از رکاب و فرار از ثبات باز نشناخته بفرار در جنگلها خزیدند و لشکر منصور از عقب ایشان در آمده خلقی کشته آن چند
را بتیغ غزو بکذرانیدند و لشکر منصور از عقب ایشان در آمده در آن زمان و فرزندان ایشان را اسیر ساختند و لشکر با دزغنیمت
بسیار بدست آمد از آن جمله گلهها گاو بود از حد ضبط و شمار بیرون و از اندازه و هم و قیاس افزون حضرت صاحبقران ساعتی

انجا رسیده بود و درین زمان خبر آمد که در دامن دره کوه بلند که بر کنار آب کنک است کبران بسیار جمع شده اند فی الحال با افضل سوار
متوجه کوه بلند شد و باقی لشکریان بر گرفتن غنیمت مشغول بودند و چون موکب همایون برسید ایشان در برابر آمدند مخالفان بسیار بودند دوازده
دویست هزار جمع آمده از امرا شیخ ارسلان شاه ملک و علی سلطان توچی با وجود قلت افراد افتاده و از مغول تکبیر و تهلیل بغلغله در ایشان بر
ایشان راندند و ضرب تیغ آبدار آتش بار در خرمن هستی کفار انداخته و آن بی دینان را با کثرت عدد مغلوب و مقهور گردانیدند و
وضبط آن اشتغال داشتند تا وا زمان صد سوار ملازم رکاب حضرت انتساب بودند ناگاه کبیری ملک شیخ نام با اصل سوار ملازم
رکاب حضرت و پیاده مانند قوافل بهمها کرده رو بموکب همایون جهانپناه نهادند حضرت صاحبقران تا حدی شعار عزم ثابت
آن کبران شتافت و چون نزدیک رسید متعاقب یک باران با ایشان در رسید یکی از لشکریان تحقیق ناکرده پیش راند و بی وقوف عرض رسانید
که این شیخ کوکر است از جمله بندگان درگاه که بزبان سپاه ظفر پناه می باشد حضرت جهت سبب کرده سعادت بطرف کوه او در توجه کرد
از لشکر اسلام را بر تیغ رسانیدند و چون حضرت صاحبقران آن حال مشاهده فرمود فرمان داد که کبیری نوید در آنجا آن ملعون نافرمان
توان مشرک که صحت حال بعد ذلک زنیم داشت بیرحی برشکم و شمشیری بسر زده از پشت زین بر رو افتاده آن اندافت در سلک صدور
کردن لشکر زود بلک رکاب حضرت انتساب آورده حضرت صاحبقران از آن حال برسید او بجای جواب جان داد و ظفر از حنث جهد
آن لعین و اتباع بی دین ذات و باقی امرا عز و نصرت دور کار دمار از ایشان گشت و در همان ساعت خبر آوردند که در دره
کوه بلند که ازین موضع تا آن جای دو کروه راهست حشری انبوه و خلق بسیار از هندوان کبر جمع شده اند و درین مسافت بیشهای
کثرت درختان و تشابک اغصان و افنان بادشیک دو آن بعضا بقوان افنان و نیز آن بیرون دو دار جمله حیثیان بسیار بود و هنگام
جهان غلیظ و قوی کرا کی کسی یکی از آن از اود بعطل منکر سوار ... ثم هنوز حضرت صاحبقران دران روز دو نوبت متحمل مشاق
واخطار شاق بود و بنفس مبارک در معرکه غزا و قتال کفار و جهاد فرموده هنگام آن رسید که رکاب مسعود اسطه استراحت فرماید
جوان این خبر بسامع علیه رسید همت ملکانه از کار صواب جاویدان بطلب راحت و فتی است آن اختیار نمود و دران با جمعی از خواص
و چندکس از امرا آنشوتات کرد متعلقه ای بودند متوجه آن دره شد و چون بتنها دشوار گذار در آن راه بود و هندوان کافر بسیار
و لشکر خاطر امید بود حضرت صاحبقران را در خاطر خطور گذشت که اگر درین دلاور ندیر محمد سلطانشاه مبین سلطان نظامی صفی برلاس
را امید بود و حال آنکه سه روز پیشتر ایشان را برسبیل ثامت باجته دور فرستاده بود و متوقع نبود که درین موقف حاضر آیند
چه در عرض این برون از آب کذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایات همایون ازین طرف آب عبور نخواهد نمود و درین
دور بکیشیه و قت نماز دیگر بصوت کوس جهت نغمه بسته بود از در ریحه غیب علمی بدید کشته بریسند بی که بعوکب همایون پیوستند
بیت مگر که نوع قضا بود دایی شاه جهان که هرچه کرد مقصود در و نک ازان و با اتفاق برابران کبران را اندر نار
طاقت و دست شجاعت بر گرونکر و ضرب شمشیر و زخم تیر بر کشادند و اکثر آن کمراهان را بتیغ جهاد بکذرانیدند

و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو بسیار که حساب و هم از تعیین تعداد آن
عاجز و عقل از شمار آن مستوفی بود و دران یکروز مجاهدان اسلام شرف سه غزا و در نامزد کار حضرت صاحبقران نامدار گشت که بنفس مبارک
در مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بخصیص سلاطین دنیا علی الخصوص آنکه
در یک روز و هم در یک روز کار چون روی هندوان در ولایت بیرونی نهادن سیاه شدن گرفت و دران شبها که محل نزول سوم بود از یکی
جای موضع فرود آمدن نبود سپاه ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور بعودت و موم و مراجعت نموده فرود
آمدند و این فتح آیت با نوع اقبال در شهور سنه احدی و ثمانمایه در ایام سلطنت پادشاهی حضرت صاحبقران در وزیان
رسید بیت بتا جا و دان باد ازان شاه بکام نو که دولت خورشید ماه جهان او بود این نو خشنود باد تن بدسکالان بیمار و درد باد
همیشه پناه دهد جهان دار باد سر دشمنان سر نگون سار باد **گفتار در استیصال کبران که بر دره کوبله بودند و کبیکی کبر بوشکال کاو**
شده در انغار و تعظیم کبران هندوان دره کوبله بر دامن کوهیست که در نای کنک از آن غار و آن میگذرد و باعتقاد کوچ راه با این دره از موضع
سنگیست بر شکل گاو و آب دریا از آن سنگ بیرون می آید و کبر و مغان دیار هندوان سنگ را می پرستند و هم چنانچه همه ساله از اطراف و جوانب
دور و نزدیک آیند در بیای این دره می آورند و بیان کاو سنگین از خط القرب می پویند و مردمان خود را می سوزانند و خاکستر ایشان را همراه آورده دران آب
میریزند و ارواح حشرا و سیله نجات او میدانند و نذر و نثر میکنند اب میپاشند و بزعم کاوران آب در می پایند و آب بر سر خود میزنند
و سر و ریش می تراشند و انواع عبادات میداشتند بابرع که از ارکان اسلام اهل نجابت و ابو نصر عتبی رحمة الله علیه حکایت عجایب
کفار هندو و عاید فاسد که در باب این آب دارند در کتاب یمینی آورده جه جلالت انکرناصر الدین سبکتکین و پسرش سلطان محمود سالها
در هندوستان بغزو جهاد قیام نمودند و بلاد و قلاع آن دیار بتدریج بکشودند شکر الله تعالی سعیهم رضی عنهم سلطان محمود در آخر متوجه
این دره شد و لشکر اسلام را باین حد رسانید و صاحب ترجمه یمینی از غزوات و مواقف مغازی یمین الدوله محمود در آن سوره صاحب
مورد کامکار دریا دل همت اعلی همت هندوستان آورده بیعنی شاه زادگان و امرا نوئینان لشکر بر آمی بر آن سامت و حوالی
بالعظمة سپاه ظفر پناه بر اهی دیگر متوجه گشته و هر کوه و هرچه در راه بود از بلاد و قلاع و مواضع در زمین همه را مسخر ساخته و اهل کفر
ضلال را بر انداخته میرفتند تا دهلی که تختگاه آن مملکت است چنانچه بتفصیل شرح داده شد و بعد از فتح دهلی از آب کنک عبور نموده
و درین نواحی که سخن بذکر آن رسید و غلام عزر ... بتقدیم رسانیدند سبحان الله الذی اید بنصرة الغزاة ورفع بعضهم فوق بعض درجات
دران دره کروهی انبوه از کبران هندو ماوا بوده اند و اموال بسیار از مواشی و منقولات در تصرف ایشان باقی مانده بود در روز دو
شنبه چهارم ماه جمادی الاولی خورشید رایت نصرت شعار از افق عزیمت طلوع نموده و سپاه ارکان جنبش ستاره شمار در حرکت آمد متوجه دره کوبله
شدند و چون از دولت قدیم با استیصال لشکر کفر و ضلال تعلق گرفته بود آن بدبختان بغلبه و کثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند
و با لعال مقابله و جدال بدماغ پیچ عزم راه دادند و منبت ذهن ایشان را ماده کشتن و هلاکی که هیولی شر بود انشاء انشاب سیخی

ارتفاع این کلمه معرکه سپهر بر افواه لشکر اسلام شایع گشته کرده بان دره رسیدند میمنه از فرشکوه امیر زاده پیر محمد و امیر
سلیمانشاه ارسلان و میسره از شکوه امیر زاده و مجابات نامجوی از امرا نامدار زینت یافته و در مقدمه توانا امیرشاه ملک و دیگر
مرغیمه مقدار را یت مکنت و اقتدار بر افراختند و چون صدای غریو کورکه و کوس و نقاره و نفیر دران کوه و دره افتاد و روزانه ... تهلیل و هول
و لکبیر غازیان آن کوه بپوست و لشکر ظفر قرین در ناحیت بجوش در آمد خروش برادر زده زهره کافران خاک کشت و از خوف
و اضطراب در خرمن ثبات و قرار آن مداهنان افتاد و مجموع از مقاتلت بیم و هراس دست عجز در دامن فرار زدند و کوهها که جهت آن لشکر
اسلام از جای ایشان در انکاه بتیغ زهر آلود فام زیاران برد شیر دلان ظفر پناه و دو کوه با فوج رسانیدند و کشت بیدیتان هر یکی عرب
و بکذرانیدند و ماندکی از آن ورطه نیم جان بیرون برد که بیراکنده گشتند و اموال و اسباب بخدمت شمار و فوج روز کار لشکریان حضرت شعار
گشت و چون آن دره را روی عماد از حیث وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت در همان روز باز کشته از دریا کنک عبور فرمود و در ساحل دریای
غاز چشمین تمام نمود و بر فیض اعانه الغیب شکر بحیثیت آن بیماند بار رسانید و هم دران ساعت سوار شده یکچ کروه راه بر آن دور طرف بر
کنک نزول فرمود حفظ الهی در حرکت و سکون حارس و نگهبان و فتح و ظفر در شب و روز طلیعه سپاه کیتی ستان والحمد لله والمنة لله المقیم
گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از ممالک هندوستان چون خایت ندرت کاملاً و هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت صاحبقران از
امر این انداخت که با شجاع تا آن زمین جهاد و رایت همت عالی ساختند و لشکر اسلام را بدیار هند که بعد فرمان داد تا سپاه ظفر پناه چند
شام هر فوج برای متوجه شدند و از سرحد ممالک تا بدجلی که پایه تخت هندوستان است هر کجا حصار و قلعه بود هر را مسخر کرده از فتح حریر
کبران و بت پرستان باب تیغ غزو یاک ساخته و از فتح دهلی و فتح و قمع مفسدان اغیار پرداخته بر صحیح کشور هند در انداخته و رسوم کفر و ضلالت
تمام سواحل دریاء کنک و دره کوبله و ساحل مواضع آن حدود و نواحی بر انداختند بموجبی که کیفیت آن بتفصیل شرح داده نوشته آمد
ارکان آن که درانجا حال صورت بالاستقبال مشاهده نماید و هیچ تیر سررشته تقدیر باز با بد عزم مراجعت فرمود و در زمستان
ششم جمادی الاولی جهت عادت و اقبال از کنار آب کنک عطف فرمود و در روز سه شنبه و عنان عزیمت مراجعت همایون معطوف داشت
و امرا و سرداران سپاه هر یک بمواضع و مراحل خود روان شدند و فرمان همایون صادر شد که بوره جابان بر وند و اعزوز بموکب حضرت قرین
رسانیدند و روز چهارشنبه هفتم ماه شش کروه راه نهضت نزول فرمود و مبیان این منزل عقل اعزاف چهار کروه بود و در آن موضع خبر آوردند
که در ورغا کوه سوالک که از انجا یک لک و دو لک ازهندوستان می گویند کبران بسیار از هندوان مستعد کار زار گردیده جمع شده اند
این خال بر لوح ضمیر منیر صاحبقران همایون نقش بست بر تیغ قلع و قطاع فساد پیوست که لشکر منصور که در آن مرغزار کوچ کرده ...
آن کروه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک تا بلغار فرمود بمحلی که پنج کروه نامزد بود تا بکوه سوالک در کشف حفظ الله تعالی و بارک
نزول فرمود و دران مقام امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین با از امرا مرتضی بموکب همایون ملحق شدند و امیر سلیمانشاه
و دیگر امرا در موقف اخلاص و هوا خواهی زانو زده عرضه داشتند که اگر رایات فتح آیات بعسکر ظفر قرین مراجعت نموده ذات بی همال بر سر ...

و اقبال استراحت فرماید ما بندگان و چاکران بر سر ان هندوان تاخت کنیم و با بخت دولت قاهره دمار از روزگار ایشان برآوریم حضرت
جواب فرمود که اگرچه در کتاب مسطور بنوک خامه نور و سواد بیض حور بر ورق منشور کتابه یوم تحیوا نگار رقم آورد این کلمه اشکال که
با امت تمیز جهاد و قیام نمودن متضمن دو فایده است یکی ادخار مثوبات اخروی و یکی حصول فتوحات و غنایم دنیوی چنانکه شمائل
در بین و نصرت بهین فایده است مارا مطمح نظر همت نیل سعادت سرمدیست و غنیم تابع آنها برای خود و جمع فواید مال و منافع حال
از برای لشکریانست که ملازمت در ولاء و ملاحظه حال زیر دستان نمودن آیین پادشاهان دادگسترست و مرحمت فرمودن در باب
ضعفا و مساکین از خصائل ستوده سلاطین عدل پرورد **بیت** داد گر دین تا نکه انداوتا آن روز حشر سایه حق پادشاه دادگر
نکند و هم دران روز حکم صادر شد که امیر جهانشاه که از امرا جرانغار بود و پیش از این بحفظ بطرف آب جون تاخت رفته بود با
دیار بکر از امرا پیرزاده مصطفی علی و کفار غارت وجه مستقر کرد که امیر جهانشاه برعت فرمان بدرگاه اسلام پناه شتافت **گفتار در تاخت فرمود**
حضرت صاحبقران بکوه سوالک حضرت صاحبقران روز شنبه دهم ماه جمادی الاولی بعزم تاخت کوه سوالک سوار شد و دران دره راه دوری
بود هر روز نام و بحقیقت بیرون راهی بود بدرون بلغار خلقی بسیار جمع کرده و حشری بی حد و شمار فراهم آورده و عقبات کوه و جنگل جای
معمور شد و قرینه بنیاد کشته غاکی کرده بود ما شر از میمنه امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین
و امیر جهانشاه و دو دهرا و ل قول امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و سایر امرا و بهادران جرانغار و برانغار و ملک دست جلادت و زبان شجاعت
بعزو کفار و تنبیه ملک جبار کشاده کردند بانک کرنای قدم و نقاره دو دو حضرت صاحبقران در زده ها ان دره چون کلاه خورشید در دهان
عره بر داد و نموده بود و فراخ فوج سابق هادر و زاغ کان عجایب عقابان جانشکار پرواز داد خنجر زهر درشکل الماس منزل
را ودیعه کبرا جان نکوهیده بیام شد و تمام سنگ و خاک آن کوه و دره از خون هندوان شیر رنگ لعل فام گشت **نظم** کسی
کافران خاک شد بر بعلق ز خون سنگ آن دره مجموع لعل هلال شاکر از ضرب خنجر ز سر غناه کبران بر آورده بر آرزو کی که
دو بیگر نخاش شدان دره بانک کوه را زیبی خون که از زخم داران چکید ز هندوستان خون بجیحون رسید افرا کرم سا
ظفر در سایه رایات اسلام اقبال فیروزی بر کشاده و حزب شیطان آن زمره کفر و ضلال نیست و نابود شد غنایم فراوان از اموال
برده و مواشی و غیرها از ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد و اشارت علیه از موقف رحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت
که از مردم قوی حال که هر یک سپهر و چهارصد کاو که شده بودند بعضی باز ستانده بمردم ضعیف بخش کنند و از منامی آن تصنیف و
بدو رزق اهاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده و مرد و زن دادند مجموع از آن غنایم و فتوحات چنین منتفع گشتند و هیچکس محروم نماند
شب یکشنبه که جمشید خورشید شرقی بیمار خورشید شبستان مغرب خرامید حضرت صاحبقران بر تاف امیرزاده پیر محمد نزول فرموده و منزل
زاده ایشان از حسن اتفاق جنیت نیم روز ان فیروزه طاق کردون کشت و روز یکشنبه با ملاد **بیت** چو خورشید تابنده بیمو در
در با غ بکشاد کرده بدیشن رایت منصور از ان مرحله روان شده و بسعادت و اقبال با دو دهها بر دند بوضع بهن کردان را پایی برکی

مشهور بولایت بنا بود و روز دوشنبه دوازدهم ماه از طرح کوچ کرده چهار کروه راه برفتند و روز موضع [illegible]

[illegible]

زام و خلق خلک [illegible] الکام و حفظ ملک [illegible] درجنبش [illegible]

الانعام **گفتار در مواقف غزوات که در جای دیگر از کوه سوالک واقع شد** روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول که خسرو سیارگان از برج [illegible]

وضا عبور نموده بجای دیگر [illegible]

دیگر از کوه سوالک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین صورت حال آن ملاعین گشت لشکریان اسلام از آن دهر علف و علوفه فراوان برداشتند و دور
دور دهلی دیگر را که بآن نزدیکی بود وقت نماز پیشین بتاختند و لیکن غله و سایر اطعمه آن موضع نقل کردند و در آن راه بود راه که آن
شدگان در نگاه بودند تمام شد و روز چهارشنبه نوزدهم ماه از آن منزل کوچ کرده در مقابل قصبه جوانقاف نزول افتاد و شش
کروه راه بود و در بین منازل و مراحل فوج بهادر فرسخ راه را و کثرت زار را بود متصل بیکدیگر چنانچه خوب بعضا کردن تماشا باید
حاصل میشد در آن جا کاه ما چهارپایان علف خوار کردند و روز پنجشنبه بیستم ماه رایات نصرت شعار متوجه جون شد و در آن دره
که منبع آب جون است در آمد و لشکر منصور چند نوبت از آن آب بگذشت و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جون بود و دست
ترتیب ... دو علم هندوان فوج مهکل بر در آن جا اهل بودند و کوهها و جنگلها در غایت محکمی و استوار داشتند چنانچه بلا انحار ...
از عالات ... بدبختان ... خود را بکوهها فرستادند و ... از هندوان جاهل کافر مستور که ...
بودند با لشکر ... از سر ... کشتند ... میکوشیدند که ... و عوض حصین آن کوه پناه برده بودند و
و چون ... که در وقت طلوع ماه ... آید ... بجا ... حضرت صاحب قران که هنگام ...
نوع ... بود ... مدبران ... در دام ... سپاه اسلام ... از آن دو صف ...
... داد که ایشان ... منصور ... نموده ... کردند
بازکشتن ... علوفه و غله ... برداشتند و اشارت علیه ... که چند فوج ...
... آن شاه ... ظفر پناه ... روز ... ماه از آب جون گذر کرده چهار
کروه راه ... در کنار آب ... نزول کرد و در آن مقام چهار فرسخ ... بود و علف ...
موکب همایون ... هندوان ... منصور ... از ... نیز ...
چون ... آمدند ... چند فوج ... پناه حضرت پناه در ... منظر ... تا کاه ... جا ... از کمک
چون ... آمدند ... کمرا ... پی ... و بسیاری از ایشان ... جهاد ... آن ...
امیر شیخ نور الدین ... و جمعی ... ملک ... جناب کبیر ... اسلام ...
... شکر و سپاس ... کار ... حرق ... موحدان ... مشرکان ...
... او ... کثیر ... کلمات ... که ... مکبران ... منصور
... لشکر اسلام ... فتح ...
... با فنیه ... برکنار ... از سر ...
... واقع ... مسبب الاسباب ... سبب جنگ در وقت ... کوتاه

فلک ... کار ... زمین ... زمین ... چون ... بندهاند ... حدیث سرافکنده اند ... مفید و مسلم
ساختند ... مصلحت استخلاص ... لشکر
اسلام ... کردند ... سعادت اسلام ... لاالعدیمی ...
معروضات که ... جنگ ... نوازش ... چراغ که ... اما چون ...
... در پیش آن ... با الظاهر ... الله ...
... نوازش سرافراز گشت ... التماس او ... که ... حمایت ... روز یکشنبه ...
... ماه ... اتفاق ... کردن ... ولایت ... بوده ... ذکر مقتضی شه بهادر

دشمن کوکب و در ضمن آن هند که شاه زادگان ... بجنب ... طرف ... بودند ... کرده اند

دمال ... استیصال ... دشمن کوکر ... که ... او مواقف ... آن ...
... ملک ... اقبال ... فرقها ... فتح ... شرمساری ...
... برقراری و طاعت ... امتحان ... شعر
تکل الی شاه العلی ... و لکن ... عزیز ... حال ... روزی ... شود ... کند ... از ... بخش
در حضرت صاحب قران که نقش نگین پادشاهی ... از ... دولت ... قدم
هذا ... معمور ... که ... خدمت ... اقبال ... خاطر ... حارث ...
خاندان ... رباعی ... که ... مبارک ... طریقت
... الاخوت ... کوکر ... فرخنده ... سعادت ملازمت موکب ...
تا ... نوازش ... پادشاهانه ... سرافراز گشت ... هندوستان ... هندوان ...
نمودند که ما از ... اتباع ... آب ...
... ولایت ... پناه ... عسکر ظفر پناه ... چون ...
... نشاط ... عیش و عشرت ... موقعی ...
... مطلق ... آثار ...
درگاه ... الله ... هندو ... و دیگران ...
ایشان ... التفات ... مضمون اشارت مثنوی
دست ... کم ... خدمت ... کند ... غافل ...

بیت کلیم بخت کسی را که بافت شاه سفید کردن نوعی از محالات لاجرم فرمان قهرمان قضا نفاذ یافت که ولایت
او را غارت کنند و او را کرفته بیاورند و هلجا بجا رعایا لا الکفور در روز دوشنبه بیست و چهارم ماه موکب حضرت پناه از آب جناوه عبور
نموده پنج کروه راه قطع فرموده نزول کردند و در آن روز نوکران امیرزاده پیر محمد از تبریز برسیدند و خبر سلامتی شاه زاده
و فرزندان و سایر چاکران دولتخواهان که در آن جانب بودند آوردند و اخبار بغداد و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و قلعه
النجق بعرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست و پنجم چند نفر از ضعیفان لشکر در آب غرق شدند حضرت صاحب قران فرمود
رسن بجار کان کشند و حکم واجب الامتثال بصدور یافت که تا اسبان و استران خاصه شریفه بر بار نمانند کاه دارند و ایشان را سوار
ساحل سلامت بکذرانیدند ع هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش و دران روز هندو شاه خازن را بطرف دار السلطنه سمرقند
روانه فرمود تا بشارت قرب وصول رایت فیروزی شعار بمسامع انتظار اطفال آن دیار رساند و هم دران روز نوکران امیرزاده
پیر محمد عمر شیخ از فارس آمده مژده سلامت آن شاهزاده رسانیدند و از استقامت احوال مملکت و جمعیت آنها [illegible]
و بلاد [illegible] از جمله شمشیرها، مصر و غیر آن معروض داشتند و روز چهارشنبه بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه کوچ کرده
و شش کروه راه رانده در بیابان فرود آمدند و دران روز یکی از ایلچیان [illegible] الملک سمرقند رسید و بشارت رسانید که متعاقب
جهانکشای که چون روم [illegible] خوانند و [illegible] که [illegible] در آن روز [illegible] سلطنت و [illegible] خواهند رسید و فرزند
کامکار که منظور نظر عنایت [illegible] زودتر باستقبال [illegible] و هم دران روز رای عالم آرای بران قرار کرفت که پیش از [illegible]
منصور از دریا عبور نمایند [illegible] مبادرت نمود [illegible] فرمود بیت منزل وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر کردد روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه [illegible] فرموده شش کروه راه قطع کردند و در کنار جنکل برسر تلی خیمه
حضرت صاحب قران [illegible] زده [illegible] و دران روز [illegible] لشکر ظفر قرین از [illegible]
[illegible] از امرای شیخ نور الدین [illegible] و جمله [illegible] آن شهر را [illegible]
این حال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه [illegible] برغزوات
اقدام نموده و هندوان [illegible] تیغ جهاد [illegible] و غنیمت فراوان حاصل کرده [illegible]
برسم [illegible] بمحل عرض رسانیدند صاحب قران [illegible] انعام فرموده
نظر التفات [illegible] افتاد و او را مشمول [illegible] خاصه [illegible] داشته و [illegible]
اقران و امثال بلند پایه و سرافراز کشت اعاظم و اکابر جهان چشم امید بران داشتند که [illegible] التفات [illegible] حضرت
شوند تا بخت بلند [illegible] ایشان [illegible] سلاطین دوران [illegible] عالم
اختصاص یابند [illegible] دولت [illegible] سعادت [illegible] شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحب قران کیتی ستان شد

زمین و حضرت آن زمان فایق آمد بیت ذره کز هوای او برخاست ز آفتابش کذشت پایه قدر و هم دران روز [illegible]
لازم الاتباع نفاذ پیوست که امرا و جوانغار و برانغار و سایر امرا و تومانات [illegible] مجلس [illegible] کردند و مجموع شا
هزادکان و نوئینان و امرا و تومانات و هزارجات و قشونات هر یک را باندازه قدر و رتبت خلعتها کرامت [illegible] فرمود و شا
هزاده پیر محمد جهانکیر را کمر مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید و از اعیان ملک هند جماعتی که اقبال آستان ملازم موکب جهانکشا
از امرا و شاهان همه را بصنوف عواطف پادشاهانه مخصوص کردانید و تشریفات فاخر پوشانید برلیغها کرامت فرموده [illegible]
مراجعت ارزانی داشت و خضرخان که [illegible] او را کرفته بود و در قلعه بند کرده و او کریخته به [illegible] ولایت [illegible]
که ملک ملتان بود رفته و چون رایات حضرت شعار سایه سعادت بران دیار انداخت برهنمونی توفیق [illegible] اخلاص [illegible]
آورده و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر آسا ملازم موکب جهانکشا کشته [illegible] عاطفت پادشاهانه او را نیز به
عواطف اختصاص بخشید [illegible] ولایت ملتان [illegible] فرمود و چون دران حدود شکارکاهی بود [illegible]
[illegible] آهو [illegible] شکاری بسیار بود [illegible]
اصناف طیور مثل طاوس و طوطی و دیکر مرغان کونا کون بی حد و شمار نشاط شکار [illegible]
از خاطر همایون سر برزد و برحسب فرمان [illegible] چندین هزار [illegible] که روان شدند و بعضی [illegible]
بیشه [illegible] کالانعام بل هم اضل حال ایشان است [illegible]
[illegible] شکار [illegible] وحوش و طیور و پرندکان [illegible]
بیت برون جسته [illegible] شاهین [illegible]
[illegible] و شاهین [illegible] و چندان شکار [illegible]
[illegible] حصر و شمار آن [illegible] و از جمله [illegible]
[illegible] است که اسپ را با سوار [illegible]
[illegible] انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن [illegible]
[illegible] فارغ شدند [illegible] کوه راه [illegible]
[illegible] مصراع [illegible] ذکر صفت [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] معقد [illegible]
[illegible] از ثقات معتمد [illegible] از سکان آن سرزمین [illegible] تفتیش و تحقیق مقرر کشته
کذارش [illegible] طول و عرض [illegible] مستفاد میشود

و من الله التوفیق کشمیر ولایتیست قریب خاق وسط اقلیم اعتدالست که عرض‌ش سی و سه درجه باشد و سی و هفت دقیقه و طولش
آنجا که عرض آن سی و شش درجه است و پنجاه چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سعد الصد و نه
درجه و عرض آن ولایت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف است بر واسع جبال کوه جنوبیش بجانب دهلی و زمین هند واقع است و کوه
شمالی بطرف بدخشان و حواب خراسان و جانب غربیش بصوب ... است که محل اقامت و بودن اقوام اوغانی باشد و طرف شرقیش منتهی
میشود بجبال و اراضی تبت و مسافت طول آن عرصه اعظم هموار واقع شده از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخ و عرض آن از
جانب جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در نفس آن دشت هموار که میان کوهها واقع شده ده هزار قریه معمور است مشحون بچشمه‌ها و
و طوطی و دیگر مرغان گوناگون بیحد و شمار خاطر شکار ... و داعیه ... خاطر همایون سر برنده
فرمان نشاکرده شمار ... چند چشمه سار و آب و سبزه بسیار ... که در تمام آن ولایت از کوه
و غاران صد هزار در ... عمارت و زراعت و از شواهد جودت آب و هوای آن دیار ... که حسن منظر و لطف شمایل خوبان ...
سخن و ران فرموده اند چنانکه گفته باشد **بیت** شاه هر دلبران کشمیر ... که ... ان حور
روم ... کش ... وبی ... انواع درختان میوه دارست و ...
... چون هوایش ... میوه‌ها که ... ایشان در آنجا
حاصل میشود لیکن ... از طرف شرقی و غربی ... فرسخ
تا بکوه ... تمام ... حکام آن دیار ... بغداد ... که ...
بغداد ... از ... ولایت ...
ایضا ... کشتی ... درویش ... که ... ولایت و محل ... واقع
کشتی ... آب ... کشمیر ... آب ...
میکنند و ... بآب ... بیاه ... که ...
میکشند و ... که ...
من کل زوج بهیج ... فتح ...
... هر ... را ... قیامت
ولایتیست ... خراسان ... طریق ... دوات
بیرون ... چهار پای بار ...
کردو ... بصوب هندوستان دارند ... و طرفی که بصوب تبت واقع شده اثنان دو راه است

تراست تا چند دو روزه راه علف بسیار هست که طبیعت ... و سواران را عبور از آن طریق دشوارست که چهار پایان تلف
میشوند **شعر** و غایة الاماشنعت مضاعفة من الذروع و عن ... من ... حضرت صاحب قران ...
از موضع جیهان بنفس ... کرده ... که ... رایات نصرت شعار کشته و ... ظفر آثار
بر ورود ... که با ایشان علیه ... بودند ... فرمود ... لشکریان ... و ... معاودت
با موضع ... امیر شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکر را از پل بگذرانند کشاورزان

شدن حضرت صاحب قران ... باستیصال ... طرف ... سلطنت ... صباح یکشنبه سلخ ماه جمادی الاخر حضرت صاحب قران

پیش از لشکر بنفس ... عزم ... ایلغار فرمود ... راه ... و موضع ... که از توابع کوه جود
محال ... خراسان ... ماه همایون از موضع ... بعنی سمرقند ظاهر ...
شده ... فرمود ... که ... نماز
مبارک سوار گشته ... نماز شام ... در کنار ... آب
... بودن ... و سبب ... باشد
روز ... ماه ... ساحل آب ... و ...
از ... که محافظت ... و ... ایشان مفوض بود ...
سر ... فرموده ... کشتی ... عبور
... امیر الله ... که ...
نماز ... عزم ... نزول فرمود و چهارشنبه سوم ماه
از آن موضع ... نزول ... امیر ... که ... معاشد
برجیت ... در نام ... هفت ماه ... ساحت گیتی پناه ... بودند ... مقام چشم سعادت
... گوشه ... زمین بوس ... حضرت ...
... حضرت صاحب قران ...
... از ایشان ... کرده بودند ... که تمام
از آن ... عبور کنند ... چهارم ماه ... روز ... طرف ...
... فتح و ظفر ... میرانشاه ...
تا بشارت فتح و فتوحات ... و سلامت ... دولت ... اقبال ... خراسان ... ممالک ... با ... محل ...

بانکه **بیت** ز اقبال شاهنشه کامران خدیو جهانگیر صاحب قران عجب نبود ار بکشد کران تا کران بیاورد آن کار فتح هندوستان و هم
از روز محمود را خواجه و هندو شاه را بکابل فرستاد که لشکر را جمع ساخته دفع اوغانیان پیاوند که مدتی شد کهش که امیر سلیمانشاه در زمان
نوئین زابلستان کنوز را بجانب هندوستان جهت دفع شر اوغانیان و رسوخ بنیان امن و امان مسلمانان قلعه غزنین را مرمت تمام
کرده بود ولیکن در کنار قلعه چشمه خوشگوار بود و خارج از حصار واقع شد و درین وقت رای منیر اشرف اقتضا نمود که چشمه انوار
و صواب بود مقتضی آن شد که آن چشمه را اندرون حصار باشد و با وجود غلبه اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد و بلاد
بحصول این آرزو و مراد خویش را بر ذات شریف در آنجا توقف فرموده و چون معلوم بود که از غازیان شمار چه مقدار در خدمات نصرت شعار
باغاد [illegible] اند و موضوع رای انور افتاده بود که از جمله اسباب اضافه خزینه چند حق وارثان لازم است اشارت علیه بصدور پیوست که ان
قلعه ها بجانبان که ملازم موکب ظفر قرین اند بخش کنند مردم را از هوای نقل نقل طمع برآمد از رو تا شد و هر کس از امرای سپاه بمجموع
نوکران و اتباع خود را کردند بودند و بعضی زیاده بر آن بر بازرخانه اند بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافی
چنانچه چشمه مذکور داخل حصار گردد بر حسب مفصل بسمت عمل با سیاق انداختند و روز شنبه ششم ماه مذکور نمازدیگر
بکفایت آن مهم اشتغال رفت بجدی که مجموع امرا و اشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش رجب فرموده سنگ می کشیدند و
دوشنبه که مهم باتمام پیوست از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قاری ای بایسنغر از قشون او سه اعلی جوجی نژاد معتمد الشان
و تاری غلی با چهار صد خانه کوچ اوزبک بمحافظت قلعه تعیین فرموده و ضبط مملکت این باب قشون از اعظم زاده شیخ نورالدین
حسن تخت کان نام زد کرد و بطرف کشتند شیخ مبارکشاه بیمار گردان شد و در آنجا اتفاق نزول افتاد و روز دوشنبه نهم ماه از
منزل کوچ کرده براه کامج روان شدند و دهم روز شیخ احمد خواجه اوغانی بعزو وصول و حصول در بارگاه عالمپناه فایض شد و نیز
دولتش از تقبیل رکاب ذرایا نوال ارتشاف زلال سعادت و سلسال اقبال نمود لیکن شیخ از آنات و لطائف شیخی که در ذات
این و لاابسط حوان و نقل نشانات در شرح کان توانا بود فامرا بگذرد بر شیخ بر در راه و رسم فقر و درویشی موقف نگشت و طوبی
شعر طوبی لاصحاب التوفیق بر و مثال نایاد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت که از سایه اش اسایش جان
دهد کام از میوه آرایش جان دهد و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل عوض اسپکا از قدوم مبارک حضرت صاحب قران
غیرت افزای روضه رضوان گشت و این گنج از مساعدت توفیق و نظیره حضرت بفرد روح بتقدیم رسانید و روز چهارشنبه دهم ماه از
اسپکا هضت فرموده و به خانه رامک در آمد نزول فرموده در آن روز مولانا لطف الله شاه زاده شاهرخ فرستاد که
وصول رایت جهانگشای بر شاند و روز پنجشنبه یازدهم قریه سرخاب محل نزول همایون گشت و چاشت همان روز از آنجا در
گشته هوای کابل از غبار موکب ظفر قرین مشک اگین شد و در آنجا خواجه از اطفال آبا و بعضی از لشکریان که اسپان ایشان باز
مانده بود و اسیران و قطار مجموع بگذاشت و عشرت آن بار گذاشت که ایشان سر کرده از عقب بیاورد و بعد که از آنجا گذشته

به هزار چوبی تو انستند دانچوی تاجی کیرات که معمار همت عالی نهمت آن حضرت احیا فرموده چنانچه اشارتی بیان کرده شد
در روز جمعه دوازدهم از دهانه چوبی تو بابای عزیمت بر رکاب توجه در آورند و بموضع عزبان فرود آمد و فرمان قضا
جریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون موکب همایون بسعادت روی سلطانی کن از آن
بامثال امر مبادرت نمودند و بعجت فرموده با تمام پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شتر تو و شکی در آن که شنبه
در نعما که ازعقبه ماند تا اغا قریب دو فرسخ بود نزول فرمود و آن روز از اصابت عین الکمال در ذات و پای مبارک آن
سرور رایات آفاق قرحه بار زخم شد و الم پی قرار بدید آمد و بدین سبب خاطر سر گردان شد و از ابیاران تا بسرحد اضطراب انتشار
و آن منزل را که زمانی در آنجا ناخوشی اغاز نهاده این غار صورت داد ناخوشک خوانند و بهنگام همایون از قبة الاسلام
هرات نوکر شاه زاده شاهرخ بر شبید و خبر شاه ملازم بمبانع جلال رسانیدند و چون آن حضرت از شلاق وجع محمل سوار شد
بغایت رنجور بکرها بجا توقف فرمود و سوم دو شنبه از آنجا روان شدند و در محفه اساییش بیجبهه امیران میکشیدند و چون در
بند وجع زیاده بحشد بندکان خاص دولت ساخته محمل عالی را که عالی از اسعد درج بود بکوه دن گرفته براه آب دره می بردند
که راهی بغایت تنگ و در اثنای آن عقبه هشت ساله یخ نام و اثنای دو پیاده ان عقبه پشت وشش فوبت از عقبه تا سیاه
در یک پشت دو تو بستان ملتاب بی بابد گذشت و دو شنبه با عجله نوکران حضرت عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و شاه
آغا با ندر شاه زاده کان از سمرقند برسیدند و پیلاکات بعرض رسانیدند و اخبار سلامتی فرزندان کامکار و اعزه رفیع
مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحب قران از ایشان شاد خوشوقت نوکر تومان آغا را روانه داشت که پیلاتی از آنجا فرق بر بجیل بیاورد
و بواسطه ملال مزاج همایون خاطر بندکان و دولتخواهان بغایت پریشان بود و در روز دوشنبه چشم صحن و کپه زار
شده و بهشت بهبود تا آخر روز چهارشنبه هفدهم ماه که ارباب حضور انداده و روح الامین با ربّ العالمین
ارفیق عن کل داء یؤذیک برده بود و پای آن سرور بشهی دعملیش دهند و انوار صبح وصال از مطلع واذا مرضت فهو یشفین
بدرخشید و ذات بزرگوار حضرت زین ظاهر که سلامت باستقامت جهان و جهانیان بود از فضل ذوالجلال الجمال اعتدال
بازیافت و همکنان مراسم شکر و شکرانه با قامت رسانیدند و روز پنجشنبه از موضع سراب مجهز نشسته بطرف بغلان توجه فرمود
در هجده ارخوان آن شریف نزول لشکر ظفر برچیج برید نظام عود و در آنجا آش خوردند بسعادت و اقبال بدخشان شد و بموضع قرا بلاغ
فرود آمد و حضرت امیرزاده پیر محمد و حرم امیر جهانشاه و امرا دعا آباد و لایه بغلان شادی نها لایق ترتیب کرده بمحل
عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطان بموضع سمنگان رسید و هم در آن روز
کوچ کرده موضع عز نیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلم از وصول موکب جهانگشای مشرف شد و بیستم روز از آنجا
روان شدند نیم شب بلب آب جیحون رسیدند **گذشتن حضرت صاحب قران از جیحون و استعداد یافتن حضرت**

و فرزندان بعز ملاقات همایون در روز یکشنبه بیست و یکم رجب چاشتگاه صاحبقران در باغ نو الغ بیگ از آب جیحون عبور فرمود و در آن

مقام در آن آبی بینه سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و خلد معلی بیگیسی سلطان و مخدرات سرادق

عظمت و جلال سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا و سایر شاهزادگان و جموع اعیان و اکابر و اشراف سمرقند و اطراف بعزم

استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافته و زبان بمحمدت و شکر گشادند فتح آثار دست استبشار بانثار

نثار برگشادند چندان جواهر و دینار بر سم نثار ریخته شد که تمام زمین چیحون و کنار چون خاک کان بجوهر و زر آمیخته گشت

نظم ز بس گوهر و زر که پاشیده شد شعاع مه و مهر پوشیده شد ز کشتی که از جوهر کردند پاک فرو ریخت انجم بسر بر

خاک و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاء الملک که محل اعتناء ایشان بود ملازمت نموده در

ارتو صحبت شب داریه مصنوع و نایبه قدرش در زینت و جلاوت از منزل آفتاب بلند جناب از بوی حضرت صاحبقران که بهی

شاناطوی داد و پیشکشها لایق بموقف عرض رسانیدند در روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار از ترمذ بقشلاق جهان

انتقال نمود و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه موضع ترکی که نام بیت سنگی بر آن نقش شده در روز پنجشنبه بیست و پنجم از

آب بار یک محل نزول بحر مکرمت و افضال گشت و جمعه بیست و ششم جلداسک مرکز رایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم

ماه موضع توزی منزل و روز یکشنبه موضع دور بلچی و روز منزل شاهزاده شاهرخ از هرات رسید و ملازمت دولت را از شاه

لطف جهان آرای صاحبقران کشورگشای دریافت کرده بدو مراسم بنهیت و نثار بتقدیم رسانیده و پیشکشهای لایق کشید بیت

چو شاه زاده آمد به پیش پدر شده کشته و افشانده زر و گهر جهانجو که عالم سراسر گرفت گرامی خود را ببر در گرفت وز ارتش نمود

خال زمین و زمان شاد از آن اتصال و هم در آن یورت امیرزاده عمر شیخ امیرزاده میرانشاه که حضرت صاحبقران هنگام توجه

هندوستان او را در سمرقند گذاشته بود بسعادت پای بوس سرافراز گشته و چون در آن مقام بانواع وظایف عدل گستری

پیوسته بنکو قیام نموده بود ملحوظ عنایت و تربیت شد و روز دوشنبه از آنجا نهضت نموده بکیچ رود فرود آمد و روز سه شنبه

سلخ خطه ارم وش کش از وصول موکب ظفر قرین بهشت آیین شد و از صدق همت و صفای طویت بزیارت شیخ شمس الدین

کلال و دیگر مشایخ بزرگوار متقدس مزار پدر نامدار و فرزندان رفیع مقدار رضا درت نموده نذور و صدقات بسیار بفقرا و محتاجان

کرامت فرموده و مدتی باغ و بستان و قبه و دکانهای آن سرای محل استراحت فرمود و چون رای بود بجانب اهور و دولت و سلطنت

برو و فق مراد و مرام خاطر بیکوار سپهر تابع احکام و روز کار بکام و شب چهاردهم ماه شعبان از شهر کش نهضت فرمود و

کنار آب رود له شب بارگاه خلافت پناه باوج ماه مهر و ماه بر آمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چار رباط مخیم نزول

اقبال شد و روز آدینه هفدهم از آنجا نهضت فرموده کرا از سعادت مفاخرت آن حضرت استقبال فرمود و روز شنبه هشتم در باغ

دولت نو به کوشک جهان نمای ما زمین فرش کوه آن حضرت بجلیقه جهان نمای آمد و یکشنبه نوزدهم باغ دولت با آورد از سماس معلا

فرستادن آقا و زیبا	خطفر اتفاق اعلی الحضرت	عارفیان شد و شریفیه تا



فرخنده اسم و مسمی مطابق یکدیگر شد در روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه حضرت صاحبقران با اعیان مبادی سلطانی همیون

از اینجا بکوشک باغ دلگشای فرمود و آن عمارت عجب آثار آن نو تمام شده بود جهت تفال و تیمن در اینجا جشن پادشاهانه

کرده شد و مجموع خواتین و شاه زادگان و امرا و نوئینان حاضر شدند زبان تهنیت مبارکباد باز گشادند و برسم نثار جندل

زر و دینار بر افشاندند که هر یک از جوچیان از مبلغ کاسند رسید و هر کس از آنها در ملازمت آن جوهر بمن و زر بدامن کشید و

سه شنبه بیست و یکم شعبان رایت جهان گشای چون روح گرامی که بکالبد در آید در ماند سلطان جان که مملکت بدن را پایه آرا

بدار الملک سمرقند در آمد بیت از آن و علم که نقد بر چیزی داد و فاش کرد و آن نام که ایام همی خواست بر آمد و زبان خاص جشن

فرخ فال طابت قران بمضمون الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب

ستایش گذار شد و بعد از استحمام و تطهیر تمام بزیارت مرقد تابان قرة قثم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده و مجاوران آن

مستحقان را بصلات و صدقات بلحظ و حساب نوازش نموده از آنجا بخانقاه مهد اعلی تومان آغا آمد و بعد از نماز پیشین

بباغ چنار و نقش تشریف داد و بعیش و عشرت مشغول شد و از آنجا نشاط حرکت فرموده باغ بهشت را از فر طلعت همایون نام مجازی

حقیقی گردانید و در آن محل از سلاطین که در عقب بودند جنوبی برسیدند و حضرت صاحبقران از آنجا بباغ بلند نقل فرموده ملا

دلشاد که در عقب بودند برسیدند اطفال ما وراء النهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیئت بدیع منتجب

بماندند و بر کمال صنع قادر جلیل از نو ثنا خواندند بیت اگر پای پیلان در کوه سوز از و با نهر یک جیغ و زور دو غلطه

پادشاه جهانگیر تا سخن مجموع شاه زادگان و حضرات و کافه طبقات لشکری و اشراف از اهالی مملکت و اطراف را علی اختلاف درجاتهم

از نفایس و تنسوقات ممالک هندوستان از زر و نقد و ذات و هر کس را بحسب رتبت از جواهر و طلای و کنیزک و غلام بهر نصیبی وافر عطا

در مجموع زر کرده داده و ساز نیک برادر بزرگ ملو را که حاکم مولتان بود و باد و زنجیر پیل و دیگر برکات و تنسوقات ممالک هندوستان

پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و سایر امرا که در آن سرحد بودند مجموع را انواع ارمغانی ارسال نموده انعام فرموده شایسته

ودعت بر مغارق عالم و عالمیان گسترانید و شاه زاده جوانبخت شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش باز گردید

و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین گشادن در بناء مسجد جامع که حضرت صاحبقران

در دار الملک سمرقند احداث فرموده بود چون از منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد

که عمارت مساجد نتیجه صدق ایمان بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز حشر حضرت صاحبقران

موید از کسر دو بورش هندوستان که هدم بنیان شرک و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانه آن دیار مشغول بود

زمین زموده بنا المومن حزمن عکر که در سمرقند مسجد ادینه بسازد و شرفات آن با نجم افلاک بر افرازد و چون موکب جهان

در کنف حفظ و نابهد خدای نصرت بخش راه نمای بدار السلطنه معاودت فرمود امر عالی بر بنا آن سپهر فی سافذ یافت و عکم

الاحد بناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه احدی و ثمانین موافق توشقان ئیل که قمر در اسد بود منصرف شد و بنای آن
و متصل به شد پس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر هنرور دانشور در ساعتی خجسته و طالع شایسته اساس و اوضاع آن
و عمله و چشم کاران چابک دست که هر یک سرآمد کشوری و یگانه ملکی بودند در دقایق حذاقت و مهارت دور و نزدیک ارکان و لوازم بنیان
آن بظهور رسانیدند و انسنگ تراشان آذربیجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دولت در نقش مسجد بکار بودند و با
کوه کوهها بر بریدند سنگ و تراشیدن لشهر آبادی که معمور بودند و استادان صناع و چشم دوزان که از تمام معموره عالم بپای تخت
جمع آمده بودند هر کس در علم خود غایه مبذول داشته در جهت جمع آلات کوشیده و از نخجیر بیل کوه که از کشور هند بسمرقند
رسیده بود همه را بکار در آوردند و سنگهاء عظیم بزرگ بگاو کردون و مردم بیادر میکشیدند و سرکار و طایف شاه زادگان و امرا
بجهد کرده از کوشش و اجتهاد آنچه در حیز مقدور و طاقت بشری گنجد هیچ دقیقه در هیچ باب اهمال نمی رفت و در خلال این احوال
امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان در پی مدتی بر حد جته نشسته بود با معدودی چند از خواص ملازمان برسید و در خانقاه تومان
آغا شرف بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رسانید و حضرت صاحبقران شاه زاده را در کنار گرفته نوازش
و اتحفوا نواز غایت اعتنا و اهتمام کرد را تمام آن شغل دینی دولت بنفس مبارک پیش عمارت حاضر می شد بلکه در آن مدت اکثر اوقات
بجزب مسجد بجد رسته خانم و خانقاه تومان آغا میکشد زاهد و قضاه و دینی و ملکی که بلاد کبری و در جهت پرده تعلق داشت همانجا
بفیصل میرسانید و تا از سپاس التفات همایون شرفات عالیش چون مصاعد قدر باب بمحاذات ایوان کیوان رسید و صفاء
دلگشای و طیب هوای روح افزایش عطر لسان بر اوصاف باغ جنان و روضه رضوان کشید **بیت** زهی بلند بنائی که عرصه
بهشت زرفعتش همه هشت معترف بقصور و چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده هر یک بطول هفت گز برافراخته
چنانچه ارتفاع آن از فرش تا پوشش قریب ده گز است **بیت** در رفعت و فسحت صفوح اش جو لب نشان هیچ ستون کنند غیر
آسمان و دیوی چه کوه کردون بودی تابش طاق بودی طاق اگر جنبش بودی کهکشان و در هر چهار کن آن ارکان چهارگانه
مناره برافراشته **بیت** سر بسوی آسمان کشیده تا ان آثارنا تدل علینا را بجهار رکن عالم میرسانید و صحن مسجد برز کشی گرد
از عرصه جوش مریب شان عبادت هفت اقلیم را ابدالدار السلام اسلام میخواند و گرداگرد دیوارش از طرف بیرون و اندرون
طاقها بکتابه سنگ تراشیده زینت یافته و برخی انوار حروف و کلمات سوره الکهف و دیگر آیات بینات قرآنی برهان تا
کمال جلال منبر و قبله کامش مصدوقه فلنولینک قبلة ترضیها بر نظر بصیرة آگاهان سر فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه
میدهد نادیک و منیف که از آینده محراب آکنش از آه و آبی عذر خواهان و بالاسحار هم یستغفرون روشن آینه صورت
حال ایه اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا در رو چهره نماد اگرچه آینه از آه تاریکی پذیرد در جل لیسبح سبحانه غلغله
در طبقه ذاکران عجایع ملکوت انداخته و صدا فقد بین معلا آتش بصوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون

افتاده رشاقات آن که پادشاه دین پرور صاحبقران بحکم من بنی الله مسجدا و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة
طرح عزم از آن مطرح از فردوس برین کرده که در هر جنبش بهشتی و هر بنیک فردوسی از آن با جنة عرضها السموات والارض
درین سور و دور گیتی مسلک کامل لقاء چون حضرت از بدکارات برضا بر نور در عین بهجت و سرور دیار و زمان منع باشد
و چون ماه مبارک رمضان که ایام فرخنده فرجامش از انعکس ختام در اوایع منابع للطعام فرختان فایع است و روز لیالی
عالی قدرش انوار مصابیح بروایح ولایح بگذشت و صیام فرایض و سنن صیام و قیام از بخشش لیالی ایام ببرکات آفاق
نوافل و واجبات روز سعید عید سر زد کشت رای عالم آرای صاحبقران در باغ دلگشا پرتو التفات بر بسط تابع
مسرت و انبساط انداخت و طویها بزرگ و جشنهاء خسروانه ترتیب یافت و از جمله خلعتها معلی رعیته حایت به طوی کرد که تا بنده
پنجره فام مینای بکاری جنس ماه و صحن زر تپ مهر زرین کشته و هر نوع جفا کرد مثل آن دیده بود و چون صاحب تدبیر را
نقل آن هرگز در ضمیر نگذشته و صلی الله علی سید الانام و داعی الخلق الی دار السلام محمد و آله الکرام و صحبه العظام و سلم تسلیما
دائما ابدا کثیرا والحمد لله رب العالمین ذکر ابیاتی که باعث شد بر توجه حضرت صاحبقران بصوب ایران زمین به یورش هفت
سالهٔ از حکم و ظهور اسباب کرد عباد بیامور عالم اشکار و اوقات منتظمان بر آن میل بخشا امیرزاده میرانشاه در پایه سنه ثمان
وتسعین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل در حوالی خوی بقرب مزار پیر عمر نخجوانی بنشاط شکار
فرموده بود و در اثناء تک و تاز تقوجی با زخود و از زین زدو تو کشتند **بیت**
خواست که آن غوغ را از آن بکیرد بنهیب دست نداد و قضا نقش دگر کرد شاه زاده که تا بند او شهسواری در میدان منبع کیتی
افتاد و از شکل آن سقطه آن تاب هیبت از خود بر فت عزم از ضاد امراء ارکان دولت بر آمد و لشکر ها اسرا از آغا و نوکران
جمع آمده در فلق و اضطراب افتادند تا بعد از دیر وقت افاقت حرکتی کرد و فی الحال اثر جنون در وی پیدا شد و تا سه شبانه
روز هر چند قربت عقل طاری گشت و طبیب که منتصدی اصلاح بود موجی افنا در ماند و بر صحو باید که مظنه آن بیم بود در مغا
خطا کردو از شاهدان اسباب خلل فاحش بدماغ آن چراغ دوده اقبال از عین الکمال راه یافت و چنان خسروی که ناموس
عقل از آن پایان والا همولا کو خان از کمال شهامت و صرامت بنوعی قایم داشته بود که مزیدی بر آن صورت نمی بست **نظم**
هشش دست کرم چون بر کشادی روز بزم جزو کیتی از عطایش دیدی وهم و فناش هیبتش چون برکشیدی تیغ کین هنگام
رزم یره کیتی چشم خورشید تابان از هراس انا سبب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوال
اواز نهج صواب انحراف داشت گاه از تجرد توجهی بکیجحد رساندی و گاه براه اسراف و اتلاف گنجی بیدا حیطه نخیب عمارات
از صفحه وجود بیش از کارهای زرد خور جهان سرور کرده از کتاب بی عنوان جلیه حیوجیجی در او آنیل فضل تا باب برکوب
عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار شد و هفت شبانه روز در کوه مپیر اندوختا تا مقصود رشید ان بود که سلطان احمد
بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرارش از تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار کند و چون شاه زاده

بقیه ابراهیم لک رشید از بر بن خبر آمد که جماعتی از متعینان اجناد اتفاقی نموده اند و هم سوگند شده اند که عند دیدن شد و حجّ
هیبت ملکانه در حفظ بغداد که پیش از وصول بمفصل باز کرده بدان صبر اتفاقات نمودند و بر قرار متهمان تا انتظام بغداد بر بول
ونمود و سلطان احمد چون مبدا آنست که نه موسم محاصره بغداد است و مار بندان عجله کرد شرطی وانکه داشت و چون اتفاق
بر بن ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان باز و عرضه داشت بعد از دو روز کر رایت نصرت شعار سایه وصول بدان دیار
افکنده بود شاهزاده کامکار بعزم مراجعت سوار شد و روی توجه بصوب بربن آورد و هر روزه دو کوچ میفرمود و چون با جمعی از نیل جاقی
که معتمد عذر و عصیان منهم بودند و از جمله نامتی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید و در یا بر همان سال بنا بر آنکه مخالفی
از سید علی بیگی ارلات توهم فرمود و حقیقی نا نموده لشکر کشید و ولایت او را غارت کرد و چون آوازه استیلای اوّل شاه
زاده بعیش و عشرت و قلّت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت کرجیان جنت شغاد کرد بونسا و طغیان ابتا
و در بیشه صلابت مهر حضرت صاحبقران معتمد بود دلیر شدند و در آن مدت که آن حضرت بیورش هندوستان نهضت بود دنیای
از جاده مطاوعت بیرون نهاده مخالفت آغاز نهادند و در آن وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر با جماعتی اتباع
در قلعه النجق بود سلطان سنجر حاجی سیف الدین بر جسته زمان خضاجرایان از متعب مسدید با آن قلعه را محاصره میکرد و
قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ برآورده بود چنانچه کسی از قلعه بیرون نمی توانست رفت و کسی از بیرون راه بقلعه نداشت
و اهل حصار بتنگ بر شده امکه بودند در آن فرصت کرجیان غلبه عظیم از پی دنبال جمع آورده ندرت و هیلی شکی اگرچه بشمار
اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با کرجیان اتفاق نمود و بعزم استخلاص سلطان
طاهر که در مضیق محاصره کارد بش بجان و کارد بش باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند بولایت آذربایجان در آمده دست
تعدی و عدوان بر حواشی ولایت منتها نان بر کشادند و چون سلطان سنجر از ان حال آگاه گشت از پای قلعه برخاست
و بر سر بزرف و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید شاهزاده پسر خود را امیرزاده ابابکر با چند میر مثل
امیر حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر و محمد فرعون و محمد قراجی و دیگر امرا با طلاه تا آن فتنه زمان دادو ایشان بصوب
النجق روان شدند و چون کرجیان بحصار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمد و با ایشان پیوست و قلعه را بجاجی طاع
وشهاد احمد اغلشای بعد از ناور کوچ پیش رفتند کرجیان از آن بزنک عظاء دران کردند و چون مقصود ایشان خلاص
سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند و در آن حوالی بتر بن با ایشان رسیدند و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در
پیوستند و چون کرجیان بغایت غلبه بودند از ناوران ایشان بعضی پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر بتر بن را برانداختند
و شهید علی بیگی از قلب بیرون تاخته روی باشقام با میرزاده ابابکر نهاد شاهزاده جوانبخت با آنکه در سن هشت سالگی
بود پای ثبات فشرده تیک جو نیر بیکان جلادت او در کر واز شصت ظفر کشاد داده بر دامن زره کلاه خود میزد علی
آمد و از ان گذار کرده بر زنک کردن او نشست و از ان پ باک بر خاک هلاک افتاد و لاغر و التثبیل فی البحر مثل الاسد



اما چون کرجیان غالب شده بودند و لشکر بتر بن را براندند شاهزاده نیز باز گشت و بر سلاح شانزان و رطم بیرون آمد
و کرجیان بوضع خود مراجعت نمودند و از سنحات تفرّد دماغ شاهزاده آن بود که طبعش کلی تا بعیش و عشرت شد و اکثر اوقات
بشرب خمر و نرد مشغول بود و این نیز موجبات گشت که امور تا متناسب و صدور بی یافت و روزی در اثنای کهشدکو
باحرم محترمش خانزاده و شنای هنت آمیز با و داد خدیو معلی از ان معنی بیش از حد برشک آمد و در تفتیش و تحقیق منشا
آن افترا المحکم با ستاد و در آن مقدمه خوض نمود جمعی از مرد و زن با آتش عنبر آن بانوی رفیع مقدار بسوخت و دولتخواهی
اتفاق کرده و رزانت و ثبات داشت جز بیان با حرم خود بکریخت و بر ریگ پیش پیان قوچین رفت و حاصل عرش کرد در ملع
اماره آمد و خبر بود بیاد غارت و تاراج رفت و این وحشت بان انجامید که خانزاده از خشم متوجه سمرقند شد و چون بحظ
صاحب قران از غزو هندوستان معاودت نمود و بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بتاریخ علیه رسانیدند که با حوال بعضی
ممالک ایران بخصوص آذربایجان فتوری راه یافته است و هم در آن ولا مهد علیا تابناک خانزاده که از بتر بن واجه نمود
بود بسمرقند رسید و در صحرا باغ چار بترف بساط بوسی استسعاد یافت و خالص خبط دماغ شوهرش امیرزاده میرانشاه
شکایتی چند که از او دانست بعرض رسانید و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه آنطرف نمیشود او اندیشه مخالفت
دارد چه تمام یاساق آنحضرت را ترک کرده و اموال خزانه را باسراف تلف نموده و این مقابل موجبات شد که حضرت صاحب
قران گیتی ستان از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و بعد از چنان سفری بنا به آن بهار ناه در مستقر سریر سلطنت
توقف نفرمود و عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود **بیت** جهان کاروان شاه سالار بود درآن کاروان بار
بسیار بود زهر گوشه باری او شاد همان کار در کار بی داد و شاد در آن کارها یار او بود و بس پناهنده گشت فریاد رس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بصوب ایران زمین بیورش هفت ساله بود پادشه سایه حق بود

کار ایشان بد بگرفتی چو ظل انکن قدرت بی شبهه نکه نه باشد که جز سعت نماند با حوال کس کار شاه جهان بیت
کسی را نظل اگه یکی را که در عهد سلطانی تماشای او در نه بیندی بخصیص شاهی که گردون پر بذیل
جواو ضرتی بر سر او نام و ماه خنک فلک را ان تو دخل بندی میکند یعنی پیر منوای در بام و لیابی بر حد کمال
بی قا اند و شید وافتا بشهر نام و شام فرامان آسمان در جون میکند یعنی که جا نکشایی و فرمان روای بی بیع ارکان
دکهان بنیای مهیشه منکر دد و از اکر نه از عزایم جمته فرجام بی تمام و کوشش بر دوام اشا بلق ایام رام نشت
منهدد و کردش دور کار بکام نه وهر کرا اصطام انتظام پیوسته خون اشام جنت نه عقد دولتش نا بدید نه قواعد
سلطنتش استحکام لاجرم حضرت بهشت بسطت صاحبقران که **مصراع** که ختم گشت برو تا ابد جهان بانی
چون از یورش هندوستان که مدت یکسال پیوسته عظ و نوخال و قطع منابی صباب و تخلص شدا بتجلال

و قشلاق بازم شکار و صلای اشتغال مینمود راحت وجود بانکه چند ماهی باستراحت و آسایش بگذرانند بنا بر آنکه کفار
بند برفت باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت عالی ساخت و از آنجا عزم ضرورت برای فرو نشاندن زلزله در زمین و زمان انداخت و اینها
در جوش و عشق و قصد عزم شاه در استخلاص کوشیده و اصلاح خلل نموده بیت چو شد منش و قصد عزم شاه بجنبش در آمد زهر سو سپاه
در آمد زهر جانبی لشکری روان گشته چیزی زهر کشوری و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر و جلال ملک و پیر محمد پولاد
کران امرای امیرزاده شاه رخ بودند و از هرات گرد آمدند تا شاهزاده شاه رخ بادب رسانند که تا لشکر موجب آن از بلخان شود و امیر سلیمانشاه
از پیش برین بروند و چون امرای بخی شاهزاده رسانیدند در زمان بجنبش پناه خراسان فرمان داد و امیر سلیمانشاه با سید خواجه برلب
آموی روان شدند و شاهزاده سعود مآثر جلال فراهم آمدند عساکر بشارت و اقبال سوار شد و براه بسطام و دامغان توجه فرمود چون
بجاجرم رسید از اردوی اعلی کوچ کرده از جیحون عبور نموده بود و لوکل فرو آمدند و فرمان رسانیدند که سپاه خراسان براه شادمان و
استراباد و ساری بروند که اردوی بزرگ از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده برحسب فرموده عنان عزم بصوب شادمان تافت و
در آن راه بواسطه صعوبت طرق و مسالک مغلف و کیاه ها علف چهارپای بسیار تلف گشت و بعد از بسی زحمت بدولت و فیروزی بفیروز
کوه رسیدند و در آن ممالک امیرزاده محمد سلطان را بجهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود بگذاشت و بردی
بیک سار بوغا و امیر خواجه سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و شیخ ارغون شاه و امیر ابی و الیاس خواجه و شیخ
علی بهادر و دیگر امرا که بضبط سرحد مشغول بودند بر قرار مقرر علاحده شاهزاده جهانشاه بر ایشان گذاشت و امیرزاده اسکندر عمر شیخ
ضبط اندکان و محافظت آن سرحد تعیین نمود و رایات جهانگشای حضرت اعلی در اول پانزدهم چهارشنبه هشتم محرم سنه ثمان و ثمانمایه موافق
توشقان ئیل بطبع فیروز که بحساب ارصون اتفاق موافق سال تاریخ در حرکت آمد و بیت مدد بود جهانگیر روشن ضمیر بوخش
آمد زمان برسر روان کرد رایات بیون آن روان در پناهش جهان پناه و باغ و آبادان و اهل نزول همایون شرف اختصاص یافت
اعیان بسعادت و اقبال معرفت نموده از عطیه کنشته بکش فرود آمدند و گراشت زیارت شیخ شمس الدین کلال هر بار که سلامت و صلات
را با بابا باستحقاق رسانید و از آنجا روان شد چون بسمرقند رسید ندا بزیارات متبرکات آنجا بخصوص مشهد منور سادات
و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققین خواجه محمد علی حکیم ترمذی و خواجه بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین
استمداد همت نمود و صلوات و صدقات بمجاوران و ساکنان و مستحقان رسانیده از جیحون عبور فرموده ببلخ در مرغزار یا روی
منزل نزول عزت نمود و همان طریق مرتبت سلوک داشته و از مزارات متبرک اولیا کرام آن سرزمین استمداد نموده بخصوص خواجه عکاشه
و خواجه زمان و سلطان احمد و سلطان خضرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوری و غیرهم نور الله مضجعهم التماس فوائد سعادت
و استفاضات مدد ارکان نموده خانه امیر بادشاه بر سلاس که وارد وقت بلخ بود از فر قدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشید
شاهزاده برسم نثار و پای انداز قیام نموده از شرایط خدمتکاری و طوی و پیشکشی بتقدیم رسانیدند و از آنجا بسعادت و اقبال

سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده موضع سارو قمش جام مخیم نزول همایون گشت امیر
زاده شاه رخ و حضرات علیات ملکت آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آن محل معسکر ظفر پناه ملحق شدند و
بسعادت بساطبوسی فایز گشته نثار و پیشکشها کشیدند و امیرزاده سیورغتمش را که چهار ماه پیش ازین تاریخ
بخش هشتم رمضان سنه احدی و ثمانمایه موافق سوم خرداد جلالی سنه احدی و عشرین و ثلثمایه بطالع سنبله در هرات از ملکت
آغا متولد شده بود مشمول عنایت نظر حضرت صاحب قران گردانیدند و آن حضرت دیده عطوفت بر روی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت
و هم در آن محل امیر ایدکو اغلان از هرات آمده و بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراسم خیر و اعلام
اوراق تربیت فرمود و خلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزانی داشت و چون از آنجا نهضت نموده و طی مسافت فرموده
بمزار متبرک شیخ الاسلام عالم بمقام اعلا جام در آمد و ستایش غلامی کوشش از ما لا احسان و انعام از زیارت روح مقدس وی بهره مند
از آنجا عزم نمود و وصول حضرت خوش دولت شاد گردانید و از روح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نمود و امیرزاده رستم که از جانب
شیراز بیش برادر بزرگ امیرزاده پیر محمد فرستاد که برادران باتفاق موجب فرمان شوند و امیر سونجک را با دو هزار سوار ملازم او کرد
در صحاری جرگه کرده و راه کوه شکار انداخت و بعد از دو روز که جوکه بهم پیوست بیت زهر گونه صید از آن کوه و دشت فکندند
چندانکه از حد گذشت و در ایام کفر حفظ پرورد کار تعالی و تقدس از راه نشابور و بسطام روان شد و از راه لشکر مظفر شعار
تاتار زاده بحدود ری در آمد و چون از خوار گذشته قرشرا بوالملک فی تزول همایون رسید ابواب کیوان کشت امیرزاده
برجب فرمان از راه مازندران فرموده بود در آن محل بموکب گیتی گشای محلق شد تتمه قصه امیر سلیمانشاه که برجب
فرموده از پیش ایلغار نموده امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیش از موسم برف شاع بوده و چون بری رسید از قرب بیابان قوچین
کردار قفقاری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوسته رفتن بر سر سر بر مصلحت ندانست و از آنجا به جلدان رفته توقف
فرمود و امیرزاده ابابکر با امرای امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط نوشته پیش امیر سلیمانشاه کرایشان می آیند و چون
امیر سلیمانشاه بتبریز رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معتقد باستقبال رایات فتح آیات روان کرد و امیرزاده ابا بکر
او را در مظاهر بتربیت بهر عمارت قرتوبه طوی داد و خلعت پوشانید و اسپان معتمد کشید و سید خواجه الخلص شیخ علی بهادر را
که همراه داشت و خاصه داد و از آنجا موجب قراباغ شد و چون حضرت صاحب قران کامکار از ری متوجه یار بکند گشت امیرزاده
میرانشاه برسید و از روز حضرت ملاقات یافت و هم در آن روز فرمان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
ارسال نموده بود رسید بسعادت بساطبوس فایز گشت آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت
پایبوس مستسعد شد و نه اسب و ده پیشکش کشید بیکی بواسطه جرایمی که از وی صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد معکس
بجاده انکه از نظر شاه او فتاده است و هم خواجه امیر غیاث و جلال الاسلام برجب فرمان بجهت تحقیق احوال شاهزاده بیش

بر سر دفتر و نواب و عمال او را گرفته بند کردند و دفترها و دیوانی طلب داشته اموال او را [illegible] چند سالی که بدیوان اعلی تعلق
داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده بود از نسخه بیرون نوشتند و مجموع استرداد نمودند و چون بسماع علیه رسانیده
بودند که افراط میل شاهزاده بعیش و عشرت که موجب اختلال مملکت گشت از ترغیب جمعی ندیم [illegible] و اهل ساز بوده که پیوسته ملازم بوده
و او را بران میداشته بحکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشان را بدار عبرت بر کشند و ندیمان مجلس انس شاهزاده را مثل مولانا محمد
فضایل که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه نظم و نثر و جد و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود و استاد قطب الدین
نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه روزگار و سرآمد ادوار بودند همه را بکشتند و چون بپای دار
آوردند بحکم [illegible] مولانا محمد بعادت مطایبه و ظرافت باستاد قطب الدین گفت که خدمت استاد در جمیع حالات مقتدا
و پیشوای ما بوده در این مقام نیز همان رسم مرعی باید داشت و جلاد اول قطب نایی را [illegible] بدار بر کشید و چون
نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت نظم کرده بخواند و بحکم قضا حکم خود برخواند **بیت** پایان کار و آخر عمرت محمدا کز پا جدت دگر
بدست اختیار نیست منصور وار گر ببرندت بپای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست و رفیقان ایشان از همان شربت چشانیدند
و چون حضرت صاحبقران سلطانیه و سید مظفر نطنزی را باصفهان [illegible] بدولت بساطبوس سرافراز گشت و از هر گونه لطایف و تحف [illegible]
و پیشکشها [illegible] گذرانید و حضرت [illegible] براه قرار داده و اردبیل متوجه جانب قراباغ شد و در صحرای محاربه موقان و آن شام [illegible]
کرده بگذار آب ارس نزول فرمود و بران آب [illegible] بر سعادت و سلامت عبور نمود و قراباغ اران را مضرب خیام جلال [illegible]
سایه اعلام دولت و اقبال گردانید و اردوی اعلی در حوالی [illegible] امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
در انجا بشرف بساطبوسی استسعاد یافتند و امرا امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاه هر یک فراخور حال خود پیشکشها کشیدند و چون شیخ
والی ولایت شکی سید علی ارلات با لشکر [illegible] اتفاق نموده بود و [illegible] و جان بر سر آن [illegible] کرده چنانچه شرح داده شد
دولت پسر او سید احمد که منصب پدر داشت [illegible] ولایت پدر شده بود بواسطه [illegible] انعام حضرت صاحبقران گردون غلام
و بی ارام گشت و الی ممالک شروان امیر شیخ ابراهیم [illegible] بندگی حضرت [illegible] باشد بود [illegible]
هر که با خلاص کند بندگی سر بفراز [illegible] شیخ ابراهیم باستظهار عفو پادشاهانه او را [illegible] خلافت مصیر آورد
[illegible] شیخ ابراهیم عفو جرایم او را [illegible] پادشاهانه درخواست
کرد و عواطف حضرت صاحبقران نقوش تقصیرات او را برقم عفو و اغماض کشیده بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب
پدرش باو ارزانی داشت و شیخ ابراهیم [illegible] ترتیب طوی مشغول گشت و چندان [illegible]
مطبخیان [illegible] امرا بر لشکر قسمت کرده [illegible]
مجموع در [illegible] بود و بعد از ان پیشکشها کشید از [illegible] و غلمان و جواری و انواع اقمشه [illegible] و اصناف جیاد و اسلحه و غیر ان

[illegible] هزار اسب کشید **ذکر رسیدن اخبار مصر و اطراف و اقطار** در اثناء احوال مذکور [illegible]
قوت دولت و [illegible] از اطراف و اکناف جهان برسید از جمله انکه [illegible] اغلن که [illegible] شکست و ضعف [illegible]
حضرت صاحبقران [illegible] و خان الوس جوجی بدو قرار گرفته و بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی کفران نعمت کرده [illegible]
چند در [illegible] وفات کرده است و ان الوس بهم برآمده و پریشان گشته و دیگر انکه ملک الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطه
سلطنت او بود ودیعت حیوة بقابض ارواح سپرده و میان امرا و ممالیک او مخالفت و منازعت واقع شده [illegible]
بسیاری از اعیان امرا او بقتل رسیده اند و فرج پسر او [illegible] مصر و شام یکبار دیگر
بهم برامده و دیگر انکه در ولایت ختای تنگوز خان که پادشاه آن مملکت بود [illegible]
[illegible] دیگر انکه خضر خواجه اغلن که [illegible] اجابت نموده و در میان پسران [illegible]
[illegible] شاه جهان بواسطه [illegible] مخالفت [illegible] و دیگر انکه امیرزاده اسکندر عمر شیخ
با امرا [illegible] لشکر کشیده [illegible] و بعون دولت قاهره بر ایشان غالب شده و دشمنان را مقهور و منکوب گردانید
این اخبار که مجموع بیکدیگر اتفاق افتاده موجب مزید بهجت و استظهار دولتخواهان سعادت یار گشت والحمد لله الواهب النعم
[illegible] امیرزاده [illegible] که چون الوس [illegible] بواسطه وفات خضر خواجه اغلن [illegible] امیرزاده اسکندر آن معنی
غنیمت داشت و با آنکه در سن پانزده سالگی بود لشکر [illegible] را جمع آورده با امرا که ملازم او بودند مثل پیر محمد طغی بوغا
برلاس و توزک برلاس و بیان تمور [illegible] چون عزیمت [illegible] مغولستان شد
[illegible] امیر شمس الدین عباس و [illegible] ملک برلاس و صدیق
[illegible] و چون موکب شاهزاده [illegible] کاشغر رسید امرا بدو ملحق شدند و باتفاق [illegible]
یارکند را تاخت کردند و از انجا گذشته [illegible] و کیوک باغ همه را تا [illegible]
تا حد اوچ رسیدند و اهل الوس که در ان نواحی بودند [illegible] بعضی بانقیاد ایلی پیش امدند و بعضی را کوچ کرده براه
سو بردند و اوچ را که حصنی استوار [illegible] بسیار فتح کردند [illegible]
[illegible]
اق سو [illegible] و چون [illegible] در ظاهر آن فرود امدند [illegible]
[illegible]
و بعد از ان اهالی قلعه انقیاد کرده پیشکشها بدر فرستادند [illegible]
کرده [illegible] و از انجا [illegible] بطرف [illegible] فرستادند [illegible]

شغار نایی و کوش تاخت کردند و حرم امیر خضر خواجه ملک اغا و حضرت سرای ملک و غیرهما اسیر کردند و تمام ایل
بتاختند و اهل ایل ایشان مواضع کوچانیده براندند و بعد از آن فتوحات از آنجا امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد و از ختن
تا خان بالیغ که تختگاه ختای است براه آب و آبادانی چهل و شش منزل است چهار اغاتاق و اخواجه بیک منزل است و از ترا
تا اشغال که سرحد ختای است و از کوه تا کوه دیواری کشیده اند و دروازه نشانده اند و ختا و یا خانه نشانده جانی کرد و آنجا
بجانب سرحد شام بی تمام بی یک منزل و از آنجا بکنجا فور که از شهرهای ختای است پنجاه و نه منزل و از آنجا تا خان بالیغ
دوازده منزل است و گویند راهی دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای بیک ماه روز بی توان رفت تا همه آبادانی نیست و بیک
وادی است و چاه که در آن چول بی کشند اگرچه زود با آب میرسد در بعضی مواضع ابیات سمی دارد و هر جانور که میخورد هلاک
و از غرایب آنکه دو چاه که میان آن چندان مسافتی نیست گاه میباشد که آب یکی کشنده است و از آن یکی خوشگوار و از ختن بکا
پانزده روز راه است و از کاشغر پیشتر شد پیشتر پنج منزل دور ختن رود خانه است از سنگ قاش و قرا قاش و چشمه‌های دو
خانه یشم است و از آنجا بدیگر ممالک می برند و آب هر دو رود خانه از قرغول تاق فرود می آید القصه چون امیرزاده اسکندر
بختن رسید اهالی آن بلد قبول اطاعت و انقیاد نمودند بیرون آمدند و پیشکشها کشیدند و از پرتو دولت قاهره صاحبقران ملاع
آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده مشار الیه بجانب قراقول تاق رفت و آن کوهیست بلند بغایت شد چنانچه پای
تا صعود بران متمشی گردد و سکان ختن در انواع هنگام حدوث فتن و وقایع پناه بحصار آن کوه برند امیرزاده چون بر کیفیت
کوه اطلاع یافت باز گشت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از پریشکران مغول و حوراوشان ختن دو تقوز اختیار کرده
شیخی بنادل بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در اثنای یورش شام که بعد از این شرح داده خواهد گشت بمعسکر ظفر قرین
و یک تقوز دختر و یک تقوز اسپ را با امیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش چته بترکستان آمده بود
امیرزاده اسکندر توقف نانموده مسارعت نموده بود و از پیش رفته آن معنی در خاطر شاهزاده گران آمد و ملالت او زیادت کرد
از آنجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون ظاهر شد امیرزاده اسکندر باندکان آمد و از آنجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان
متوجه سمرقند شد و چون بیان کنند رسید با و رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز در خاطر
اندیشه مضمونی داشت متوهم گشت و باندکان معاودت نموده بقلعه در آمد و امرا که آنجا بودند مثل پیر محمد طغی بوغا و برکا
بیرسلطان این معنی را حمل بر مخالفت و عصیان کردند و لشکر اندکان را جمع آورده حصار را در میان گرفتند امیرزاده اسکندر
ایشان محبوس کرده از قلعه بیرون آمد و در گلستان نزول نمود و آن باغیست که امیرزاده عمر شیخ احداث فرموده بود
نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بوده
امک تا نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده گریز آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران او بسمرقند بردند و

سرلشکر

کنار آب کوهک اوراه پادشاه زاده رسانیدند و بر غو یرلیغ امیرزاده اسکندر را بند کرده پنهان عور بچیک کر
اتابکس بود یاسه و توشی نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند **گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران گیتی‌گشای**
بعزم جهاد کفار کتور بطرف دره خنشا بر مقتضای نص یا ایها الذین آمنوا حرض المؤمنین علی القتال غزو کفار و قلع و قمع
بی دینان بد کردار همواره مطمح نظر همت صاحبقران گردون اقتدار بودی لاجرم در هنگام زمستان سنه ٨٠٠ که در قراباغ اران
معسکر نصرت نشان بود نهضت عزم کوچ مصمم فرمود و شیخ ابراهیم و سیدی احمد اغلن شاه زاده و صوفی نوازش و ترجب بختو
گذاشتند و نقد افشار ترابی داشت و یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که از مجموع لشکرها از ده نفر سه نفر از قدیم و نوکر
ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغرق در هم آنجا توقف نمایند و رایات نصرت شعار در هنگام حفظ افریدگار ایلغار کرده
با تمام شاهزادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب عظیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع
بر سر آب فرود بستند و شاهزادگان و سپاه بران عبور نمودند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق شدند
احمد نیز ملازم شد و موکب همایون از آنجا نهضت نموده از شک بگذشت و عجایب دره خنشا که اماکن و مساکن کبران بود در
شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بهشتی که از تشابک اشجار و اغصان باد و زمان آسمان ابدان در خلال آن گذار نتوانستی
کرد **نظم** چنان تنگ دره یکی بیشه بود که رفتن در آن کار اندیشه بود درختان سر در کشیده برابر چو خط دبیران
بیک اندر دو گم شاید اندر آن هر هر رنگی رهش پوست کندی ز دور برلیغ عالم مطاع نفاذ پیوست که لشکریان ظفر
ده روزه راه در خلال آن بدخرج و تیر و اره پدید ساختند و راه ساختند بوجهی که پنج شش فوج در پهلوی یکدیگر می توانست رفت
ایام سلخ چند روز متصل برف می بارید و در پیوسته از برف و تنک فام سحاب بر کوه و صحاری حوده کافوری بخت و چون لشکر
بمحل و مقام کبران شقاوت فرجام رسیدند کفار مانند در زمینی بکنده هم اندر آختند و تیغ جهاد از نیام انتقام
در برف را که پشت زمین در زیر حواصل گرفته بود از خون پلید بدنیان مانند رخسار لاله و ارغوان ساختند هر که یافت
امان نیافت هر که بقید آمد نابید گشت و خنشا که سالار و استظهار آن مردود لعین الذین یکن نوه یشوم الذی او بود
عجز و اضطراب تن و امان گرفته قرار اطاعت نمود مکاکردوت تا تودر تلبا و نادره اشو بتاختند و بیکار کو سعند و
آن از اموال و اجناس غنیمت یافتند و چون خنشا از بیم مجاهدان شیر شکار شغال وار بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانها
و درختها را آتش زدند و دو هفتاد ابیر قهر و غارت و ویران و یباب ساختند **بیت** ساکنان در دوزخ و مسکن
سوخته چون ملک زنخ غارتیان از زوحشه و چون عیش آن گمراهان پلید حرکو یعنی بود و مرد و زن و اطفال ایشان
هم معتاد بودند بخانه که هر که می مرد بر حسب **بیت** وصیت که هنگام حضور و موت مرا بمی بشوئی و از چوب رز کنی
تابوت پی شراب دفن میکردند از برای اضرار کفار و تنغیص عیش ایشان که نص و اغلظ علیهم بآن ناطق است

نامزد شد تا باعانت بانیش بر لشکر ظفر شعار کردند و مجموع بنا لاء کوهها بر امثال زیرها که اهل تاریانند با دو خوشگوار پرورده بودند
از بیخ برکندند و دیگر درختها را بعضی ببریدند و بعضی را پوست باز کردند و عمارات ایشان مواضع بتخصیص کلیساها که محل عبادت آن
آن مخذولان بود با خاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات دولت روزافزون حضرت صاحبقران آنکه در زمستان سال ماضی
که پارس ایل بود در بلاد هندوستان و نواحی دهلی و دریا کنک غزو می فرمود و بتخانها خراب میساخت و در این زمستان
و استطانبول متوقف گشته با تمام لشکر در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بود و کلیساها بر می انداخت و لله در من قائل **بیت**
برای عزم تو کاری که بر گذشت از هند [illegible] حتی اگر اسکندر بوقت خایب دولتش در زمین طول و عرض [illegible]
اسکندر آنچه خورد و اگر از دوان دوان تا [illegible] بجز قطع مسافت بیرون تا ملتی **بیت** کسی که بادیه عشقش [illegible]

حکایات و حالیتی دیگر **گشاد دزم رجعت رایت نصرت اشمام از غزو دره خما** چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه

و بعضی از آن بلاد را بسنابک مراکب تسلط و استیلا بسپردند و بسیار نابکاران کفار و عاشرت دنیا بدکردار بتیغ ابدار آتش بار بقعر
جهنم و بئس القرار فرستادند و حاکم ایشان خمتا اوراه و کم او از نه گشت و با رکفر و بال جیش از اندازه گذشت و در آن هنگام شش
در بر وجوده هوا از حل گذشته بود و راهها از کثرت برف در بند آمد **نظم** نشانده خود کافور کون میغ فسرده چشمها چون چشم
تیغ جهان از جور یوغ جنبری پر زگرد برف شبت کرده چون شیر زیر شده [illegible] احوال [illegible] میان آب [illegible] شاخ طالع
دی در بیشه کار دهان [illegible] عطار [illegible] لشکر [illegible] کوبان [illegible] سر ماهی [illegible]
[illegible] ناو روی بر دو سر و بدین واسطه لشکر را از خوف باخت [illegible] و اسپان را [illegible] در رخت خود [illegible] نماند چنانچه بسی
از چهارپایان تلف شد حضرت صاحبقران مرکب مراجعت در [illegible] عزیمت کشید و آب کر گذشته در مواکب فتح و نصرت در قلاع
جرا باغ مغاودت نمود بارندها تو [illegible] نزول فرمود و در ندانا [illegible] دولت و خلع [illegible] کرده اند و در آن مقام
از موهبت ذوالجلال والاکرام امیرزاده خلیل سلطان را پسر بجیل بکر تجیبا اثر کرامت شد و او را بکل نام نهادند چند روز متوالی
بر سم هنیت و نثار قیام نمودند و طویها پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند و طرایف [illegible] و در آن اثنا فرمان اعلی صادر شد
که امراء امیرزاده میرانشاه که در بخارا برکجستان کر بجواب الجوا اتفاق افتاده بود منقضی کرده بودند و فرار جسته و در دیوان بزرگ
برغو پرسند امیرزاده شاهرخ و امرا با امتثال امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیش و تحقیق صورت حال چنانچه واقع شد
بعرض عرض همایون رسانیدند حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست و خواجه عبدالله عباس و محمد قزغان را چوب پیش چوب بیاساق رسانیدند
و بعض جوغ اپرسید را که پیش از هم کوعبه بود اشارت شد که بیاساق رسانند و نیز خواست شاهزادگان بجان امان یافت و
صد چوب بروی پیش زدند و از هر یک ایشان بجرمانه [illegible] بستدند و بر مجموع اعیان نوکران امیرزاده میرانشاه عتاب
خال ایشان تا دولت او سختی [illegible] و تمام آن ابنارا بر پیادگان سپاه ظفر پناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه

امیرزاده ابابکر را که در آن جنگ جلادت نموده بود و سید علی شکی را اینک جو بهر بر بغاک هلاکت انداخته بصنوف [illegible]
و نوازش اختصاص بخشید **بیت** شراب ظل خدا از آن دهند سزا و جزا بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را و هم در آن
برهان اغلن را که بکرات حرکات نامناسب از و بصدور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته و باز بجد تر [illegible] بر دست از
نظر [illegible] آمد بر حسب اشارة [illegible] بیاساق رسانیدند و پسرش را بهمان شربت چشانیدند و نوکران او را
بوسم فولاد دادند سبحان الذی یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو علی کل شیء قدیر **تتمه احوال امیرزاده رستم که از حکم**

متوجه شیراز شده بود و ذکر جو یمر کان برادر بزرگ او امیرزاده پیر محمد بقتل آمده بود گفته شد که امیرزاده رستم

برحسب فرمان حضرت صاحبقران گیتی ستان از جام متوجه شیراز شد و امیر سونجک با ده هزار سوار بموجب فرموده ملازم
رکاب او بود و چون ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در باغ [illegible] طوی کرده و خلعت پوشانید
سه هزار دینار کپکی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک [illegible] برادرزاده اش حسن جاندار و حسن جنداول که هر دو در شیراز
بودند برحسب فرموده از راه [illegible] و لرستان عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علی بیک [illegible] که از خویشان امیر
بود در شیراز جهت ضبط [illegible] بایستادند چه استاده [illegible] با بن معنی نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم [illegible] جان بود
لشکر را سر کرده بر [illegible] از عظمای ایشان [illegible] شد [illegible] بهانه مرضی کرد [illegible]
[illegible] و امیرزاده رستم و امرا [illegible] کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا [illegible] کرده
نزول کرده در موضع [illegible] بغداد تمام [illegible] و [illegible] بغارت [illegible] تا [illegible] کردند
و چون [illegible] بغداد [illegible] سلطان احمد [illegible] جنگ کرد و او را یک حمله شکست
[illegible] کردند و [illegible] ساختند و امیرزاده
[illegible] بر کشت چون بشیراز رسید بواسطه [illegible] تا [illegible] بودند چنانچه [illegible]
راه داده [illegible] امیر سعید برلاس را [illegible]
[illegible] امیر سعید [illegible] محبوس کرد [illegible]
[illegible] و خبر [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] صاحبقران بود فرستاده امیر سعید [illegible] صادر شد که [illegible]
بشیراز رود و [illegible] کرده اند بیاساق رسانند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب
[illegible] گرده [illegible] بغداد برحسب فرموده روان شد و چون بشیراز [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] بیاساق رسانیدند [illegible] پای [illegible]

و او و شیخ زاده مرید او بند کرده و نشان صاحب‌قران کیتی‌ستان را بعراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاده و در رمضان به بغداد
اهتمام امیر علی قلندر با در رسید چون امیرزاده شاه الله برمضمون فرمان واقف شد بی توقف با جانب حسب اشارت ازکشت و بر
زمود همچنین خانه او وحش جهاد اول ملازم او باز کشتند و امیر سونجک براه چچال روی توجه بقرا باغ آورد که محل اردوی همایون
بود و چون امیر علی قلندر که در رمضان از صدر جلالت عطا کومنصور کرده بود بغداد رسید صورت واقعه بعرض سلطان احمد
رسانید اضطراب عظیم بحال او راه یافت و ازغایت وحشت و حیرت بفرمود تا در روان قلعه الجوع بیشتر و جسر بکشادند و از
آمادات دولت ماهر در آن وقت ... عزم ... آنکه حضرت صاحب‌قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزانی
داشته بود و او در اعتدال برجم ... کشاد و از تمو الدین ... بکرمعشان و معمول ... بهادر
و اضطرار ... و بعضی از کلانتران ... آورده و با هزار سوار ... متوجه بغداد شد و کمر خدمت ... با اقدام
پیش سلطان احمد رفت سلطان احمد مقدم او را گرامی داشت ... و نوازش اختصاص بخشید و او بحضیض با امرا و اتباع او از
دو ... هر کس را مبلغ ... از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ کردانید و از ... نقد ... مفصل
دیجی که ... داده بود ... و اوضاع ... یکی از نوکران سلطان احمد که ... نام ... در آن اثنا که سلطان
احمد از غلبه ... بود ... نوحی که داشت یکی هزار ... جلد ده هزار دینار بنام ... مفصل
بود سلطان احمد ... اول ... بیشتر ... و شروان را با جمعی امرا ... مصلحت ... و منصور
ابواب فرستاده بود ... و امرا ... بغداد فرستادند و در ...
از هفت قرب دو هزار کس از مردم خود را بکشت و خاتون را که عباسی ... و او را از خردی پرورده و بزرگ کرده بود
فرستاد ... و او ... باین طریق هلاک کردند و زنان و خدمتکاران که در حرم دولت سرای او بودند ... بکشت خود
بکشت و در دجله انداخت و بعد از آن در خانه بنشست و هیچ ... زاده ... آتش خاصه که با و برجان می‌آوردند در
دار ... هم از در بازمیکشید چون چند روز بدین یکذشت ... از ... هفت بار کبار ... خاص کرفت
و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتی از آب بکذشت و با آن ... سوار شده متوجه ... قرا یوسف ترکمان کشت و مدت
بر قرار طعام بدرخانه می‌بردند و بر ... می‌سپردند و مردم را از غیبت او اطلاع خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف
رسید او را و لشکر با تش ... تقطیع کرد و بغداد آورد و چون برسید ... منزل ... خود
خود بکشتی بکذشت ... و اسلحه و اسباب تازی و سایر ... قرا یوسف ...
... ساخت و نکذاشت که ... و چون ... سپاه حضرت صاحب‌قران ... خایف بود
بر ایشان ... جاسوسان ... احوال آن حضرت ... و چون ...

دو روی عزیمت بصوب ... او ... اندیشه کرد که ... تا ... بجد ... روم و شام درآیند راه کریز کم ...
بود برو بیشتر ماند ... ضبط ... از کناشتند و فرزند و اموال و اطفال خود را بر داشته با قرا یوسف از بغداد
شد و از فرات کذشته روی کریز بروم نهادند و چون بحلب رسیدند حاکم ... تاش ... امرای شام ...
ایشان بیشتر و جنک چون ... شکست بر لشکر حلب افتاد و ایشان از آنجا ... کذشته بروم رفتند و قصه ...
پناه ظفر پناه که در ... با ایشان ... کردند آنچه ... خواهد آمد کفتار در توجه فرمودن حضرت
صاحب‌قران بعزم غزو کرجستان چون فصل زمستان بکرانه انجامید ... نصرت ... و ... اختیار می‌یافتند
... و احیینا به الارض ... بشارت ... محمدی ...
علی ... صلی الله علیه و سلم برسانید حضرت صاحب‌قران ... اسلام ...
بیت ... فرمود ... زمین ... شد ... جمله شهزادکان بزرکان و ...
جهان جو با سروران ... آمد ... استشارة ... از فضیلت جهاد ...
شرک و عناد ... **نظم** ... شاهنشه ...
روشن ... بر آمد بخت ... تمام ... خورده ...
... حضرت ... آفتاب اشراق ... و النفاق ... اخوان و انصار ... و شاه
و امرا و کافه لشکر ... مظفر ... سوار ... کرجستان ...
بتفصیل ... **بیت** با ...
... دولت ...
بارکاه کردون اشتباه ... برآمد **بیت** ... کوه ...
عنایت ... حضرت ... روانه ...
... **بیت** ... حضرت صاحب‌قران
صنوف ... و ... و علم و نقاره
... ساخت ...
جای خود ... از ... **بیت** ...
کفتش ... روم ...
... ظفر قرین ...

سالکشت قاصدی پیش کرکین فرستاد که طاهر پسر سلطان احمد جلایر را پیش ما فرست و چون فرستاده پیغام ناپدید کیش شغاد
فرجام رسانید از غایت جهل و ضلالت جواب بر بر نهج صواب باز داد بیت هر آن کو سعادت نصیبش نباشد بروی دو تو از
دانش نیابد نشانی چو پوید طریق صواب نگوید بجز هرزه و ناصواب لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرض
داشت از جبارت عصاره نمال آن اهل و نهان بد فعال آتش غضب حضرت صاحب‌قران افروخته گشت و از اغرق جلا اسلام
بتعجیل روان شد و سپاه ظفر پناه را فرمان داد تا بولایت کرج درآمدند خود و تکبیر و طبل در دیار کفر انداختند و دست ...
بیرون اهل شرک و ضلال برگشاده مواضع و مساکن ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را با میوه دیهها و خوشه کشتزار از بیخ
بر کندند و کرجیان از غایت خوف و اضطرار پناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده بودند و در مواضع صعب و صول آن طریق
غلبه و استیلا در اندیشه مور و ابی عقلا نگنجد حصارهای محکم ساخته و مسکنها پرداخته جاه‌داران لشکر اسلام را چون شیر نجات قوی
دولت قاهره حضرت صاحب‌قران قوی بود پی اندیشه روی هوشیار نطلع و قمع کفار نهادند بعضی را در ارسنان بر خاسته در صندوق
نشستند و جمعی را بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو میکذاشتند تا بمقابل مغارهای رسیدند و آن شیر مردان موفق
در آن صندوقها معلق بپای مردی و مردانگی بر می‌خاستند و از سر اخلاص دست جهاد گشاده اشلام اسلام از کفره شقاوت
فرجام صبحوا شدی دیدی زمان بد کیش را که در آن مغاره اغصین حیثه بودند بزخم تیر و نیزه و ضرب شمشیر مقهور کردانیدند و بر
دریچه آمدند و آن خاکسار ان باد پیما را بر تیغ ابدار از مغاره باتش که وقودها الناس و الحجارة مقر ساختند و در بعضی مواضع
ایشان بود آتش و نفط بجا انداختند و عمارات که از چوب ساخته بودند میسوختند و موضعهای اهل شرک و ضلال البیاد بوده و در
مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند بروفق صیغه الا ان حزب الله هم الغالبون در هر موقف نسیم نصرت الهی
از مهب فضل نامتناهی بر رایات اسلام دمید و هم ظفر از هوای تأیید خالق قضا و قدر و صانع عجایب بر لشکر پادشاه دین پرور
زاد کسر میکرانید و بدین منوال با جمعی معادات نامداد که آثار اعتضاد و استظهار کفار بدکردار بود مغلوب و منهزم کشت و هم
ب یلقهی و نقلبهم و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سعادت اسلام دریافتند و از امان بخشیده شد و هر که از عواقب طغیان
لن نؤمن بهذا القرآن اصرار نمود سر ایشان بر تیغ جهاد بر باد دادند بیت شکوه دین بتوفیق پروردگار هرآنکس که ره برد شد
رستگار بیان ممالک شان لذا ما نام مشرکان بجان حضرت صاحب‌قران از سپاه خراسان جمعی بنام برادران و لشکریان پیاپ
بمحافظت تفلیس نامزد کرده باز ذات و در دشت مترارسید و لزموه کرکین بی دین چون الاد کیش خاصان شرع متین
بدرقه تفلیس مشاهده کرد چون روبه که کینی از مهابت شیر غرین روی بکریز نهاد و بکریخت بیت چه دشمن زبون کشت
در چاره شد بنا چار و ناکام آواره شد از نادران کنج و بر برد کی از آن دلاور اذغانیت اضطرار وهایت تذلل و انکسار
در پی تضرع و ابتهال جبهه تضرع و طلب آورده بودند و در صومعه انقیاد و طاعت بر بیان اسکانت و خشوع امان خواستند

بدرگاه صاحب‌قران آمدند ثناخوان و زاری‌کنان آمدند همه یکدل از جان ابتدا از جهان گشاده بمالک بریو نیش زبان
و چون آن ولایت بحت تسخیر و تصرف سپاه جهان استظام اسلام درآمد کلیساها را که از ملت و ملت باز عمل عبادت نامقبول آن
مدبران مخذول بود همه را به نیز ظفر و مشت تعصب دین بر زمین هموار ساختند و زجل تسبیح و تهلیل در آن اماکن و مساکن آن
ارض بیرکه وصول غازیان صاحب‌قران تا نهایت صباحی از مساجد اذان و اداء آواز تلاوت و سنن حضرت اوعیان و ملت زهرا خاتم
پیغمبران علیه و علیهم الصلوة والسلام منعقد گشت و برکات آن روز کار این دولت پایدار که تا انقضاء احقاب
پاینده و مستدام باد واصل و متواصل شد و الحمد لله رب العالمین

گفتار در توجه حضرت صاحب‌قران بعزم غزو جانب کرج بعد از فتح و تسخیر ولایت

ملک کرکین رای رزین صاحب‌قران سعادت قرین بعزم غزو دیگر ولایات کرجستان مطمح نظر همت
ساخت و از دو معبران ایلغار فرموده اعزه دیگر بگذاشت و رایت عزم در عزم جانب کرجی بر افراشت بیت ز بخشالله امد بخت
روان سمن همعنان شهریار کرد دولت توان روان از پیش لشکری بیشمار همه صفدر و شیر و خنجر گذار و چون آن حصن چون فلک سای
آن درع برآمد عنا کردند تا نزدیک دروان ناو کرفتند ما از ضعف کفر و فساد و بر عوض ابتلا در آن کوه و در انداخته قاطع
آن ولایت را تاخت کرده غنیمت بسیار و ما لا یحصی رضیمه دیگر فتوحات سپاه اسلام شد خانی پیک را با جانب رهبری و دلیل
مرغ بیم بسمل از خوف و هراس و رجوف طپید و ضیف از مطاوعت و انقیاد بیرون آمد و مقدار یکبار انیم تسلیم کرد بیت چو دشمن
فرو ماند یکبار کی برون آمد از عجز و بیچارگی بدرگاه صاحب‌قران سجده برد ولایت غنائم حضرت سپرد لشکر منصور کرجا و دیار
اعتماد بسر دکشاده بر تیغ غزو که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب داده الشیعنا در حزمین جنوق کافران نهادند و هر را ابقر
و جمیع و بیش المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را بسوختند و بقرولت قاهره صاحب‌قران که نام غنائم این جهاد و عظایم اجر
و مثوبات آن جهان اندوختند بیت چو بر باد تاراج رفته بود فکندند آتش در آن بوم و زود نماند چیزی بجز سنگ و خاک
و زان پس آتش سپر دند پاک و از انجا در ظل رایت نصرت آیت مراجعت نموده با غرق پیوستند حضرت صاحب‌قران سید جوام
علی جا در را از راه سماوا بتاخت روانه ساخت و امیر عثمان شاه را با لشکر جغانیان و عرضه دروع باستعجال ارسال فرمود و موکب
شان در ظلال عون و عنایت یزدان از راه سماوا روان شد و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنائم
نامحصور از اسب و گوسفند و غیر آن بازدو هایون ملحق شدند و آن لشکر بیشمار مور شمار در جمیع اطراف و اکناف آن دیار
بتای زجر و احراز کفار عنقا ایشان را بر کندند و کلیساها را ویران ساختند بیت ز آسیب قهر اندر آن بوم و بر نماند
عمارة بکلا اثر و در سر راه قلعه بود نیل نام در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت بیت چو حصن عاشقان محکم
حصاری معاذ الله زنجیر یادگار و چون رایات نصرت شعار شاهنشاه وصول بران اعلی افتاد در زمان فرمان و الجبال الاوتاد نفاذ
یافت و غازیان کرد گرد آن حصار بر زمین کند در انداختند و آن را بسنگ منجنیق ساختند و در مدت کرد اهند چنانچه بیت حصاری

اسواری که بود که اسپان بمنع مینمود و دلیران لشکر ظفر نشان شاه کرفتند و کشتند و بیش از کرد راه وازانجا کوچ کرده صحرا کوچ
مغرب جام نزول همایون کشت حضرت صاحبقران امیر جهانشاه و جمعی امرا با لشکر تمام ازان لشکر ظفر قرین بطلب کرکین پی در پی
بایلغار فرستاد دران بیدولت ال العین چون شغال در بیشها و در طاس کردان مبکث لشکر منصور فوج فوج در عقب [illegible]
و عیان بیشها و درها و درامکه ازیشان طلب کردند و بیافتند و جمعی کی از خواص بودکان او بدست آوردند و غارت بسیار کرده
بیشان باز کشتند و بعسکر همایون پیوستند حضرت صاحبقران ازانجا هفت عونه وار آب کرکذشته [illegible] نزول فرمود بیت
بتوفیق رفیق و چشم بد دور ظفرت پناه منصور **گفتار در فتح قلعهٔ [illegible] حصار سواتی** در بین اثنا منهیان وقایع بعرض
بسمع اعلی رسانیدند که جمعی کبران از شاوزان کرنج قلعه [illegible] ساخته اند و آنجا متحصن شده و آن حصاری بود در غایت
استواری بر بالای کوهی بلند واقع شده چنانچه هرکز در هیچ تاریخ کسی ندیده و نشنیده که ازان بر قوت و غلبه گرفته باشند [illegible]
او و سپهری عرش از جبین دوان کشتی و باد جهان کرد ازو از آن نقش در با افتاده کذشتی **بیت** [illegible]
بعجز [illegible] باز کشته حضرت صاحبقران جهانگیر [illegible] تدبیر بر کنکرهٔ آن حصار انداخت و بایلغار روان شد و لشکر
[illegible] امرا [illegible] مغرب جام نزول همایون ساخت اعوان و انصار [illegible] مستعجل [illegible]
اسباب جنگ حصار مشغول شدند و [illegible] لازم الاتباع صادر شده [illegible] سلطان [illegible] آن قلعه را
[illegible] کرده [illegible] و الکنکره [illegible] مجموع کرطان [illegible]
[illegible] و بکذراندند و سپاه ظفر پناه باطراف و جوانب تاخت برده پی در پی سرکشان را کوچ کوچ دستکیر کرده بجاورند
[illegible] المشرکین [illegible] تیغ جهاد [illegible] جهنم [illegible]
بسیط زمین لاله زار شد و [illegible] افتاده سر بسر کوه کشت و [illegible]
رود بار **بیت** [illegible] کشته شد زمین [illegible] شد [illegible]
بجادش پناه [illegible] زخم دار [illegible] در بین اثنا خبر محقق شد که کرکین [illegible] در موضع سوا
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
که هر طرف تاخت برده بود [illegible] لشکر [illegible]
با جمعی دیکر ایلغار فرمود [illegible] **بیت** [illegible] بعزم غزو با سپاهی کرکین [illegible]
در سپاهی شد [illegible] کرکین [illegible] صاحبقران [illegible]
و با ظفر و اضطراب [illegible] لشکر منصور چون [illegible]
بکشادند [illegible] کرکین [illegible]

الغزو کرلان کذشته [illegible] برد **بیت** [illegible]
[illegible] وچون کار بجان و کارد باستخوان رسید [illegible] سلطان احمد [illegible]
براند و او بروم رفت [illegible] پدرش [illegible] اسمعیل [illegible] عالمپناه فرستاد [illegible]
[illegible] حال [illegible] کارپ [illegible]
[illegible] اکر [illegible] پادشاهانه [illegible] حضرت [illegible] عفو [illegible]
وازسر خون این [illegible] مضطر [illegible] و لوازم اطاعت [illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] و باج و خراج [illegible] سال [illegible] **نظم** اکر عفو [illegible]
[illegible] کنم [illegible] که کارم [illegible] عفو [illegible]
گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب ایریاب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] پشیمان [illegible] اسمعیل [illegible]
عالمپناه فرستاد [illegible] و ظایف [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] عفو و اغماض [illegible]
یکی از [illegible] **بیت** [illegible] صاحبقران [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] اطراف و جوانب [illegible] اعلام اسلام [illegible]
[illegible] قلاع [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب
قران [illegible] جهاد [illegible] بالحرمین
[illegible] **گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از جانب کتور و جبان چون همت**
عالی [illegible] صاحبقران [illegible] سید المرسلین علیه و علیهم افضل الصلوة و اکمل
التحیات [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] منکو [illegible] نزول همایون [illegible]
[illegible]

نوش کرده شده اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف جلال اصدار یافت و امیر شیخ نور الدین با لشکری جلادت آیین الحاق کرد
برحسب فرمان بعقب ایشان روان شد و چون همت پادشاهانه حضرت صاحبقران مقتضی آن بود که عظایم امور ملک و ملت و مصالح
جمهور برایا دین و دولت بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت برافراشت و عساکر گردون مآثر را ترتیب کرده افراز
بکشاد و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال براه آورد چپک پسر کبش فتح را اهبه رفیق ظفر قرین جنود
و چون چند شب در بیابان کرده هوا فوس کرد زان کرد فرس تمامه مشک اذفر عنبر بحوالی یخ روز نهضت فلوات فلاع کوهستان
پیش رو مشرکان ثالث و ثلاثین کوراجها و بکشت فنا بکوشش جان دشاید چپک چو غرقه شد آب عارت بان بر سر وی اقبال غالب
قان بکشتند بیکباره آن بوم و بر بسی قلعه کردند بر ورز بر وز آنک کهادند یارات کشی بکشتند هر سو اندازه پیش و روایت محفوظ
محفوظ بود و تابند ملک و بلاد انا انجا باز کشت و منکوب بارد و اعلی نزول فرمود و در آن محل چند روز اقامت نموده و رخش عشرت
و شادمانی و کمال حشمت و کامرانی بتاخت و درین اثنا ایلچیان از اطراف و نیک رسیدند و پسر امیر مراد که از قبل قیصر روم بود و بغداد
امیرشاه بیاوردند و بوسیله ارکان دولت عز آستان بوسی استسعاد یافته صورت حال عجز او از آن حضرت عرض داشت کمان با ایشان
امل زنشانید عاطفت پادشاهانه ایشان را بنوازش فرموده خلعت پوشانید و خوشدل باز گردانید چپک بر آن هراسان هرکه روی
نیاز بخدمت آورد روش کامران گشت باز و ایشان بطرف راه برون باز گشت و اردو کیهان پوی را ملاحظه چهار پای ملک دو ماه
در صحرا و علف زار منکول توقف افتاد و تمام امرا و لشکریان بدرگاه عالم پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکناف سر انقیاد بر آستان
و مطاوعت خاده و دشت نهادند ابواب ایالت و آمال بر روی دولت و اقبال گشاده ابلق توسن ایام بکام رام و ممالک شرق و غرب مسخر فرمان

دبایع احکام والحمد لله ذی الجلال والاکرام **گفتار در موجبات توجه موکب قیامت باس بجانب سیواس** چپک سبحان خالقی
صفاتش ز کبریا برخاک عجز میفکند عقل انبیا حضرت مسبب الاسباب که ارکان سماوات بر حسب ارادت بی علت و فرع هر حادثه و حدوث
واقعه موجود بواسطه و حصول رابطه منوط و مربوط فرموده تا در مجاری امور عالم چنانچه آثار قدرت کامله بر نظر اعتبار قبله وران
جهان بار فاعتبروا یا اولی الابصار طلوع می نماید اسرار کمال حکمت شامله نیز بهجو یکتاید و بظهور ایک چپک در تمام آفرینش چی
هرگونه فالت هیچ پی حکمت نباشد کرچه قدرت کامله وجود امر الهی بی پیاره دنیا کارند جمیع اشیا خواهت بیک کره ما
امرنا الا واحدة کلمح بالبصر علیه حکم احادیث امر صلاح حال هر کثرت را بوجود بازبسته که عقد جمعیت از این جمع وجه انتظام یافت
از آن جمله نظم احوال ذات ازجا خلاصه هیکل انسان که عالم صغیر است بدبیر نفس ناطقه متعلق گردید بر تو التفات او انتظام یافته و هم
از و نماید و هیئت و نیز ثبات و قرار اجتماعات عالم مربوط بمکن و استقلال پادشاهی عدیم المثالست کرچه حسن سیاست
نظام ملک را دوام تمام شد بسیار و اعتزام اعمال وظیفه اعظم احکام که گشته اند فنسبة الملک الی المدینة کنسبة النفس الی البدن و نظام
کرچون تدبیر نفس و افعال قوای طبیعی و حیوانی که کارکنان او اند بسبب نسبت سویت و عدالت بوده نبی صحیح باشد و اعتدال او بر

سلامت و استقامت کند و ارکان تدبیر و اعمال نیز قانون نصفت و عدالت مشید بود از حیله صحت و علت خلل نامد
و نالش بعناد و مرض زوال انجامد در بعض صوّلا کرملک مملکت با والی و لایتی از صراط مستقیم و راستی عدل و داد جوید
و بوسوسه دیو غرور و طغیان طریق عدوان پوید هر آینه اضلال دولتش روی بوبال هلاک و خلال اهالی مملکتش اختلال پذیرد
وار شامت کردار نامواب او ملک و ولایت منصب سوء البلا یا و مرایا کردد چپک خانه کن ستم ملک کار بیست دولت با
ز کم اسرار کیست و از نظایر این قضیه حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون در آن عهد و اوان از ایشان افعال
نکوهیده و حرکات ناپسندیده و بعد دوری بیوست ناثره غضب حضرت صاحبقران اشتعال یافت و طوفان خشم قیامت هیبت
موجهات شد که با وجود تمادی مدت سفر و بطلانه مغاودت بعاید به کرمنصود از مواضع خویش و مملکت بآن عظمت را
در بقعه المنتهان بلد بورش تاخت فرموده هر دو را بدولت بیرق فتح ظفر جم مسخر گردانید و بحبوح بلاد و قری و ملک و
هر دو دیار فرسوده سنابک مواکب مراکب منصور ذی عواقب کشته بی ضرر و نقصان مسکنان و قطان آن اماکن و ساکن وطن
بد للعنصر زان سکون ناشرح این مقال و تفصیل این حال آنست که پدر ایلدرم بایزید که در آن عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت و
مملکت و ولایت از فقاصم سابق امتیاز داشت و بسیار از ولایت روم مثل ولایات ایدین و منتشا و کرمیان و قرمان کرد
استیلا و تسلط بدرانش با آن جمله بجنت لشکر و لطریق در او کرد و از دیار فرنگ بحار ناهر را مطیع و منقاد کردانید
بعد از آن بکرة اعتمان قاضی برهان الدین حاکم سیواس را در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را مسخر ساخت
و نا بطلیه که متصل است بولایت حلب مجوزه تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از ملک سلطان بایزید تابع شام بود عامره کرد دیگر
ملک دور سیواس امیر مصطفی نام داروغا گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفی تفویض کرد و پی انکه کسی متعرض شود دو
او در ساید شام و عادم بیستر بر حکومت و ایالت معاودت نمود و کثرت لشکر و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دعاوی
هزار سکبان داشت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور در دماغ پندار او بر آمد و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت
او پوشیده از این معنی غافل ماند که چپک خدای که بالا و پستی آفرید ز بر دست هر دست دست آفرید و با بد
ایلچی پیش نظر بن فرستاد که را بغداد بن مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج ارزنجان که اندر روم و انا طراف و
جوانب حاصل کرده بعجا عجز انه نارسانید و سخنی چند زیاده بر طور خود و گفته حد اسال او بود پیغام داد طرح صورت حال
عرضداشت استاد کمان با پیش پرسا اعلی کرد حضرت صاحبقران دانست که صاحب روم را از لوم شوم غرور از راه اندازه آ
خواست که او را بوساطت حضر قلم که در ظلمات دوات نایب حیوة رشد و رهنمای آید **گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب**
قران قضا هجوم بجنس قدوم بقیصر روم رای عالم آرا اقتضا نمود که بجانب قیصر روم آن روشن ضمیر از طلب فرمان دوم
کرده نصیحت نامه عتاب آمیز با یلدرم بایزید نوشته که از غرور قوت حکومت و جاه و غلبه لشکر و سپاه هشیار گشته روی

و رشادبرده سلامت و سل داوری و بر بلاغت شعار رقم وار سرامثال بر خط فرمان نهاده خامه منشات بار ز بیان لطافت بکار
کرفت و صد زکتاب را مجد و ثنای حضرت افرین کار و عجت و درود بیحد و سر در اخبار جاریه علیه و علی آله الکرام و صحبه الکبار افضل
الصلوة و اکمل التحیات موشح ساخت بیت سرنامه کرد از بن خدای که او درنشاید و سرای خدائی که عالم بفرمان اوست زهی بر
غرها احسان اوست ثنای خدا و بنای رسول درود بنی ساخت ختم الرسل ورنان پس رقم زد بکلک هنر سخنها که ریخته از نشتر
خطابی سرا سر عتاب بدوش چه تیغ بالماس کین کرده تیز عتابی بیکباره هلی پذو بیم که کرد دل از ناخواننده آن رو بیم و سخنی ار
مضمون و مودی ان رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره اساس اندیشه مخلص انکه خدای بر بنده رحمت کناد که قدر و پایه خود
دناء و اند حد خود فراتر نهد امروز عبدالله کما قال بتیغ سکون در رحمت تصرف بندگان ماست و بسط و کثر مهر جولان کاه
ما سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع اند و منقاد در امور سلطنت و فرمان روای جاری بوجبار زو و بجز ما در سروران افاق
امروز نواجی ما را کردن نهادی کردن کشان جهان و رائستان اطاعت ما بر این بارده نظم ز در یا بدریا با پا همت بهان
بیکلاه همت ملوک زمان صف زده بر در م لبسیط زمین شد برلشکرم بر زمین حکم ذات کجاست که از جان نه منقاد فرمان
کی کران شتک بطل حمله پناه ما را تاب بی آرد کردن کردان سر از متابعت نا ایشان امر ما بر عبدارد بیت چرخ فلک
ار شر برآرد کردد قطبش بدو پاره محور شرخم کردد وقال کت و بارو کسبه بیر کابن کشتی بادی مشبوع بر دامنهار دوشن
محتاج بیان نیست بیت چه حاجت که کویم بنار زار شمار هم جهان و اشکار ترا همه مردم روم تا مصر و شام شناسند اصل ترا خاص
و عام جهان جهد که کبش سوک اعال از پیدا دی تا اسلام امواج انتقام و عفو بر عرق قصد را بلاد و محنت نکرد بی چه تا غایت
مبعوث که با فاقت در خطاط کی اجتهاد بسیار و نیز و لشکر و نیک یاری علادت کشوده و بلاد سب اصلاح عنان توبه و قوم
ان دیار از عطاف نیت خاص بان بنیت که چون ان ولایت ثغر اسلام است که البته بایشد و از مرور و عبور لشکر منصور
غبار لقا در دامن روزگار اهالی ان دیار نه نشیند که این معنی نعوذ بالله موجب ملامت و شماتت بی دینان کرد و زنهار طریقه پدر
خود نکهدار و پای پندار از کلیم قدر خود دراز مکن بیت که برخوبی خود ترک نادنی کینی که کم کشت بایشد و پای کینی جولعد
خود را نداری نکاه مکن بهره بیخ خود را تباه منه پای از اندازه خود برون که از پی بچاه بلا سرنکون اهدا ازین یاوه اندام
بیراهن فضولی مکرد مصراع که شمع منه چهره جهین تا بدن ترم سر در تخواهی اطراف کرانا التمامه فی الوفی بکوش هوش شنود
زا کار و زبای و معهدا از شاهرک نار کوکم بعضی العوض صفیر ساخته در قشه بر خود و مکشای نظم مکن انچه هر کز نکرد
کسی جز بدو رهنمون بود پوست و پس را با من این سرکشی از کجاست غلام کرا مکند از راه راست چه سودا خاست
را تا ماند مکان آسمان کی اگر بشه را تاب عنقا بود سزد گر زا کنه با تا بود کی صعوه را این میسر شود که با باز روز
برابر شود تو در پیشه مردم کردنده بیرد دلیران کجا دید و به پیکار از بخت ادبیر بود نه تا پیدد دین در عا بقیه

مشوعه که عاقبت آن روانت اگر بشوی با تو کویم دراست بجو زرد بیلاکی بسر که مور بلاء بر سر خود مپاور بند و کبوتر
که هلو زند با عقاب بقصد سر خویش دار و شتاب شغال ار کند پنجه با نره شیر سر بجت خود را در آرد بزیر بلت خود
از جنس بیخود مزن بیشه از جهل بر پای خود کجا باز کویم من این داوری که با من کند چون توی هم بری و لیان تو اینها ست
عزیب که هشار خود بر کان پی نصیب مبادا که این پند من نشنوی که پی شک در آخر پشیمان شوی اگر من برودم انک
ازرم سپاه جهان آن هم بوم کرد و سیاه مبادا که من زین کنم رخش کین که بر هم زنم آسمان و زمین مشا انچه حوات
داوم پیام تو دانی و تدبیر خود و السلام و چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح کشت و در صحبت جمعی مردم کار دان بر سبیل
ایلچی بروم باین پند و نشادان بر رفت و سرعت سرا ستعاده که کی روی بصوب روم نهادند و چون بعضی بزرگان مکتوب بو شاملبته
و با داء پیغام پیام محمد نبی ناده سو ملال در دماغ قیصر روم پیش از آن غلبه داشت که بلعاب خامه و جلاب کتاب و
خطاب تسکین نیابد بجواب ناصواب مشغول شده زبان جرات بلاف و کزاف بکشاد که مدتیست تا مرا مطالبه و مطالعه در
خاطرات و این عزم جزم کرده بر آنم که با لشکری جرار بر نهاد و توجه نمایم و اکر او پیش بناید تا به تبریز و سلطانیه بیا بیم
بیت بر بیشنم نادر و کرد و دن بیهی که از سر براورد زیستی بمهر د با کردش چرخ تا یا بجار کر اکر خواهد زین کار خواد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بصوب سیواس و تسخیر آن چون ایلچیان از جانب روم معاودت کرده
بدرگاه عالم پناه امدند و جواب دو فنا ر صواب ایلدرم بایزید بعرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه
برافروخت و فرمان قضا جریان بعزم بلاد روم برافراخت و چون حوالی اونیک معسکر ظفر پناه کشت امیر الله داد که بر
زمان باورده امیر زاده پیر محمد بهمان دفته بود برسید و او را بند کرده پیاده رده حکم لازم الامتثال نفاذ یافت
دیوان بزرک امیر زاده شاه رخ و امیر عو برسیدند و چوب یاساق زدند و بند برداشته بکذاشتند و از بد اموز
انکوی شیخ زاده زنبه و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت صاحبقران حوالات
سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاه زادکان پادشاه زاده جهانگیر الغ بیک و دیکر فرزندان برنج سلطنت
و جهانبانی را در عهده ضبط و اهتمام امیر زاده عمر و برادر بزرک امیر الله داد و خدا داد و مولانا قطب الدین
بجانب سلطانیه روان کردانیده و رایت فتح فال بسعادت و اقبال نهضت فرموده و در کنف حفظ ذوالجلال
روان شد و در ظل آن رایت فتح ایت لشکری کران هزار آیت و زیب و کشتی پای با بان مجموع سکیه دل و اهنین
سلب و روی جلادت براه اورده بیت چه زنبا دمان لشکری فوج فوج در روهر سواری یکی شد موج طرمون
اندر جهان تنگ چنک زشمشیر دندان و از تیر چنک ستادها با برانداوفاشیر ز جرخ برین نعره بکذاشته و جوش
هوای ان مرز و بوم از غبار موکب گیتی کشای عنبر اسا کشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه تا لامال شد طهرانی

پس امد بعسکر ظفر پناه پیوست و با دراک دولت پای بوس تا برکت و اقبال روز افزون همایون کیهان پوی از صلابت حمله
کوه کوه بحرکت در امد و چون از ارزنجان بگذشت حضرت صاحبقرانی در افتتاح محرم سنه ٨٠٣ ایلغار فرموده بسیواس راند **بیت**
خود و نامداران پرخاشجوی سوی شهر سیواس آورد روی همی برشد آواز شان تا دو میل به پیش سپاه اندرون کوس و پیل بد بر زمین
شد چشم را کارگاه نه اندر هوا باد را بود راه ز جوش سواران و از گرد پیل زمین شد بکردار دریای نیل چنین تا بیامد بدان
شارستان که سیواس بد نام آن کارستان سوی شهر چون لشکر آمد فراز سپه صف زده دشت شیب و فراز برآورده دیدند برهوا
پر از مردم و ساز جنگ و نوا ز خارا پی افکنده در قعر آب کشیده سر باره اندر سحاب بچرخ از همه شهر برشد خروش ز جوش ز جوش وزان
آمد بجوش و دران محل از اخبار منهیان عیان گشته بود که ایلدرم بایزید بجهت ذکر گنجی با مور ناش که دران عهد از عظماء
روم بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز داشت و دیگر امرا و لشکری بدو متعلق به سیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت
ایات کارکنان شاشان ... از ... طرف روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صدور یافت و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر
نور الدین ... و خواجه شیخ علی بهادر روانه شدند با دیگر امرا و تومان و لشکرها بالجمله از عقب ایشان روان شدند و از قیصریه
بگذشتند با ایشان دست نیافتند و هر را ... و پراکنده کرده اند و تمام آن حدود و نواحی را تاخت کرده بیاد تاراج بر دادند
بیت چو بشتافتند آن سپاه گزین بدشمن رسیدند با تیغ کین بسی را فکندند بر خاک پست گریزان شد آنکو که از تیغ رست
بهم بر زدند آن بر و بوم را بشد زهره زان قیصر روم را و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت نمودند و در ظاهر سیواس بمعسکر
ظفر قرین پیوستند و بدولت پای بوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را باره ایست بغایت محکم و اساس آن از سنگ تا کنگره مجموع از
سنگ تراشیده هر یک دو گز و سه گز و زیاده و غلظش یک گز و زیاده و پهنای دیوار ده گز بوده و سر دیوار تا ... شش گز
و ارتفاع از سر کنگره بیست گز و هشت دروازه داشته بانی آن علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده و در جانب شرقی و شمالی و جنوب
که طرف جلگه بوده خندقی عظیم پرآب داشت چنانچه نقب زدن از اقدامات بود ... نشد که چون یک گز بکندند آب بر میامد یکی در جانب
غربی آن شهر که محل نزول رایات فتح آیات بود نقب بر بندی صورت می بست و در اندرون شهر مقاتله از مسلمانان و نصاری روم و ارمن و اتراک
بود چهار هزار سوار که هر یک خود را در شمار رستم و اسفندیار می پنداشت و اسباب ... بر قاعده داشته مقابله و مقا
ومت را امیدوار بود و بعزم ... استاده **بیت** حصاری حصین بود برساخته ز برگ سپاه اندرون انباشته ... دار
الحرب و باره از سنگ بود حصاری بلند سر جنگ بود عساکر ستاره شمار گردون اقتدار از اطراف و جوانب حصار عراده
و منجنیق برافراختند و در مقابله دروازه ... ملجور ساختند **بیت** بدو ساختند از هر طرف منجنیق بپا کاملان
باره را با سقف برآمد ز هر سو درو سیخچی نه بد ... کنار ... و ... جانب شهر که نقب زدن ممکن ... تعبیه
کنند ... در ... مشغول گشتند و از جانبین رزم ... آغاز ... بشجاعت ... و ... داد

گردی و مردانگی ... وجنگهای عظیم واقع میشد که **بیت** ز بس پای اسبان بیاز ... کرد زمین ... پادشاهان خون ... پراز تا
... برسان ... برآمد از ... زمین و زمان و بعد از ... که از ... سنگ عراده و منجنیق بارو ... پذیرفته
بود ... و مور ... چوب ... برافروختند و فرمان شد تا آتش در ... زدند و بر ... فرود آمد و اهل
حصار را دود و دهشت و حیرت ... برآمد ... شد ... و ... دراینده مصطفی ... از اصطفا خواهیم
... نداشتند از سر عجز و اضطرار ... مسکنت و ... آمدند و مجموع اکابر و اشراف از سادات و قضاة و علما
و مشایخ ... بدرگاه اسلام پناه ... و باحراز سعادت پای بوس مبادرت نمودند **بیت** چو چاره ندیدند ... لشکر
گرفتند ... کرانه ... همه ... بدرگاه شاه آمدند ثناگر و ... خواه آمدند ... امکان ... مردن و زن
هم ... ونه ... بفاد پیوست که مسلمانان را امان داده ... تا ... لشکر ظفر قرین
... ارمنی و نصرانی ... کردند ... سپاهیان ایلدرم بایزید که ... بوده بودند و از سر ... و ضلالت
... حیاره ... و قتال ... وجنگ ... بودند حکم شد ... و ... تن ... قسمت کردند و همه از ...
... زنده ... که ... ناقض ... شد ... بوده و احیا ... حصار
سیواس را از کنگره تا اساس ویران ساختند و رخت ... زمین هموار ساختند **بیت** شد از قهر سلطان ... رقاب
حصار و حصاری ... ودرانشا ... رسانیدند که سلطان احمد ... بغداد ... موجب
... حکم واجب الامتثال صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه ... ایشان روان شوند و چون ... سال مبادرت نموده
... دست جلادت ... و غارت ... برکشادند و خواهر بزرگ سلطان ... و ... را ... آوردند
... انداختند ... بیش ... بایزید ... سپاه ظفر ... اسلام و غنائم ... مراجعت نمودند **کشاد روی**

نهضت صاحبقران بجانب ابلستان دران زمان که صاحبقران کیتی ستان بتسخیر سیواس مشغول بود ... از ... و ... مفسد

ابلستان ... بر ... لشکریان مظفر ... غافلان ... بر غارت
... کردن ... آتش ... باطل ... **بیت** ... غار و غار
... بر ... جنگ ... لاجرم ... کشور کشا ... سیواس فراغ یافت عنان انتقام بجانب
ابلستان معطوف کردانید ... بازگردانید تا ... قیام نمایند و امیرزاده شاهرخ ... بر ... زمان
... سلیمانشاه و ... لشکر ... بودند و ... کرده ...
رکاب سعادت ... شاهزاده ... شاهزاده و امرا با ... ابلستان ... شدند
ترکانان ... ایشان ... بودند ... و ... کشته ... خبر ... شام

ساده شجاعت آیین رخش جلادت بمهمیز کین تیز کرده بتعجیل از عقب ایشان براندند و چون سپاه هرام انتقام بان قوم شقاوت نژاد
رسیدند عالیشان از بیم جان جمله اضطراب عظیم بار و بنه را گذاشته بباد حمله آتش آهنگ هم از ابنای ایشان آب کشتی کرد ابرند
و بیابان از کشتگان پشته بر پشته ساخت و باب تیغ برخاک هلاک انداختند **بیت** بکشتن کردن کشورستان برتیغ بباست بر نیکنام
شد از خون دشمن زمین لعل فام هنگام ازین سان کشد انتقام و لشکر ظفر پیکر منصور از غنیمت و اسیر اردوی هجوم
لشکر منصور در امان بمعسکر نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحب قران کامکار با استمالت نامه علیحده فرستاد و ایشان را بعطوفت
دعوت فرمود و پسر مصطفی خان را سپهسالار کرد و اغا داروغه بود از سر جهل و بلاهتی که لازم سرشت ترکمانان است و اهل روم اکثر
ازان طایفه اند فاصد را محبوس کرده و رسیدن آن خبر بار نوم غضب شعله اشتغال یافت و امر فرمود که آن قوم را غارت
کرده و چون معاوضه بالیث فوج ازعتا کرده ماثر مبادرت بالغ او بوده از روز برکشتگان زدند و اخبار
بکر بخشند و چون رایت نصرت شعار رسید وصول بملطیه نداخت سپاه کینه توز دشمن سوز در روز اول المستجر کردند و کرچان
وار عنان بازگردند و مسلمانان امان خواستند و بیلکر باز دادند حضرت صاحب قرانی بجان شاه و دیگر امرا
فرمان داد و با همه در باب ایثار شجاعت و جلادت و اصرار در انصاف شعار عالیه اقدام بایشان و مطابق انواع هر نوع
جمع هر او ایشان کرد و امرا را بسپاه مظفر لوا امثال کتاب استیلا بردند و غنایم از اوغاد نصیب فرمان لشکر ستان گشت
دیار قلعه کاخشه نام رایت نظیر استیلا بر افراختند و تیل هیبت و غارت در فرازی ایشان حوالی انداختند **بیت** سپاه
ظفر پیشه پشت انشر نداد ندانمان هر کرا یا فتند هرجا کجا آمد بلند زحیکال نبراج ایشان نرست دار ملطیه تا آن
موضع ملایع متعدد مسخر شد بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایت را حیاز نمودند و گردن سرکشان
در ربقه مطاوعت و بندگی کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان باز گشتند و در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند و عواطف
و مراحم پادشاهانه ملطیه را بانواع و صنایع بر قراعثمان ترکمان از رای ذات و بهره ای اقبال این اشغال در ان ایام ...
سرحد هر دو مملکت روم و شام عبوره بنمود و لطف عنوان دولت قاهره در آمد و ظفر حضرت از فتوحات در اهتمامات خافقین
افتاده ذلو دیگر ملوک سلاطین انعقاد دولت و هیبت ضبط و تیره گشت والله یؤید بنصره من یشاء **گشاده در توجهات توجه**
صاحب قران هرام انتقام بجانب شام از عرفی در حکم و اسرار که غواص بحر نا کذب الفواد مار آی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
از هر محیط معلت علم الاولین و الآخرین بساحل رسد در بور مخلق سعادت ساخته ذخیع علما شاخته زواهر جواهر این کلمات
اذا اراد الله انفاذ قضائه وقدره سلب من ذوی العقول عقولهم و فوائح نظاهر این حدیث داعم اصل آنست که چون خدای
خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد و قضیه که تقدیر فرموده باشد واقع کرد عقل از عقلا سلب فرماید منهج صلاح و طریق
از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا با ندیشه ناصواب خود بکاری قیام نمایند که موجب وبال و نکال ایشان شود و اینجا آنکه

بر بودن آن تعلق پذیرفته باشد وقوع یابد و از جزئیات این سر بدیع که لسان معجز بیان ما ینطق عن الهوی از ان خبر داده
است که چون منشی قضا بخامه جف القلم پیش از انجام و جهود حوادث ان منابع عدم رقم زده بود که از آجی و دیار شام
دران ایام معرکه کتاب تعمیر و انتقام کرد و حکام و ولات آن ممالک را از آفت سبل نظر و غرور چشم خرد پی نور ماند و از
جاده سداد و رشاد انحراف جستند و برکات شیخ اعظم نمودند از اجله در شهور سنه ۷۹۰ که رایت نصرت شعار شاهیه فتح و فیروزی
بدار السلام بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل اصیل از مشایخ ساوه که در لغت عرب
غایت را بطراز فضائل و معالی آراسته بود بر سم رسالت با جمیع عجایب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه در وقعه فتح بغداد اشارت
بان رفته و چون شیخ ساوه الیه برحبه رسید که از حدود شام است اورا غابر سم معهود موقوف داشته حبر بمصر فرستادند و
قوت از نقصان خرد و کال جهل باغواء سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امر کرد و با آنکه رعایت اهل جمیع و حرمت و اقدام و ستم
از قواعد شرعی و مناهی و رسوم ملکی و ملی دوایت آن بزرگ را با جمیع ملازمان بتیغ ظلم و پی بالک بکذرانیدند و از وخامت
عاقبت چنان امر خطیر تنبیه نیافتند و العجب که حکایت حکم سلطان محمد خوارزمشاه در باب کشتن ایلچی و بازرگانان
چنانکه چنگیز خان و ما آل آن که بچه انجامید و بالهاقصه فی شرحها طول شنیده بودند و امثال این مهم از شواهد و امارات سلف
عقل نموده بود که مضمون حدیث مبارک المقاصد از آن عوذه **بیت** قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه زیرکان کور گشتی
در بکر انکه چون صاحب قران کیتی ستان ممالک ادر بایجان و عراق عرب را بحیطه تصرف و ضبط آورده عنان عزیمت بصوب
دشت قبچاق و اراضی روس و چرکس فرستاد بلاد شمال معطوف فرمود الملش قریبی را که در قلعه اونیک گذاشته بود در زمان
و تجدد رایت نصرت شعار غازیه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاده و بحکم نقدیر دستگیر شد و قرا یوسف او را بند کرده بمصر
فرستاد پیش برقوق در برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جریمه سابق ساخته و از هم عزیمت آنکه در زمین هنگام صاحب قران
غلام از حدود ملطیه ایلچی با نامه پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد
مضمون کتابت آنکه از بدیت انواع حرکات ناپسندیده بظهور آمده از جمله قتل ایلچیان این جانب بی موجبی و فرمان داد
و الملش را که از بندگان درگاه ماست محبوس کرده و باز نفرستاده و چون او لباس صبوه غاری است باز سپرده و پرسش
و جزای او به پدران شما فساد لزوم یابد که برخود و اهالی مملکت رحم کنی و الملش در زمان روانه این طرف سازی
غلام قرد اشعار سپاه حوزه شام نا در سلامت مصر و شام نزند و اگر بوسوسه شیطان بجاج و عناد و خلاف این معنی اعتماد
راه دهی جمیع آن دیار و بلاد از مرور عبور رعایا کمنصور ویران خواهد شد و وزر و وبال خون و مال مسلمانان در گردن
او خواهد بود و چون ایلچیان بحلب رسیدند و بر سم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر فرستادند فرج بی فرجام
نکوهیده بد رکوب فرستاده و ایلچیان را مقید ساخته و در قلعه حبس کردند **شعر** خطای عجب کرد و صاحب خرد عجب نشمرد

نکو نکرد که بهتر از آن شود شرف در نژاد نباشد عجب که بود بنهاد چه بر فوق پاشاهی مصر و شام غلامی بلند خواجه باش
هم غلام غلامی بیازرحی کی بی بار حمل کشد از بیخ خود چند بار جوانان دولت خواجه بفزود تا در کشد از نیاجیل بیخ عدد
دبی امت خویش را کشد دار غلام از چنین کی توقع مدار بر پی پاک وغدر شاهی کم رفتی چوانبه زحوکس نژادی نژند کر
نباشد کر بر پاک راهان پسند چنین بود بر فوق و بود ش فرج چو شاهی بیاز بیخ بدر سر کج عزوی بجای پندکشد شاه بنا
از کسی ترسم و راه نذیرد ز کار رها کرم و سرد هنگام رای و نکاه برزد همان به کرسازم حق مختصر پدر خکر بد پسر
حق ز دان طوطی چه در روز نوشت در جنتی که لطف اوزار سرشت بیاد آرآن کفتها سر کراکی در اینجا سزا اش و چون تمام
خبر جسارت فرج بشام شعور و وقوف حضرت صاحبقران رسید نادره خجسته که بواسطه امور مذکور در خاطر اشرف اعلی ان حضرت
سمت ثبات و تضاعف پذیرفت و چون ابلدرم بایزید با وجود ظهار شجاعت و جلادت و وعید و تهدید که پیشتر از این بود
پیغام بازنموده بود اصلا در معرض نباشد و در این مدت که عساکر گردون مآثر بشهر قلعه سیواس و ملطیه تا کاخته و فتح
نواحی و اطراف که مجموع داخل مملکت او بود مشغول بود ندم درکشید و هیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد دل عنان عزیمت
اعلام نصوب بلاد و امصار مصر و شام معطوف کشت ولا مرد لقضاء الله تعالی گفتار در توجه حضرت صاحبقران کردون غلام
بممالک مصر و شام از ظرائف لطائف که مضمون عبارت همایون اشارت اعملوا فکل میسر لما خلق له علیها فانها افضل الصلوة و اکمل
التحیات منطوی است برآن آیت که هر کار را برای شغلی عظیم دائره جسیم مخلوق شده باشد آن کار در نظر همت او سهل نماید و از رد
ملک واقتدار او باسانی برآید اگر چه عقول و افهام دیگران از آن اعمال انکار دارند و از قبیل ممتنعات شمارند و این معنی که چون
سابقه عنایت ربانی حضرت صاحبقران را از برای جهانبانی و کشورستانی خلعت ایجاد در بر او داشته بود آثار کردارش امور
منظومی بی نهایت وراء طوق اندیشه و افکار اهل روزگار بود و از جمله در آن هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات کذشته پیش
را جوابه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت و بتوقیف و حبس ایلچی آن حضرت جرأت نموده بود و جسارت تمام عتاب جلال در بست
عقب پادشاهانه شعله زدن گرفت و عزیمت ممالکت تصمیم فرمود با مصاعب آن عزم با قدام نموده بود آن نشیب با همه عالمیان ازین
خطر عظیم تراب بود از آنکه تا مدار و عظماء رفیع معدار زانو زده عرض داشتند که در این ایام یورش بندگان هندوستان اتفاق افتاد
و عساکر از براحت فی مطلبی که لشکر منصور در موضع خویش استراحتی نمایند در ظل رایات فتح آیات متوجه ممالک ایران شدند و در
کرجستان و انبجز بلندی و قلاع آن ولایت بکرات تا ختها و مدار کرده ندو و کوششها عظیم نموده و در وغطبات حرون چند
قرشا سایه اهبت و اسلحه و عدد و روم اندافتند و از سیواس تا سرحد حلب بسر کرده دولت قاهره کشاده و ... دادند
دین بر در کار دی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب و دشوار می نماید چون در آن دیار و شهر قلعه بسیار با حصار
رفیع و ملجاء منیع هست و کثرت لشکر و اصلاح آن بلاد و بیابان ها سبب مجادله ایشان شهر بس عظیم واکنده در خاطرها

تمام اکر چنانچه رای صواب نمای کشای قضا نماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بحالهای خود رفته چند گاهی بیاسایند و لوازم
برائی آماده کرده باز جهتی که لایق جهان مملکتی باشد پیش آیند حضرت صاحبقران بلقب الهامات آسمانی جواب فرمود که نصرت
و ظفر عطیه ایست که از مبدأ فضل پروردگار قرین روز کار کردد و غلبه لشکر و افزونی اسباب در آن باب مدخلی بیش از پیش ندارد
و باد فاد پیوسته که مدار آن موده که عنایت کردگار چه کارها دشوار بر ما آسان کرده است و جمیع دشمنان قوی را بجانب سلطنت
ما در سایر کرده همت بلندی باید داشت و دل در خرابه ضعیفات جان وجان را بیغوش بیهیی و احتیاط نکاشت تا عون
الهی مدد فرماید و کارها بر حسب دلخواه بانجام رسد جموع ایشان بلطف و عنایات بکشادند و کمر بستند که در پیش جان فدا و دل بر بودند
مصر و شام نهادند و حضرت صاحبقران کیتی ستان شاید التفات بر ترتیب لشکر انداخت و رایات عزائم حضرت شاه نامور چنین
برافراخت طنطنه کورکه کوس غلغله در زمین و زمان انکند و عساکر کردون مآثر فوج فوج چون دریای پر موج روان شدند
بیت جهان جوچو از بخت شد سوی زین بجنبید گیتی سراسر زمین ز وحشت دانش بخودند که بلا بر نوشت استین بر
بیابان یکی کام بر مردند هم چرخ باب برج بر کردند گفتار در فتح قلعه بهنی و عنتاب چون آفتاب ظفر تاب رایات فتح انتساب
از مطلع صبح سعادت و اقبال تعال و صنعو برآمد پرتو توجه بصوب شام انداخت و از آن و اقبال الامر تعادن بافت و امیر زاده
شاه رخ با بعضی از عظما امرا بر سم منقلاش بالحاراست پیش روان شدند و چون بقلعه بهنی رسیدند در حوالی آن حصار اطناب خیام نزول
در هم کشیدند حضرت صاحبقران باشاهی عساکر گورستان بر رسیدند و نیز روز یکی قلعه در جای بلند و در احکام آن بنظر احتیاط در آورده و اساس
آن حصن از تماشا نظر را بازمند بند و آن حصنی بود در پیشان در تمام آب با ک و در حواشی چون مصاعد همت والا دولت
حضرت در غایت بلندی و نهایت استواری و حصار عمار علو کنگره فرقد و ساحت ایوان کیوان در غلبت و شرفات اشرف
فلک برسر کوهی قوی بلند مشید گشته و شرفات باره در برجش از طاق منطقه البروج کذشته نظم سر کشی کرد شد بر
کشتی فلک را قوله طاف از سمک تو سراز کان دینش تا سماک بر فراز باره او با سپاه در بروج تا ماه راچون چشم
دیدی از سوی مغاک کرد کشتی فی المثل بر سطح دیوارش بکش تا پیش از زمین بلغ بدی و افتادی بخاک عساکر گردون مآثر
از کور راه اصل شهر را صحرا ساختند و بدست غارت و تاراج از هر چه اسم مال بر آن افتاد بر پرداختند و در قلعه از قبل و لات
شام مقبل نام مدبر سرانجام متصدی ضبط و محافظت آن مقام بوده و بوعره و رتق مجنیق عینو حصن دماغ مسخر ساخت و
در جنگی حصار شرق تبعیه از راه صواب جدایه بود و در آن حال که صاحبقران پی حال احتیاط قلعه سفر بود و بمنجنیق کردان کدر شبان
آن ساخته بودند و بر افراشته سنگ کلان از هوای بینی و طغیان بجانب ایشان حضرت انداختند آن سنگ بر سر یکی ضمیه خاص بر زمین
خورد و از ایجاد الغزیم با دیدن ضیا انشاد شعله خشم حضرت و انداز آن حرکت و آن بیاک بحاو و جنت نزدیک قضا امضی صدور یافت
کاطراف قلعه را بر امر ایجیش کرده حصار را فرکرد و در پیشان کیرند و جهادران ممالک ستان قلعه کشای امتثال امر مبادرت نموده بیکبار

از جوانب آن حصار نصب کرده از انجمله یکی در همان موضع که نشیمن ایشان نزدیک آنجا بود و اول سنکی که از ان پیدا شد بر برج
درون
دولت خانه ... منجنیق اندرون آمد و ان ابر هم شکست و امثال چنین اتفاقات از ظهور آثار نصر عزیز و فتح مبین تواند بود
اثنا امیرزاده رستم با لشکر فارس از شیراز آمده بعسکر ظفر پناه ملحق شد امرا و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته نقبچیان
بکار رواشد و باندک مدتی حصاری چنان را از جوانب مجوف ساخته باره و برج آن که از زخم سنگ منجنیق پر از رخنه گشته بود بر سر چوب
کرفته معطل ... واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاده ... سر بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار
کرده عرضه داشت که از هیبت شکوه سلطنت و جلال حضرت قوت ... امکان ندارم از راه مسکنت و بیچارگی ...
پادشاهانه ... وناکه بخشش ... بابندکان
عالم پناه ... حضرت صاحبقران فرمود که ... ایشان لشکر بر ضد ... حصار
و حکم ... که بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که ... بود ملک ... بدشمن جهان
نرسید که هر کس ... و در روز ... هفتم صفر سنه ۸۰۳ فرمان شد تا ... آتش زدند ...
ان حال خوف و هراس ... باره حصار یکبار انهدام پذیرفت
در زمان مفاتیح ... و سادات ... انواع ... عجز ... که در قلعه بود
بر رسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده ... شاهرخ ... ساخته ... عرض همایون رسانیدند که ... مقام بندگی
اهل ... کناه خویش ... باعتذار و استغفار ...
که ... صاحبقران ... شاهزاده ... بخشش شفاعت
ایشان ...
... حضرت ...
...
...
...
دار ...
حضرت صاحبقران از ...
... من الله النصر و تا ...
کال ... بالرغب ... علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات

... از ان ... داد و نصیبی ... حاصل ... مند بود در ...
در دل ملوک و سلاطین ...
می ماند ...
... عجایب ... ممالک ...
... شام ...
... ملک الامرای دمشق بود ... لشکری جرار ...
... و طرابلس و نابلس و بعلبک و کنعان و غزه و رمله و قدس ... الروم ...
اطراف و اکناف ...
... چپک ... لشکری ...
...
... ملک الامرای حلب بود ...
...
...
...
...
...
...
...
... چپک ...
...
...
... چپک ... صاحب تاج ...
...
... استحسان ... طریق صواب

است و چون از بین رفتن اکثر ایشان را تخصیص شد و حاکم دمشق و تمام سپاه از غبار غرور واشته بود و عجب کان خواب بر سر حمل
و غفلت خفته کشاد او را در کراهی باس نجات و سلامت می بود و چون نمی شدند در زبان لاف طرکونه کزاف بر کشادند که من عطا بخاطر
دل بر نشاندند یا فاتی مراد محروم شامزادی ملک بدیکر ممالک که تو بر شمردی چه نسبت دارد شهرها ایشان از گل وخشت برنج و باده
می باشد و حصارها را مجموع از سنگ خاره وا زجمله در این دیار چند بی شهر سنگین حصار پر از ذخایر و اسباب حرب و کارزار در نظر
است که اگر یکی را بسان خواهند که بجنگ بستانند با لها میسر نکردد و این چه توهم بی جا پکاست که خاطر راه داده اید و اگر اندیشه
شما از کثرت سلاح ایشانست و بسیاری سپاه و لشکر یان درینها نیز عبدالله تعالی بی تفاوت میان ما و ایشان کالها نا دمشق
و شهرها مصر و بیشتر شهرها عرب و بیشتر حلب و دربین ملک بغیر از شهرها معظم مشتهر از قصبه ودیه دراقلیم السلام و اکراد هر صوبه
در نظر دیر بون ابند لشکری جمع شود که در هیچ عرضگاه نکنجد و نیز همه نیاه گاه ایشان را پیمانست و کرباس و حصارها نامسلک
از کنکره تا بالاس و چون ملک نعقد بر بولند شود سان سرکشیکان بشر طلانند و غرور جوابان باشد بوده چند مور داش و بعضی مردم
مبالغه کردند که تا العنکت و جدال کس نمی داند که بجز دست و بسم نصرت و چیز دیگر معلوم نشد از معیب غیب بکدام طرف و بر دو طایف
و مصلحت سپردن و کار خود بر وقف و ملاذ از پیش بردن علیا است و غانت بر دیکر و خوب سری تمانی بیت شبدم مردانای
دوست کردن کارها رفق و نرمی نکوست بر بی چه کاری توان بود بیش درشتی بجو بینی از اندازه بیش خاصه معروفان بر
فاسد خویش اصرار نمودند که در امثال این وقایع ثبات و ظهور و مردانگی بکار آید که از عجز و بد دلی و کسل خیر فساد و فتور و خلل
چیزی نکشاید و بعد از کفت و کوی بسیار امیر بر آن قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشت بر استظهار محافظت شهر و حصار باز
نهاده بنیم پیرو نارتاز از غرض مفاوضان نکاه دارند نظم بیار و براهیم با شیر و سنک براهیم خصم ار بود چون پلنگ کمان
شوی کوش او و زهیم زنی کاها خود بجوش او رنهیم بباز هم زنی به بود رسن کران بار کوبند نار سنجی وازین جانب صاحب
کیتی ستان با هام دولت تابستان کان از عنایت کامران و کامیاب لطف نمود و بعد از یک دو کوچ شش هفت فرسخ رکاب ملکی
ودقار کران کرد عنان سرکشی منتظر و هر روز مقدار پنج فرسخ بیش کوچ صبح بود و بعد از نزول در آن واجب القبول نفاذ
یافت و کرد اکرد معسکر ظفر قرین خندقی عمیق کندند و از تو اورها حصار کرد بر این آن مسکین ثبت چنانکه بیک دو روزه راه پکهفته قطع کرده
دور هر منزل شرایط حزم و احتیاط رعایت کرد تا مخالفان بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند بنداشتند که ایشان از بیم
هست و آن قوة و شوکت ندارند که رو در روی ایشان آیند و بدین سبب دلیر شدند و آن را که فی الجمله بصواب نزدیکتر بود بجا
نموده برا اقدام ظهور از شهر بیرون آمدند و جام او هام خطا و خام هوای سودای فاسد و خیال خام بر افراشتند بیت کسی را
که دولت بکردد ز راه بر او هی نشاید که افتد بچاه و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لو ئیل دایت کیتی فروز شاه ... و صول
بحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با تو کری چند خاصه از قراول دشمنی رسید و باوجود آنکه بغایت غلبه بود دید پای انداخت

بر ایشان تاخت و با اول حمله سواری به نیزه از پشت زین بر زمین میر انداخت و او را دستکیر کرده از میان معرکه بیرون
آورد نوکرانش نیز دار مردی و مردانگی داده دو کس را بکرفتند و باقی لشکر چون ان دست برد ظاهر دانه که هر گز مثل آن ندیده
بودند مشاهده نمودند مجموع در طرف شهر ها دندند بیت چون برافروخت شعله آتش جنگ حلبی شیر شد حریفان سنگ
جز شکستش چه باشدش چاره حلبی چون شد بر ظاره ودر همان روز امیرزاده ابابکر با شصت کس پیش رفته لشکر کران
ایشان در آمدند و جنگی عظیم در پیوست و بعد از کوشش بسیار از هر طرفین بساط عناد به نظام بر عشند و هر کس بمحل خود باز کشت
دیگر بعضی از بهادران لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان تا هنگام شام با ایشان در کوشیدند و مجال آنکه یکقدم پیش توانند نهاد ندادند
سیوم روز چون از افلاک شرقی آفتاب آفتاب تیغ ظفر تا بان بنام غلام بر کشید بمیدان خرامید و سپاه بیشمار کواکب را کم اناق
شام تا آخر ایام مصر منهزم ساخت حصار چرخ دوار را علام شوکت و احتشام ایشان بوده روز بغایت رسانید بیت
سیوم روز کافتاب سپهر برافروخت از جانب شرق چهر دلیران شاهی اعجم تمام بجستند از بهر رزم حضرت صاحب
قران بر برنشستن سپاه نصرت قرین و برافراشتن رایات رزم و کین فرمان داد بیت بجنبید لشکر زکابر کران کشت یال
یلان از نبرد پر از شیر و شمشیر شد رزمگاه ز آهن نمایان زرین کلاه برآمد ز کوس و کورکه غریو زمین به آب شد از هجوم دیو
دیو چه رای عالم آرا و فرمان قضا جریان ضبط و ترتیب لشکر با نفاذ پیوست جلادت شعار انهامت نیک امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ و جا جبیان اعاظم امرا و نوینان مثل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء نامدار قرار یافت و در قول امیرزاده ابابکر بود
بهادران امیرزاده کامکار سپاهی ز کثرت بیرون از شمار که در هر زبان کشته جو یای کین برابر و تعرف در انکندند چنین
و در چپ انغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان عالیشان و امراء تومان بنو و سامان سپاه کشور ستان نیام
نموده آثار شجاعت و جرأت بظهور رسانیدند و قبل ایشان سلطان حسین بود بیت شد آراسته لشکری بیکران یلان
بود و در روی عاجانشان همه پیشه رزم ازین شیر بد نهاد هیجا هشت رقیب وقلب سپه راشاه در سایه چتر آفتاب نیام
حضرت صاحب قران از کثرت اصناف و افواج انسانی و حیوانی و بسیاری جا هتبه و سانه و جهان نایب و ملک ستان جهان تا
سیمون در ازجمله اسباب اهبت و مهابت صنع پیلان کوه شکوه از بقایاه غنایم و فتوحات غزو دیار هندو جلی یافتی آرا
شد که ارکان تمکین و استظهار مخالفان چون دیوار پس سست بنیان از صدمه هیکل پیلان بلرزه در آمد بیت ستور
آهنین باره بد همه بر جان بار از ز زنک پیل هر پشت پیلان پولادتن بر آن آتش انداز و آتش فکن در آورده خرطوم
پیلان بیم چو ماران خم اندر افکنده خم دهنگام ترتیب لشکر موفور شماره بیشمار و لطفیشی مو امیرزاده کان بزرکوار و امرا
رفیع مقدار بر لیغ عالم مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که باید تومان سوار از مردان کارزار بالا پیش آید که بر طرف دانست که
واقع بوده باشد قرار بر آنکه لشکر و فار کران دارند و از جای خود هیچ حرکت ننمایند و اگر چه دشمنان بایشان یکبار رو و بر فرار ارغل

دار اغا بنت پناه و اجناد حلب و شام با کثرتی وافر و عجلتی تمام میمنه و میسره و قلب و جناح حرب بیاراستند و صفها برکشیده رایت
عناد و استبداد بر افراختند **نظم** سپاهی مرتب با تیغ و ساز همه شیر دل و کوه کش و سرفراز گروهی که هر یک به پیکار جوی
کرده
که کین بداز رستم زال پیش یکایک ز سر تا بهنگام حرب فرو برده از شیر غران بغرب بهمان خار بلا چلکی بود به نیزه دو دور
سلان برور و چون از جانبین کوس و نیره در خروش آمد و سوران انداختند چون حبت ذره [illegible] بهادران جوش کردن گرفت
بکوه اندران کوس کین ناله خاست ز پیکان در ابر آهنین ژاله خاست سواران شد آمد فرو ساختند بلا دفع ان کینها برون تاختند
ز خون چشمها لاله کردار کشت سنان ارغوان تیغ گلنار گشت زهر گوشه او برش سخت بود سر و کار با گردش بخت بود [illegible]
امیر زاده ابا بکر با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نمودند و میسره مخالف را بعون الله چون شکنج زلف بنفشه مویان تار باد صبحگاه
برهم شکستند **بیت** مظفر ابا بکر چون شیر جنگ درآمد بمیدان کین بی درنگ نهان کشت بر چشم خصمان بنفش فکندند بکر صلاح
و در فتن [illegible] خاک چون خود و ترک بکف تیغشان کشته مشهور [illegible] و بهادران [illegible] سلطان حسین و امیر جها
میمنه دشمن را از هم فرو ریخته پراکنده و متفرق ساختند **بیت** چو سلطان حسین آن یل نیزه دار برآورد از اعداء برگرد دمار
یکی خواست زنهار و دیگر گریخت گریزنده هر سو همی رخت ریخت یکی ترکش انکند و دیگر کلاه گریبان گرفته سر راه و ناه
جلادت آیین در قلب ظفر قرین داد دلاوری و مردانگی داده نوک پیکان و سنان را [illegible] خاندان [illegible]
دلاوران جوی جنان [illegible] **بیت** ز خم کرده خرطوم [illegible] کند [illegible]
هر خاک با خون بر آمیختند یکی را بدندان بر افراختند یکی [illegible] انداختند شد [illegible] ارکان [illegible]
تزلزل پذیرفت و عنان حرف بصوب گریز تافته رو بدروازه [illegible] لشکر مخالف منفرق و پراکنده کشته اکثر روی
بصوب دمشق آوردند [illegible] منصور [illegible] ایشان [illegible] بعضی [illegible] اسپ و اسلحه
بستدند چنانچه از کثرت [illegible] هر جانب [illegible] واقعه [illegible] بسلامت [illegible]
تعیث **بیت** [illegible] جوانان بشمشیر تیز فکندند در شامیان رستخیز ز چندان سپهبد دلاور نماند [illegible]
[illegible] شام [illegible] شام [illegible] لشکر حلب [illegible]
شهر و دروازه [illegible] واقع شد که [illegible] کنار [illegible]
به تیغ کین [illegible] لاجرم [illegible] دره [illegible] دروازه
[illegible] افتاده [illegible] بیاره [illegible]
بالای آن [illegible] **بیت** [illegible] هر جای پر خون و گرد [illegible]
هر جا خون و هر جا خاک [illegible] بهادران [illegible] لشکر [illegible] کرد

تا لشکر

خاسعان شهر چنبه بیرون زده بودند مبادرت نمودند و هر چه یافتند تاراج کردند **بیت** سراپرده و خیمه و خزانه و سلاح
و ستوران آراسته همه گرد کردند اندازه پیش جهانگیر [illegible] خویش و گروهی انبوه از بهادران و دلاوران
[illegible] شهر آوردند و در [illegible] بیست و پنجم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمایه شهر [illegible] دولت قاهره سخر گشت
نظم [illegible] بهادران [illegible] شهر و بازار [illegible] کوی [illegible] جمهور و جمهور دلاوران کشتند
[illegible] اسب [illegible] سپه [illegible] بود [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] الاک و سیم و زر ظروف
[illegible] گرفتند [illegible] **کشادن قلعه حلب و فتح آن**
چون شهر [illegible] بهادران لشکر منصور [illegible] قلعه در آمدند و چون قلعه کوشش
[illegible] خندق [illegible] تیر انداز آن کنگره [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] فلک [illegible] ماه [illegible]
[illegible] خندق [illegible] حصار [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] اسطار [illegible] حصار [illegible] ساخته
دیگر بار [illegible] اهل قلعه بجوش و خروش در آمده [illegible] کوس [illegible]
هر طرف [illegible] **بیت** ز کین ابر و شامیان [illegible] سر باره [illegible]
کوش [illegible] باران [illegible] سعادت و اقبال [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] عظمت و جلال [illegible] مسند سلطنت [illegible]
[illegible] خندق [illegible] هیبت [illegible] که کسی [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] کرد [illegible] کشته [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] خواب [illegible] خندق
[illegible] دولت قاهره [illegible] بهادران [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] دلاوران [illegible]
برخاسته [illegible] دروازه قلعه بیرون [illegible] حصار [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خاک [illegible] تیغ کین [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] بهادران لشکر منصور [illegible] **بیت** دو [illegible]

خدنگ عقاب سبک بال شد هر کس که منظر او می شد روان مرغ جانش از تن می پرید اهل قلعه از سهم آن دست برد و چون
چند بلبریز بدند وانان از اضطراب لالا کشیدند و بعد از آن کس را یارا نبود که از سوراخ برج نگاه کند تا به بیرون اهل چه
رسد و همگنان یقین کنند که کار این دولت روزافزون امر آسمانیست و حاصل ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیمانی حوت
صاحب توانی کرد ابر رسالت پیش ایشان فرستاده با مکتوبی مضمون انکه تا سند ملک ستان جل سلطانه بجا از سر تقصیر ایشان ما کرده
و عنایت شامل بعد ذلک لم ینبغی مالک عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده سرحدات قلعه و حصار لشکر ما را مانع مشو و به کثرت بنا
و اسباب نکایت خشم ما را دفع اگر بر جان خود رحم کنید شما را بهتر بود و اگر نه در خون خود و اهل و عیال سعی کرده باشید و وبال
اند و شر اهل قلعه را چون چاره نبود به ضرورت زامن کرفت و دست قضا کریبان ... شدند و علما و اکابر با سادات و قضات و نجیب
و اشراف مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشته دروازه باز کردند و با تمام اضطرار و انکسار به درگاه عالم پناه التجا آوردند
عجز و مذلت بر خاک نهادند و بر لمع عالم المطاع واجب الاتباع نفاذ پیوست و شلدون و عود ناش و قوتی نقرا از سروران
کرنا ایشان در قلعه بودند بر نونامان قسمت کرده معیش سامان و چون قلعه بان حصانت و متانت جلادت و سر جنگی
فتح این چنان یافت که لشکرهای آن برسلیمی قهر کنن چون سر خلیفه مردمان در پیش افتاد در آمد و بند بجهان کشای سر
و ذات دار را که در قلعه گرفته بودند پیش بر حوف فرستاده و پیغام داد که شلدون و عود ناش در دست بندکان ما اسیر بند
ایشان موقوف نرسید تا ملک است با نجابت و اولاد برده بعضی شد تا از سرایشان در گذشته ایشان را آزاد کنیم و به کشتار هم
بر ملک معتبر بلجار فرموده بنجیل روان ساخت و بعضی تقریع و احتیاط بقلعه در آمد و جلادت در درون و بیرون فرمود و امنی هبا
به دروازه نشسته بضبط اموال مشغول بود و از غنایم فاحش تا الامال بود از خزاین قدیم که سلاطین بر روی نهاده خدمتگزار
و از غنایم قلعه که از اموال و اسباب حد بدر که اهل شهر در بن مدت بانجا کشیده چندان نقد و جنس بجنت نقره توان کاتب
در آمد که از حد شمار و حساب بیرون بود و چنانچه از هم ملوک و شیم پادشاهان و سلاطین زیبد نکث که جهان را بر تیغ
بستانند بس نان نایب بخش کند مجموع آن غنایم با امراء و لشکریان ارزانی داشت و اعزه و اقاضل را با خزاین و اموال در
حلب بگذاشت و سید عزالدین ملک هزارکری و شاه شاهان که والی سیستان بود و توکل بوغا و سلطان محمود یبان عمو
امیر بوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده و چوره و شیخ عمر توابی را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از ان به عزم
توقف در آنجا روی عزم خسروانه بتسخیر دیگر بلاد شام آورد و ما الله العون و ان شاء الله تعالی **گشادن در بیم نسخر شهر و قلعه**
حماه و ذکر فتح حصن حصین شاه حصن و غیر آن در آن اوان که لشکر ظفر کیهان کرد بظاهر حلب نشسته بود امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر
ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر امرا بر رسم منقلای با ایلغار بجانب حماه فرستاد و ایشان چون با ایلغار شدند حصار شهر
بشهر کور دولت قاهره بگشادند تا فتح قلعه اندرون شهر پیوسته از انکه بغایت حصین و مستحکم بود در توقف افتاد و وجوه را کشور

عالم آرای از اتمام قضیه حلب برحسب دلخواه دولتخواهان فراغ یافت رایت فتح آیت در ظل عنایت الهی بصوب حماه
شد و در راه شاهزاده چهار قلعه که در آن حوالی و نواحی بود بضبط جلادت غازیان گردون مآثر مجموع آن قلاع مسخر شد و چون
چتر فرقدسا سایه وصول بران دیار انداخت و اهل قلعه حماه از بالای حصار شکوه شوکت و کثرت معسکر ظفرپناه اندوه ناکی
کردند بعین الیقین طاعت و انقیاد چاره ندیدند و از سر صدق و رغبت دست مکتی ایشان بیان بمحض اقبال از پیشکش و تبرکات بر
و بنای ضراعت و خضوع از قلعه بیرون آمدند پناه شاهزادگان و امرا که پیش از آن بودند بردند و ایشان را شفیع ساختند و امان
خواستند مرام پادشاهانه از خون ایشان درگذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار شاهزادگان و امرا که ذکر کرده شد
ارزانی داشت و مدت سه روز در آنجا توقف فرمود تا لشکر در عیش و رفاهیت بر فراغت استراحت نمودند چهار پایان
علف سیر یافته برآسودند و در آن مدت دولتخانه همایون نزول آنحضرت بنا کرده با تمام پیوست و شاهزادگان و امرا و ارکان
دولت بنیان برای خود خانها برافراشتند **جنگ** پیک دو هفته که اردو مقیم گشت آنجا شدانی طعام چو شهر بیرون مقام و بنا بعد
امرا برحسب اندیشه خویش مصلحت اندیشیدند و بعرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال است که در سفر اند و
پیوسته تا غایت راه پیموده اند تا در مقابل غازیان در ضرب و حرب بوده اند و دشمنان با سپاه بسیار و اسپان آسوده در جای
خود نشسته اند اگر رای عالم آرای صواب داند از اینجا بساحل دریای طرابلس کشیم و این زمستان لشکریان در آنجا باشند و اسپان
تا بهار دو چهارپایان بیاسایند و اول بهار از سر فتح و انتصار روی توجه بقلع و قمع دشمنان آوریم حضرت اعلی نظر همیشه
نظر صائب خود که تائید بقیه بینش مینمود و بر غیب ضمیر منیر الهام پذیر بر مصاحب قرآن ظاهر بود که اگر شما غبار نبود و بلا
التفات ننمود **جنگ** شهر بر حضر و پیلتن ددان رادوزی کفت با خویشتن صواب آنچنان شد که از جم شتاب که
دشمن نباشد صواب و از عزایم خسروانه رایت ظفر قرین به نشانه روانه صوب حمص گشت و یکی از امرای بزرگ برسم قراولی
پیش فرستاد و به شهر رسیدند از حمص اندیشی و شیخ خواجه خلافت مضمون الملک لله بر صحیفه بازداد شدند و اهالی آنجا
از وخامت عاقبت مخالفت پیشانی بر خاک نهادند و چون هوای آن دیار را غبار موکب گردون اقتدار مشکبار ساخت اهالی و اعیان حمص
و مطاوعت و بندگی کمر بسته با پیشکش و نثار بیرون آمدند و به درگاه عالم پناه شتافتند و مراسم خاکبوسی بتقدیم رسانیدند
چون اشفاق عاطفت حضرت صاحبقران بر حال ایشان شامل گشت امان دادند و علم امان بر آن ملک نشاندند و علما و اکابر را مدد و عنایت
شامل **جنگ** نصیحت شنیدند از آموزگار شدند از بلای غبار شکار **گشادن دژ بلخ شهر بعلبک** صاحبقران گیتی
ستان بسعادت و اقبال از حمص هفت روز و رایت پادشاه ظفرپناه ظلال نهضت بر سمت ولایت شهر بعلبک شد و بعد از قطع
منازل حوالی عک زاری مضرب خیام نزول همایون گشت و در آغاز ان فضاجبریان بنفاد پیوست و فوجی از غازیان کردون
مآثر بطرف ساحل بصوب صیدا و بیروت بایلغار روان شدند و چون رایت ظفرنهضت به بعلبک رسید مردم از انتظار آن

حصار آن شهر در نهجی افتاده اند چه از آن سنگهاء عظیم بزرگ بر افراشته اند چنانچه یکسنگ که بر گوشهٔ برج او نهاده بود بطول پانزده
احتیاط کرده بودند از یکطرف بیست و هشت گز و از طرف دیگر شانزده گز و ارتفاعش هفت گز [illegible] و بعلبک بواسطهٔ غرابت
حصار و بلندی عمارات در افواه مردم چنانست که از مستحدثات سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است و عاملان یعملون له
ما یشاء من محاریب و تماثیل بر تعمیرات مبانی معمورهٔ او دال والله اعلم بحقیقة الحال و با این همه از فرودست [illegible] چشمهٔ [illegible]
و از بسیار غله و میوه و هر گونه نعمت لشکر را [illegible] عظیم [illegible] بموجب حکم واجب الامتثال که از موقف جلال الصدور یافت از آنجا
تورا آلتمیز و امیر شاه ملک و امیر سونجک و دیگر امرا با سی هزار سوار متوجه دمشق شدند **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب**
دمشق چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده بود و در آن هنگام زمستان در آمده بود و برودت هوا و شدت سرما اشتداد یافته برف
و باران باریدن گرفت و در آنجا الوقت بسیار [illegible] در روز یکشنبه سیوم جمادی الاول که آفتاب بر ششم درجهٔ جدی رسیده بود
از آنجا نهضت نمود و [illegible] روضهٔ مطهر نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام تبرک [illegible]
جهت [illegible] سعادت و استفاضت انوار عون و برکت روی توجه بدمشق آورد و در آن اثنا جاسوسان از عساکر منصور که بصوب [illegible]
رفته بودند از اطراف و نواحی [illegible] کرده شام [illegible] با سی [illegible] بموکب گیتی ستان پیوستند و در این وقت که اهالی شام از
صاحبقران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت ممالک مصر و شام [illegible] و اعیان [illegible] فرج
برقوق که در آن وقت صاحب تخت مصر او بود عرض [illegible] عزیمت جانب دمشق [illegible]
ایشان از راه صواب [illegible] و بتجهیز لشکر مشغول شد و سپاهی گران [illegible] جمع آورده با شوکتی تمام و تجملی [illegible]
ادراک عقول و اوهام متوجه شام گشت **بیت** برافراشت فرمان ده مصر و شام [illegible] رایات انتقام [illegible] جمع کرد از سرکشند
سپاهی بکثرت برون از شمار [illegible] که هنگام جنگ [illegible]
روز [illegible] در وقت کین [illegible] آهنین چنگ [illegible] سپاهی گران جمع یافت عنان عزیمت سوی شام
و چون بدمشق در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد [illegible]
[illegible]
رساند پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مکر هنگام گذاردن پیغام فرصتی یابند و غدری سگالند و چون آن حضرت بحوالی دمشق [illegible]
مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند و پند [illegible] بر خلاف مضمون [illegible]
همانا تمام حضور برداشتند و با وجود آنکه ایشان را چند نوبت سعادت قربان حضرت دست داده بود و مجال یافتند [illegible] حفظ
که پوشش حارس ذات همایون آن حضرت بود فرصت نیافتند تا از وقوع [illegible] حال جمله و شر اندیشی آن بلا [illegible] در خاطر
مسعود [illegible] کار [illegible] کمان برداشت [illegible] اعلی [illegible] ایشان را گرفته بجای [illegible]

داشتند [illegible] اجازه نماند و مقدمهٔ [illegible] ضرورت صورت [illegible] چنانچه بود بازنمایند **بیت** اگر [illegible]
چه این دو نکره [illegible] صاحبقران مؤید کامکار وظایف شکر و سپاس پروردگار بجای آورده و صلات و صدقات
مستحقان رسانید [illegible] صواب [illegible] دولت بود [illegible] و آیین سلاطین کشتن ایلچی رسم
[illegible] تحقیق که [illegible] وقایع [illegible]
[illegible] و لا یحیق المکر السیء الا باهله
[illegible] **مصراع** اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] حاکم مصر فرستاده [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] لشکر خندق کندند [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] بالای پشته [illegible] سواد شهر [illegible] احتیاط [illegible] اشارت فرمود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت**
[illegible]
[illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] حاکم مصر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] واجب الامتثال [illegible]

[illegible]

نزول فرخنده ارتحال از حیص جواب حصار بیالای شخص بلند تا شانزده سلک بر آوردند و در پیرامن آن خندق حفر کردند
و قراولان بهر طرف روان شدند و از تومانات و هزارجات پیاده و سوار بجد [illegible] بیرون آوردند تا بیت باش دارند
دور روز حضرت صاحب قران پادشاه بو از ایلچیان پیش حاکم مصر فرستاده بحصول مطالب پیغام انکه آثار عزم و حزم نادرکار
ابد و علو همت نادر و تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و تارب شاهنشاه [illegible] کرده [illegible] عبرت و حجت اگر
دارد رغبت و مقصود اصلی پادشاهان از کشیدن لشکر و گشادن کشور را آن هم خوف و خطر و طاعت ناموس است در حال و بقاء ذکر
در مال بمحرد حج مال و تکثیر منال بیت هر کار جهان ناموس و نام است و گرنه نیم نان روزی تمام است بگران الملتمس طلب و
و نفرستادی و وران جوی مقتدر چندان تعلل و تاخیر کردند که وقت حیث عنان عزیمت ما باین جانب تافت و بی خرابی و خلل
باحوال و اوضاع این مملکت راه یافت بیت کر از کوه بر بیتی بپای جواب کر شاخ خطا بود ندهد صواب بااین همه اکر الملتمس
ما ایشان نماید و سکه و خطبه بالقاب ما بیارایند تا بساط نزاع نوردیده شود بر خود رحم کرده باشند و بر الطاف این دیار و اکثر
لشکر را از خونخوار ما مثل مخالفه فهو دشمن و شهر گرفتن و کشتن و شم معهود است و غایت مقصود بیت طریق مدارا و راه
کرانا من خیاد [illegible] ند سخن بخود بسوء عقل الکار [illegible] پیشه هر [illegible] کن پیشه و چون فرستاده با ایشان رسید بر خلاف
معلوم او از باعزاز و تکریم پیش آمدند و مراسم ترحیب و تعظیم بجای آوردند و چون وران دیار الشر باشید و عقلا انتار
و اتراجش ایشان درنتم تمام هست عنبه ازان طایفه مردم را جمع آورده در نظر او مبکن نمایند و ازو اظهار قوت و شوکت نصور
کردند و حال ایشان دران حضر بر سبیل تمثیل ازین بیل مضمون این بیت بود بیت ما هم و اب ذکر کسقا کوبیدو
صد مثال ازین متاع بکیکتاهی نان دهد القصه چون فرستاده را با نواع خلعات خطر جربی کرده باز کرداشتند جاعلی از اصول
اعیان را در عقب او و دانه در کشاه عالم پناه کردند و بعرض اشادگان پایه سر بر اعلی در شانیدند که ما بندگان در مقام اطاعت
بم و الملتمس [illegible] پنج روز دیکر بعز سبیم و اکر آن حضرت انسر جایم ما در کزند بعد ازین در ادامت و ظایف فرمان بر داری و طاعت
تقصیر نا احمال نشاید شماریم و باقچه در مملکت ماست تا کنجینه و خانه شریف بندگان ما بتمام بیم عواطف پادشاهانه
مرحمت و نوازش سرافراز کرد اینده و بشر دعات و صلات اختصاص بخشید و وعده‌های نیکو داد و مستظهر و خوش دل باز فرستاد

اهالی مملکت از تلاف مصالحت بغایت شادمان و فرحناک شدند کشاد در بجار بدح حضرت صاحب قران با سلطان مصر و ظفر

یافتن درعین افتاد و کار آب جوی و ایت نظر شعار راه و روز دران منزل توقف افتاده بود تا علف نماند فرمان شد تا اردو

علف عوطه را که در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند ایشان بامتثال فرمان مبادرت نمودند و صورت حال عرض داشتند
دحکم قضا نفاذ صدور یافت کر لشکریان از انجا کوچ کرده کنند و بغوطه نشینند تا بچهار پایان علف باشد و چون اردو کیهان
پوی در حرکت آمد و نفس برآسمان بو بر پای ان دیار چون یان بذیرفته بود اهل شهر از جهل و نادانی کمان بردند که ایشان از خوف

روی عزیمت و بعزم فرار سوار شده‌اند و متوجه مشرق کشته و بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری باین انبوهی در حال
کوچ کردن ضبط نتوانند کرد و فرصت غنیمت می باید شمرد و کاران پیش می باید برد که اکر ما با حشری عظیم بیرون رویم و بیکبار
از پس پشت ایشان درآییم اطمینان هم البته سراسیمه و دهشت زده خواهند شد و از هم فرو ریخته متفرق و پراکنده میگردند و تمام
همین ناموس در عالم بنی کر ناد در قیامت مردم باز کویند و بااین امانی که نتیجه وسواس شیطان بود لشکر مصر و شام
سوار کشتند بیت سبک رزم را لشکر آراستند بکوشش همه شهر بر خواستند رمیمی پاصد از کرده هم راشد در جنوبی
باز شد و از اوباش و عوام شهر دو ولایت کر دران اندرون جمع شده بود تنهر که در خود اندک قوت می دید سر در پی
نهاد و در عقب ایشان افتاد بیت حشری چه خوار عوام الناس پیش از اندازه و کارد و طابق همه در سر فکنده بیاد عزا
بر کرده بریخ تا ساطور دل نهاده بمرک و درد بحنک خنجر و کرز و چوب سنک بحنک و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع
صحرای دمشق از سوار و پیاده مالامال کشت سواران همه جبه پوشیده و برکستوان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب جنگ
ساخته و پیادگان از تیر و کمان و شمشیر و سپر و چماق و تبر هر کس هر چه یافته بود برداشته و صورت غلبه و غوغا بکلک سودا و خیال
بر لوح خیال نگاشته و حقیقت آنکه در ظاهر دمشق از طوایف خلایق اجتماعی اتفاق افتاد که کثرت چنان در هیچ محل کسی
ندیده بود و نشنیده چون قراولان حضرت صاحب قران ازان حال آگاهی دادند حضرت گردون سلطنت شامیان را ام نزول
شد و آفتاب سعادت شان بیرون نوار او بار در مدارج بوفور و علت ما مشاهده [illegible] کرد [illegible] صواب نمای از بهر
دا فوج کاشت و باز کشته روی شجاعت بر ایشان آوردند و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از خیمه و اخال و اثقال در پیش حوز باغ
ساختند و در ساعت صد وحز نامه بها فراخته دران حضرت با نخاه کو از خواص ملازمان بیالای پشته برآمده و بر طاعت
نماز مشغول شد و بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنک نواز جبین توکل بوضو بر مسند دولت باز پیوند سعادت
سوار کشت و از بوق و کوس کر ودو کوش فرو کوفتند و غریو خروش سوران کره سپاه سخت کوش در رزم طاق ابنوس بهنه الذا
زلزله در زمین افتاد و دران حال لشکر جرار اتفاق تمامی بر سیدند و سپاه شام پیش آمده بود و در زوتک شلیل حالت قرار
کارزار همه اطلار بسوی بر انفار کسی فرستاد که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلیمان
شاه و دیگر امرا و نویانان روی جلادت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند و فرمان داد که سایر عساکر کوه درون ما کرده باد ظفر
الک سپکار بر افروزند و جرنس اعداء به خاکستر فنا بر باد دهند و از هر سوی ترکتاز کنند و در جوانغار سلطان محمود خان
وامیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و عباس الله بهادر و آدینه‌ای توکل بارلاس و شیخ ارسلان و تعلیم خواجه برکه
دیگر علی سلدوز و دیگر امرا و تومانات و هزاره‌ها با سپاه ظفر پناه بتاختن و سر انداختن در آمدند بیت فرود عشاراز کشته
جانب سپاه دلیران خصم افکن کینه خواه سر اشان شد تیغ کرده کشان چو برگ خزان زباد و زان زمین و زمان

بر خاکش چو بیم ز خون در هم افتاده بسیار چوب [illegible] کیفی چنان ابر دارد [illegible] عنان ابطال [illegible] از این جهت کا

فتاده بر یکدیگر هر گوشه کوهی برافراخته ز بس کشته کافتاده بر رزمگاه مجال گذر تنگ شد بر سپاه بسی شاهبازان بکشتند زار

بسی را فکندند بر خاک خوار روان شام را مصر [illegible] ز بس خون که در دشت کین شد سبیل [illegible]

امراء تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و [illegible] خواجه شیخ علی بهادر و از امراء قشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی

[illegible] بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در تمام میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوستند [illegible]

که آسمان از بیم وصول وعید یوم نطوی السماء کطی السجل للکتاب در قلق و اضطراب افتاد **بیت** برآمد [illegible] کوس [illegible] خروش

محیط بلا در یکباره جوش [illegible] لشکر [illegible] بیارید [illegible] ز دو سو چون تگرگ [illegible] زمین [illegible]

کیوان [illegible] ز کشور بکشور [illegible] سالار اول [illegible]

صبح [illegible] مطلع اقبال [illegible] سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور [illegible] بازوی جلادت [illegible]

لشکر [illegible] تا کناره [illegible] دمشق [illegible] پیاده [illegible] جان داده و بسیار [illegible] سواران

[illegible] بر خاک هلاک انداختند و پیاده افتاده جان داده زیاده از آن بود که [illegible]

[illegible] **بیت** فکندند هر سو [illegible] کشته [illegible] هر سو [illegible]

دمشق [illegible] اندرون [illegible] که هر جای پاسبان بود [illegible]

[illegible] بود و این واقعه در شب نوزدهم جمادی الاول سنه ۸۰۳ موافق [illegible] وقوع یافت [illegible]

[illegible] سلطان مصر [illegible] لشکر شام [illegible] مقابل امیرزاده [illegible] شاه و امیرزاده شاهرخ

[illegible] امیرزاده شاهرخ [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حکم [illegible] اشفاق [illegible]

امیرزاده شاهرخ بهادر [illegible]

گفتار در فتح دمشق روز دیگر رایت فتح آیت از آنجا کوچ کرده [illegible]

انتقام رایت [illegible] **مصراع** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت**

[illegible] حصار [illegible]

[illegible] سر [illegible] بر سر [illegible] اژدهای [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] چهار فرسنگ [illegible]

بلند [illegible] لشکر [illegible] سپاه ظفرپناه [illegible]

[illegible] اطلاع یافته بودند [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] معسکر [illegible]

[illegible] دشمن صف کشیدند و میمنه و میسره و قلب

[illegible] سوار و پیاده و اسلحه و اسباب آماده بود

اما از بیم و هراس [illegible] مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند [illegible] حاکم مصر

[illegible] مشورت کرد [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

[illegible] ظلام اللیل [illegible]

[illegible] عوام الناس [illegible] عالم الغیب و الشهادة [illegible]

[illegible] حاصل [illegible]

[illegible]

حاکم مصر [illegible] حضرت صاحبقرانی [illegible] غوغاء عوام [illegible]

[illegible] لشکر منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم پناه [illegible] لشکر [illegible] ظفر [illegible]

[illegible] شام [illegible]

مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فرو او بخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء ارکان دولت ساختگی کرده و در نیم شب
جمعه سوار شدند و روی فرار بعرصه نهادند و چقماق از ایشان که عرشه بجبل جرگه اینجا زاده شاه رخ آمد و صورت حال باز نمود شاه
زاده جوان بخت او را بحضرت اعلی فرستاد و چون رای ممالک آرای بران مقتضی اطلاع یافت اشارت علیه نفاذ پیوست و این زاده ابا بکر
و دولت و امیر جهانشاه از دست چپ کرد شهر فرو گرفتند تا کسی بیرون نتواند رفت و از امرای نامدار و تومانات رفیع مقدار سونجک
و شیخ نور الدین و شاه ملک و الله داد و بر ندق و جهانشاه و علی سلطان تاوچی سرداران و بهادران و جمعی از لشکریان در عقب گریختگان
دوان شدند و بسیاری از ایشان را پیاده ساختند و بر خاک هلاک انداختند و باقی هر چه داشتند از اسب و ظروف و سلاح یکباره شدند هم چاره
شقاق و زحمت بیرون بردند بیت شب تیره گون شد کرد سیاه چو زنگی که پوشید زنده سیاه جهان پاک چون بیشه دود زنگ
درو تیغ چون آتش و شب چو دود مخالف شتابان براه گریز سپه در عقب راند با تیغ تیز جداً جهان حال با هیچکس نه دور در جنگ
وحشی زلیش فکندانی سلاح آنکه یکی رخت ریخت فلک خاک شان بر سر عقب دیخت سلاح و تماشی و زهرکون جیش فتاده هر راه
سراه تیز و چون روز شد حضرت صاحبقران لیعادت و اقبال سوار شد و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه پیرامون شهر را تاخت کردند و روز
دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بود چون خسرو شرقی انتساب آفتاب رایت سیارات شاهزاده حصار فیروزه کار مینو بر آفاق حکم
بارک اشرقی سپاه و جهان وزان مقاجرنان صدور یافت که تمام لشکر کوچ کرده روان شوند و از باغات گذشته عقب شهر ایستادند
کمین ندیر جب فرموده کار بند شدند و مصر ابلق کردند بر او فلعه واقع است و از مستحقان ملک الظاهر سلطان مصر بوده جهة بازار
هما یون غنیمه مصر از رق کردون کشت و شاه زادگان و تومانات و امرا و لشکریان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات
بیرون که اصل دمشق آنست بنا بی بی اوقف بجت لشکر عنا کرد دون آن در آمد و چندان از مال و خواسته و اسلحه و انواع امتعه و اشرف
امتعه بدست ایشان افتاد که انامل محاسبان خیال از عقد شمار بعضی از ان عاجز آمد و صاحبقران دین پرور از صدق عقیدت و صفا
طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات کاینات و سرور مخلوقات بودند علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات المبارکات شتافت و زیارت بلال حبشی رضی الله عنه سوار شد و در آن مقامات با برکات عبادات عالم اتقی
الخفیات بیام نموده داستعانت فرموده بمنزل همایون باز گشت اهالی دمشق در علق و اضطراب افتادند سادات و قضات و ائمه و علما
و مشایخ و صلحا در دروازه گشادند و بقدم الحاق و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها
کشیدند و بر کات و تنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال امانی را قبول کرده باز گشتند و حکم شد که عضد
وجوه امانی بر ایشان قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد و از بتکچیان خواجه
مسعود سمنانی و جلال الاسلام بشهر در آمدند و برجب فرموده شش دروازه را بگچ و سنگ بیاوردند و باب الفرادیس را گشاده
بگذاشتند و امرا و تومانات و را بجانب شهر بضبط مال مشغول شدند و عضدان در اندرون وجوه و اموال استحصال

بیرون می آوردند و می سپردند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بنام القاب همایون زینت و زیب یافت گشاده در فتح قلعه
دمشق با آنکه حال شهر بدین منوال بود کوتوال قلعه با جمعی چند که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل عصیان
انحصار باز داده با ظهار مخالفت جسارت نمودند و کیوان قلعه ان قلعه مفتی و حصون نامور عالم استانا اساس تا بکنگره
از سنگهاء عظیم بر افراخته اند و در غایت بلندی و استواری ساخته و بر ذرایره و خندق بعرض بیست گز عمقها پرامن آن فرو برده و با آن
عمق مشحون بود بذخایر بسیار و اسباب بی شمار و فنون آلات و ادوات کارزار و سوزنان کار روز و آوران جلادت اثار بر فراز
حصار حصاری اسوار علاً اندازی و منجنیق گشائی آغاز نهادند و بزخم تیر و ناوک و قاروره نفط و غیر آن مجال عبدا دندگی
بر سر دیگر نمانده رفت برلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و شاه زادگان و امراء و تومانات و لشکریان از جمیع جوانب قلعه
بر نهب پیش رفته در کارها بجد کرده باختگی اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیق و عراده ها بر افراختند و از چوب
کوشه سر ملجورها ساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و در اندرون خندق خوکها پیش برده
نقبچیان بجد و سعی هر چه تمامتر بکار مشغول شدند و هواره از فراز و نشیب صورت که بر خلاف معهود منمود بیت بر حال ناما
آهن کسل پر از خشم سرها پر از کینه دل اثار هیجا ددری در گرد و نظهور رسانیدند که از شد خوی کان نیش نماند ثابت مرکب
بند کت جا ها منهدم دشاه از سر کشی منجنیق و عراده کوه بلا بر سر مردم می بارید که از سر کشی منجنیق و عراده کوه بلاد بر سر
می بارید که از آسیب کمان رعد فغان از جان دشمنان دربر می آمد وگاه از تیزی طبع قاروره نفط دود بر سر و آتش در جگر
مهرفت و بی افتاد بیت کمان کشتی و خفیان صف عم کار و راغ پیکان دوزگشت زار از ان تم هر کشته نماند درست زخم
جو ز رکاب و بر شر مرات رست هواکشتن بنور خانه زنبور شد از سنگ باران رخ خورچون فی جمی زخم عراده از هر کران ببارید بر
مغز سنگ کان همان ابر که بار بیکار ساز که باران اش از زنبورک بذکوار در عقب کفیقی و ان قلعه کن از آهن و رابرت دشتاغ
از رش بر واشان کرده مرغان جنگ چو مرغان که شان مرگ مشعار و جنگ هران مرغ کز وی بر پیتا شد نر ز خشم دل
پر شد در بیم انشاء ارغالی صادر شد که از شاه زادگان امیر زاده شاه رخ و از تومانات امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر
امرا شادق بجانب کشمان کنند و تمام هیجا را یاران لشکریان در رعایت مواکب ایشان بعلف خوار روان شوند و برجب فرموده بتفاق
چون دور بی ایام بنوبت نقبچیان بمیو تمام در کار بودند و شکنتها محکم زیر پایش می تافتند و سر کرا بران صد عجب دید بیبی
می دوی می آوردند و یاد و دیر بجای ان سر چوب مکرر شد و چنین از هم نقب برج ظاهره که بلند تر بر بجا بود در سرکار الطوبی یخجی
تمام عمل شد و قیمان ما در کشت که آتش دران زنند و چون شعله هو دران نقب زبانه زدن گرفت برجی با آن بلندی و استحکام
تمام فرود آمد و راهی گشاده در حصار بدید آمد و هاد ران لشکر منصور شیرها در سر کشیده بهنگل دو ریدند که از ان رخنه بقلعه
در آیند ناگاه باره دیگر از دیوار بیفتاد و گردی عظیم برخاست و از مردم خراسان و مستان و دیگر مواضع قوب ب

متاد کس ذو نبرد آن بماندند و دلاوران پناه کرده جلادت بقلعهٔ هاره بودند تا بنا پاداند و حصار بان فرصت یافته آن رخنه را
باز محکم ساختند لیکن خوفی عظیم و هراسی تمام در خاطر ایشان راه یافت و در قلق و اضطراب افتادند و از بیم جان که در اظهار
مخالفت نموده بودند یارا نداشتند که بیرون آیند باز بحکم قضا امضا از حضرت اعلی بعض از هیبت و دیگر بعضها آتش زدند یکطرف
از حصار یکبار بیشتر و بیرون دار کوتوال و کلانتران قلعه از سر ضرورت دروازه باز کردند و بالاضطرار بیرون آمده مفاتیح ذخایر
و دفاین بیرون آوردند و دیگر اطراف حصار که بجوانها کرده بودند هم چنان بماند برلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و بر دار که مقدم اهل قلعه
بود بیاساق رسانیدند مصراع که ابلیس را جنگ ناید بکار و اموال و اسباب فراوان و نفایس و نقود ... تا بان که از قرنها
باز در آنجا جمع شده بود بحیطهٔ ضبط و از طرف نواب دیوان اعلی در قلم آمد و در قلعه آثار معتبر بود و از محصول اوقاف علیه بسیار در آنجا
جمع شده بود و چون حضرت صاحبقران ذهن پرور برهان ظالم الطلاع یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود چنانچه یکی از اجناس
هر چه آن تمام صلاح حوبر داشته بود و او را چوب بسیار زدند و طالب شد و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین از ایشان
شرع سیه دینار کپکی بعد و خمس چهار صد سال بود و ایام بر ایشان و وقت بقای تمام فرمان و مبلغ که اشد از آن حاصل شد بموجب فرمود
مجموع تسلیم خدام حرمین کردند و با نواع نوازش فرمود عجایب قدس روان ساختند و چند بار که همه غلامان می باشند بیشتر
و ممالیک و عبید حبشی و زنگی مجموع از قلعه بیرون آورده بر شاهزادگان و امرا بخش کردند و هر که در قلعه بماند کوچک و بزرگ ...
زن و مرد را اسیر کردند و اهل حرف را از ایشان جدا کرده با دیگر پیشه وران و صنعت کاران شهر از جمیع اصناف بموجب فرموده با که ...
قسمت کردند که بسمرقند برند و از اطبا مولانا جلال الدین و مولانا سلیمان را با کوچ نقل فرمودند و در بی آنها حضرت صاحبقران از قصر
ابلق بجانب نخاس که از عظماء شام بود نقل فرمود و در آن محل دکان که عمارتی بود بغایت تر و جان قزل اولغان بوارق توفیق ضمیر منیر
صاحبقران جهانگیر نقش پذیر بر قصود این معنی شد که در عالمگیر بدین سقف و آجر مردم هیچ او هیچ بی این عمارات مستحکم و مواضع
حرم دیا بغداد و دیگر و سرایها و انواع اقسام ساخته در پرداخته اند و از برای حرمها پیغمبر علیه و علی اهل بیته افضل الصلوات و السلام نیز
مرده و نیز از طاقهٔ دین داری مرتد نامه نامهٔ شان بنوده که بر سر حنبل و رقیبا که ایشان چهار ده بوار بر آورده چون زبان استجابت
ان حضرت یا ... این معنی مذکور که هر یار که اشارت علیه بنفاذ پیوست تا بران دو مزار شریف مبارک دو قبه عالی بنا نهند
از اد در عهدهٔ اهتمام امیر زاده ابا بکر و امیر زاده خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نور الدین و علی سلطان و منکلی خواجه کرده
پیش و پنج روز دو گنبد ملکه مثال از سنگ مشید بر افراشته صمت استکمال یافت و چون نقد رایج در آن بلاد دو نقره مغشوش
بود حیث تخفیف حال آن بموجب فرمان قضا جریان نقره و زر را که بی غش و خالص بوده سکوک کردانیدند و دو تنکهای ...
مثقالی و پنجاه مثقالی و غیر آن با سم و القاب همایون شرف ساختند و از بهای رعیت در بیان لشکریان عدلی بود که ... اند
وار الضرب اردو اعلی شصد هزار دینار کپکی بوصول آن اشارت علیه صادر شد که فتح نامها مبشر بسلطنت و دیگر ممالک

و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار و کاتبان بیان آشنا قلم بتکلف لطایف کنار ظرایف نگار ظفر نامها پرداختند
و مبشران برق سرعت را با اطراف و جوانب عالم روان ساختند و از آن تنکهای طلا و نقره که در تخت شام بعز و شرف نام عالی زینت
یافته بود بحضرات و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان ممالک ایران و توران پیشکشات فرستادند و حضرت صاحبقران گیتی ستان
حسن از انجمیل بیش امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه طرف ساحل دریا و افریج و آن
و حوالی را تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسنابک مرکب تسلط و استیلا سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند
یکبغان مراجعت نموده در تضاعیف این احوال حضرت صاحبقران را مرضی طاری شد و چند روز بواسطهٔ آن ماده که بر پشت مبارک
گرفت که بی اسلحه و اسلاحیان بدان بود در عرق و بفرصه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و بیماری صعب
مفضی شد و امراء ملازم از اعزه به یکبغان فرستادند تا شاهزادگان و امرا بزودی مراجعت فرمایند و معاودت و وصول
ایشان آن عارضه رو با نحطاط آورده از دار و خانه و انار رحمت بفضل شفا یافت و صحت بزودی شفا بدیدار آمد و در آن اثنا حضرت صاحبقران
قوانین اندیشه روی نمود در مجمع خاص از سادات و علما و امرا و ارکان دولت فرمود که هیچ تبعیع نامه پیدا که در آن زمان که مروانیان
با اهل بیت نبی بخصیص با داماد و عم زاده و وصی او علی نص علی المصطفی و علیهما الصلوة و السلام عداوه میورزیدند و ایذا می نمودند
از حرب و قتل و اسیر در بارهٔ زمرهٔ واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان در آن افعال ذمیمه و حرکات ناپسند
موافق بودند و معاونت مینمودند و عقل این معنی را بغایت غریب و مستبعد میشمرد که چگونه طایفه از امت بیغمبران
و بهای منوار هدایت و ارشاد او از ... کفر و ضلالت رهیده باشند و بدار السلام عرفان اسلام رسیده جانب اهل بیت او را
بگذارند و با غلاف ایشان هداستان گشته هر گونه ستم و بیداد در حق ایشان روا داشته اند هذا الشی عجاب و این زمان
ان نقل بتحقیق پیوست که اگر در واقع بر آن چنان بوده است دیوان عدل پادشاه بادشاهی چنین جزایی و سزایی خواهد یافت
و چون این ماجرا از خاطر عاطران حضرت سر بر زد و بر زبان نافذ بیان بگذرانید بحکم قضیهٔ حکم الاصل یسری فی الفرع در
خاطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و در روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنه ۸۰۳ عساکر گردون ماثر دست تسلط و استیلا به نهب و غارت
برگشادند و روی تمتع بنهب نهادند نظم هر کوچه شد بغارت تاراج خانه ها زمانه بین شده در شهر ها ضرور... خروش خلایق
بگردون رسید که گفتی که روز قیامت رسید همه بام برزن بلرزه گری زند همه شهر شور و هجوم کرد اطفال و شور از زخم
دانات ایجه کردند و اموال و مخلفات ایشان بغارت بردند و از بسیاری زر و جواهر و نفایس امتعه و اقمشه فاخر و هر گونه اسباب
تنسوقات تنگا و صورت و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و بلسان تعجب همگنان از بیان آن ما لها یحلوی دی ...
الانسان ما لها فانک ولی کثرت غنایم آن مملکت بحیثی بود که طبار تا پایان اردو بیان عظمت بار آن هر اسپ
و شتر نیاورد که از حلقه سیواس تا از بیشتر لشکریان املاح بود عجلات و قافا بکرد و بیمی مردم نفایس اقمشه و رحوت

معصری و فیربی و روتبی و غیر آن که در اول وهله گرفته بودند بی انداختند و نقود و جواهر و نفایس زر و نقره بار میکردند
و این معنی از بیداری مردم صادق القول که برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع زر و نقره و شتر بیش از آن
و روغن داده بغایت قابل احتراق است و چون آتش معاذا بالله در موضعی افتد با آنکه امرا و اکابر و اعیان در زمان منع
آن مبالغه مینمودند و عامه مردم نیز تمام مشغول شدند تا مقدار محله از سیادت سوخته شد و آتش فرو نمی نشست و این واقعه در اثنا
امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد و درین ولا روز پنجشنبه دوم شعبان ... و اضطرار که آتش در شهر ... افتاد و در روز
از هر باب و نیز ... اطفاء آن ... بیت جهان پاک از آتش چنان بر فروخت که زمین ... گاو و ماهی بسوخت
زبانه ... آتش از هر کران همی رفت کیفی زنجیر اخوان چو جوشش در یا بی ازو شد دوش ... بر آبنوسی بجا
بلند چون ... زبانش دمان دود زنگی گشت زشت و چون حسن اهتمام حضرت صاحبقران دین پرور در باب محافظت مساجد
و بقاع الخیر بسیار بود امیر شاه ملک را بفرستاد تا جامع بنی امیه را از آسیب آتش صیانت نماید و چون سقف آن نیز از چوب بود
و قطعه سرب بجای بام اندود بر بالا آن زده و چون دران وقت برتو شعله فراهمی بر آن دیار تافته بود هر چند لشکریان
کوشش زیاده کردند آتش فرا فروخته زنگ تا جمله که منار شرقی آن مسجد که مجموع از سنگ برافراشته بودند تمام خاک گشت
و روز بخت سکرمنار عروس که بلسان بیوت مینار ... که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ...
نزول خواهد فرمود ... با وجود آنکه اصلش از چوب ... ظاهرا از ... بماند و چون دمشق ... سوخت و ایجه در
بود بتاراج رفت و سایر ولایات شامی تا آنجا بودند و غارت تاراج ... ناهیجان ... گیتی کشای عزم مراجعت فرمود
و اشارت علیه از موقف ... صادر یافت که اهل دمشق و سایر ولایات شام ... و جلال الاسلام مأمور شد
که با تمام آن مهم قیام نماید و همه را جمع آورده با ... بشهر دمشق رسانید بر حسب فرموده بنفاذ پیوست **نظم** وقت بنا بر اثبات
نبایست که ... خامه ... نامه ... تا کنم ... کیتی ستان ... آخر زمان صورت کار آثار آن دولت
دو ... دیگر ... چنان وقت ... کرم ... فاضل ... لفظ ... معنی ... ضبط احوال سلاطین کرده اند
هم بنثر و هم بنظم آورده اند ... داستان ... تحقیق ... داستان ... صورت ماجرا
... بود و کی ... ...
دران ایام ... مرغ ... ... دولت صاحب
بار و وراثت ... ... شد ... ... آن بدولت ملک
ملکشاه پناه داود ... ... ملک ... ...
شاه ابوالفتح ... ... لاجرم ... ... ابراهیم سلطان ... حاج

رفعت شأنش با سکات ارتب نطق راکاه مدحش بشرائب نایه قدرش بیرون از درک وهم فاصل از دانان وصفش ...
عدلش از کردون بر این راه راه لالا از انصافش زبان دادخواه بر عدلش بر آمد مرتفع ظلمت ظلم از جهان شد منقطع امن
اقدش هر کشور که آمد از ستم کس خاطری برهم نیافت پر توجودش هر کس که نشاد حاجتش دیگر نماند هیچ بار قسمت در
ایام عیشش نابدید کنج هر مقصود را کلکش کلید بارک الله خاسر در بار او شاخ اقبال است و دولت بار او نقش
بلحه خورد دجی شطه ... کسوت صوره اینقضل ... تاج مجامد منشاء آن شاهی و فرمان دهی است
عالم عرفان جهان دیگر است ... معنی از صورت ... ظاهرش مشغول نظم ملک دین جان ...
بر دلش نور ... علی ... ازعلم لدنی باشد کوهر بحر ضمیرش ... واجد اول ... مخفی ... چتر
السلطان ظل الله رام ... صاحب حق تاج و گاه را یارب این معنی اقبال را پاینده دار کامرانی حاصل و توفیق یار
تا ابد بادا این سعادت ... ربع مسکون ملک ... باطن ... انوار عرفان ... مظهر فرمان ... نشر

کشف ... زمودن ... رایت ... از دیار شام روز پنجشنبه چهارم شعبان ... که خروف ...

الملم کوه دون بر جنت ... خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران ... السعادت و اقبال ... از ... بات کردن ...
دمشق ... واقعات ... عوده ... و بره ... و بنک روان شد در غوطه نزول فرمود و از آنجا اشارت علیه بنفاذ
کردن و مثال محکم الامتثال قلمی کردند و مضمون بیکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که برجیشقران نطاجن ... در ... مغولستان
نشسته بود محافظت و ضبط ... و ... خدایداد حسینی و بردی بیک ... بوغا و دیگر امرا که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه
عالم پناه شود که ... هلاکو خان ... استحقاق و استقلال او ... و مضمون مثال دیگر آنکه مقدا علی ... بونان اغا
فرزندان ... توجه بعسکر ظفر پناه آورند و چون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب ... خواجه روانه دمشق
و چون اردو کیهان پوی از غوطه کوچ کرده واز ... گذشته بعد از فتح قطع سه منزل ... حمص از غبار موکب همایون
عطرسای شد اهالی آنجا ... سعادت ... مستفهم ... واقعه ... جنس بودند لاجرم از عبور لشکر منصور
... بودند ... زاده بیانات حضرت صاحبقران با امرا ... فرموده ... عالم مطاع بنفاذ پیوست که از
... امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین با ده هزار سوار بطرف شهر ... که حضرت سلیمان
نبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ... فرموده و عمارات آن ... روان شوند و حشم ... کردن
صحاری ... از جانب امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با پنج هزار سوار متوجه صوب انطاکیه
کردند و ... امیرزاده خلیل سلطان و رستم بوغا ... خواجه ... و علی سلطان ... و دولت ...
... با پنجاه هزار سوار ... آن کوه ... که بکنار آب فرات ... بودند صوب ... ساخته

مجموع بموجب فرمان روان شدند و لشکر بر افغان تاختند تا بشهر رسیدند [illegible] و دویست هزار گوسفند از احشام ذوالقدر
بگرفتند و ایشان باتش و اسب کوبچه خود را به بیابان بادیه انداختند و شاهزادگان و امرا باعساکر منصور از انجا بازگشته و از
جوی عبور نموده بکنار فرات آمدند و بالای آب روان شدند و سپاه جوانغار چون بر سر [illegible] انطاکیه رسیدند [illegible]
انداخته بودند و کلی و لایی عظیم بود انچه دران حوالی یافتند غارت کردند و عنان بصوب حلب تافتند و در راه با لشکر تول
که در [illegible] امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند و باتفاق توجه نموده در کنار آب فرات بحوالی قلعة الروم [illegible]
رسیدند ایشان از سر جهل پای هجوم بفشردند و دست جلادت بجنگ و پیکار برگشادند نظم عزم جنگ جویان
زره بر میغ روان شد سیل خون از چشمه تیغ [illegible] سنان خالی زبان [illegible] بکشاد دلیران پیام مرگ میداد [illegible]
دست همی لرزید بر دریغ میجست و چون مقابله با سپاه پیروز [illegible] آن سرکشان برگشته روز بود شیخ حسن [illegible]
که کلانتر ایشان بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز و اضطرار ببادیه فرار آوردند و بسیاری از ایشان بقتل آمد
غنایم فراوان از اسب و شتر و گاو و رمه ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت و از ان جمله گوسفندان از هشتصد هزار زیاده
بود و لشکریان از راندن اسب و شتر و دیگر مواشی بتنگ آمدند و چون رایت نصرت انتما بحوالی حمص رسید مردم انجا از شقاوت
بجنبش اظهار مخالفت نموده [illegible] که سپاه ظفر پناه [illegible] توجه ساخته بودند مجموع [illegible] بودند و [illegible] ازان حرکت
پسندیدند شعله خشم جهانسوز اشتعال یافت و لشکریان هرچه دران شهر بود بباد تاراج بر دادند و سکانش را اسیر کرده
آتش در مساکن و اماکن شان نهادند نظم چو بردند باک انچه شایسته بود زدند آتش اندر همه شهر زود همه بوم و بر آتش
و گرد خاست ز هر سو خروش زن و مرد خاست حضرت صاحب قران از انجا روان گشته متوجه جانب حلب شد و از دو شنبه
تا [illegible] و چون مراحل و منازل قطع کرده بان نواحی رسیدند [illegible] الدین [illegible] و شاه شاهان [illegible]
[illegible] که در قلعه حلب بودند بموجب فرموده از آب [illegible] ساختند و از شهر [illegible] که مانع بود [illegible]
و اقبال [illegible] ظفر قرین [illegible] فتح ایشان انجا بجهار کوچ [illegible] فرات رسیدند و [illegible] امیرزاده
و امیرزاده ابابکر و امرا برانغار که با [illegible] بودند از زبر آب فرات بر رسیدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده
سلطان حسین و امرا قول و جوانغار از بالای آب بیامدند و مجموع [illegible] مستعد گشته [illegible] از اسب و شتر و غنیمت
بکشیدند و از کثرت غنایم چندان مواشی در معسکر همایون جمع آمد که در [illegible] گوسفندی بیک [illegible] شد و چون
[illegible] سلطان حسین [illegible] آثار [illegible] بود و [illegible] عواطف [illegible]
[illegible] اولا بزلال عفو تمام فرو شسته و اجازه ملازمت کرامت فرموده بشرف پای بوس سرافراز گشت و از [illegible]

نقل النقات [illegible] دولت [illegible] کنار در گذشتن حضرت صاحبقران از آب فرات با سپاه و شکار فرمودن

چون شاهزادگان و امرا که بحیثیت [illegible] بودند از اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و بموکب اعلی ملحق
شدند [illegible] صادر گشت که از فرات عبور نمایند و از برای حل [illegible] خاصه [illegible] بر کنار فرات واقعست و کشتی
زیاد آوردند و شاهزادگان و امرا و تمام لشکریان بکوچ [illegible] از آب بگذشتند و بحوالی قلعه [illegible] فرود آمدند امیر انجا با پیشکش
بدرگاه عالم پناه آمد و بعد [illegible] مقدار خویش و [illegible] منکار [illegible] حضرت [illegible] شامل حال او شد و حکومت
با و ارزانی داشت و اهالی انجا بسلامت [illegible] باسب [illegible] ایشان نرسید و [illegible] و اعتمان برسید و [illegible] سرافراز گشت
پیشکش کشید و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده خاطر همایون میل شکار فرمود
و شاهزادگان و امرا و لشکریان از جوانغار و برانغار جرکه کرده روان شدند و پنج روز [illegible] که انداختند بیت با اقبال کرد [illegible]
شکار که بد وقت نخچیر و گاه [illegible] [illegible] زمین از وزه [illegible] و چون [illegible]
بهم رسید با انکه درین ایام صید بسیار [illegible] انگنده بودند چندان شکارها از انواع و اصناف حیوانات جمع شده بودند که هرکس
میکوفت و میزد نظم ز بس گرد ایشان [illegible] گشته [illegible] [illegible] کرده [illegible]
کار دان [illegible] عقاب [illegible] [illegible] از افکنده [illegible] کشتگان دشت [illegible]
[illegible] از کثرت شکاری [illegible] شده و [illegible] صاحبقران [illegible] بیت
[illegible] [illegible] کوکبه [illegible] [illegible] بغارت [illegible] روان شد [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
کشته [illegible] آسوده خاطر بازگشتند بیت جهان جوی [illegible] [illegible] و از انجا [illegible] موکب همایون
[illegible] که [illegible] مخالف بود عبور افتاد و [illegible] عالم مطاع و اجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت که جهاد دران
[illegible] اسلام [illegible] [illegible] و [illegible] که [illegible] بازرس [illegible]
[illegible] از [illegible] شاه [illegible] و [illegible] که از خزانه عامره [illegible] صاحبقران
آن [illegible] [illegible] بود [illegible] حضرات [illegible] نکو [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] همه [illegible] و شاه [illegible] عالم پناه آمدند [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] و [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] رایات نصرت [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] توجه [illegible] شاه [illegible]
حضرات عالیات را که همراه او آمده بودند با [illegible] و مکاتبات [illegible] نوازش و عواطف شاهانه بودند باز گردانیدند و سلطان
حسن [illegible] سلطان [illegible] و دیگر امرا و سرداران ان نواحی و اطراف [illegible] پیشکشها بدرگاه [illegible]

املاک بدولت زمین‌بوس پوش فائز گشتند و چون ملک [illegible] پیش ازین بعتبه اسد بنیان درگاه عالم پناه وارد بود و مقصود سلطان
محبوس نامانده و بعد از مدتی عفو گناه سوی شاه [illegible] اندوز دستگیران بهره برگشته دور شد و از لطف کرامت پوشانید و بانواع
نوازش و رتبت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او نیز بنیان حضرت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد طریقه خدمتکاری حب المقدور
بجای آورده در راه رضای خاطر خدام گردون غلام هیچ وجه تقصیر و اهمال روا ندارد و اصلاح جانب شرع و مقتضای پیمان عهد آن بود
که در یورش شام ملازم اردوی کیهان پوی بوده و اگر بواسطه همسایگی دشمنان [illegible] یکی از فرزندان یا برادران ملازمت
آن سعادت آثار نموده و چون در این ابواب از مخالفت رای ناصواب تقصیر کرده بود از ضبط باطن خود متوهم شده در این ولا از
رشحات استقبال رایت همه فال مباعدت کرده و با این همه چون ظاهر [illegible] از قدوم موکب نصرت آیین [illegible] شد
[illegible] شان ساحت التفات بر نقض حال انداخت و بسوی [illegible] فرموده طلب داشت [illegible] شفاعت
[illegible] حصار [illegible] استخلاص آن [illegible] چنانچه سبق ذکر یافته
[illegible] و در آن حوالی [illegible] کرده [illegible] بود [illegible] و مجموع عمارات
[illegible] و آتش [illegible] اعتمان [illegible] افتاده [illegible]
سرافراز گردانید و [illegible] نوازش مخصوص داشته [illegible] که بمحاصره آن حصار اقدام نماید [illegible] اهالی آن [illegible]
[illegible] پادشاهانه [illegible] و سلطان [illegible] و دیگر حکام اطراف و بلاد که با قدام الطاعت
[illegible] سلطنت [illegible] بوده [illegible] محمود [illegible] و شکر [illegible] و اجازه
[illegible] حضرت صاحب قران امیر الله داد را [illegible] فرستاد تا از آنجا [illegible] محافظت سرحد [illegible]

گفتار در باز فرستادن حضرت صاحب قران اسلام ملاذ بطرف کرجستان و بغداد

چون اردوی کیهان پوی از [illegible]
کوچ روان شد حکم [illegible] شاهزاده سلطان حسین [illegible] میرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر [illegible] شاه
[illegible] خواجه [illegible] شیخ علی بهادر و دیگر امرا با لشکری [illegible] جانب النجق و دیار بکر روان شوند [illegible] کرده
[illegible] بصوب کرجستان [illegible] شاهزادگان با امرا [illegible] مبادرت نمودند و چون النجق [illegible] سال [illegible]
[illegible] منصور بوده [illegible] بهادران [illegible] بر [illegible] شام [illegible] فرمان [illegible] بصوب [illegible]
و شام از سپاه امیرزاده میرانشاه شیخ محمد [illegible] لشکر امیرزاده شاهرخ [illegible] شاه [illegible] فرموده [illegible]
مشغول بودند و اهالی آن حصار [illegible] بجنگ [illegible] آمده [illegible] بودند [illegible]
[illegible] آن هم [illegible] چون [illegible] را [illegible] امیر احمد [illegible] کرده [illegible]
عالم پناه [illegible] داشته و چون شاهزادگان و امرا [illegible] النجق [illegible] کرجستان [illegible]

[illegible] ولایت برکشادند ملک گرگین از آن واقعه در حیرت و اضطراب افتاد و از در عجز و
مسکنت درآمده کسی فرستاد که گرگین بنده از بندگان درگاه عالم پناه ام و چون رایت [illegible] سعادت [illegible]
بدریافتن دولت زمین بوس خواهم شتافت شاهزادگان و امرا کس فرستاده صورت التماس او [illegible] عرضه داشت
تا بسر [illegible] کردند [illegible] واضطراب ان دیار و [illegible] و [illegible] که [illegible] بود توقف
مصراع تا چه فرمان آید از فرمان کهی شان دهم در آن ایام حکم واجب الامتثال [illegible] که سلطان
خان [illegible] و امیر سلیمانشاه و امیر [illegible] جاکو [illegible] بوغا و سونجک بهادر و [illegible] و دیگر امرا
[illegible] با [illegible] سپاه ظفر پناه با یلغار روانه صوب بغداد شوند و چون [illegible] فرموده مبادرت نموده و منازل
و مراحل پیموده جانب [illegible] بغداد مضارب خیام [illegible] فرج [illegible] سلطان احمد [illegible] حکومت
آن مملکت بود بواسطه کثرت اتراک و اعراب که در آن وقت اجتماع شده بود [illegible] غرور [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] بدست [illegible] سلطنت [illegible]
اعوان و انصار [illegible] بجنگ و پیکار [illegible] مقام [illegible] و چون [illegible] لشکر
[illegible] امیر علی قلندر [illegible] دجله [illegible]
و [illegible] در [illegible] اطراف [illegible]
و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا با سپاه ظفر پناه سوار شده [illegible] دجله [illegible] در حوالی عمارت
احمد جنگ واقع شد و [illegible] و لشکریان کشته شدند و [illegible] تیغ [illegible] در [illegible]
غرق شدند و دیگر [illegible] بکوشش [illegible] جان [illegible] شکیبی که [illegible]
[illegible] چون [illegible] رتبه [illegible] بود [illegible] سر منصب و جاه
[illegible] سلطان احمد [illegible] قرار فرموده و مبالغه
کرد اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر تسلیم کنی [illegible] هر که باشد و هر چند لشکر
بیاید در مقام [illegible] قدم نموده [illegible] نگاه دارد [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] مردم را از رعایا و لشکر اغوا کرده
[illegible] و محافظت شهر [illegible] بوده [illegible]
[illegible] نظم چون جهان از بودن او [illegible] از خیال
و فکر محال [illegible] ملک [illegible] و اردوی کیهان پوی [illegible]

سایت صاحبقران جهانجوی متوجه صوب [illegible] برکت و سپاه ظفرپناه بحسب فرمان [illegible] شدند و همه راه شکار کنان
طی مسافت مینمودند **نظم** شه و لشکر چو شیران شکاری · شکار افکن روان اندر صحاری · کشیده چیره دستان در کمان تیر
چو شیر افتاده در دنبال نخجیر · گروهی بند یوزان برگشوده · گروهی تیغ در کورا زموده · گروهی از سگان برداشته بند
بتوز تیز کرده در پی صید · گروهی بازها پرواز داده · کلنگان را بجنگ باز داده · در اثنا راه لشکر نصرت پناه را بر قلعه [illegible] آمد
که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشاره علیه بتخریب و اتلاف آن صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشها پیش باز بیرون
و کلید قلعه را پیش آوردند و مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید و چون موکب
ظفر قرین از راه وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهانمطاع بانعقاد [illegible] پیوست و بر آب دجله از کشتی جسر بستند و یک هفته تمامی اردو
اسباب بگذشتند **گفتار در توجه حضرت صاحبقران گیتی‌ستان بجانب بغداد و فتح آن** امرا و نوئینان که برحسب فرمان
رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و بخشان او که عهد مخالفت ساخته بود بعرض ملازمان درگاه عالمپناه
رسانیدند حضرت صاحبقران چون بران حال اطلاع یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرمود و مهد اعلی
چلپان ملک آغا را با اغرق باقی لشکر بگذاشت و ضبط آن بعهده شهامت و حراست امیرزاده شاهرخ کرد و امیرشاه ملک را
ملازم رکاب او ساخت و مقرر فرمود که براه [illegible] می بر روند و زرات عفریت شعار در [illegible] حفظ و کلائت [illegible]
براه الطون کبری که متوجه بغداد شد و چون ساعت وصول بدان دیار [illegible] بر کنار دجله برابر در مطابله دروازه [illegible]
العقاب خیمه بارگاه کیوان اشتباه باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه ظفر انتظام گشت و [illegible]
لازم الاتباع صادر شد که نفیچیان آهنین جنگ پیل رنگ بازوی جلادت بگشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزاد
گان امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و برندق جهانشاه و رستم
طغی بوغا و جلی سلطان [illegible] و [illegible] در سرکار خود [illegible] بگماشتند و جهادران [illegible]
کارزار بمحافظت و محارست ایشان باز داشتند فوج [illegible] از برای [illegible] معتمدی را که پیش ازین بمطالعه طلعت حضرت
صاحبقرانی مشرف شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال بعین [illegible] باز داند و چون رسول [illegible]
یافت در [illegible] پیغام بگذارد و [illegible] گزارش [illegible] باز گردید و صورت [illegible] چنانچه بود بفرج
رسانید [illegible] بخت [illegible] کرده [illegible]
و در حبس باز داشت ثانیا [illegible] بار دیگر [illegible] باز نگردید و در انکار [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] اصرار نموده [illegible] جنگ
و پیکار میکوشید [illegible] **بیت** شوم اختری که بخت بد آشفته حال او
هر کار کو کند همه گردد وبال او · و در اثنا [illegible] احوال خواجه مسعود سبزواری [illegible] بر سر کار [illegible]

بوده از نفس تقدیر [illegible] و سبب طول حادثه [illegible] **بیت** مراد حاصلت لیکن از تقدیر [illegible]
سبب شود [illegible] حضرت صاحبقران لقمان [illegible] امیرزاده شاهرخ فرستاد تا با فرقه [illegible] متوجه [illegible]
شوند لقمان در موضع [illegible] سپاه [illegible] و ایشان برحسب فرمان باز گشتند و چون از لشکر گران و کثرت [illegible]
بغداد رسیدند مخالفان [illegible] و بغداد که از آثار دارالسلام [illegible] با ایشان دارالظلام گشت [illegible] عساکر
[illegible] در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف آب و هم از آن طرف آب [illegible] لشکر بحسب فرموده مقابل
شهر از سر حراست مینمودند تا هیچ آفریده بدر نرود فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان محصور و منضبط گشت که با آنکه
دجله متصلست [illegible] شهر و کشتی بسیار داشت هیچ آفریده را از هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در اثنای این احوال
احمد اغلشابی را که کوتوال قلعه النجق بود [illegible] بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه سبق ذکر یافت [illegible]
[illegible] بفضل [illegible] اشارت فرمود و [illegible] عالم مطاع نفاذ پیوست که قلعه را [illegible] سپارند تا
ضبط و محافظت آن نماید و [illegible] بدرگاه عالم پناه آورده بود [illegible] باز گشت و هم در آن ولا امیر موسی
[illegible] ماوراءالنهر [illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible] آمد و [illegible] رسانید و [illegible]
[illegible] کان بدخشان حاصل شده بود معروض داشت و [illegible] را با اهالی شهر در غایت [illegible]
و هراس [illegible] بود و چشم بصیرت [illegible] مینمودند و [illegible] از
سر [illegible] بجان میکوشیدند و چون سپاه منصور [illegible] ایشان در زمان آن
[illegible] حصار استوار کردند و [illegible] اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد گرم
[illegible] حرارت [illegible] که ماهی را در آب [illegible] بجوش می آمد [illegible] مرغ را در هوا [illegible] کباب [illegible]
نظم ز گرمی کوه را ظاهر شده دق · گرفته سنگ را حمای محرق · فلک را شمع کافوری فروزان · ز تابش [illegible] چون پروانه
سوزان · جهان خورشید را هنگامه شد گرم · که از تابش [illegible] پولاد شد نرم · [illegible] ز حرارت [illegible] چو [illegible]
[illegible] چون دیگ بر آتش جوشان · میان استخوانها مغز جوشان · [illegible] در بیابان بجز خار · [illegible]
[illegible] لشکر ظفر قرین در چنان حالی [illegible] بودند و [illegible] ساخته [illegible] و تیغ [illegible] در رزم [illegible] برافراخته
و [illegible] و با آنکه [illegible] از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بقهر
و غلبه [illegible] هر روز [illegible] پادشاه [illegible] ایشان [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] شهر [illegible] تا [illegible] ملکت
[illegible] نکردند [illegible] بطبق [illegible]

بود آن دو روز کشتگان اصلا بحساب نمی شدند و از تنگ و دار بار عجالت و اضطرار مینمودند تا در شهر غلا و قحط پدید آمد و چون
قریب چهل روز بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذی قعده سنه ۸۰۳ هنگام روز که مردم شهر از شدت حرارت آفتاب تاب
نداشتند چتری عجالتا بر سر باروها خالی گذاشته بودند و خود را بر سر چوبها کرده و بجای خود باز داشته و برافراشته از شاهزادها
امیرزاده خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نور الدین و رستم طغی بوغا برلاس از روی جلادت پیش او رفتند و بر دیوار حصار بر آمدند
اول امیر شیخ نور الدین ببالا بر آمد و ناچار تون ذات باوع ... بر آورده برغو بر کشیدند و بلند فوج فوج کرده و نقاره فرو کوفتند
و هم در زمان از طرف بالا امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و تومانها و هزاره و صدها و از یکی
امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و بوندق و علی سلطان و شاه ... یکبار حمله کردند و دیوار حصار را عنقا ...
بغنا کردند مانند آن از اطراف و جوانب لشکر در آمدند و شهر بغداد را مصداق ان زلزلة الساعة شیء عظیم مشاهده افتاد
و صورت ما ... در آن دو روز لشکر آن جبر فرمود که بر حسب فرمان بر سر بغداد بودند و چون سپاه بهرام انتقام با تیغ
خونآشام بشهر شتافتند خون کردند حصاری هر طرف که توجه مینمودند راه نجات مسدود دیدند از بیم بلا ذبح ... میلاد
میان بالا کرفت که بنهادی خلق خود را در آب انداختند و از بیم هلاکت جان مشتاق ... تا طعمه ماهیان دجله ساختند
از جمله بسی مردم در کشتیها نشسته و بیشتر بشتاب بر آب روان شدند و چون بحسب حکم از زخم تیر کمان داران کمین
شربت کل نفس ذائقة الموت بچشیدند فوج شقاوت فرجام با دختری کرداب بکشتی در آمدند و بالای آب کرمان شد
سپاه نصرت شعار کنار آب مینشستند و با ایشان تیر باران میکردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را در آب انداخته و شعله
حیات ایشان فرو نشست و آن کشتی هم غرق شد و جماعه ملاحان بر حسب فرمان تا آب در آمدند و او را مرده بیرون آوردند و عنان
خذلان انداختند و چون در آن مقام هنگام جلوه صفات خدایی بود نعوذ بالله من ذلک از عموم تا اهرش پیچ و بیش از لشکر
کشورکشای بجنگ حصار تلف کشته بودند از موقف مهر سلطنت یافت که از لشکریان هر نفری سر پیش آورد سپاه کینه خواه
خط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انتقام ... بر میان بستند و در طلب سرها کوشش بکشادند شمشیر از غایت غضب سرخ برآمد
فهو ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم بر بزرگ و خرد شنوانیدند و بجز از شلق سرافراز خشم زبان انتقام از کام
بیرون تکشند پیغام فذوقوا العذاب با کشتن نکنند بر عجائب و عام میرسانیدند بار از ساحت جهان بر نگ که دلالت اجل برهنه
سالها زایل نه زرم صفر وحشت و کاه ترن کیفی بنوعی تا شد که کسوت هستی منقطع شد صاحب مال و فقیر بد حال یکسان مهوس
نظم ز بس کشتگان کو شد آنجا شمار · خلایق کس مرده کاندر شمار · ز بس قتل شد مرد با خود عجب · که بنهاده کودکی
بیکجا ورند · بلاد کشت از کثرت خود ملوک · فکند آن قضا حکم در غول · و تواجان بر حسب فرمان بضبط شمار سرها
منحوس منکوس قیام نموده از آن سرها منارها برافراشتند و عبرت عالمیان ساختند تا دیگر کهتران با مهتران نسبت ندهند بی

بوسوسه دیو غرور فتنه انگیزند **نظم** نشاید کرد یاد شهی کند · رعیت بپاشاهان دلیری کند · نشاید که مردم کنند
از جنون ز اندازه قدر خود پا بیرون · هر آن ذره آنکو جسارت کند · فلک ملک هستیش غارت کند · ز فرمان سلاطین
سر کشد که کیفی بیاموش قلم در کشد · اهالی بغداد از آن میان مگر شدند که از خیل ایشان بشیر الفضل جمعی از علما و مشایخ که خود را
بدرگاه عالم پناه توانسته رسانیدند سالم بماندند و عاطفت پادشاهانه شامل احوال ایشان شد همه را بانعام و صلات نوازش
نموده و جامه و اولاغ ارزانی داشته سفارش فرمود که ایشان را بجایی که خواهند برسانند و دیگر مردم عرضه تلف کشتند
و چون کار ساکنان بدین طریق انقضا رسید و نوبت بنیاد کن رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس
خوانق عمارات نگذارند بر حسب فرموده بازارها و خانها و بقاع و رباع و دور و قصور و غیر آن همه را از زیر
و زبر ساختند و مضمون فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست و کان امر الله قدرا مقدورا **گشادن در بازگشتن**
حضرت صاحبقران از بغداد و توجه فرمودن بجانب تبریز چون آب دجله از بسیاری خون کشتگان گونه سرشک عاشقان
مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفهای مردگان چون نکهت انفاس بدخلقان رنجور تغیر پذیرفت حضرت صاحب
قران کیتی ستان در عشر اول ماه ذی الحجه از بغداد حرکت فرمود اقبال هفت فرسنگ و در همان حفظ ذو الجلال لعطار
بالای آب راندند و در مزار متبرک امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه و رحمة الله علیه استمداد همت نموده جهان
نزول فرموده و موکب را که از ما وراء النهر اصل بود با حکام و مکاتبات یارکوت ... بند و تمکت ... دعاء جنون بود
بیرون ساد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسم که از پیش امیرزاده محمد سلطان از خوارزم باز آید و فرمان داد که سلطان
محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و بوندق و علی سلطان تواچی و توکل برلاس با جمعی
امرا و فوجی از عساکر مظفر لوا با ایلغار روان شوند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده و از حله گذشته تا مشهد معروف
علی صاحبها التحیة و السلام برفتند اما آن موضع معظم مکرم زا جزیه اسلام عتبه علیه و عرض نیاز بعرض رسانیدند و بنا
ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحی تاخت کرده مخالفان مقهور کردانیدند و سالم و غانم با بسیاری از کرایم و غنایم باز گشته
نیز بپای بوس فایز شدند و آن حضرت از راه شهر دور و قلای و دوی توجه بصوب تبریز آورده معظم لشکر و اغروق را
بمیمنت اهتمام امیران بزرگ باز گذاشته امر کرد که از عقب با آهستگی بیایند و جمعی از تومانها و قشون
خود جدا شود و بنفس مبارک ایلغار فرمود و شاهزادگان جوانبخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیرزاده خلیل سلطان اقبال ارکان ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و در آن ایام که راه کردان طی
از غایت جهل و طغیان کینه که از لشکر جدا می شد متعرض میشدند و بقطع طریق اقدام مینمودند و چون این
معنی بسمع مبارک حضرت صاحبقران رسید اشارت فرمود و جمعی از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و هر آن گروه

مضمون آنکه در آمدند از کمینها بر روی ناحق و ایشان را کرفته و شب پی نفر علوی از در خیمه بود که بر سر راه بود پیاده بجنگ
و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط از مواضع بکمال بلوط بر می آورد و یک سال نماند و چون خاک از آن
نوع غرایبی ذات بغرب ... افتاد و چون رایت مغرب شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایر وصول بکنار آب جیحون افتاد
حضرت علیا مهد سرای ملک خانم و خاندزاده دو نکرامیها و شاهزادکان با فرزندان از جهت مع مظفر امیرزاده الغ بیک و دیگر
سپهر سلطنت و جهانبانی باقامت رسم استقبال نمودند و بعام مثر بر عرب الجیوش ... کشتی زبان ... و اهل ان
بادام طیبت فتوحات بر کشودند و شادیها از جواهر و دینار بر فرق روز کار ریختند اثار باشیان چکشتها و ... کشیدند
بدولت و اقبال بجا شغال کوچ کرده روان شدند و چون بر بلاد خاک زیاده از وصول موکب فرخنده قبول عرض نمودند
انجمن سادات و علما و اکابر و اعیان ممالک ایران بخصیص زین کر بیت استقبال رایت فتح آیت جه نال الاحرام ساحت
بارکاه جلال لیتر بودند بر سید ند و دیده امید از مشاهده انوار اسره همایون منور کردانیده شریف نوازش و اصطناع
و افضال نوشیدند و خلعت کرامت طراز اکرام و اعزاز پوشیدند و اعزی و لشکر در عقب بنات می آمدند و مدت چند روز در آن
توقف افتاد و چون ایمه و افاضل اطراف و اکناف بدرکاه اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت اعلی بکشف حقایق دینی
و تحقیق مسائل شرعی میل عظیم داشت در آن مدت اکثر مجالس کردند پایه سریر خلافت مصیر صفحه مکتب مباحثه علمی و محل
اهل فضل و فتوی میکشت و در آن ولا رحمت حضرت اعلی امیرزاده رستم را اجازه داده پیشتر از فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول

اوحش بجاندار و حسن جغداو لعسو حجه موکب ظفر قرین کردند **گفتار در فرستادن امیرزاده شاه رخ را لشکر بعزم ارزنجان** در ایام

که صاحبقران کردون غلام در شام بود ابلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت شاه جهان اشتغال پناه
باو برده بودند لشکر کشید و باستظهار تخریب و سیواس از ارزنجان را محاصره کرده و طاهرتن خلک کرده شهر را فتح نمود و در آن جنک
نایب طهرتن بیت نوکران و آل یوسف اسیر کشت و از ارزنجان تا طهرتن بار کداشت و زن و فرزند او را بنوا بر بر سنار فرستاده
و خود نیز مراجعت نمود و در پی وقت چون اردوی کیهان پوی از بلاد قراباغ زیارت کوچ کرده متوجه او جان شد و از اتفاق نزول
موضع هشت رود رسید منهیان بجوی خبر کبود کشت در انجا خبر آمد که قیصر روم ایلدرم بایزید بازمتوجه ایجا شده از هبوب صرصر ...
شعله خشم حضرت از اشتعال پذیرفت بار دیگر و فرمان شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی امرا کوچ دولت نامزد کردی و دولت روز افزون
بلاد روم هجوم نمیصر روم او آورد و امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و تومان و هزاره ها ملازم رکاب و حشم ذهاب و ایاب
او روان شوند و امیر مضراب را بیش شاهزادکان و نوئینان کرجانب کرجستان با یلغار رفته بودند در ییلاق منکول ...
نموده ارسال فرموده که با تفاق موکب شاهزاده شارة الیه بیوندند بر حسب فرموده کار بسته شدند و در آن شاه و زاده با
زاده پیوستند چون رایت شاهزاده از او بنک کذشته بموضع ... دشت شیخ علی جواهر زاده طهرتن از پیش واآمد

اودد

اورده که ایلدرم بایزید از جسارة غایب آن جسارت نزدیک آمد و طهرتن را وسیله اعتذار و استعطاف ساخته
پیغام داده است که بلوغ خبر با حضرت صاحبقران در مقام انقیاد و اطاعت است و از ان جرات نا سوده که بایشان اقدام
نموده نادم و پشیمان و برامید آن پادشاهانه امید وارد که خاشه عفو و اغماض رقم نسیان بر حرفات جریمه کشد و بعد از این
بابلاغ و ارسال رسل و رسایل از جانبین طریق مخالصت و مصافات مفتوح کردد تا مسلمانان را ابهام آن اجتمی
و استقامت رو نموده منصور و ضاب شوند و عهد کرده که چون قضیه مصاحب از مساعی طهرتن باتمام رسد حرم و کسان
او را که بنواحی برده باز فرستد شاهزاده جوان بخت شیخ علی را کسی همراه کرده بدرکاه عالم پناه فرستاد و صورت حال
بعرض رسانید با اثر سریر اعلی کرانید و در آن محل توقف فرمود و حضرت صاحبقران از موضع هشت رود بعون داور
فرازند فوج کوچ کرده بادخیان فرمود و چند روز از فر دولت وجود مبارک کش کو شک ارغون غیرت غیرت جنان و رشک

روضه رضوان کشت **ذکر رسیدن مهدعلیا تومان آغا و شاهزادکان از جمله از سمرقند** پیش از این نموده شد که در دولت
را جمشاند و ملک در مان عصا جریان فلک شکوه بود دار سلطنت پادشاه که مهدعلیا تومان آغا با فرزندان متوجه اردو کیهان پوی
کردند و چون حکم همایون در سمرقند با ایشان رسید امر صادر شد نموده بی توقف روان شدند و هنکام وصول بر بخارا آن
مزارات متبرکه انجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین باخرزی و دیگر مشایخ کبار قدس سرهم استمداد همت نموده عزم راه
کردند و از کنار آمویه کذشته و از جول عبور نموده بخراسان آمدند و از راه پیابان بجوی مشهد طوس علی صاحبها التحیة و السلام
زیارت نمودند و در ساغر خلایف زیاره و اداء صدقات و نذور مرتب داشته روی توجه براه آوردند و چون از سلطانیه کذشته
بیز دیک اوجان رسیدند حضرت صاحبقران کمال عطوفت و مهربانی عزم استقبال فرموده کس فرستاد و در آن برج سلطنت
و جهانداری بر اشیم سلطان و امیرزاده سعد و قاص طلب داشت و دیده امید ایشان روشن کرد انید لوح
و جان انتقش حد سپاس زاد بخش شان جل و علا بکاشت مهدعلیا تومان آغا با فرزندان دلبند بیکیسی سلطان و سادق آغا
که بعضی قرابتان حضرت شرف یوسف به سعادت تلاقی استسعاد یافتند و رسم الجاسی بجای آوردند و وظایف نثار و پیشکش از
خلعتها و طلا و نقود و نقود و نفیسات و اهور بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیکر که در اوجان توقف افتاد حضرت صاحبقران
متوجه تبریز کشت و در راه شکار انداخت و چون بدولت و اقبال در شهر تبریز نزول اعظم و جلال فرمود و آن عالی
اسم عجاز کشت ابواب مرحمت و افضال بر روی اماثل و اکابر و صغار آن دیار بر کشود و بعهود خال رعایا و ضعفا دست
تسلط متغلبان و متغلبان از دامن روزکار مظلومان کوتاه کردانید و دل القدر و الاحواجه علی سمنانی از زهاد و خواجه سیف
الدین ... بحضور ... پیوستند و بعضی بالتوس غائرکشته پیشکشها کشیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود ...
صاحبقران شامل حال ایشان کشته هر دو را بدیوان نصب فرمود و جمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم را تمکین کرده بر جلال

اسلام نقل نکردند و خواجگان که از نو دیوان شده بودند صورت بعرض همایون رسانیدند و فرمان شد که او را از
کرده بند کنند بر حسب فرمان مضبوط ... اورا بحبل دادند و از عجایبا و اموال و اطرافیان خاصه و اتباعش مبلغ محصول ...
لعذیب محصل کوشت بن جان منان خود کشید بر خویش زد و چون زخم کاری بنود در همان دو سه روز بجای خویش شد و خاطر
خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتی که زود آورده بودند در پی ولایت و ... سرایت کرد تا بعد آخر کردند و شحنه علامت
حضرت نصفت شعار از برای قطع ماده ظلم و فساد بعضی از اعوان ظالم هم در آنجا و بعضی را در تبلیغ فرموده و به بدل تمام
دا انعام عام کردن جان خواص و عوام از ربقه رعیت لا انسان عیلا الانسان در آورد **گذشتن رایات نصرت آیات حضرت صاحبقران**
مکان بجانب گرجستان و رسیدن بقراباغ اران بعد از چند روز که بر شان و شکوه حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک
جنان و روضه رضوان گشته بود رأی عالم آرا عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و چون ملک ... سر بر خط اطاعت عمر کبث
سنهی نوان ... بر کند و بیوضع ... نزول فرمود و بشارت شحنه قهر خدا ما اسمعیل خواف را عبرة للظالمین بر سر ارد و بار
بدار بر کشیدند و چون رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار ... از ابا ... گبود و نخجوان مضرب خیام عساکر ظفر
انتظام گشت حضرت صاحبقران با خواتین و فرزندان و بعضی از خواص ملازمان ... کر ... نزدیک شیخ شیرکوه بود فرمود
بالا بر آمده فراز ... نظر اعتبار در آورد و از آنجا بار دیگر رایات همایون با نامی بسعادت و اقبال نزول کرد و در آن محل ...
شهید و یا ... سعادت ... رسالت ... و صورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتذار او ...
رسانیدند ... نقل بر نایره غضب پادشاهانه ... حضرت صاحبقران چند روز در آن محل توقف فرمود و ایلچی بگرجی
جیش ملک گرگین فرستاد که ... و خراج و جزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و سلطان حسین و امیرزاده ابابکر
جهانشاه و امیر محمود خواجه ... و دیگر امرا که بر حسب فرموده از حوالی ... برموکب شاهزاده جوان بخت امیرزاده
رخ ... بودند به درگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از بلکای نخجوان کوچ کرده ... شاه پور نزول فرمود و در آن
... شدند و چون ... نشاط شکار از خاطر همایون سر زد و چون رسم جرگه چنانکه معهود است بانواع
از انواع حیوانات ... چندان جمع آمد که ... جز ... کال ... طمان ...
و چون شکار کرده فرود آمدند در آن محل امیرزاده شاه رخ و امرا که ملازم رکاب بودند بر حسب فرمان ... ظفر قرین
... از آنجا ... فرمود و چون موضع شمکور ... کنهان ...
... کرد ... بر ... کرمان ... نایب ... بر ...
جنش ... در آن محل محصل که ... رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با ... اموال و اسباب ... عف
و علا یا از ... و ... در ... درگاه اسلام پناه کرد ... بود و مصدوقه ... شد در هم

با ظهار رسانیده بیادر ملک گرگین بوسیله امرا ملتمس دولت زمین بوس دریافت و پیشکشها کشیده پیغام برادر
بگذرانید علیش آنکه تا بندگان کهنه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش از این از جهل و نادانی جرمی بظهور آمده از
پشیمانیم و اگر رحمت بیکرانه حضرت از عفو گناه ... ببند کار فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتکاری
و طاعت گذاری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده بپایانیم و از لشکر آنچه مقرر
که مقرر شود بر حسب اشارت خدام کرده ... غلامان پیادگیم ... در پیغ معذرة ایشان از قبول ... داشته و گناه
ملک گرگین ببخشید و برادرش ملحوظ نظر عنایت کرده خلعت پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که ... برادر بگو که ... ایام
دادم و عنان ... در پی ... بشرط آنکه بعد از این ... نگاه داری و با مسلمانان ... رعایت
ایشان واجب شماری و هیچ ... اندیشه ... اهل اسلام در خاطر نیاری ... داشته ... بعسکر ظفر قرین
... و رای صواب ... خواجه ... فرستاد تا ... امیرزاده عمر باشند و با تفاق ... اعمال
نمایند و بعد از چند روز رایات فتح آیات از آنجا ... کرده حوالی قراول ... مضرب خیام نزول همایون گشت و در آن محل
خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش از این طلب داشته بود ... بر حسب فرمان از سمرقند متوجه ... چون ...
رسید ... که ملازم ... رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحبقران
از ملاحظه ... سوابق حقوق ملازمت ... خاطر شریف ... متالم شد ... اندیشه ... گر
دیگر ... انا لله و انا الیه راجعون ... و الی الله ترجع الامور انه هو الرحیم الغفور **گذشتن رایات قرا داق و حوالی حضرت صاحب**
قران در قراباغ اران و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند و فوت شدن بعد از یکماه که در حوالی قراول توبه اتفاق
... افتاد حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از کنجه و بردع گذشته روز سه شنبه ثانی عشر
ربیع الآخر سنه ... موافق ... ئیل که آفتاب در منتصف قوس بود در قراباغ نزول فرمود و از برای صاحبقران کامکار
و شاه زادگان نامدار ... در اندرون آن خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه بر افراشته و چون مقرر چنان بود که
... قشلاق شوند هر کس بجای خود رو بدر بند ضمیمه ... و قشلاق ها کردند مراسم پادشاهانه تمام لشکر دا او
داد ... و دران ولا از طرف دشت قپچاق رسیدند و بوسیله امرا عز زمین بوسی در یافتند ... امرای خان ...
و ... را بار رسانیدند ... کردند ... حضرت ... شکست ...
خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان از سمرقند با لشکری ... آمده ... نمانده ...
گذشته ... ام شاه زادگان ... امیرزاده ... شاه ... و امیر شاه رخ ... و اولاد ...
... امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان با جمیع بعزم استقبال استعجال

نمودند و از جبر ارس گذشته کنار آب اغلق بجمیع الجورک و بیان شاهزادکان رسم معانقه و ملاطفت با تمامت پوشش و زبان حمد
و استبشار بازاء هیبت و سلامت و استفسار احوال و اخبار گوهر افشان شد و از جانبین طریق پیشکش و نثار سلوک افتاد و با شفاق
دولت و سعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بعزم انبساط بوس فایز شدند شاهزاده شاهرخ الیه بجامی تقدیم نمودند حضرت
صاحبقران گیتی ستان بیت ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ چنین تا بر آمد زمانی درنگ پس شاهزاده از رنج راه دراز دو
برده شاهزاده پیش نماز واد در روضه ادب زانو زده پیشکشهای لایق از هر نوع چنانچه مثل آن بر ندرت چشم زنده جهان سیاح
امتحان شده باشد بمجلس عرض رسانید و اعاظم امرا که امثال آن سامان از ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیر شمس الدین عباس و دیگر
نوئینان صنعم افراس ساخته کرایس جلال اساس اصطبل شاه ساختند و سپاس کرده اند و در مقام ضراعت و نیک زانو زده
پیشکشها کشیدند و روز نماز از انجام فرضای آثار در محفل شاه دو نفر طارم از نهاد کرده و خاطر کبار و صغار از تأثیر حسن اتفاق
مطلع انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور و نشاط ببسط بساط عشرت و انبساط اشتغال نمودند و طویها بزرگ و جشنهای پادشاهانه
با هیبت فریدون ناز اندیشه عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جلال الغابان خورشید مثال تاهید و لالا از عقیقها و پیرایه اشاف
اشراق زیب و زینت یافت و جلد دور تحفهای طرب مود این نظم دلگشا از اثر سرود غنج و اضطراب کشته کرد بیت
زنا بی ز شغل جهان بگذریم بمرجان پرورده جان پروریم برسم فریدون و آیین کی ستانیم داد دل از دور دهی و حضرت صاحبقران
قران امیرزاده محمد سلطان را ملاطفه شاهانه و تربیت اختصاص بخشید بیت سرش را بپیرایه از تاج زر همان کرده کاهش بر یکی
کمر و از جمله نوازشی که زد باده او را نمود نه تقویم ثانی مجموع نقره خنک برزین زر انعام فرمود و بعد از طی بساط کنکاج
و عشرت سایه التفات بر تمشیت امور سلطنت و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر با سلطان حسن که شاهزاده شاهرخ
او را بند کرده بود چنانچه اشارت بدان رفته پایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ بر غو پرسیدند چوب یاساق زدند
و بند برداشته بگذاشتند

کشادن در الغار فرستادن صاحبقران انجم مواکب باطراف و جوانب

پیش از این رقم زده کلک بیان
که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و الحال با یلدرم بایزید بود و چون آوازه نزول
رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه و السنه مردم افتاد سلطان احمد از حوالی قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق
عرب شد و از راه قلعة الروم کنار بکنار فرات طبیبا آمد و از آنجا ببغداد رفت و با وجود آنکه بغداد را بنا ویران افتاده بود
مساحل شد بعمارت آن مشغول شد و دیگر بار الغان که از خوف آن صفر قشلاق بوده اند و در کرمین کامل و اریک و دیگر که کوهر
یکی خزانه چون مور و ملخ از رشته باز بطهران آمدند و جمع شدند و چون پرتو این خبر بر سلطنت ضمیر صاحبقران جهان
کیرا افتاد حزم پادشاهانه اقتضا آن کرد که پیش از آنکه آن اشرار را تمکنی حاصل شود بر کل مستاصل و تاج شوند شاهزادگان
و نوئینان را احضار فرموده سنت سنیه مشورت بتقدیم رسانیدند و فرمان داد که چهار فوج از لشکر نصرت شعار بطریق الغار

هر یک براهی روان شوند امرای تومان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امرای تومان را بصوب بغداد تعیین فرمود
امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امرا و لشکریان عزیمت بجعفری و ولایات عراق عرب مقرر شد
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانملک و پیر علی تاز و دیگر امرا بصوب لرستان و خوزستان و واسط مامور
گشتند و امیر برندق را با گروهی از سپاه ظفر پناه بتاخت جزایر و اشتغال بقلع و قمع طاغیان آن نواحی و حوالی نامزد کشت و در
هنگام مراجعت چون بغرب ملازمان بغداد اکراد بر فساد به بد فرصتی و کینه ورزی جسارت نموده بودند سفارش بلیغ از معالم
صدور یافت که آن زمره طایفه کاران فریق بتازند و واقعه نادر روز نمای ساز خاسر از آن اشرار بکردار بر دارند و با آنکه
فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی و کثرت برف در راهها بحیثیتی که نامند و امثال آن بسی اندازه عبور میسر نشد
شاهزادکان و امرا بامتثال امر مبادرت نموده هر فوج بصوبی که اشارت رفته بود چون برق روان شدند و در ناحیه دربند
خاتون کردان مفسد از غلبه برف و سختی سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا انتشار یافته سپاهیان اغار کردند و شش
شمار جمیع ایشان آتش بازی بگذرانیدند و خاجی در آن اضطراب بکوه رفتند که جان از آن عذاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف
و استیلاء که بود میسر نشد و انگشت عجز بر بهار باد رده امان جستند و چون آتش فتنه که بحقیقت خود بدست ایشان خود بر
افروخته بودند و اشتعال یافته بود در خرمن زندگانی جمله بسوخت و چند نفر که در هوای جهل و ضلال پرواز داده بودند بیک
شامت و وخامت عاقبت بر حال ایشان انداخته در روز حیات ایشان تیره تار بر زاغ شد و روی بر فنا ز خون لشکر کومته
طوطی گرفت چنانچه بیت ز بس کشته کافتاده بر کوه و دشت جهان گشت بر پشته از حد گذشت و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه در جلادت بغداد نهادند در راهها بتصادمت ضرابت چنان بیشتر که مرغ بلند پرواز از آن بیشه فراز آن تجا
عبور و جولان نمودی و علی العقد آخر روز چنان بغداد بر شدند که سلطان احمد از غایت اضطراب ترک تو پیراهن بچار بار خود را
بکشتی در انداخته از شط بگذشت و از آن طرف آب با سلطان طاهر پسر خود و چند کس از نوکران بر اسپان بادپای سوار شد متوجه
صوب حله شد و لشکر یلغار آمد آن شب در بغداد توقف افتاد علی الصباح چون نوبت سلطان عجله محقق شد امیر جهانشاه
بکاهش او بالحظه برفت و چون او جسر بر بندیده بود و بر ضراب فرات بجز ذو خالد و مالک رفته هنا عنا توقف بعد عبور وارزیر
عرض صورت حال سوار تعجیل و اثر درکاه عالم پناه کرد و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه
چیچکتالو در آمد منزل غارت کردند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود گریخته و از شط گذشته مردم
و احشام آن طرف جمع آورد و بکنار دجله با سنط نار آب پای عجلت و قرار بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان با چند سلطان
بسر جهانگیر بی تحاشی با پانصد مرد جلادت با کمال آب بغراب اذکر بشاه از شط عبور نمایند و از عقب ایشان هم ایلدل
و خود با لشکر در برابر بایستاد و چون پای سلطان از آب گذشته قفای مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ایستاده بودند

٤١٣

رفقان بر آب زدند و چون باد گذشته آن خاکها را از آتش قهر در پیشتر شتافت و خرمن حیوة انداختند و مجموع را اسیر کرده و منقش
دیرا کنائس ساختند و عمارت کردند و امیرکرمنشو و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در دربند بقوت بازوی تسلط و اقتدار
احشام ابای و جبلی را تاراج کردند و امیرزاده رستم که بجهت قشلاق از شیراز بر لشکر آمده بود برحسب فرمان پادشاه بپیوست
و از آنجا باتفاق روی توجه بجانب عباده و واسط نهادند و شیخ اویس کرد هرچه کرد جماعت را که منتسب بود و بکدام
عزیمت بکوهستان دجله بگذشتند و شکر کرده بمعبد [illegible] بزیارت سید احمد کبیر قدس سره دریافتند و از آنجا دو روزه راه رفته
اعراب عباده را تاختند و غارت کرده از اسب و شتر غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا معاودت نموده و باز از آب عبور کرده بر لشکر
اسکندر و امیر سلیمانشاه دو نفر داروغه تستر و محمد عجب شیر داروغه دزفول و علی خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار
که او متصرف و عمال خوزستان بود همه را معزول و وصیت بسیار از ایشان استخلاص نمود و امیرزاده رستم از انجا برحسب فرمان عازم شیراز
گشت و شاهزادگان و امرا که باطراف و جوانب بجهت قشلاق رفته بودند از زمستان در عراق عرب توقف نمودند و بکر غارت افغان را تاخت
کرده غنایم بسیار گرفتند و در اوایل بهار بحسب فرمان عازم درگاه صاحبقران گیتی ستان گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه
و دیگر امرا که با ایشان بودند بجانب عزم روان شدند و در نیل خالص که نزدیک جبل حمرین واقع است در رود دانده قرجی بغداد و بعضی
قرجی بغداد و بجاره و قرجی قبه ابراهیم [illegible] مجموع بهم رسیدند و باتفاق دو سه پایه سریر خلافت مصر نهادند **گفتار در ذکر کشتیار**
که بجهت [illegible] موجب عزیمت حضرت صاحبقران شد بجانب روم چون قرا یوسف ترکمان دزدبان مملکت مسلمانان از [illegible] دست
بگشاده بود و پای از جاده راستی و سداد بیرون نهاده دست تعدی [illegible] از طریق [illegible] از بزرگ و کوچک [illegible]
و از طمع غالب [illegible] قافله [illegible] سبیل را حضرت صاحبقران که طبع همایون بر
رافت رعیتی [illegible] دولت [illegible] سلطنت و فرمان فرمایی [illegible] انتقام حق [illegible] ماده شر و فساد
بر ذمت همت پادشاهانه واجب میشناخت و او [illegible] که بجهت [illegible] بروم رفته و ساحت
مصر شام [illegible] تصور کرده [illegible] روم [illegible] خاطر مبارک [illegible] بود
متوجه شد و تمام اهالی آن دیار در اضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علما و فضلا و اشراف [illegible]
و به زبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار شوکت که عازم این جانب شده [illegible]
دارد تا غایت هر که با او [illegible] جلادت فرمان [illegible] سر بر باد داده و هر که [illegible]
[illegible] اعوان و انصار او هر کار بزرگ و شغل خطیر که پیش میگیرد باسانی میسر میشود [illegible] حصار که
بجا آورند [illegible] سعی [illegible] و این معنی جبر سابقه عنایت ربانی [illegible] بود [illegible] صاحب دولتی
و زبده مصلحت [illegible] که از [illegible] موافقت [illegible] خلاف ایشان [illegible] نمایند

٤١٤

بانگ نماند آن سخنان معقول ننمود و خودش خایف اندیشه‌ناک شد یکی از فضلای اسلام را با ایلچی سخن‌دان و مکتوبی
مشتمل بر اظهار اطاعت و اذعان عجز بحضرت صاحبقران گیتی ستان فرستاد و در قرا باغ بآن درگاه عالم پناه رسیدند و بوسیله
شاهزادگان و نوینان بشرف بساط بوس استسعاد یافته مکتوب را رسانیدند و زانو زده باداء رسالت قیام نمودند
محصل کتاب و خطاب همانکه چون عنایت ازلی از خزانه تؤتی الملک من تشاء خلعت پادشاهی و جهانبانی بر قامت اقبال
آن حضرت راست نمود در مقام مطاوعت [illegible] صادق قدم و ثابت قدم ایم و اگر پیش از این خلاف این معنی بظهور رسانیده
بعد از این جز اطاعت و انقیاد شیوه خواهند شد حضرت صاحبقران فرمود که چون والی شما بامر فرض جهاد قیام
نماید و بپوشید با فرنج غزا میکند [illegible] اصلاح خواهان آن نیستیم که متوجه آن طرف شویم و لشکریان ممالک کشیم
که خاطر هیچ [illegible] رخصت نمیدهد که [illegible] اسلام [illegible] نماید و موجب شماتت [illegible] گردد لیکن قرا یوسف ترکمان
که [illegible] و باعث [illegible] بلاد اسلام [illegible] مفسدی بدکردار است و از [illegible] قطع طریق و [illegible] اموال مردم
سایر افعال ذمیمه جرات مینماید [illegible] فساد [illegible] ایشان چون [illegible] مضرت بیکانگان و اطراف دور [illegible]
که از بیم عساکر منصور گریخته است و با [illegible] والی شما اورا جای داده حمایت میکند و این معنی بغایت ناپسندیده است اورا
یکی از سه کار می باید کرد یا [illegible] شمشیر [illegible] بر گماشته [illegible] یا اورا [illegible] کرده پیش ما فرستد تا کشته
او برسد جزای او داده شود یا اورا از مملکت خود براند تا ماده نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد
و بعد از آن جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت و معاونت بجای آوریم و فرستادگان روم قبول امر علیه را
بخضوع و خشوع التزام نمودند آن حضرت پس از دو سه روز چند جرگه شکار فرمود [illegible] عبور فرمود و خدام [illegible]
شهر شکار در واقع تمام آن صحاری و جبال را احاطه کرده [illegible] جرگه [illegible] از کثرت اجتماع انواع صیودات
و اصناف جانوران [illegible] حضرت شاهنشاه افتاد شاهزادگان برحسب فرمان [illegible] در آمدند
پیکان آتش افشان صید فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه [illegible] ایلچیان روم را رخصت فرمود که با شاه
زادگان موافقت [illegible] از ایلچیان مثل محمد آزاد [illegible] و دیگر مردمان حکم اندازان با ایشان همراه [illegible]
در آمدند [illegible] شکار [illegible] غازی ساختند و چون جرگه تنگ [illegible] چنانچه پنج شش صف بالای یکدیگر
یکدیگر بایستادند و شاهزادگان و امرا هر یک بجای خود [illegible] و تمام شکاریان از [illegible]
پای هم بیکرافتادند که [illegible] ایشان [illegible] و بعد از آن اجازت شد که عامه سپاه [illegible] مشغول کردند
هر کس حسب المقدور پنج و شش سر بدست [illegible] گرفتند و چون خاطر همایون از شکار [illegible] پرداخت
[illegible] و بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه جشنی خسروانه [illegible] که چشم زمانه در آن [illegible]

جنین ایلچیان روم را نوازش فرموده و خلعتهاء فاخر پوشانید با تغاتات پادشاهانه و کلاه و کمر سرافراز کردانید و فرمود
که ما را این زمستان همین جای توقف خواهد بود و اول بهار بتاید بر وزد [illegible] عزیمت نموده تا حق در روم می آییم و انتظار
وصول فرستادهٔ ان جنس و ان شام میکشیم اگر جواب برطبق سؤال در رسید فهو المراد و الا جنگ ببینیم تا خود چه کار کردد
موم و کر کرد جوشک دنباله ایلچیان ایلچیکتی را با یمی برسالت با مکتوب همراه ایشان کرده روانه شام مصر کتاب
ابدان سلام و بخشاند اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستی می باید که اینجا در باب قرا یوسف ترکمان کشتن
کار رسید شود و یکی از خواص امراء بزرگ خود را بفرستند تا درین جانب عهد و میثاق با یمان موکد کرداند بعد از ان ابواب رسل
و رسائل از جانبین مفتوح کردد و مسلمانان در میان متفرد شوند و الا جنگ اگر من سپاهی فرستم بروم را تیغ فولاد کرد
چه موم والسلام علی من اتبع الهدی **گفتار در حرکت حضرت** بحر رحمت پادشاهی ایلچی کان نداد و ما [illegible] علیم
نهایت پذیر نیست و چون خلعت اعزاز از خلعت پادشاهی بنا زبندی نوازنوع کرامی انسان را کانت شرع سلسال زلال دایم
الاتصال لعفل وافضال که پیوسته انسان دریاه بی انتها بحر اسما حسنی وصفات علی برار اضی استعداد آت علومات جاریست و در
عظم عن منتهاه بنکم منت پذیر هر چیز بعید نیز معلوم میشد هر طاء عظیم و خلیفاه بزرگ برز میج قابلیت افراد
انسانی بی اندازه باید از منبع عزه و عظمت انفجار یابد در بوادی عقول و اضیار کار میکند جلیل اعظم در مظاهر مکنت و اقتدار اسلام
نامدار بزرگوار بی نزید لاجرم آن کلافه نامدار بزرگوار در هر دیار غرایب آثار و بدایع اطوار بظهور رساند برزو و دور کار
می نماید و بخاتب لیل و نهار و تمادی اعصار و ادوار تحرای **شعر** انا آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار بکوش هوش
او لوا الابصار و الاعتبار میرسانید و از جمله ملوک گذشته در صحار و بحار آثاری چند بزرگ از ان ظهر پذیر بوده بعد از اهام الطف
و انجام پذیرفته بکل منظوم و اثابه شلاء بود و در هنگام شکار دولت صاحب قران کامکار ازان افتاده بواعث همت پادشاهانه
مقتضی عمارت حیدر آن جوی شد و چنان ابداع آن ابنیه از آنجا عبور نموده بجز آن فرمان داد و بحسب اشارت علیه
امرا برادران لشکریان عشمت کردند و تقریب بکاه جوی باز کرده فرسخ در چشر طول آن بوده و نوع حفر کرده شد که جریان کشتی
در آن امکان داشت و در هشتاد آن جوی از خراسان عبور موضعیت که بکوشد جنگی معروفست و با نامش تا ایلچی کرد اسم
پل کو نیند و آن جوی بنهر برلاس موسوم گشت و جهان آب بسی از فرات و طاحنس و باغات و بساتین معمور شد و بالکه
ها یوش ساغات صاحب قران سرودهٔ صفات چنانچه از سطاوی قصص و حکایات گذشته مستفاد میشود پیوسته در طی و در
سنگیش معظمات مصالح کیتی ستانی و کشورگشایی جمع و تدبیرات امور قدیر مظالم سلطنت و جهانبانی از موافقت فرازی و تحا
سوزی مصروف بوده ازین معنی کار خاکی با رعمارت ناجع کرده چنانکه تا کونا کون در هر دیار از اتفاقات مهمات ان
صلاحیت دیار باشد که حضرت مذکور نبست با آن جو هر ذات سعادت با عقمان و هنری مختصر از جریب با بان دنما توفیق الا بالله

علیه التکلان

علیه التکلان و منه المستعان **گفتار در نهضت رایت منصور از قرا باغ و توجه نمودن بصحارای شمول** چون آفتاب
جهانتاب در برج حوت رسید که از بروج ذوجسدین است و انبساط طبیعت فصل مختلف لازم آن آفتاب رای صاحب قران گیتی ستان
بواسطهٔ اینکه در دیار روم بعرض جهاد مقام می فرماید و الیشان نمی باید کان درگاه بکفایت انجام پذیرفت در تصمیم عزم یورش
روم و فتح کردن آن عزیمت مصمم بود و چون روم در ممالکی عریض و سیعت در راه لشکر بسیار مستعد و آماده رزم نیکا
وعا کرد حضرت شاه را از سه سال بازپوش در نهایت یورش در انجا مشغول جمع ما [illegible] و سیاه بلاد و دیار امرا ازین
از توجه بجانب روم متفکر و اندیشناک بوده بودند و چون شمس الدین المالیقی بواسطهٔ زبرکی و زبان آوری در پایه سر پر اعلی
راه سخن گفتن داشت و نوبتان وامرا بزرگ بالتفاق او را بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امرا بیانند
کر در باب عزیمت روم تامل بسزایی باید فرمود که جای اندیشه است و آن سخن را این معنی زوایع دهد که زعم منجمان آنست
که لشکر جنتای را از یورش روم آسیبی می تماید و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشی نوبتان بعرض رسانید و بکلام
احکامیان موکد کردانید حضرت صاحبقران جهت دفع دغدغه او مولانا عبد الله لسان را طلب داشته از کیفیت اوضاع انظار
فلکی استفسار فرمود و مبالغه نمود که اینجا از دلایل نجومی نماید ملاحظه می باید کرد مولانا باشارت حضرت حضرت داشت
کرد در تقویم امسال معروض افتاده احکام فلکی شامل است و طالع این دولت در غایت قوت و ارباب مخالفان در نهایت
ضعف و عجب اتفاقی در آن مدت دو ذوابه ظاهر شد بود در برج حمل چنانچه در آخر روز تا وقت غروب شفق از جانب
مغرب مینمود و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود و مولانا عبد الله از مولفات مولانا علی الکاتب مغرب
بمجلس همایون آورده نقل نمود که چون ذوذوابه در برج حمل ظاهر کردد لشکری از جانب شرق بر بلاد روم مستولی
کردد و والی روم درد ست ایشان گرفتار آید الفقه در روز پنجشنبه سیزدهم رجب سنه ۸۰۳ از یورت که ملاقی فرموده
کرده هم در قرا باغ تا سبزه نازی فرود آمد و چند روز هم در آن حوالی توقف فرمود و چون حضرت شاه تمام آمده شد و سلطان
واضح برهان هفت اقلیم آسمان از برج ماه زمستان عبور نموده بحمل که اول برج بهار است انتقال کرد آن حضرت در روز
یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالی و مطابق است بالسعادت و اقبال سوار شد و از قرا باغ آنجا
در خان حفظ و کلاءت ملک دیان متوجه شکور گشت و امیرزاده محمد سلطان بوجب فرمان بر آب کر گذشته کنار
آب روان شد و رای جهانآرای مولانا عبد الله صدر را از برای معز اصفهان و ضبط اموال انجا ارسال فرمود و مولانا قطب
خوی را که هم از صدور بود جهت تنسق معاملات دیوانی شیراز فرستاد و در ایت نصرت شعار از بردع و گنجه گذشته مجاری شمکور
مقام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که علف خوار توقف افتاده رایت اقبال باشراف دولت توجه بصوب آق تاق آورد
و چون بسرحد کرجستان کنار آب شد معسکر ظفرقرین شاه دریا دولت روزافزون کوهی که انجا بمنزل سلف

و پادشاهی کشور ورزد و نهم بیست و چهارم رمضان سنه ۸۰۲ هجری که شنبه هم اسدی بجیش جلالیه سنه ۳۲۳ بود موافقت ئیل
امیرزاده شاهرخ را پسری با ملک طالع سلطان وجود آمد این بشارت عالم علیه رسید صوادیجه و سرور و نشاط مضاعف بر پرسیده برای شکر
و سپاس قیام اقدام نمود و او را محمد جوکی نام نهاد و تمامی اغایان و شاهزادگان و امرا و نوئینان زبان و در دست استبشار به استقبال
طنبت و نثار برگشادند و کفالت و محافظت او بمجد اعلی خاندان زاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف آب کر روانه شده
بود جامه لشکریان البرز تاخته و غنایم فراوان گرفته در زمین علی بعسکر ظفر قرین پیوست و چون اردوی کیهان پوی از طنطنه کورک
کوچ در حرکت آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و حضرت صاحبقران با ملک خانم و دیگر خواتین عظام و جمیع شاهزادگان و فرزندان
ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر دردانه
سپهر کامکاری بازگشت داد و به برادر بخشه تاجی بلادمنشا ایشان مامور گشت و چون به تبریز رسیدند بموجب فرموده بقیه فصل
بستان در آنجا توقف نمودند و اول پایه سلطانیه فرمودند و به سعادت و اقبال التماس نمودند و جلال نبشتند تا است داوند
و چون حوال منکول از اشراف نامجه داشت فتحیات منصور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه بر طبق مضمون و ما کنا معذبین حتی نبعث
رسولا بجد بدا ایلچی پیش ایلدرم بایزید بلغرستاد موعود داستان بعد از تقدیم قوانین و اسکات انکه هر چه عنا کرده در آنرسید
عنعبت یان طرف نهاده اند قول هانت که چون از ابلاغ رسید اکابر سخنان ایمع قبول ندهد و مقتضیات آن را عیا اوزی ونلوم کاغ
تا که بوسه در داخل این مملکت بوده و دریعت الفرق حکام این ولایت بکاشتکان ما کرد از ممالک روم را مسلم مانده از حدود از
سرایی و حضور خاطر و فراغ بال باتحالفات دین بجهاد و قتال اشتغال نمایی مطهر ملتمس آن جانب باشد مدد و مساعدت دریغ نداریم
اگر بشنوی نباید بر بود نیست   نکویی زیبان بعهد درست   نداریم دریغ از رضا و هیچ   عنان از طریق سعادت مپیچ   کفار در

فتح قلعه برکنز و معاودت شاهزادگان و امرا که در زمستان به تاخت فرموده بودند در آن نواحی حصنی بغایت حصانت و استحکام
بود بقلعه موسوم و مشهور و قریب دویست نفر ازین دهنان کرج در آن قلعه محصن شده بودند و سر طغیان از اداء جزیه بحنو
متعرض مسلمانان میشدند و آسیب و رنج از ره نیز مضرت میرسانیدند و در آن وقت جیلی که حاکم ایشان بود نام کرجیک نام قایم مقام
خود و بنیابت نموده چون صورت این احوال بسمع مبارک حضرت صاحبقران رسید برلیغ قضا انطباع نفاذ یافت که امیر شیخ نورالدین و
امیرشاه ملک و غیرهم روی اهتمام بتقید و انتقام آن گبران شقاوت فرجام نهادند ایشان بر حسب فرمان متوجه آن قلعه شدند و از برد
الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه دهید در امان باشید آن تیره روزان بخت برگشته از محکمی حصار فریفته غرور
دیندار در زور ظاهر هلاکت و بوار انداخت و با استظهار حصانت حصن جنگ و پیکار آماده شدند و چون سپاه مظفر لوا غلغله صلوات
و تکبیر از چرخ اثیر گذرانیدند و دست اجتهاد با قامه جهاد برگشادند آن جون گرفتکان تایع و دندومنع و مقاومت جانب ... روز
ششم صبح ظفر از مطلع تایید اسمانی بر آمده قلعه را فتح کردند و آن خاکساران را دیجار از آب تیغ غازیان بالتش دوزخ پیوستند

قلعه را از بیخ کنده با زمین هموار ساختند و بعد از وقوع واقعه طبقی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون اشتباه آورد
و عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و چون رایت نصرت شعار دو سه چند روز در آنجا توقف افتاد تا فرستادگان از روم
باز آیند و چون از میعاد مقرر رد جواب معین و معاد بگذشت و خبری بیامد حضرت صاحبقران فرمود که عجب حالتیست
و بنا ر اعتبار عظیم داشته است هر چند با ایلدرم بایزید ملایمت و سازگاری میکنیم تا باشد که روم چون ثغر اسلام است
از آسیب عبور لشکر کینه ور ما سالم ماند غرور کا بدو او نمیگذارد که قدم در طریق مستقیم متابعت و مطاوعت نهد و
ایلچیان این جانب را باز نمی فرستد و از خود ایلچی بجز از حد گذرانیده و با آن رسانید که ضرورت لشکر براه وی باید کشید
با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نکرده ایم **بیت** ندانم که تقدیر دادار چیست   کی داور زوبر که خواهد گریست   اگر نیست اگر بند
حکم خداست رکارا به پرسش نه چون و چراست و معذا علی تومانات عا آوامی سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را از پی عمل
بسلطانیه باز گردانید و از آنجا کوچ کرده با عساکر گردون مآثر متوجه روم شد و چون سر عنان از ارزروم از فرمن ول بوضع شا
منبر وزن هلانه نمودار صحرای خیامت گشت شاهزادگان و امرا که در زمستان از قراباغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار
رفته بودند و دشمنان را مقهور کرده بنهب و غارت ایلی که چنانچه بتفصیل گفته شد در اول بهار با غنایم بسیار از راه قراغی
و ادبیل و عقبه سورمیلو متوجه درگاه عالم پناه شدند و از الاتاق و اونیک گذشته در ... بعسکر ظفر قرین پیوستند

کفار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم از قلاع مشهور که عجائب واسوار معروف و مذکور است قلعه
کماخ است بر روی سنگ خاره واقع شده که اندیشه راه در تیر فی معارج آن نردبان از طبقات سماوات باید ساخت و در زیر آن
آنرود آبیست عظیم که اوهام راه در قطع مهابط و مصاعد آن پای شکسته جز بر آمدن بار بر محل عجز و قصور بیابان انداخت و در
آن باغات و بساتین بسیار بر کنار فرات خوشگوار بمذکر که جنات تجری من تحتها الانهار **بیت** زمینش سراپا ره سنگ بند
ز طرف حصارش فلک را گزند به پیرامنش درع و دیولاخ بسنگ اندر و هم میدان فراخ بیفکند بر بام او سنگ تیر کمند همه
چنین عالی مکان ببالایش او بر کنار فرات عمودار فردوس و آب حیات و از غرایب آن سرزمین آنکه هر سال در فصل
بهار سه روز متوالی مقدار طیور بجثه عصفور که از تو بنادرده باشد از هوا فرود می آیند و اهالی آنجا آنرا جمع آورده نمک
سود میکنند و در اوانی و ظروف ضبط میسازند و هر چه در آن سه روز گرفته میشود پرش بزرگ شد می بزرد امیرزاده
محمد سلطان در پایه سریر اعلی تا نوزده التماس نمود که تسخیر قلعه مذکور با و حواله شود حضرت صاحبقران گردون غلام
ملتمس او مبذول داشته با اکثر امرا و تومان و هزاره بتسخیر آن قلعه فرمان داد شاه بموجب فرموده با اسباب و آلات حرب
و مضاهره حصار بایلغار متوجه شد چون آنحضرت با ارزنجان رسید و امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان خلیل و سلطان حسین
و امیرزاده اسکندر و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیر برندق را با لشکری از عقب امیرزاده محمد سلطان فرستاد

و چون ایشان بشاهزاده شاده البهه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته بر محاصره مشغول گشتند **نظم** تا بدین روز تا
آتش جنگ بجهو موم رفان گداخته سنگ و نهیب خروش کوس و نال خون روان گشته از عروق جبال سپاه منصور آب
آن قلعه باز بستند و زود با عنان از ریحان تعبیه کرده در شب یازدهم شهر مردان مکر نیت بکرها که عجز بجز از بیم سنگ و تیر
بجنان جا بجا از زود بالا رفتند و سر طشا جادران تا بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جا بجا از آن جادران بعلم نیهی
نوشته مقرر فرموده که بان مردم با عنان بالا روند مردان کاردان شب تار جبه پوش بی بانگ و خروش بالا رفتن گرفتند و چون
اهل حصار خبردار شدند دست اضطراب و مدافعه برآوردند و روان سنگهای گران پران کردند و علی شیر بخت دولت عم
زاده امیرزاده عباس با جمعی دیگر از نردبان خطاش در افتادند و ودیعت حیوة را بمقتضا اجل باز دادند و روز دیگر که
سپاه کمان با تیغ کینه شان بقلعه رسید و زه حصار برآمد رایت نصرت بر افراخت عساکر گردون ماثر کوه کرده و کوفت سلطان
دراند اختند و از جا بنیاد رعد و منجنیق درکار آمد و از فراز و نشیب سنگ و خدنگ آمدن گرفت از جوش لشکر و خروش کو
هول روز محشر برخورد و دلیران عمود بزدند روز بزد درمقام سرباری و جانسپاری ترانه می سرود که **نظم**
گر سر برود زترک کلاهی کم گیر ورتن برود برگ گیاهی کم گیر بر مزرع کینه ازوند باد فنا از خرمن توده کاهی کم گیر
امیرزاده محمد سلطان در ابهاد بزان فتنا و اغواء جادران برجنگ و جدال سعی جمیل مینمود و امیر شاه ملک با مکرار طلایه
و دلاوران لشکر منصور دشاینه بورکان از دیگران تا بالای برامد و از ایشان … عساکر گردون ماثر چون باز و چون کبک کو
با اطراف قلعه بردویدند و جان حضور و حصار را منبع رایت جنگ سلطان مسخر گردانیدند و چون خبر فتح بحضرت صاحبقرانی
رسید فی الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال متوجه قلعه مذکور گشت و چون با عادت … و فراز از ابیقه
احتیاط در اوردند و چون از آن قلعه تا ارزنجان هشت فرسنگ پیش نبود محافظت آن بطاهرتن که او والی ارزنجان بود رجوع فرمود
اما بجانب … مؤذه رایت عزم قضا امضا بر افراخت و بتسخیر ممالک روم از وجه همت عالی ساخت … نایبان …
در مقاصد کرچه پناه بجاهد عکم بوده بودند امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی و دولت تیمور تواجی بموجب فرمان متوجه
ایشان شدند و چون سطوت باس از آن بهرام انتقام اندرون را هراس کردند خوف و هراس در باطن ایشان استیلا یافت و بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمده بضرع و انکسار زینهار خواستند و امان یافته خانمان و وطن ها با سلامت بیرون بردند و چون حلقه
… معرب نهام عساکر ضرغام افتراس … تا بیشه … که بر … برد … بود با اسولان
منصور رسید و چنین سابقه حکم لم یزلی دفع قضا بخیر بلاد روم بالعموم متعلق گشته بود تا … بلاد روم تا … بدرا
سوسته پندار کاذب از راه صواب بنداخت تا بعد از … انقیاد درایت خذلان سرایت عناد و استیلا
بر افراخت و جواب پیغام نه بروفق ادب و سداد باز فرستاد و … پیش از حق خویش بر زبان … بود و …

تلو کاخ علا … نامقبول فروخواند بجاری امور عالم منوط باراده ازلی کار اندر والیام اسباب وقایع وحوادث
متعلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس **نظم** بلی هرچه هست از صواب و خطاست مسبب قرار تمام سبب خداست چو
کوه یزان کند کشوری شود با غمال بلا سر بسر سلط کند دیو طغیان باو که تا سر بعهدی نیارد فرو چو از جهل خود پا فرا
نهد عنان از بدست جسارت دهد فتد بر سرش قاهری کامیاب شود او گرفتار و ملکش خراب القصه فرستادگان قیصر
روم بوسیله شاهزادگان و امرا باطبوس رسیدند و پیشکش و پیلاء که ساز جمله … بود و چند شکاری …
مجمل بمحل عرض رسانیدند و نامه در … گذاشتند خاطر همایون از آن سخنان بی فرجام بهم بر آمد …
… کرده زبان خشم بکشاد که **نظم** اگر این بلدی هیچ آزاده را که کشتی بشوی فرستاده را سرت را جدا کردی از تن
شدی کور رنج بر تن براهنت … ثائره غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکخو
اورا سودمند نیفتد هر چند خواستم که آن بلاد از گذر لشکر جرار ما آسیب نیابد بجای … شد و الی تاهرتن …
ونیک قول قرار نکرد اکراد قرا یوسف را … و قلعه کماخ را به … ناصر … او وهم ملک … بلاد
ماند عبدالله تعالی قلعه کماخ … مسخر کرده تا شد اکنون او را بگوید که متحمل شدی و بر انجار رسانیدی مردانه
باید … انتظام لشکر ما را آماده باش **بیت** اگر مرد کاری بیفشار پای من اینک رسیدم نگهدار جای …

خبر دیدن حضرت صاحبقرانی چون رای جهان آرای خسرو گیتی کشای عزم رفتن بروم جزم فرمود فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که عساکر ضرغام افتراس در صحاری سیواس جمع نمایند **نظم** بجوشید لشکر هر سو سواران دلیران …
سپاهی چو عدد ز اندازه بیرون همه شیر و قوی هیکل چو گردون دلیران همه چون نیزه سرفراز کمر بسته بهر رزم و کار
چو ناوک عاشقان از هجر دلبر جهان پیما و چون … دلاور همه چون آتش سوزان جهان سوز همه چون غمزه خوبان جگر
دوز … تیغ زن چون ترک یار سراسر صف شکن چون زلف دلدار ز بس تیر و کمان و کیش و فرمان …
فلک لرزان و حیران ز گردان جبه دار و کمان کش جهان پرشد چنان کز تیر ترکش فضاء دشت … شد …
ز انواع سلاح و آلت جنگ ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر ز درع و جوشن و خفتان و مغفر بدیشان لشکری … ساز
ز کینه … که برجیس صاحب قران بی همال بسعادت و اقبال بیالای پشته که شایسته خسروانه با اوج
سپهر برابر بر افراشته بودند … و لشکر فوج فوج و گروه گروه مکمل و آراسته از فرق … تا … مرکوب غرق آهن
بنزدیک می گذشتند و هر فوج که … صاحبقران گردون … مقابل … شد مقدم ایشان پیش آمد
زانو زده اسپ می کشیدند زبان اخلاص بدعا و ثنا آن حضرت می آراستند **نظم** که تا … و جان …
فدای سم اسب صاحب قران برانیم کز فر اقبال شاه … در روم … همه ملک دشمن بهم برزنیم

نتش زاغبان ملازمان انگنیم سر بدسگالان که بکش مباد زرق دور کرد بشمشیر داد و زبان عاطفت پادشاهانه ادای سوگند
و برحسب فوج فوج و صف صف شاهزاده مبشر بود **بیت** که کس مباد از کردن چی کز اشیان بلندست تاج مهی و بر نی سوال و کمال
نو نان و هزاره و هزاره و فوج و فوج متعاقب و متوالی میرسیدند و با تمامت رسم مذکور قیام نموده میگذشتند و چون نوبت بشاهزاده
امیرزاده محمد سلطان رسید که بشارتی از مستقر سریر سلطنت اعلام بود سپاهی انبوه فلک شکوه بتجلی و آیینی که ناصواکب کواکب در
سپهر جولان منما ید کرسلوان ندیده بود و نشنیده و چون مفرد کمال اتفاق از موجبات و اسباب کلی شان و جهانبانی **مصراع**
کاری باتفاق جهان میتوان گرفت شاهزاده بلقین سلیم دولت ایشان کرده که تمامت هر فوجی از لشکر در صورت مخصوص مبشر کرا نموده
غایت ظهور تست اتفاق نمایند بر حسب فرموده او طایفه ها را بتمام علم و یخ و جیبه در ترتیب و لجیم و مجموع اسلحه و اسباب از تو کتی و کردی
و سپر و چماق و غیر آن همه سرخ بود و طایفه را همه زرد و بعضی را همه سفید و بعضی را همه بنفش و دیگر الوان همچنین و بعضی تمام جوشن
پوش و فوج مجموع زره دار و جارا سکی و ظرافت عجیبی که وزرای آن به کلک تصور بر لوح خیال نتوان نگاشت و چون شاهزاده
جهان را ملکوار است بعرضگاه رسانید با قامت رسم نکاهشی و پیشکش مبادرت نمود و لباب ادب بعجواع اقمشه و انواع اشیه بر کشود
بیت که خاد ثید باز اجبان سر لیسر بفرمان شاه حسرو تاجور فلک تا زکشم علم شد بلند نظر بر حشاصاحبقران کرد بند
همه عالم از عدل آباد باد که لطف الهی بزادر داد کهین بنده و جمله کهتران بجان بسته اند بر ره میان **بیت** برو بخت فرخنده پیک
برازیم کو دار هر بوم و دوم تمامی بدر روم بر بکت درخت نه شاه ونه کارند تابع و نه بخت سر بد سکالان شود تابع و دار دگر خود بود
فیصر تاجدار رخ فرخ شاه از آن بر شکفت بزبر لب حسنت از لطف کفت جوان بخت بادی و روشن خرد ملایت نکهدار از
چشم بد و از اول صباح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت همی شد لشکر بگذشت حضرت صاحبقران اتمضی اداء ظهر بر خاست
و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا آخر صف بنمایند و چون فرموده بنفاذ پیوست ایشان از مشاهده آن کثرت و عظمت
و ملاحظه آن اسباب و آیین و وجود صیت از سر برآمد و رعشه هراس و بیم در اعضا و ارکان وجود افتاد و دیگر روز بادشاه
ایلچیانرا نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و فرمود که با ید که ابلاغ نمایند که چون در مملکت یلدرم عرف
و فساد امادهای خاطر ما نفاست کران می آید که از بلاد او از عبور لشکر ما لشکر رسد با این همه هنوز با او طریق مخامله و مکاتبت
می سپریم متعلقان قلعه کماح را باز فرستد و یکی از فرزندان خود بجانب ما روانه کند که او را اعتبار فرزند نمود و از فنون مراحم تربیت
و عنایت آن چنان کماز توکر پدر نمیابد آن دید نا شند تا تمام ملک ممالک روم بر وی مسلم دارم و غبار وحشت بکلی فرو نشیند
و از جانبین ان موافقت هم در مقر دولت خود بسلامت باز فرستاد آنجا از دیار روم مقام امن و استقامت آسوده خاطر و فارغ
البال بنا سازند و برکت و ثواب آن بروزگار همگنان واصل گردد والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر فتح قلعه هارون چون لشکرها**
روم بر جنب ایشان عقب باز گشتند از منهیان اخبار بسامع علیه رسید که در نواحی حلب قلعه ایست هارون نام و جمعی

جغتای پناه با بخابرده اند و متحصن شده اند و پاسبان آن حصار حصانت و مناعت از حصین ... سر عطایا از جیب مرغ بر آورده
در زمان در فرمان لازم الاذعان صدور یافت که امیرشیخ نورالدین و امیر بر ندق ملوح لشکر و بطن ... فلوه شو ...
و ایشان با ایشان امر بادرت نموده با لشکر بیتی و از اثر روان کشته و چون بقلعه رسیدند **بیت** دم نای و رویین بر اکل
سپهر خروش یلان بر گذشت از سپهر سپر ها از ما بهان دشمن شکار رخ از کین نهادند سوی حصار و چون آتش قتال
اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت اندازان سپاه زخم پیکان ذیل دور حصار یاران را بالای سور بیرون دواز
کردند که کس را مجال آن نبود که سر برآورد و نقبچیان آهنین چنگ پی در زمان آهنگ کار کردند و بینجه سعادت و قوت
بازوی جلادت در پای باره قلعه را بیندا ختند و لشکر بان نصرت شعار بحصار در آمده جغتای ... خاکسار را عرضه تیغ
ابدار طعمه کردار کرداندند **نظم** چون نهادند جیش فتح ... روی دولت بدان حصار حصین شد حطام
از طبیبان کمند کس نماند از حصار بان ذیل **گفتار در توجه رایات نصرت بصوب قیصریه و آنکو دیه هم در آن حال**
سیواس چون صاحب قران بخت وقوف که مسالک و طریقان دیار میمانست بعرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگل
است و کنار رها شک دارد و ابلدرم با یزید با حری چند هزار اولاد و لشکری پی پایان بتوقات آمده اند و سر آب
گرفته اند و اولاد ... آن جنگل را ذیل بودند و امر او خبر داده حضرت صاحبقران کامکار آن راه گذاشته و عنان انتقال
بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد و علی سلطان توایچی را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکر را نگذارد که
از اینجا تجاوز نماید و رایت فتح آیت بشش منزل از سیواس بقیصریه بجشم فرموده اهالی شهر را طلعت تا ارزانی داشت
و چون روز دیگر آنجا توقف نمود **بیت** بلاد روم از بر بخشود شاه که نا کار شد رسته با بی گناه و جماعتی از بدکاری
بر بطنها و سوابقها برده بودند لشکریان نقب زده هر را بگرفتند و غارت کردند و چون غلات ... داوقت حصاد رسیده
بود فرمان شد که سپاه موزشمار ادخار علوفه را کمر اجتهاد بستند و کشورکشای ممالک آرا امیرزاده ابابکر و امیر شیخ
نورالدین را بقراولی تعیین فرمود و عنان کرد و ان ماثر جیبه پوشیده و اقبال کرده از قیصریه بصوب انکوریه
شد و ۳ روز بر کنار آب بزرک که از آن را کوه نامند سوی گوبند قطع مسافت روز چهارم از امیر شیخ معسکر ظفر قرین گشت
و در آنجا از قراول خبر آمد که پادشاهی لشکر ایلدرم بایزید نزدیک آمده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که لشکریان صف
شکن رو بجانب دشمن آورده بنوده روز و امدند و برسم معهود در غایت حزم نگهداشته خندقها کنند که بر چپر و منده و استحکم
کردانیدند و رای صواب نمای ... شاه ملک را با هزار سوار برنا یان کینه ور فرستاد و او در عقب قلا وه سیل عند دشمن
کرده بشتاب سیل کاهش ده فرسنخ براند و هنگام آنکه کوکبه شاه ملک سپاه از جانب شرقی بحوالی اردو و روی چهره کاه بخوی
هجوم نموده شیخ و حیدون گرفت امیر شاه ملک بر ... اردو و ایلدرم بایزید شده بود در مکمن که منتهز صد فرصت بود

بایستاد و چون قراولان مخالفان مغول پیدا آمدند بر ایشان حمله برده جنگی سخت واقع شد و چون منصور آگاهی یافت که فوجی
شکست از سپاه ظفر پناه یافت دلیری پیش‌تر آمده اند بر خاطر او بغایت گران آمد و از ده هزار و صد سوار که همراه او بود بر سر ایشان تاخت
و در وقت طلوع آفتاب کوچ کرده متوجه شهر شد و امیر شاه ملک کوبر پهلو پیش حضرت صاحبقران فرستاد و قصه جنگ و
انهزام یاغی معروض گردانید و در حضرت آنحضرت خواجه شیخ علی بهادر و طغان عود و برادر توکل او و دولتخواجه اینچ
قوچین و سلطان ملک برلاس و جمعی دیگر از دلاوران شصت مرد با تیر و کمان گبری دوان شتافتند و امیر شاه ملک بار دیگر شب
هنگام بدرگاه عالم پناه رسید و چون روز شد حضرت صاحبقران جهت تعظیم شاهزادگان و امرا با ایشان مصلحت فرمودند
که درین مقام دور است یکی هیچ جای توقف کنیم که تا زمان رسیدن مخالف مردم و چهارپایان همه استراحت نموده کوفتگی راه بیندازند
و دیگر آنکه چون سپاهیان مملکت یاغی در آییم و غارت کنان سپرده شوند و ابلغار دهر جانب سپر شوند تا او از عقب ما بر ایلغار تا برسند و لشکر
که بسیاری پیاده اند بر آن شوند و بعد از سپهر بر وفق جهانگیر غیرت ... اختیار فرمود و از آنجا کوچ کرده بسعادت عالی
روان شد و امیرزاده سلطان حسین را با دو هزار سوار در پیش بیرون داشت و بر تیغ قطاع صادر گشت که امیر برندق و بیرک
و دیگر امرا و تومانات از پیش یانکو رفته دوند و اگر از اطراف دشمن لشکری متوجه باشند بر ایشان بچیند و لشکر پیاده همراه ایشان نوبت
نمایند و در دو منزل که آب نبود چاه‌ها فرو برده امرا بر حسب فرموده روان شدند و بعد الوقوع کوتوالی پیاده لوی بادکان
کرده همراه ایشان بیرون و بهادران که دور پیش برنان گبری رسته بودند بعضی از ایشان در وقت سحر با جمعی از مخالفان بازخوردند
و جنگ کرده دو کس از ایشان بکشتند و یکی را اسیر و بکری از نوع بیاوردند و چون مصیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزدود
و بهادران باز گشتند لشکر منصور با هزار مرد دلاور بر نان گبری آمده بود و در شب از ایشان بیخبر گذشته و در درع بیمان
بهادران که باز گشته بودند با ایشان رسیدند و جنگ در پیوست و با آنکه ایشان شصت سوار بیش نبودند و هم بر دل آن غلبه
جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان سپاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین از دور بدیدند بایستادند و بهادران بسلامت باز آمدند
بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان حسین از عقب بیشتر امرا و بادگان که بر حسب فرمان متوجه یانکو نبه شده بود
امرا از پیش بانکو نبه رسیدند و تمام ولایات و احشام و ایل و الوس و نواحی تا شهر غنایم بسیار گرفتند و پیادگان در عقب
بجوز چاه و الوات سیاه راه بر او مشغول گشتند و رایت فتح آیت بسر منزل یانکو نبه فرمود و آن سرزمین مضرب خیام نزول
اجلال و منکب گشت و فتح دوم از امرا یعقوب نامی را یانکو نبه فرستاده بود که بضبط و محافظت قلعه اهتمام نماید

سر باره آن نه بدی عقاب یکی کنگره کردش اندر براب یکی شارستان کرد آن اندر فراخ سراسر همه قصر و ایوان و کاخ
ز رومی سپاهی دلیر اندر و همه نامداران پرخاشجوی و یعقوب قلعه را محکم ساخته مخاد به و ملاعق را آماده و مهیا ساخته بود
حضرت صاحبقران دوم روز بعزم احتیاط قلعه بکوه و کردون شکوه کیهان نورد بر آمده و شیران بیشه شجاعت را متعین

شارت نمود و دلاوران بی توقف در جواهرت بحصار نهادند و تیرانداز را شتاب دادند و نقبها بر ده فی الحال
آب از ایشان باز شدند و چو دلیران مثل مقصود و توکل باورچی و شهسوار و علی شیر و دیگر بهادران را بر برجی کرد
آن بود بر آمدند و نزدیک شد که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبر آمد که منصور با لشکری از جهت قصور نمایند پیش از عقب
آنکه بحصار فرجی رسد حضرت صاحبقران بمعسکر ظفر قرین فرمود و دلاوران که بالای برج بر آمده بودند جنگ کنان بزیر
آمدند و بحکم و اجبار الامتثال ببغداد پیوسته لشکر کوچ کردند و مقدار یک شب تا صبح چشم رود آب در عقب گذاشتند و نبوده فرود
آمدند و بوظیفه حوض خندق و استحکام آن بحیز دمیل و قیام نمودند نظم زمین را بکندند کردند پاک شدند آن جمله
سراسر مغاک شبانگاه آن شمع بفروختند همه جای آتش همی سوختند و در ممر عبور لشکر عالم چشمه خرد در دامن کوه
بود و دلاوران کفار بغیان آب یافت نمی شد و چون دایت دورا شکاش یافته چیزی شبنجری شب ساتر مشک فام بر اطراف اکناف
عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه کردون بمکدرات ظلمت و تیرگی آلوده گشت اشارت علیه نفاذ پیوست که
و شادان چشمه را هم کونه کنند و تا ذوات حباب شامل و صاحبقران عالی در درون بالتماس مفاهم هنگام آنکه مهر دم جلوه
برادر بستر رخاده هند بخلوت خانه راز در آمد و با حضرت کارساز بیاید نوازع عرض نیاز آغاز نهاد و جبین اخلاص و افتقار بر
خاک تضرع و ابتهال نهاده زبان مناجات برگشاد که پروردگارا هرچه مراد در سلک العمر از نخوت و بی وقرو و دل نه‌شده دار دم و ظفر بدو
نموده عفو عنایت در عرصه نو بوده و اگر نه از بنی چه آنکه از عاجزی که پیچند جان و تن باراده تو نا کشته چه گشاید طلسم
و مکرمت که پیوسته از رسایت داشته باز چشم میدارم و بکرم بیدریغ که همیشه کرامت فرموده امید دارم نظم ای همه هستی
ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین علمت کائنات ما بتو قائم چو تو قائم بذات کفتار در ترتیب سپاه
و تعبیه لشکر چون حضرت صاحبقران تمام شب بمسکنت و زاری مناجات و باری جل و علا سالک بود هنگام صبح که صحن بارگاه
خاقان مشرقی از شتاب رایت جهان آرای خواهی فالق الاصباح بفروزد و عاج بر افراخته و باعلان نوبت ظفر با بسامد آفتاب
آفتاب نیلگ و هلال تمام بوم و دوم چون دیگر بلاد و دولت زمینی بعموم مسخر گردانید حضرت صاحبقران گیتی ستان روی دولت
بعزم ترتیب لشکر کشور گشا آورده بر کوب عساکر کردون مآثر فرمان داد و از سپاه ظفر پناه مردان کارزار رزم از نامیان
تیغ گذار از میمنه و میسره صفوف بر دو آمدند نظم بجنبش در آمد سپه فوج فوج چو دریای جوشان هنگام موج سپاهی فزون
از قیاس و کمان شده شعله از ایشان فضای جهان دلیران کردافکن صف شکن همه شیر صولت و پیل تن دل و جان
پر از کین قیصر همه بکف کرده شمشیر و خنجر همه در جناح شادت علیه صفوف عساکر کردون مآثر با هیبت و رعب و آرایش
کرد ظفر صنعت و لعاشف پرچم اعلام آن رزم از مایان لهام انتقام کشت و ابلق ایام سخت لگام اراده و کام آن کشو
کشا بان پیروزی فرجام شد چنگ برآراست رزمی که خورشید و ماه ندیدند هرگز چنان رزمگاه لشکر نصرت شعار

جرانغار رایت استظهار بعز اقبال پای استقلال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از شمال و صرایت
نوجیان عالی مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغی بوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور و دیگر امرا و اعیان
دست تضاعف وارد یاد بر یمین و قبل ایشان سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و بوغا و بیری و در برانغار فیروزی آثار
رایت شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه بدر وار مهر و ماه برآمد و بپرتو شجاعت و جلادت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و
قوچین و امیر مبشر و طهرتن و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تابان و شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم
علاوه آن شد و قبل ایشان امیرزاده ابابکر بوده و امیر جهانشاه و قرا عثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز و از اطراف
ملک و بلاد هیبت که از غایت کثرت و کمال عظمت زبان بیان از وصف آن قاصر است گروهی بیشمار از دلاوران تیغ گذار در
عموری لشکر جنگ و پیکار آورده ندانان جلد از دشت ولایت قول یاتمون اغلن بود و امیرزاده احمد عمر شیخ و شهسوار و سرای
جلایر و دربی و تابوت و یوسف مغول و حاجی بابا سوجی و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی پسر خواجه یوسف ایردی و دولتیمور
تواجی و ادریس قوچی و شمس الدین المالیغی و مهر ملک تواچی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاء الدین و قرا احمد بیک ولی و ایلچی کدای
چلپاق و دولتخواجه ایلچی بوغا و عبدالله و صوفی خلیل و محمد تواجی و الیاس تیمور و شیخ محمد و قرامان و سنجر و حسین و حسن و عمر بیک
پسر بکر و چون غزابی و جهانشاه و یوزی بیک و اجی و احمد و عجب شیر و محمود و طغلو و امیرزاده بیک جاک و دیگر امرا و دولت
قول جلال الاسلام بود و توکل قرقرا و علی و محمود شاه ولی و سونجک و جابی بیک و بادکار و شکری پیر مش خواجه و محمد
برادر تولک عود تواچی و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و عادل و قطب الدین سلیم و جنید و جهان ملک و تو
قوچین و عبدالصمد حاجی السیف الدین و پیر محمد شکوم و شیخ ارسلان کپک خانی و دولت خواجه برلاس و الیاس کپک خانی
یوسف برلاس و علی عباس و بیتدل خواجه شیخ علی بهادر و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و شیراول و یادشاه
بولان و دیگر سرداران و دلیران قول ساحه توی امیرزاده محمد سلطان از امواج ظفر بر ایلک ثالث بحر بیشه شد و در عقب
و تمکین و در ظل اقبال لشکری ساده حشر مجتمع و مرتب بر وفق آیین و عقل آن جنبش از اشظام اعلام احتشام و اعظام
زاده پیر محمد عمر شیخ و برادر او امیرزاده اسکندر ز توابان تومان نامدار امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه
شیخ علی بهادر رعایا و دیگر بهادران مست اشکال پی بیرون نظم کرده که هر یک بهنگام کار بر دیو زرکردون بر آورد
دمار سراسر دلیر و شیر دل از ما هیتش بر زبر وقر بیدون بر آی وجل قشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت
که از هر طرف که بعد دو اتباع اند فوجها از برجستگان شادت شعار و ایشان شادند و چند زنجیر پیل شکوه مثل کوه مانند
بقیه غنایم هندوستان بار در ظفر مکان بود در عهد ذالجنیم انداخته و با سلحه و اسباب رزم مکمل ساخته و بر بالا هر یک
نظم
تنادان حکم انداز و نفط اندازان آتش باز جنگ را آماده گشته مقدم بر صفوف عساکر گردون مآثر برپا باز داشتند

صفقده

صف زده پیلان هندی پیش صف زهره شیران دوید در نگف زینت افزود پیلان بوم را زانتوس هند عاج روم را
از نیب بر شاه شرق انتساب کوه هندوستان شده کامیاب از دهلی رانده پیلان سوی شام تا که از طاجیه ملک اشتغام
ختم او بنیاد دهور امعدوم کرد دولتش آهنگ تخت روم کرد لاجرم منصور منجهل تمام املا آهنگ بپای خود بدام و ایلدرم
بایزید نیز بیش بیشتر آرایش سپاه خود را اهتمام نموده لشکری گران و حشری بیپایان که از تمام ممالک روم و جهانشاهان آنروم
و طوایف افرنج و غیرهم جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر کرد و ایشان طبقه در ...
میمنه لشکر لاجوافرنجی را که برادر زن او بود با پنج هزار سوار افرنج متعین نمود و ایشان بجموع ظاهر خود را مواطف با
تارک سائر سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در لبس چنانست که از سر تا قدم بفولاد و آهن پوشند که
بغیر از چشم هیچ عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای از آن بر پشت پای بهم پیوسته قفل میزنند و تا آن قفل باز نمیکنند جدا
نشوند از ایشان جدا نمی شود و در مقابل میسره لشکر میمنه خود را امیر سلیمان چلبی روم تایر داشت و خود در قول ایستاده
موسی و عیسی و مصطفی را در پیش پشت خویش جای داد و محمد چلبی که از رشید اولاد او بود و بر کرنجی اشتمار یافته و امرای
روم مثل نائل قوخج پاشا و علی پاشا و عبد بیک و تمور تاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد پاشا و عنکک
و تمور تاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن و سر زوجه و ایرنوس و یعقوب و یوسف حاجی طرابان و شکری برش و بلبان و داود
بابک و شاهین و بایخ و پسا ایلد کوز و احمد و پیر طاهر و محمد و مغیل و پاشاجق هر یک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافت و
با تمام لشکر روی جلادت بادردگاه آورده مرتب و آراسته روان شدند و جانب سلطان قلب و میمنه و میسره ترتیب کرد
و بنیاد کمان با چیرها پیش داشته بر بستند و بر بستند لشکرها با بنیاد کرده از نای کوه که کوس فرو کوفتند و سوری انداختند
بیت
بر آمد خروشیدن کره نای فغان و هر آن رزم از جا ز کوس لشکر بروی اندر آورده روی جهان شد پر آواز بر خاشجوی

گشاده شدن ابواب فتح و ظفر بر حضرت صاحبقران گیتی ستان بر ایلدرم بایزید چون سپاه طرفین صفها کشیده و بر رزمگاه در مقابل

با هنگ جنگ در مقابل یکدیگر ایستادند و از غریو کورکه و کوس مبین هار شد و دوش و لب هاوایی بین از ناله بر ناروس کشید
قران موید بالله اعتقاد بر رسم معتاد پیاده شد و دو رکعت نماز استغفار بحضور شافع لکار گزارد و سلطانانه ادا کرد و بوظیفه نماز
عرض راز و نیاز کرد هر که در معرکه عادت پسندیده آن حضرت بر گزیده بود قیام نمود تا بدین همت عالی و صدق نیت صافی
از ایزد و مراد در آینه حسن اعتقاد پیداست و بارشاد شاه شاهان فرموده و فرموده خواجه عبدالله انصاری قدس سره که اگر بغا
داد ندی خاک زاهی بخانه عقیقو را طرفه حالات است و چون اثر یقین آیه توکل بر کابت سعادت انتساب در آورده
سوار شد و روی عزم بحضرت فاتح بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بنیاد طلع آتش پیکار بر افروزند و
شیخ طاعیه کردار حزمی عزور و پندار مخالفان در هم سوزند نخست از قبیل برانغار امیرزاده ابابکر با مناصبت در

مبارزت راندند و با سپاه خاقانی و بلارک خون افشان جوانغار مخالفان را که قبلش پیر محمد و منصور ابن سلطان جلی بود بر هم زدند **بیت** چو شاهزاده برگذر مرکب رکاب بجنبید شاهین تو فرهای عقاب جنگ نکین و زاغ کمان بیشند عقد پیکان کمان وصایل برو درو فی الحال طلای روان جان بدخواه شمشیر ز مرغان مغفار شوم غراب فنا ایشان شاخ دوم ای طهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلی برانداختند و کرنجی که از دیگر فرزندان منصور بود بحسب اذن در اضطراب ثابت قدم ... کرد و اگر چه حرب ... کوشش بود بجای آورد و چون شیوه جلادت عساکر ظفر مآثر بدید و مشاهده کرد که مقاومت با چنان سپاهی از حیز ممکن ... دوران نابرده خود را وهشت ... بصوب کریز از منیان بدر رفت **مصراع** زیرا که جای خوش شناختی است و الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و از قبل جوانغار سلطان بالشکر منصور آثار پیش آمده بازوی شجاعت به نیروی دولت بگشاد و تیغ ابدار از ... آتش ... چون برق ... پید زبانه آتش در ... و فرار ... دشمنان ... **بیت** ... شمشیر برق ... که گفتی فلک تیغ دارد ... و امیرزاده محمد سلطان ... شجاعت ... و ... صاحب قران ... که ... هامون نورد ... و کشتی ... مخالفان ... **نظم** که من زنده و دشمن شه بجای برآنم که نپسندد از اختیار ... شاه ... و ... شاهزاده ... و ... **بیت** ... جنگ ... که ... صف لشکر ... کبی ... در ... و دلاوران ... بر ... نماند ... از طرفین ... و ... لشکر منصور ... ظفر ... او ... لشکر مخالف ... **نظم** ... سپاه ... خاک ... شمشیر ... امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک ... شیخ نور الدین و امیر ... مخالف ... و بعضی را ... **بیت** ... دشمن سپاه ... ضعف ... در سپاه مخالف ... شاهزادگان ... **بیت** ... لشکر ... سلطان کشورکشای از

در بیان ... شاه ... و ... دشمن ... سلطان

امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و خواجه عبدالله عباس و سلطان سنجر ... سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمر تابان و پیر علی و دیگر امرا و از میسره امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم ... و سونجک و علی سلطان و دیگر نوئینان باتفاق حمله کردند و مجموع عساکر گردون مآثر یکبار بر مخالفان تاختند و بنای عادت ... اشتغال یافت که ... جنگ بزرگ ایرانیان و تورانیان در نظر روزگار خوار گشت و داستان رستم و اسفندیار را اعتبار نماند **نظم** دلیران ایران و توران سپاه گرفتند بر لشکر روم راه چنان شد ... کارزار که ... جهان ... و ... سیر ... بر ... پیش ... جوش ... زمین ... نقطه ... و ... امیرزاده محمد سلطان بر انغار دشمن براند ... لشکر شاهزاده بالای تلی که محل ایشان بود ... ایلدرم بایزید با لشکر ... شد ... شاهزاده ... ایلدرم بایزید ... لشکر خود را ... میمنه و میسره ... غالب ... سپاه برانغار و جوانغار ... متفرق شده بودند ... پیاده ... صاحبقران با امیرزاده شاه ... دولت ... هامون نورد ... امیرزاده میرانشاه ... امیرزاده سلطان ... و امیر سلیمانشاه از جوانغار متوجه شدند و مجموع سپاه ظفر پناه از اطراف ... ایلدرم بایزید ... لشکر ... **بیت** ... آتش ... کوه ... خود را ... مخالف ... ایلدرم بایزید ... ظفر پناه ... **نظم** ... میان ... شد ... از ... پیوسته ... ایشان ... سپاه ... در جمله ...

و هوا اعتبار کرم تو دران مرحله کا ایشان بر رزمگاه راند نقاب ببود **چکت** هرکس که تاب تیغ کردان خان برد و هر در حضرت

... خان شیر بن پیسرد و چون پیشم فتح و ظفر از مهب تائید ملک اکبر بر پرچم رایت سعادت پیکر و رایت صاحبقرانی کیتی ستان تبدل

ظفر لوا از اعتبار کشته باد روی همایون فرود آمد و وظائف شکر و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از سر عنوان وعنایت

او تابان ولی با دار سایند خامه **نظم** زمین شد زروی چو دریای نیل ز خاک عدو با تیغ و کوپال و نیل بر پر کار رو پیکان کشته

باز باد دوی فرخش امکان فراز بسی آفرین خواند بر کردگار که دولت برد شمنان کامکار شاهزاده دارا جم امکان [illegible] ملازمت

[illegible] و زانو زده بتهنیت فتح و اقامت رسم نثار جام عوده در روز جمعه ذی الحجه سنه [illegible] بود سوالف ایات اهل که خطیب تا بک

خطبه این فتح نامی را بنام امیال حضرت صاحبقرانی بخواند والحمد لله والمنه **گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را و آوردن بیکرد**

شاه مظفر لوا از عطا کوفتن [illegible] که بکاشی و زعقب گریختگان رفته بودند سلطان محمود خان با ایلدرم با یزید را دستگیر کرد

درین زمان پیش حضرت صاحبقران کیتی ستان فرستاد و چون ادبا آ دولت علو دموسوم قیصر روم زادت لبنه بارگاه عالم پناه ورد

عرق مکارم پادشاهانه در حرکت آمد و خاص بملاطفت فرمان داد که او زادت کشاده بحرمت در آورند و چون بعز [illegible] استسعا

یافت حوصله او را با اعزاز و اکرام تلقی فرموده نزدیک خود نشاند و بر سبیل ملاطفت بطریق رفق و مجامله بر زبان [illegible] پناه

[illegible] که هر چه از احوال عالم مطلقا باراده [illegible] بروز و بکار است و هیچکس را در حقیقت اختیار و اقتدار [illegible]

از رد انصاف و راستی [illegible] **چکت** اگر بار خارست خود کشته و کر پرنیانست خود رشته

بارها [illegible] ازحد خود بردن [illegible] که [illegible] باشتمام تو اوزم واز برای مصلحت عزو کفار کرد [illegible]

[illegible] کردم و آن وظیفه مسلمانی و خیر اندیشی با شد از مدارا و ساز کار [illegible] و چون درخاطر داشتم

[illegible] بشوی [illegible] در راستی و انقیاد نمایی [illegible] و هر چه احتیاج افتد از مال و لشکر ساعی تمام [illegible]

و استعداد باقامت مراسم غزو و اشتغال ثواب عوده و بر تیغ جهاد شوکت شرک [illegible] از اطراف و اکناف دیار اسلام ثواب

[illegible] جهاد و شوکت شرک [illegible] از اطراف و اکناف دیار اسلام [illegible] در رودو بر سبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه کما

[illegible] و متعلقان طوعا [illegible] روانه کنی و قرا یوسف ترکمان را که از مملکت خود براین و معتدی [illegible] که عقد و پیمان

[illegible] کرد اند و بدین جزویات مضایقه کردی و سرکشی و عناد پیش گرفتی تا وقتی باین انجامید و تا این هم هکنان را معلوم است

کر اکر حال بر عکس بودی و این فتوح و استیلا که حضرت مرا از رب ذات ترا دست داده بودی بر من و لشکر من [illegible]

[illegible] اما شکرانه حضرت دفرت و بی روزی که از عنایت و رحمت [illegible] شده در باره تو و مردم تو جز نیکوی [illegible]

کرد خاطر آسوده دار [illegible] بدر مقام نجات و انفعال بر آمد و بتقصیر خود معترف شد و کفت در وقائع خطا کردم که

صاحبقرانی چون شما شد [illegible] سزای خود دیدم اکر عفو پادشاهانه کناه مرا ببخشد من و فرزندان تا زنده باشیم از

خدمتکاری و فرمان برداری پای بیرون ننهیم صاحبقران در باب سوال او ز عطوفت خسروانه پوشانید و بصوق استمالت

نوازش ابن و اتم و اختیار کردانید قیصر چون ان مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد استاداه دعا و ثنا عرضه داشت که فرزندانم

و مصطفی در جنگ همراه بودند و خاطر متعلق ایشانست اکر فرمان عالی نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اکر زنده با شند

بر بنده رسانند ضمیمه دیگر الطاف باشد حکم عالم مطاع صادر کشت و تواچیان در زمان بجست و جوی ایشان شدند و بعد از

روز موسی را یافته پیش حضرت صاحبقران آوردند مرحمت پادشاهانه او را خلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد

امر فرموده بود و از برای او خرکاهی خسروانه بر نزدیک منزل اعلی بر زده اشتر بود ند و حسن بر لاس و تابیر جیمانی

حسب فرمان بمحافظت و مراعات احوال او قیام مینمودند **چکت** اینست کمال کامکاری ورین برکوه دین رایت کار دمشتست

درین مقام عنان جوده خواص خامه را بشوق از آثار خیر الانام علیه الصلوة والسلام الطاف جدید که در روز

فتح مکه جهت دوست مبارکت دو حلقه در کعبه معظمه بکرفت و با واز بلند فرمود که الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده و اعز جنده

و هزم الاحزاب وحده ولا شی بعده یعنی شکر و سپاس آن خدای را که راست کرد انیده وعده خود را و یاری داد بنده خود را و غلبه

بخشید لشکر خود را و بکریزانید کروهها و مختلف مخالف را بتنهای خود بعد بی هیچ چیز کند اثری از و نظهور انجامید و بعد از ان

الکه با اهل مکه خطاب فرمود بطریق سوال که ما ذا ترون انی فاعل بکم الیوم یعنی بی چه حکمی بر شما کان میبرید که من با شما

کنم امروز ایشان کمال کرم ان حضرت بی دانسته کفتند اخ کریم و ابن اخ کریم اذ اقدر عفی یعنی برادر کریم زاده و کریمی چون دست

یابد کناه ببخشد حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرموده که من شما را همان میگویم که یوسف علیه

السلام با برادران جفا کار کفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست بر شما

امروز بیامرزاد خدای تعالی شما را واو ارحم الراحمین است لاجرم از شامه محاسن احوال و افعال آن سرور بدیع هال که ند

مکارم اخلاق سرور ساکنین علی لا الاطلاق چنانکه آل و عترت طاهره او علیه و علیهم الصلوة والسلام از میان شاهب

و جبائل بنی آدم بمزید شرف و سیادت اختصاص دارند و اولاد و اسباط و دودمان صاحبقران از آن زمان باز با دیگر اعقاب

ملوک و پادشاهان نامدار عاظم سلاطین و جهانداران که در هر عصر و اوان بوده اند و کیفیت احوال و اوضاع ایشان از فصول

این تاریخ مشهود و بالسنه و افواه عالمیان مذکورست بعنوان ورتبا بفضل الله تبارک و تعالی ممتاز و مستثنی بخصوص

نکته پایان ستات مرا خلاق تنی دعادت **نظم** جهان یابی که مقصود از جهان او است جبینش کوهر تاج کی تکان است

بر نیزه زیب سر پر پادشاهی بجان کنجور اسرار الهی دلش دریا و موج فیض احسان کفش ابر و عطا عام باران زباد

عطایش کشتی امل چو شاخ دولت او تازه خاو بید بیانش منبع انهار توحید زبانش مطلع [illegible] تحقیق یدولت ملک

دین زاد و داد بفکرت شکل کردون کشاده به قدرت ملایم ذی بنکیش جهت بجو کان و راستش بنواز حشمت اوشرف

جهان را مطاع خواهش شکسته زانوی زحیضر قدر او ایوان کیوان وثانی سکندر هندوی دربان جهاندار جوان بخت جهانگیر
که از بخشش جوان شد عالم پیر مغیث الدین ابو الفتح الغ بیک خورشید بروی کرد روشن چشم امید از پی بر کمال نتابد مه چنین کی
گر ابراهیم سلطان گوی بنده بین مثل او شنیده از پیر دانا هر که بیچون چو کهف مصطفی را با این لطف و کمال و دانش و داد نزیبد آدم
باشد از آدمی زاد چگویم در وصفش سفتنی نیست سخن را سوی امکان گفتنی نیست خرد بیش و دل هشیار او هست فلک با کاخ قدرش
عز فنی نیست ظفر مثل پناهش را ملازم لوای حشمت او را فتح شاهد زیر حشمش کرد دون جای جهان در تدبیر او سر آید چو کلکش شک
بی شاید بجا آورد کشد نیلا زیر چشم بد دور هلال خامه اش زاین کهربار بباغ دین گل دو چار ار دربار بنی کز وی چو ریزد شکر کام
این خلق را شیرین شود کام ز تیغ او بیو خواه در جواب گره چین هر شب در کلو آب چو شمشیرش عدو را چاره سازد ز تیغ
ش کز جان هم پاره سازد کمان کو با بلندان سهم سعادت که بارد و دست او شود جلادت کمان از این پیچی [illegible]
فتح ارزان کشد هجا نگر هر معتصر که شد زیر ش روان باشد منزل غیر از فنا نه بجز بر عطا از شصت فضل نه بدین سان [illegible]
نفکند کوه بر شانش کو [illegible] ذره موشکه خنک جگر خون کرده لعل ناب شد شک شانش هر چه ز بن سوال گوییم باب جاه
تا ه شوید کلام بیش و قدرش بلند است [illegible] سلیم و کالا ارجمند است تبارنم باد عا و آن هست کارم که از آیات
صفت دارم خدایا تا بود گاه انابت زعشاقان دعا و در خواجابت قرین استجابت باد دیگر دعا دولت این داد گستر هم
کارش بکام از عون توفیق درون روشن از انوار عظیم جهان باد از این خجا باران ممتع جاودان از عدل و احسان کشاد

در فرستادن حضرت صاحبقران لشکرها را باطراف واکناف مملکت روم و فتح ناحیها [illegible] چون صاحب
قران [illegible] اتابغا کوچ کرده در خان حفظ [illegible] در مرغزار انکوریه بتاخت شد اقبال [illegible] سوده و یعقوب کوتوال [illegible] فتح وا
بیرون آمد و قلعه را [illegible] درگاه سپرد و [illegible] سلطان تواجی سپردند و عمال دیوان بر حسب فرمان بتوجیه و تحصیل مال
انکوریه قیام نمودند و چون خاطر انوار از مخالفت بنوعی که مقرر و محرر گشت فراغ یافت فرمان قضاجریان نفاذ پیوست
که امیرزاده محمد سلطان [illegible] بر بروسا که تختگاه روم است روانه گردد و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ
نور الدین و امیر سونجک و دیگر امرا و تومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که امیر شیخ نور الدین در بروسا بضبط اموال و خزاین
اقدام نماید و شاهزاده و امرا تا کنار آب [illegible] که دیار اسکندر مشهور است تاخت کنند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمانشاه و رستم طغی بوغا و پسر خواجه یوسف علی جلادر و بیرعلی سلدوز و دیگر امرا را بطرف قونیه و آق شهر فرستاد
و اقطار [illegible] اشارت عالیه صادر گشت که فتح ناحیها [illegible] دوستان بالجمله [illegible]
[illegible] مثل مولانا شمس [illegible] شیخی [illegible] بدایع [illegible] ظفرنامه [illegible] مجموع ممالک آن ولایت
روان ساخته فتح نامه سلطانیه [illegible] سال رفت و یکی بتختگاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب

دار الملک [illegible] پیش امیرزاده محمد جهانگیر و یکی بجانب فارس پیش امیرزاده رستم و همچنین بر ترکستان و کاشغر و ختن و بدخشان
و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و سیستان و سایر
بلاد بر و بحر فتح نامها فرستادند **بیت** بهر سو برید و سوار و هیون همی رفت با نامه و رهنمون و از جمله چون بشارت
این فتح ارجمند بدار العبادت یزد رسید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که در آن سال از قبل دیوان اعلی بضبط
مال آنجا آمده بود [illegible] و ورود آن خبر [illegible] تمام شد و بدان استبشار یافت
و بی تکلف [illegible] تکلف و آیین در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامتثال صدور یافت که امیرزاده خلیل
سلطان با لشکری متوجه صوب سمرقند شود و بسرحد ترکستان رود و در محافظت آن مراسم حراست و تحفظ بتقدیم رساند
و از امرا امیر مبشر و دولت تیمور تواجی [illegible] مامور بودند و چون امیر [illegible] در هرات بجوار رحمت حق پیوسته بود
فرمان شد که امیر مضراب پسر [illegible] باخراسان برود و [illegible] توقف نماید و فرموده بنفاذ پیوست و صاحبقران کامگار
بعون تایید [illegible] انکوریه [illegible] منزل [illegible] حصار فرموده و برابر حصار [illegible] اطراف آن را
بنظر احتیاط در آورد و [illegible] مرغزار [illegible] و در اثنا احوال امیرزاده شاه
رخ را باده تومان لشکر جوانغار بجانب کول حصار [illegible] روان ساخت و آفتاب رایت [illegible] عزم [illegible]
[illegible] وصول [illegible] کوتاهیه [illegible] شهری خوش هوا و جلگه [illegible] انواع میوها در غایت خوبی [illegible]
دلکش با چشمه های جاری لاجرم در آنجا [illegible] اطناب خیام [illegible] اقامت [illegible] تمکن و استطاعت [illegible] عیش سعادت
سلامت [illegible] عمال دیوان بحصول پیوست و مبلغ خطیر از اموال [illegible]
کوتاهیه بود و بیرون [illegible] در آن [illegible] علاوه آن شد رای صواب نما بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک و عبد الکریم
حاجی سیف الدین و امرا [illegible] شیخ علی بهادر و شیخ حاجی سلدوز و دیگر امثال و نظایر ایشان با فوجی
از لشکر کشورستان بطرف [illegible] فرستاد و [illegible] چون تمام ممالک روم تا ساحل دریا مغرب جولانگاه
سپاه خاقان مشرقی مکان گشت [illegible] تسلط و کامروایی [illegible] در آن مملکت [illegible]
رعایت و [illegible] کوتاهیه [illegible] بود و بی تکلف [illegible]
و استلذاذ [illegible] خاطر [illegible] اسباب بهجت و مسرت [illegible] التفات بر عیش و عشرت انداخت
و در بزم [illegible] شاد [illegible] حضور [illegible] احتشام [illegible] انتظام [illegible] انتظام یافت
بیت شاه توران نشان ایران گیر روم تسخیر کرده و مصر اسیر چون [illegible] شادیست در بزم عیش
آراست و از صباح تا رواح [illegible] ساغر [illegible] روح [illegible] نظاره [illegible] ملائک شده [illegible] **بیت**

[illegible]

محمد سلطان که بطرف پرشاور فرستاد بود چون امیرزاده محمد سلطان [illegible]

[illegible]



[illegible]

و چون جیتاغان روی بر بزهادند ایشان بتعجیل تمام براندند و در کوناهیه دیه اسپید را از سر شر خالی و درگاه عالم پناه
روشن کرد امیرزاده ابابکر عرضه داشت و پیلان کابل بکذرانیدند و امیر شیخ نورالدین از خزاین و دفاین قیصر که ضبط نموده بود
طلا و جواهر جدا کرده و بشمس الملک سپرده و جمیع زرها بکار بردند و او شاهزاده بحضرت صاحبقران فرستاد و او هم در کوناهیه بزمین
طبوس استسعاد یافته الطاف و انجیل عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از ولایت تحایف و معادن عوده و در بورسا نزول فرمود
و امیرزاده ابابکر با بیوغنایم از ایلغار باز گشته در اینجا بموکب شاهزاده شاد الیه پیوست و امیر سونجک بر ساحل را غارت
کرده و کاسلان را در راه ساخته هم در اینجا بایشان ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر کوچ کرده بعلف زار نیکی شهر بند
که بدریا متصل است نزول فرمود و امیرزاده ابابکر باذن حضرت صاحبقران دختر بزرگ قیصر را بحبالهٔ نکاح در آورد

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که بجیحون رفته بودند امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه

که با جیوش نامدار و علیه تمام از غایت قیصری آثار بطرف جانغار بایلغار شتافته بودند کیک ترکان را بتاراج رسانیدند و [illegible] شهر
و قوا حضار بگرفتند و امیر سلیمان شاه از برای محافظت اطلال آن بلاد در هر موضع داروغه‌ای نصب کرد و [illegible] زاد را [illegible] شهر
باز داشت و بر شهرها [illegible] و حوالی و اطراف را بتاخت و [illegible] قوم [illegible] را غارت کردند و چندان اسب و شتر
و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندن آن عاجز آمدند و [illegible] سرای [illegible] تسخیر و تصرف در آمد و امیر سلیمان شاه
[illegible] بنشست و از [illegible] وجوه آنجا حاصل کرده ضبط نمود و از آنجا که لشکریان کرده بودند برسم معهود [illegible]
و مجموع آن اموال از صامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و [illegible] خواجه شیخ علی بهادر [illegible] ولایت [illegible]
و ایشان را غارت کرده تا کنار دریا براندند و از [illegible] هر که در معرض افتاد و هر چه یافتند عرضه قتل و تاراج شد و [illegible]
[illegible] لله و [illegible] قیصر [illegible] و متعلقان ایلدرم بایزید و [illegible] و مجموع [illegible]
در کوناهیه بعز عرض مکارم رسانیدند و [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] ایلدرم بایزید [illegible]
و [illegible] متعلقان [illegible] فرستاد و از [illegible] مکارم اخلاق [illegible] در کوناهیه [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] شیخ شمس الدین محمد جزری [illegible] آورده بودند [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] بود و امیرزاده محمد [illegible] ایلدرم بایزید [illegible] بود بدرگاه صاحب
قران [illegible] نظر عنایت [illegible] مجلس [illegible] تمام ولایت روم
از [illegible] و ولایت و [illegible] و اوقاف [illegible] داشت و از [illegible]
از حضرت ممالک [illegible] و [illegible] و مقر داشت **گشادن در [illegible]**

از کوتاهیه حضرت صاحبقران [illegible] که در ییلاق کوتاهیه [illegible] و [illegible] از بکذرانیدند [illegible]

بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان که امیر شمس الدین عباس را در شهر [illegible] باز داشته
بود و ملازم درگاه عالم پناه شده بود و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت انتساب بودند
در راه شاه راه برسیدند و باردوی کیهان پوی پیوستند و بسعادت زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که
ملهم دولت بود در [illegible] ملک و ملت فرمان داد که [illegible] و برادرش را که از ایشان جرمی جلیل [illegible] بود در سلک
بیاسا رسانیدند و پسر [illegible] و دیگر برادرانش [illegible] تا کجا که باشند همان شربت چشانند فرموده که در نفاذ حکم
مضا داشت بوقوع انجامید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امرا که با او بودند بر حسب اشارت علیه از آنجا
باز گشتند و در [illegible] پیوستند و رایت [illegible] روان شدند و از عقبه گذشته عجایب
الفنون [illegible] بارگاه [illegible] شاه محاذی ایوان کیوان گشت و فرمان [illegible] کرام
بهشت تعلق یافت داشت فرمان داد و [illegible] انعقاد یافت و بزم عیش و طرب بارایش [illegible] و حور
و غلمان ماه چهره زهره جبین باده نوشین با کواب و اباریق و کاس من معین بگردش در آورده و مطربان
عشرتگاه [illegible] طبایع موزون و فاکهه مما یتخیرون [illegible] و خوان
سالاران چرب دست [illegible] و لحم طیر مما یشتهون بکشیدند [illegible]
صاحب جمال [illegible] کامثال اللؤلؤ المکنون مزین و مشحون بود و ذکر تکلفات و تجملات از حد و عد و اندازه اوهام
و ظنون بیرون **بیت** بزمگاه از روضه جنان خوشتر ساقی و باده حور و کوثر از مرادات هر چه خواسته دل [illegible]
طلب حاصل در [illegible] مکارم پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر و انتقام چشیده
در روضه بزم حلاوت نوش مسرت و کام بکام جانش رسید چنانچه از دهشت موقف باس و هراس [illegible] امن و اطمینان آرا
گرد و [illegible] پادشاهی در رزم و بزم و عنف و لطف [illegible] و قهاری و بنده باری و سخت گیری و سازکاری
و بست و گشاد و کوفت و داد مشاهده نماید چون او [illegible] مجلس در آوردند [illegible] خاطر او را بانواع نوازش جبر فرمود
[illegible] مرام [illegible] ذات [illegible] الطاف [illegible] تفویض ممالک روم
بر قرار معهود [illegible] و [illegible] شد و [illegible] افتخار
[illegible] فرمود چنانچه **بیت** که [illegible] لطف او بر آتش دوزخ [illegible] آب [illegible]
در سموم قهر او بر آب [illegible] توجه
[illegible] والله الحمد و المنه

گشادن در فرستادن [illegible] و [illegible] ایلچیان از هر جا حضرت صاحبقران مولانا [illegible] شیخ الشمس الدین

محمد جرونی را برسالت مصر نامزد فرمود تحصیل رسالت انکه بنابند الحق تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاه شاهی خلایق
با دیگر ممالک ایران و توران انتظام یافته می باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمایم و ملحقات آن با تمام معز القاب
فرجام طراز یافته بحلیه والقاب در زمان اعدوانه شاهنشاهی خطاب فرستند و اگر حضور عقل و غرور نفس را صورتها امداد
شود و حصول کار این دارد بعد از مراجعت در ملک روم متوجه مصر خواهد شد تا دانند و حاصل چند را با پنج نامه روم همراه او کرده تاریخ
یوم الخمیس ثانی عشر ربیع الاول سنه ۸۰۱ روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر یحیی فرموده با ایشان تا علاء الدین بیرقت و هم او در کشتی نشسته
تا در قرشه اسکندریه پیوند امیر مصر شتابند و خود بازگشت و دران هنگام که کوکبه مرکز اعلام و مضرب خیام سپهر احتشام
بود صاحب قران خورشید غلام تا صد و چهل ارسال نموده بود دو نفر به قسطنطنیه که آن استنبول مشهورست بهر تا کو فرستاده
جزیه و باج فرموده و دو نفر دیگر جیش اسکیا چلبی که پاسر پیغمبر بوده بود و در کنار لحظار که پدرش در ملک اسلام استنبول سلطنه بود
نشسته و پیغام داد که بدرگاه اسلام پناه می باید آمد و یا مال می باید فرستاد و اگر نه لشکر کامیاب بشتاب هجوم آن طرف آب
خواهد شد و درین اثنا تا صدان استنبول بازآمدند و تاکو ایلچی همراه ایشان کرده بود حاصل کلام و مواد پیغام انکه اظهار بندگی
و خدمتکاری و التزام انقیاد و اطاعت کرده [illegible] جزیه و باج را گردن قبول و اذعان نهاده [illegible] امر یرلیغ اعلی را با اقدام [illegible]
وفرمان بردار ایستاده و با ایلچی طلوری بسیار بود و تحف و پیشکشهای بیشمار فرستاده و حضرت صاحبقران جزیه او مقرر فرمود
و فرستادگان چون [illegible] عهد و میثاق موکد کرد [illegible] الطاف پادشاهانه ایشان را [illegible] و خلعت انصراف ارزانی
داشته و چون رایت کشورکشای بموضع بلغار رسید تا صدان از پیش ایلمان چلبی [illegible] عود نمود و شیخ رمضان را که در زمان [illegible]
منصب ارجمند قضا با شغل خطیر وزارت در سلطان جایه کشیده [illegible] و سالت [illegible] پیشکش از جانوران و اسبان قطلوری فراوان
عنوان آن ایشان فرستاده بود و عرضه داشت که [illegible] در کام و چون [illegible] آن حضرت پدرم [illegible] رقم عفو بر جرایم کشیده
در مجلس عالی اداء شدن فرموده [illegible] ابراهیم [illegible] استعطاف رفت هر گاه که اشارت [illegible] صادر شود [illegible] توقف باشد
سلطنت شان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] اعطا نمود و بر زبان
ایشان راند که انچه بودنی بود واقع شد و [illegible] قلم [illegible] وقوع یافت اکنون از گذشته درگذشتیم می باید که [illegible]
متوجه شوند تا عواطف و حشمت [illegible] مرتفع گردد و [illegible] شیخ رمضان را [illegible] سرافراز کرده
باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیر شاه ملک [illegible] بود [illegible] در حلب برلیق [illegible]
و چون [illegible] واقعه بحضرت صاحبقران [illegible] اشتعال یافته [illegible] باد
در [illegible] توفیق بکرامه [illegible] امیرشاه ملک [illegible] امرا و لشکریان [illegible] رفته بود
کجک برلق [illegible] که بر کنار دریا [illegible] شیخ علی [illegible] داشته

پسر می شدند و از آنجا بجانب دریا روان کرده سواحل دریا را بکنار را بالمجموع تاخت نمودند و تمام ولایت [illegible] ایلچی [illegible]
کرده و ویران ساختند و با غنایم موفور و اموال و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق شدند و در وقتی که
جمشید خورشید منازل بروج [illegible] آفتاب رایت فتح آیت سایه بر شقوق النغ انداخته موکب ظفر قرین دوران سرزمین نزول
فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر که پیشتر بنابر [illegible] جیحون رفته بود چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت بر
النغ آمده بود و چون آن محل کم سیرابست و هوا [illegible] دارد بعضی از لشکریان که همراه او بودند بسبب اختلاف مزاج زمان
منقضی شد و او را نیز مرضی عظیم طاری شده بود حضرت صاحبقران [illegible] ما من مسلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه سبعون
الف ملک حتی یمسی و ان عاده عشیة صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و کان له خریف فی الجنة علی قائلها افضل الصلوات
و اکمل التحیات سابقه التفات بر عیادت او انداخت و [illegible] رضا [illegible] حضور پرنور مشرف [illegible] شفا بخش [illegible] داشت
حال [illegible] اسمعیل ابوالنصر [illegible] پیک [illegible] نشانه هستی [illegible] جهان [illegible] دادند [illegible]
[illegible] جهان [illegible] دران حوالی [illegible] لشکریان [illegible]
ازان آب پایاب شد [illegible] گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق حضرت صاحبقران
پادشاه زادگان و نوئینان در قشلاق متوجه فرمودن هر یک از شاه زادگان [illegible] و امرای عظام را [illegible]
[illegible] محمد سلطان فرستاد [illegible]
[illegible] شاه زاده [illegible]
[illegible] ولایت را [illegible]
[illegible]
[illegible] بودند غافل
شاه زاده سوار شد [illegible] در آن شب [illegible]
[illegible] شاه زاده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] فرستاد [illegible] ولایت غارت کردند
[illegible] تمام سواحل [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] شاه زاده [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] شاه زاده [illegible] قشلاق فرمود و حضرت صاحب
قران از شقوق النغ [illegible] شد و چون [illegible] رسید که [illegible] انواع [illegible] لطیفها

ازراه خلوت آن ای افراز رایات نصرت آیات ولایات که در آن میان بلندی هیچ کسی را محیط و محترمی نرسانیدند و موکب گیتی ستان

ازانجا منصور اسلامی که مواطن آن نورسرآن بالی بسیار بود عبور و مرور فرمودند و درآن محل امیران من جمله امیر محمد و اسفندیار بدرگاه

عالم پناه آمده سعادت زمین بوسی دریافتند و هزار اسب پیشکش کشیدند و مراحم پادشاهانه ایشان را از میان اقران بعز مزید

التفات و عنایت مخصوص گردانید و علیخه و کلاه و کمر مغرز و موقر کرد ایشان و اسفندیار را خطر کردار ملازم شد و امیر محمد بمال

بتول کرده باعتذار التماس فرمودن و عذر شاه سکندر شاه شربت ذاریجا خود نیازکرد و چون رایت نصرت شعار برکنار

حصاری و سپاه چند دوزی درآن محل توقف افتاد و نواب و محصلان اموال امان و تحمیه کرده تحصیل نمودند و درآن حوالی کوهی بود

و دولت قرار انجا اکابر پناه که ارلشکریان جمعی هم و علف با آن کوه میرفتند متعرض ایشان میشدند و بقتل و

اهتمام مینمودند و چون برقوف حضرت صاحبقران بران حال اطلاع افتاد بهنگام اشارت فرمود دو فوجی از سپاه که خواه مدام

آن کوه را در میان گرفتند و دم کرازعکس تیغ آفتاب ذات فلک رنگین کشت جیب فوطه خود را ازخون ایشان گلگون ساخت

و ازان بدکرداران دیار نگذاشتند و اسباب غنایم بسیار گرفتند و درآن موضع مولانا عبدالجبار خوارزمی که پدر

بجوار رحمت پیوست و کاربه وصیت وزارت کشورگشای بود ازچند روز او حصار هنفت نموده در کنف حفظ ایزد تعالی درآورد

گشت و چون شهر باسلوب صیغت نجام نزول همایون کشت حصر بود و توقف فرموده بود از استحقاق امان آنرا برای محافظت

اعتبار و اعتماد تعیین نموده و نصرالله تعالی ذات ضبط اموال بازداشت و در حفظ امان و نا نهاد ملک دیان ازتحالیان شد

و ظاهر است که ازملک مشهور دوست نزول فرمود و محصلان مقرر کرده وجوه امان بتحصیل رسانیدند و صیحی که با امیر محمد بن

تنابه ترتیب کرده بود را دعا بود و بانفود بهار و اسپان و دیگر تحفات و تحاریان و انواع تحفه و هدایا و پیشکش کرد امیر محمد

شاه زاده ارسال نموده درین محل بنده و اهالی برسانید و درین اثنا جانباغ علیه پیوست که دو کنار دریاچه

بغایت حصین تمام از سکندر بزرگ تر ناشایم برادر که از سه طرف بحفوق است بدستیاء و از یک طرف بخشکی دارد و خندقی عمیق

برده اند و هر دو ور و ولایات ازینجا بیل آلات بسیار و دیگر برادر زده و حشری عظیم ازافرنج و رحیم جمع آمده و از اکابر حوادث و کرد

کاذب خویش از مواضع حصر که ذات ایشان حقانجا از دیگر مواضع معظم ترباوت نادرتجاره دونموده و درو صد قلعه رسانیدند و عبادت

اسب انالعن ازان حصار دو رفلو دیگر ات بر سرکوهی و از اشراف آن مسکن اهل اسلام و در میان اهالی آن

حصار ثیل و مقاربا طغاربود و کار کرده است و چون ازمنبر که ان آب طرف شمال بدر با بند بنان از ان طرف

بکشتیها توجه بجاورد ند چون مردم آن مقام در کیش بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بود و مقام مقابله و مقاتله اقدام می نمایند

افراغ را استطهار بسیار و اهتمام تمام بیکاه داشتی آن هنگام لاجرم تا غایت از اهل اسلام کسی را دست تسلط و استیلا

ایشان نبوده و هرکز جز بیروم خراج هیچ پادشاه نداده اند و دائما بدست طغیان و عدوان با نزاع اضرار اهالی آن

رسیده

کشاده اند و راه پدر را میلدرم بابرنیک و بکرات کرچاد بسر لشکر کشید و بطرد و سخ کوشیده و بفیح نه اچاخیانه باز کرده بود الا

باینوند نیز هفت سال ازآن محاصره کرد و عاقبت نرسید و سلاطین از ان حصار بسیار در زمین و میان ایشان دایما

قتل و کشش میباشد و چو تجاه خون بده ماه می پیوندد و لله الامر من قبل و من بعد **کشاده شدن ازمیر بر کران و**

فتح آن چون صورت حال ازمیر کبران در نوع ضمیر منیر حضرت صاحبقران انتقال یافت غیرت و عصبیت دین و حمیت اسلام

در حرکت آمد و دفع فساد آن کفار اهل بر ذمت همت خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد که امیر زاده پیر محمد عمر شیخ

و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا متوجه آن شوند و بطریق سنت اول رسول را فرستاده ایشان را بملت غراء احمد علیه افضل

الصلوات و اکمل التحیات دعوت نمایند اگر سعادت ایشان شامل کند و باسلام درآیند ایشان را نوازش نموده و مستظهر و

امان کردانیده اهتمام کنند که صنوف عواطف و احسان پادشاهانه درباره ایشان بظهور پیوندد و اگر شهر اسکیا را انداخته سرکشی

بگذارند و ادای خراج و باج برکردن اذعان و انقیاد کیرند جزیه بر ایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از شقاوت ایشان

رایت عناد کیرند جز بر ایشان حکم کرده ملک و مال بستانند و اسباب برانداز ند جمیع غزاه و جهاد بنیاد در مرمره ضلال و فساد بر

بر کنند شاهزاده و نوئینان باطاعت فرمان مسارعت نمودند و بی توقف بدان شهر ایلچی بیان امیر فرستادند و اهالی آن دیار با

هم کوشیده ایشان باسلام دعوت کردند و چون حکم ازلی بشقاوت ابدی ایشان جریان یافته بود سعادت قبول اصلا نافع و مفید

و ما هو نوشی کرد صاحب آن قلعه بود با طراق و جواب کرد مغلق با فرغ داشت چون زمان موعظه و سالوس و دو رو دروغ و محال

و پرونده و سیستر و دیلمی و سمد و در امروز و انیسه در و رکلود و توابع آن کس فرستاده بود و لشکر طلب داشته و سرداران و جها

دلاوران فرنک با هنک جنک حشری عظیم بلکثری یادرد بود و چیم را ادر انجا جمع آورده و درآمد و حشر درخانه و فتنه و عصبیت

و زینت اسلحه و اسباب ملاقو و جدال رعایت حزم نمودند و چون پرتو این خبر بر آینه ضمیر منیر حضرت سلطان جهانگیر افتاد

التماس فرمود و جهاد را وجه همت گیتی گشای ساخته از غزارای روشن در دامن کوه شمالی بکماشت و با لشکر زمستان بود

و باران که عظیم دست داده بود بی توقف به نهضت عزم سوار شد و بیمن عنایت نعم المولی و نعم النصیر روی دولت اسلام بصوب

ازمیر توجه آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه ششم جمادی الاول سنه ۸۰۵ با لشکر نصرت شعار با پناه کفار **حکت** هم پیر رداد روز

نموده کرا از ظفر و جلادت با برادرنقد کرد مرکب گیتی نورد را عنان توکل و تسلیم بعنقه تو قیف همایون بر **نظر کسر** روان شد

بعرضه مرسام من و پادشاه دولت برسام من بچشید لشکر کران تا کران بجوش آمدند و آنکه زمین و زمان را ازموقف

جلادت فرو پاتها برطرف روان شد و امیر زاده محمد سلطان که با لشکر برانغار در قشلاق مغنی سپاه بود و امیر زاده پیر

و هر دو امیرزاده محمد سلطان که با لشکر برانغار در قشلاق مغنی سپاه بود و امیرزاده میرانشاه و پسر شاه امیرزاده

ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امرا که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین نهاده متوجه ازمیر کشتند و چون

رایت فتح آیت صاحب قران ظفر قرین شاه و وصول بران قلعهٔ حصین ابهت انداخت طنطنه عزیو کورکه و کوس و ولوله نوبتی
سوزن سپاه کوش و دل سپهر و مهر خیره و تیره ساخت و از موج لشکر جرار در ساحل آن محیط بکار مصلوب و امواج
البحر بر بلغیان شاهل افتاد دعا کرفیر و رمسکان برحسب فرمان زمزمه تکبیر و هلهله شان از چرخ برین گذشت
بنوه و روی کین از عصبیت دین بیشتر ازمیش او کرده اطراف حصار که بحسب ذات حیث در انداخته امرا جیباف بکار
داشتند و بر بنیاد اسباب حیلت حطا از منجنیق و عراده و نقاب آن مشغول شدند **بیت** زد و ردار ها حیلت بربنا
خشتی هر یک بر فاور زه اندا خشکی در بر مقتضای رای کیتی کشای از طرف دریا امیر شاه ملک مردان جلادت پیشه کار
را با مقاتلان قضا حریان نفاذ یافته با بر ذات وسه با هبا ملبد اسوار ساخته در میان آب بنی دنیک بکدیگر بر آمد
شد و بر بالای آن جوهبا انداخته بطریق جسر اسوار ساختند و از هر دو جانب قلعه تا آن ایغا که پایهای سم پایه بر زمین
متین نهاده هی چین کذ سپاه منصور بر بر آن متمکن توانستند استاد که بجار نبرد و مقاتعه تمام نمایند مرتب و یر داخته شد
و بهادران لشکر اسلام چیزها کرنشد برایغا برآمدند و بازوی شجاعت کشاده از هر طرف قلعه با اهل حصار نبرد و پیکار
پیکر دند و از جانبدر بار اره بشکوی از ابطال آن غاند که بعد و مرد هم قلعه آید با چیز بی جیش ایشان او کرد و ور اشاه ابی اجال
امیر زاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با امرا عرف زاور و تشالی حمی سپاه با هتمام امیر شمس الدین عباس کذاشته بعسکر
همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان روان با بهادران غار نبرد و بهادرت نمود و بهادران سپاهش بیش و آنچه
دادم رفتی در ما نکی ذاد مرد اشارت علیه بنیاد بوست که دلاوران لشکر حضرت شعار پیکار بکار در اهل دیار دی قتلا
ریزدم و بپکار حیک شایسته داره ابوان و هزار جان با مساکر کردند تا آخر هر کوی از خانی جزیش بیش رد شاکن حرب و قتال
بنوع اشتغال یافت که از صبح تا شام و از شام تا بام از جانبین کوشش مردانه مینمودند و بلحظه بحی اسوار ندار طاق عام
اسلام و غازیان سنک اعلام حزوش تکبیر از حرخ اثیر بجمع ماهید و بر کوات از روز فک دست و دیوان بهر بحر کان بار زین
عطاپیاهتین منفار زادر هو کار نار شکارمرغ دروغ کفار غبار سپاپر زرفار مینار اند و از بزم رعد و منجنیق و عراده بر ح
باره قلعه پاره پاره میساختند و از بالای حصار دیو دیوان بدکردار بای خلاع و اصرار اسوار داشته بر چرخ وقاروره نفط
و ناوک و سنک پی ها ونه دور رنک بی انداختند تعولد و تغیر کبری زمان زمان مکنند دیوهرام دکیوان مینمایند وندک
برک آناء اللیل و اطراف النهار در تمام سلطان و کفار الشر زن پس بهار اقوضه بود و ابر غنکین بر سپاه مسلمانان
مسلمان غازیان ذاتی سوی رکو اتیان زده بیش از سوی می باد پدید کرد بار از حطا اندیشه غرق سور مالح و تلخ دهان در
تلو و اضطراب افتاد **بیت** طوفان روان ورعد خروشان برق بتین و زدود ابر وبلا جم سر شلستند بر عرج عذ
کف زده بر سر زنیم عرق از بو که کشند دویی زبیمی علیه هو جمیز و در چنان روز کار صاحب قران موید دین دار نکلطف

از تدبیر کار عاملان فیروزی اثار عاقل و زاهد بر شد و چون لنقیجان لقیها برینه و سنکها برون اوزده برمع
و باران حصار را بر سر جوها کرنشد حکم قضا مضا صادر شد یافت که لقیهارا هیمه و نفط الوده اباشته آتش زدند و دیوارها
قلعه جون بخت ناکون مخالفان سرنکون شد و بسیاری از کفار نابکار بوار عطار برخاک خیبت و خسار افتاده دند و بلاد البوار
بجهنم بهشان الغار پیوسته غازیان ظفر پیشه تیغ جهاد در قبضه اجتهاد کرفته و درود درود بابیه دستان شش زده از رخنها در
آمدند و کبران مقهور و مغلوب کرفانیده قلعه را مسخر ساختند و صیح فتح و ظفر نصر من الله و فتح قریب دمیدن بجهت
جانان و جنان ارباب ایمان و عرفان از انوار اخبار رضا و بشری المومنین منور کشت و چون آن فتح قرار جنود بسلما
عسکری بزرک بود متعصبان دین بخنجر کین کبر اشتالو آب اتش تمام سر بریده و سر نکرانه که خود را از اوطان خاک
دریا و هولناک انداختند و ایشان بنیز اکثر غرق شده و مصدوقه فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست و معدودی
حیله جبار مسقف خود را بر کشتی انداختند و بر حسب فرمان واجب الاذعان قلعه و خانه و سایر عمارات که از سنک و آجر او
پیش دز ادار بر افرخته بودند هم را باز میتن هموار کردند و مجموع سنک و آجر و الاثار ابدا در بار بخشند و مضمون قاتلوهم یعذبهم
الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین و صف الحال آمد و از بعضی مواضع کشتی بزرک
که آن صنعان سفاین را کو کرمیکویند و از ادو بادبان و زیاده هم می باشد مشحون بمردان کار و بسیار از اسلحه و اسباب
جنک و پیکار بعد از اطلال از رصد جراین جانب سوی بود و چون بنزدیک رسیدند و از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر
ماندند درغرق دریای حرف و دهشت کشتی را باز داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سر هاو کبران که بر تیغ غزا
از تن جلا شده جندی بکمان رعد سوی کشتی انداختند رعد انداز آن سرچند بجانب ایشان انداختند و بعضی در کشتی افتاد
و چون کور دلان بچشم سر سرهم چشمان خود مشاهده کرده خایف و خاسر باز کشتند و انا بدا و صول دانسته هانکه میراز
تا انتها نسیم و تحریب آن کار پیش دو هفته نبود مردم از آن بار که فتوحات حصار داشتند بخصیص اطراف بدایع
العجب و زد دهان حیرت ماند **بیت** چنین نا پدید شد خسروان آثار چنین کس سلاطین چو کرد با پیکار و بخت
بر همه روشن شد که حضرت صاحب قران را در پادشاهی و جهانستانی شانی دیگرست و فیروزی منفرد را عوان و انصار ش
از کافی دیگر **بیت** کار این دولت ز جای دیگرست کشف این سرها جای دیگرست و تحریر داستان را در اثنای بعضی
اسفار بدامی از مهیر مسلمانان عبور افتاد و بکی از ظرفای حاضل عصر مذکور مناسب مقام باز رانده و از بود
وقت صورت این نظم بطریق محفوظی که یا اندیشه بیاد آید از خاطرش بر بر ذکر **نظم** از مهیر خراب کشت آثار
بپور موت جهانکیر وان قلعه که صحن شاه فلک بر کنکره اش کیفر نشیر در جنک هفت سال مهی نشانده بر آن
غبار تیغش بکرفتش و کند شش زبنیادش و هفته یافت بهش ایشت کان کامکار بازوی قوی و حسن تدبیر

ذکر رسیدن ایلچیان سلطان بجد بهادر ایلچی امیرزاده ابابکر بهادر و عنایت احوال مذکور و تنبیه رمضان که پیش از این

از پیش اسلمان چلبی باسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود باز رسانیدند و بوسیله ارتفاع بساط بوس درباره تحف بسیار
از جانوران و اسپان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم پیشکش برساختند و زبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون
عاطفت حضرت از نقوش جرایم الملتزم بازبند آنکه رقم عفو کشیده عنایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت درباره او ارزانی
مبذول است عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال پی در بیع سواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف داد و تا دین برفت
وسعت میدان امیدوار کنسچس بیش از اندازه باشد خصوصا مضمون فرمان او را که کمترین غلام این درگاه اسلام
پناه است و در مقام اخلاص و هواخواهی امتثال اوامر و نواهی پادشاهی را کر خدمتکاری برهان خان لبته و کوشش
لامعه کند اری بردر بحیه گمان دارد و چون فرستاده این سخن باز رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوفت بحال
خان اخلاص آیین بر شفقت زاده کماشت و حکومت تمام اسرع پیرمو مجموع آن نواحی بر او مسلم داشت و بر تیغ عطای
بال عنقاء همایون دران باب منقاد پیوست و فرستاده را بخلعت فاخر و اسپ کمل بزین زر و صنوف نوازش سرافراز
کردانید و الجایزة اطراف داد و از برای اسلمان چلبی خلعت طلادوز و کلاه و کمر فرستاد و هم دران ملک جهان
نسوی از پیش برادر او عیسی چلبی و سولی قطب الدین نام زنا بآستان خلافت آشیان شتافت و باقامت مراسم زمین
بوس و گذرانیدن هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هواخواهی و فرمان کند اری او را عرضه داشت و از ساحت اشفاق
همایون دنبال استدعا او نیز بصنوف مکرمات و نوازش ایلچی و ارسال هدایا پادشاهی یافت مصرع درین آستان
کس نشد ناامید دران ای اعتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه فوجه که بیکو وزه از ازمیر هم
برکنار دریا واقع است توجه نماید که جمعی کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن حصار برده اند و چون شاه زاده
کنار بمسارعت نموده حوالی قلعه محل نزول رایات ظفر قرین گشت صیت سیاست سپاه جرار اشغام دلیر و دل در
نزدیک را از بیم و هراس آکنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نماند پیشوایان قلعه باقدام تضرع واستکانت
پیش آمدند و قبول جزیه و اداء آن ذکر دن عجز و اذعان کردند بحا نمان خواستند شاه زاده جزیه برایشان مقرر
فرمود و کماشتکان باستیفاء آن وجوه قیام نموده و شاه زاده با امراء و لشکریان که با او آمده بودند برحسب اذن
خاقان فرموده با عزم خود که در مشتاق معنی سپاه کذاشته بود باز کشت کشاده در گراجت غزو کردن حضرت صاحب
قرانی هما بکر از امر حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ازمیر کران سایه مرحمت و اشفاق بر ترتیب حال کافه اهل سلمان
انداخت و اشارت بخلعت و انعام سرافراز و بلند پایه کردانیده جبا و اسلحه بسیار از زره و کمان و تیغ و سنان و سایر
اسباب و آلات کارزار که از نادران مرجعه برپای ... و صنف دشت جهاد و لکر اعتماد در غزو اهل شرک و عناد

کشاده و ببیشه دار بند و نکذارند که بی و پنهان باز با بی جانب آیند و بعلو علو اشتغال نمایند و چون ساحت سواد اسلام
بیمن و اعتنا و اهتمام صاحبقران کردون غلام از غبار عار آن خبیث برفتاد و شرکه از ان بمر بیثی اشبث و ضرمان کیران بر
مسلمانان منتشر شد بالشند و هال احوال غازیان آن سرزمین محافظان آنحدود از حسن تربیت و عنایت و وفور مکرمت و موهبت
آنحضرت هزار کونه از خار و اشمار امانی و آمال آراسته باشد چون شد استظهار و بازوی اقبال ایشان در غزو کفار و دفع
اشرار چون کار دین و شرع سید المرسلین علیه و علیهم افضل الصلوات المصلین قوی متین کشت رایات نصرت شعار در کنف
حفظ و تایید ایزد کارساز حوالی ازمیر نهضت نموده با عزم همایون مراجعت فرموده از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال
روان شد و چون بصحرای ... از لقا از فتح وصول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر برین کشت امیرزاده سلیمانشاه که از انکوریه
بیتحون رفته بود دران راه استوار آمد و در فراغ ماج بکوکبه فوج امیرزاده شاه رخ ... شد جنیبه بدرگاه عالم
شتافت و دران محل سعادت بساط بوس دریافت و روان باز کردند و شاه زاده منتظر عائد پیوسته و یکی از ملوک
افرنج ... نام که جزیره ... که یکی از اعاجیب دو در حیطه حکم و فرمان او بود چون در استماع اخبار آثار سپاه نصرت
شعار او را از ... تدارک کرد ... و تحف و پیشکش بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچی ... بزرگ
کذار با جزیره ... فرستاد و بزبان اسکات و انکسار پیغام داد که این کمینه از بندگان درگاه اسلام
پناهم و ... جزیه ... کرده انقیاد ... و احکام و فرمان آنحضرت را کرامتثال و طاعت
برعبا نحضرت کار بسته ام و چشم امید باستشراق انوار رحمت و الطاف پادشاهانه کشاده و چون فرستاده بارد و
اعلی رسید بوسیله امرا پیشکش و هدایا بمجلس عرض رسانید و باداء رسالت قیام نمود و عواطف بی دریغ شامل روز
حاکم و محکوم آن دیار کشت و بعد از قرار جزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچی را بنوازش سرافراز
کردانید و بخشش انصراف ارزانی داشت و حکم قضا نفاذ صدور یافت که امیرزاده اسکندر و عمر شیخ و علی سلطان
تواجی و دیگر امرا با لشکریان ایلغار کرده ایل بزم را بی آنکه ایشان بی توقف روان شدند تمام آن نواحی بتاخت
و بیحی اموال و اسباب ضیم و نکر غنایم کشت و در بلد ... از مجموع آن ولایت وجوه امانی بستدند و از انجا
مظفر و منصور باز کشته باردوی اعلی پیوستند و حضرت صاحبقران از آن الق سوار شده بسعادت و اقبال
روان کشت و چون حلکای شعوزلغ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق معنی سپاه
آمده بود دران راه شهر با لشکر متوجه کشته از پیش برانند و بامعدود از خواص ملازمان دران محل بپایه سریر
خلافت مصیر آمد و فرمان شد که با لشکر بما نفرا ساز لباب دست چپ براه انکوریه توجه نماید و در منصب
باردوی اعلی ملحق شود شاه زاده در شعوزلغ توقف کرد تا لشکر برسید و حضرت صاحبقران از انجا بازکشته

بسلطان حصار فرمود و جماعتی جنیبه الحاجب که درآنجا متحصن شده بودند فرمان شد و همه را بتیغ هلاک بگذرانیدند و عاطفت پادشاهی
جهان
شاهانه کوتاهیه و تنقوزلی و قراحصار و علوس کومیان را بیعقوب چلبی که حکومت آن مملکت بجای پدر باو میرسید و ازان ایلدرم بایزید
کو بخشید بتمام رفته بود و بعد از فتح شام ظفر کرده ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشت
و کمر سرافراز کردانید و در آنجا بازداشت و بالحالت هذا که او وفات یافته ایالت آن ولایت همچنان تعلق به پسران او دارد و رایت فتح
آیت بجانب الغ یرلغ روان شد و چون سایه وصول بران ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ از آن محل که قشلاق فرموده بود توجه
نموده بموکب گیتی‌کشای پیوست و امرا علی بغاد یافت که سپاه ظفرپناه از کوه راه دو جلادت بر شهر قلعه اغا او رفتند و ایشان
بوقف کرامت شاد بند قلعه را بگشادند و از قضا یزی ببستر جلال الاسلام رسیدند بهادران و شدند از قتل رجال و اسیر نسوان

اطفال قلعه فی الحال باز منع فرموده گشت و الحکم لله العلی الکبیر **گفتار در فتح قلعه اکور دن و بیان ددو لایه جنید بحیره است**

بزرگ که طول آن چند فرسنگ و عرض او چهار فرسنگ است شیرین و خوشگوار و چند رود خانه در بندها بدان میریزد و دران نیز موضعی بود
میر بود و در اطراف آن باغات و بساتین و مزارع بسیار و بر کنار آن شهر بلدی از سنگ بر افراخته اند و بنا کرده و در اشهار
ظرفان متصل باب و یک طرف بکوه پیوسته است و در کنار آن نواع بغلتا با دمنه کرده است و در میان ان بحیره دو جزیره است
قریب بشهر یکی بکلستان مشهور و یکی بعد از پیش و در یکی ازان قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پیدا کرده و اهالی
ان حدود و حوالی از اموال و اسباب و نقود و اجناس و غلات و ارتفاعات هر در محافظت آن می‌بوده و بدان باستناد
قلعه نکاه داشته و درین وقت مردم بسیار در آنجا جمع شده بودند و باستظهار آب که از جمیع جوانب محیط است بایمن
وجود این معانی بمانع حوادث باجیش انسی دست دراز شیرازی قلعه را از خاطر خطر سیر بر زدند و فرمان قضا جریان صادر شد که
براه آق شهر روان کردند و چون ایلدرم بایزید دران وقت مرضی طاری شده بود و مزاج ازو استقامت انحراف یافته اطبا
اطبا و حاذق مثل مولانا عز الدین مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین طبیب بملازمت او کردند تا بوظایف معالجه و مداوات
قیام نمایند و با اعزاز روانه ساخت و رایت فتح آیت از الغ یرلغ ایلغار فرموده و در شب دوشنبه هفتم رجب
المرجب
سنه خمس و ثمانمائه وصول بر آن کوه در انداخت و روز دیگر بر جناح شاه اجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر
امیرزاده اسکندر و سلطان حسین و امیرشیخ نور الدین و امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی و امیر شونجک و دیگر امرا و بهادران
دولت
روی جلادت بعبارت قلعه نهادند بعضی بکوه بر آمدند و بعضی از دامن کوه حمله بر دروازه بردند و از جوانب جنگ انداخته برج و
باره حصار را تسخیر کردند و غوغا کردند تا شورش در اهل آن دیار افتاد و خانه‌های ایشان را بتیغ قهر بکذرانیدند و بعضی از ایشان
از بیم جان خود را بکشتی در انداخته پناه بجزیره بردند **بیت** برآمد ز ناوک شهنشاه رستخیز همه بر کوشش راه گریز
امر لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که عملها بیندند و کشتیها از چوب و پوست کاو و اسپ مرتب سازند

سپاه ظفرپناه بر قلعه ایشان گذاره مبادرت نمودند و باندک زمانی بعد از کواکب که بحصار اخضر فلک جاذبیت راکب دور
شمع
شغالی دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان و امرا دران کشتیها در آمده متوجه قلعه جزیره شدند و از ایشان کرد و آرد
گرد شکوه کرده کو فتنه و شورش انداخته و از آنها که از جانبان خروش و جوش در آمده طبقه آتش کوفت و مصدوقه
دادا البحار سجرت بر وضوح پیوست **مصراع** عقل حیران شد از آن حال شگفت مردم قلعه از آن مشاهده و فزع رعب
دهیب آتش قلق و اضطراب در نهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سر برآمد و شیخ بابا که سردار و کلانتر ایشان
زده
بود دست از جان شسته بنای اضطرار چون آمد و از سر ضرورت دست امید بدامن مرحمت پادشاه‌زادگان و امرا
ده
او را با بیم سر بر جلادت مضطرب آوردند و جزمنه بوس استنقاد یافت و ندری بطریق و بزاری بر خاک توکل و خواری عطا
مجان امان خواست و عفو پادشاهانه ارحون او در گذشت و فرمان شد که او را با خانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور
ل
نشین را مسخر کرده تمام اموال و اسباب که آنجا جمع شده بود بدرگاه عالم پناه آوردند و حضرت صاحب قران در آنجا
حتی
همه را بر لشکریان ارزانی داشت **بیت** هر مال نشیمن ساز باج داد سپر ز ابهی بدرو باج داد در آن اثنا از
امیرزاده محمد سلطان پیر حبشی آمد و خبر داد که شاهزاده را عارضه مزاجی طاری شده خاطر همایون حضرت صاحب قران
بغایت نگران شد و ایشان را استعجال روان ساخت که کیفیت حال بگویند زود و بروز ... که کیفیت حال بکو باز داده باز نماید
اردو
و موکب جهانگشا از آنجا کوچ کرده روی توجه بصوب اق شهر نهاد و چون بکنار مرابه رسید شهزاده بلشکر جو الغار در
شاه
امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها کشید و سلطان حسین و امیر سلیمان
شیر وظیفه حضرت بسلسل بجای آوردند و دران اثنا امیر محمد فرمان از قونیه بدرگاه عالم پناه آمد و باسم
الماف و رسم عفو و عنایت بیش و عیبر از نقود و امتعه آورد و دران اثنا امیر محمد ایشک شیرلباس مجلس عرض رسانید
چنانچه از اسلافه مدد و وضع ملکداری باده بود مراسم پادشاهانه که او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود
پدر زاده شاه بکر ماهم ارزانی داشته چنانچه سبق ذکر یافته بجمیل یاد و از اصنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید
بایزید
و باز گردانید و رایت منصور بسعادت و اقبال از آنجا روان شد **ذکر وفات حضرت سلطان سعید ایلدرم**
و شاهزاده عالی مکان امیرزاده محمد سلطان علیهما الرحمة و الغفران من الملک المنان حکم المشیة فی البریة جاری
علی
ساهل الدنیا بنا بر قرار بقای که بر وی فنا سابق است فنای دکر هم بان لاحق است بقا نیست آن بلکه
فنا است بقای حقیقی بقای خدا است و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه رابع عشر شعبان سنه ۸۰۵ خبر آمد که
ش
ایلدرم بایزید در آق شهر از سطوت سلطان نافذفرمان اجل عنصر جسم از کشور بدن ارتحال یافته و شکنجه
بمرض ضیق النفس و خناق از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر حضرت صاحب قران از استماع آن واقعه

پس در زمان معاینه مقالم شد قطرات عبرات از دیده همایون و زبان گوهرفشان بکریمهٔ انا لله وانا الیه راجعون روان
گشت و نظر بصیرت از روشن ضمیر صائب اندیشه وقوع آن حادثه بفوق استعدادی نقد بر اساس ستم این تدبیرات انسانی
ما هذا عن وجه همت عالی نهمت آن حضرت بکلیات اندیشه بر لوح ضمیر نگاشته بود که چون از قضای آله مملکت روم فراغ
کلی حاصل شود و تمام بلاد و قلاع و ممالک و امصار آن دیار بحوزهٔ تسلط و تصرف بندگان بیهمال در آید اولیا
باین بدرا علاء انوار مواهب شاهنشاهی بذل اسباب و ادوات سلطنت و پادشاهی جبر حال فرموده روم را با وارث
دارد و نوعی سازد که دست قدرت و مکنت او در ضبط آن ممالک و حفظ ثغور اسلام و اقامت وظایف غزو و جهاد
با زمرهٔ ضلال و عبدهٔ اصنام از اول قوی تر باشد و چون قلم تقدیر بر خلاف آن تحریر یافته طومار وجود اولیه
باین بند بحکم لکل اجل کتاب در نوردیده شد **بیت** من سعی همی کنم قضا می گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگرست
و چون حضرت صاحبقران عود و دان شهر رسید مان پیش شاهزاده محمد سلطان دانشمند خواجه امام الدین تقریر کرد که مولانا
... طبیب شاهزاده را مسهلی داد و بعد نفاذ و بخارا اخلاط متوجه دماغ شد و مرض بصرع انجامید خاطر همایون
بغایت نگران شد و دانشمند خواجه زاده واسطه ابراز کرد از آنجا که تا رسیدن موکب فرخنده هر چند زود بر حضرت نبود شد
و سعادت و اقبال در آن شهر یادگار همایون نزول فرموده از کمال عاطفت پادشاهانه باز ماندگان الملک
باین بند را بصنوف نوازش و تربیت فرموده جامها پوشانید و موسی چلبی پسر اش را خلعت خاص و کمر شمشیر مرصع
کش بند و با زطلاء اختصاص بخشید و از طبقه سراپرده با وارث ذات و بر لیغ اعلی مرصع با آل تمغاء همایون
کرامت فرموده روانه ساخت و فرمود که نعش پادشاه را که در آق شهر بود شیخ محمود حیران امانة سپرده الله بر
السلاطین بر سابرده عمارت که انجا ساخته دفن کنند و حضرت صاحبقران از آنجا کذاشته
چون بوقت آن ستم متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان شد در اثنا راه جماعتی که در غیب که حضرت بیک
وابراهیم پیشوای ایشان بودند از جادهٔ اطاعت انحراف جسته بکوهی که راه بدامن آن می کنند پناه برده بودند و
متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام انکار ظهور
طلیعهٔ صبح صادق متحصنان قلهٔ قاف سپهر نابدید شد و اطراف آن کوه را فرو گرفته بودند و دست جلادت بکار
در بیان بار زدن بطالت ازان سرکشان را بخاک هلاک انداختند و بعضی بگریختند و مجموع مال و منال و اسب و شتر
و گوسفند و گاو ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان را اسیر گرفتند و حال آن متمردان را عبرت عالمیان کردانیدند **بیت** کسی کو ز دامن اقبال دادر دست ز سر بر آمد وار باد در آمد آتش سرانست هر آنکه کرد خلاف خدا شود معذور
خلاف امر اولو الامر خلاف خداست و در اثناء راه روز دو شنبه شانزدهم ماه دولتخواه ایلچی بوغا رسید و عرض



داشت

داشت که مرض شاهزاده زیاده شد و اشتداد عظیم یافته حضرت صاحبقران بتعجیل براند و بعد از وصول وزن دل چون
بر بالین بیمار آمد زحمت بجدی اشتداد یافته بود که اصلا سخن نمی توانست گفت آن حضرت را ملاذ اعظم رد نمود و او را
در محفه خوابانیده هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله نزدیک از قراحصار گذشته در منزلی قرار گرفتند شاهزاده
نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست و این واقعه در روز دوشنبه هژدهم شعبان سنه ۸۰۵ موافق توی ییل کرانات
در اعتدال بود و وقوع یافت و مدت عمرش بیست و نوزده سال بود **نظم** بر خاک ریختند کل دولت که باغ ملک
با صد هزار ناز بپرورده در برش بگرفت تخت زار بر آن شاهزاده کاورده فر افسر شاهی بگوهرش و خون لاله رام کرده
در چنین عزا باشد سر نهاده و سودای شاعرش **کشاد در عزیز اشک در لحد فرو نقش نظم** در زیبا
پژمرده شد نا کهان گل باغ دولت بر روز جوانی در زیبا که خورشید اوج جلالت چو صبح دوم بود کم زند کام در زیبا
که چو صید خطا نمکرد بر مرکب کامرا دریغ آن سرو افراشته یاری دریغ آن قد و قامت هیلوا عجب بر فشار جهان کاکا
که هیهات ناپیدش چرخ ثانی در این موسم ار چه زمین سبز پوشد سزد گر کند جامه را آسمان را یا بدای کل بعید پاره کرد
کنون کر کشایی لب شادمانی چو افتاد گوهری که کلبرانه رعنا بجوی شد رخساره ارغوانی جهان بی ثبات و نابوده ام
چنین بوده از آن سرایت نافی بحکم تعلق طبیعی و محبت جبلی که افراد انسانی را نسبت با اولاد و اسباط حاصل
اولادنا اکبادنا علی مانطقتا به الصلوة و کرائم التحیات از انتما کاهی عقل حضرت صاحبقران را از واقعهٔ شاهزاده
جان بجوانی داده صبر و قرار از دیار خاطر بزرگوارش یکبار رخت بر بست و با کمال تمکن و وقار عنان اختیار از قبضهٔ
بیرون رفته از مسند سلطنت و جهانداری برخاست و بر رسم تعزیت و سوگواری بنشست **بیت** فشاند ز چشم آب و برق
هم جامهٔ خسروی کرده چاک زبان خالدران عال از علت آهنگ حزن و ملال کاهی بخوانی مقال سرود و روزانه
کذاری می ساخت **قطعه** کای میوهٔ باغ و ای چنین مستعجل چون افتادی زشاخ اقبال بکل کوئی که ز آفت سماوی
زمینی نرسید و روان چو جان هفت اندر دل وکاهی مضمون این موزون در درون عالی در دل می انداخت **مرثیه**
در ذاکره ول از حادثه غمناک افتاد در دیده سنبل یاد خاشاک افتاد نو بادهٔ باغ عمرم از شاخ امل نا گه رسیده بود
خاک افتاد و حقیقت آنکه **قطعه** گر دهر نام نبودی ز گفتار گریه بر خسرو یادگار مبارک و بر رخسار شاه حرمت
رعایت کرد بعضی کو سرشت ورنه بر ملکان سر اسمان زده کلاه صعوبت آن واقعه هائله چون موجب تغیر حال سپهر
شد که عالم نابرشاه روح بود در معتضات طبیعت در کار رفتار اثر کرد و در موسم ربیع بدیع ابر که نوجوانان انجا
و رها منی درگذار ز بیاض حلها سبزوار عرایف بعزم عشرت و شادمانی بتازه پوشیده بودند جانیان در لباس ...
سیاه و کبود ردا و از دیده دانه این سرود می سرودند و بزاریدند **قطعه** مکن در باغ زین پس بکنار لاله زار

نه براکه داغ بر دل یافت و لاله زار مسکین بنفشه بر سر زانو نهاده سر با جامه کبود پریشان و سوگوار گل پیرهن دریده
و سنبل پریشان موی بلبل بنالد نوحه برآورده زار زار امرا و اعیان و سائر لشکریان و اعوان از مرد و زن وزان شیون سیاه پوش
و پلاس بر کرده خاک بر سر و سنگ بر سینه از آه و خاکستر فغان نوحه و زاری در بیت الاحزان کیوان انداخته و از نیلی
حزنا باشک دمادم کاو زمین کرده و انا هم صفت شاور ساخته نظم کم سلطان جهان جامه کرد نیل چاک با بر آن آمده کرد
و خاک کشادند کردان سراسر کز هم از چشم غم دیدن خون جگر ز بس نالش زار و از بس جزع بکردون بر آمد خروش و فزع
و بخصیص حرم شاه زاده معصوم مرحوم مغفور غایبانه که محروم مهجور مرا شکر همی ریخت خون و همی کند موی سرش پر ز خاک پر از
آب روی برادر رده از جان فغان و خروش زمان تا زمان زد همی رفت هوش چنین است رسم سرای درشت جهان چو فروشت
گندم نمای بکاهی منزل بروز نهاد که آشوب زار نیست نا پایدار کسی را که پرورد عمر بجان کند پایمال فنا ناگهان زدست اجل
بهم کش جان بزد ز تا در نزاد انکه آخر بمرد صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگر سوز جان کداز با سوز اندرون و دل
زبان همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بازات و فرمان داد که بعد از اقامه مراسم تجهیز و تکفین شاه زاده باد
در تابوت سیمون برخت ... لا یموت در محفه نهاده و با دولت سوار معظم ایشان البانس خواجه شیخ علی بهادر دامین ...
و دانه خواجه و دولت خواجه ایلچی بو غا ولات ... و نبیل و شیر او ل کوکلتاش بهادر و شاه دو ایشان روان ساخت و فرمود که چون
با وینک رسند و نیل و اردو شاه کوهر دو با معفرت الصلوة رسانند و در تابوت بجلد ببرار برد کو ارجمند حضرت علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام که در ولایت سلطانیه واقع است برند و با مانت بسپارند تا بعد از آن بمرقد نقل کرده شود و دیگر
بار محفه و تابوت سر عنبار اسوار کرده در اوینک توقف نمایند و بعد از توجه ایشان حضرت صاحب قران با عزم همایون معاودت
نموده از مرغزار اساق شهر کونه و صوده لبغادت و اقبال روان شد و چون اردو کیهان پوی مجموع در لباس سوگواری بودند
غایتی که بیانش خنک سواد بیمی کردند و هر بامداد و شبنگاه بر کنج زاری و نوحه کری آن ... غوغا می نمودند از وقع چنگ جم
امرا و ارکان دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه و تمام مردم درین راه کبود و سیاه پوشیده اند و نماد مهابی خالصنا
شاه آمده اقبال با اشغال بیمی نماید راه صحنای نظامت رزدا بعدا استماع این سخن خاطر همایون را بر ملاحظه بشادت لا الله
مع الصابرین تسلی نمود و اشارت علیه بتغییر لباس نهاد یافت و طلا نفاه از جامه سفید بیرون آمدند و فی الواقع بیت
چو شد کسوت عمر پیش تار و پود چه سود از لباس سیه یا کبود گفتار در رسیدن ایلچیان مصر چون ایلچیان حضرت صاحب
قران بمصر رسیدند فوج بن برقوق الملقب بالملک الناصر که فرمان ده مصر و شام بود ضبط و ربط مملکت
بایزید که شوکت و مهابت او در دل اهالی آن مملکت چنان ... وقع داشت بتغیر و فطم ... تسلیم ... بلات که با بو کا
ایشان صاحب قران کیتی ستان بعزم انتقام ... خطاشه ... و اسقامی که بدرش و او نیز تا غایت

فرستادن اطلمش و رزینه بودند پشیمان شده به مشورت و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اطلمش را از حبس بیرون
آورده بر مجلس طلبید و تعظیم کرد و با نواع عذر خواهی کرد و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بفر القاب فرخنده فرجام
صاحب قران سپهر احتشام بیارایت و اطلمش را تشفیع ساخته با دو رسول اهل و امیر رو الله و ربکاه عالم پناه کرد اینه که صورت
ندامت و از تقصیرات گذشته و صدق اخلاص او در خدمتکاری و طاعت گذاری و قبول خراج و مال که هر سال بخزانه عامره
بعرض اشرف رسانند با پیغام سر بها علی رسانند و بر سم پیشکش اموال العای نقد نیه و جواهر درخوت و اقمشه فاخر اسکندرانی و تعوان
و شمشیر های مصری و اسپان نامدار و سایر نیکات و نفوفاشات دیار با ایشان بفرستاد و چون بولایت روم در آمدند
اطلمش استقبال نموده پیش از ایلچیان بدرگاه عالم پناه شتافت و بعز بساطبوس استسعاد یافت و اخبار مصر و شام چون
وانقیاد وال و اهالی آن دیار بعز عرض همایون رسانید و چون ایلچیان نیز بوکی ظفر قرین پیوستند و بوسیله امرا عز بساط
بوس در یافته تحف و هدایا بمحل عرض و بعد از ... فرح بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه شامل حال او گشت و زانه
مکرمت فرمود که چون او زاد در صفوبت ستانه عطوفت پدر راز دست افتاده مرا ... احوال او بر ذمت همت ما واجبست اکر
در سلوک جاده فرمان بر داری که راه سلامت رستکاری و کامکاری همان تواند بود ثابت قدم باشد صنوف عنایت ... ورز
بیت در باره او بظهور انجامد چنانچه از سرایت استظهار و افتخار انضباط امور ممالک و ملت و حرمت حرمین شریفین عظمهما
تا قیام تواند نمود و فرستادگان او را نوازش نموده خلعت و کمر و کلاه سرافراز کردانید و اجازت انصراف ارزانی داشت
از برای فرج تاج و طوق خاص و کمر مرصع فرستاد و بنوید عواطف بیکرانه ... دوام خسروانه مستظهر و مستظهر ساخته و من الله
الاعانه والتاییه گفتار در الغار فرمودن حضرت صاحب قران کامکار بجانب قرا تاتار قوی ... ان ... که
دران وقت که منکو قاآن هولاکو خان را با ایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او کردانید و چون هولاکو خان بخت بلند پر قرار
گرفت ایشان ... که داشتند با کوچ بسر حد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید ابو
سعید خان در ایران پادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی آغاز کردند و پنجاه و دو فرقه شدند و هر صنف پسر خود کوز
اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء ملک قاضی برهان الدین بر سیواس و آن نواحی مستولی شد
ایشان را داخل لشکر روم کردانید و در مملکت خود جای داد و چون دران ممالک از خراج و جهات تکلیفی نمی باشد
هر یک از ایشان باندک مدتی خوش وقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحب قرانی را در خاطر بود که ایشان را
نقل فرموده در میان الوس جغتای در آرد دران زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند ایشان را علف
ملازمت و کرشمشیر ها زده و انواع عاطفت و نوازش سرافراز کردانیده بود و بوعدهای پادشاهانه نوید داده و داده
ملتمس کو متعرض احوال ایشان نشد بنا برین ایشان خود را مطیع و اهل دانسته در یورتها خود ساکن و ایمن نشسته بودند

و در این وقت رایت نصرت آیت در آن محل که ایلچیان مصر رسیده بودند سه شبانه روز توقف فرمود و پادشاه زادگان و امراء که
جانب مرعی داشته صواب آن دانست که فرزندان تاتاریان و بار و بنه کوچ کرده بجانب النهر برند و چون ایشان بیچیل هزار خانه دار بودند
و عیلات بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان هر کس بجای خود از ایشان جماعت در میان گیرند که کس بیرون نشود
و سفارش فرمود که شرائط حزم و تحفظ نیکو رعایت نمایند و ایشان را ضرری نرسانند بموجب فرموده امیر جهانشاه با دیگر امراء
برانغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بطرف توقات و آماسیه توجه نمودند و امیر سلیمانشاه با فوجی از سپاه جوانغار
عزم سیواس مصمم نموده و بعد از آن رایت نصرت شعار در رمضان عون و تائید پروردگار ایلغار کرده بصوب صحاری
اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن ایل قراتاتار بود روان شد و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکرها که ایشان امر فرمود
که راهها بر ایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده بیرون رود و چون موکب همایون بر آن حوالی رسید بعد از قطع مراحل و منازل آب
سیر گذشته با ایشان دست گیری فرستاده کلانتران ایشان را طلب داشته در زمان دو سه هزار از ایشان با بی تبرک و تبرکات صورت
بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون بسعادت زمین بوس مفاخر گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف کلمات مستظهر
و آسوده خاطر ساخت خلعتهای طلا دوز پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان ایشان بصورت عهد
رقم فرمود که در باره شما مرحمت بظهور خواهد پیوست و مدتیست که آبا و اجداد شما در زمان ماضی از توران زمین
که جای اصلی شما و آبای ایشان بود بدین حدود آمده اند و در دیار بیگانه عمر بسر کذرانیده اند و اکنون بحمد الله تعالی کار از نجا تا انجا که
ملک و ولایت داریم مجموع در تصرف و فرمان بندگان ماست شما را فرصت غنیمت می باید شمرد و با زنان و فرزندان و متعلقان
و جمیع اموال و اسباب و گله و رمه یکبارگی از انجا کوچ کرده همراه اردو و لشکریان بوطن و بوم اصلی خود می باید آمد در
سایه معدلت و مرحمت ما روزگار بفراغت و رفاهیت گذرانید و ایشان بعد از ادای دعا و ثنا عرضه داشتند که اوامر و نواهی
حضرت پادشاهی را از اخلاص و هواخواهی گردن اطاعت نهاده ایم و بنده وار کدام دولت از آن باشد که در پناه حمایت خدایگان
سلطنت شان باشیم **بیت** زهی سعادت آن بنده خجسته فال که ره دهد درین آستانه اش اقبال حضرت صاحبقران
داد و ایشان اکنون کوچ و جوق جوق ساخته براه توانا شدند و همه با تمام گله و رمه از انجا کوچ کرده روان شدند
و بر تیغ اعلی بنفاذ پیوست که هیچ کس از ایشان کوشش نجوید که موجب بیکاری ایشان باشد و اندیشه فراغ خاطر راه دهند

کفار در مراجعت موکب حضرت صاحبقران از دیار روم چون خاطر همایون از فضای بدو روم و مهمات آن پرداخته بود

فراغت یافته بود و تمام شهرها و قلعها ممالک آن بطول و عرض و کمال استیلا و استقلال در انقیاد اوامر و نواهی در آمد
سبیل فرض که بیرون کار بسیار از دست مکنت و اقتدار و قیاصره نامدار و اکاسره کامکار استیلاء و استقلال بر نیاید بلکه
و وسعت میدان اندیشه و پندار کی رسد سلاطین عالی مقدار کمتر گذار نیابد بکمتر از سابقه عون عنایت و تائید ربانی

سعادت

سعادت صاحبقرانی بسهولت و آسانی میسر شد و الحق **بیت** بزد ایجاد اقبال این سلطان شرقی تا نشانه عقل بکو مقیم
صاحبقرانی در نهایت ماه رایت نصرت آیت از افق عنایت حضرت پرتو بر صوب مراجعت انداخت و موکب ظفر قرین در
کنف حفظ و حمایت رب العالمین روان شد عساکر منصور و غنایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور و الحمد لله العفور الشکور
بیت رفت و بشائر فتح لامع از اعلام او اقبال ملک و اقبال در نهج تابع اقدام او و اشارت علیه از موقف جلال صدور یافت
و مثال واجب الامتثال بر سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک و تومان آغا و چلپان ملک و خانزاده که
والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سائر آغایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و ناحیه قلعه اونیک
و چون صاحبقران روم بعزم حضرت شان بر قیصریه رسید اهالی و کلانتران انجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند
و در نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت و علی سلطان تواجی با فوجی از سپاه متوجه ایشان گشتند
و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و دفع برخاستند و جنگ و غارت انجامید و علی سلطان تواجی از سوراخی
ممر و شتابی نقبی بود نظر میکرد ناگاه از کشاد شست تفنگ تیری بمقتل او رسید و هم در آن ساعت روح او در
جان تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون عساکر ظفر لوای آن جماعت مجموع را بدست آوردند و محمد برادر علی سلطان همه را
بتیغ انتقام بگذرانیدند **مصراع** انجام جهان کار چنین باشد جز این نی و رایت نصرت آیت از انجا نهضت نموده بسعادت و اقبال
روان شد **بیت** معطر جهان از غبار دهش کران تا کران عرض لشکر کشش و چون از سیواس بگذشت مراسم ملکانه قرا
را بصنوف نوازش سرافراز گردانید خلعت خاصه داد و بر محل خود باز فرستاد و بکران عزم در طی منازل و مراحل مواظبت نموده
ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتی ستان ارزنجان رونق باغ جنان یافت و طهرتن بمراسم خدمتکاری قیام نموده
پیشکشها کشید از جانوران و اسپان و نقودها لا یعد و غیر آن و از انجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل
عاطفت بی دریغ طهرتن را عنایت خاص گرامی گردانید ساخته اجازه انصراف داد و کسانی را که خبر توجه حضرات
عالیات سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون از روم از فر قدوم همایون
قرار یافت هر روز بوم که درآن ولایت العیش سلطنت امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر
و امیرزاده سعد وقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحبقران ایشان را در آغوش مهر گرفته بزبان تلطف پرسش
نمود و دیده امید ایشان از نور عنایت روشن شد که از ناصیه هر یک مهر رخشنده و شاهی فزود و لیکن چون دو امیرزاده
محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت واقعه پدر ایشان محمد سلطان تازه ساخت و قطرات عبرات از اجفان
امیزان بار بدن گرفت و صبر جمیل و الله المستعان **ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش خانزاده**
حضرات عالیات که بر حسب فرمان از سلطانیه متوجه شده بودند در تبریز براق تعزیه کرده و با لباس سوگواری مرتب

ذاشته ثانیاً او نیک بیامدند و دران حوالی نشستند و چون حضرت صاحب قرانی جبر دیگر رسید خاندزاده را طاقت جان کل
فرزند دلبند بشوانیدند **نظم** براشفت کفتی از آن آگهی نشد کشت یکباره از جان تهی بر داد و شد زنان ضرب ضر
بنفاد بر خاک و بر خاک سر دو زلف چون تاب داد کشد بر انگشت جعد از بن بکند بناخن دو کلبرگ رخساره را
چنان زد که خون شد جکرخاره را ز رخ مجمکدش بی ابخون زنان تا زنان اندر آمد فزون و تمام اغایان و خواتین پادشاه
برسم سوکواری برسر کرفته و حایات نوحه و زاری در کرفته و چون حضرت صاحب قرانی نیز واقف بود داغ تازه پر شد و جهان خود
در چشم کشت زمین از بن پلاس ازرق و کبود هیات آسمان کرفته و امان درآن ماتم برغم چون زمین خاک بر سر کرده **نظم**
روان کشت از چشمها خون دل ز خون خاک ره دو زمین چله کل جرآکت شد از ناخن همچو خار بسی چهره چون کل لاله زار دوباره
ز هر سینه بر چرخ دود سیه کشت از آن دود چرخ کبود و از براشکنی قلق و اضطراب خاندزاده تا بوت خالی را کسر بفعل
سواد کرده بودند چون بنی جان حاضر کردند و آواز سوزنده و تاب جان چون تار بحیان برصندل دران جونین هیکل
نوحه و زاری می نمود و در وصف طاقت مضمون این مقال از چشمها خون می کشود **نظم** دو چشم بره بود و کفتم مکر
رسد از ره دلبند با هم خبر کام بنود از نهایت کرند که تا بوت از راه دور آورند بردم کمان این ببارد روز کار
که نعش تو باشد مرا غم کسار راحت ایران شد نا مرد بتا بوت اکنون ز هی بخت بد سزد کر زنم دیگ خون کذار
کنم صحن کیتی همه لاله زار که چون لاله از دهر پنهان کشد بعهدی جوانی شدی داغ دل و چون جزع و فزع بر فوت
عنصری و صورت کوفی شاه زاده سعید بغایت رسید بصیرت حقایق بین حضرت صاحب قرانی ملاحظه جانب نفس باو لطف
ربانی که بالتفات شرع و عقل زنده هر دو سرای است اولی ذات و بعث و به روح شریف انواع مکرمت و اصطناع در
باره فقرا و مساکین ارزانی داشته و بسی صلات و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان پاسبان
بموجب فرمان قضا جریان بتربیت و آیات ایستاد که نمودند و تمامی سادات و علما و مشایخ و اشراف که از اطراف آمده بودند
و مجموع امرا و سران سپاه در ساحت جلال جمع آمده هر کس بتلاوت جزو بنشست و حافظ و ناظر بتلاوت کلام مجید بر ختم
خلافت کرده با تمام پیوست و چون ختم قرآن تمام شد از حوانها ده و ساطانها کشید اطعمه گونا گون از حد چون بیرون مصرف
انا نقطعکم لوجه الله رسید کو رکه شاه زاده مرحوم را جهت نشستن زر آوردند و خواتین و امرا و لشکریان و سایر خلایق تابع
و متبوع مجموع بنوحه و زاری در آمده یکبار فغان و زاری و فریاد در عالم سخت کن ستی بنیاد انداختند و بعد از تعزیت
کوزکه را پاره ساختند و چون علما ائمه و مشایخ که از بزرگان و سلطانیه و قزوین و دیگر ممالک برسم استقبال و ادای مراسم تهنیت
بدرگاه عالم پناه شتافته بودند در مجالس منعقد عصمت بمواعظ و نصایح زنک کربت و ملال از مرآت ضمیر منیر دور
دقاوی بالت وطن شمع ما سبب مثل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه

رسیدکر

مبارک مبین شادند و بحسب فحوای **بیت** اکرم والعفو بیس تها لیستوجبان فرشاهی بصبر کوش که باصابت الطف
نزوان ز چرخ شود دفعه و بکامه دل در بحاث مفاتح صبر باز کشای اشارت علیه بیغاد پیوست و مردم از شعار سوکواری
و جامه سیاه بر اورنامکند و عواطف پادشاهانه تجدید شامل آن طایفه عالی شان شد همه را باعزاز و اکرام و تلطف
و انعام و نوازش فرمود و بتواضع خود باز کرداند کفتار در توجه رایت کیتی ستان بجانب کرجستان چون همت عالی
نهمت حضرت صاحب قرانی در هر حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلاء اعلام اسلام و احراز ثواب
جهاد بار زنده ضلال و فساد و کسر اصنام مبتلات و بوم قضای عمل که کیتی ملک کرج در سال کذشته باید که آن دولت
اسلام پناه کرده بود و می بایست که در آن هنکام رایت فتح آیت را باقدام مسکنت و ضراعت استقبال نموده بود و در سال
جلاد و روی بفزع و ابتهال بر خاک تذلل سوده و فرسوده و تا غایت از سابقه شقاوت توفیقات سعادت نیافته
دین و عزت پادشاهانه باعث آن شد که حضرت صاحب قران عزم کرجستان جزم فرموده بسعادت و اقبال سوار شد و بصوب
منکول روان کشت و سلطان تار دین ملک عیسی از تفاعل که پیش از این نموده بود و در یافتن دولت بساط بوسی شاه
پشیمان شد و ذات کردن و بکشاد اوزا جوز نوش داد و لطف آن حضرت در مقصود نیست و با وجود هر کونه خوف از بیم
و بیم از تقصیرات خویش با بنی لرزان و دلی ریش روی بادرو کیهان پوی نهاد و چون برسید از رای فرخ فرهنگ شاه زاده
شاه رخ را بفیله حاجت ساخته دست توسل بذامان بندکان آن آستان زد شاه زاده جوانبخت او را بدرکاه عالم پناه آورد
و او سر برهنه کرده بشیوه کناه کاران درافکند و شاه افروزده زبان دعا کوی شاکر باعتذار و استغفار روان ساخت صاحب
قران فریدون منش بعنایت از عتاب و سرزنش از سرجریمه او درکذشت و بعنایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار کرداندند و مال
و خراج مبلغ شاه زادی اورده بود با پیشکشها لایق بمحل عرض رسانیدند و ملحوظ نظر تربیت کشته باج و خلعت و کمر مرصع
و سوقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته دختر او را نامزد امیر شاه زاده ابا بکر شد و شرف مواصلت با دودمان بزرکوار بلند
پایه و نام بلند ارزانی **بیت** اکر عفو شاه شاهی که می کند فلک شاه رو کنه را ز خلایق و در دین و لا هوانی سرپر ابو بقا
کرچی با بنی پیشکشهای لایق بدرکاه اسلام پناه آمد و بوسیله امرای عزیمت بوسی و با ثر پیشکش کردانید از جانوران و
دغنیان بکشید درهم از حکام کرج کوسید برادر کرکین که با او مخالف بود با قدام عبودیت شتافته ساحت جلال را
فرسوده جبین خضوع و خشوع کرداند و برسم معهود پیشکش بکذرانید و از هر جانب مرزبانان آن حدود سرفراز
ولایات اعلام حریم اهبت و جلالت که ملاذ ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود بر عتبه اخلاص مینهادند و ورکان
حق مکارم و الجاشی و عرض پیشکش و تحف تقدیم مینمودند و مرام حضرت صاحب قرانی شامل حال همکنان کشته
هر کس را بحسب حال و در خور مقدار رو متی لت نوازش فرمود و بنوعی عاطفت مفتخر و سرافراز و مستظهر ساخته و خلعت پوشانید

بجای خود باز میکرد انتهی بیت پیوسته باد بکام شهنشاه جهان زمان آمده‌اند و روند سرافرازان جهان گفتار در تفویض حکومت

شیراز بامیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ نوبت دوم و حکومت اصفهان ببرادرش امیرزاده رستم و رجوع امکول نظام حکومت شیراز

حضرت صاحبقران بود و حال امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ باز شد و او را بصنوف نوازش سرافراز کرده ابواب دار الملک شیراز

بجدید ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع در آن باب کرامت فرمود و خلعت و کمر کوهی و تا مور ساخته روان کرد و لطف الله

مور را منبوغ و جلیبا شاه برلاس را بملازمت او کردانید و کوس شیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه اردوی کیهان پوی گردد و

در بیلاغ حضرت رسیده بود که فرستاده بوی رسید و همانکه بر فرمان وقوف یافت بی توقف عزیمت عود و فرزندان را از اعمال جر

بادقان که از جمله مراحل و منازل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که اصفهان را بتو دادیم از عرق انجا فرستاد و خود بود

جو دوشه قلوار مهنا و انجال عمارت باز او روهم در خانشاد امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود و رسید برادران یکدیگر را در کنار

کرفتند زبان تهنیت و استبشار باستغفار احوال و اوضاع برگشادند و حکم فرموده هر یک روی عزیمت بمقصد خود نهاده امیر

زاده پیر محمد بصوب شیراز روان شد و امیرزاده رستم کاشته را بضبط اصفهان فرستاد و خود بتوجه دشادانه بعبادة تلعه مشغول

گشت و از امور باذان کردانید و من الله التوفیق والاعانة گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر بجانب

بغداد و ضبط عراق عرب و دیار بکر و توابع و لواحق آن چون سلاطین کامکار و پادشاهان جهاندار همواره کما قال الله هو الذی

جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات آثار اسما و صفات جمالی و جلالی حق جل و علا و نتایج لطف

و قهر الهی تبارک و تعالی اند و زین عالم غرا از ایشان طائفه بزرگوار عالی مقدار کمال ظهور و اظهور مظاهر بی آید کاهی کما

خشم غضب الله علیهم و لعنهم درخشان کرد ایشان بر نیران کین مخالفان بر افروزند و کشور برانداز شد و چون لطف عنایت لعفو الله

لکم و هو ارحم الراحمین در چهره اعانت مظاهر ایشان بنا لتفات ظهور شمع مکرمت و رحمت بر افروزند و ملکها معمور سازند

بیت که خوش شود که جان خوش شود الحمد لله عجب یار مرا خوش خوشت لا جرم چون حواله امضاء قادر گرفت آن

بهمایون نخواهی مصراع سر سخن بشری مولیانی مولد صبوح ذکر یافته از وصول در نزول موکب ظفر قرین مرتبه سپهر پیمایان

حضرت صاحبقران شاه زاده کان و نوبیاتان اخصار فرموده زبان کوهر افشان که تر طلع سلاطین اقبال بود بر کشاده که چون از

اعمال بغداد و بواسطه مخالفتی که باما کرد بر باد دادند و بدان حکم باشاد دند خود زاد و مملکت را بر باد دادند و از آب

و اشتمام آن دیار و یکبار دیگر برافتاد و چون بغداد از امهات بلاد اسلام است و علوم شرعیه از انجا انتشار یافته و مذهبها از انجا

اشتهار پذیرفته خاطر نگران است که آن مملکت بحال عمارت باز آید و بار دیگر مرز و بوم بتشیین قواعد نصفت و عدل گرداند

زبان اعلام حسنات و ثنا بیارائید که بیت نو عمر بوم بنا پایه از انکه در عالم عمار فنا نو بدبنا آبکار پس طوفان و را

عالم آرای امیرزاده اعوان دولت و انصار ابهمت و مراعات امیرزاده ابابکر جواد رفت و حکومت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان

و ساير دیار بکر داده آن ولایت و هزار جات اعمار و ایمار تو ابع و ملحقات آن بدلخواست تا مرزا شاه زاده منشاده انتهی و بود و جماعتی

از امرا و عظماء مثل ایلچی سلطان برلاس و تیمور جیره و امیر سوعنجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه اینافی در

نوبتان را با لشکری گران ملازم رکاب پادشاه شاهزاده و امرا و عساکر عراق عرب و اکابر آن نواحی را اعلام رسید و شایعه او فرمان داد

و او را امر فرموده تا از راه دیار بکر در آمده اعصادل در یبان از اطراف هر که ناموافق باشد او را بر تیغ سیاست نیست کرداند

و بعد از آنکه دیوار و اعتدال کراید به عراق عرب توجه نماید و بجنت بدفع قرا یوسف که در آن وقت بر عراق عرب مستولی گشته بود

اشتغال نماید و بعدا ز آن مردم از اطراف و نواحی را استمالت فرموده توجی سازد که بزودی معمور گردد چنانچه در سال اینده

قضاء الله و قدره المبرم عمل جلاز از اعمار و اند شود و ما التوفیق الا بالله سبحانه در شرح قصه اسلای یافتن قرا یوسف

بر عراق عرب ان است که او از خوف عساکر گردون مآثر گریخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر یافت و چون سپاه ظفر پناه در

روم بحوالی مصر سید شد با زانقا و اجبر بعراق عرب آمد و لشکر ترکمان را جمع آورده و زبیانان هیبت شوکت و سلطان

احمد از بغداد طلب خود سلطان طاهر ابن جلایر و بعد از آن سپه و زیرا که مدار کار امور سلطان طاهر برادر بود بکرفت و سلطان طاهر

از آن حال متوهم شد و هر آینه بدر مثل محمد بیک حاکم ارمی و امیر جلیل ملند و میکائیل دقرقر شاه که ایشان نیز از سلطان احمد

بودند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و تب از جسر گذشته باین طرف آمدند و چون سلطان احمد از آن حال آگاه شد از جسر

بیرون آمد و کنار آب گرفت در مقابله پسر را از جنبش نوکس پیش قرا یوسف فرستاده او را طلب داشت و چون قرا یوسف بار یوسف

باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر آراسته جنگ واقع شد و شکست بر طرف سلطان طاهر افتاد و او در حال فرار جویان

آمد خواست که مرکبان از جو بجهانند با اسب و جبه در آب افتاد و شعله جوشش فرو نشست و چون سلطان طاهر غرق و آنکه

شد و امرا و لشکریان که با او بودند متفرق و پراکنده گشتند سلطان احمد از قرا یوسف اندیشناک شد و به بغداد رفت قرا یوسف

از عقب لشکر کشیده بدر بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از بیم جان بجایی پنهان گشت و شخصی قرا حسن نام او را بدید و در

سلطان احمد را از انجا بیرون آورد و او را بر دوش گرفته و پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخص حشمی رسیدند که کاری داشت و

قدیران سوار شده با قرا حسن بکرنت رفتند تا در عمر او بیان که در تکریت بود بجهل سر اسب و اتفاق و اسلحه و رجوت و اتمام

نمک کش بیان متهیه کرده سلطان احمد گردد و بعضی از امرا و نوکران که سفر نشسته بودند شیخ مقصود و دولت

و تابان عینم در انجا بدو پیوستند و او انجا متوجه شام شد و عراق عرب بتمام بتصرف و استیلاء قرا یوسف در آمد و چون

بحکم الکلام یجر الکلام این قصه گذارش یذیرفت عنان خامه باصل داستان انعطاف یافته عود میشود که چون حضرت صاحب

قران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد در غایت شان کمی بود و جز فرستاد پیش امیرزاده رستم که متوجه بغداد گشت تا امیر

زاده ابابکر ملحق شود و باتفاق در جلادت بدفع قرا یوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا از همدان و کلین شوی

از همدان و شاه رستم از سنقر و دینور بمجموع ملازم امین زاده رستم ببغداد رفتند و چون امین زاده ابا بکر بر جسر موده روان
شد و باره پل رسید بند عبدالله حاکم ابخاز و کلانتران که پای حصاره از محل خود بیرون نهاده بودند همراه ابابکر رفت و بند کرده در
کاه عالم پناه فرستاد و بجهت پیشکش اسپان تازی مصحوب آن سلطان ارسال نمود و پایه سلطان بلاش در انجا و بهت جلوه کرد
و بر فرمند و امین زاده ابا بکر اعرف کذاشته از انجا با لشکر منصور قرا یوسف شد و امین زاده رستم بر وقف فرمان از دو وجود غیبت
نمود و براه و بتر ابراهیم لله شاه شد و از بغداد کذشته در حوالی حله با امین زاده ابابکر پیوست **گفتار در وصول رایت ظفر قرین**

بحدود کرجستان و موکب کیتی ستان حضرت صاحب قران از حوالی قارص عطف نموده بسعادت و اقبال منزل ایشان و منزل بکنار
نموده بولایت کرج آمد **چون** بار من در آمد جود و پای شد مبارک شدان کرد او پای کند و چشم شیخ ابراهیم حاکم شروانات
که سلوک جاده بندگی و خانه بمواقدام اخلاص و هواداری همیشه پیشه دولت و بختیاری او بوده بر حسب فرمان روان شد بود
و ملاحل و مخارج کرجستان ضبط کرده و چون ملک کرکین که والی آن ولایت بود از تو جه رایت فتح آیت اکاهی یافت مرغ روحش در قفس
سینه طپیدن کرفت و از سر عجز و اضطراب التجا نمود با پیشکش بسیار بدرکاه عالم پناه فرستاد و مضمون پیغام انکه بندگان را محرم آن کرا(ت)
حضرت بنفس مبارک متوجه فوا ابن خاکسار بیمقدار کرده در مقام خدمتکاری و طاعت کذارد و داغ بندکی آن آستان بر جبین دارد
هر چه اشارت بندکان عالی مکان باشد از امتثال و انقیاد احکام واجب الامتثال بی توقف و اهمال بتقدیم رسانم اما سا بر
مخافتی که از حضرت بی بزرک است و در مجال ان ندارم که سعادت خاکبوس ساحت جلال دریابم اگر همت پادشاهانه
کمتر را محلت بخشد تا ابخاز لشکر علوا و خوف و هراس چون سلطان ملروین و دیگر حکام بدرگاه کردون اشتباه شتابد
و سعادت زمین بوس دریابد غایت بنده نوازی و چاکر پروری باشد حضرت صاحب قران بر مضمون کلمات او که ایلچیان
عرضه داشتند التفات ننموده رقم قبول بر حرف و هذا اکر فرستاده بود نکشید و در جواب فرمود که او را بکوئید که قضیه تو بکسان کرد
اسلام شفیع جرایم و تقصیرات ایشان میشود قبیل ندارد و اگر میخواهی که زنده بمانی و در زان توجه نمای و پیا اندیشه بنا که اگر
عنایت ایزدی شامل حال تو کردد و دولت ایمان در پایی هر کونه نوازش و تربیت که درباره تو بظهور پیوندد که خاطر آن
جانب و اگر توفیق یاور نکند و از آن سعادت بی بهره مانی بر حسب شریعت محمد علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات جزیه
قبول و مبلغی لازم و ولایت تو اینو باز کذارم و مستظهر و امید وار باز کذارم و اهالی آن دیار از قتل و اسیر و تاراج امان یابند
و عرض و ناموس تو بسلامت ماند و الا شعله سطوت قهر کیتی شعله چون روی انجا بدرکاه ما آورد شک نیابی که از اقدام و اثر آن
در شان او جهانگردن باشیم و بسر حال خود بیداد کنی و اگر دز آمدن تعلل نمایی جمع عدد مسموع عذر اقدامات و ... ایلچیان ایلچیا
انصراف یافته باز کشتند و در خلال این احوال داروغه تبریز بیان توجه با عمال تولید کان آذربایجان بدرکاه عالم
پناه آمدند و بسی پیشکش از قاطران و اسپان و غیر آن بمحل عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شفا که دری

از اردبیل خواجه علی سمنانی بضبط و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود برسید و پیشکشها کشید و همت خسروانه از اسم وزیر
و چون وقت ارتفاع غلات کرجستان بود در دل امید داشت که ایشان را مکذارند تا غلها بر دارند و خود را قوی سازند لاجرم
صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا بر سبیل ایلغار ایلغار نموده بر در و مواضع آن پیشه بنان در آمد
ایشان را متعرق و آواره کردانیدند چنانچه کرجیان مجموع بکریختند و امیر شیخ نور الدین چندان بنشست که لشکریان نفرات
علها بدروند و بکوفتند و در تیغ بر داشتند و امرا و سپاه سالم و غانم باز دو همایون باز کشتند و من الله العون و التأیید

گفتار در فتح کرنیف که از معظمات قلعه کرجستان در اراضی کرجستان بر بلندی کرجستان دوداده در شرف عینو واقع شد و

از جمیع جوانب شد و هوا عفد از صلو بنگاه کز سر بچرخ دوار کشیده دارد و از طرف جنوبیان کوه سعیر حالا کشیده و باد شاع ارد
بدکن شد جا بخلاز بالای کوه جز بنر ندوبان بار بنمان و ظطاران نجر انا آن سنک نیاده بر عجی نزان امد و ان کوه بغیر از
راه باریک بجا بهم ندارد و در پراسش بواسطه درهای نزول لشکر وچاه استعداد دیت لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند
و مسکنها بر داشته و بدروازه محکم کردانیده که بجو دسر قلوات و حوضها و معبر جهت ادخار آب باران مرتب ساخته
و حاکم انجا طز ال که از امرای کرج بود با بیست نفر از عظمای ان ناوران و غلبه کرجیان دران قلعه متحصن شده بودند و با
ز حیره بسیار از اندیشه قوت اسوده بوده ناز فارغ البال بود انجا ببیان از صنع بیچون ام عز المنسون تا الامان آب عقب
ز لال ز از جبه ذخاره چند کلاخوک و کوسفند در انجا بیجر بدند و جمها و شراب بسیار آماده داشته بودند و چون پرتو شعو
حضرت صاحب قران بذین معنا امتداد همت عالی عنان عزم پادشاهانه را بصوب تسخیر آن قلعه انعطاف داد و چون طریق استخلاص
آن قلعه بر طول محاصره منحصر میشد و آن تعذر ذاشت که در جهان محل کرد و منظر بلاد و دشمن اشت پناه اندک وقت شد
و ابته از تدبیر علوفه و علوفه و زنانشد که اب بدشواری یافت میشد تا بقوت چه رسد مردم صورت بین که بجب قیاسات
عقلی استناد امور با سباب ظاهر کنند از ان عزیمت استعجاب مینمودند و زبرکان حل بران میکردند که آن حضرت بنفس مبارک
توجه فرماید که اهل قلعه شاید که از دهشت و استیلای خوف بیرون آیند و حصار بسپارند و اگر چنان نکند بغیر از گذا شتی
و کذشتن چاره نبود که تسخیر آن بغیر غلبه و ازین محالات اندیشه مردم امثال بود غافل از انکه اکثر معظمات وقایع
در این عالم پر غرایب و بدایع بر بیشتر ها پوشیده ترتیب می یابد که افهام عقلا بدان عشور نمی یابد و پیش از وقوع اشعه شعور
از کنا بزان نابد بخصیص کما جل بظاهر عقدرت پرور دگار در این روزگار ذات بزرگوار صاحبقرانی کامکار بود
تا بجر از صاحب شاهنشاه آید **عقل الکلتی بحیرت خاید** القصه دوازدهم رابع عشر محرم الحرام سنه ثمان و ... رایات اسلام پناه در ساحت
حصار نشانیدند و وصول بر حوالی قلعه که نیش اعراض وار قلعه حیدر چند بو نیم پیشکش با جمعی بیرون فرستادند و زبان
با ظهار بندکی و فرمان کرداری بر کشادند و چون بدانست که بندکان درکاه کردون محل امثال آن تملق و حیله دست

از ایشان کوتاه نخواهند کرد پشت پندار عصیان حصار بیان داده مخالفت و عصیان آشکارا کردند و با نداختن تیر فرستند

جنادل مشغول بودند حضرت صاحبقران امرا را امر فرمود که باطراف قلعه فرود آیند و طرفی دروازه را بجهانگیر جلادت و کاردانی

امیرشاه ملک مقرر داشته فرمان داد که در مقابل آن حصن حصین بسازند و دیگر از او بود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند

تا اگر فتح کوچ زود بر نیاید جاعتی از سپاه عام انقطاع در آن قلاع مقام جهت ایشان امیرشاه ملک بعد از سه روز دولت قاهره

سلطنت مذکور سه روز قلعه بر افراشت که گنجایش اقامه سه هزار کس داشت و نظائر آن ما حی از سعادت بندگان ایشان سلطنت شان

بدیع نمود و درین اثنا صاحبقران کیتی ستان از برابر قلعه بر پشته قلعه نقل فرمود و محلی که بجای انداختن عراده و منجنیق

بود مخیم نزول همایون بود و فرمود که منجنیق از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که مشرف باشد بر قلعه و چون ان کوه

شامخ از منجنیق و امثال آن خطری زیاده نبود که کوچیان بر فراز آن فارغ نشسته بودند و در خاطر انکه مرغ بلند پرواز

دشوار اعتلا توانند نمود چگونه کسی بدانجا دست یابد چون یکهفته برین منوال بگذشت از قوم مکریت که در کوه ذوار

قاف نظر ندارند بکچک نامی در شاد پیشه پیش و یکم ماه صفر با ستظهار اقبال غریب آثار صاحبقران در ذیل

شد و بالای آن سنگ لایزه که در جانب جنوبی قلعه بود برآمد قلعه رفت و یک سر بر کرفته بالای آن سنگ برآورده

ذبح کرده بنشانه بگذاشت و برآمد و کوچیان را بدان اطلاع نیفتاده روز دیگر بکچک درپایه سر اعلی سرکشید

چنانچه دست داده بود نیازمند ایزد اعلی عطا کنای ارشاد فرمود و از ابریشم خام و ریسمان طنابها و تو بنات و سلم

چرمها راست در یک طناب و سر در دیگری استوار در نردبانی ساختند و حکم شد که چهار کس از مکریت بر آن کوه پاره برآیند

و نردبان مرتب داشته را برکشند تا جمعی از دلاوران بان نردبان بالا برآیند و بفتح قلعه قیام نمایند و حسب فرموده

یکشنبه بیست و سوم ماه بکچک و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با طناب دراز مدد کرد نردبان بان بر قوان کشیدند

برکوهی بدشواری لرزان لرزان از آنجا که روز چهار نفر با آن کوه برآمدند و ریسمان فروگذاشته نردبان بآن برکشیدند

بآن سنگ بستند و امیرشاه ملک بر برآیستاده پنجاه مرد از ترکان و دلاوران خراسان که در مجلس عالی صاحبقران

اسامی ایشان ثبت شده بود از طناب رعداق یک یک را به نردبان بالا فرستاد و دشمان کوچیان غافل که جز کران نور

از عنت طمع نداشته مصدوقه کریمه افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا و هم نائمون بغلطو چون بکل جبه

نظام انکه الیا ایشان ساکنان آن دهها از آنکه بیابند بالایشان بیم و بلاد ماهی و ایشان در خواب باشند و چون صبح

دم طاقی اندرون رایت نور از ظلمه غاف کردون برافراشت و کوچیان تاریک دل از خواب برآمده در حرکت آمدند

از هر ناسیان بیاختیار نعره تکبیر برداشت و آواز بلند بر نام پیغمبران و تا سخ ادیان ذکر صلوات بعرش

و محمود نفر جمان حلیه بند کان شاه زاده جوان بخت امیرزاده شاه رخ بران قلعه نقب کنند و چون کوچیان از آن

کرامت در خیال ایشان نگذشته بود ناگاهی با فتند مراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضعف و دست اضطرار بجادبرد پیکار

برکشادند و حضرت صاحبقران سوار شده از دره عبور فرموده و در مقابل آن قلعه که مجاهدان دلاور بالای رفته

بودند بیست و فرمان داد و تمامی لشکر نفیر در غلغله الله اکبر الله اکبر از اطراف برآورده کوه که فرود کوفتند

انداختند بیت عرب بود دلیران برنداز جنب ز نعمای بوان و زجا هاشکیب و چون راه از فراز آن سنگ تا به قلعه

تنک بود و ناریک دوجا عاصی زیاده از سه کس مجال ایستادن و با اهل قلعه دار و مدافعه و مقاتله دادن نداشتند و غنیمت

مجاهدان دلاور بر پیش کرفته با پای جلادت و نیرو در برابر آن که در پناه آن دست جهاد کشاده ضرب هر یکی جان

بدر و زخم میربودند و ناغازبان ظفر پیشه زامنقب و الله یحب نا تلوا بغضب و قتلوا قتلا کردند ناگاه از شصت

تیری پرخطر بر دهان جانب بر آمد که از صدمه آن زخم تیر جاعت و از پس باز افتاد و تیر را اگر چیان بر داشتند

جهت دین داران عبدالله نیزوار از جوش در آورده شیروار با شمشیر صاعقه کردار حمله برده و ناران روزگار کفار

او را زده دوازده زخم خورده از کثرت جراحت بطاقت شد و بعد از آن ترکان محمود نامی محمود فرجام با کردی

پیش از ناوران که استظهار آن سرکشان بدان بند او بود پای تیک دار اغماز کرد بالا بر آمد بودند بعضی

در دروازه قلعه شدند و از اغا بر جنگ در ثبوت و با نداختن ناوک که هم در تن پای و هم در از غلطه پران نال اشتعال

ذات نهم نصرت شان گلزار لطف کرد کار در شکفتن گرفت و بحکم فتح از در نجمه حطا علینا نصرالحق و دروازه را

بعجالت کرد و ان ما ثر بقلعه در آمدند و چنان فلو که تصور تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ دانایی نگنجید هم در یکشنبه

و بیست و سوم مسخر کشته چنانکه از ابتدا و وصول رایت نصرت شما تا انتهاء تسخیر و استیلا سه روز بیش نبود بیت دولت

قوت بعهد هیچ فرمان ده نداشت لوف دولت طالع صاحب قران برفراشت کوچیان سرکشه چون کار از دست رفته دود

از نهاد در آمد و نهیب انکیش که هر که با ایمان نکشاده بودند باز امان خواستن برآورده و عار کرد نصرت شعار چند نفر از

ناوران از بالای کوه بر پا انداختند و حاکم ایشان از نزول با مجموع کبران بدافعال دست و کردن بسته باطه جلال

چنانچه هیچکس از ایشان خلاص نیافت در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لوق و اعلام اسلام بالای حصار

برافراختند و مؤذنان بلند پایه که نص و حی احسن قولا ممن دعا الی الله صفت علو شأن ایشان از منار افتخار

درون کار منبر نساند فراز آن کوه را بشکوه اسلام آراسته بر بام کلبیا ثالث و ثلثه کو بان اذان محمد گفتند واین

اینحال بدیع منوال الذم ترفتن بر دفعات غزوات محمود بیک نکین کشد بلکه از آن فتح مبین روایح جهاد و اجهاد

صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بمشام جان اهل ایمان رسید بیت کاری که شد ز دولت او در دیار

زاین سبک تکین نشد اندر بلاد هند و بر وفق فرموده اقتلوا شیوخ الکفار واستحیوا شرخهم علی ما ملّه الفضل القلقل

٤٠١

و اکمل التحیات بر آله تمام مردم ایشان را بر تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر کردند و قلعه ظفر قرینه [illegible]
بتیغ ابراهیم و آل سرداران بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و بر حسب فرمان منجنیقها و عراده‌ها
و ملچورها که بر آورده بودند آتش زدند و حضرت صاحبقران [illegible] از انجا بجانب [illegible] بار کشته باردوی همایون
فرود آمدند و پلنگ و دیگر جانداران که قلعه بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود و با نواع عواطف و اکرام مخصوص کردانید
و کلکا فراوان از نقد و جامه و شمشیر و کمر و اسپ و استر و خیمه و خرگاه و [illegible] و قطار و مطار و [illegible] و باغ و املاک و غیر آن ارزانی
داشت و محافظت آن قلعه را بیکی از سرداران خراسان محمد بوزان که پیاده شاه بوزان معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از
خراسانیان را پیش او بکذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را بانقطاع نامزد او فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام
داشته از لوث وجود کفار فجار پاک دارند و کلیسا را خراب کردانیده مسجد سازند و بجای چلیپا و ناقوس ناموس دین
قایم کردانند و من الله التوفیق و التایید انه حمید مجید ذکر آنچه که در اثنا و حالات گذشته وقوع یافت در [illegible]

مذکور مولانا قطب الدین [illegible] بانجا بندکان [illegible] پناه [illegible] پیشکشها [illegible]

دا فرو ایشان [illegible] رکاب با سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هر گونه تنسوقات بمجلس عرض رسانیدند و [illegible]
ایشان خواجه مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیشکش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی آمد و از نقود و جواهر و لآلی و
و [illegible] زرینه و رکاب و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مطار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و [illegible] و زین بیت [illegible]
مرصع بدره گهر [illegible] ذکر پیشکشی چند بعرض رسانید که مثل آن به ندرت چشم زده روزگار غرایب
دیده شده باشد همت صاحبقران در باره مجموع شاه زادکان و امرا و اعیان را از آن پیشکشها نصیبی کامل انعام فرمود
بعد از آن از کرمان ایدکوی برلاس و [illegible] که بضبط مال [illegible] رفته بود و سیف الملوک و قاضی عبدالله که محصل اعمال بودند
بیامدند و عز بساط بوس دریافته رسم پیشکش بجا آوردند که مقررات بتقدیم رسانیدند و از [illegible] کرمان مولانا
ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که هر دو متقلد منصب قضا بودند بندگی رسیدند و شیخ محمود زنکی عجم که کتاب جوش و خروش
که مشتملست بر شمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحبقران نظم ایشان بود و از اتفاقات شیخ محمود مذکور [illegible] از
که در نفس [illegible] اندر افتاده [illegible] بیت [illegible] آن سالک [illegible] انعطاف یافت مصرع
غریق بحر رحمت جاودان باد و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از وفات پدر ذیلی پرداخته
بر تفصیل تواریخ [illegible] عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و [illegible] جراحت ماتمش را بمرهم
بیکرانه تسکین بخشید و از یزد یوسف خلیل که داروغه بود با خواجه [illegible] که بضبط اموال [illegible]
بود و مباشران اشغال دیوانی [illegible] شدند و همچنین از رجوع بلاد خراسان و عراقین و سایر ولایات مملکت

٤٠٢

وعلی [illegible] در اثنا راهها [illegible] و ساختند بارگاه کردون اشتباه فرسوده جباه خضوع و خشوع کردانیدند هر کونه
تحف و هدایا از کرایم اموال صامت و ناطق و نفایس اجناس [illegible] را بوسیله سعادت [illegible] بندکان آستان
ایشان مبذول شد سبحان من الله یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو علی کل شیء قدیر کشاده دل توجه صاحبقران بجانب [illegible]

چون اعتنا و اهتمام صاحبقران [illegible] بدریافت فضیلت جهاد و بر انداختن اهل ضلال و فساد [illegible]

داشت و بعد از فتح و ضبط قلعه [illegible] فرمود و تمام شاه زادکان کرام و امرای عظام و سپاه پناه و سران عساکر ظفر پناه
[illegible] پادشاهانه [illegible] اسلام آرا کفر فرسای عزم جانب [illegible] فرمود و دست [illegible] اموال [illegible] و افضال
برکشاده و مجموع شاه زادکان و نوئینان و تمام اعیان و اماثل و ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه مخصوص
کردانید و همه را در خور حال او کلکا انعام فرمود بیت سر گنج بکشاد و روزی بداد سپه را برآراست و بنیاد نهاد و امیر شیخ نور
الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا با لشکری بیکران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف کرجستان را تا حدود ابخاز
[illegible] و دیار [illegible] ایشان بر حسب فرمان توجه نمودند و راه جنگلستان بود شیران پیشه جلادت درختان انداخته
[illegible] ساختند و مراکب [illegible] و کرجیان [illegible]
[illegible] فرمود و بعد از چند روز [illegible] ولایت [illegible] دهیان [illegible] و از هبوب عواصف [illegible]
عبور [illegible] پناه [illegible] و تاراج کشت [illegible]
شد و کلیسا و معابد ایشان که از سنگ برافراشته بودند با خاک برابر افتاد در بعضی مواضع [illegible]
[illegible] بلند بود [illegible] بالا رفته بودند [illegible] متحصن شدند [illegible]
و صندوقها [illegible] ریسمان [illegible] دلاوران [illegible]
بالای کوه صندوقها را تا برابر مغاره فرو [illegible] و آن [illegible] موفق جلادت در آن صندوق معلق دست شجاعت بنصرت
دین حق بر آورده نیزه و شمشیر [illegible] جنگ می کردند و با وجود آنکه در سوراخ آن کافران [illegible] پنجاه کس و صد کس می بودند
بقوت اسلام و نیروی دولت [illegible] غالب میشدند و [illegible]
[illegible]
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم غازیان [illegible]
ولایت بسیار بود چنانچه شرح آن بتفصیل طول [illegible] و بحکم قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
و لیجدوا فیکم غلظة که نسبت با مومنان خطاب میفرماید که مقاتله و پیکار کنید با کروهی که پیرامن شما اند از کافران و باید
که بیابند ایشان در شما درشتی و [illegible] سخت کوشی [illegible]

آن کرا طات بتفحص دور و کنار آن چون قواعد عقاید باطله ایشان منهدم کرد اینک بودند در صحرا و در ظاهر بعضی از پیچ بر
کندند و بعضی را پوست باز کردند و بعضی آتش زدند و هریم در آن مکان بحفظ از خرابی و اضرار کفار بجا تقدیم رسانیدند و کذ
بجزی کل کفور و روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول رایات سپهر انتساب ایلغار مظفر و کامکار باز گشته بموکب ظفر مآب پیوسته
در روز شنبه یاد بکر بندگان دولت بار بعزم شکار سوار شده در سایه رایت نصرت شعار شکار ری انداختند و باز در جوهر شکار هم
ماه مذکور خاطر موفور السرور نشاط شکار فرموده و فضل خوان از جنس جانوران صحرا و دشت محمود بار ارسال کرده و چون
هنود و حشیان صحرا بهر یزاختند قتل و بعضی و دستان کرج را و جهه عزیمت ساختند و غارت بار حما و آهین لب با پای دهان
برقرار معهود از مقتضای فرموده ایشان و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند از کرجان هر که یافتند عرضه تیغ فنا می
و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش آمد بباد تاراج بر میرفت بیک مجاهد کما از جهد بین کین کشید محابا و داد از ر
ندید از کفار کوپا نشد کی نماند عمارت در آن بوم و برجز بنماند کفار رد و رایت حضرت صاحبقران در تعمیر ابجادور کو
کثرا اسبابان جمعی سرداران کرنج کردند بنیاد کشور کشا و اشهر بودند پیش از این کر فرستاده بودند و کرکین را کاهی داده کر
حضرت صاحبقران بانسپاه کینی ستان بنوابی احامس شدانده بار بارمن و ارهنان از بخواهند ماند کر کین را از ان پیغام که
از معتمدان وهم کیشان یاور بند خوف و دهشت زیاده کشته و در زمان معتمدان خود را با پیشکش فراوان روانه درگاه اسلام
پناه کردانید و ملتمس سرداران کرنج کرکین داد دین نصرت آیین دارند بنصیحت اسعف بجزان قوم خود را جمع بکلمات ثقات و روات
منضبطات و در سلک صحاح اخبار و آثار منخرط کرچون حضرت خاتم انبیا و رسل صلوات علیهم الصلوة والسلام لشکر بر نجران کشید
اطاف اعانتاد و انکار برنیشان اهرار واستکبار باز بشرنا اسلام قبول میکردند و نه جزیه بجوز میکردند این آیت فرود آمد
فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی بگوای محمد
عالفانرا که بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نفسهای ما را و ایشان شما را پس دعا کنیم
بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی نصیب دروغ کو باد گردد که طرف باطل دارند و چون حضرت رسالت پناه آیات نازل
شده را با ایشان خواندند راضی شدند و قرار دادند که از جانبین یک موضع جمع آیند و دعا کنند و از جانب حضرت نبوت
در زهرا و سبطین علیهم الصلوة والسلام بوعده کاه فرموده و از آن جانب نیز جمعی پیاملدند و چون آهنک دعا کردند عالم
نصرانیان با ایشان گفت که من دو چند می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهها از جا برود و اگر شما میکذارید که اینها دعا کنند
بیک نصرانی زنده نخواهد ماند ایشان چون بر قول اسقف خود اعتماد داشتند بترسیدند و با خذعان و انقیاد پیش آمد
بتعهد مالی چند از مشروطه و غیر آن بیاد آوردند و جزیه بر کردن گرفته عهد کردند که سال بسال برسانند و لشکر اسلام
مراد و مرام باز گشت با آنچه بجزان از غلبات جانی که در آن حال شاهد عنود و در واقع چنان بود سرداران کرنج از غلبات

چنانچه که در نسخ ثقات دیده بودند و ابن مقام راست ذیل بودند و چون ایلچیان کر کین بار دوی کیهان پوی رسید ندارا
را ملتمس شاهنشاه تضرع او عرضه داشت که کین در مقام بندگی و اطاعت کفار نیست اگر از بنا من عنایت واهتمام شما توجهی
شود که عفو پادشاهانه شامل حال او کردد و آتش خشم و غضب حضرت صاحبقرانی فرو نشیند او و دین عیال از کراهیم
و نفایس و هدایا آنچه میسر بود اند کرد فی الحال ارسال نماید و جزیه و خراج بر کردن از غان و انقیاد کرفته سال بسال
بخزانه عامره رسانند و از لشکر بان هر قدر که مقرر شود هرگاه که فرمان نفاذ یابد بعسکر ظفر مآب فرستاده اورا بو عجز
بخار کی او رحم آمد و بعد از عرض فرستادگان و گذارش پیغام ایشان بر سم معهود دروقت مناسب سخن کر کین بپایه سریر خلافت
مصیر رسانداشتند و از انوزده معروض داشتند که بی شک همت اعلی بر اعلاء معالم دین و مراسم شرع سید المرسلین علیه
و علیهم الصلوة والسلام مصروف بحمدالله تعالی ناموس اسلام و دین و دیار بنو عی قایم کشته که در هیچ روزگار صد بیک
آن نبوده پیوسته سلاطین کامکار و پادشاهان رفیع مقدار از بی طایفه بهمان خشنود بوده اند که هر سال بار سال الله
هدیه و اسپی چند اظهار انقیاد و ایلی کردندی و اکرا عتبا تا ایشان را بود بشی روعود بی معدود چند از سپاه به لشکر
فرستادندی و بجود ایشان سر حراث بی تا کانه از تفلیس با بن طرف گذشتندی و عبدود ممالک اسلام در آیند
ندی و شاهها بدین طریقه استمرار یافته بود اکنون تعزو و زلت تا هو غ راضی شده اند که درا قاحی مملکت خود دم
در کشیده بجانان نان یابند و مسلمانان نادر الملک ایشان داخل شاخته بر سبیل تسلط و استعلا معاش میتوانند کرد
اگر عاطفت پادشاهانه ایشان را امان بخشد بعضا را ادای جزیه و ساو در هرچه فرمان اعلی نفاذ یابد بجان لیث تطاعت
کنا ری و فرمان بردار خواهند زد و با قامت بندگی و خدمت کار دیگر یام خواهد بود و هرچند ما را رای کونه تبالغها کردند
حیث دین و عصبیت مسلمانی که در جبله حضرت صاحبقرانی مرکوز بود آن معنی رضا نمی داد تا نوینان آن حضرت باعلا
و مفتیان در میان نهادند و ایشان در مجلس همایون معلا از مخفید معتد مات منقول الکلمه بعرض رسانیدند که چون این طائفه
جزیه قبول کنند و متعرض ایذاء مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست از قتل و تاراج ایشان کوتاه
دارند عاطفت آن حضرت بموجب فتوای علما و شفاعت امیر شیخ ابرهیم لاکه یکی از شفیقان او منسوب است ساخته مقبول
ملتمس کرکین را سرکرم ذر جبلانید و ایلچیان را در میان خوف و رجا باز کردانیدند و چند روز دران نواحی بعشرت
و شکار و کامرانی روز کار کذرانیدند تا ایلچیان بتجمیل باز آمدند و هزار سکه رسکه اشرفی آن با القاب همایون اراسته
و هزار اسپ با تیغ نفایس و کرایم اموال و خزانه از آن جمله بسی از ظروف و اوانی از زر و نقره و بلور و بلک
نظره لعل خوش رنگ ابدار بوزن هشتاد مثقال که ازان نوع یاقوت وزن کم اتفاق افتد بپای و نرد ند و بعرض رسانیدند
و اداء جزیه و خراج را تعهد نموده که التزام نمودند حضرت صاحبقران دین پرور عنان عزیمت را بصوب مراجعت منعطف

کرده اند و بعد از چند کوچ بتفلیس رسید و در آن حوالی و نواحی دیرها و کلیساها را بمجموع خراب ساختند و چون از آب
کر گذشته و منزل از اغا عبور افتاد بجهت احداث عمارات سلطان صوفیه را باغ و جهة عزیمت همایون کشته و با جمعی
خاص الخاص خواص از غرفه عباشان از پیش روان شد و چون از بردع گذشته حوالی سلطان از فر نزول موکب گیتی ستان رشک
کاخ و ایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان شد لشکر غرق و لشکریان عرض دو هفته برسیدند و اطنبه خیام شوکت احتشام در هم کشیدند

گفتار در عمارت شهر سلطان و بنا و حصار برج خندق آن از مضمون مصون بلطائف وهو الکریم انشاء الله اکرم

و استحکم که منها اعظم شان الفائق عز سلطان الکامل مستفاد میشود که شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی
آدم است و چون وجهه همت عالی نهمت صاحبقران بی همال در همه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان بود خواه در حضر و خواه در
اثنای سفر هر جا که اندک مددی اقامه فرموده بای ما للناس آبی را اندیشه احداث خیری با یادگار که نفع آن بتمادی دور و روزگار
استمرار یابد درگو عمودی و از جمله در بین ولا که جمشید فیروزه خرگاه خورشید پرتو وصول بر او اسطه بروج خرثنی افکنده
بود و رای آفتاب اشراق برانکه مثلا دی در وا باغ اتفاق افتاد داعیه تعمیر سلطانی از خاطر مبارک سر بر زد و آن شهر
از مدتی مدید تا غایت چنان ویران شده که نه از عمارات آثار نمانده بود و نه از غیر از حشرات الارض در او دیار معمور
بیت چو در سلطان های مردم نماند در و گر بجز باد و گرد و دم نماند چنان گردم و نار بسیار بود که بودن در آن خطه دشوار
بود و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه بهم باد و گاه گوهر افشان بیت زمستان و باد عنبی روز و شب
برآورده از کان فغان از تعب مقارن وصول اجلال و نزول منکبین در آن سرزمین یرلیغ واجب الامتثال نفاذ یافت
معتمدان روشن روان و معماران کاردان طرح شهری بر کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانها و بازار و کاروان
و خان و مساجد و شیان و غیر آن و از اساس انداختند و بلطائف بیهوده بر شاهزادگان و امرا قسمت کردند و لشکریان بجد تمام
بکار مشغول شدند و مجموع آن عمارات از خشت پخته بیکماه تمام کردند و دور باروچه بگز بزرگ دو هزار و چهار صد گز و عرض
دیوار آن یازده گز و مقدار بلندی قریب بپانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن قریب بیست گز و در هر ضلعی از اضلاع
چهارگانه حصار برجی نفیس برافراخته و در میان دیگر برجها برجها ساخته و از هر جانب دو دروازه کشاده و هم را شرفه و کنگره
و مثلثا نداز مرتب ساخته ها که اتمام آن کار که از دست اقتدار سلاطین کامکار بیکسال دشوار بر آید در ماهی که با برودت
هوا و موسم بارندگی بود جز بتأیید آسمانی و عطیه سعادت صاحبقرانی محل بتوان کردن بر کمال ها نازنان کمال قدرت
فرمان روا بجز بد صنع نمایند و بحکم بخاری احوال آن خد بوب ها لکیای عجب بود گاه خشم چون جبین کینی باز و

بیت

مقابلت افکند جهانی ز بروز بو شدی و هنگام رضا چون لب لطف بتبسم نرم بکشود عالمی از نور بهجت و سرور منور گشتی
در آن شهر عظیم بزمی شاد باد رنگ از مفاخر اداعام آباد باد ممالک آرا سلطان و بردع و گنجه و تمام اران و ارمن زمین

رکوه کاه

و کرجستان ناظر زون نامزد امیرزاده خلیل سلطان فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بر محافظت سلطان
تعیین نمود و چون مدار عمارت و آبادانی و بقاء و نضارت وجوه مولدات نباتی و حیوانی بآب است چنانچه نص و جعلنا من الماء
کل شیء حی از آن انباط نهر خ نموده و در مواضع متعدده از قرآن بلسان احسان در معرض تعداد افضال و احسان و وصف روضه
رضوان و نعیم جاودان را بذکر جویها روان تکمیل فرموده که جنات تجری من تحتها الانهار همت پادشاهانه باعث شد
بر آنکه از رود ارس جویی بر بیلقان شود که آب آن بسلطان گذرد و اطراف آن نواحی از میامن آن خیر جاری معمور و مسکون
گردد لاجرم فرمان قضا جریان صدور یافت و ارکان دولت بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند و نواحیان ممالک
جوی را بر عساکر سپهر بر وی قسمت کردند و هر جوی در آن طول آن مقدار شش فرسنگ بعرض پانزده ذرع شرعی بکمال
بیکماه تمام سر انجام گشت و باد بکر بنظام و آخرین ساز جهت آثار جامداری دولت قاهره حضرت صاحبقران انتظام
یافت و ما التوفیق الا من عند الله العزیز العلیم انه هو التواب الرحیم گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران

علما را برای تحقیق احوال فرق دیار سنان و اشاعت دران مدرست کمال افی سلطان مرکز اعلام فرو فرستادن مطرب

حکام عساکر گیتی کشای بود و اعیان و اکابر و اماجد تمام ایران و توران برسم استقبال رایت نصرت منال از اطراف و اکناف
اقدام کعبه جلال لب مرسم بودند و در بدرگاه عالم پناه جمع آمدند و هنگام بار عام در مجلس ارم طبعت حرم احترام از علما نامدار
متمسک تقوی شعار جمعی عظیم انعقاد می یافت و چون خاطر همایون بکشف معضلات دینی و تنوع از مهمات فروع
و اصل اسلامی شغفی تمام داشت و بجهت شریف در میان می افتاد و سخن هر گونه فوائد و لطائف محظوظ میشد از علم
دوزی مسائل الفضل فیض فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و بیشانان و انضال سر بر کرده صاحبقران بی همال
در آن حال رو انداخت که آن بحث بر بجر کش و گوی نزاع بی نتیجه منتظم مقاصد و بطلان امر شود افاضل قضا
نل نما برا وجهه خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علما در هر زمان پادشاهان را نصیحتها بزرگانه کرده اند و
بر کارها خیر داشته اند و از حرکات ناپسند ایشان منع فرموده در این عصر شما را هیچ ارشاد می کنید و آن کرونید تا گر
هیچ ناصح می گویند پیش ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت بر کشادند که بحمد الله تعالی بندگی حضرت از مواعظ و نصایح
استاد نامستغنی است بلکه همگنان را از عادات و افعال و اقوال شاهانه شریف سداد و رشاد می باید آموخت صاحبقران
صیف من آن کلمات اگر چه در واقع چنان بود اعراض نمود و فرمود که مرا ایشان تکلف امیز که بر سبیل ستایش و تملق گوید
در بیان خاطر من جویند را بد که اصلاح خوش بر آید و انی سخن نشاند بیا ان می گویم که مردم معتقد و هوا خواه من شوند
و مرا اساس قائم ملکی با نان باشد که بعنایت ذوالجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال از آن گذشته است که با مثال
اینها احتیاج افتد مقصود من در آنست که شما مملکی امکا ابدوا ابترا از کیفیت احوال و اوضاع ایجاد و کو

معاش داروغکان و کاشتکان دیوان آگاه باشند آنچه فرمایند که بر نهج شریعت و قانون عدالت و نصفت واقع می‌شود
باز نمایند تا بفور آن در اصلاح تدارک پذیر کرده و دست تعرض متغلبان و ستمکاران از دامن روزگار ضعیفان و فقرا
چرا که کوتاه شود علما و فضلا چون این سخنان بشنیدند باتفاق زبان بدعا و ثنا برگشادند و **نظم** بود خدا
از آن خدایی که تا جای باشد نوشابان بجا زداوت جهان یکسر آباد باد دل زیردستان بتو شاد باد جهان دار باد
چون کشت ... پادشاه نامه بیاد ... و هر یک از غث و سمین ... خود معلوم ما باشد بعرض رسانند حضرت صاحب
قران هم در آن مجلس جمعی را از اهل علم و تقوی که بزیور ورع و تقوی موسوم بودند اختیار نمود و هر یک را با الحاق ملازمی
از قبل دیوان اعلی نامزد هر قطری از اقطار ممالک فرمود تا با جماعت ... رعایا و اهالی آنجا و بلاد اکر
بر رعایا جوری و ظلمی رفته باشد تلافی حال او واجب دانند و بدست مردم و شغف خاطر از ارباب مظلوم بر آورند و هر
ثابت شود که بزور و تعدی اجباری کسی شده باشد از اکر خزانه که در آن طرف باشد باز دهند و ستمکاران بسیاست و سیاست
بلیغ عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بغداد از تحقیق ثبت کرده باز کردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و
بیداد بکلی مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفرینش کارخانه اند مرفه و آسوده خاطر توانند زیست و بعد از آن بر افراد برزبان گوهر بار
آورد که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهانگیری و کشورگشایی بود این زمان همگی همت در بند رفاهیت خلایق و اهالی
ذلک ممالک و ممالک است و غرض از این سخن آنست که مردم من بعد بی تحاشی و پروا با عرض ما رسانند و هر صاحب منصب حاکم
مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان و شریران باشد باز نمایند **نظم** بمن داد اکنون جهان پشت راست مرا زین
سپس پاس مردم سزاست که تا از پرنسان ملاذ اکنم ز خاک سیه مشک سارا کنم که با خالق چون جفت کردد تنم نکرد
تنم دامن ... مبادا که از کارداران ما هم از لشکر و پیشکاران ما عجب گر کسی با دل دردمند که از درد او
من ... اگر کار داری بیفشت خاک زبان جو نیابد ز بلند و مغاک اگر نه بایش بسوزم تنش کنم بر سر دار
بر کودکش بگویید با مردم ذی دست دعا باد درویش و هر کس که هست مباشید ترسان ز بخت و کلاه بر تابیاد
کشاده راه که از بر وی کوبد ولان ما ... بجایی که دو بخت ... ... کسی ... و تا نکشد هر دار و
آن یکی ... ... زان از آن داد خواه کرد ... بجایی که باشد ز باران ... و کر
تف خود شید تابد بر تیغ و گر برف و باد از سپهر بلند بدان کشمندان رسانند گزند همان کز انبار دیوان ...
زخشکی شود دشت خرم در تم نلافی آن جمله بر گنج ماست که رنج فرو مایکان رنج ماست بنا بر جزای الله ...
که ابر بهارش بباران نشست بر آنم که گیتی شود چون بهشت کنم دفع دیو بدو کار زشت که چون شاه باداد و
بخشایش است جهان پر ز خوبی و آرایش است یکی گنج خواهم نهادن ز داد که باشد روانم پس از مرگ شاد

و مضمون این داستان یکی از فضلا کردان مجلس حاضر بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت
کرده است و از ابکیه و مشاهده تا الا با علما مصدق شاهد و در آخر با این کلمات ختم فرموده که ظالمیان بدین
عواطف امیدوار گشتند و جانیان با بشارت عدل و احسان مطمئن خاطر گشتند و همه از سر صدق و نیاز بجهت
کامرانی دولت خواهش بجای آورده گفتند **نظم** یارب این کامکار عادل را دولت و عمر جاودانی ده هر چه
حضرت تو بی‌خواهد بخداوند بخت جاودانه ده این جهان چون مسخرش کردی بعد صد سال آن جهانش ده **تمت داستان**

شاهزادکان که بعراق عرب رفته بودند پیش از این رقم زده کلک بیان گشت که امیرزاده رستم در مواخذه امیرزاده

ابابکر و پوسته و شاهزادکان که در موقف یزد و بکار رستم واسفندیار در روز کار بودند بعد از ملاحق باتفاق از وراء
بکذشتند و در ربیع الاخر بکنار نهر الغنم که مقابل قریه سیب واقع است بر قرا یوسف رسیدند و با ایشان سپاه
از سه هزار کس زیادت بود و قرا یوسف با علیه تمام و لشکری گران از آن جانب جوی از طلاق ساخته بود و جنگ را
آماده ایستاده و چون دیده نظر بجسارت امیرزاده رستم را بود و امیرزاده ابابکر از راه ادب با او گفت که
در سلب لشکر شما باشید امیرزاده رستم گفت که من بر حسب فرمان بکلک ملک آمده ام تا دو قول را با هم و هر یک
طرفی در آیم و بعد از این قرار شعله شهناء ابدالسماعه کردار پر از وحش و از جوش و خروش مبارزان سخت کوش
و هوش مخالفان کری و کوری ماند و حس و غیرت امیرزاده رستم دوان از جوی بکذشت و بر دشمنان حمله برده
محاربه و قتال افروخت **نظم** دهاده برآمد ز هر پهلوی چکاچاک برخاست از هر سوی تو گفتی هوا تیغ بار
همی سر ز شرطان میغ دار دهی ز بس کشته و انکنده دو و منی شد از جوش کشتگان اهتمی و در اشنا دار و
مصرع از اسب پیکان چون زهره ... بار علی برادر قرا یوسف از بار کجه در افتاد و سرش از تن جدا کردند و سا
لشکر منصور هم از جوی گذشته کوشش ... جهاد دانه نمودند و امیر سونجک داد مردی و مردانگی داده **بیت** بهر جا
تافت با تیغ تیز عدو را نبد چاره غیر از گریز مخالفان چون شوه جلادت سپاه ظفر پناه مشاهده کردند در
اضطرار بجنوب فرار اورده ند و قرا یوسف با حال تباه رو بپا چون روز دولت خود سیاه نهاد و معتمدان او
با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشام او که قریب ده پانصد هزار خانه کوچ بودند با اموال و اسباب و کله
از گاو و گوسفند در تصرف غنائم مجموعه اسبان و دختر قطعا کرده تا شاهزادکان و لشکریان امیرزاده رستم زن قرا
یوسف که نام او اسکندر و اسپند بود و لا اتباع و اشیاع و خویش و اقربا درویشاه مشاهده او را و بندند و بعد از عرب کرد
تمام اقوام اعراب بر شهر حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و متعینان نواحی که تا غایت گردن اذعان ننهاده
بودند هر زمان مطیع و منقاد گردیدند و در آنشا بهر سلطان و کمند آن جلو کرد امیرزاده ابابکر شارق و فتلغ

درویش بگیرد و از قبل امیرزاده رستم از پیر نوبی اوزبک برسید مذکور بشارت فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرض همایون
رسانیدند و سر برادر قرا یوسف را که سپاه مظفر لوا در موقف و غارت جدا کرده بودند بیاوردند بعد از آنکه مواد شر و فساد سر برادر
قرا یوسف و بکراز از دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابا بکر از سر فراغت و صرحت ولایت بلاد خرابی آن مملکت اورد
و با هتمام زراعت از اسمال نموده بعمارت شهر بغداد و زراعت مزارع و مواضع قری و ولایات مشغول شد **گفتار در رایات**

امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر وقایع که در اثنا بعضی سلطان و حضرتها از دست امیرزاده عمر شاه زاده میران شاه که

در سمرقند بود و حضرت صاحبقران پیش از بی او را از برای تفویض پادشاهی آذربایجان و توابع آن طلب فرموده بود در ادای سلطان
برسید و روز جمعه غره جمادی الاول سنه ۸۰۹ که بحقیقت غره ماه جلالت و جاه و اول سعادت و اقبال او بود بشرف بساط بوس فائز
گشت و در آن ولا نوکری کس پیر عمر از بغداد مدد سر ملک غیاث الدین خاکم در کوچک که در بین ملتفت حیات و ضلالت دم از عصیان
و مخالفت میزد بدرگاه عالم پناه آورد و حکم کرد که نغش را پوست کنند و بکاه اکنند او عبرت است و عیش دیگر متمردان
طاغیان شاه و هم در خلال آن احوال تحفه علامه حضرت صاحبقران مولانا قطب الدین قوی را که پیش از بی با علمای شیراز
از اعیان امرای بودند بواسطه بیدادی که با اهل فارس کرده بودند از جمله حکام متوجه و مصوب بار شده کهان جو مبلغ سیصد هزار
دینار کپکی باتمام نشاندند و پیشکش از بغدادیان و محصلان مسعود و مولانا ساعد همراه جماعت مذکور آمده بود و صورت حال را بکلانتر عرض
بر لوح ضمیر منیر نگاشته خطاب فرمود بر لیغ لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که شیخ درویش الهی او را بر دادر امر نحو
معین ساخت تا وجهی که بعلت نشار و پیشکش از مردم گرفته است بدو داده و وجوه را بصاحبان حق باز رسانند دار عون نوکر او
که در دیوان میداد و بجلی دینار بود از خلق بیاموزند اگر بعضلوی جوی رنت باشد جیران حال اظلال بیند به او را واجب
و خواجه ملک سمنانی را جهت ضبط اموال شیراز روانه کرد تا پیند و حکم شد که مولانا ساعد نیز باز کرده و بوغا بار رسانند که هم
ز باد فی مولانا قطب الدین با دنکاب آن جارت عوده از پیش او بوده نیز رجسد فرموده حضرت صاحبقران و چون احکام
ابقا ذ پیوست و جماعت مذکور را بیرانه رسانیدند اما غون را برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلایق شهر و ولایت در مسجد جامع
شد بود بر بام جامع از خاص و عام پرسیدن مولانا قطب الدین را بازنا و الامه و دوشانه در پای منبر سنگین باز
شستند و مولانا ساعد به بالای منبر برآمد و سخنان حضرت صاحبقران بسمع خلایق رسانید و بزبان ظرافت بسیج
عمادالدین غیرت را کرده بود بارین عبارت ادا نمود که **چیست** اگر خراب شد این مملکت ز شاه ملال که نیز در مردم دانا کنار
مولانا ساعد و از اطراف و جوانب جامع غلغله دعا و ثنای حضرت صاحبقران بسامع ساکنان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد
دینار کپکی که باز آورده بود مدت دو ماه بموجب خطوط قضاة دانایان مملکت بصاحبان حق رسانیدند و حضور مظلمان و
رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحائف لیل و نهار بیادی روزگار باز و لیکن از امیر زاده میر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین

ساز لانه و دو شاخ برداشته بسر قند فرستاد **گفتار در رفتن حضرت صاحبقران بقراباغ و ذکر احوالی**

که در آن مدت واقع شد چون خاطر همایون حضرت صاحبقران از کار سلطان فارغ یافت رایت نصرت شعار بعزم

قراباغ روان شد و رای عالم آرای اشراف یافته بود فرمان اندراست بود و در اعالی عشلاق قرنور با هام بسیار ساخته بود
و انام و هیز داشته و بعد از وصول همایون و بارگاه خاص بجهت نزول اجلال و عکس آن اعظام بافت و شاهزادگان
و نوئینان مواضع خویش را لایق نزول بنا را راستند و سایر اتباع و لشکریان هر یک بجای خویش فرود آمدند و از شکوه
شوکت آن معسکر محشر انبوه وکال بسطت و حشمت مواقف اهیت و جلال زمستان قراباغ رشک بهار تازه شاخسار
باغ و دولت باغ و راغ و امیرزاده رستم که پیش از بی فرمان طاری شد بود که در قراباغ تقویت لشکر که از برای تقویت
الوس هولاکو خان با امیرزاده تقویت و ظفر منصور خواهد شد حاضر گردد از راه قلاع و سنی آمده بعزم بساط بوس مستعد گشت
و چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که باشارت حضرت صاحبقران بحمل خود منیروزه کوه و دماوند رفت آثار و علامات
عصیان که بر صفحات احوال و اوضاع او ظاهر شد امر فرمود که امیر سلیمان شاه متوجه ری شد و او را بتحقیق و تفحص آن حال
و حکم شد که امیرزاده رستم نیز در کفایت آن مهم کمر موافقت و معاونت بسته دارد اگر سکندر احضر توفیق راهبر
و از ظلمات ضلالت بیرون آمد با قدام بندگی و خدمتکاری پیش آید کام امید او از چشمه عنایت و الطاف شاهی سیراب
و اگر در سیاهی تباهی و گمراهی باشد پیادگان قم و کاشان و ورگزین و آن نواحی و سرزمین جمع آورده و هلاک ساختند
از پی او بروند و جبال دش برانداز ند امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه با امتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند
و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساوری لبادار رکوطوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشها و فراخور از تانو و غلامان
و کنیزان و جبا و اسلحه و رحوت بعرض رسانید و هزار اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارکان دولت
را پیشکشها کرامند و وظیفه هواخواهی و خدمتکاری بجای آورد و در آن ایام هر هفته بطالع و هر چند روز بسبب جشنها
عظیم فرمودند و داد عیش و کامرانی دادند و در آن اثنا خبر احوال از عراق عرب تواتر یافت سلطان احمد جلایر که هنگام
هشتاد ساله در جوار عداوت و خلاف لشکر و غناه بود بیاورد ند و بر شد باد حوادث زمان از پای در آمد باز جمع
بلاد آنجا از نسبت و اوقات سبیل بر که عدیه الخطایا و انبرکات برسید و صاحبقران پاک اعتقاد سلوک فضال الرحم کرده
جمعه برسم استقبال بیرون فرموده شد و شاره الیها قامت براسم عزا شاه زاده محمد سلطان زاد و شاه از سر برداشته آغاز
زاری کرد و حضرت صاحبقران او را در کنار گرفته بسیار بگریست و از طرف ما وراء النهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمد و دیگر
مواضع سادات و اکابر و ائمه و علما و مشایخ مثل خانزاده ابو المعالی ترمذی و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل
کشی و پسران شیخ الاسلام که عبد الرحمن و عبد الحمید دیگر بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلقی

فضلای مستعد کشته مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند و بهر کونه مواعظ و نصایح از قرآن و حدیث خاطر همایون را تسلی دادند
و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانکیر بزلال مقال اهل کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر همایون را بتحقیق مسائل
علمی و معارف دینی میلی تمام بود هر روزه بعد از انکه را امیر از قضایا ملکی و مهمات سلطنت و عدل کستری فراغی حاصل آمدی
اکثر در روز فضلا و اطراف علماء و اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و بمباحثات شریفه الفاظ و مسائل شرعیه و بحث از دقایق
علوم و لطائف اشیاء محفل آراستکی دادی از سوانح حالات که در قضا عنفوان اوقات وقوع یافت آن بود که نویسندکان
دیوان کرمان معزول ایلکو کرده بودند و بلیغ تمام بنام او رقم زده و این معنی در زمان عمارت سلطان بسمع حضرت صاحبقران
رسیده و در دیوان اعلی بتفحص آن قضیه مشغول شد و در این محل حسن و علی بوبان اغا که عم زاده آن حضرت بود و محسن آوا غا
حاکم ایلکو بمیان در آمد و آن معامله را بصد تومان کبکی آخر ساختند و ایلکو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانه عامره
رسانید و حکومت کرمان باز باو قرار کرفته و حضرت استغراق یافت و حکم شد که محمد بیک کرمان رسید برادرزاده او سلطان بایزید
که او را هنکام توجه آید کو بجانب آذربایجان کبهان پوری بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی کردد و انوشروان پسر بیان
اغا آکه به تحصیل اموال آذربایجان بیرون روانه داشته و پیر محمد بولاد که از امرای امیرزاده شاه رخ بود به حکومت شادی فرستاد
و بیک ملکشاه اغا که حرم امیرزاده پیر محمد جهانکیر بود از غزنین و قندهار از ملازم حریم جلالت و اقتدار آمده بدرکاه خلافت
آمدند و پسر خالد و یوز بجز سلطان محمد که هر سه سلیل صلب شاهزاده شهزاده اند بودند و هنوز در صغر سن همراه پیاده بودند بسعادت
بساط بوس فایز شدند از تفاصیل تحف هندوستان و ظرایف و برکات و تنسوقات آن دیار پیشکش بسیار کشیدند **کفتار در دوبه ثنا**
زاده جوان بخت امیرزاده شاه رخ بر حسب فرمان بصوب کیلانات چون ملوک کیلانات بجهد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده
بدرکاه شهنشاه پناه نداشتند غیرت پادشاهانه باعث تصمیم عزم آن جانب شد و راه صواب نمای قراولان را سر ایشان در باقر
و بلاد آن با محمد بن مادر علی سلطان نواحی و بایزید پورلدانی و جلول بر لاهی روان شاهخ عار فرمود که در جنکل و کیلانات
در آمده قشلاق کنند و امیرزاده شاه رخ را فرمان داد که صوب کیلانات او جه همت و عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل اغاج شود
شاه زاده بامتثال فرمان سعادت عنوان و فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم
درستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیکر امرا و تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت انتساب شاه زاده بودند و چون
بقریه بغاوج رسیدند و توقف نمودند و حکام کیلانات از استماع توجه لشکر کردون اقتدار از فرط اشتعار شعله اضطراب در خانه
تمکن و وقار افتاد و مبلغی عظیم برسم خراج مقبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعرض اشاد کان ایشان رسانید علی
رسانید و چون ایلچیان فرستاد که اموال اجلا تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیا که از ولات ولایت دیلم و کیلانات
بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی که از عظماء ملوک آن طرف بود با پیشکشهاء لایق مرتب داشته

باتفاق متوجه شدند و دیکر حکام آن دیار هر یک متعلقی با تحف و اموال بسیار ارسال نمودند و چون بر حصول آمال ایشان
جلال شدند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز کشته پیشکش بمحل عرض رسانیدند و بزبان اعتراف و انکسار عرضه داشتند
که تا بنده کان مجموع در مقام خدمت کاری و طاعت کذاری یکدل و یک جهتیم از ادای خراج و مال و ارادت سعی و اجتهاد کشاده ایم
امتثال اوامر و نواهی را کمر انقیاد و اذعان بر میان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را بصنوف خلع و تشریفات سرافراز
کردانید و نوازشها فرمود و چون سید رضی کیا را سلسله نسب ظاهر بدودمان نبوت منتهی میشد مراحم صاحبقران پاک
اعتقاد عواطف کرد و او بنوعی فرمانید که مجموع اهالی آن دیار ممنون منت او باشند از مال کیلانات که پنج هزار
من ابریشم که بوزن شرع توریت پانصد هزار من باشد و هشت هزار اسب و سه هزار کاو مقرر شده بود انچه رسید و لایت
او و ازان امیر محمد بود بصفح و انچه رسید باقی ولایات بود تکفی باو بخشید و فرمان جهان مطاع نفاذ پیوست تا حصه
وجوهات مذکوره آن مبلغ را از ایشان مطالبت ننمایند و در اصواب نمای ضبط قلعه کماخ را که در سر حد روم واقع است
و محافظت آن در عهده شمس نامی که از خویشان امیر عباس بود مقرر فرموده او را با جمع روانه کردانید و از جمله وقایع که
در قشلاق قراباغ واقع شد آن بود که سید برکه را مرضی طاری کشت و هر چند اطبای حاذق به تدبیرات لایق و ادویه و اشربه
موافق در معالجه ان سعی نمودند اصلا مفید نیفتاد و چون طومار اعمار آن یکانه روزکار به پیمانه کل نفس ذائقة الموت
رسیده بود نفس شریفها و دعوة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نمود و از تشیمن نعیم و انقلاب بکلشن جنات عدن
مفتحة لهم الابواب انتقال فرمود رضی الله عنه و رضی الله عنه خاطر عاطر حضرت صاحبقران از حلول آن واقعه غبار ملال
شده عبرات حزن و اندوه از دیده مبارک باریدن کرفت و بعد از اعتصام بکریمه انا لله و انا الیه راجعون فرمان همایون
بنفاذ پیوست که نعش او را با خود نقل کرده بامانت بسپارند و در آن مجال لطف پادشاهانه با پسر و لایت سید الله
دلها و ند و در وجه و موافق در کچک با تمام ترابیع ان و لواحق با امیرزاده اسکندر رجوع فرمود **ذکر امتثال حکام ماردین**
و آتش دادن جهانشاه امیرزاده مرحوم عمر شیخ سلطان چون فصل زمستان آغاز انجامید سلطان ماردین ملک عیسی با سر عبد الله
و اسباب بدرکاه سلاطین پناه آمد و محمد نه تف عمر را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد و ملک
الدین تیرنیز از توسطان با پیشکشها و حاجیان بسیار آمد بعز بساطبوس مفخر و مستبشر کشت و ارد و زرده پیشکشها
و فرمان قضا جریان صادر شد که تمام امرا و سرداران الوس هولاکو خان که در مواضع اذربایجان و عراق عرب متوطن
بودند هر یک پسر یا برادر با کوچ بسمرقند فرستند بجهت کفایت این مهم حوزا نامزد فرمود که هر یک فوجی از ایشان
را کوچانیده بسمرقند رسانند و چون ماه مبارک رمضان آمد از عید الغزان در رسید و از وفات شاه زاده سعید محمد سلطان
طاب ثراه یک سال نکذشته بود بضیر ترویج دوم متوجه او فرمان واجب الامتثال از موقف جلال بر جهت آش و اطعام فقرا

ومساکین نفاذ یافت و سادات و اشراف و علما و ائمه اطراف در رأیت اقتدار خویش صف صف قرار گرفتند و بعد از تقدیم مراسم ضیافات و تلاوت آیات کلام الله مولانا طاهر که گوناگون انواع خورشها از حد اندازه و قیاس بیرون بمحل عرض رسید و بعد طاقات و ضیافات مختتم گشت و سید اعلی خاند زاده از حضرت صاحب قرانی اجازه یافته متوجه سلطانیه شد که نعش شاه زاده را از مزار بزرگوار سید ابو حنیفه علی ... علیه الصلوة والسلام بسمرقند نقل کند و وزراء و ولات و اشاط شکار از خاطر بزرگوار صاحب قران کامکار سر برزد و تیلفارات و اقبال سوار شده از ایناره عبور فرموده امرای عظام و سپاه ظفر انجام اشغال در صحرای آن نام جرگه انداختند بدین نوع که **نظم** بیاراسته طوق یوزان کهر بدان اندر انکنده زنجیر زر سگان اجل از اطلس زرنگار چو سنگ شیر گیران تیز چنگ شکار بخشش بدو رسیک تیز تک که بود در گریبان کو بتر سنک همیکل هر بی عزی استخوان بلنک کو کین دنان به تیکی شدی هر تیکه باد کشاد ز شست بعضه هندی شکار و هنگام صیدش چو شد گرم رنگ بر آهو صد آهو گرفته بتک چنان حمله آوردی بر غزی که شیر بر آهو کشد آمد کین شود لاجرم از صبا و پی دو تنک اگر شیر شد آید بچشم از بلنک و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و اصناف چرند گان از وحوش و سباع و سایر طیور ان چندان جمع آمد که اگر وصف آن چنانچه لایق باشد از دیده ایزد مبکو نبد نوشته شود البته بر سبیل اغراق محمول افتد **بیت** جهان در جهان تا نوز نوع نوع جو شکری که از جادران بد بموج و چون حلقه جرگه بر چرندگان تنگ شد آمد و با آداب و رسوم معهود که بنگرا اشارت پادشاه گیتی کرده شد **نظم** بزنجیر کوه و رخ آهو بدست کرفتن نتوانند اندر کمند بنفو که زدن آهو جهان بر داشتند دلاوران جهان و عقیب فراغ از شکار سلطان کیهان ستان سلاطین شکار بارده و همایون رایت **بیت** زفرش فزوده سرو روی زمین بعون و جوان کشت کیتی پزین و الحمد لله العلی الاکبر و همت صاحب قران بد یافزال کامیابی و ثبات وعلما و ائمه سرقند و کش و غار او شاش بلاد و ماورالنهر از طوائف برکات دیار روم واقف گشته از زر دادن و دعوت و غیر آن بصلات داد و انعامات شکار اختصاص بخشید با انواع اصطناعات پادشاهانه از طعمها شاه وار و صنوف لاهوار و زروزر و جواری و غلمان و غیر آن سرافراز کرد اینان اجازت انصراف ارزانی داشت و ایشان داعی و ذاکر و مثنی و شاکر ببلاد و دیار خود

مراجعت نمودند **گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله چون در یورش ممالک شام و روم بحیطه تسخیر** **بندگان صاحبقران گیتی ستان درآمد تمام مواضع این دو مملکت** وجب وجب فرسوده نعل مراکب تسلط و استیلاء سپاه

ظفر اثر گشت و در جمیع آن ممالک سکه و خطبه بالقاب همایون آراسته قبول ادای خراج و مال سال بسال بذیرکردن الحاق نمودند ساعد و برکات با کفار گرجی اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانید بنیان ملکت و شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت **بیت** جهان را زجنبش داده آرام کار به بخشش که بر نعل یادگار داعیه عزو ولد نیان خاطر همیون صاحبقران گیتی کشای کالس واقل اطوار که جهانگیر فلک مهرپرور شرقی ابتسابیا فتار آسمان سیارات سایه محل شرقی و پادشاهی انتقال نموده از وقت

دور نمش فی زیاد باغ و باغ از هر جانب شب شاهی امثل مغرب نهاد بسته بر اطراف خویش افروز کرد **بیت** نسیم جهاب در اطراف باغ برافروخته لاله هر سو چراغ صبا از ریاحین شده مشک بیز بساغ چمن باده افروخته جرعه ریز کل هر سو هزار شاه جمن خوانده بر شاخسار و اتفاق ایشان شه آن قرا باغ هفت نموده در چهارشنبه دهم رمضان سنه شش و ثمان مائه موافق چنین یلدوزی که جه بطلق تمریز سلطنت ایدیوی مدح قند فردوس مانند او آرد و برادرش جبرکتستبه نجات دانیال بگذشت و در علف زار کنار ارس بحوالی قریه نخت آباد که از قرای بهر بر لاس است از مستحدثات التفات جلت حضرت ارزانی فرمود و امیرزاده شاه رخ که برحسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزلغاج رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرین پیوست

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران مملکت پدر بزرگوار امیرزاده عمر را و رخصت دادن وی بجانب ... **... اعلی حذام کامیاب بر تخت ساباط و هشتم جشن تمام نمودن دعا هفت بادشاه** حکومت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر تفویض فرمود در تبلیغ عالم مطاع یاک تمغاء همایون ارزانی داشت که تمام ممالک آذربایجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول و شام تا مصر در حیطه حکم و فرمان او باشد و شاهزادگان که متعلق بالک فارس و عراقین باشند بر جا دو فرمان او حاضر شوند و امرا و لشکریان پدرش امیرزاده میرانشاه را بوی داد و در عقب امیرزاده عمر را اجازت انصراف داده امیر جهانشاه را با چندامیر مثل رستم و تو کل یادگار برلاس و بوز لمای و عنبر هم با ده هزار سوار شهور عال نامزد ملازمت او کرده سفارش کرد که از سخن و صواب دید امیر جهانشاه بجاده نماید و شاه زاده شاه زاده الهیه تا الیع و خلعت و کمر مرصع و اسب و زین آن زرنشان ارزانی داشت و تمام امرا عظام را بکمر سرافراز و نامور گردانید **بیت** وز آغاز شاه زاده بدرود کرد بر خویش مادر و برش بود کرد و امرا از برنکه کرشه نمایه شناخت و امیر جهانشاه از اثر هم این دولت ملازمت درگاه عالم پناه بیاد بکریست و زبان خالق بعجز ای **بیت** فراق پیک هنوز از پیشانی زجشم ناشند دور دل از تصور دیدم چو بید لرزانست سرتیم گشت و داهیان آرا احکام بلا امیرشیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملک عز الدین شرد کو و سایر نیک کوچ و شیرازه و خالیق و نظام هر داعلیه کمر سرافراز نموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب بلاد و الله نافی توجه نمود و حضرت صاحبقران بتو شاپد ملک دیار از اغاکوچ کرده و شکارانداخته حسید نها دانکند و بعد از قطع مرحله علف زار کنار ارس باغلق از نواحی بلاد دور کو بند از فر وصول نزول ارسد کیهان پوده شک روضه منو گشت و در آنجا چند روز توقف فرمود و چون ماه مبارک باخر انجامید و اول روز شنبه که مفتح اسبوع جدید و غره عید سعید بود اقامت سنن و اجابت آن روز شریف و جهه همت پادشاهانه گشت و مولانا قطب الدین جنی که از فضلاء بلاغت شعار در دو کار بود و چندی از اهمال و مفاخر حضرت صاحبقران بکلک بیان نگاشته و تفرات خطبه عید و اقامت صلوات اشتعال نمود و بعد از وظایف فرایض

و نذر افزا صدقه و صلوة و مراسم جلائل و مواهب و جزائل عطايا و صلوة جشن عيد و سانزد سوم آن روز جشيد **بيت**
بکر جشن شاهانه شد سلسله لواى جلادت برافراخته زبس شهر و خان آراسته مهيا شده هر چه دل خواسته **تتمه داستان**

امير زاده رستم و امير سليمانشاه که بجانب رى رفته بودند سبق ذکر يافته که امير زاده رستم و امير زاده سليمانشاه

از بى محمود خان اسکندر شيخ بر حسب فرمان متوجه صوب رى شدند و چون که با نجا رسيدند از برکى داراى جبار و از جاده
مستقيم بيرون نهاده بود و در شهر قلعه اشتر و صلابت سرکردان شلع و قلعه فيروزه کوه را مستحکم ساخته و خود با
خود را اغاکذاشته بود و خود بکوهستان و جنکل جلاو و در رستم دار کريخت شاه زاده بخبار و توبخ نامه رد رطهران
چند روز توقف کردند و از پيادکان ری تا قم و کاشان و ساوه و درکزين و آن نواحى دو هزار مرد جمع آوردند و از عقب
روان شده رستم دار و رستمدار در آمدند و قلعه نور را محاصره کردند و به بهره دولت قاهره بکشادند و ويران ساختند و
ايجا ملک کيومرث پيش ايشان آمد و چون ميان او و اسکندر مخالفت و دشمنى بود بر حسب مقتضه الحرب خدعة او را بکرفتند
پيش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فريب پيغام دادند که دشمن ترا فرستاديم انديشه بخود راه مده و بى توقف بيا
نظم که تو دولت حضرت بعهد درست همان بنده باشى که بودى نخست و عمرى بخدمت بسر برده مفکن در حضيض که پرورده
اسکندر بعد از ظهور علامت عصيان بار ديگر بدان التفات ناکرده صورت طريق مصالحت و دوستى پيش کرفت و او را با نيز فرستاد
از راه صواب چندان که با يکديکر عهد بستند با اتفاق اظهار مخالفت کردند و در اوائل شوال که کنار رابساعلى عظيم نزول نمودن
بود از پيش امير سليمانشاه کوچ کرده و جرائت واقعه را بعرض استادکان پايه سرير اعلى رسانيد حضرت صاحبقران با سعادت و اقبال
روان شد و کس بخراسان پيش امير مضراب فرستاد که با لشکر آنجا براه سابق در آيد و متوجه قهر و انتقام اسکندر نکو نهاد کرد
کردند و در روز هفتم شوال نوکر امير زاده خليل سلطان از جانب ماوراء النهر برسيد و اخبار امن و استقامت آن طرف بعز
عرض همايون رسانيد **کفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امير زاده اسکندر و امير شاه ملک از پيش بجانب ري**
چون رايت نصرت شعار از پيل رود بيلا امير شاه ملک و امير زاده اسکندر با جمعى از پيش بری فرستاد و امر
که از شاه ملک و امرا سپاه عراق ... احشام خلج و اعراب که در حوالى ساوه و قم و کاشان و جاو پراهان تا کره رود شد لشکر جمع
و امير زاده اسکندر را فرمان داد که برود و با امير زاده رستم و امير سليمانشاه ملحق شود و حضرت صاحبقران از دنبال
و منازل کذشته برج نزول فرمود و در آنجا دو کرانه که دنباوند بود اطراف کعبه جلال رسيد و از عقب بجنکل راند بر
و چون سعادت بساط بوس در يافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را به ملاطفت عزت کنار کرفت و بصنوف نوازش مخصوص
داشته خلعت و کمر داده و فرمود که اتفاق ملاقات ديگر معلوم عنقريب مى بايد کما احوال آنجا باصلاح اقامت شد
حاجت بر تاخت و تاراج افتاده و انعامات و عنايت بسيار نمايند که از قرابت و فرزندان سنگ باجر باشد و او را وداع کرد

باز کرداند و رايت فتح آيت از آنجا روان شد در پنجشنبه پنجم شوال سنه ۸۰۶ سلطانيه رسيدند و در آنجا عضدالدين کرمانى
۹۱
بال کيلان که نايب دهشت بودند با هدايا و پيشکش آمدند و بسى اموال از نقود و اسبان داشته و برکات با ورد و در شنبه بيست و دوم
مذکور از سلطانيه نهضت نموده بعد از قطع مراحل فروصول نزول موکب ظفر قرين صحاری قزوين را رشک خلد برين
ساختند و چون امير زاده ابابکر از راه خدمت حضرت صاحبقران اکاهى يافته بود دهل دو اسپه بشتافت و از راه کلش به
در صحرای قزوين رانده بر بساط بوس فايز کشت و امير پير حسين برلاس و امير سونجک ملازم بودند و بوسيله سرای
ملک خانم و امير شيخ نور الدين از حضرت صاحبقران درخواست نمود که بدنش شاه زاده به پادشاه زاده رخصت فرمايد که
بغداد پيش او باشد عاطفت پادشاهانه ملتمس او را مبذول داشت و امير زاده به پادشاه زاده کنار کرفته اجازت داد و چهار
صد هزار دينار کپکى و صد سر اسب با ظرايف و نفايس انعام فرمود و شاه زاده بشارت الهى بطرف سلطانيه باز کشت و چون
رايت ظفر نکار از قزوين روان شد بسوق بلادی رسيد امير زاده ابابکر را دويست سر اسب و صد دست جبه و صد هزار
دينار کپکى انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امير سليمانشاه رفته با اتفاق دولت جلادت بدفع اسکندر شيخی اورکند و حرم
شاه زاده شاهرخ ملک و خواص امير خواجه استيفاء الدين را دخيل که از توابع تعلقات بود رخصت سيور غال ارزانى فرمود و او اجازت
خواسته بطرف سلطانيه باز کشت و شاه زاده بشارت الهى بعقبه طالقون برق کرفته بر آمد و در کجور با امير زاده رستم و امير زاده
اسکندر و امير سليمانشاه ملحق شدند ايشان در آنجا در غايت حزم نموده خندق کنده و بنا نهاده در نظر اسوار ساخته و در آنجا
بيشتر توقف نموده تا لشکر برسيد ندانچه از موقف جلال حکم واجب الامتثال آمد که در عقب اسکندر بروند و بر حسب فرموده
روان شدند و چون جنگلستان بود در ميان انداخته راه ميکشادند و درکها که کنار آنها خراب کرده بودند بجويها و مخنها را
مى کردند و بدين طريق از پى اسکندر ميرفتند و در جستجوى او بهر طرف ميشتافتند و از مغالقات هر کرا می يافتند بقتل
آوردند و راست خود شدند و از سوق بلادی نهضت نموده در روز يکشنبه غره ذی قعده بجلکای ری نزول و در مرغزار سارى مخيم
عنبر نزول همايون کشت و در آن صواب تمامى نحاس ساير وانفال زياده از راه بر بحوار روانه ساختند و نيک ملک آغا را
امير زاده پير محمد با فرزندانش اجازت يافته بجانب غزنين و قندهار روانه کشت و حکم شد که امير شمس الله بن عباس و ديکر امرا
که نقل قرآن تا نارو خانه کوچان و در آنجا در محل احکام ايشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند بموجب فرموده
امرای مذکور با چندين فوج که موکل بودند جميع از قرآن تا نار ايشان را اندرو متوجه شدند و امير شاه ملک که جمع کرد
لشکر از پيش املاک بود با ر دو که کفار پيوست و صاحبقران در يادش و ارادتش **ع** آنکه زعدلش ملک و دين در نازش و
پرورش از مرغزار سارى روان شد و چون قلعه کلاخران که در ذات در نما و ندرو واقع است و بنيان بود رسيد و به نظر
احتياط در آورده فرمان داد که آن قلعه را بکج و سنگ عمارت کرده معمور کردانند و انبار کنند و با لشکر آرام از آنجا

عبور نموده بفیروزکوه رسیدند فیروزه فیروزی زیور شاهنشاهی سلطنت و جهانبانی و جواهر امال و امانی منتظم در عقود دولت

و کامرانی والله الحمد والمنة **گفتار در فتح قلعه فیروزکوه که از قلاع معتبر که بمزید مناعت و محکمی مشهور است و صفت آن در کتب**

تواریخ مسطور و مذکور است قلعه فیروزکوه که بر فراز کوهی عالی ساخته اند و حصارش را در غایت حصانت و استحکام

بر افراخته و پرداخته **بیت** از محکم است کوهی و اندر فراز کوهی دژی پناه جسته از پویه های گردون و چون رایت فتح آیت روز

دوشنبه نهم ماه مذکور سایه وصول بر فیروزکوه انداخت فرمان شد که گرد آن ماثر اطاق و جوانب آن را فرو گرفتند و گرد بر گرد آن ده سوزن

انداختند و فرود آمدند و بهادران پیش دویده سپهسالاران ساختند و بر جیب منجنیق و عراده و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند

رعد اندازان رعد انداز در کوشش و شجاعت بشکان سر بازی از سر گرفتند و چون یک برج از حصار قلعه در دامن کوه بر سر رود

خانه بنا کرده اند و آب آن تا بالا برآورده و مردم قلعه آب از آنجا بر میداشتند دلاوران لشکر منصور پیش دویده آب از پای کوه

بگردانیدند و آنچه در آن موضع بماند بجز گندناذوران و بلیدیها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر اضطرار دست جلادت

بجنگ و پیکار برگشادند و از بیم جان دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقابله باستادند و چون شب درآمد لشکران شاه زاده جوان

بخت ابراهیم سلطان [illegible] و شیخ بهلول [illegible] با بهادر چندان کمند انداخته یک برج قلعه کوه برآمدند و بر باروی رسیدند

و چون حصاریان آگاهی یافتند [illegible] و مصارعه مشغول گشتند و بیرون حصار بدو و فنا از اشتغال یافت و چند

از بهادران که بالا برآمده بودند زخم دار شدند و چون روز شد سپاه ظفر پناه کوه کوه سوزن انداختند و از اطراف

بکرها برآمده احتیاط جنگ [illegible] ساختند از مشاهده آن حال پیر اسکندر شیخی و سائر اهالی قلعه را که از جمله سپهداران بود

صفت نماز بدیرا و دیگر سپاهیان جنگ جو جنگل بودند در قلق و اضطراب افتادند و دل ها به دهشت و هراس بپوشاند

پیش حضرت صاحب قران فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند رحمت پادشاهانه در سلک فرستاده که از خط بپوشانند

و نوازش فرمود و استمالت داده باز گردانید و چون ایشان بقلعه باز گشتند پیر اسکندر و دیگر متعلقان او که در قلعه

بودند بدرگاه عالم پناه شتافتند و قلعه را تسلیم کردند لشکر بیرون آمده بقلعه درآمدند تمام ساکنان آغاز آن کو بیگ

آوردند و چنان حصنی را بدان حصانت **بیت** در و مردم ندیم ماه بود راز از آسمان آگاه بود از برو دی دو ق

تا هفته بدور روز فتح شد و حضرت صاحبقران رنگی [illegible] را چنگی بکو ذا آن قلعه باز گذاشت و دو روز چهارشنبه یازدهم بجانب

دامغان سوار شد و شاهزادها نیز فرمان بر اندند و بمرغزاری فرود آمد و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با شاه

زادگان حقیقا امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اجل و امیرزاده سعد وقاص ملتزم بودند و جلوس

برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شده بودند رایت ظفر پیکر بعزم دفع اسکندر هفت فرمود و در بیست تا ضحای که تا تار

که نقل ایشان ذو عملم خواجه لشکری برنش بود در ظاهر دامغان دست عقد و طغیان از آستین عصیان و تمرد بیرون آورد

٦٧٨

و او از حصار ده پنج اختند و سر خود گرفتند و دار و غاکری که بعد از ایشان بیامد لشکری پر بیش بود که بر هنه و رزم ذارز

افتاده بود بشناخت و از حوش رستی مانده بود او را باندرون دامغان بردند که او را معالجه کنند و از استماع این خبر

دیگر کرها عازم گریختن کردند و چون امیر شمس الدین عباس و اتلمش و پیر سونجک شاه ولی و دیگر امرا تومن که موکل کرها

بودند چون از آن حال آگهی یافتند تیغ انتقام در آن بی باکان شقاوت فرجام نهاده بسیاری از ایشان را بکشتند

از اینجا در اندرون و بیرون دامغان دو سه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرت کشتگان راه بر گذرندگان بسته ماند **نظم**

چه شد دیو بخت تاتار نار هوس بود کرد و پندار تار کلیمی بسر هر چه داشتند رخ از صوب اقبال بر تافتند دگر

خود دند باغی شدند که نفرین بر آن بدخواهان که باغی شدند بشومی اندیشه ناپکار بکشتند از ایشان فراوان هزار ز بس حیف

کشته شد بسته راه عقوبت برآورد از حال گناه و چند فوج از ایشان بطرف جنگلهاء استراباد گریختند و دیگران امیر شمس الدین

را نیز با خود بردند و چون پرتو شعور صاحب قران بر آن حال برتافت هوا افتاد پیلان قوچین و فاصل پسر سیف الملوک حاجی

سیف الدین و ... خواجه رستم بولاد و فخاری بهادر با پانصد سوار از عقب گریختگان روان ساخت و برفتند **مصرع**

که هر جا که باشد بایشان رسند و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق را نیز با جمعی سپاه بفرستاد و ایشان بر

زبان تا بیابان براندند و چون تاتار بعضی کشته بودند و بعضی گریخته و بیشتر امیر شمس الدین و داروغگان برده بودند

از آنجا باز کشتند و بموکب همایون پیوستند و پیلان قوچین و دیگران که اول از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشتند

و از عقب لشکر عبور نموده عبیکل ... در آمدند و در موضع قراقان بر کنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با

ایشان پانصد مرو بیش بودند و تاتار کشش عظیم با ایشان جنگ کرده و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند کا بیش

هزار خانه وار تاتار بدست آوردند و قریب هزار کس از ایشان بکشتند و پیلان قوچین از آنجا متوجه درگاه عالم پناه شدند

و اعرف که با حضرات عالیات بصوب جرجان روان شده بودند چون به بسطام رسیدند امیرزاده شاه رخ جل

شانه براه شابور عازم هرات گشت و سرای ملک خانم و تومان آغا با اعرف براه جاجرم و اسفراین برفتند **گفتار در**

توجه حضرت صاحبقران بجانب ... و ... صاحبقران کامکار ... بود که در کفایت مطالع مهام

ملک و ملت بنفس مبارک خویش التفات فرماید درین نجال عنان عزایم ... بصوب اسپهان اسکندر شیخی معطوف گشت

و امیرزاده شاه رخ را که ظفر کردار ملازم بود اندک عارضه طاری شد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که او و لشکر

باش بر قرار با عسکر بفرمان قریب باشد و او با اهل خود باز گشته هرات رود و شاه زاده بعیش فرموده توجه نمود

دمو که متع ... متوجه جانب جلاد شد و با لشکر داران ... و ... کوهها بلند سر با اوج افلاک کشیده بود و در

... ... و ... کوهسار ناهموار **بیت** ... ...

کمین نشسته بیش لشکر بیاری ایشان درپیوستند و چند روز معرکه جنگ گرم کرده شد و چند نفر را کشتند تا به پای کوه بیامدند اسکندر

کافرنعمت از عجز و اضطرار فرار اختیار کرد و در دره شاه دره و آن بار عجهتم نهاد **چک** چون زوال بخت خود سر کشید جنت

عجب کرجهتم دره است و رایت نصرت شعار در روز جمعه پنجم ذی‌القعده بجلاوند و چون اسکندر را باعث آن موضع که

بود ندو کرجه دو روز دیگر آنان بمحل کوچ کردند و در آن راه رودی است عمیق بسیار درخت که پیوسته انجا ابر و میغ و باران

می باشد و در آن رود آبیست بزرگ بغایت تیز که نه با پیش از آن کذشته و نه لشکر ... و از غایت صعوبت و دشواری آن بهیم

ورد مشهور است و پلی که بر بالای آن آب بسته بودند اسکندر از آن کذشته بود و از او بران ساخته و چون حضرت صاحب قران

انجا رسید عبور از آن آب متعذر بود امر فرمود که پلی بندند تا کوه دشمن که از جوانب و دران آن اکثر در زمین خاک بند کرده

و دیگر سر چوبها بند شد و باز بران سر چوب دیگر هیچ وصل کرده پیش می‌بردند تا معدار چوب بلند بیش نماند و بعد از آن جوبها

انداخته شد و بر بالا آن تخته‌ها میخ دوز کردند و چون پل بسته شد راه کشاده دو روز دوشنبه پنجم ... جهل پهادر که

مقرر بودند با پانصد مرد بکذشتند و از عقب ایشان یوسف برلاس با تومان توشمال بکذشت و بعد از آن امیر خواجه شیخ

علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بکذشتند و بر بالای کوه جهنم دره براه آمدند و جنگها بر

راه بی شائبه ... اسکندر شتافتند و حضرت صاحبقران از پل عبور فرموده بکرد و راه برفت و بر بالای کوه که

ث سواد نزول فرمود و در آن ایام منقل شیخ قبادان بود و در آن منزل شهاب‌الدین کرسکانی از کسکان که از قدیم مراد

بدرگاه اسلام پناه آمده و به امرای دولت پیوسته همایون مستوفی کشت و فرمان حرم صاحب‌عزم صاحبقران لشکر

در آن جنگلها بر جستجوی اسکندر از هر طرف روان کرد و جمعی از ایشان سادات مازندران بودند و از قراولان که سابقا

این مهم نامزد شده بودند و از آن جمله توجین و شاه ملک برلاس و بهلول برلاس و صندل برلاس و شیخ درویش الجی و شیخ محمد

قوجین و سیک عز و قوجین و خداداد حسینی و وفادار روز پنجشنبه بیست و ششم در میان جنگل بنزدیک کنار رود بالای قلعه

با اسکندر رسیدند و شیخ درویش الجی از خوف تا رک کشت بلدان همانه که یوسف برلاس را با جمعی از سپاه که از عقب ملحق شده

بودند بتعجیل بیاورد و اسکندر با دویست پیاده و بیست سوار جهت خود با هنک جنک از جنگل بیرون آمد تا بیشان دند قرا

ولان لشکر منصور که در سیاه بودند بیشتر فرا پیش شدند و شجاعت و دلاوری اسکندر که مرتبه به ایمن را ملاحظه کرده بودند ملاحظه

شد و در وقایع او را جهاد و جلادی بود چه مشهور است که از قبیله او از نسل بیژن اند که پدرش کیو بود و مادرش بانو

کشت حواهر رستم چنانچه و زدکی از زبان بیژن گفته که **چک** نیا شیر جنگی پدر کیو کرد هم اکنون ببینی زمین دشت زرد

و با این همه قراولان از بیم بازخواست حضرت صاحبقران دل بر مرگ نهاده با ایستادند که اگر قضای بند هستی

او را بدولت قاهره آن حضرت که از کثرت تجربه اعتماد بران داشتند دست جلادت بر تیر و کمان بازیدند

اسکندر با سواران خود چند نوبت حمله آوردند و ایشان پای ثبات افشرده بر باران کردند و اسکندر را کاری

پیش نرفت طاقت الامر اسکندر که در رکاب همایون بود درزوان لشکری بی جهید بشانت کفران نعمت مانده

عزای زد و برتافت و پشت هزیمت داد با آنکه غلبه از سوار و پیاده داشت **نظم** بکون و مکان هیچ کاری بتر

بتر ز کفران نعمت مدان شوم تر ز کفران نعمت چه آید جزاین که نقصان عمر است و حرمان دین بکفران نعمت

دلیری که کرد که در خون خود پای اسکندر خوزد سکندر که بدریم روز کار ز کفران نعمت چنین کشت خوار و چون

از بهرزوی ایشان صاحب قران اسکندر از ناموز در زمان با غلبه لشکر از جهان هراسان شد و مبهوت را

که انشرا جنگل درآمد و بکریخت قراولان بجای خود بایستادند و ندانستند که او بکدام طرف بیرون رفت و یوسف

برلاس و شیخ الملوک و حاجی عبدالله عباس از عقب برسیدند و با قراولان باتفاق بطلب اسکندر درآمدند

دشت قلطه بنهب و غارت برکشاده از اسب و شتر و اقمشه در زر و غنایم بسیار بکرفتند و شب در آنجا توقف کردند

و امیر سونجک با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بود روان شدند و از طرف دشت جب بیامدند

ایشان پیوست **نظم** چو شد دامن روز و شب دامن اندکشید درخشنده اختر ز بالا بدید امیر سونجک از طرف

دشت جب بجانب کوه و جنگل دره آب هر جست و جوی اسکندر را درکرد و بهم زاده او لهراسپ و دو پسر کسان او بر سیل

در پی کرد و امیر علی لیس اسکندر را و خویش و زنان و متعلقان او را اسیر بکرفتند **کشاده در خانه امیرزاده سلطان**

حسین را اسکندر شیخی متابعت شد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علی بهادر را با همقلای دیگر او را

در شهد و باتفاق در عقب ایشان بجلد تمام روان شدند و چون از دو روز نیمه بکذشت در میان جنگلستان دریا

کنار با اسکندر رسیدند و او با دویست پیاده بود و پنجاه سوار مجموع از بیم جان جنگ را آماده شد و در مقابل بایستاد

امیرزاده سلطان حسین با ایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر کشتند و پیاده

و سوار از جنگل بیرون آمدند از جانب ایشان بشتافتند و ایشان باز کشته و با تیغ انتقام در ایشان آوردند و بسیار

بکشتند و چشم پیادگان را خون فاخاک برابر ساختند و از آن جانب وفادار داد مردی و مردانکی داد و او را ابیز

زخم زده بودند و اسپش او از ضرب سنان بیرون افتاده و با وجود چنین زخمی بعد از آن جنک بسیار کرد

و نوکران امیرزاده سلطان حسین از جلادت ایشان دو سوار فرو آوردند و اسکندر مقهور و مخذول بجنگل در

بطرف کیلان بدر رفت و بعد از آن خبری محقق نیامد بعضی گفتند بلباس فقر برآمد و صورت فقر و غربت را

حصار جان افکار ساخت و جمعی گفتند در آن پشته‌ها جان شیرین بیلی سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر

جلادی که گرفته بودند یکی را زنده مصحوب قراولان و زوبش را پیش حضرت صاحبقران فرستاد و منزل همایون

بالای آن پشته بود که سبق ذکر یافته و چون قرآن در ذیل او را پیدا و رد آن حضرت احوال اسکندر بتفصیل ازو استفسار نمود
و امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته بکنار آب دریاچه قلزم با امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ
نورالدین که با لشکر غلبه عجب و جوی با اسکندر و امیر سلیمانشاه پی کرده بودند و چهار جوی زده و باتفاق کنار کنار قلزم بطرف کیلان
۳ فرسخ رفته بودند نمودند والله و امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر جانب خراسان از راه آمل و ساری بطلب اسکندر شتافته
بودند مجموع در آنجا جمع آمدند و چون اسکندر ... ایشان بنیم جان ... بیرون برده بنوعی ناپدید گشت که در کار ازو اثری پیدا نشد
شاهزادگان و امرا از آنجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند که اکل حضرت پادشاهانه ایشان را باره هر کوشش که نموده بودند عنایت فرمود
که چرا از جا اسکندر نرفتند و امیر شاه ملک را با ایشان منظم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بطرف کیلان فرستاد و ایشان بعد از
سه روز در میان جنگل و لای و زمینهای پر پیچ تاریک و درختهای بسیار برفتند در آن حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که
جمعی نمانند بر حسب فرموده بازگردیدند و رایت منصور از فراز پشته ملک کور نهضت نموده و از آب جیحون دره بر پل گذشته در
حوالی قلعه ... که از قلاع رستمدار است نزول فرمود عساکر منصور برادرزاده اسکندر را با جمعی از اقربا نور کاوس که کرشاسپ بودند
پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه ایشان را مرحمت فرموده از سر خون ایشان درگذشت و جان امان بخشید و سبب
از امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه خبر آمد که بکنار آب جیحون دره رسیده ایم و عبور از آن متعذر
دنمارا استعداد پل بستن نیست ... کشتی یا بی ... جیحون ... ایشان ... اردوی شاه
بر شدند و باز روی بعمارت کشاده پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از پل گذشته و ... گشته
و شب در آنجا توقف افتاد و رایت فتح آیات از آنجا بصوب کیلان بطرف قلعه هرسین روانه شد و در جلکای کلاته دشت رستم
چند روز توقف نموده و در این اثنا امیر غیاث الدین علی ترخان کمال الدین ... فرموده ملک امل را بجهت ... خدمت
که بنیان ایشان و اسکندر بود بوی ارزانی فرمود کشاده توجه رایت نصرت شعار بر سبیل ایلغار بجانب شهر سلطانیه
و ... از جزای کفران نعمت و تهیه اسباب سپاه کردن صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان ناپدید و کم نشان شد و هر که با او منسوب
بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هر چه داشت از قلاع و اموال و چارپایان و غیر آن در قید اسار و حوزه تصرف اولیا
اعوان و انصار دولت پایدار در آمد رایات نصرت آیات عزم توجه سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان که بضبط و محافظت عراقین ... در
شهامت و صرامت ایشان قرار یافته بود و سید عزالدین هزار جریبی و برادرانش و سید علی مازندرانی همه را با لباس خلعت اساس
در رفعت بلند گردانید و اشارت فرمود که هر یک بولایتی که نامزد شده بود باز گردند و امیر سعد برلاس را که ملازم امیر
زاده رستم کرده بود و امیر سونجک را ملازم امیرزاده اسکندر ساخته ... و سید عزالدین هزار جریبی و سید علی با آمل
شدند و رایت نصرت شعار از کلاته دشت نهضت نموده بعد از چند کوچ بولایت لار رسید و در پای کوه دماوند که باد

ارغون در آن موضع کوشکی ساخته است و خانی بکوشک ارغون معروف و روز یکشنبه پنجم ذی الحجه از آنجا بسعادت
و اقبال سوار شد با امرا و خاصگان بر مجمل روان شدند و روز سه شنبه ... بفیروزکوه نزول
فرمود و امیر سلیمانشاه را بخلعت طلادوزی و کلاه و کمر مرصع سرافراز گردانید و حکومت ری و فیروزکوه و آن نواحی
باز داشت و ... که دار و غارت بود اجازت ارزانی داشته بضبط قلعه ... فرمان داد و از آنجا
براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست و چهارم به بسطام رسید با حوالی مزار سلطان العارفین قدس سره
مبادرت نمود و استمداد همت کرده دست توفیق بافاضت نذور و صدقات برگشود و حاکم استراباد پیر پاشا که در ... سفر
همعنان ظفر ملازم رکاب همایون بود باجازت حضرت اعلی پیشتر باستراباد رفته بود باز در این محل بر سبیل پیشکش
کشید و از جمله ... بود عاطفت خسروانه او را خلعت داده بازگردانید و هم در آنجا ... خواجه که از عقب تاتار رفته
بود برسید و ... صورت حال تاتار در عرضه داشت فرمان شد که همه کلانتران ایشان را با بند ... برند
و امر فرمود که داروغگان مواضع و ولایات ایشان را ... کرده برسانند و صاحب قران سپهر احتشام هم از روز از بسطام
روان شد و چون ... از وصول رایات نصرت شعار ... امیرزاده شاهرخ
آمد و استفسار نمود که در کجا ادراک دولت ملاقات اشرف ... صواب نمای او را با بلغا
بازگردانید که بجنگل بیاید چنانچه در کنار آب جرجان برسند و حضرت صاحب قران بجنگل روانه شد و روز چهارشنبه غره
محرم سنه ۸۰۷ از نشابور کوچ کرده بر عشق آباد فرود آمد و روز جمعه سیوم مزار متبرک جام را ... اقبال ساحت و ...
زیارت و استمداد همت قیام نمود و از آنجا سوار شده بر لب جرجان رسیده نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ از هرات بر حسب
فرموده توجه نموده بود ... دولت ... روشن گردانید و پیشکشها کشید همت پادشاهانه
تمام ... که ملازمان رکاب همایون بودند بخشید و ... چون ... که در عقب حضرت صاحب
قرانی ... داده بودند و شاه شیخ هر دو را گرفته در این محل ... آوردند
... خلق ... و خواجه احمد طوسی را بجهت ضبط اموال و ... عمال خراسان
... فرموده ... استخلاص نموده حضرت صاحب قران
روز روان شد و امیرزاده شاهرخ را که ... اجازت انصراف داد و کنار گرفته بازگردید
و چون بکرگان رسید ... بر سر چشمه نزول فرمود و خواجه ... که از سمرقند باقامت رسم استقبال ... سلطان
نموده بود در آن محل برسید ... روان شد بکنار آب ... فرود آمد
بپیشکش ... کردند ... لازم الاتباع ... سرنگون ...

وان اینجا بتعجیل براند و در راه شاهی زاده حکام و داروغگان ولایات و کلانتران الوس و احشام از اطراف پیاپی میرسیدند و شاه[ان]
جنوب می کشیدند و ملازمان بختیار اسپان تازه می راندند و بر اسپان تازه سوار شده بتعجیل میراندند و رایت حضرت شاهی
بلنکر شیخ زاده بابن پدر رسیدند و از اینجا نهضت نموده و از خیابان عبور نمودند که و آب دره گز گذشته بعلیاباد فرود آمدند و از آنجا
روان شده بقرب قریه ادخنه مسجد نزول فرمود برزنمان بلخ بر رسم استقبال پیش آمدند و حضرت صاحبقران ذوالفقراغت و بنماز
با قامت وظایف دعا و ثنا قیام نمودند و آن حضرت پناه کرد در رسیده نزول فرمود و از اینجا توجه نموده از جیحون بکشتی بگذشت و در
ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خانزاده مشار الیه مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکش کشید و از اینجا روان شده و از
قهلقه و چکدالیک عبور فرموده موضع دزق بر سر محل نزول همایون شد و از اینجا بکش رانده آن سرا از میمنت مقدم فرخنده عنبر فرو گو
اعلی گشت و پس از وقوف بر مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار شادمان و استمداد همت نمودن و زیارت پدر سعید و امیرزاده جهانگیر
سایر فرزندان و اقربا دریافت و از اینجا سوار شده و از عقبه کش گذشته بباغ عشرت فرود آمد و از اینجا بباغ ... در قصر
جهان نما نزول فرمود و در آن محل خواجه یوسف داروغه شاه امیرزاده ... پیر محمد جهانگیر زاید بدرگاه عالم پناه آمدند
و عز زمینبوس دریافت نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکل خانم بیگم با تمام خواتین امرا باستقبال شتافته سعادت
تقبیل حاشیه بساط جلالت مناط دریافتند و در بزم نثار قیام نموده طبقها و تقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران
گیتی ستان چنان بتعجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب همایون تا غایت آگاه نبودند و در این محل سادات و قضات و اکابر
و اعیان شهر مجموع بیرون شتافتند و بزمینبوس استسعاد یافتند **گفتار در وصول موکب همایون صاحبقران بدار السلطنه**
سمرقند و صاحبقران گیتی گشا از قصر جهان نما بجانب دولت سوار شده در محرم سنه ۸۰۷ بسمرقند در باغ چنار نزول فرمود و از آنجا
به شهر درآمدند و بعد از آنکه شاه زاده سعید محمد سلطان که تا غایت که سانحه بود نعش ملاحظه آن حضرت نیافته بود و ... رسم زیارت
اقامت نمود و بباغ چنار آمد و خاطر عاطر بر نشاط بر بسط بساط عشرت و انبساط انداخت و چون حضرات طائبات و شاهزادگان
که با اغرق از عقب ذ کوه بیشتر روان شده بودند و بحسب فرموده براه باد رد و ماخان و مرو توجه نموده هنوز نرسیده بودند کیچی
بر تعجیل فرستاد که بشتابند و هر چه زودتر بیایند و مهد اعلی تومان آغا از کنار قریه مهوبه عبور نموده بمرغزار اغار رسیده فرود آمده
بود که فرستاده حضرت صاحبقران آمد برسید و چون سرای ملک خانم هنوز نرسیده بود سه روز در اینجا توقف نمود تا مهد معلی رسید
اینها بهم پیوستند و در آن محل اغرق گذاشته بتعجیل از پیش روان شدند و بر بانگ کش راندند و از اینجا کوچ کرده و از رباط ملک گذشته
بمرغزار چنار منار فرود آمدند و از اینجا بشاه ... راندند و از ... بکوچه ملک آمدند و در اینجا ساودرد در میان بود و ...
کشیده که باز کوامد که به تعجیل بیاید و روان سوار گشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافته از غرة ... حضرت صاحبقران
بر آمال سعادت و کامرانی صعود نمودند و سرای ملک بباغ چنار فرود آمد و تومان آغا بباغ بهشت شد و چون از بود ...

که بعضی از عجائب فتح تمام ممالک شام و مصر و دیار روم بود رایت نصرت شعار و رغایت استعداد و افتادان مستقر سریر پا
بدار راجعت نمود و بحسب عادت روزگار موقع بر زوال و اشتغال علای اسباب عین الکمال بود بیلاد بر جمال الحال ...
آمد و مزاج مبارک از نهج اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضی طاری شد و بعد از یک هفته از دار و خانه قادر مرضی ...
بشفا مبدل گشت و بعد از صحت مسند الهیت و جلال بباغ شمال اشتغال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و در اغاز همه
فرزندی که از پیشکش متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان جمیع امرا جشنی پادشاهانه مرتب گشت و بعد از آن
بلبقای شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد و از اینجا و تماشا که بر توجهات و بطایر قالب ... بدافل سمرقند درآمد
و خانه شاه زاده سعید محمد سلطان حضرت پیرالرحمه والرضوان بکرامت نزول همایون اختصاص یافت و فرمان شد که متصل
مزار همشاه زاده شاده ایند انشا کرده کنبدی زاهب مرتفع صورتش بیان مدرسه فرموده در پیشگاه ساختم خانقاه متصل
نصفه صوبی هیئه فلک مثال بر افراختند و اینها از ... از زر خام منقش بزر و لاجورد مرتب ساختند و سر ...
برا مسلمانه ... مغفرت ... بپرداختند و خانه چند که در حوالی آن بود ویران ساخته باغچه ... ترتیب کردند و نظر
انوار الهامات ... مهر ضمیر حضرت صاحبقران پر تو اهتمام و اهتمام بر اسکات احوال الخاص و عام انداخت
قضا ... رعایا و زیر دستان رسید و مجرد خان عدوان و تعدی بر ایشان مرام شدید سیاست ... و چون بمحله ... که از
مستحقان حضرت کنار او و گذر درگاه آن ... حضرت برادر زاده بودند در نظر همت بلند جناب کوچک
و کوتاه نمود امر عالی صدور یافت که از اخراب ساختند و ... انداختند و ... و خوا...
داود ... بواسطه ... که در توسیع ... درگاه مذکور کرده بود در معرض باز خواست افتاد و در مدرسه سرای ملک خانم
که در مقابل جامع واقع است نزول فرمود و جهت استحکام مبانی معدلت و نصفت علما ارکان و بیگمان ذکر گشت و بند کرده
معرض خطاب و عتاب او گرد و بعد از سوال و جواب هر که از ... بدیع بکری بد ... بود او ... دادخواهی بلیغ ...
و عفو پناه ... از آن جمله محمد داود و محمد جلد که از عظاء ... بودند و در ... غیبت ... استغفراتش
... وزارت شد هر دو را ... که ... بعد از ... داده خواهد شد به حلق بر کشیدند و صاحب
قران عالی مکان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچی اید کو از دشت آمد و در آن محل بوساطت امرا استسعاد زمین
بوس دریافت و شونقار و دیگر ... که آورده بود بگذرانید و پیغام اید کو که مضمون آن اظهار مطاوعت و انقیاد
بعرض رسانید و حضرت صاحبقران از اینجا آهنگ باغ دلگشا فرموده چند روز در آن روضه دلفروز مشمول مبانی نزول
همایون بود و در آن اثنا از پیش فرمان ده ممالک ... ایلچی رسید ولی ... و انواع برکات و تنسوقات
نادره ... عرض رسانید از آن جمله پرده ها بود که در نقوش آن صورت ... بود که ... همچنان

از تنگ جاری بود که از طرح نظیر آن تصویر نبستند کوته مقصور و قصر موسوم کشتی و شرپساری کشید و پیش از تن
فرمان قضا جریان صدور یافته بود که در باغی که بامر و اجب الامتثال در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از
چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعی بنا بر آن استادان شام باهتمام تمام درمیان آن قصری پادشاهانه بسازند
درین ولا عمارات آن با تمام پیوست قصری که از مجموع نظاره واحوات که باشارت حضرت صاحبقران درذیکو باطین وباغات
ساخته و برافراخته بودند بزرگتر بود و چون زینت عمارت شام از سنگ رخام می باشد واب دران درالاکی وساکی انداز
عموی تمام دارد بنا بر آن اطراف در سنگ تراشی وصنوص کار واختراع فوارات جاری بغایت ماهر می باشند کار که خاتم بندی
در ابنوس وعاج ودندان وغیر آن می کند ایشان در دیوار و فرش عمارات از سنگهاء الوان هیشان خردی وتازکی میسازند لاجرم
سنک مرمر درو داخل آن قصر بدیع پیکر کارهاء لطیف کرده کالصلالی وعمارت خوش بنمودند واز ترتیب فراغت یافته بنیاد نزاهت
وطراوت آن بیفزودند وعلت فادش وعراق ظاهرش را بکاشی کار درغایت لطافت واستواری بپرداختند وحضرت صاحبقرانی
بنیادرک وطالع بخت ایات آنجا نزول فرمودند و بندگان کامیاب بر حسب اشارت علیه جشنی طوی بتمام نمودند وجشنی خسروانه مشتمل
برجمیع مشتهیات ومستلذات مهیا وآماده گشت وشاه زادگان وخواتین وامراء سیم هفته شاد و ببنشیم در شادی
ودران طوی عالمیان از غم خاطر بودند وظهور گرد حسن نیز درعرض یابد گذرد گفتار در ترتیب طوی حضرت صاحبقرانی دربا
وتربیت طوی بزرگ از برای ترتیج شاه زادگان در کار جوین که مجموع ممالک روی زمین در نظر بندر صاحبقران
سعادت قرین مختصری بود همت عالی همت آن حضرت دوایمی داشت که تا تمام معموره عالم بحوزه تسخیر در نیاید در یک
امانت فرا نیند و با سراسر داسایش کراید لاجرم درهیچ وقت که مستقر سریر سلطنت بر فر قدوم همایون مشرف ومزین بود آن
داشت که پیش از انکر رایات مخ ایت بعزم عزوی دیگر باز جهت نماید مقتضای فرموده شاکره اللّه واذکروا والله
تلعا شرایف الصلوة وکرام التحیات نسبت باجمعی از شاه زادگان بوقوع پیوندد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بزرگ
طوی بتمام نمایند وبا اطراف واکناف خبر فرستد که حکام وسرداران وسایر اشراف واعیان بطوی شادی حاضر شوند بیت
بفرمود سلطان صاحبقران که اعیان عالم کران تاکران بیایند یکسر سوی جشن سور که هنگام عرسست ووقت سرور
طلب کرده اشراف ایام را ندا داده هم خاص وعام هم عام را وار شاه زادگان جنگیز شاد تا بزی اغلن تو باش عور اغلن عرض
داشتند که چون فرمانی صادر شود اگر فرمان یابد امیرزاده پیر محمد از غزنین وامیرزاده شاه رخ از خراسان بیایند حضرت
قران فرمود که پیر محمد بیاید اما امیرزاده شاه رخ مصلحت نیست چه تمامی عراق وادر بایجان ذات اعتصام واستظهار بان
است وکس بطلب امیرزاده پیر محمد روان گشت و کان کل یغشین علی سور موفور السرور واضطراری یافته در یکشنبه غره ربیع الاول
سنه ٨٠٧ مطابق حین اتیل از فر نزول همایون فردوس آئین شد چنانچه نظم بطبع و پستی وصحرا و دشت به زینت چو روضه

جنات گشت حسک لاله شد سنگ لعل وگهر گیا کیمیا گشت وشد خاک زر زهی وقت شد کان کل کان کل زمان خزان شد
دوران گل زده خیمهاء بر ابریشم طناب در و فرش زربفت پیش از حساب همه پرده هاش از شوشتری همه فرشهاش سندس
وعبقری چنان نقشها کرده بروی نگار که نقاش چینی کشیده زرد شرمسار جمله منزل خاص چهار سراپرده پرا گون ها
در کشیده و خرگاهی دروی ثبت سرای سراسر مرتب بزر و گهر سرا از اوج ماه وخورشید کنز اتیل بیت سراپرده شاه
دریا نما ز کیفی بهشت و رضوان او و داوینده بای عالم آرا که ظاهرش از سطوح هفت رنگ خانه روش از مجل
الوان بود بطانها ابریشمین وستونهای منقش با قبه ها زرین حشری گران از فراشان بیک هفته بر پای کرده بودند
وسقف سایه گنجایش استظلال قریب ده هزار کس داشت بیت سپهری بعینه برافراخته جهان در جهان سایه انداخته
ومجموع شاه زادگان بی همال درو خیمهای باهیبت وجلال هر یک با استقلال سراپرده وبارگاه وخیمه وخرگاه بیت
بامر شهنشاه عالم پناه دران جشن گاه بهشت اشتباه بر افراشته بودند و گشته پرنیان اسمان بر ابر داشتند نظم
کران تاکران زیر چرخ کبود سراپرده وخرگه وخیمه بود ز ربعت بگردون بر افراخته ستونهاء آن جمله از خام بکنده
فراش صد کونه فرش زرهفت زمین گشته مانند عرش وتمام حکام ووالی ولایات وسایر خلایق از اطراف واکناف ممالک جمع آمده
حاطیه ضیاع انتظام واحتشام بر حسب کام ومرام درهم کشیدند نظم منازل ز لطف قباب وخیام شده رشک روضات
دار السلام خلایق ز هر سو فراز آمده همه خوش دل وعیش ساز آمده زهر شهر مردم بذوق و سرود رسیدند بهر تماشای
سور ز چین و ز سقلاب وا ز هند و روم هم از زنگبار آمدند ومرز و بوم واز جمله وارفان دران ولا سنکلی بواغا و عجائب
که انا مراء ملک الظاهر برقوق که بزید فصاحت ودانش وعلم بصنوف فضایل از حفظ کلام اللّه ووقوف بر غریبی فوائد ولطایف
از فنون علوم وفضل بمشرب اهل تحقیق وغیر آن امتیاز داشت ومنشی دزین شهادت از جرج هل صاحب ایمن است از منسوبی
فرستاده شاره الیه ملک الناصر فرج که صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید وتحف وهدایا از نقود وجواهر وحیوانات
المقتدر ناصر وسایر نکات وتنسوقات آورده بعرض رسانید واز جمله زرافه که از بدایع صنع آفریدگار است جلا وعلا
وشتر مرغ علاوه شاید بود وروایت زاده خلیل سلطان که در ترکستان بود از هم عوده برسید وبسعادت بساط بوس
کشف فامراء نامدار وسرداران عالی مقدار شل بادگار وبرندی بیک وخداداد حسینی ودادملک برلاس وپیر محمد جنی بوغا
برلاس وسعادت عود تاش ودولت عود تواجی وغیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند وشرف تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر
دریافتند بیت امیران وکردان با فرقجاه بزرگان لشکر سران سپاه زهر سو بدرگاه شاه آمدند پرستنده تاج وکلاه
آمدند وامیرزاده پیر محمد برحسب فرمان که باحضار او صدور یافته بود از غزنین بیامد وبتقدیم وظائف لجاهشی مبادرت
جسته حضرت صاحبقران او را کنار گرفت وازندگی صحبت برادرش امیرزاده محمد سلطان مسرور گشت مصرع

هر گاه که نبوزد جگرم دیده ها بگرید بطلبوز سوت و بزبان عطوفت او را پرسش نموده تسلی فرمود و شاهزاده با قامت
رسم نثار و پیشکش و نقود چنان و چندان که سزد با بدو پیغام نمود و روز دیگر چون از فیض احسان جمشید خورشید گیتی پوش
شره نثار و بود و الليل اذا عسعس اندر اضحاد زدیف والصبح اذا تنفس در پوشید مرا هم پادشاهانه او را طوف طلا دوز و کلاه
کمر ارزانی داشته و نو کرانش را نیز جامه پوشانیدند و مجموع از کسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون آمدند و در خلال این
احوال خواجه احمد طوسی که برحسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود و وجوه مطلوب از خراسان با نقود و پیشکش
فراوان بمحل عرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت صاحبقرانی متوجه عشرت و شادمانی بود و حکم الاصل یسری
فی الفروع مقتضی فرحت و سرور عموم یافته بود و بر ذو ضربی و نشاط بر خواطر اکابر و اصاغر تافته و از جمله اصناف محترفه و پیشه دران
دست هنر باذن بسش کشاده بودند و هر طائفه در نمود شغل خویش لطیفه ما لطیفه نظر یف ضاع و اختراع نمود ما بیدا کرده **نظم**
بر انگیختند اهل هر پیشه سزاوار کار خود اندیشه ز هر صنف مرد موضع و شریف جدا آیت از آئین بطرزی لطیف جواهر
فروشان با آئین دکان پادشه شدکاه که پارا استه که شاه وار زهر گونه گوهر فزون از شمار ز یاقوت رمانی و لعل
ناسفته وسفته در خوشاب دگر ها مکویم که نفکنده چشم کسی سوی بلور و مرجان و نیلم زعقد گهر شد ثریا بخیل زدرها
با کین در با خجل نار آتش ز رنگ پرهنش شده کان کان زرد سر بسر ز بس خاتم و یاره و گوشوار عرق بر جبین شد
دوز کار بجای که ما وای بزاز بود طبا نراد رحرکی بار بود بند بزان زر مرا رچند شد افراشته چار طاقی بلند
کرشه هر ز پرو بالا بوان بدیبا و استبرق و پرنیان بگسترده در دو بساط حریر شده خوبرویان دران جایگیر هم مطربان
ساز ساز آن شان زهره در اهتزاز هم بلبلان و طوطی سخن بشوره بوده دل از مرد و زن هر سرو قدر هم ماه روی
غزلخوان و گوینده و بذله گوی هر صنفی از مردم پیشه ور بیاراسته چار طاقی دگر شده هر یکی عجیبی دلکشای زخورشید
انجمن سرای زهر گونه سان و زهر گونه ناز نظر باز مسکین بعرض نیاز شده بسته مهوشان پرشکن زهر طرفه رودی
دگر از بن سان کان صلح چارطاق سرا افراشته سوی ابن روان بدو زان کرده فواکه فروش بصر با و طبل و غربو و خروش
سپهی سرو قدان لو تخانه سبدها هر میوه آراسته انان هر یکی بوستانی دگر بعل لطف و جینی نهاده بسر بر و پسته و لوز
امرود و سیب بر خیب وآذین پذیرفته زیب هر کرده دربابشه بخت گرفی که در رشته در کند جوهری کشاده درون
خندان دهان چو درجی که یاقوت باشد دران چه گفتم نه درجی ز زر مجری فروزنده هر دانه اخگری ز بوی فواکه بتر
وزد معطر مشام هر ظلموس و فواکه با بنها داده زیب فروزان ورخشنده و دلفریب دگر طبع قصاب در طور خوش
گرشته بیش سینه طرفه بیش بصنعت شده آدمی گوسفند کشته هر یوبی چی کرده بزبان سخن گوی با شاخ و در دوان کشته
انداز هم بکدگر بظاهر بر اشاو کی در نهان بری دار بوده دل انداز و جان بر بیه وار دارائی خوکه که کش میلی کند صورت

پری چهرگان هم بصورت شدند که از جنس پنداره کماز گوسفند بدین شیوه هم پوستین دوز چست بچو پوز شدکاه شیرهای
زهر جانور پوست کرده برون چو جان کرده خود را نهان در درون بر آورده خود را بشکل و برنگ چو روباه و گفتار و بیر و پلنگ
بصورت درد آنا به معنی پری بدین و امان زنجان برخوردی چو کوه زلوان کان موشکاف روان ساخته اشتری برگزاف
ز چوب و زنی ریسمان و بلاس بصنعت فکنده اشتری را اساس در و شوهاش نانا بیجان هر جا خود را عجلی جهان
بینی چو پرده بر افکنده بیش که صنع نهان کشته در صنع خویش همین حکم دار و جهان سر بسر بچشم بصیرت در و گن نظر
جهان جمله مصحف و هیچ که هست نهان است از چشم صورت پرست از و دان درون بین بچشم خرد همه نیک و آن هم که خواهش بد
از دکشم انا تو را ساه باش همین هیزه جو بای الله باش کنون تا نکرده سخن لب و دان ز نواف کردم بهنداف باز که بر خیا
خشف از کاله هنر پنبه بیبی زغ با بال الدیر بنای مناره زرخشنده کلات مناره ز نعلوج لیو شکل آن بینی
لدنبر کابشان منار زنعلوج و پن کرده اند اخبار منار که ایشان بر افراخته فلک دائماً بنر و ان ساخته منار چو سرو
فند دل بران که باشد ز جای بجابی روان سرایا ش ز بیا و منقوش بود و لیکن نقش نطق منقوش بود برو کلکی
دایم قرار که او واژه نثر فلک خمکنار دگر پر بیابی از مردم چو دو کر بنا پای ایشان طریق دگر بر آورده دست هنر دو فنون
دو هودج روان بسته بر پیک هیون چو شد هودج واشتر آراسته دران هر دو هودج دو لعبت خاسته بجنبش دکلای زسیر توخو
دلارا ز هر یکی زان دگر زرخسار هر یک شده رد خجل و لی غمزه شان تافت و دین و دل کرشمه بکف هر یکی پو بین جهره دل
از دو بیش بیان پوست بازی کنان پای کوب زد هایان شیوه آرام ووپ ازان دست بازی و پا کوفتن در افتاده شوری
ایجز حصیرنی حصیری عجب باشه جون در هنر موی بشکافته بکجا دو خط کوفی و معقلی نوشته به این خوبی و شکلی و زان
زاندازه بیش خجل دوج نابی زاندرتک خویش بدین گونه هر صانع و پیشه ور هنرها نموده بطور دگر چو فصلی شدند زرخوت
وزان حدیثی بگویم ز بازی کران عجب گونه داری بزد دار باز زصیت شده مردم از کار باز فرو بسته پا بر سر ریسمان
که فرقش همی سود بر آسمان کشیده زهر سو رسنها و دار ز بید لابر پرانیده وبشار مکر وار کان بود و خارم بسی بدان سه رسن
باز کو بود همچو هلال ماه تابان زرخسار او ز کردون کذشته سر دار او ز خوبی بنوعی نمودار طناب که کفتی دو شد بر فلک
جنبش چنان رفته بر ریسمان که رخشان شهابان بر آسمان عجایب در آن روز بسیار بود رسن بازی اغا کثیر کار بود ز
ان قصه کرد درازتر قلم کو با اصل سخن کرد باز و در اسطرا انتظام جمعیت این عقدها یون نزد یع شاهزادگان جوانبخت بودند
اما بیت شعار صاحبقران نامدار چنان اقتضا فرمود که دران ولا امیر زاده الغ بیگ و امیر زاده ابراهیم سلطان نوز
ایجل بن امیر زاده میرانشاه و از فرزندان شاه زاده عمر شیخ امیرزاده احمد بیکلا فند و با بیقرا هر یک باکره از نعل ذات
شق الهند و بلاد الدرسلان از دواج انتظام پابند لاجرم **نظم** بفرمود سلطان کردون سریر که اختر شناسان روشن ضمیر

نقش نماید خال سپهر نظر کرده در ماه و ناهید و مهر زمان همایون کند اختیار سزاوار آن کار فرخنده بار بفرمان کرا
شد انداختن نجوم از انامل بسیار فن بدانش گزین کرده شد طالعی سعادت فزا ... کواکب قوی حال و انظار نیک
سهام و دلائل یکبار نیک چو کردند حکمت پژوهان پسند مبارکترین طالع ارجمند بامر جهاندار چرخ اقتدار ز دور سپرده
داشت سالار بار در مجلس عالی قضاة و اشراف و ائمه و علماء ممالک و اطراف مجمع انعقاد یافت بیت کز خلق جهان ان جمع
نه کوشش برجیس را زر شجره حوری طراز ... و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرائطات امام ائمه دوران شیخ شمس الدین
محمد جزری بخطبه نکاح محفل ... و اسرار ... قاضی قضاة سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب
قبول قیام نموده شاهزادگان ... قواعد مذهب حنفی عقد بستند و روزگار از ... استبشار زبان تهنیت و دست نثار
گشاد **نظم** درم ریخت از کران تا کران هوا گشت ابر جواهر فشان فرو ریخت چون قطره از ابر باد ز زر و گوهر ولولو شاه واد
زبس گوهر و زر که افشانده شد ... دستها مانده شد حضرت صاحبقران ... بنا نهاد ...
وحش ... تماشا ... خان ... روضه رضوان ... گلستان ...
برونی ... ساحت ... و در ... دلال ... اسباب ...
از ... جنین ... شکر و لطافت ... افشان ... در ...
سو ... **بیت** ... خال ... دل در ... طاق
طاقها ... ساحت ... ابواب ... مسرت و ابتهاج برابر ... جنانکه
بیت جهان شد ... شاهزادگان ... غلام و امراء و نوئینان عظام
و مقام ... شاهزادگان و امراء ... هفت اقلیم
بودند ... قرار گرفتند ... و ... هزاره
هر ملک ... طبقات ... اشعار
و بر ... ارسال ... مند ...
و بر انواع تحملات و تکلفات ... جواهر ... زر
... دوازده ... بلور و زر مکلل ...
و درر ... انواع شربات ... معد و مهیا داشته
... **بیت** جهان گشت ... جنان ...
جنان ... شاهزادگان ... نام ...

مرام پی در پی داشته ... و وقار بتقدیم ... حکام ... وضع خوانها ... کثرت ... و بسیاری اطعمه
گوناگون ... اقتاد ... تو بر تو ... بر ... الوان ... در ... فیها ما تشتهی الانفس
وتلذ الاعین فواکه و فرحت ... معلوم ... و هم ... وصف حال ... عندهم قاصرات الطرف
عین کانهن بیض مکنون موزون گشته **نظم** دران جشن شد پخته چندان طعام که شد ... تمام ... کی
... سالار خوان ... کار خوان ... رشته ... خوش ... الوان ... همدست
... آکشته ... خوش ... شکوار لذیذ و لطیف و معطر ... خان
مرصع تمام ... شراب ... طعام ... مجلس ... انواع
اشاند ... رتب و مهیا ... بعد ... خاص ... اهل جمع اختصاص ... عام در ... آن جشن گاه با
ازدحام ... بر ... باده سرگشاده ... طرب ... و از هر طرف ساقیان سیمین
بر ... جبین ... مصلد ... علیهم ... لذة للشاربین بعین الیقین
... تمام سرور و حضور ... صدور یافت که دران سور ... از کتاب ... کرد
هیچ ... **نظم** بفرمان سلطان صاحبقران منادی ... فرمان روان ... جشن
مکوئید ... اگر ... اگر کار ... مکوئید ... سر ... بر دم ...
نزد ... دهر ... که نیز ... شمال ... مکر ... طنبور
... هیچ کس ... که ... بر دم ... وجودی که باشد ... درون بوده دران
بجمعیتی ... چنان مجمع که بودند اهل جهان مجتمع ... ترک هم شاد
بودند و آسوده حال ... دل ... جهان خرم و خلق آسوده حال ... دران جشن
فرخ که کردون ... ندید ... اسباب شادی و کام که وصف ... تمام ... خوان ...
کاس ... شراب ... شراب ... ناب ...
... شراب ... صفا ... شراب ... جوان
شراب ... شراب ... شود شراب ... جلوه ...
... سراسر ... شراب ... خراب ... شراب ...
... خانه ... ساقی ... قدم کرده ... کوشه ... غزل
خوان ... کشان ... رفتار ... رخسار ... آفتاب

زمر غوشان خون جگر شک ناب بر اوات مردم میز تمام طبایف هر شاد نان خاص و عام گرفتند از ان سور هر یک نصیب

ابیز و فقیران شاد و غریب کدایان رسیده نصیب عزو ناز بی تاب حوزده با او از ساز چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و

مشکران و لکشر الحان ساز نوا پیوسته بون ترک و تا لغو معول و رستم صنا و فاعل عرب و طریقه فارسی و هندی عجم از جلجلو

عبدالقادر که از مرغزار اشعار از طریف مستغنی است یاد یکر بطارز وشال او نار جزو بغان دعو و اعتبار آب نشاط

نواخته و آواز مجموع ساز ها از ذوات الخف السفح و ذوات الاوتار در انداخته چنان بود که **نظم** مغنی بوقت سوال

هم شاخ عود را بار اباب تعا نون امور طرب کشیده رات بنوعی که طبع فرخ چنگ جولت نشسته صف زنان انجمن غزل

خوان نه تنها خوش آواز بود که صوت لیک عمرو هم می ربود بابا چه دف و طنبور کوی چو طنبوری و صلت زن ناله رف

چو صوفی با بکان آن خموشان معلق زنان زهره بر آسمان در ان جشن دلکشا چون اوقات از زر و گوهر جوی بخشش هرکونه

نظم

و مطالب آنی پی بیت در مجلس خواطر و خاطر کابر و اصاغر و امام دهلانیده اعم جو هر معقود در کنار انداز برای شاه زادگان

زهر گونه پوشیدنی کرده سراسر مکلل بدر عقیق ببین جامه و خلعت نامور کبابی کلاه در صح کمر با آن معهود کرده بارکرا

بارانیها آنطار و مهار جل اسپان اطلس و بریشان بحاور که وزری جل اجل و فتان شرطار هر گونه زیب بر ملند و

دلفریب بدینسان کشیدند تاجش تمام جهان ما ندحیران در آن رسم و راه و شاه زادگان هنوز تعود جامه ها پوشانیدند و تاج

و کمر مرصع علاوه آن می شدید بای انداز ها از انواع اقمشه زربفت گوناگون از نخ و نسیج و حریر و اکسون بیرون از حیز و

بجند و چون انداخته شد و ایشان بطریقه معهود هر دو بیت ساجاتی بقدیم میرسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت

گهر بر سر شاه زادها انثار می شد که در فصل خزان آن سر زمین زان خشت و این لاله زار در فهار خلعت مبک شد و چون

در آمد و بسیط ارض انیا ناری شعل و فانوس نقش کرده و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح را توضیح کرده ان تمثیل روشن منور

در این اوقات و اسعد ساعات در آرایش سلطنت و کامکاری بر برج و صال دانتقال اشتغال نمودند و بعد از ان طاب

حیا پرده ادب فرو گذاشته و ایراد آن محض ولاذ از حرم یار رخت کلام اللیل یمحو النهار و آور دیگر که پادشاه ممالک

پر نور لطف برتشیس موائد ضبطه ظالک و جواهر انوار بر مفارق ایشان کرد حضرت صاحبقران مبارک شاه زادگان تشریف حضور

دعیون از ساز داشته دست انداز او لپست ثار ا بافات رسم نثار سحاب آثار ساخته و مجموع اغایان و امرا هر یک بک و مناصب

بیکو نه مواقف بیارا استند **بیت** چو کیتی من شد از فرخ بر افشاندند کردون بدامن گهر فلک دید بس گوهر شاهوار

در ان سور فرخنده هر نثار دطا برا کار بر ولد از سلوک همان طریقه واجب دانسته بر سم شاه نعود بسیار نیاسید

نظم شاهنشه اشراف عالم تمام با داب خدمت نمودند قیام همه بخت کوکب شدند پیش شاه و هلال باز انداز پیش

دران روز در هیچ دل غم نماند چو غم کرد در ماند از هم نماند جهان پرشد از بانک طبل و نفیر زغلغل سرای تا باوج اثیر

زمین گشت لرزان زاواز کوس صدا بر شد از کهان کل تا بطوس و از جمله مشغفان انان جشن بدیع منوال و مهجر آن دران کال

عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قبچاق و جته ایلچیان بدرگاه

عالم پناه آمده بودند همه صاحبقران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف ممالک جمع آمده بودند

مجموع نو بنان و سران سپاه را خلعتهای فاخر و انعامات و افر شکاش بلند پایه و سرافراز گردانیدند و دران جشن هما یون

عشرت و شادی قریب دو ماه متصل بتمادی شد **بیت** دو ماه سور بود اندران جشن گاه ببین عیش کردند شاه و سپاه و عجیب

فراغ از طوی جشن سور را جهانآرا پرتو التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخته و بر لیغ لازم الاتباع

صدور یافت که در آفاق اشتهار معروف و همی شکر یمن بلیغ بجا بجا آورند و بعد از ین هیچ آفریده بار تکاب شرب خمر و دیگر

مناهی اصلا جسارت ننماید و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت از انست باعلی مدارج عظمت و جلالت

و اقصی مراتب شوکت و حشمت بنصاب کمال پیوسته و در ظل ظلیل مراحم بی دریغ عموم خلایق انواع مستلذات حسی و مشتهیات

وهمی و خیالی البسط الکل و نصیبا وفر محظوظ و بهره ور گشته را جهان آرا حضرت صاحبقرانی رای همت عالی از ملقاء

صورت معیوب و آدی ای معنی آورده دید بصیرت را بمواانست فیض هدایت از شجر تو فیق روشن ساخته از صدق نیت

و خلوص طویت **نظم** در انکه عبادت سرآشان هرکه تا داور یا کرانه که ای برتر از هرچه گنجد بوهم ز الاعلی ازجلال

تو واقف نه وهم که داند نراجز تو و جز تو که تو هستی و باقی همه هیچ گفته دگو خدایا چه گویم سپاس ترا عطای بزرگ از قیاس

ز خاکم برحمت تو برداشتی سر از دولتم بر افراشتی ز فضل تو دارم من این سروری تو دادی مرا پستی و برتری ز لطف

تو است این همه دارو گیر و گرنه کیم من نقیری حقیر شکستیم اعدای خود و خویشم لیکی که عاجزتر از خود ندیدم کسی مرا کم

و فرمان روایی ز لطف تو دلیری و کشور کشایی ز تست به برزم از عطای تو ام جو دوره هنگام رزم تو بخشی ظفر ز فضل

تو با انسم سروری مرا بوده نصرت هر دو آورد عون تو شد رتبه من بلند و گرنه منم عاجزی مستمند وجودم ز انعام تست ای کرم

بنام تو پی در ره ابتدا دیدیم بلطفم چه خواندی بقهرم مران بحیل تا شوم خاک این آستان ز عون تو ام گرنه یاری رسد همه عزت

بخواری کشد عز بزم تو کردی بجو خوار زیم مکن شرمسار از گناهم بلطف تو خو کرده ام سالها ست ابدم همانست و حاجت

دولت والحمد لله علی ترادف الالاء و تواتر نعمائه **گفتار در بیان اسباب توجه رایت کشور کشای بجانب ختای در سنه**

طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقران از مطلع تا مناسبات معموره ربع مسکون بحکمت تسلط و استیلاء ملوک

طوایف و حکام مختلف در تلاطم بود و ساحلها فرقها استقرار و استمرار یافته بواسطه مخالفت و منازعت وایشان در

دهان اعصار ذلیلان که بر وفق مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد و تباهی احوال جهانیان است حق

استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرف و سالک منعدم شده بود و قاطعان طریق در راهها و بندگذاران پیدا

درسنه‌ها چیره و مستولی گشته مزاج بنیهٔ عالم از نهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود و ظاهر است که در دار الخلافه بکرات
که نسخهٔ تمام عالم است چون مواد فاسد غالب میشود و مزاج از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف میگردد طبیب علی
طوری که مادهٔ مرض را دفع کند تدارک و تداوی آن صورت نمی بندد و بی‌شک تا مواد فاسد بیکبارگی مندفع گردد البته بعضی
مادهٔ صالح نیز بتحلیل برود و چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود تا آنکه مزاج عالم بشربت تلخ و شربت قهر و لطف
قران بی همال بحال اعتدال باز آید سابقهٔ عنایت ازلی او را از میان سعادت مندان دودمان برگزید و بتشریف کرامت اختصاص
الملک اختصاص بخشید لاجرم داعیهٔ گیتی ستانی و جهانبانی بتلقین وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
از ضمیر خجسته آن دوربین آن حضرت سر بر زد و بعون الهی در اندک زمانی معظم ممالک کیهان مسخر گردانید و اکثر آن را از
تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمانه مستخلص نموده بانوار عدل و احسان بیاراست و در بسط جهان بساط امن و امان
بنوعی بگسترد که الی یومنا هذا اگر شخصی طبقی پر از زر بر فرق سر از باختر تا خاور برد از آسیب لصوص و اشرار
مامون باشد ... بیت کو نهاد در سر در خورشید دینار از علا او گرچه از شرف
مغرب طلعت زر نمایان بود لیکن در خلال آن احوال بعضی امور حادث از کشش و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت جهانگیری
واقع شد چنانچه در اثنای فتح‌نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و در این ولا که آن حضرت از تسخیر شام و روم و کرجستان
و ضبط تمام ممالک ایران زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نموده و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود
بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که اغاثهٔ تدارک نماید تا بامداد فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من
الدنیا و ما فیها علی قائلها افضل الصلوة و اکمل التحیات آن تقصیرات را تلافی فرماید بنابر این چون از ضبط ...
بیمرکان جا ... فراغ یافت بحکم آیه وشاورهم فی الامر شاهزادگان و امرا را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که
مناسبت پروردگار تعالی و تقدس ما را دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم و پادشاهان روی زمین را مقهور و
مطیع و منقاد گردانیدیم و بعنایت الله سبحانه و تعالی آنچه ما را از سعت مملکت و استیلا در سلطنت و نفاذ حکم در زمان و کثرت
انصار و اعوان حاصل شد کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این امور جسیم بی مهابت و سیاست و انتقام میسر
نمیشود ضرورت در آن شان لشکرکشی و گیتی ستانی ضرور زیانی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی مردم بود این
زمان در خاطر چنان است که بعد از این بکاری که نیام نماییم که کفارهٔ آن آثام باشد و چیزی که از دست هر کس برنیاید
و آن جنگ کفار است و قلع و قمع مفسدان و مشرکان دین ... که از قوت و شوکت تمام می باید صواب آن است که
همان لشکر را که جرایم از ممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و ختای بریم که دیار کفرست و مراسم غزو و جهاد بتقدیم رسانیم
و بتخانه‌ها و آتشکده‌های ایشان را خراب کنیم و بجای آن مساجد و معابد بنا کنیم باشد که ان الحسنات یذهبن السیئات

سبب آمرزش آن زلات گردد و ما ذلک علی الله بعزیز شاهزادگان و نوئینان زبان ادب بدعا و ثنا بر گشادند و آن
را اشارت را بتابش و آفرین تلقین نمودند بیت که از شاه رای است بر قرار حق ز ما بندگان جان فدا ساختن در پیش
عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواجیان شمار سپاه از هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیاده کنند را برحسب فرموده
شرائط تفتیش و تفحص بجای آورند هرجا که قابلیت اضافه داشت سان ایشان را زیاده کردند در دفتر ثبت نمودند
و بعد از آن اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع امرا الوس و حکام و ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول شدند کلانتران
و سرداران مواضع نسخهٔ توتغا را از تواجیان بزرگ بستدند که یخچیراق و دستور بیابند و جهت کوچ و آوردن لشکر باطراف
جوانب توجه نمودند و حضرت صاحب قران محبوب ... ارکان کان ... ملک خانم اشرف
نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بتاراج و کمر ... گرامی گردانیده اجازت
انصراف بزاولستان ارزانی داشت و تمام توکالیق را اسب و جامه داد و امیرزاده سیدی احمد عمر شیخ را که مادرش در حبالهٔ
شاهزاده شاهرخ بود خود درین طوی عنایت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانید و در راه هرات
متوجه شد ... ایلچی مصر ... موفور ... مولانا عبدالله
کشی را باجمعی برسالت همراه او ساخت و مکتوبی بعرض ... مولانا شیخ محمد تبریز
خواجه عبدالحی ... اسرار ... ظهور رسانیده در
صحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از جمله مضمون جواب سخنی بود که او در باب سلطان احمد و قرا یوسف عرضه داشته بود
چه گفته شد که ایشان از هیبت عساکر گردون مآثر که پناه بآن بارگاه برده بودند و چون ملکشان ممالک در سلوک مسالک
هواداری و طاعت گذاری رسوخ قدمی داشت هر دو را گرفته باز داشته بود و صورت حال بکلک اظهار بر صحیفهٔ عرض
نگاشته درین ولا مرقوم خامهٔ فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده و قرا یوسف را از بند کردن کشاده آن
بدرگاه فرستد و مکرمت پدرانه بی بیلاکات پادشاهانه از خلعت و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه بارسول ... ارسال
فرمود بیت ... ولشکر ...
و دیگر اطراف الله بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوشدل باز گردانیدند و بعد اعلی ملک آغا که بحسب فرمان عنان
و طوی حاضر شده بود اجازت انصراف با مشهد ارزانی داشت و حضرت ملکه ... سلطان را ... که تا جلهٔ شهر هرات
آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد شوهر نوامیرزاده اسکندر بهشتان روانه داشت و او از راه بخارا و ماچان
متوجه شد و برحسب ... تاشکند و سیرام و ینگی و اشپره و ولایت جته تا ختای بامیرزاده الغ بیگ نامزد فرمود
و اندکان و اخسیکت و مرغیان و کاشغر تا ختن و تمام توابع و ملحقات آن را بنوه سعد امیرزاده عمر شیخ امیرزاده ابا بکر محمد طغی

امیرزاده ابرهیم سلطان فرمود و بیرلیغ اعلی موشح بال تمغا کرامت نموده و از امرا شاه‌زاده شاه‌زاده الله پیر محمد طغی و سو
نجود تاش و شیخ لهلول بیان نور امیر غازی و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد آورده بیاشکنت که وعده
اجتماع سپاه عالم انطاع آنجا بود برند و نور خواجه امیر غازی البته جهت کمار و نظر بور الملک بولی بند کرده مولتان ابایسی کول
فرستاد و ان بند به تبرک سلطان خانم برادرت فرموده در کول سرای که از مستحدثات معمار همت حضرت سلطنت و اقبال زود
آن عالم و عالمیان از بهار عدل و احسان او معمور و مسرور هست نهاد تلخیصت بر لوای مقبل غزو و جهاد مصروف و معطوف بود و لله

عاقبة الامور **گفتار در نهضت حضرت صاحبقران مظفر لوا بصوب ختای بنیت غزو و از آنجا که وقتی خطای**

کرامت انتساب و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا که صلوات الله علیه و سلامه کوشوال ساع است و فتح منزلت ساحه آن است که
حجتی بعضی ز بادت حیث الله احتمال مشد اندا سفار اضیار نمایند و پیش از وصول به مقصد هادم اللذات کمین بر کشا بند در ثواب
مقتبل نامتناهی الهی ثواب دفع مبرور باشم او مسطور کرده و بیت الله نیست که اثابت رایشم جهاد و فتح دیار کفر و عناد و دار الکفار
مشغلت و خطر السفر قطعه من السفر با عبادت مذکوره مشارکت و صاحب خطا اکل و او لاجرم شمول عنایت ربانی انتساب با حضرت
صاحبقرانی مقتضی آن که خاطر حضرت قرآن موید کامیاب در اثنای سفری و قوع یابد که مقصود اصلی در آن اتمام غرض جهاد
و اشتغام اسلام از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه آن حضرت نزدیک بود بعد از تصمیم عزم جانب وضاکه
بلاد اعدای دینست با آنکه موسوم برودت هوا و حلول زمستان بود و صوب سفر در پیش مفرط امتلا نقلل و ناحیه دوا نفاثت
توجه هنگام معهود و عواید حوت نکذاشت و هر که همت بر او تعلق موجب امضای آن عزیمت گشت و امیر بر ندق را فرمود که نسخه لشکر
احتیاط کرده بازبیند که چه مقدار مرد زمین بود تش بلازم خواهد بود امیر شاه الله بموجب حکم که دیوان کلانتر شلع بود
احتیاط نموده معروض داشت که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم تاتار که
ایشانرا با کوچ از روم نقل کرده و خانه کوچ ایران زمین که از اذربایجان و عراق آورده اند دویست هزار سوار و پیاده جلدیا ملازم
هنر در کار زار جنگ مشهود **نظم** گروهی دلیر برداز آزمای برآمده دوش بلاد خطا بکثرة ستاره بصولت فلک باقبال ظفر
شان پناه حضرت صاحبقران دریا نوال روز نکال **بیت** سر گنج و دست کرم بر گشاد سپه را بداد و دهش کرد شاد غنی گشت لشکر
ز بخشش خواسته دوان شد سپاهی بیاراسته و حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد
عمر شیخ و از امرا امیر زاده خدایداد و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا د تمامت دهزاره جانب بالشکر دست را تشکنت و شاهرخیه و سیرام
قشلاق کنند امیرزاده سلطان حسین با بعضی لشکر جوانغار بر بیسی و صبران و ترشان کذرانند و شاه رخیه را در قدیم فناکت
می گفتند و از عبور لشکر جنگیز خان چنان خراب شد که از عمارت اثر نمانده تا در تاریخ اربع و ثمانین و سبعمائه
حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و کاشکان برحسب فرموده او آنرا عمارت کردند و حضرت به اسم او بر اساس آن بر ...

و اهالی آن حوالی را مجموع به آنجا نقل نمودند و چون عاطفت پادشاهانه آن نام بر شاه‌زاده کامکار شاهرخ فرمود
شاه رخیه اشتهار یافت و رای صواب نمای ضبط سمرقند را با اهتمام ارغونشاه بازگذاشت و محافظت کنجها را به شیخ خواجه
حواله فرمود و رایت فتح آیت در پنجشنبه بیست و سیوم جمادی الاول سنه ۸۰۷ که آفتاب در منتصف قوس بود بر اسعد طالع شد
و قمر در میزان بسنه بین اقناب و به تثلیث مشتری بطالع که منجمان احتیار بوده دانش این اختیار نموده بود از سمرقند روان
در توجه ختا و ممالک آن اورده به موضع قرابلاق از بار صغد اتفاق نزول افتاد شاه‌زادگان کامکار و امرا که نامزد بودند
موکب همایون و کثرت سپاه مور شمار پرشکار که از اطراف و جوانب جنبش در آمد از حد قیاس و عقل بیرون و از شمار افزون
نظم سراپرده عزم صاحبقران بجنبید بکسر زمین و زمان ابر تند کوس و بجوش شد دشت خروش سپاه از فلک در گذشت
ز هر جانبی رایتی شد بدید روان فوج فوج از سپه در رسید علمها برافراخته رنگ رنگ برادر زده تیغ خونریز کرد از درنگ
ز بس جوش لشکر به هر راه و رزم بساط زمین تنگ شد بر سپاه هر اباد لشادو با ساز جنگ هم کینه افروز با نام و ننگ
نهان شد هر درو هامون ز نعل هوا یکسر از بر نیان کشته لعل ندید بر زمین پشته را جا یگاه نماند هوا بادرا مانده راه
ز بس پیل و کوس اندرون سپاه زمین شد بکردار دریای نیل و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت فرمود
در ضمان حفظ مهیمن خلاق براه اترار و ایی روان شد و چون بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر موضع تا ملوا انداخت
فراش صنع و بهشتی السحاب الثقال سایه بان کحلی بر بساط ابر گران تا کران آسمان برافراخت برف گران و باران و طوفان
بباراند و بادی جهی عظیم وزیدن گرفته بود برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از آنجا کوچ کرده دیگر
عزم بر قرار را نده امیر کلان از فر وصول و طول رایات سعادت آیات نزاهت و روضات جنات یافت و جوان محل بهشت
و هیئت بهار حاصل می شود پیشتر فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفته بود و درا نجا جهت قشلاق نور باها کرده و خیمه
مسکن همایون نطا برا فراخته بعد از استقرار حضرت اعلی در خود با ها و خاص شاه‌زادگان و امرا و لشکر هر یک بجای خویش فرود آمدند
حضرت و باغ الملیم پناه سپهر در زمستان خانه جدید درآمده بود و شدت سرما با آنکه نصاب کمال داشت روز بروز بمی افزود و چون
در آن سال بحسب اتفاق فصل شتا از معهود دیگر سالها خنک تر شد که تا آفتاب عالم تاب از شرف سار یافا کثر اوقات در
جانب سحاب متواری بود و ابر تا کر بر و بزاری در کوهر افشانی و کافور باری **نظم** برین ابر زاکسوت آسمان داری هم
پنداری که گوهر بار چو شد چشم معزاز بر توخته بدی از ابر چشم او بر لب نثار بر ابر افکنده ما دام زمین کهش که هشت
خام زبس نم کاملش ابر بر بگذر هوا چلاجی شد آب بکسر ز سرما در بتا شرکرد و که نماند بر تن جودن پوست و آرزو زد
باد
ناهی از ضرب برادر که هم تما شاید باشد یا سمندر بر لب آن مرغ را علاند آتش که خویش دریا بکردد کر آتش براق جست
در شناخت که با غایبی بود روز مکافات بصحرا جابود آن گرفتاری زخویش روز ها یافت و لیک **ذکر قصه چند که**

بعضی و قضیه آن و بند کرد اتباع خواهد افتاد و شرح احوال که در اسلولات شاهزاده پیک عشوایت که شریر

ز بوت اکار و بجرایت که طرفها بر شت آبدار و که دو بستی کند که جان افزاید که دشمنی که بوی چون آید از و امیرزاده

خلیل سلطان جهان سلطان وحضرت امیرزاده علی در حباله داشت و امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقران بود و از قضا آ

زاده خلیل سلطان را با شاد ملک که از تمکان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا شد و آن سودا در جان شاهزاده

استیلا یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار او بیکباره در ربود و در غیبت حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورد

و چون حرم شاهزاده از آن قضیه آگاه گشت شعلهٔ غیرت اشتعال یافته و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون

قضا جریان باحضار شاد ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را پنهان کرد و از بیم آتش خشم جهانسوز بزرگ

و حکم شد که او را باز پدید کرده تا جزا رسانند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر چون او را در خواست کرد و استمداد آن حکم در توقف

و بازدید اسلولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده او را بخفیه همراه داشته در حوالی بغداد پدید برفت و امیر برلاس برفت او را

بعض نا محرم بر قتل او اشارت فرمود مهد اعلی سرای ملک خانم را خاطر باضطراب شاهزاده مشوش و کمال محبت و التجا

صاحبقران لبی او را داد و اخلاق سپهدار امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بوسیلهٔ حضرت امیرزاده داشت که در پایه سریر

خلافت مصیر عرض داشتند که در صدق وجود این عورت در دوانه از سلسلهٔ صلب شاهزاده مکنونست و چون این سخن موقع

افتاد اشارت شد که او را بجناب علیه بوتان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نمایند و او را بیکی از غلامان سام

دهم در اسلولات برلیغ عالم مطاع بغداد پیوست و بشاهزادگان و حکام و داروغگان تمام ممالک نشانها نوشتند مشتمل

هر کس در محل حکومت خود اقامت مراسم عدل و داد کرده شعار ساخته در بند رفاهیت و آسایش خلایق باشد و سخن عوانان

مفسدان اصلا التفات ننمایند و بارعایا و زیردستان که ودایع حضرت پروردگارند لطف و مرام واجب دانسته بنوعی پیش آیند که

روز بازخواست ندامت نباید کشید و در حضرت ذو الجلال خجالت و انفعال نباید دید نظم هر آنکس که خواهد که باید بهشت

نکرد و بکرد بد و کار زشت هر آنکس که او راه یزدان بجست بآب خرد جان تیره بشست درین بارگاهش بلندی بود بر سرور

ارجمندی بود بنزدیک یزدان زنجی کند کشت نیابد بیاداش خرم بهشت زداد و دهش گر کمی بود و بار بکیتی نماند بجز

یادگار که خاوند هر کس کند افزون برآن شاه کایادگار زمین ز یزدان و از نامور کس درود هر کوش دار آید و فرمان کند

از این پندار آتش جان کند و هر نشانی از آن مصحوب معتمدی بیکی از شاهزادگان و حکام ممالک فرستاده و بموضعی که مقرر

شده بود امیرزاده خلیل سلطان بیاشکشت رفت و امیرزاده سلطان حسین با جمعی از سپاه و امرا طرف خوابسار بکار رفته

لشکر به آلاها و کردوها انواع ناکولات و ضروریات بیاورند و اسپان بلدخان که در آن ولایت انداخته بودند زبین

بارد و اعلی میرسانیدند و عواطف پادشاهانه و عنایت خسروانه مجموع را از آن شاهزادگان و امرا و لشکریان می بخشید و ...

قید من بجناب عیسی ولد اسحق کرد و دمرو

اشا از خواتین چند خواجه شیخ علی بهادر از پیش امیرزاده شاه رخ آمده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید و در آن صواب

امیر برندق را بجانب تاشکند روانه داشت که برسانیدن شعار لشکر اهتمام تمام نماید و فرط مرحمت پادشاهانه

ویرتمان پناه را امر فرموده بود که هر یک از خیل تومان و هزاره جات و قشونات و صدجات خویش یک باخبر بوده

عهده دار نمایند که در آن راه هیچ افزاری را نگه با احتیاج ضروری باز نماند که نباشد لاجرم اسباب احاد لشکری بآن کثرت

بیاری چنان مرتب گشت که یک سواره از انواع صنوف نوبت باشد چنانچه با خود داشت که اراده کوه بان توان کرد و بهمین

نسق همه اسباب و الات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه در محاربت و مدافعه بکار آید مهیا و آماده بود و از جمله چندین هزار

علم معد بود و هر که به ارابها همراه بردند و هنگام رفتن بکار رند تا در بعضی با ذکر نمی بکار رانند و چند هزار شتر البسل

همراه بود که بر فرض احتیاج شیر اشیان مدد قوت لشکریان باشد و گاو چنان علیه که شمار آن جز با نامل حیاس و تخمین

نتوان کرد با چندان اسباب و الات عجب که کردون بر پشت آن در زیر بار آن اقبال صاحب شوکتی و شکوه باشد و هیهات

هیهات که مثل از این بیند و خلاصه اقتدار شاهنشاه طوبی آن کل و آن کمال عظمت و کامکاری که حصول مثل آن در صفحات

هیچ عاقلی نکنجد معتبر و متعجب نماند بودند و زیر کار آن را ملاحظه مصراع اذا تم امر دنی نقصه توقی عظیم طار

شده بود و بزبان مردم جاری کشت و چون در عقب لشکری بآن کثرت و شوکت و اسباب در معسکر ظفر مآب بامداد ز تان

اتمام آن دغدغه زیاده گشت و اندیشه عاطر هاره یافت و خلق را مضمون این دغدغه در زبان در هم فرو گرفت نظم که تا

تو این شاه را لا یزال نگهدار از آسیب عین الکمال الهی تو این دولت پایدار زچشم بدان جاودان گوش دار گفتار در

رایات فتح آیات بار از اسلولات در زمستان که افتاب هنوز در آن برج جدی بود و شدت سرما بمرتبه بود که نطاق نطق از

توصیف آن قصور داشت چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان در آن راهها تلف شدند و بینی از دست و پای و گوش و بینی

و دیگر اعضا بیشتر اکثر اوقات با اسمان و از کران تا کران افق کله لسته بود و برف فرود آمدن زمین بر هم لسته بیت

ز بسیار برف اندران پهن دشت تو گفتی فلک ذره زمین گشت و دران ایام آخر قران علویین در مثلثه هوای

برج دلو و حوت یافت چون داعیه احراز فضیلت غزو و جهاد در خاطر بشارت مآثر حضرت صاحبقران پاک اعتقاد نقابه قوی

حبة نفرمود تا سورت برودت هوا شکنی و از کیفیت زاهبان آن موانع استغنا نمود و منزل بمنزل از چکونکی آب

و برادی و جبال دعیه استکشاف فرموده مجتنا انتاد فیست تو کل بوجم در شرات توجه بر فراغت ذاتی حوزه

اشراف پرتو فرمان بران انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و امیر

شمس الدین عباس و امیر برندق و محمد درویش برلاس و رستم طغی بوغا و برادرش پیر محمد و نوشیروان پسر بوتان آغا و عبد الکریم

حاجی سیف الدین و پیر علی منکلی بوغا و سلدوز خان جند سلدوز و سعادت تمور تاش و دیگر امرا که بر جانب یسار ان در جوا

تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند چون آفتاب به برج حوت رسید مجموع بحشش درابند و یکباره کی والیه تمامت
و امیرزاده سلطان حسین که در طرف دشت قبچاق در سینی و صبران بود چون بهار شود او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایات
نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار از سمرقند روان گشت و شب در سپیان کرده به اق ... نزول فرمود و از آنجا
عنوده در یورت خواجه شیخ فرود آمد و از آنجا روان شد و سوی تکت مخیم نزول همایون شد و از آنجا کوچ کرده ... تا
سلطان شیخ و از آنجا بقریه زرنوق و از آنجا روان شد و از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و آب سیحون
غایت سرما بنوعی بسته بود که مقدار دو سه گز می بایست کند تا آب بر توان داشت چه در آن سال از اول قوس تا اواخر حوت
در مجموع کنارها سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان و علف‌داران و شتر و چهارپایان و ... بر روی یخ میکردند و از کنار سیحون
بجانب سوار شد و روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار سرای بردی بیک بقرین نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاه
شاهزادگان و امرا و خاصگیان که بدولت ملازمت فایز بودند هر یک بجای خود فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه در سرای
که محل نزول همایون بود در روز وصول آتش از سر بخاری در گوشه از سقف خانه افتاد و احراق واقع شد و در زمان فرو
نشاندند تا آن موجبات ... تشویش خاطر دولتخواهان گشت چه در آن ایام مردم خوابهای پریشان بسیار میدیدند
که وقوع آن نزدیک رسیده بود در خاطر اثر کرده و بغایت اندیشناک و هراسان بودند و لا بد للمقدور ان یکون ... حاجب
بی همال ... فرمود تا راه و سبیل التفحص نماید که بتوان گذشت ... نه دیار ... نموده ...
و احتیاط کرده باز آمدند و عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری برجست فرموده بطرف سیرام و عقب ... مهم
بود و هم معاودت نمود و نقد پر کرد که در عقبه ... بالا بر بسته است و در این ولا از پیش توقتمش خان که از ... با
در صحرای صحاری دشت بدحال و سرگشته میگشت قراخواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد و در روز که حضرت
اعلی صدور یافته بود ایوان خانه فلک شکوه ... سلطنت ... و تا یزدی اغلن از نژاد اوکدای قا
و تاش تیمور اغلن و جکره اغلن از نسل جوجی خان در طرف دشت ... بودند و دیگر ... حضور شاهزادگان جوان بخت
و ابراهیم سلطان و ... بود و ایلچی توقتمش خان ... و برادرش امیر شیخ نورالدین و شاه ملک و
یوسف ... مستسعد گشت و پیغام توقتمش خان بزبان اعتذار عرضه داشت که جزای کفران نعمت و احسان دیدم و کشیدم
اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر جرایم ... سر از ربقه اطاعت و پای از جاده متابعت
نکشد و ... بآداب پادشاهانه و اخلاق ملکانه فرستاده را نوازش فرمود و استمالت نمود که بعد از این ... یورش
عنایت الهی الوس جوجی را باز استخلاص نمایم و باو سپارم و در خاطر همایون چنان بود که چون چند روز که ...
غزو کفار ختن فراغت فرماید ... و شاهزادگان را که برسم مشایعت ملازم بودند باز گردانند و قراخواجه را اجازت

انفراق داده با تحف و هدایا بجهت توقتمش خان روان ساخت و ... والحکم لله العلی الکبیر

گفتار در وفات صاحبقران انار الله برهانه رباعی

ای دل ز غبار نفس اگر پاک شوی تو روح مجرد بر افلاک شوی
عرش است نشیمن تو شرمت بادا کایی و مقیم خطه خاک شوی ... اعزاز و تکریم که از حریم تعظیم تا بنی آدم ... العالم
لاجلک و خلقتک لاجلی ... لطایف و معارف بجنان جان سعادتمندان نکته دانان ... انکه
انکه تا ... منزل نفس انسانی بیت انکه نفس کلام حق گو باشد که جان از ... و آراسته فانکه بجای خلافت حق
جز بنا لای او ... ازان بر تر و بلند تر است که محل شرف و رفع و منزل آسایش و ... سرا ... و تنگنای عا
جسمانی باشد و بس بیت بجان ذات جهان ذاته که جای دگر برای مشکی تو بر کشیده اند ... چه بر حقیقت ...
... و حکم کشت زاری دارد که دهقان در ... بحصول آن ملحق گشته روز ...
بکار آید و ... که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صنع لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر دارالخلافه بنیه
انسان بنوعی ساخته و پرداخته که از آن مقر جامع پنج شارع واسع بر صوب عالم برصنایع و بدایع گشاده است که بهر
ازان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرة آفریدگار تعالی و تقدس بآن خطه بدیع آیین در می‌آیند
بحد وقوف و دراست والی آن ولایت میرسند تا آن ... عالم و عا
جل و علا آگاهی یابد و تفکر و تدبر در گونه گونه غرایب و عجایب که در ضمن مبدعات و مخلوقات مندرج است بمعرفت صانع
و اطلاع بر اسما و صفات او سبحانه ... فایز گردد و وظایف بندگی و پرستش بتقدیم رساند و شکر و سپاس نعمت
از نعم بی قیاس که در باره او کرامت فرموده بجا آورد و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهر پاک
صفات پاک با پیکر ... التفات از جانب جسم و جسمانیات کرد ... اعراض ...
فبصرک الیوم حدید یکباره بنظاره عالم ملکوت و شاهد جمال و جلال حی لا یموت پردازد و ... فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر بلذات انس و نعیم وصال مستسعد و مستبشر باشد بیت عارفان را عیش ملکوت بنود جز جمال رحمان قوت
اعراض کلی نفس انسانی از تدبیر و تصرف پیکر جسمانی را ... میخوانند و صورت ... اعظم مصایب و بلیات ...
و اکثر ... الحقیقه نهایت سعادت و کمال نفس بر موت ... حکما انوار علوم از مشکوة وحی انبیا علی نبینا و علیهم
والسلام اقتباس نموده اند تعریف آدمی بحی ناطق مائت فرموده اند مصراع نشنیدی که هر که بمیرد تمام شد چه
عالمی که نفس بعد از قطع تعلق بدن مستقر آن خواهد بود نسبت با دنیا چون نسبت دنیاست با ...
جنین در تنگنای رحم بلکه اوسع و انبساط از آن چه نسبت دنیا برحم نسبت متناهی به متناهیست و سعت عالمی که بموجب
انبیا ... بازگشت نفوس انسانی بآنست غیر متناهیست در هر ... که مربوب اسما و جلال حق باشد

مضل و مذل و قهار و منتقم و نظائر آن دلالت بر عظمت و هولناکی نماید چون بنیاد ایجاد بر محض لطف و مرحمت
بی علتست و غضبش مسبوق بجرمی و خطای عفو و مغفرت کامل کرم در بر دارد و وفور عفو و غفاری حضرت باری امید بخشد
که ارواح مؤمنان موحد را بر حسب بشارت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله اعاذ و عده ان الله
یغفر الذنوب جمیعا دستگیر آید انه هو العفور الرحیم رباعی گر جرم گناه جست و جو خواهد بود آن یار عزیز تند خو
خواهد بود از خیر محض جز نکویی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود تحقیق سعادتمندی که پادشاه تو فیق
پیش از حلول وا... تاکید موت عنان اهتمام از صوب اشغالی که مجرد اعراض دنیوی باز کرده بر تابد و تعبدی همت
تدارک و تلافی جرایم و زلات گذشته کند تا فی عمران برای عمر ثابت در یابد و شده زمین ناک بیت دلا بکوش که باقی
عمر در یابی که عمر باقی از نی عمر بر کرد تا بی وارث خواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و بیت الملک علاء الملک
ثبت با ما افتخار ان فی هذا الامر ... احد و اخر یور ... هفت ساله که معظمات ممالک ربع مسکون تمام بحیطه تسخیر و تفرقه خدام
سپهر احتشام درآمده بود و ابنه عدالت و داد گستری که اصل جبله همایون آن حضرت مجبول بود در بلاد بنوعی قرع گرفت و اسلا
یافت که هیکل همت عالی نهمت مصروف گشته بر انکشاف احوال و اوضاع رعایا و زیر دستان و اشاعت آثار عدل و امان
با ایشان چنانچه از مواضع ... ... اطلاع ... استفاده می شود که بیت بداد و دهش کیتی آباد کرد دل خلق عالم همه شاد
کرد و خاطر خطیرش بکلی در ... شد که فیما بعد اوقات و ساعات فرخنده با امر اصرف کرده شود که کفاره آثام سوالف
ایام کرده و در محو نقوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصروف گرداند و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات
تحقق یابد و با این مقصد تعلقات علاوه ... مستقر بر سلطنت با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال ... اجلی باز آمده
بودند و هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود که بی توقف عزم غزو کفار چینی و ختای جزم کرده توجه بان دیار او ... بوضعی
که شرح داده شد و در آن اثنا که ... افتخار خطه اترار که از سمرقند تا بانجا هفتاد و شش فرسخ شرعیست از فر و صول
و نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار بر گذشته بود در چهارشنبه دهم شعبان سنه ٨٠٧ مزاج
همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و بمعرض خطر شد و لسان حال بفحوای این مقال که بیت سپیده دم
که شد در محرم سراسر وفد شنیدم آیة توبوا الی الله ... مرثیت بعزی درد و خیر صافی صادق از جمله ...
و معاصی توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان بزمان بی افزود نظم چو بی شد آن دم بدم رنج شاه
مصیبت گرفت خورشید و ماه چو از درد ... ناله داد بی خبر ز غم خلق را باده بی شد جگر در آن دم که بنده دم درد
زن و مرد را بود بیم هلاک ... مرض شد طبیعت زبون نه آرام ماند و نه صبر و سکون همایون تن شاه دادن
نه ملک و سپه کرد و نه مال و گنج ز تاب مرض چون زبون شد مزاج نه تخت آمدش سود و منه و نه تاج و با آنکه مولانا

بنیر ... که همه اطباء حاذق بود و ظفر کردار ملازم رکاب سعادت انتساب در معالجه و تداوی سعی بلیغ می نمود روز بروز
ضعف اشتداد می یافت و علتی دیگر سر بر میکرد چنانچه چند مرض متنوع و مختلف جمع آمد که از معالجه بعضی دیگر از دیاد می پذیرفت
نظم چو آمد قضا از دوا چه شود چه جای پزشک از مسیحا چه شود بنود اندر آن درد امید شفا ندانند اجل را
طبیبان دوا چو از اندازه بگذشت سوء المزاج فرو ماند عاجز طبیب از علاج شد اعضای شاه از مرض سخت سست
دلی بود از آنچه بود اول درست و چون قوای دماغی از اول تا با آخر سالم بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمت و ضعف
به پرسش احوال لشکر و ایشان مشغول میشود و چون بر او صابت دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه
ضروری نهاده خواتین و خواص امرا را احضار فرمود و از سر تیقظ و بیداری بوصیت مشغول گشت که بتحقیق میدانم
که مرغ روح از قفس قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای جان بخش جان ستان بردم دشما را بلطف و مرحمت او
سپردم می باید که اصلا نوحه و زاری نکنید و فغان بر نیارید که جزع و فزع در این قضیه فائده ندارد بیت
مدرید جامه ها ... آزاد مکردید ... اشفته دیوانه وار ... فغان ... نفع که کرد ساجل را دیر یا زود دفع امر زش مرا
از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و تکبیر شاد کردانید بحمد الله که بعد از توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز
در تمام ایران و توران کسی را مجال آن نیست که سر فضول بر آرد و امید چون دارم باک بچاره را بیازارد و از فضل بیشمار
ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگر چه بسیارست جمیعا ببخشد که دست تعرض ظالمان از دامن روزگار مظلومان
کوتاه کرده ام و نیز نگذاشته ام که در زمان سلطنت من از قوی بر ضعیف زور و تعدی رود و مکرانچه بمن نرساند ام باشد و مرا
از آن خبر نبوده باشد اگر چه دنیا ثبات ندارد چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد لیکن از آن محمل کنا ...
بنیا شوب ممالک دنیا ایمن طرف و سالانه بحضور جمهور خلائق کرده وهر آینه در زمین ... از آن پرسش و باز خواست
خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جهانگیر را ولیعهد و قائم مقام خود کرداندم که تخت سمرقند در فرمان او باشد و از
سر تمکین و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید شما را باید که متابعت
مطاوعت او بجای آورید و باتفاق در تقویت و تمشیت او بجان کوشید تا عالم تمام نیابد که موجب آزار و تشویش و پریشانی
مسلمانان باشد و سعی چندین ساله من ضایع گردد چه از اتفاق و یکجهتی شما مردم از ... دولت ... بر آید
و صنع ... آید ... اظهار مخالفت و سرکشی جسارت نماید و سعادت ... ضایع نوعی نمود که مجموع امرا و بزرگان
خاطر عهد کنند و سوگند مغلظ موکد گردانیدند که وصیت مذکوره بجا آورند دعا ... جمیع وجوه و خلل ... راه ندهند و
دیگر امرا و سرداران که غایب اند همان شیوه سپرند ... بعد از استماع آن سخنان در قلق و اضطراب افتادند و آب صبح
از دیده بیچون گشاده دلها ... از آن برداشتند و ... روی برخاک نهادند و امیر شیخ نور الدین ... شاه ملک

بادهٔ عظیم و دلها از بیم دو نیم زبان عجز و تسلیم برگشادند که جان و دل ما مجموع بندگان فدای یک لحظه زندگانی حضرت
صاحب قران باد کاش عمر ما همه سر بسر بجای یک روز حیوهٔ آن حضرت قبول می افتاد که بطوع و رغبت فدا می کردیم نظم
گر از جان تا سود بودی ترا نبودی دریغ از تو جانهای ما ولی این زمان هیچ تدبیر نیست که امکان تغییر تقدیر نیست اگر
چه تا ابد کار این وجود شریف حضرت صاحب قران هیچ گونه ممتنع از حیوة و زندگانی نخواهد بود لیکن تا نفسی در تن و رمقی در تن باشد
باشد پای خدمت کاری از جاده جان سپاری و طاعت گذاری آن حضرت بیرون نخواهیم نهاد که بنده اگر خطائی کرد دل غمگین نشد
هیچ بر حضور آن شهنشاه زمین ملت که بندگان بسعادت ملازمتشان سلطنت آن سرافراز بودیم جز بندگی و سر افکندگی
شغلی نداشتیم و تا در حیوة باشیم همان طریقه خواهیم سپرد بر زبان این سخنان می گفتند و با الماس مژگان جواهر اشک خونین دامن
می سفتند بیت ز غم کرده از دیده در بار دامان ز هجران رخ شاه آرام و از تن توان بعد از آن عرض داشتند که اگر فرمان شود
و امیرزاده خلیل سلطان و امرا خبر نرسیم تا باتفاق از تاشکند متوجه درگاه عالم پناه کردند و دولت دیدار مبارک شد و آن نشاط
وصیت از زبان همایون بشنوند که چند تا بندگان بر حسب فرمان صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد که خود
مشافهه استماع نمایند آن حضرت فرموده که دو وقت تنگ رسید و تنها از این مجال اشتیاق این حکایات نیست اما که غایبند حاضر
نمی توانند شد و دیدار بقیامت افتاد و شما از هیچین ملاقات نماند و بحمد الله تعالی مرا از مرادات دنیوی هیچ آرزو در دل
نماند مگر دیدن فرزند شاه رخ که می خواستم که یکبار دیگر او را ببینم و میسر نشد بحکم هذا ما بین و بعضی از شاهزادگان که
ملازم بودند در پس محل جمع شده منتظر بودند که حال آن حضرت به چه می انجامد استماع این سخنان عنان تحمل و شکیب از
اختیار ایشان بیرون شد و جزع و فزع در آمدند و صولات جگرسوز حزن دل از فوارهٔ دیده همکنان روان ساخت
حضرت صاحب قران روی بجر زندان کرده فرمود که هرچه در باب مصلحت ممالک ضرورتا هست خلاف کشت آمد یاد دارید و از چارجانب
رعایا در پرورشان غافل مباشید و قبضهٔ شمشیر از دست شجاعت و مردی محکم بگیرید تا هم چو من از ملک و پادشاهی بر خوردار
باشید ممالک ایران و توران را از مخالفان و مفسدان پرداختم و بعدل و احسان معمور و آبادان ساختم اگر بوصیت من
عمل کنید و داد و دهش پیشه و همت سازید سالهای فراوان دولت و مملکت بر شما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتی
واقع شود نتیجه نیک ندهد و دشمنان را مجال آن فاسد باندیشه راه یابد و تدارک آن مشکل باشد نظم چو باشد برادر بعهد
خود استوار بود مملکت بر شما پایدار و گر هر یکی رای دیگر کنید عمل بر خلاف مقرر کنید پراگنده گردد بسیط زمین خلل
یابد ملک و دین و بعد از آن شدت مرض زیاده گشت و وقائع عظیم طاری شد با آنکه در بیرون حافظ و مولانا عین قرآن
مشغول بودند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله پیر مولانا حبیب را به اندرون آیند و در بالین بتلاوت کلام
مجید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نمایند و چون شب در آمد و عالم از غایب شدن پادشاه هفت اقلیم کرد و لباس ماتم

سوگواری در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان فرمان
دهان شاه کلمهٔ توحید را چند نوبت ادا فرمود و روح را بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون مثنوی دریغ آن شهنشاه صاحب قران جم تاج بخش ممالک ستان دریغ آنکه دیگر
نیابد زمین نصیب عون شاهی بآن داد و دین دریغ آن که دیگر نه چشم جهان نظیرش در آئینهٔ ماه و مهر دریغ آن خداوند
دیهیم تاج کز او بود این دین ز ادوار دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه عباد و بلاد و این واقعهٔ هائله
در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه هجری اتفاق افتاد موافق چهاردهم اسفندارمذ ماه جلالی سال
سنه و عشرین و ثمانمائه جلالی که آفتاب هشتم درجهٔ حوت رسیده و ظرفای روزگار این تاریخ را بعبارت مختلف نظم
کرده اند از جمله مولانا ضیاء الدین جاجی این رباعی گفته تاریخ سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد وز خون عدو روی
زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی علیین تاخت فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد و دیگری گفته شعر
شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان باشد وداع شهر یاری کرد و تاریخش کان باشد و سن مبارک آن حضرت هفتاد و
یک سال رسیده بود موافق عدد الم که مطلع اعظم سورهٔ کریمهٔ قرآنست و مدت سلطنت آن خدیو بی همال بر سبیل استقلال
سی و شش سال بود عدد سی حرف که مادهٔ افضل اذکار هاشت یعنی لا اله الا الله و این که ضبط و ثبات او طاهر است
افعال و اقوال آن معدلت شعار در باب التباس روحیی و فضلی بکلمهٔ طیبهٔ توحید اختتام یافته هم از امارات کمال
دولت و اقبال است و از موجبات وثوق و رجاء و غلبهٔ حسن ظن بر آنکه علو شان و رفعت منزلت و مقام این پادشاه سعید مبرور
محصور بر همین ایام سلطنت صوری در دار غرور نبوده موافقت که عدد سنین سلطنت همایونش را با شمار بیتی از قرآن
دو ستاره زون الفاف افتاد چه از ذکر او لاد و اسباط بی نوش پسر و پسر زاده بتفصیلی که در خاتمهٔ این مقال بیان خواهد
شد از آن مویدی مثال باز ماند بعد ده هر سالی از مدت سلطنت و فرمان روا از خلو اقبال و سعادت اهل سرور و کشورگشا
والفضل بید الله یوتیه من یشاء و از مبانی محاسن سیرت و آثار ایشان بحسب مراتب و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات
آن حضرت مشمول گرامی گشته که زمرهٔ مشغال فدی اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده در موافقت و مشابهت
نموده اند کما صلی الله و هو اصدق القائلین عن خلیله و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین تحقق اللهم رجاء تا نبیه بمخلد
من در روضهٔ جنات النعیم بفضلک العمیم و منتک الجسیم انک التواب الرحیم آمین ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت صاحب
قران از سرای فانی بدار النعیم جاودانی بقدرت الله سبحانه روی نمود چو گویم که از حال این داستان بلرزید زمین
بر شد زمان چو کوه بر زبان افتاد قلم ثلمه کاه تنبان بنان او فتاد عجب کار آمد زمان خطر جان بیرون کشیدن بلا
و از غم غرو چون صاحب قران سعید مغفور از این دار غفلت و غرور بجنت سرا بجنید و سریر اشغال فرمود آن واقعه ها

هیبت ملازمت سیلاب اضطراب در بحار و جبال انداخت و هیبت آن حادثه شکیب سوز [illegible] کبار و صغار از
احیاد و اشرار اثر [illegible] ساخت **نظم** شد آن [illegible] با متعلقان بگردون برآمد نفیر و فغان ز [illegible] خلق
خواب جگرها شاهان زمانه کباب [illegible] احوال خلق جهان از اندیشه [illegible] همه خلق عالم پریشان شدند
سراسیمه و زار و حیران شدند نه اندیشه خواب [illegible] نه [illegible] خوردند [illegible] و حقیقت آنکه [illegible] ظالم
علیه شاه آیت الغفران والرضوان [illegible] آن بود که دولت [illegible] همعنان باشد روی
که از [illegible] پای اقبال مستقر کرده بود و با انوار معدلت و افضال معمور و منور داشت تا انقراض عالم در سایه سلطنت
و اخلاق بزرگوار [illegible] برقرار ماند و اگر نه دین واقعه هائله جای آن بود که سپهر [illegible] کرد [illegible] برجا خود تمام
و مهر رخشنده [illegible] از غایت دهشت [illegible] کرده دگر بار [illegible] و نور نیفشاند **بیت** [illegible]
هم [illegible] جهان [illegible] که ماه [illegible] خواتین و [illegible] ظلام
کامکشان بپاشد بر سم تعزیت [illegible] گردون بوقلمون گریبان صبح در [illegible] و دامن شام در خون شفق کشد و سرشک
ستاره تمام فرو بارد [illegible] طوفان بار که دران روز [illegible]
و فلک [illegible] که در لباس سوگواری بود [illegible] از خاک خاکستر [illegible] از تاریکی شب [illegible]
آن [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] شاه زادگان [illegible] پادشاهی [illegible]
و خواتین و آغایان [illegible] ارکان دولت گریبان جان [illegible] خون [illegible]
[illegible] سوگواری [illegible] و چون صبح [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
بغسل مشغول شد و مولانا [illegible] شروع و واجبات [illegible] و تلاوت دعوات [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] کفن [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] خواجه یوسف [illegible] اتفاق نموده عهد کردند و سوگند خوردند که [illegible]
[illegible] و چون عزم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
با ایشان [illegible] سلطان [illegible] بودند خبر فرستاده وقوع واقعه [illegible]

و بدیهی و صبیان پیش امیرزاده سلطان [illegible] فرستاده اند که [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible]
صاحب قران سعید مغفور وصیت و لی عهد [illegible] که در باره او [illegible]
شاید و باید شاهزادگان و حکام که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون آن اعلام وقوع
حادثه [illegible] هر کس در محافظت ملک [illegible]
هر صوب [illegible] احوال [illegible]
هم سر فرو برده اند و با انتظار روزی [illegible] باید بود [illegible]
[illegible] عدل و احسان [illegible]
[illegible] عصیان و طغیان [illegible] شاهزاده
فرستادند [illegible] امیرزاده شاهرخ [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] بغداد [illegible] امیرزاده [illegible] فارس

عراق روان شد **گفتار در ذکر [illegible] صاحبقران از شاه زادگان [illegible]**
[illegible] تابوت [illegible] مغفرت و رضوان [illegible]

[illegible]
چشمه [illegible] و چون صبح [illegible] لباس سوگواری [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible] فغان [illegible]
که [illegible] **نظم** [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] عام و خاص [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible]
نظم [illegible] جهان [illegible] روزگار [illegible]
از شرار [illegible] گردان

ز دل رفته صبر و ز سر جسته هوش   بر آمد ز جا غلغله و خروش   ز تن رفته توان و ز دل رفته شکیب   جگرها شده خون ز هول و
هیبت و عبارات فغان و زاری بسیار چون جزع و فزع از حد درگذشت امرا بر نصیحت پیش آمدند و بزبان دولتخواهی عرضه داشت
که چون تند باد بلا از مهب قضا وزیدن گیرد کوه خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سد اسکندر از پرده عنکبوت سست
تر گردد [illegible] و قهرمان اجل شاه و گدا و ضعیف و توانا را بیک حساب می شمارد بضرورت
و اضطرار و شکیبایی و اصطبار می باید کوشید و بضبط مهمات و مصالح و فاتحه و ختمات و قرآن [illegible] ساز کرد و خواهند که
مرگ در کمین است و کوچک و بزرگ را عاقبت همین خواهد بود **بیت** [illegible] بی نوا و توانگر و آنکه [illegible] زاده
ز مادر و چون اشتعال نیران اندوه و احزان از آن مرتبه بود که بزلال این نصایح فرو نشیند امرا بروح مقدس حضرت
رسالت پناه ختمی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات توسل جسته تذکر وفات او را وسیله تسلی خاطر مصیبت زدگان ساختند
که حضرت پیغمبر ما محمد عربی علیه وعلی آله الصلوة والسلام [illegible] بود و خدای تعالی عالم بطفیل وجود مبارک
او آفرید و او را از تمام آفرینش برگزید و خاتم انبیا و رسل گردانید و با این همه چون وقت اجل موعود در رسید روح پاکش
بدن گذاشته بتسلیم و رضا بفردوس اعلی آورد هرگاه که چنان بزرگواری درین سرای فانی جاودانی نماند دیگری
نخواهد ماند و هر چند واقعه مشکل و مصیبت جان گسل است غیر از رضا بقضا و ناچاری [illegible] چاره دیگر
متصور نیست **نظم** اگر چه واقعه بس مشکل است و جانفرسا   بصبر کوش که کس نگذرد ز حکم خدا **ذکر مشورت کردن امرا**
با خواتین و شاهزادگان در باب یورش ختای و چون خواتین و شاهزادگان را از ذکر [illegible] عطا
انا اعطیناک الکوثر و حضرت وفات آن سرور [illegible] علیه سلام الله ما طلع القمر نوع تسکینی حاصل شد و جزع و فزع
کنار آمد از فغان و زاری بحزن و سوکواری اکتفا نمودند امرا پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز نهادند و با دلی غمگین و چشمی
گریان گریان می گفتند که اجتماع لشکری بدین بسیاری از امرای کامکار و بهادران نامدار [illegible] تا این غایت کمتر
که در هنگام کارزار هر یک از ایشان ثانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار است با چنین اهبه و ساز و چندین اسباب
و آلات که از کرانی اثقال و احمال ایشان زمین را خطر است که تمام در آب فرو رود و از زمان جمشید تا این [illegible] کس ندیده
نشنوده است و بعبارت [illegible] این ذکر یادگار عجب که بدین نوع دست دهد **نظم** ز روزی که در جنبش آمد فلک
بزد بر فلک صف سپاه ملک   به بهرام دادند تیغ و سنان   بر برجیس دراعه و طیلسان   ندیدست هرگز کسی تا کنون
سپاهی چنین از کواکب فزون   بدین ساز و سان لشکری پر هنر   نبودست و مثلش نباشد دگر   و شکی نیست که
سپاه را با این اسباب اگر بممالک مخالف رسانیم دمار از روزگار و دیار کفار خاکسار بر آرند و هر چند خبر واقعه
[illegible] سعید مرحوم [illegible] خواهد رسید لیکن چون خبر [illegible] صدق و کذب دارد

اگر این لشکر گران بی کران را [illegible] بسرحد ایشان رسانیم بشارت باشد که ایشان متوهم شوند که اگر حضرت صاحبقران
در گذشته بودی کسی را قوت و قدرت لشکر چنین با [illegible] نبودی و تصور کنند که آن حضرت زنده است و این
[illegible] اندازه [illegible] بر ایشان غالب شود و نصرت و ظفر قرین رایات اسلام گردد مصلحت
آنست که عزم و نیت آن حضرت را امضا کنیم و توکل بر داور [illegible] کرده لشکر بختای [illegible] در اقامت غزو
و جهاد با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود [illegible] بکوشیم و اعلام اسلام [illegible] خود کام [illegible]
بکشیم و چون خاطر از این شغل خطیر [illegible] مراجعت و معاودت [illegible] باتفاق یکدل و یکجهت
اهتمام و اعتنا بر ضبط و نسق ممالک محروسه اندازیم و مهمات سلطنت و جهانبانی را [illegible] که بحمد الله تعالی از ذکور
اولاد و احفاد صاحبقران مغفور زیاده از سی شاه و شاهزاده هستند و هر آینه از سابقه لطف الهی [illegible] سلطنت
و فرمان روایی موفور خواهد بود و در واقع غبنی عظیم باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب و اسلحه و دواب که
ایشان را از فضل ذو الجلال و [illegible] صاحبقران بی همال مهیا شده است بعد از چندین مرحله که طی کرده اند و از سر
دل در غزو [illegible] و جنگ کفار [illegible] آماده گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و متفرق شوند بموجب این
بیان مجموع اغایان و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت که حاضر بودند در آن باب در استصواب این رای اتفاق نمودند
و عزم بر آن قرار گرفت که امرا با لشکری که همراه بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحبقران سعید مغفور
او را در این یورش با خود بختای می برد متوجه شوند و با امیرزاده خلیل سلطان و امرا که در تاشکنت [illegible] ملحق گردند و چون
امیرزاده خلیل سلطان در آن وقت بیست و یک ساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر [illegible] بزرگتر او را [illegible]
بندارند که اسم [illegible] و شاهی بر او باشد و نوئینان بزرگ باتفاق مصالح و مهمات که در [illegible] انجام کنند
با این نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر و تخریب و تعذیب عبده اصنام و آتش پرستان بتختگاه سمرقند مراجعت نمایند
و شاهزادگان و اغایان و امرا بر آن [illegible] کرده و صاحبقران سعید مغفور بجای آورند و [illegible] حکم [illegible]
آن که هنگام وحشت صدور یابد بود کاتبند شوند و من الله العون و التایید **ذکر رسیدن [illegible]**
[illegible] چون مشورت مذکور [illegible] قرار یافت در همان صبح محفه که [illegible] سلطان سعید
[illegible] بود مصحوب امیر خواجه یوسف و علی قوچین و چندی از خواص روانه سمرقند کردانیدند
[illegible] که تجمل [illegible] و در راه [illegible] باشد و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیدند نعش محفوف بمغفرت
شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل سمرقند بقبه [illegible] رسانیدند و برطبق مقتضیات شرع مطهر مدفون گشت
[illegible] برحمت باری تعالی [illegible] که از قبیل [illegible] روضة من ریاض الجنة علی [illegible] الصلوة والسلام [illegible]

علی الله نعوذ بر وجه کوییم که جسارت رفت چون جلاشدن جنازه براجات مصیبت ثاره ٭ کرد دلها ز چشمهاء خوابین و شاهزاد
گان چشمها خونین روان شد و بازماندگان خاتم جگرسوز زنین درزمان پر ناله و افغان گشت **بیت** دگر بار شد
چشمها سیل بار چو باران که بارد بوقت بهار فلک را زنین ناله کر گشت گوش ز نوحه زنین و زناله پر خروش و جوش
ان ولوله و شورش بازار ها با اغانیان برسم مشورت سخن پوشش که هر چند صاحبقران سعید مغفور وصیت فرموده که
خلف امیرزاده پیر محمد باشد و شاید که ان برهان مهدیم که روشن و لیکن شاهزادها را اینجا در سمت عارت و شاید که لشکر
عجایب هند برده باشد و از و تا ماوراء النهر مسافت بعید است و تا یورت و رنجش داریم اگر توقف میکنیم تا او برسد و تم مشود دو در
واقع وارث ملک و تخت صاحبقران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صلبی و ارشد اولاد آن حضرت
و عالمیان را معلوم است که صاحبقران سعید مغفور شاهزاده مذکور را دوست تر از دیگر اولاد و اسباط داشت نزدیک
داشت و پی ملاحظه انوار سعادت و فر سلطنت از ناصیه مبارک آن شاهزاده نیکو سیرت بر ان اعتقاد مسلمانان ها
درخشنده تر از خورشید انورست و بعدل و داد کسری و رعیت پروری از طراوت سرو و سعادت مشتری بسیار مشهور است
نظم وحش مظهر نور شاهنشهی است ٭ دل روشنش چشمه آگهی است ٭ از و خواهد آراستن تخت و تاج ٭ ورزو سلطنت با رونق
خواهد اقبال ٭ از و یابد عالم روان ٭ و زو بازگردد زمانه جوان ٭ و شک نیست که خبر واقعه را که فرستاده ایم بزودی
با و خواهد رسید و عنقریب توجه نموده خواهد آمد می باید که چون او برسد روان او را النهر زرا و رتبه تا مملکت برقرار
و مردم بیاسایند تا مجال فکر محال و فرصت فضول و فتنه انگیزی نیابند و بعد از آن حضرات ملک النساء سرای ملک خانم و تکل خانم
و دیگر آغاها و دیگر خواتین با امیرزاده الغ بیک و شاهزادگان در عقب محفه متوجه سمرقند شدند و از اسفاد هش نمود
که شرائط حزم و احتیاط بجای آورند و هر جا که فرود آیند بیک بر حذر باشند و مگوییم که هنگام وداع باز ولوله و شور
و فغان افتاد و از فغان و زاری و درد و نوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد **بیت** کی نباد چنان حال بجز دشمن
شاه ۱ ه انان آن تخت جانسوز و هر دم صداه و چون همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان و امراء بیرون
شهای و بخت عز و کفار لیعادت سوار شدند و در موکب شاهزاده ارجمند **نظم** درفش درفشان شاه سعید
مقارن شابد رب مجید همان طبل و کوس و علامت همان نقطه علمهای فتح آشنا روان شد چو شهزاده ای کب
بماند و زنان هالی دانشوران نکته خواند که را با سالارات زمان دهی است ز روی ادب این شاهنشهی است
چو او را شد از جمله شاهزادگان مر او را سزد ملک صاحبقران که جایش جز الله باو شد مختلف هم آخر باو بازگرد
و رث چه حالات عالم زو شد نکو بتقدیر حق است و نکوئی او چنین رمز دانشمند سر سرای مگر آنکه باشد
ز دانش بری کو از الهامی درین نیست شک ذکر عنایت لطیف خوبی ملک و چون از آب سیحون گذشته و ملک

فرخ زادی

فرخ زادی در جانب شرقی آن از یکنار جوی ارنج بر نزدیک پل علی رضا فرود آمدند قبه بارگاه شاهزاده با وزیح عمر
برافرازند و نوبت پادشاه مغفور در مقابل آن دور بر رسمی که معهود است سر بعیون برافراشت و طبلخانه حضرت تا آن صدا
معسکر همایون شاهزاده پر همال آراسته بحقیقت طنطنه بشارت و رایت آن برکنده ارجمند در گوش جان هوشمندان
در ان اثنا رسولان را بجانب دشت رانت پیش امیرزاده خلیل سلطان و امرا بزرگ که در تاشکنت و شاهرخیه بودند روان
کرده باز نمودند که نعش محفوف برحمت و رضوان حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و آغایان در عقب بیرون شدند
و ما عزیمت خطای جزم کرده متوجه شده ایم و دیگر قدرت چپ پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستاده و همین طال العلام کرده
پیغام دادند که با لشکر متوجه عزو شدیم در جوکلک که دعوی کاه بود و ما بهایت در رنج فرجی از ار بجانب شرقی **داستان**
مخالفت امیرزاده سلطان حسین بفحوای حقیقت نمای ربت زد احدیث فدیم و رد تا داود انا ابد واث زیل
و لا یکون الاما ارید به سمع جان هوشمندان می رسانند که بر ند پر که از تصنف قدیم کشاد یابد هر کز هدف مقصود
نرسد لا جرم چون در ان ولا سابقه قضا با مضاء عزم عزو کفار خطای تعلق نگرفته بود سعی و کوشش در آن با با صلاح سود مند
نیفتاد و با انکه امرا بعد از وقوع حادثه هائله صاحبقران سعید اتفاق نمودند که آن قصد را با تمام رسانند عنای نرسید
و شعله آن سپهر نایره برانگیخت که آن منصوبه بکلی از هم فرو ریخت و شرح آن قضیه آنست که چون خبر وفات صاحبقران
سعید با امیرزاده سلطان حسین رسید عرق بداندیشی و فتنه انگیزی که در جبله او مرکوز بود و اثر آن در زمان صاحبقران
سعید بار ها ظهور آمده بود بخصوص در یورش شام که از فرط جنون و سبکساری در ان هنگام که لشکر مخالف در مقابله
در آمده بودند رو گردان شد و جوان غارو یراق شاه بدمشق رفت و شر لیسر بروف در نزدیک بود که لشکر منصور را
چشم زخمی رسد عنایت ربانی و قوت دولت صاحبقرانی دستگیر گشت چنانچه مشروح گفته شده است باز در حینی و دنی
بحرکت در آمد و باندیشه فاسد و خیال محال لعیر از لشکر دست چپ که با او بودند بر اکنده ساخت و امیران ایشان
کوه با هزار کس دو اسبه بتعجیل براند و از آب خجند گذشته براه فراق متوجه سمرقند گشت که مکر و حیله اهالی سمرقند را
فریب دهد که او را بشهر در آورند و در پیش همان روز ایلچی که بطرف او رفته بود تا آن آمده ان خبر او رسید و چون تقریب بود
خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام افتاد **بیت** از ان فعل مذموم نامستقیم دل خلق را کرد پر خوف و بیم **ذکر مکتوب فرستادن**
امرا باطراف و جز دادن از مخالفت سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک از خلاف سلطان حسین و حرکت
نا صواب او آگاه شدند در زمان پیش امیر ارغون شاه که ضبط سمرقند در عهده او بود مکتوب فرستادند مشتمل بر انکه سلطان
حسین یاغی شده و دیوانگی آغاز نهاده و لشکری که با او بود دو تدبیر بر زده با هزار سوار دو اسبه متوجه سمرقند شده است بر حذر باشند
و به ضبط و محافظت شهر و حصار شرائط حزم و احتیاط مرعی دارد و تا رسیدن ما دو آماده داشته باش سر مو در هیچ باب غفلت

نور رند وا کران پی باث بجوانی شما آمده مبشر شود اینه او را بگیرند و بند کرده نیک نگه دارند تا از ممر او فسادی واقع نگردد
که برادر و سخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات عالیات نیز عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام وفات سلطان
حسین آنکه هر چه در این باب باشد توقف فرمایند تا اینکه از عقب برسیم و عواجه یوسف هم نوشته درو اینجا و بر عقب الله
داده مبالغه نمودند که محافظت محمد اردنا نیک جلادت و کاردانی هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و او را به تعجیل هر چه تمامتر بشهر نیشا
که از خیالات فاسد سلطان حسین دور نیست که بوسیله نقش خواهد که خود را به شهر اندازد و فتنه و فضولی آغاز نهد
و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا بزرگ ایلچی با نامه مصحوب تاشکند که تا نزار تا با غاشش دور راه کار فات
روان ساختند و حرکت ناپسندیده سلطان حسین را شرح داده ابراز نمودند که خاطر ما زان کردند که تا اندیشه کرده بود دیم بعزم
یورش ختای توجه نموده صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اتر که علف خوار معتبر و چراگاه منتاب باز کردند و ما هم از
سوی شوهم و بعد از ملاقات وضا پادشاه طاب ثراه چنانچه فرموده و بران عهد از نامشل و امر کرده که بشما برسانیم
باتفاق برای معامله دنیا این مصلحت وقت باشد در آن امر بکاوش بران قرار کنند پیش کیر بموجب از ارسال رسل و رسائل
بپرداختند شاهزاده ابرهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک از ظاهر انزار بعزم سمرقند کوچ کردند و امیر بود
پنک در اینجا بجل خود باشاد و چون از مخالفت سلطان حسین نقره خاطر اداه باش بود تمام لشکر جبه پوشیده سوار شدند و
روی توجه به سرخشاو رده اهرد و نار آب سیحون عبور نمودند در زمان یخ بسته چنانچه شترخزانه با بارهای زر ذکر
فرورفت تو کهیش یخ موقوف گذشتن ایشان پای ثبات فشرده و سرا پای غمزده و از بخاشکی کرده سحرگاه بعضی از عمات
نیات ملحق شدند و از نظام تقدیرات الهی امیرزاده خلیل سلطان و امرا بلکه تمام لشکریان ترک و تاجیک و عراق
و روی پیش از رسیدن ایلچی که از ان ازدوش بود که سلطان حسین لشکر پریشان ساخته و باقی مجاز سپاه متوجه سمرقند
شد فاما استماع این خبر دهشت و حیرت که بسبب واقعه ثبات هیبت داشتند زیاده رسول بود و امیرزاده احمد
عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر بادکار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر بوندق و دیگر امرا که در اینجا بودند
علی تفاوت مراتبهم بمجموع اتفاق نمودند ولی آنکه کس پیغرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگران صاحبقران سعید مشورت کنند و از ایشان رخصتی طلبند امیرزاده خلیل سلطان را به پا
شاهی بر داشتند و با او بیعت کردند و از وخامت عاقبت چنان امری خطر حساب بر نداشتند دللّه در من قائل ~~بیت~~
نخست ارکنی فکر پایان کار · نیاید پس از تو پشیمان بکار · زپایان اگر یاد نار پی نخست · اساس امورت بود سخت سست
پشیمان شوی آخر از کار خویش · دلت گردد از جور ایام ریش · از ان پس که اینک بکار کنند · پشیمان شدن کی بود سود مند

ذکر فرستادن مکتوب امرا که در تاشکند بودند چون خبر نیفتاد او و سرداران که در تاشکند بودند با امیرزاده خلیل

سلطان در پادشاه‌زاده بجوانین و شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعجیل و سرزنش
بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحبقران سعید مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولیعهد و قائم مقام امیرزاده پیر
محمد جهانگیر باشد و بر این معنی از ما عهد ستاده و سوگند داده که همه از متابعت و مطاوعت او نکرداییم و تا برقا
بمانیم و مطیع او باشیم خواهیم گشت ~~نظم~~ نشاید بمن نان شهر زادگی · زحکم مطاعش نپیچم سر زنان تا نکرد و جدا جانم
نباید خلاف عهد و پیمان نا · وانچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت است و در واقع از شما عجایب بدیع است که از بعض
و صواب دید ولی نعمت و آنکه چه ولی نعمت عدول جویید و از آن تجاوز کنید ~~بیت~~ خلاف رضا پادشاه از شما
بغایت عجیب و بس ناسزا هر طرف که شهر ازست تا شاهد کمی ز آنکه در ز دل نباشد و فا در یغ است او را کلاه و قبا
تصور آن بود که اگر دیگری از پس معمول حکایتی گویند او را بر زنید و منع او مشغول شوید ندانستیم که از شما با کمال دانش
و کار دانی امثال این حرکات صدور یابد هر که او را از غلط هوی باشد ز آنکه این کار نا پسندیده الیه ندامت و پشیمانی
در نهایت بار آورد در آخر که تا خیالات ناسد کار از مود کان همه استان شوید و چوه نام و ناموس خود را بباد
بد عهدی و فا بی بخراشید و در ابتدا و واقع چنین که روی نموده ز رقم کفران نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش
این بد نامی و عار بر پیاض و سواد لیل و نهار بمادی دور کار باز ماند و شک نیست که این مقابل بر شما پوشیده نماند
عجب آنست که غلطی چنین صریح چگونه بر چنان بزرگان و فرزانه کاردان افتاد و نامه تمام کرده مصحوب ابو الحجود
روانه کردانیدند و چون مکتوب بامرا رسید و بر مضمون آن اطلاع یافت از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت
فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود ذکر آمدن امیر برندق از تاشکند و آوردن جواب مکتوب چون موکب شاه
زادگان و حضرات عالیات با امرا بالشولات زود اکند ر برندق ایلچی پادشاه از طرف تاشکند برسید و بر سالة
شاهزادگان و خواتین استعداد پادشاه مراسم تعزیت و سوگواری باقامت پیوست و بعد از آن با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه
ملک بمجلس مجادرت و مشاورت بنشست و کتابتها که امیر خدایداد و امیر شمس الدین عباس کرده بودند در میان آورده و
عرضه کرد مدعا این بود که تا این جماعت کارزار برای صلاح و استدامت این دولت و سلامت و استقامت ملک و ملت کرده
که واقعه بغایت هولناکست که روی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و غوغا پدید شده که تدارک آن مشکل بود
بتصور خیر اندیشی این صورت بر هم بستیم تا سر پید اشود و کسی را مجال سرکشی و خود رای نباشد و سلطنت در این خاندان
برقرار ماند عالم بهم بر نیاید ~~نظم~~ درین کار از آن روی ما داشتیم · که هر گز هم خلق بیداشتیم · کز ایدون نیاید بهم
از خوف آن که واقع شود فتنه ناگهان و کمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت حضرت صاحب
قران سعید مغفور بر خلاف این بوده فرموده آنحضرت بر جان ما دوانست دخا شا که تا زنده باشیم بدان سر موئی

سخن و صواب دیدهای آن حضرت تجاوز روا نداریم چه هر چه شما در باب امضاء وصایای آن حضرت مصلحت بینید ما نیز
و در تمام آن بجان خواهیم کوشید و چون امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک مضمون نوشته امرا و فرمان امیرزاده پیر محمد بر
نسق نیافتند با وی گفتند که ما یاری بغیر وصیت و صواب دید پادشاه سعید نمی‌جوییم و جانب خواهیم داشت و امیرزاده خلیل
سلطان را متابعت و انقیاد نخواهیم کرد **نظم** اگر ما ز فرمان شه سرکشیم بجهل و فا را قلم در کشیم گرفتار خذلان و
حرمان شویم سزاوار لعنت چو شیطان شویم ببینی که تا هم از این احتراز کو هست دانشوران کارساز امیر برندق برلاس را
بجهت قبول تبلیغ نمود و در پیش شاهزادگان با ایشان عهد کرد و ایشان سوگند خوردند که از مقتضای وصایا و طاعت
سعید بسر موی تجاوز نکنند و از این جانب باز امیر خداداد حسینی و ارغون شاه و [illegible] عباس و دیگر امرا و سران پیام
مکاتیب نوشته و ایشان را بر متابعت وصیت و حفظ میثاقی که با پادشاه سعید کرده بودند ارشاد نمودند که اگر حقوق پادشاه
سعید یاد آورید و از شرمساری او در روز بازار مکافات اندیشه کنید و هنوز عزای چنان سروری سپری نگشته فرموده او را
دگرسان کنید که این معنی نزد خدای تعالی مشکور نباشد و نزد خلایق ستوده نباشد زنهار دامن عرض خود را بلوث عار
مبالا کنید که تا نباشد هیچ پاک نتوان ساخت **نظم** شکستید عهد شه کامیاب چه گویید روز جزا در جواب ندانم
که این پس ز اهل خرد که نام شما را به نیکی برد نوشتها را با امیر برندق دادند و او را بزبان پیغام دادند که خطا کرده
تدارک می‌باید کرد و این عهد بر بسته را هیچ برآورده و خلل بگفته بر حسب فرموده و بی عقوبت اذعان فرمان او
فرصت شمرده بر متابعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد بند بند و بنوعی سازند که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر اطاعت
او در دهد و در این باب عهد نامها بنویسند و بفرستند چنانچه در سمرقند تمام شد تا پیش شاهزاده ولیعهد فرستیم و امیر
برندق با مکتوبها باز گشته روی براه نهاد **نظم** دگر روز چون مهر گردان شکار ز رخ بر کلاه زر کوه سار برون تاخت
آن شاه زرین علم [illegible] بر تاج ملک و در شاهزادگان و امرا و حضرات کوچ کردند و امیرزاده الغ بیک با امیر
شاه ملک و جمعی از سپاه مجموع [illegible] و [illegible] روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ
نور الدین و جماعتی از لشکر [illegible] طریق [illegible] ایشان از راه متوجه شدند و ایشان از راه [illegible] عازم
سمرقند شدند که هر چه زودتر بشهر در آیند ملک را ضبط نمایند تا خللی واقع نشود و [illegible] و تعلیمات مطالع
سلطنت و مهمات ملک بر طبق وصیت صاحبقران سعید انتظام یابد و در آن زمان شاهزادگان جوان بخت هردو
در سن یازده سالگی بودند و امیرزاده الغ بیک بچهار ماه و چند روز بزرگتر بود و چون شاه ملک [illegible] موضع
[illegible] رسیدند امیرشاه ملک بحسب صواب دید همگنان از پیش براند و چون بسمرقند رسید ارغون شاه دروازها
بسته و حصار را استوار کرده امیرزاده خلیل سلطان نوازش نامه باو نوشته بود و سفارش نوشته که امیر نور [illegible]

و امیرشاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نگذارند و او را چندان [illegible] داده که عرق [illegible] نظری
از راه افتاده بود و خاطر [illegible] طرف داده امیرشاه ملک از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه چهار راه
رفت که امیر خواجه یوسف و ارغون شاه و دیگر سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد ارغون شاه که ضبط
شهر در عهده او بود او را راه نداد و با وی [illegible] گفت که حکم و فرمان حضرت صاحبقران سعید نامی هست و [illegible]
بر چنین است که ولی عهد آن حضرت امیرزاده پیر محمد باشد هرگاه که تمام شاهزادگان و امرا جمع آیند و اتفاق نموده و شاه
زادگان و امرا جمع آیند و اتفاق نموده و شاهزاده [illegible] پادشاهی بر دارند من در بگشایم و شهر تسلیم نمایم امیرشاه
ملک چون کلمات مزور او بشنید دانست که خاطر او [illegible] ترکان [illegible] و عهد امیرزاده خلیل سلطان
است و هر چند که معقول و مشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد گشاد عنان برتافته [illegible]
گشت و چون از آب کوهک عبور نموده [illegible] که [illegible] سعد [illegible] است رسید شاهزادگان و حضرات از عقب او چنین
گذشته [illegible] بودند صورت حال عرض داشت و آنچه از باطن ارغون شاه دریافته بود الم [illegible] آن قضیه
جراحت مصیبت همگنان را تازه کرد و از حضرت صاحبقران یاد کرده بسیار بگریستند و غمی که در آن سوگواری داغ حسرت
بر دلها نهاده بود یکی هزار گشت و بعد از [illegible] هم آنجا فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امرا کنکاش کرده [illegible]
[illegible] دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود
و امراء اندرون را نصیحت کند شاید که قبول افتد و [illegible] امیر شیخ نور الدین همان روز
که غره ماه مبارک رمضان بود پای عزم در رکاب استعجال در آورده روان شد و چون بدروازه چهار راه رسید و
[illegible] زبان [illegible] را نصیحت کرد [illegible] و برهان جواب [illegible] کردند که با امیرشاه ملک گفته
بودند امیر شیخ نور الدین [illegible] فرود آمد و پیاده [illegible] بدر دروازه [illegible] که
[illegible] تا بحضور سخن کنیم و صلاح و فساد این کار [illegible] ندانست
[illegible] هر چند در آن باب [illegible] فایده ندید و نصیحت بجای نرسید **نظم** نصیحت نخواهد شنید آنکه
ز خام [illegible] گلستان [illegible] شود چمن [illegible] شود [illegible] خار و خس
که [illegible] ز بوی گلاب [illegible] نام و چون سخن در ایشان
اثر نمی‌کرد امیر شیخ نور الدین [illegible] سوار شد [illegible] در پیش شاهزادگان و حضرات
عالیات [illegible] باز راند **تتمه داستان امیر برندق که با شکست [illegible] گفته** شد که امیر برندق [illegible]
با امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک [illegible] نوشته [illegible] پیغام ایشان متوجه

شکست کرد و چون بالای بزرک رسید نوشتها برسانید و پیغام بگذارد اثار از پیغمبر که با امیرزاده خلیل سلطان کرده
بودند پشیمانی عظیم روی نمود و سخنان که امرا نوشته بودند و پیغام داده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و با
زبان اذعان برگشادند که تاج و سریر الکی را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرمود
و ما جمله برا ایم و تغیر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع بر این معنی پیمان بستند و در آن باب عهدنامه نوشتند و هر
کس مهر خود بران نهادند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بران رضا داد و بخواست و عهدنامه را بخط و مهر
بیاراست و الغمش را برسالت نامزد کرد و تا عهدنامه و تحف و هدایا که در آنه داشتند که از آن پیش امیر شیخ نور الدین و
شاه ملک بردوار اغا بتعجیل تا شاهزاده ولی عهد رسانند و امیرزاده خلیل سلطان در هنگام توجه الغمش و المبلغ
و کفشانمزاده پیر محمد را نیز پیش مندی نامعرض داشتند بگو که ما با خلاص هواخواه شما ایم و بر حسب وصیت صاحب قران سعید
شما را قایم مقام آنحضرت می دانیم بنا بر مصلحت وقت این سخنان بر زبان می گفت و هیچ دل و جانش مستغرق هوای سلطنت
و سودا هجا بناپاک بود و بعضی امرا نیز با اندیشه اندرو او همراه بودند و جمع که اسم و رسمی نداشتند و از نو پیش او راه
یافته باد ریاست امارت و بزرگی گاه و بیگاه شعله سودا او بدم وسوسه و فریب تیز میکردند که این دنیاست
و من غلب سلب هر که غالب شد ربود فرصت و غنیمت می باید داشت و بی توقف عزم سمرقند کردن و بشهر در آمده
بر تخت پادشاهی نشستن و گنجها را سر باز کرده بعطا و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که الانسان
عبید الاحسان و عجبی کار از پیش بردن که چنین کارها بسی وقت و درنگ بر نیاید و مثل این فرصت هر ساعت
دست ندهد و اگر فوت شود باز یافتن آن از قبیل محالات است **نظم** چه خوش گفت دانای روشن روان که با دامن ها
رنا من جان گمان وقت هر کار غافل مشو که هر کار آنکه بوقتی کرو و چون از تواتر سماع امثال این کلمات را امیر
شاه زاده استیلا یافت بر فتا ایشان و اسران و شتران حضرت صاحب قران و شاه زادگان و اسران امراء ملازم ایشان
که در تاشکند و بیرا گیسته بودند همه را جمع اوردند برا مرا و عراقیان که با او یکدل و یکجهت بودند بخش کرد و بسی
نقود و اقمشه و رخوت و جبا و اسلحه لشکر که در آن جانب بود با ایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودا سلطنت
روی توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک آب سیحون رسید فرود آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر برندق
لشکر را از آن پلی که بکشتی بر سر آب سیحون در بالای شاهرخیه بسته بودند بگذرد و بعد از آن شاه زاده
عبور نماید و از عقب او امیر برندق ~~پیر ... با امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا روان شوند~~ خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا روان شوند و امیر برندق پیر ... با امیر شمس الدین عباس
و امیر خداداد حسینی بر سر تم شوند و در میان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاه زادگان و امیر شیخ نور الدین

و امیر شاه ملک بروم و با ایشان بپیوندم که چنین عهد کرده ایم و امرا با او گفته بودند که ما نیز از مطعنان وصیت پادشاه سعید
تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که از وی برگردیم و بطرف اجتهادر گشت
دوم امیر برندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که شما دو روز جلد در حوالی تاشکند توقف کنید که من انجه رو نماید
اعلام کنم شما و بعد از آن هر چه صلاح باشد پیش گیرید که مطاعمق بحصول مقر جز کردن ان شاء الله تعالی **ذکر خلاف اشارا**
با امیرزاده سلطان خلیل چون امیر برندق و رستم طغی بوغا و عبد الکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسید از پل
بگذشت امیر برندق خبر نیز بد تا کی دوان از آب عبور نموده و الاث پل را از بیخ و طناب و غیر آن پراکنده ریز
کردند و در جانب سمرقند نهاد که بموکب شاه زادگان ملحق گردد و از آن جانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکرها خود
باز گشته متوجه اچوقی فرکنت شدند و چون امیرزاده خلیل سلطان از این احوال اگاهی یافت بکنار آب آمده هر چند تا
عجائب شد و روز دیگر با تمام لشکر از پل بگذشت و امیر برندق چون بحوالی دوابه رسید جلال باورچی که هنگام رایحه
امیر شاه ملک از سمرقند از قبول حضرات شاه زادگان که بجنس پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت در آنجا با او دو چار
و فقه دو قوی امیر شاه ملک سمرقند و راه نماد ارغون شاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون اسلوب منبهم صواب
نبود از استماع این دگرگون گشت و از عضو نقض عهد سلوک خاری که در پای امیدش خلید رو طلب از صوب علا
بگرداند و از نقض عهد که نه شیمه مقویار جند و الا کو هراست تاب ندانسته از عنا نیاز کرد و متوجه امیرزاده
خلیل سلطان شد و رستم طغی بوغا از و تخلف نموده با دیگر نایی شاه زادگان مستعد شده خبر باز گشتن امیر
برندق عرض داشت و چون برندق بر انف عقب زده و شرمسار با امیرزاده خلیل سلطان رسید زبان ضراعت
بعذر خواهی برکشاد و بیعت باو تازه کرده از ایمان مغلظه موکد گردانید و شاه زاده باتباع از عهدنامه که در باب
متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته بودند و مهرها بران نهاده و در صحبت الغمش فرستاده برکشته و ما بوده اکتشاف
و بعقد سلطنت و تلاش مملکت روی غرور بسمرقند نهادند و چون این خبر با امیر شیخ نور الدین رسید حضرات ساکنان
را عرض داشت که بسخن مفسدان و فضولان شریر از ساج رفاع بافت و باز پیمان با امیرزاده خلیل سلطان
بیعت از سر گرفته اند و عهدی که بلی کرده اند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و با اتفاق متوجه سمرقند شده اند
نظم کسی را که سست است پیمان او   بر مردی مردان که مردش مگو   مخوان هیچ پیمان شکن را تو مرد   ز بد عهد بگرد
دگر دوستی مکن کسی را که پیمان نباشد درست   بر خلق مردی نیست جست   کسی کو ندارد وفا و پاس سنگ از او
بهی بهتر دوی نباش جاه است که دهاء خونین از عقنت بادیه کرد صاحب قران جهان که بحقیقت بها
جان و عالم را اس و امان بود در گذشته است و حقوق داران و امور چنان نگذشته را دامنی چند که ایشان را نیستان

پادشاه سعید از خاک سیاه برگرفته و با وجود مقرون ماه رسانیده حقوق نعم کوتاکون او را اینچنین اعراض الدامه اند و دل را
بکلی از عهد و پیمان او برداشته این چگونه توان گفت و این سخن کجا باز توان گفت **نظم** جهان پادشاهی که گردون سپهر
ندید و نه بیند او را نظیر شهی کشته شاهان عالم تمام بدرگاه قدرش رهی و غلام حزینی که تا او نشد حکم ران
نشد فاش معنی صاحبقران ز نوع بشر تا بشمو و ضر نکردند فرمان او را دگر به هجر و به برکس عیب و شر ز حکمش عدولی
نه بخشید سر چو بگذشت ازین منزل پر فریب هماشان به راهش و مطیب وصایای او را نکردند گوش گروهی ز رندی بد اندیش
فروش شگفتا بین که آن زمره ناپسند غلامان آن شاه دین پرورند از آن پیش که عمری بدوران او نشستند بر خوان احسان
او چو از رفتن آگهی یافتند ز فرمان او روی برتافتند حقا که از آن انفعال ناپسندیده اگر کوه سنگین دل و اشعور بودی
زار زار بنالیدی و اگر سنگ بر حمت حق مخلد ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی فرموده بود از آسمان سنگ نبارد بیشک نداریم که کفران
نعمت جزای آن بی باکان هیچ روزی زودتر در کنار روزگار ایشان خواهد نهاد و امیدوار بلطف و رحمت حضرت باری جل و علا داریم
ما بندگان را توفیق ارزانی فرماید تا زنده باشیم حقوق نعمت خویش را فراموش نکنیم و از فرموده صاحبقران مغفور سعید و هیچ
مثال عبادت نمائیم و از روح پاک آن پاک اعتقاد درین بر در استمداد نموده در امضاء وصایاء او و خدمت کار شاهزادگان جوان
بخت بجان بکوشیم و عهد المعهود وظائف بندگی و جانسپاری بتقدیم رسانیم و من الله العون والتایید انه حمید مجید **ذکر**
مشورت کردن امرا با حضرت عالیات در توجه بجانب امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت
افتاد با حضرت عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجامید مصلحت چنان می نماید که در رکاب شاهزادگان متوجه
بخارا شویم و سمرقند فرو گذاشته تا اینجا پیش امیرزاده پیر محمد رویم و وصیت صاحبقران سعید مغفور باو رسانیم و اگر تو
باور نکند کار و نقشان بنمایت شکوه [illegible] خواهی بجای اوریم **بیت** گر بیابیم زنده برو ریم و رانه گر را فتاد
شده [illegible] عذر نابد [illegible] حضرت عالیات رای امرا را استحسان نمودند و چون
عزم بران قرار یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و گروهی از سران سپاه که محرمان صاحبقران سعید جعل الله الجنة
مثواه بودند همه جمع آورده با ایشان نیز بر سبیل مشورت باز نمودند که خلاف نیست و معلوم است که نسبت با صاحبقران
سعید محبت و قربی که ما را بود دیگری نداشت و عظما از عنایت و التفات آن حضرت از دیگر بندگان زیاده بود اگر
[illegible] حقوق نعمت آن حضرت فراموش کنیم بیشک ملعون ازل و ابد باشیم و اگر چه بعد از وفات آن حضرت ما را اختیار
نمانده و کسی به امر ما نمی کرد دست از فرمان [illegible] او باز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت و شرمساری روز
قیامت خوف ندارند ما را هست عزم آن داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت ولیعهد اوست و در خدمت او
کمر بندگی بسته تا توانیم فرمان ولی نعمت خود بانجام رسانیم و اگر دیگران کار از سر فرمان [illegible] کنند [illegible]

سر عهد و پیمان نه **بیت** که از ما گر آید چنین کار زشت نه بینیم در حشر جز هیچ بهشت شما که بزرگ زادگان حضرت اید
درین قضیه چه می گویید و اندیشه شما چیست ایشان با دل افکار و دیده اشکبار زار زار بگریستند و بعد از جزع و فزع بسیار
باتفاق گفتند ما را غیر از انقیاد فرمان حضرت صاحبقران اندیشه نیست چون رای شما تمام امضاء فرموده آن حضرت کمر
متابعت و موافقت شما با خلاص بسته هرچه از دست ما بندگان برآید بجان خواهیم کوشید و اصول آن [illegible] خوشنود
که موافقت و مرافقت امرا اختیار نمودند [illegible] ذل و ارسلان خواجه ترخان و اسوی [illegible]
[illegible] که در واقع باشیم [illegible] او وفادار بود نیکو سیرت و نغز گفتار بود [illegible]
و مظفر یان صاحبقران سعید مغفور مبرور نور الله ضریحه بنور البهجة و السرور **ذکر توجه شاه زادگان و امرا بجانب بخارا**
بعد از تصمیم عزم بخارا در روز پنجشنبه سوم ماه مبارک رمضان شاه زادگان عالی مکان امیرزاده ابراهیم سلطان
که از اولاد و احفاد نسبت با حضرت صاحبقران ایشان بودند **نظم** چو کیتی که در دوش بجمله است و ماه باین هر دو دو تن
روان بود شاه یکی چشمه روشن از دو جاه یکی [illegible] جان و دولت سواد یکی از دل و جان با و مشغول یکی راحت جان
و آرام دل یکی جای بخت فرخ مقام یکی وارث دولت بر دوام یکی مرکز ملک را استوار یکی نام او زنده و پایدار
حضرت عالیات را وداع کردند و در پی مصیبت جان سوز و آتش مفارقت و هجران بخشا اندوز از نو عزا شد چه آتش و اندوه
جان گداز در آن روز تمام بظهور پیوست که خواتین و شاه زادگان [illegible] از یکدیگر جدا می بایست شد و خاتونی دو
مود که از غم جان بیم است که آتش در خانه گیرد و از هر [illegible] که پیوند تن و جان انقطاع پذیرد فغان و
آه و فریاد [illegible] ناشاد بر آمد و طوفان احزان از کمان شکیب و قرار [illegible] و جیحون
[illegible] دست [illegible] که جراحات سینه
از تازه [illegible] روان شدند [illegible] مجمع البحرین عنان [illegible] و بعد از جزع و فزع
بسیار شاه زادگان را کنار گرفته بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از علیاباد **مطراع** [illegible] آمد
متوکلا علی الله سوار شدند و امیر شیخ نور الدین [illegible] و امیر شاه ملک [illegible]
باتفاق در رکاب سعادت انتساب ایشان روان شدند و امیر شیخ نور الدین خزانه حضرت صاحبقران سعید مغفور
و جواهر و اثواب و اقمشه و اسلحه و غیر آن که همراه بود با خود [illegible] از پیش به بخارا فرستادند **ذکر**
روان شدن حضرت عالیات بسمرقند و تعزیت داشتن بعد از واقعه [illegible] سلطنت و اعتنا بجانب بخارا
حضرت عالیات و دیگر شاه زادگان چون [illegible] از خواص از علیاباد کوچ
کردند [illegible] صاحبقران سعید مغفور [illegible] شدند و لباس تعزیت پوشیدند [illegible]

اشکها کردند و چون با ناله و افغان نوحه کنان و گریان بدروازه بخارا رسیدند پرده اهل اندرون از حبس
وفات بدیشان باز بسته در نکشادند و توجهی نساختند بخور راه داده از رو ایشان را راه ندادند ناچار با خاطر پریشان
و دل خونین از جیحون آب بدکشتیان در باغ امیرزاده شاهرخ که بنزدیک دروازه واقع است نزول نمودند و شب آنجا گذرانیدند
چه شب **نظم** شبی تیره از دود دلها برآرد جهان گشته از وضع خود شرمسار زکشتن پشیمان شده آسمان شده
از نجات جهان و چون آن قصه شب بانو تیره بگذشت **بیت** روز دیگر که باز چرخ بلند پرتو مهر بر جهان افکند حضرت ملکات
و شاهزادگان با ملازمان لشکر در آمدند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد مطهر وی بنا رو نعیم محل طالب غفران
سعید نو تابان بود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا و لوله در جهان ست ... و فغان انداختند و سرها گشاده و جلو
خراشیده و خود را بخاک افکنده و خانزاده و زنان خانیکه شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان
مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و عزو ... اندوه جمیع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان
امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبدالملک و خواجه عصام الدین شریف جرجانی و امیر ... دانشمند
و غیر هم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمامی اهالی سمرقند بازارها بسته و زبان بناله و افغان گشاده و ولوله در جهان
انداختند و ازین غریو و نوحه و زاری غلغله بدشت زاد که آسمان را بیم وصول وعده یوم نطوی السماء کطی السجل للکتاب در اضطراب
انداخت **مرثیه** عالمی مرد و زن تمام شاه هر چون ماه در لباس سیاه کاه جوشیده که خود شده و زمصیبت سیاه پوشیده کشته
تمها از غم بود همه پوشان نغز نیست خانه سیه پوشان شده کیتی زدود آه سیاه آه ازان حالت و هزاران آه ای افسوس
سپهر خلافت و جهانبانی بمغرب و مغیب انت و علی الله حوالی باشد نه عجب که زمین از شعار سوکواران و هوا از دود آه سر
باران سیاه بود و لی نور و ماه افق معدلت و عالم آرا در عقده خسوف کل شیء هالک الا وجهه افتاده بود چگونه گیتی تاریک
نگشتی از فروغ جمعیت و حضور **نظم** دگر شد با ایین زمان و زمین ز فوت شهنشاه دنیا و دین دل خلق شد زاتش
غم کباب بنای جهان از حوادث خراب گریبان جان چاک زد صبحدم بریده شب زلف بر پیچ و خم پر از رنج و آشوب شد
بحر و بر دل جهان و افواه هالک نه خالی بود مخصوص هالک ز ابرار با مصیبت بود عام عالم و عالمیان را **نظم** از سیل اشک
بشر طوفان و افواه خونابه ... بشکل حباب شد ایام سست ... رای و هام کند پای و فضا پر تاب شد
نام سرای گشت سپهر جهار مینی دوام العلی بنعز ... شد و شکل انگه در چنان ... جان کاز جز شکیب که باشت
نمی شد ندیده ... از رضا تو بضا که نه بر وفق استرضا خاطرها بود دستگیری دست بخی داد و روی عمی نمود چه زمان قهرمان
کل من علیها فان جاوید ... در روان بر صغیر و کبیر و کامل و ناقص و عالم و دون انا لله و انا الیه راجعون **تتمه داستان**

توجه شاهزادگان و امرا بجانب بخارا شاهزادگان جوان بخت امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان که از علیا

متوجه خواب بخارا شده بودند روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بنزدیک حصار دبوسی که حصنی رفیع منیع در آب
سمرقند از زبان ایشان می گذرد رسیدند دران محل برادر شکلی خواجه یار پیاده تیمور خازن از سمرقند برسم ایلچی آمد و از خواجه یوسف
وارغون شاه نامه با امرا آورد مضمونش بعد از رفع تحیت و سلام آنکه نادر روزه شمی که از برای شما نگشاده ایم بنا بر جهت عذر
واندیشه باغی گری مقصود ما رعایت وصیت حضرت صاحبقران بود که تغییر آن بهیچ حال روا نمیداریم و اگر امیرزاده خلیل
سلطان خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم و برین جاریم که تخت گاه را نگاه داشته جمیع ...
سپاریم تا وقتی که امیرزاده پیرمحمد که ولی عهد آن حضرت بیاید و بر حسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام
کردیم تا شما را دل ما ندک بنا شد و ما را معذور دارید و در آخر مکتوب شوکند یاد کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم
و عهد و زنهار ان نخواهیم نمود امرا چون بر مضمون کتابت اطلاع یافتند دانستند که بر ان سخن اگر چه بظلم متوکد فرموده اند
اعتمادی نیست لیکن از برای مصلحت ایشان را در ان مقام داشته با ایشان نمودند که ایشان از اسلام بر شما که فکری که کرده اند
عین صواب است و سداد **بیت** ای انکه لاف میزنی از دل که عاشقم طوبی للتی ... زبان تو با دل موافق است برهمین
رای جازم و ثابت میباید بود و بر ضبط شهر چنانکه از ذات ... شما سزد قیام نمودن و برخلاف این و سوسه هیچ منافق اصلا
نشنوده که اگر شما بر همین عزم محکم باشید و شرایط وفاداری دعوی کن ... داشته شهر را نگاه دارید تا پادشاه زاده
ولی عهد بیاید و وصیت پادشاه سعید که انجام آن بر همه فرض است بجا آورده باشید و پیش خالق و خلایق پسندیده
افتاده ذکر مردانگی و نیک نامی شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشارالیه بر سریر سلطنت استقرار یابد
شما که تخت از برای او محافظت نموده باشید و تسلیم داشته هر آینه بمزید قربت و اختصاص از دیگران ممتاز
باشید و در ایام دولت او بلند پایه و سرافراز و اگر بخصوص ... اطلاع ... بر گردید ... دیگر بخاطر راه دهید
ولی نعمت شکسته و مرتکب غدر و خیانت شده و بغیر از انکه نام و ننگ زشت نامی یادگار ... هیچ نباشد
و ابتر ... سرانجامش بر پشیمانی کشد و غالبا این معانی از شما پوشیده نباشد تا بدین ... سخن ها ملکی کرده و نوشته را بمهر ...
بایان عود خازن دادند و او در زمان باز گشته روی توجه بسمرقند نهاد **ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امرا از**

امیرزاده خلیل سلطان بسمرقند و اطاعت نمودن اهل شهر او را چون پیاده تیمور خازن و امرا بسمرقند شد امیر شیخ نور

الدین و امیر شاه ملک در رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند و بعد از سه روز خبر آمد که امیرزاده خلیل سلطان
که با امرا و لشکریان از تاشکند عنان عزیمت بصوب سمرقند تافته بود و نه بداعیه ملک و سلطنت شاهی چون بشهر
رسید امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش پیش رفته و در شیراز که از اعیان سمرقند جهار منزلست سعادت دستبوس شاهزاده
در یافته رسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و اکابر و اشراف سمرقند هم مجموع با قامت رسم استقبال نمودند

وچون کنار آب کوهک مضرب خیام نزول شاه زاده گشت ارغونشاه با کلید شهر قلعه و مطالبه خزاین و کنوز متوجه شد
و در آن عمل بعزل سلطبوس قائم گشت سلیم ذات و نجابت بدعهدان و پیمان گسلان باتفاق فکر اطاعت بسته ملازم شد
و از کفران نعمت و تغییر وصیت خداوند کار خویش باک نداشتند و بنا از شکستن ایمان که یاد کرده بودند و سبوک خاطر بجا
نگاشتند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر خواص و مقربان که جهت کی
هشت در ندها مضا و قضا اناء پادشاه سعید بودند چون این خبر را استماع نمودند زبان معاتبه بطعن و لعن آن جماعت بجا
بر کشادند و با ایشان مکتوب نوشتند مشتمل بر فنون تغییر و توبیخ و هر گونه نکوهش و نفرین و بدست قاصد بان پی یلکان فرستادند
و خود به تعجیل روان شدند و رستم برلاس که او را از پیش فرستاده بودند و بخارا که برادرش حمزه حاکم آنجا بود
به استقبال شاهزادگان مبادرت نمود و به نزدیک بخارا بایشان بپیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار متبرک
ایوب پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرود آمده استمداد همت نمودند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و رستم
برلاس بتجدید عهد بیعت و سوگند موکد کردند و از آنجا سوار شده در مغاره [illegible] بقلعه بخارا آمدند و در آن محل
نزول کرده بعمارت بارها و دیگر حصانت و استحکام آن مشغول شدند و صلاح در آن دیدند که شاهزادگان و امیر شیخ نور
الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که برسمت کشوده است با تعلق بامیرزاده الغ بیک
و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با تعلق دیگر از قلعه دارد و در ضبط التفات
امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و [illegible] و دیگر
امرا در شهر باشند و هر یک بمحافظت دروازه از دروازهای شهر و برج و باره آن اهتمام نمایند و بر این نسق قرار یافته
تمام بند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند **ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بر سریر فرمان دهی بسمرقند و گر[illegible]**
[illegible] بر حسب اختیار مولانا عبدالله منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه [illegible] موافق [illegible] که آفتاب
در ششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان بدار السلطنه سمرقند در آمد و اولک عالی را با گنج عالم در تحت تصرف در آورد
شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده زبان تهنیت بدعا و ثنا او بر کشادند و از برای ملاحظه وصیت حضرت صاحب
قران سعید امیرزاده پیر محمد ولی عهد بود باسم خانی نام زد کردند و او در آن وقت نه ساله بود اسم او را بالرسم بر
منابر و احکام ثبت می کردند و امیرزاده خلیل سلطان باستقلال متصدی امر سلطنت و ضبط مملکت گشت و سکه و خطبه در
ماوراء النهر بنام او باشد چنانچه از مضمون **مصراع** تاج زر بر سر خلیل نهاد تاریخ آن مستفاد میشود و بعد از دو روز
بخانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که تربت محفوف برحمت پادشاه سعید مغفور آنجا بود و جنازه را بیرون آورده [illegible]
شروع [illegible] از سر گرفت و مجموع خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان و تمام بزرگان و متعینان مملکت و عامه خلایق



نظم زاندوه آن ماتم جان گسل دوان گشت از دیدها خون دل بلا بهر نار بلا ساختند جهان را بگردن درانداختند
ز کمان ذنب زهره بنگشتند مه و مهر را در گلو ریختند بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکلی سخت پیش
در اینجا [illegible] واقع شد بود که در امثال این مقال شرح توان داد چنانچه **نظم** [illegible] شکست که تا
دور روز نهار در گوش [illegible] چرخ [illegible] شدم [illegible] شد سر [illegible] شرعیت بشکل
[illegible] در جان برق آتش و در چشم ابر آب [illegible] باد خاک و در آواز رعد [illegible] و بعد از آن مانند رسم تعزیت
هشت [illegible] روز دوم بزرگواران حضرت ختمات قران مجید [illegible] فقرا و ضعفا و سایر مستحقان را مستغرق صلوة
و صدقات گردانیدند و چند روز [illegible] و گاوان [illegible] گوسفندان فراوان ذبح کردند و طبخ نموده سماطها
گستردند و خوانها نهادند و الوان اطعمه گونا گون و انواع خوردنیها از حد بیرون [illegible] آش دادند و بعد از آن
کورکه خاص [illegible] زنان [illegible] موافقت کرد پوست
باده ساختند و [illegible] و در این چند روز فضلای عصر و شعرای روزگار مرثیها خواندند و قصیدها گذرانیدند
از جمله [illegible] خواجه مسعود بخاری خواجه عصمت [illegible] ترجیع در سلک نظم کشید قال الشاعر فی المرثیه **فی المرثیه** ای فلک خرم
ایران کن که سلطان غایبست تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان غایبست [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] غایبست شاه انجم را بگردون کاخ و ایوان گو مباش چون سرافراز [illegible]
غایبست چرخ را جامه کبود و علم [illegible] شاه ملک [illegible] عدل [illegible] غایبست [illegible]
چوگان هلاک شاه سوار ملک و ملت [illegible] غایبست [illegible] دولت [illegible] و انکه
دادی انتظام کار دوران غایبست شاه [illegible] از هر طرف سرگشته گرد [illegible] کاندرون [illegible] آب
حیوان غایبست [illegible] یوسف مصر شرف در چاه و زندان غایبست [illegible]
[illegible] طایر پر و بال [illegible] مرغ [illegible] غایبست ای خزان [illegible] باغ و بوستان در هم شکن
[illegible] درخت میوه آن باغ و بستان غایبست [illegible] حوادث [illegible] غم [illegible] غایبست
[illegible] دولت [illegible] شاه [illegible] غایبست [illegible] چون [illegible] کرده
[illegible] کرده [illegible] عرش [illegible] کرده [illegible] شاه
[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] زحل [illegible]
کرده [illegible] چرخ [illegible] دو تاه [illegible]
[illegible] چرخ [illegible] چون یوسف بچاه [illegible] افتاده [illegible]

فلذ منان کرده شاه انجمن هند را باه چرخ کرده کوچه سپهر را که کهکشان خیل انجم کرده در کردن نمدها سیاه جیغ فرقی
چون شاه هردم کریان مهد زبد ماه هرساعه زر کرده بر زمین میریز دکلاه کر بر شان افتاب ملنا و تیغ عزت زیر ابر با
باقی سایر شده زادگان نامور و چون صاحبقران سعید پاک اعتقاد از صفاء نیت و صدق محبت مودت نسبت بامد
شوه در خاطر شریف چنان بود که بعد از ارتحال وفات او بر غدش در پایین قبر مرتضی سعید میر سید برکه باشد بعد از چند
گاه تا بوت او را از اندخود نقل کرده در قبه که مطاف همه صاحبقران متصل بصفه خانقاه مذکور برافراشته بود دفن کردند
وان حضرت را چنانکه نیت فرموده بود در پایین او نهاده اند و امیر زاده محمد سلطان را نیز بان قبه نقل کرده در ان
حضرت منجح ساخته نور الله مرقدهم بقباء بدالمغفرة والغفران و عطرها بنسایم الانس من هدایا تغمدهم الله برحمته
منه و رضوان و چون سلطنت سمرقند بر امیر زاده خلیل سلطان قرار گرفت در خزاین و کنوز بر گشاد و امرا و ارکان دولت
و لشکر را باو کلکا داد و انعامات فرموده تا غارتها داد و در ان امر شرایط اعتدال و اقتصاد مرعی نداشت چنانچه نقود و ذخایر نفیس
غله کهای خرمن کاه نقل کنند بر بار از و و کنید بخشی می شد و بخروار بر هیچ نداشت مصراع الله الله که تلف کرد و که اندوخته
بود ذکر احوال سلطنت امیر زاده خلیل سلطان و سبب زوال بر سبیل اجمال هو شمه من صاحبقرانی منطبق دعید
پادشاهی سایه عظمت و جلال الهی داند و پایه بلند جهانبانی و نافذ فرمان را پرتو انوار اثار قدرت نامتناهی شناسد اندیشه
شایستگی ان منصب عالی و شغل خطیر بی سابقه عنایت ربانی و معاضدت تایید اسمانی در نفس استخلاص هاذا بجرات
کبریا سبحانی نطو نبشت و ذکر صواب و بیداری بی خاصیت از فریب سراب نکرنا حلقه اقبال تا ممکن عنبا ی حضرت شاه
هیبت که جز بمخصوصان یختص برحمته من یشاء بال سعادت نگستر و هوای رقاب بنی آدم بعوث فاحرم عنقا
که عبارت از قاف قدر معبولا الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة محل قرار و ثبات نسازد به مجرد کثرت
خزاین و دفاین و بسیاری لشکر و چاکر و غلبه اعوان و انصار کار سلطنت نتوان استوار بند برد شعر نه هر که چهره
افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر کسی که کلاه کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری
داند چه اسباب شوکت و کامکاری و معدات ملک ستانی و جهان داری بجهت امیر زاده خلیل سلطان باتفاق دست
داد از ابتدا آغاز بخت بار بجهت از کبی مبشر شده با شعار روی لب و نشار بنی صاحبقران عالم ملاذ بود و هنگام
وفات ان حضرت اکثر نوئینان نامدار و امرای کامکار و تمامی لشکر جرار و منیر ز چاتار با او در تاشکنت بودند و از
خبر آن واقعه جانسوز و هول دهر ابی عظیم خاطر ایشان را باشد و بجموع در غایت قلق و اضطراب افتاده اند و چون
امرا و اولاد و اسباط ان حضرت بجز شاهزاده شاه رکن الدین کسی دران نزدیکی نبود از غایت دهشت و حیرت او را بپادشاهی
برداشتند و ان معنی را موجب حفظ دولت پاینده و صیانت خانواده بزرگوار از انقلاب روزگار ناهموار پنداشتند

وبجهل سمرقند روانه شدند و چون بنزدیک رسیدند و صیت عام و غم و خوف شامل حال تمام انام بزرگان و اشراف
سمرقند بر سر تصور بر بود موکب شاهزاده را استقبال نمودند و زبان تهنیت بلغاو شاه بگشودند و امرا که ضبط
شهر و محافظت گنج و خزاین در عهده اهتمام ایشان بود در دروازه باز کردند و بعدم انقیاد و ادغان پیش رفتند
و چنانچه سبق ذکر یافت کلید شهر و مطالب خزاین که سمت ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة داشت بسپردند
و بدین گونه اتفاقات تختگاه سمرقند بحیطه حکم و تصرف امیر زاده خلیل سلطان در آمد و دران وقت مملکتی باب
معمور و شهری بات غلبه و اپتن در تمام روی زمین نبود مردم اطراف و اکناف عالم از اکابر و اماثل و علما و افاضل
متقدمان و پیشه وران و اهل براعت در هر صناعت و دیگر طبقات خلایق بیشتر با کوچ مصر جامع جمع شده بودند و مشحون
کشته و اما مواشی و نقود خزاین و ذخایر از نقود و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفایس که هر یک از آن خزاینها
مالا مال بود چنانچه محاسبات ماهر از حصر و احصار یکی از ان عاجز و قاصر امدندی و سایر اسباب و تجملات پادشاهی
از صنوف اسلحه و جبا و خیمه و خرگاه و سراپرده و سایه بان و بارگاه و غیر ان زیاده از ان بود که بوشید تقریر و تحریر
شرح پذیر گردد و ذخیره و اندوخته سلاطین دوران و نقد و جنس سرفرازان جهان و گردنکشان ایران و توران از
ختای تا اقصاء روم و از هندوستان تا نهایت شام و خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و بلغار و فرنگ
تنسوقات و غنایم هر دیار و بلاد مجموع با غلا اشغال یافته بود و ملاحتی و شش سال خراج و مال دیع سکون سال البتات
او رده بودند و ضمیمه ان شده و با انکه چنان شهری با ان اسباب اماده و کثرت اتباع و اشیاع از سوار و پیاده تا کهام
بدست شاهزاده شاره البه افتاد باندک زمانی هیچ بر آمد و بعرض غارت رسانید مجموع ان خزاین ما موال و شوکت
و جلال اثری باقی نماند و سبب سرعت زوال و انتقال ان دولت و اقبال بعد قضا و الله الکبیر المتعال ان بود که شاهزاده
چنانچه اشارت ان رفته بود باعورت شاد ملک نام از سرای امیر حاجی سیف الدین بغلو خاطری پیدا شده بود با بعورت
و پنهان از حضرت صاحبقرانی او را در عقد نکاح در آورده و چون در ذیل بزم و بیم صحبت وصال با او نداشت
و اتش حرص عنان امنع و در زمان سلطنت و استقلال بحضور خاطر و فراغ بال متوجه عیش و لا او شد و چنان فریفته
حسن و جمال او گشت که از فرموده شاور و هن و خالفو هن علیه افضل الصلوة و السلام غافل تا ند از نکته بیت شکوه
خاندان خاندان که با تند خروشی آید از ناکیان دا خلیا فتادو زمام تصرف و اختیار بقبضه تسلط و اقتدار او داد
نظم زانجام محبت چنان مست شد که سر رشته کار او از دست شد فرو بسته چشم خرد دا چکان ات
با مستی عشق دلش بود مشغول محبوب دلبر نه فکر جهان و نه تدبیر ادکی زمام ارادت بان زاده بود کز و سوز در جان
افتاده بود بکل عقد و حل بود در دست او بزرگان و گردنکشان پیش او علمان بود در بند اذغان او او

نمیز و نقش جز نقش نام او بنا بر این اسباب مجاری امور شاهزاده عالی قدر بلند جناب در پیش ابواب از هیچ صواب منحرف
بود و از جمله بر طبق مقتضای حال که غلبه در حکم او رای باشد از سر فرود پرده ساز وقت نوای بیت در من پند مشفق
دیباچه نظر دارد عشق است و داد اول بر نقد جان توان زد بگوش جان مهر شد و دست اسراف باتلاف ذخایر بکشاد و جموع
نقود و اجناس کنوز و خزاین را بعبالغه وهم از حرز و حفظ آن عاجز بود باندک زمان صرف کرده بیشتر برجیع که اکثر از ایل ملکش
از ایشان شد و با آنکه دست همتش آن مقدار خواسته که تمام اموال عام بالمجموع ... زکوة آن نبوده باشد بحکم
مذبذب کن و ناکس داد چون از فرموده ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا عدول جست و متنبه حکم علیم
حیث هد جل وعلا بقوله الکریم وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم مرعی نداشت و از حد کرم
که عبادت از دادن چیزیست که لایق باشد بکسی که سزاوار بود بدان مقدار که مناسب است تجاوز نموده چنان بذل
و اسراف انتام و انتفاق یافت **رباعی** چنان کرد اسراف در صرف مال که کار زر و درهم بجاه مقال چو اغاز او طاوی کند
حکایه ناصر اسراف او می کند و چون معظم مصارف آن وجوه مقتضیات نای و رقاصها بود بوکه مبتلای سودا او بود بموقع
و غیر موقع پند دینی صرف می شد **نظم** بیان سر که خالش به بد در دین پراکنده کوهر چو باران زمیغ بنا مستحق
عطای جزیل که نا شد جز عطی طویل مقتضیه انقایه بود شائبه دینار عطایی بی بدو ... مستحق صنوف
نوازش بار زوی عشر عشیات می برد و مضمون این نغمه المصدود که **رباعی** ... تمنا اصحاب یمین
بکشاید که نداشته ... از شمال انکه او را زخری تو بره باید برش فلکش ... دهد و زرجوال ... باغراق و اتفاق
بظهور پیوست فسبحان من لا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و از جمله ... اجناب ... ولجبت و ثنا
زاده اسراف ... بود که ... مردم ... باید ... و ... دهد ... بر شاه
الامانت و سر ... شاید و از ان ... خاطر امرا و سران سپاه ... دماغ ... از عار پندار و بطر
کشت و لیس ... از ان ناشی شد **نظم** ... که شاهی که شاری ... بزد کیش ... که کو بر ... برد
نه قدر بود اندیشه قدر ... و از ان ... که در طی ... نوع ... انکه چون ... صاحب ملک
باعتدال حرم سرا پادشاه ... ذات و ... بنظر ... ایشان در ... شاهزاده را
... که خواتین و سراپرده حضرت ... با امید ... باید ... مطیع ... خواه کردند و از ...
و مظاهره ایشان کار ملک و ... انتظام یابد و بکثرت و ... که شاهزاده ... واجب التعظیم
که ... او ... بودند ... که ... چه ... بکنند ...
خدمت کاری ... او نداشت ... دام ... انداخت و ... ایشان از ... ج

زغن ساخت در دانه قیمتی را در سلک حزف کم بها کشید و با یاقوت رمانی را توام جمع نمایان کرد **نظم**
چنین کار کرد و لیکن شرمسار نه از زر خلق و نه از کردگار چو فارغ بود شرم ناموس و داد به زودی دهد
ملک را بباد لاجرم از ان حرکات ناموجه طباع کافه خلایق از رعایا و لشکری از دعاگو و لشکری متنفر شد و خاطر یکجهتان
متنافر ... و بگردید ... و ملک و مطاع سلطنت بزودی از نسق و نظام بیفتاد و بزوال و انصرام انجامید
رباعی یکباره چو ذوالسیف ... داد ملک اباد ... ملک و نه شاد ملک ... از دست ... ملک
و بر افتاد ملک واصل این مفاسد مصاحبت نااهل و موالفت ناجنس بود **نظم** ... اجناب
که از بد شود کار نیکان خراب بنکوی رو هم صحبت بد بجوی ... هم مکوی و از وقوع این حوادث همگنان را
دوش کشت که ضمیر منیر صاحب قران که در باب ... آن عودت ... بود و نه عجب که بر
خاطری که مورد الهامات ربانی و مهبط انوار اسرار صمدانی باشد هیچ ... خطور نماید اللهم کما جعلته فی الدنیا
من اعاظم الملوک و السلاطین فاحشره یوم البعث و النشور فی زمرة السعداء من الشهداء و الصدیقین امین یا رب

العالمین خاتمه مطالب ذکر حضرت صاحبقران سعید که در ان ... بوده و ... اولاد و احفاد و ... که هنگام

وفات ... حضرت ... ایشان ... بوده ... و مفاخر ... و کرایم اوصاف و اخلاق حمیده

مرضیه که حضرت صاحب قران انار الله برهانه بتوفیق الله تبارک و تعالی سبحانه بار بیعلیه سلطنت و جهانداری فائز
مطوی در شوکت و ... و کامکاری جمع فرموده بود از کمال دین داری و فرط معدلت و نیکوکاری که اثار آن در عالم
بروز و مکرمت کسری و امتثال فرمودن ان الله یامر بالعدل و الاحسان نسبت با کافه خلایق ... نشان بظهور
می پیوست ... ناظر ... گذارش ... معقود ... فضیلتی چند است که حضرت صاحب
قران در ان مخصوص و ممتاز بوده با انکه پدر ... ان حضرت ... بوده از نژاد ... که ان شجره قوم
نباتات ... علی نبینا و علیه الصلوة و السلام **بیت** ... خان ... سلاطین و ...
... بوده اند لیکن چون پدران حضرت امیر طراغای و پدر ... امیر ... ناموت و ...
... و ... اعراض ... بودند و از آباء ... گذاشته ... سرکشی
... سلطنت و پادشاهی در این دودمان ... ان حضرت بود ... سالگی
... مختلف ... احوال
... در ... معارف
شجاعت و دلاوری و مضایف ... که عشر عشر آن از دیگری صدور نیافته باشد و ... در اوائل

مقاله بتفصیل شروع کرده هوشمند چون او را به نظر تامل دید بر در ادراک و تعیین کرده او را که در این کتاب شد هیچ
مبالغه نیست و در سن سی و چهار سالگی بر تخت سلطنت و زمان دولت بر آمد و تخت اصلی و ماوای قدیم خویش
تختگاه ساخت و در عرض سی و شش سال که بقیه زندگانی و روزگار کشورستانی و جهانبانی آن حضرت بود تمام الوس
جغتای خان و الوس جوجی خان و الوس هولاکو خان و معظم بلاد و ممالک ربع مسکون را ایشان و ضبط تصرف افتاده بحوزه
تصرف در آورد و در آورده وسعت و بسط ملک و انتظام و انتظام اسباب شوکت و سلطنت بجای رسانید که زاید بر آن متصور
نبود و مثل این از دیگری مروی نیست چه وظیفه ملوک و حکام که پادشاهی در خانواده ایشان مدت مدید مانده سلسله
که پایتخت فارغ برتری و کامران بوده طرح انداخته‌اند و بکمال کمال فضل ذو الجلال دولت آن دودمان را معد بوده
واعقاب در ساخته‌اند چنانچه از مؤلفات ائمه تاریخ و اصحاب اخبار که بنظم و نثر تازی و دری ساخته‌اند و پرداخته
مستفاد می‌شود و از شواهد کالشفوف و افتاده‌اند هیچ مداری عالی مقداری را که هرجا از دور روزگار که پرتو التفات به
آن انداخت از ضبط تصرف و اختیار ولات و حکام سابق بکلی بیرون آورده و یکی از فرزندان یا بندگان خود سپرد و چون
دیگر سلاطین در فتح قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد و الی آن دیار بلحق و هذا با اکتفا نمی‌فرمود نظم
ز یزدان دور دور تا آفرینش بدان شاه و در دل باشد کم که مثلش ز شاهان فرخنده فر نبودست از این پیش و نبود
دگر
وازحفظ القوان آن حضرت آنکه هر چند سنت سنیه مشورت مرعی میداشت و رسم قرلتای و جابق که آیین پادشاهی و سلاطین
است بجای می‌آورد هر کز در هیچ قضیه بنیاد کار برای و رویت هیچ آفریده ننهاد و در هر باب چنان که ملهم دولت
بر صحیفه خاطر خطیرش نقش بست صواب آن دانست و همان کار کردند و بدان موفق بود چنانکه در هر امر از جلیل و حقیر بعضی
کسانی بنشوند منعذب ملک را چنان که مظلما از روی خطا و تغییر سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتح نامه معلوم
می‌شود و هم چنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از تصمیم عزایم پادشاهانه در امضای آن بنفس مبارک توجه می‌فرمود
و معظمات مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال دولت و سلطنت از خیر و شر در سفر و حضر و از صلح و جنگ در شتاب و درنگ
بموجب عنایت همایون خویش می‌ساخت و بتفصیل میپرداخت نظم چگونه که احوال آن تاجور برون است از ادراک نوع
بشر ز وصف کمالش بیان قاصر است تعجب مکن زین خدا قادر است و از معمار همت آن خاقان گیتی معدلت چندان
آثار از مدن و امصار و قری و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از مساجد و معابد و اربطه و قناطر و سایر عمارات
از قصور و دور و بساطین و باغات و غیرها در جمیع معموره عالم باز مانده که جز در مطول مستقل بتفصیل شرح نتوان
داد چه بعضی از آنها که در تضاعیف این فتح نامه بیان افتاده دلیل آن روشن است بیرون و حوانف و رباطات و زوایا در طرق و ممالک
توران و ایران اطراف و معموره و هواده آن قدر تودرتو از صدقات جاریه آن مقام انتفاع می‌یابند و برحسب فرموده

اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلث علی قائلها افضل الصلوة واکمل التحیات مثوبات آن بر ذمه بزرگوار
آن برگزیده تا مدار و اصل و مثوبات حاصل می‌گرداند بیت یا رب آن شاه کریم در ظل برین بعز جاوید مقیم
و از جزایل منح و عطایا ربانی نسبت با حضرت صاحبقرانی کثرت اخلاف و اعقاب بود چنانچه از ذکور اولاد او بعد از درگذشت
حضرت دیده اهل بزرگی ایشان روشن داشت سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاهزاده
سعید مرحوم جهانگیر یازده پسر چه از نبیره رحمت رحمن واسوده مرقد غفران محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر
سالله سعد وقاص شش ساله یحیی پنج ساله و ابنه زاده پیر محمد جهانگیر بود در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر اسکندر
قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر بنصر جهانگیر و از نژاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ
پسر و نبیره زاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ در سن بیست
چهار سالگی با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله و احمد هشت ساله
اخد تا بغدوه ساله بایقرا دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه بود در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و نبیره ابابکر
بیست و سه ساله با دو پسر ایلنکر نه ساله عثمان چلبی دوازده ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان
بیست و یک ساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده عالی منقبت شاهرخ در سن بیست و هفت سالگی
با هفت پسر الغ بیگ و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی
سه ساله جان اغلن دو ساله یارو بیک ساله از نسل مبارک صاحبقران سعید مغفور که در شمول سلطنت و جهانبانی
و حصول دولت و کامرانی بر وفق آمال و امانی تا انقراض عالم باقی باد این سی و شش شاهزاده مذکور از ذکور اولاد
هنگام طول و اقوام در رکاب حضرت موجود بودند و از اناث هفده مخدره در شق عفت و اهل حجاب داشتند از سلیل
صلب آن حضرت سلطان بخت بیگم و از شاهزاده سعید عمر شیخ سه مخدره مانده بودند و از امیرزاده سعید محمد سلطان
سه ودر حریم جلال شاهزاده میرانشاه چهار محجوبه مانده بودند و از آن شاهزاده عالی منقبت شاهرخ یکی و از آن امیر زاده
زاده پیر محمد جهانگیر سه و از امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر
حضرت صاحبقران بود و پسر محمد بیک بن موسی در آن وقت بیست و پنج ساله بود و چون نگاشته لوح حق الهام
بانواع کاتبی چنان بود که بقای دولت ابد پیوند این دودمان ارجمند بشعبه برومند شاهزاده شاهرخ باشد و اولاد
امجاد آن حضرت بعد از ختم مآثر و مفاخر صاحبقران سعید مغفور شروع در مقاله کرده خواهد شد که کافل بیان
احوال و افعال آن شاهزاده عالی منقبت باشد و من العظیم المجید نظم شرف یابکی قصه خوش زبان در کش
بازکن گوش هوش میر ظن که صاحبقران درگذشت ملک نامه دولتش در نوشت که تا عمر این دولت سرمدست

بود فارس ملک احدی ازان دولت آمد ملک این بکار وزین دولت آن ملک استوار زان ملک از تیغ باید زوال
نه این دولت از انتقال و زوال ازین تو امان پایه ملک و دین بر رفعت گذشت از سپهر برین باقبال شاهی کز و جاودان
بود تازه آثار صاحبقران خدیوی که این شیر و زیب یافت زتخفیفش این ضبط و ترتیب یافت پناه سلاطین ایران زمین
برارنش همه تور ملک یمین نظر کو هی که مثی می کنم ثنا ایران و توران سخن میکنم دو عالم بعیزان فلک شو جویت
زنور ضمیرش خود پرتویست زقدر جلالش فلک پایه فرایدون زخیلش فرومایه برای آفتاب و بخشش سحاب
بکف کام و بذل کامیاب بعهد آصف و بر تخت سپهر سلیمان مکان منوچهر چهر ملوک اشتداد ملایک سپهر
مبارک لقای همایون اثر معین الحق ملک و دنیا و دین فلک راجز این نیست نقش نگین جهاندار ابو الفتح فیروز بخت
که معمور عیش برد تاج و تخت بذکر کتب عالم افروختم ببین زو لشار کتب اندوختم ولیکو هر نام فرخنده فال
بگفتم درین بحر اندیشه حال دهم شرح حالی که دانا ازان عطا نامش خالی کند در زبان زد بهتر سلطان شدم کامیاب
که دری ابر شد و افرا حتما ستوده ستی خلیل آنکه به سلطان ما رضای و بخت کا برمزار چهار نام دادم نشان
چو وصفش از اندیشه برتر بود سخن هرچه گویم نه در خور بود چنین افتاب نادیج سرپر ثنا چه تاج فر دارد
چنین سرو از جویبار ظفر بنا لبد و مثلش بنالد ذکر کشند شد چنین جان فرید ولی نیست ممکن وجودی چنین
با این دانش و داد و آیین و فر کانم نیفتد که باشد بشر وزین روشنم شد که قوم مسیح کجا کرده انداین خطا صریح
ندانند کارا که حق برگزید از او آنکه آثار قدرت پدید سپاس آن خدا را که از بنده جود کالاف عالم سراسر بود
دلش بحر و در بحر موج کرم جواهر لآلی سر قدم کفش ابر و در ابر باران جود ز باران شد سبز باغ وجود
ضمیرش ز الهام لطفی بنوش زبان تو جان پیام سروش جبین مطلع آفتاب جلال بری آفتابش ز نقص زوال
لبش در سخن چشمه نوش علم خوشبش پرایه عفو و حلم نظر عین لطف و ز لطفش روان طبایع دوان در تن انس و جان
کمر کهکشان بیش معنبی کله برج خورشید فرمان دهی قبا ایش حریم کمال و جمال سراپرده رحمت ذو الجلال
همه خلق و خلقش معراز عیب دل روشن آیینه سر غیب کفش بلد ابر از رشک مهر وزین رشک نیلی رخ آسمان
چه باد او ترم هرچه در عقد او چه آثار عدلش سراسر نکو کمالی کز و یافت تیغ و قلم زرشتم بنا بدر یاقوت هم
ز تکلش چو خواهم که رانم کلام ز بابم شود شوق نعوا لتحام زنقش سخن چون بماند سلیم که از فکرش اندیشه گردد دو نیم
با قبالش این تو امان کز یب بگوهر کو فخر زمان و زمین دو در ثنا نشین از که زادشان ز نوع تنش ملک و دین
یکی جان شان و یکی دلستان یکی فتنه سوز و یکی چاره ساز یکی کوش ملک از و کشته صاف یکی حور را
یکی دشمنان را دل با اجل یکی دوستان را کفیل امل ازان نیک مبانی شرع اوکی وزین بلند رسوم هنر

ازان کشت بهرام را تیر و تاب وزین بیژن آسا ز جا لشکر خواب چو شبان بتیغ ندم زکین شود قطع عقد
شهور و سنین چو سلطان کلکش خط آرای شد خرد را ز حیرت دل از جای شد ز لطف خط آنکه بشرم اندرم
که با قهر تیغش سلامی نیم دلم هرچه زان دست باشد خوشست دکو مضمون جان می کند دلکش است عجب نا آهنی کیمیا رامست
بری روضه و می پراسته ازان آهنی آثار دفرت عیان وزین بان زمین زمین و زمان نی خامه این و نی سبزه زار
ز سرچشمه تیغ شود نما فالیت در گلشن مملکت که در سایه اش پرورده چو در موسم کین هجا دار
شود دشمن ملک بار آورد نسیم ظفر میوه ریزد زبار نثار سم مرکب شهنشاه باد چو مرکب که شد فرخنده فر
در اندیشه چون بگذرد پنجه رسیدن بان فکر ناید زمین بد دولت سپارم عنان سخن بد دولت زد دولت توان
درین معنی از وی توان جست باز ز فتح مبینش بنام جبین سعادت بجسم شد زیر زین همش جلد اقبال بر
بعشق پیش رهنمای ظفر ز کودمش گو کشد سر مه کور شب تیره بیند پی پای خوش ز تاب و توانش دکو که مست
ز جستن و جالاکیش باد دست هیکل چو فیل و بهیبت هزبر بر ابشی چو سبیل و بیلا ابر همایش و عنقا شکوه
بدریا چو کشتی هامون چو کوه که شهد رعد و که پو برق بیک تاختن طی کند غرب و شرق ز تا سبب کوش و شمس کلاه
نشان بر رخ ماه و پشت سپاه لشیه شبلش چو جو بد قمر بامی برود داد یکسا له خور نقش جلد قوت سرش پر زهوش
ز تک بیر و پیکان نشان داده کند کوش پیکان و شبیه صغر چو پیکان بود در دوش شیر ز هوا جا که در خاطر آرد شود
کند پیش اندیشه انجا گذار نگاه جوش خوشه آسمان بر در شک برکشند جوشا سیمش جواب ادر گاه
که سطل باشد کهی دسته ماه رسکابش همه تن دعانش و بنی چه گو دون که تا بوسش ارزد عنان را عجب ددلبی داده
که دارد بچرگان لشت دوال رز دولت قرین مراد باقبال در بانگهبان باد جزین در حق زین ندام صواب
دو پیکر که تا بد درو آفتاب جهان روشن از تیغ او آرا او در و جبر روشن صبح ز لطفش توان شمه بازگفت
بنا بد حدی دری چند ولیکن ز تعریف چو گویم سخن دوان عزم کند جان زتن ز زرین نیارم زدن هیچ دم
هراسم که عالم بیاید بهم چو در ناه هیجا برآید بشور دلاور کند قصد ز حفظ الهی بود جوشنش
کند یکی بی عوض برتنش دعای ز کو تا بسر زره حلقه کرده ز نصرت کلاه و ز نامش خود
نگهبان خدای فراز و فرود بحیلت ادبو دعا ولی بحیلش خلاف هر کس که
بماند زمان تا بود زنده سعادت ما که روی آورد سوی دگر زنده ماند
عالی اقبال جلال گرفتم که باشد جهان پناه نه تنها که آغاز اندر
دگر بهر پرسم شود انجمن گر افراسیاب آیا چو خواهم که از رو بهر و شیر

